حرکت تاریخی کرد به خداسان

www.EllahMezar.ir

ك. توحدی

حرکت تاریخی

کُرد به خراسان

در دفاع از استقلال ایران

جلد ۳

کلیم‌الله توحدی اوغازی

بنـــام خداونـــد جـــان و خـــرد
کزین برتر اندیشـه بـر نگـذرد ...

به رنج اندر است ای خردمند ، گنـــج
نیابـد کســـی گنـــج نامبرده رنـج

فردوســـی

" بر افرازم از نثر " کاخـــی بلنـــد
کـه از بـاد و بـاران نیابـد گزنـد .

سومیـــن
جلـد از کتـــاب
حرکت تاریخی گرد به خراسان
را به مجروحین و معلولین و مفقودین و
اسرا و شهدای جنگ تحمیلی ، بویژه دانشجویان
و دانش آموزان و کودکان بی‌گناه میانه و تبریز تقدیم مـی
نمایم ، که در بمباران هوائی جنایتکاران تاریخ ، در دیماه ۶۵ ، فدای
مطامع پلید جهانخواران شرق و غرب و دست نشاندگانشان شدند . مشهـد
اسفند ۶۵ ـ توحـــدی

کنونت که امکان گفتار هست
بگو ای برادر بلطف و خوشی
که فردا چو پیک اجل در رسد
بحکم ضرورت زبان درکشی
" سعدی "

پیش گفتار

منظور از زیستن ، خوردن و خوابیدن و خوش گذرانی نیست . بلکه هدف تکامل است و در این رهگذر هر کس باید بقدر همت خود بکوشد تا بهر نحوی که ممکن است در جهت اهداف متعالی جامعه‌ای که در آن زندگی میکند ، گام برداشته و به همنوعان خویش یاری رساند .

خداوند انسان را آفرید و با اعطای هوش و استعداد وی را بر دیگر مخلوقات برتری داد تا در این جهان پهناور و بی پایان و پر خطر به تلاش و کوشش همت گمارده ،در تکمیل رسالت خویش بکوشد و روز به روز بر مشکلات و مجهولات و خرافات چیره گشته در سرنوشت خویش تغییر و تحول بوجود آورد به آیه شریفه‌ی ((ان الله لا یغیروا ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم)) جامه‌ی عمل بپوشد و در این رهگذر نیز سه اصل مهم پیروزی یعنی اتحاد، انضباط،ایمان را فراموش نکند .

برای نیل به این هدف مقدس آگاهی از تاریخ گذشتگان و پند واندرز گرفتن از شکستها و پیروزی‌ها و فراز و نشیبهای زندگی آنان ، امری لازم و ضروری است . از این روی تاریخ نگاری رکن مهمی از ادبیات و فرهنگ هر قوم و کشوری می‌باشد ، که آیندگان با مطالعه و دانستن آن باید با دیدی وسیع تر و روشن‌تر گام برداشته و از عملکرد مثبت و منفی گذشتگان پند واندرز گرفته از تکرار اشتباهات جلوگیری نمایند . البته مشکلات و اشتباهات نباید موجب یأس و دلسردی گردند ،زیرا اشتباهات خود نیز لازمه‌ی ادامه‌ی راه تکامل و پایه و

اساس تجربه‌اند. مهم اینست که انسان آنها را بشناسد و از تکرارشان جلوگیری نماید و از گذشت روزگار که بهترین آموزگار است پند بگیرد که گفته‌اند:

هر که ناموخت از گذشت روزگار　　هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

بنابراین تاریخ یک مکتب و یک آموزگار است، و هدف از آن نباید تخطئه‌ی زحمات گذشتگان و نادیده گرفتن نکات مثبت زندگی پر فراز و نشیب آنان باشد. بلکه باید صادقانه اسناد و مدارک موجود را بررسی و ارزیابی نمود و این نکته را فراموش نکرد که اگر خود ما در چنان شرایط و زمان و مکانی قرار می‌گرفتیم، چه میکردیم؟ آیا نتایج کارکرد ما بهتر از آنچه بوده، می‌بود یا خیر؟

بنابراین وقتی در تاریخ می‌خوانیم یا می‌نویسیم که فلان چنین کرد و بهمان چنان، منظور از فلان، جامعه‌ایست که در آن میزیسته نه تک تک افراد. امید است در این رابطه این سوء تفاهم پیش نیاید که ما با افشای اسرار و نکات مبهم تاریخی با این و آن سر جنگ داریم یا خدا نخواسته قصد بزرگ جلوه دادن اشتباهات دیگران و تحقیر و تخطئه‌ی گذشتگان و بی اعتبار جلوه دادن اعمال آنان را داریم، زیرا این اشتباهی بزرگ و نابخشودنی و در حکم تیشه زدن به ریشه‌ی خود ما میباشد، که از این رهگذر اسباب بی اعتباری خویش را فراهم کرده‌ایم، که گفته‌اند:

هر ملتی که قدر بزرگان خود شناخت　　افزود نزد اهل خرد اعتبار او

ور زانکه برد خدمت پیشینیان زیاد　　بایدکه گریه گرد بر احوال زار او

بنابراین منظور از تاریخ بیان مراحل تکامل یک قوم است، نه عیبجویی و تفاخر بیمورد و تخطئه‌ی گذشتگان بلکه هدف بررسی وقایع با تمام جهات و روایای تاریک و روشن زندگی آنان و دریافتن ریشه‌ها و علل هر شکست و پیروزی و پند و اندرز گرفتن از آنست.

تاریخ هر ملتی مجموعه‌ایست از فراز و نشیبهای پشت سرگذارده‌ی آن ملت، چنانکه در سرزمین پهناور ایران هر حادثه‌ی تاریخی در هر گوشه و کنار از مملکت، بر سرنوشت کل ملت ایران تاثیری مستقیم داشته است. با توجه به این که از آغاز تشکیل اولین حکومت‌های این سرزمین تا پایان دوره‌ی قاجاریه و حتی اندکی بعد از آن، نیروی نظامی و سیاسی ایران را ایلات غیور و سلحشور این کشور تشکیل می‌دادند، اهمیت دانستن تاریخ ایلات و شناخت هر چه بیشتر آنان برایمان روشن‌تر میگردد، و این نتیجه بدست می‌آید که هر گاه این نیروی عظیم و لایزال مردمی تحت رهبری و فرماندهی لایق و شایسته‌ای قرار می‌گرفته افتخارات عظیمی‌آفریده و بر اوراق زرین تاریخ پر افتخار ایران می‌افزوده که امروز مطالعه‌ی آن ما را به شگفتی و اعجاب وا میدارد، که از آن جمله از جنگهای باستانی ایران و توران، نبرد یازده رخ، جنگ دربند فارس، جنگ چالدران، جنگهای نادر در جهت تجدید استقلال کشور

و حتی جنگهای اخیر ایران و روس را میتوان نام برد و قدرت و اهمیت فرماندهی را در جهات مثبت و منفی تشخیص داد. همچنانکه کفایت فرماندهی موجب غرور و افتخار می‌شده، عدم لیاقت و بی‌کفایتی فرماندهی نیز موجب سرشکستگی و یاس و خذلان و بدنامی می‌گشته است.

بنابر آنچه گفته شد تاریخ و سرگذشت ایلات ایران تاریخ نظامی و سیاسی این کشور است و تاریخ کردهای خراسان یعنی پانصد سال تاریخ حساس و پر فراز و نشیب این دیار آفت زده و پر ماجرا. زیرا کردها یگانه مرزبانان سلحشور و جان برکف خراسان پهناور و سرزمینهای شرقی ایران بودند. از این رو بررسی تاریخ آنان، گوشه‌ای از تاریخ این مملکت می‌باشد که گویای نکات مهم و حساسی از ایثارگری و فداکاری آنان در جهت حفظ حدود و ثغور کشور و عمران و آبادی این خطه است.

آنچه در این جلد و دو جلد قبلی به نظر خوانندگان فاضل و محترم رسید، بازگو کننده‌ی تمام حوادث و بیانگر تمام مطالب نیست، بلکه نمونه‌ای از آنست. زیرا برخی اسناد و مدارک هنوز انتشار نیافته‌اند که انشاءالله تا حد ممکن در مجلدات بعدی به نظر خواهند رسید و بدیهی است که چون در آغاز کار دستیابی به تمام آنها برای نگارنده مقدور نبوده و هنوز هم اسناد فراوانی وجود دارند که بدست نیامده‌اند، از طرفی هم بسیاری از مدارک مهم و ارزشمند در طول تاریخ بسبب بی‌توجهی و ناآگاهی و عدم درک مسؤولیت فرهنگی از بین رفته‌اند که خود بر مشکلات کار می‌افزاید. روال کار نگارنده بر اینست که اسناد بترتیب تاریخ مورد بررسی قرار گیرند، اما بعلت عدم دستیابی بموقع به مدارک نقایص و مشکلاتی پیش می‌آورد که مانع مقصود میباشد. بدین سبب ضمن پوزش خواهی تقاضای راهنمائی و مدد کاری شما سروران فاضل را دارم تا به یاری همگان از زیادی اشتباهات کاسته و بر درستی‌ها افزوده گردد.

در اینجا لازم میدانم از تمام خواهران و برادران علاقمند و دلسوزی که با دقت در خواندن کتابهایم به نقد و اظهار نظر پرداخته و حضوری و تلفنی و با ارسال نامه و عکس و اسناد و مدارک و کمکهای مالی و معنوی خویش در این امر خطیر یاریم فرموده و بر غنای کار فرهنگی خود افزوده و به سر منزل مقصود رسانده‌اند، از صمیم قلب تشکر کنم و از خداوند بزرگ بخواهم که همه شما و ریشه‌ی ایل را به سلامت بدارد تا شاخه‌های جوانتر و شاداب‌تر و پرتحرک‌تری از گوشه و کنار و اطراف آن جست بزنند و بار دیگر بیش از گذشته برای ملت ایران و وطن عزیز ما ثمر بخش‌تر و پربارتر گردد. پاینده باد ایران.

مشهد ـ ۵تیرماه ۶۶

جان نثار گلیم‌الله‌توحدی اوغازی

فهرست کتاب

عنوان	صفحه
موقعیت کردهای خراسان در دوره ناصرالدینشاه	۱
در تهنیت نوروز و مدح امیر حسین خان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو	۲۹
در وصف امیر حسین خان شجاع الدوله	۳۲
اختلافات امیر حسین خان و قهرمان خان نایب الحکومه	۳۳
در مراجعت شجاع الدوله به‌حکمرانی قوچان ، پس از کشته شدن مدعیان	۴۱
مساله‌ی ابوالحسن خان و شورش قوچان	۴۴
لغزی در توصیف تفنگ دو لول ابوالحسن خان زعفرانلو	۵۹
زور آزمایی امیر حسین خان با ناصرالدینشاه	۶۱
تشریفات و مراسم نوروزی امیر	۶۳
دادرسی امیر حسین خان	۶۵
آهنگ شجاع الدوله	۶۷
رجال قوچان در مقابل امیر	۶۸
شکایت خان بابا خان از امیر حسین‌خان به ناصرالدینشاه	۷۲
رفتار امیر حسین خان نسبت به علماء و دانشمندان	۷۷
چامه هجرت و نامه عبرت ...	۸۳
امیر حسین خان از دیدگاه بولجر عضو انجمن سلطنتی بریتانیا	۸۸
قوچان از نظر فریزر	۹۴
جنگ قوچان از نظر الکساندر برنس	۹۵
نی پیه در قوچان	۹۷
سفر بیت به قوچان	۱۰۲
ماموریت بیچاغ سردار از سوی شجاع الدوله	۱۰۳
گزارش میرزا نصراله خان مصباح الملک در مورد قوچان	۱۰۶
دستخط ناصرالدینشاه در مورد فیروزه	۱۰۷
گزارشی از درگذشت امیر حسین خان و زلزله قوچان	۱۰۸
بمناسبت درگذشت امیر حسین خان	۱۲۴
مرثیه و تاریخ مرگ ابوالحسن خان زعفرانلو	۱۲۸
بهاریه در مدح محمد ناصر خان شجاع الدوله ایلخانی قوچان	۱۳۲
محمد ناصر خان زعفرانلو بنیانگذار شهر قوچان	۱۳۶

عنوان	صفحه
گزارش یک مهندس روس در مورد زلزله قوچان	۱۴۱
نظر معصومعلیشاه در مورد محمد ناصر خان و اوضاع قوچان	۱۴۵
قباله روستای زوباران	۱۵۰
حکم سرهنگی امیر قلی خان از سوی ناصرالدینشاه	۱۵۱
تعلیقه آب چشمه صوفقلی کهنه اوغاز	۱۵۲
سند کوهستان گلم	۱۵۳
قباله کوهستان گلم	۱۵۸
قوچان از دیدگاه هانری رنه دالمانی	۱۶۲
درگذشت محمد ناصر خان شجاع الدوله	۱۶۶
کردهای مازندران و	۱۷۳
جنگ فتحعلی خان قاجار با شکر بیگ کرد جهان بیگلو	۱۷۴
نظر هنری موزر فرانسوی در مورد کردها و ترکمان‌ها	۱۸۳
موقعیت بجنورد در زمان یار محمد خان سهام‌الدوله ایلخانی شادلو	۱۹۰
خاطرات ارفع الدوله از بجنورد و یار محمد خان	۱۹۳
موقعیت جاجرم و نردین در روزگار یار محمد خان سهام‌الدوله	۱۹۷
قرار نامه در باب فیروزه و حصار و غیره ما بین ایران و روسیه	۲۰۲
کردهای جلالی در فیروزه	۲۱۰
به دور انداخته شدن پرچم روس وسیله جلالی‌ها	۲۱۵
حماسه خونین سردار عوض خان در مقابل تجاوز روس به خراسان	۲۲۳
ترانه‌های کرمانجی در سوگ سردار عوض خان و شهدای فیروزه	۲۳۳
کشته شدن سردار ارس محمد جلال به دست روسها	۲۳۹
جنگهای تحفه گل شیرزن مبارز کرد با روسهای اشغالگر	۲۴۳
دستگیری و اعدام حسن و بگ محمد وسیله روسها و ...	۲۴۵
خاطرات بگ محمد تابش از فیروزه و سندی از سال انقلاب لنین	۲۴۷
خاطرات حاج سیاح از بجنورد و ملاقات با یار محمد خان	۲۵۰
فلسفه قتل سلیمان خان شادلو	۲۵۳
وضع مالیات بگیری در خراسان	۲۵۸
کشته شدن خسرو خان حاکم قوچان بدست توران خانم بادلانلو	۲۵۹
زندان هولناک آصف الدوله در خراسان و حال بیگلربیگی قوچان	۲۶۱

عنوان	صفحه
غارت و چپاول گری ماموران آصف الدوله در قوچان و درگز	۲۶۴
عبدالرضا خان شجاع الدوله حاکم زعفرانلو	۲۷۵
اسارت دختران کرد قوچانی و انعکاس جهانی آن	۲۷۸
فریاد یک جوان کرد که نامزدش به‌اسارت ترکمانان رفته بود	۲۸۱
اجرای‌نمایشنامه اسارت دختران قوچانی در روسیه	۲۸۶
تاثیر اسارت دختران‌قوچان در پیروزی انقلاب مشروطیت	۲۸۹
انعکاس‌اسارت دختران قوچانی در اولین مجلس شورای ملی ایران	۲۹۵
تشکیل اولین دادگاه تاریخی ایران در دفاع از اسیران کرد خراسان	۳۲۰
فرمانروایان ابیورد و کلات و لاپین	۳۳۰
اسنادی از کردهای‌شیخوانلو و صوفیانلو ابیورد و کلات و لاپین	۳۳۳
فرمانروایان درگز از نادرشاه تا مشروطیت	۳۵۶
نقل فرمان‌مبارک اعلیحضرت قدر قدرت همایون والا امیر حبیب الله خان افغان	۳۶۵
اوضاع درگز در مشروطیت	۳۷۲
غارت شدن کوچ نشینان و روستائیان خراسان از سوی حکام و ماموریت دولت	۳۷۴
قیام جهجو خان در مقابل متجاوزان روس‌و انگلیس در خراسان	۳۸۴
مصاحبه با آقای براتی درگزی ۸۵ ساله در مورد اوضاع درگز و جهجو خان	۳۹۰
جهجو فریاد رس ستمدیدگان و بیچارگان	۴۰۱
چگونگی کشته شدن جهجو خان به دست روسهای متجاوز	۴۱۷
مرگ جهجو خان	۴۲۳
سوگ جهجو در ادبیات کرمانجی	۴۲۵
تیر باران‌شدن پسر جهجو خان بدست روسها در شهریور ۱۳۲۰	۴۲۹
حکمی است از سوی عبدالرضا خان شجاع الدوله به محمد ابراهیم خان حاکم شیروان در جهت تجهیز سپاه و عزیمت بسوی استرآباد	۴۳۳
حکمی است از عبدالرضا خان شجاع الدوله به ولیخان قهرمانلو	۴۳۵
حکم دیگری مربوط به ولیخان قرامانلو	۴۳۷
اسنادی از فرهاد خان توپکانلو و نقش او در تاریخ قوچان	۴۳۸
اسناد و مدارکی از کردهای رشوانلو	۴۴۶
اسناد و مدارکی از کردهای زنگنه خراسان	۴۴۹
تریبون آزاد کرمانج ، نامه‌های رسیده درباره‌ی جلد دوم	۴۵۴

موقعیت کردهای خراسان در دوره ناصر الدینشاه

کردهای خراسان در دوره‌ی سلطنت ناصر الدین شاه نیز همچون ادوار گذشته موقعیت و ارزش و مقام تاریخی خویش را حفظ کرده بودند. با نگاهی به دومین سفر ناصرالدین شاه به خراسان این منظور را دنبال و بررسی می‌نمائیم. شاید برخی اعتراض کنند، چه لزومی دارد این مطالب که عیناً" در سفرنامه ناصرالدینشاه به خراسان چاپ و منتشر شده است، دراینجا هم آورده شود؟

اما از آنجا که نگارنده پایه‌ی کار خویش را در جهت جمع آوری تاریخ و فرهنگ و جغرافیا و فولکلور کردان خراسان بنا نهاده، خود را مصمم در بارگو کردن آن میداند، زیرا ممکن است این سفرنامه‌ها هر کدام بطور جداگانه در اختیار خوانندگان کتابهایم که در داخل و خارج از کشور، بحمد الله فراوان‌اند، قرار نگیرد و بیشتر آنها به آن آثار دسترسی نداشته باشند، و بدین علت از گوشه‌هائی از تاریخ و فرهنگ خویش بی‌خبر بمانند، یا از شناسائی بعضی از طوایف کرد و محل زندگی آنها آگاهی نیابند. از این رو به گلچینی از نوشته‌ی ناصرالدینشاه در سفر بهاره ۱۳۰۰ به خراسان که ازطریق شاهرود و چهل‌دختر و چمن کالپوش در مغرب بجنورد عازم خراسان گردیده دست میزنیم.

ناصرالدینشاه از یار محمدخان سهام الدوله ایلخانی شادلو و حاکم بجنورد و ترکمن صحرا چنین یاد میکند «(...) راندیم تا به سرگردنه‌ی رسیدیم. جلگه کالپوش پیدا شد. همانجا آقابگردان ردند به سهار افتادیم. از توی آقابگردان به چمن کالپوش دورین انداختم. **چادرهای سفید**

اردو در میان جمن سر خیلی با جلوه و شکوهی پیدا بود. یار محمد خان سهام‌الدوله حاکم بجنورد چند روز است به اینجا آمده. رکن الدوله[برادر ناصرالدینشاه و حاکم خراسان] او را فرستاده است که سورسات تدارک کند. سواره بجنوردی و ریش سفیدان طایفه‌ی ترکمان گوکلان را که سپرده به اوست، همه را همراه آورده توی حلقه اردو زده است، از دور پیدا بودند. بعد از تماشا سهار خوردیم... [در جلگه کالپوش] مجدالدوله یک مرغ رنگوله سال صید کرده بود، به حضور آورد. بعد رنگلوله‌سال زیادی از جلو ما برخاست. منهم دو رنگوله سال در روی هوا خیلی خوب زدم. مرغ رنگوله سال از جنس هوبره است که به زبان فرانسه اوتار میگویند، مرغ درشتست، پرهای قشنگ سیاه و سفید دارد و در وقت پریدن چون صدای زنگ از بالش میآید به این مناسبت مرغ رنگوله سال میگویند... قدری که راندیم سهام‌الدوله سوارهای بجنوردی را که مجاور از شصت نفر میشدند، سر راه آورده صف بسته بودند و خود سهام‌الدوله هم ایستاده بود. همه به حضور رسیدند. ترکمانهای گوکلان و معتمدین و ریش سفیدان آنها هم از هر طایفه‌ی گوکلان آمده بودند...

سه شنبه هشتم رمضان ۱۳۰۰ـ امروز در کالپوش اتراق شد. سهار را در منزل خوردیم، بعد از سهار یار محمد خان سهام‌الدوله ترکمانهای گوکلان و ریش سفیدان شادلو را به حضور آورد ساعدالدوله هم احضار شده بعضی فرمایشات و قرار مدارهای لازمه در کار آنها داده شد.
پنج ساعت به غروب مانده سوار شده به گردش رفتیم، طرف مشرق کالپوش کوه نرمی بود یک طرفش جنگل داشت. سر آخور محمدالدوله چند نفر از سوارهای شادلو و غیره را برد بالا، جنگل را مالیدند، چند جوک با بچه درآمد دو (مکه جبن) یعنی ماده جوک بزرگ هم باشین آمده صحرایی شد... قدری با دوربین اطراف را تماشا کردیم. سمت مشرق جلگه خشک بی‌آبی نمایان بود که معروف به جلگه داسال است... امیر اصلان خان پسر افراسیاب خان حاکم بردین عرض میکرد مقبره‌ی داسال همانجاست و زیارتگاه اهالی این حدود است نذورات می‌برند و اعتقادی کامل دارند!... با دوربین در جلگه داسال چند گورخر ملاحظه کردیم... فرقاول آنقدرها در آنجا زیاد است که هزارها می‌توان شکار کرد...

یکشنبه نهم رمضان ـ دیشب ابرومه زیادی بالا آمد و وقتی که خوابیدیم شروع به باران کرده الی صبح بارید. صبح از خواب برخاسته بعد از یک دو ساعت سوار شده راندیم... از

۱ـ یک آرامگاه دانیال نبی هم در خورستان است، همانطور که چند تا هم ایوب پیغمبر داریم، گفته میشود این دانیال نبی، قبر دارا[داریوش] سوم است که در جنگ با اسکندر رومی متواری و در اینجا کشته شد. پس از تسلط اعراب، برای اینکه اینگونه گورها از آسیب مصون بمانند به یکی از پیغمبران نسبت داده شدند، چنانکه قبر کورش به قبر مادر سلیمان معروف گشت.

از اینجا راهی سه منزل دارد که از دشت و آرموتلی میگذرد و راهش دو منزل هم به بجنورد نزدیکتر است همه جا هم آب دارد و منازلش نزدیک است، برخلاف راه حاجرم و عنبره، و منازل راه از این قرار است:

از کالیوش به دشت منحاور از جهار فرسنگ است. قرقاول و آب دارد. از دشت به رباط قره تگر جهار فرسنگ قرقاول و آب دارد. از دشت به رباط قره گر جهار فرسنگ است آب هم دارد. از رباط قره گر به رباط عشق جهار فرسنگست آب هم دارد. از رباط عشق تا جار سید نیر جار فرسنگست و آب دارد...

دوشنبه دهم رمضان ـ دشت قرار داده بودیم که امروز برای شکار قرقاول به دشت برویم. یار محمد خان سهام الدوله و [امیر اصلان] پسر افراسیاب خان غرض میکردند زیاده از سه فرسنگ راه نیست. صبح دو ساعت به دسته مانده از خواب برخاسته، یکساعت به دسته مانده سوار شدیم. سهام الدوله و ساعد الدوله [حاکم استراباد] با هم سیصد چارصد سوار

در رکاب بودند . . .

سه شنبه یازدهم رمضان ـ امروز باید از کالیوش به تردین برویم . صبح سوار شدیم . روسا و ریش سفیدهای ترکمانان گوگلان که خلعت پوشیده بودند ، دَم در سرا برده ایستاده به حضور رسیدند . بعد از دیدن آنها از طرف مغرب راندیم همه جا سبز و خرم بود از اقسام گلها و در عرض راه علف بهمن زیاد بود بطوریکه اسب را تا سینه غرق می‌کرد . رسیدم به دامنه تپه که یکبار از زیر دست مرال مادهٔ بزرگی پیدا شده راست بطرف ما و سوارهای بالا دست میآمد . از اسب پیاده شده پنج شش تیر گلوله انداختیم ، چون خیلی دور بود نرسید . . . اسم طوایف ترکمانان گوگلان از این قرار است : غایی ، قره بالجان ، قرخ ، سقای ، سنگرمک ، آی درویش ، جاقر سکدلی ، بایندر ، تُخمِش ، اُرگ لو ، عرب ، کِرکِر [محمدومقلی شاعر ترکمن از همین تیرهٔ کرکز یا کرگر است] . حدود اربعهٔ گوگلان گرگان سمن از این قرار است : شرقاً منتهیست به صحرای دشت که رودخانهٔ گرگان سرچشمه و منبعش از اینجاست و حالا آبادی ندارد باید سهام الدوله آنجا را آباد کند و صحرای سوفه و سلقان . جنوباً محدود است به کالیوش و کوهسار فرنگ و فارسان . غرباً منتهی است به صحرای گنبد قابوس و آی سبز . شمالاً متصل است به رود اترک و جاران . خلاصه چهار ساعت به غروب مانده با کمال تاسف و افسوس سوار شدیم ، زیرا اینجا که ما جادر زده‌ایم یکی از قطعات بهشت است و در دنیا همچو جایی پیدا نمیشود . . . راندیم تا رسیدیم به شهر تردین . امسال چهار پنج روز قبل از عید نوروز در اینجا زلزله شدیدی شده قلعهٔ تردین را خراب کرده است .

چهارشنبه دوازدهم رمضان ـ امروز باید رفت به دره . هفت فرسنگ تمام راهست و راهش همه جا بیابان گرم بی آب است . . . صحرای خشکی است که یکقطره آب یافت نمیشود ، بقدر یک فرسنگی که باز راندیم بالای تپه به سهار افتادیم . . . بعد از نهار سوار کالسکه شده سمت منزل راندیم . سهام الدوله اسبی به عراده بسته جلیک آبی بار کرده کاریجی را هم لباس سفید پوشانیده به مردم آب میدادند بطرز نظام . بقدر یک فرسنگ هم که از سهارگاه دور شدیم قنات خرابه‌ای از قدیم اینجا بوده که سهام الدوله سر قنات چاهی کنده و جادر پوشی زده بود حوضی مسی درست کرده ، سقا ایستاده متصل از چاه آب میکشید و در حوض میریخت ، میوه‌ی زیادی هم دور حوض حاضر کرده بود به مردم میدادند . از این قضیه مردم خیلی راحت و آسوده شدند .

روز پنجشنبه سیزدهم رمضان ـ باید از دره به چاجرم برویم . . .

روز جمعه چهاردهم ـ امروز در چاجرم اتراق شد . هوای چاجرم گرم است و باد سختی دارد که غالباً میوزد . . .

روز شنبه پانزدهم ـ امروز باید رفت به چهارده سنخاص . . . امروز هفت ساعته به منزل

رفتیم . . . آخر این جلگه و کوهها منتهی به محال چوبین میشود . پایتخت چوبین یعنی حاکم نشین آنجا چغتایست . ایل کرد کیوانلو هم در چوبن سکنی دارد . . . ۱

یکشنبه شانزدهم ـ امروز در این منزل سنخاص اتراق شد . . . بعد از سهار و عصرانه سوار شده به سمت منزل راندیم . سهام الدوله هم امروز همه جا در رکاب بود . . .

دوشنبه هفدهم ـ امروز باید به چهار بید رفت . چهار فرسنگ راهست . . . قدری که بالاتر رفتیم مقبره‌ی امامزاده‌یی روی تپه‌ی بود . گفتند امامزاده ابراهیم برادر حضرت امام رضا و فرزند موسی بن جعفر علیهم السلام است ۲ . . . سوار کالسکه شده رسیدیم به جلگه‌ی شوغان و رباط عشق ، در حقیقت این جلگه را جلگه‌ی طَوَر باید گفت ، بجهت اینکه طور در دامنه واقع است . . . این جلگه محل اقامت و منزل ایلات شادلو است که چادر زده و زندگی و زحمتی میکنند . آبادی هم زیاد شده است و بار مشغول آبادانی هستند . [از این زمان است که ایلات شادلو از چادر نشینی دست کشیده کوچ نشین میشوند] .

. . . از طور که گذشتیم به ده کوچک دیگری رسیدیم که سهام الدوله تازه آباد کرده است ، اولش ده خرابی بوده موسوم هندانه خراب حالا که آباد شده [با توجه به اسم یارمحمدخان] اسمش محمد آباد است . . . یار محمد خان سهام الدوله پسر برداتغلی خانست که مرحوم شده است ، یعنی در زمان حکومت نصرت الدوله در فارس به شیراز [به تبعید] فرستاده شده بود که در آنجا متوقف باشد تا آنجا مرحوم شد و برداتغلی خان برادر حیدر قلی خان و جعفر قلی خان مرحوم بوده که سهام الدوله برادرزاده‌ی آنها میشود . دهات عرض راه امروز از این

---

۱ ـ بقیه‌ی تیره‌های کیوانلو در اطراف رادکان ساکنند و حاکم رادکان در دوره ناصر الدین شاه از خوانین کیوانلو بوده است .

کیوانلوهای چوبن حدود ۴۵۰ خانوارند .

۲ ـ یک امامزاده به همین مشخصات نیز در قوچان ، یکی هم در سیرجان کرمان و چند تای دیگر با همین اسم و رسم نیز در آذربایجان و مازندران میباشند . نگاه کنید به نقاوة‌الآثار . . . قبل از انقلاب اسلامی تابلو امامزاده قوچان " السلطان ابراهیم بن علی بن موسی‌الرضا بود ، و در کتیبه‌ی آن به خط سیاح هم که در زمان امیر حسین خان نوشته شده بود ، آمده است زاده شاه خراسان قرة العین بتول . . . بعد از انقلاب به سلطان ابراهیم برادر امام رضا تغییر یافت . و اما مرحوم شیخ عباس قمی روایت کرده است که ابراهیم برادر امام رضا علیه السلام در سن از سوی مامون عباسی به امارت رسید ، بعد در آنجا قیام کرد و بعدا" دستگیر شد و بعدها در بغداد وفات یافت و قبرش در مقابر قریش نزد پدر بزرگوارش است . . .

مردم شناسی و فرهنگ عامه شماره ۳ ص ۳۶

قرار است: از دربند به آن طرف، کوه شُعان، نامی، پشت سان، چیه، چغدی، دوبرجه شوغان، حصار اسماعیل، گُنلی که سمت شرقی جار بند است سر راه طور. محمد آباد که تازه آباد شده است، سمت دست راست برزانلو. [یعنی مسکن تیره‌هایی از کردهای ناران].

سه شنبه هیجدهم امروز باید برویم به فیروزه. راه چهار فرسنگست. یعنی راهی که هیجده سال قبل [البته ۱۶ سال قبل یعنی در سال ۱۲۸۴ قمری] از چهار بند به فیروزه رفتیم چهار فرسنگ بود. اما امسال سهام الدوله از توی دره و ما‌هورهای دست چپ راه کالسکه‌ی تازه‌ای ساخته است، ... بقدر دو فرسنگ دورتر شده‌است... دست چپ دهنه‌ی دره قلعه‌ی کوچکی است موسوم و مشهور به شیرین‌سو خانوار معدودی دارد [از کردهای شادلو]، اینجا قدیما" آبادی نبوده. شانزده سال قبل از این حدر قلی خان سهام الدوله مرحوم [عموی یار محمد خان] آباد کرده است و اکنون یوسف بیگ شادلو در این قلعه می‌نشستند... راه کالسکه همه جا خوب و بی عیب بود کالسکه به راحتی میرفت... قدری دیگر که راندیم [معلوم شد رکس الدوله با بزرگان خراسان از مشهد به

یار محمد خان سهام الدوله
عکس از سفرنامه خراسان و سیستان ـ کلنل بیت
ترجمه روشنی

استعمال آمده است] کسانی که با رکن الدوله از مشهد آمده‌اند از اینقرارند: یلنگ توش خان [حلایر] حاکم کلات. دروبشعلی خان خوافی حاکم خواف. میرزا علی پسر مستشار الملک. اللهیار خان حاکم سابق درگز. صد نفر سواره‌ی هزاره‌ی [خوافی] و یکصد نفر هم سواره‌ی [کرد] کلاتی که همراه رکن الدوله آمده بودند صف کشیده ایستاده بودند... رشته کوه سهلوک [در این منطقه] همه جا رو به مشرق کشیده شده است. آن طرف کوه خاک اسفراین است و اینطرف خاک شادلو است ... از رُخستان گذشته طرف دست راست بعضی دهات دیگر هم هست. مثل حصار و سنانه و گزبوان ... امروز بالاخر از ده [فیروزه] جمعیت زیادی بقدر بیست نفر از گردهای شادلو جلو آمده بودند [اسمها عاشق‌ها یعنی نوازندگان ایل شادلو بودند] دهل‌های غریب داشتند شبیه به طبل‌های بزرگ قراق‌ها. سرنا هم داشتند. خیلی خوب میزدند. بعضی چین‌ها که ما در قوچان دیده بودیم. [سبک اصلی گردهای شادلو بیش از حدوده سر قوچان بود.] چیزی که از اسمها خیلی مضحک [خنده آور] بود، این بود که مردهای بزرگ ریشدار معلق میزدند. [شاید معلق زدن به نظر ناصرالدین شاه از سر مردان عجب آمده است. لکن این نعل عاشق‌ها میباشد و بزرگ و کوچک و پیر و جوان و زن و مرد آنها همه خوب میرقصند و معلق میزنند]. خلاصه اردوی ما را آخر باغات ده فیروزه زده‌اند. ایلات شادلو که در سر راه سلاق میکنند طایفه‌ی عم تیرانلو و طایفه‌ی زیرانلو هستند. اصل شادلو زیرانلو است. [که منسوب است به زیران منطقه‌ای در جنوب قوچان. علت اصلی اینکه گردهای شادلو بیشتر به ترکی اسی گرفته و به آن سخن می‌گویند، همین سابقه‌ی تاریخی آنها در قوچان است که با طوایف ترک قاجار و عشایر همسایه بودند].

روز چهارشنبه نوزدهم ماه رمضان ـ یکساعت از دسته گذشته از خواب برخاستیم. امروز باید برویم به جنورد. راه دو فرسنگ، سوار اسب نشده راندیم... در این دو فرسنگ راه الی جنورد تماما" آبادی و دهاتست و باغات، و زراعت و آبادی یکدیگر اتصال دارد. تمام باغات بقدر خوب پر انجار و همه‌ی این زراعات و آبادیها از رودخانه‌ی عین اللطیف که چشمه‌های دیگری هم ضمیمه آن میشود آب میخورد. به اول دهی که رسیدیم اسمش ارک محمد خان است. بعد ده‌روی ده و آبادی توی آبادی [همه جا آبادی] است الی جنورد. یک فرسنگی که رفتیم سهام الدوله عرض کرد سمت دست راست چشمه‌ی با صفائیست برای صرف نهار آنجا برویم. سهام الدوله را با امین حضرت پیش به آنجا فرستادیم بروند آمتابگردان برپا کنند و خودمان هم از عقب رانده به سرچشمه رسیدیم. حقیقتا" عجب چشمه و عجب جایی بود. تخته سنگی بود شبیه به چشمه علی طهران. از زیر سنگ و اطرافش آب صاف خوبی بیرون میآمد، بقدر سه چهار سنگ. ماهی هم داشت. شش هفت چنار کهنه‌ی توی سالخورده هم در اطراف چشمه سایه انداخته بود. گنبدی هم بود که تمام خراب شده و

همان گردی زیرش باقی و نمایان بود که آنجا مشهور به پیش قارداش است[۱] یعنی پنج برادر گردهای شادلو سکنه‌ی اینجاها خیلی اعتقاد به این پنج برادر دارند. به سهام الدوله حکم شد گنبد تازه‌ئی سر مقبره‌ی آنها از نو بسازد. نهار خوردیم. بعد از نهار دو پسر سهام الدوله را بحضور آوردند. یکی به سن ده یازده سال بود، دیگری هشت نه سال. اسم پسر بزرگ نصرت اله خان، پسر کوچک سلیمان خان. بعد سوار شده باز از همان راه دست راست که کالسکه نمیرود تا آب راندیم و همان طور باغ و آبادی پیوسته بهم بود. [در روزگار جعفر قلی خان سهام الدوله و برادرش حیدر قلی خان و نیز در دوره سردار محمد خان تا پایان دوره‌ی سردار معزز شهرستان بجنورد بویژه خود شهر همواره در حال ترقی و رفاه و پیشرفت بوده، سر سبزی و خرمی باغات و مزارع که شاه از آن تعریف و تمجید میکند، گواه این مدعاست که ایلخانان شادلو توجه خاصی به وضع زندگی مردم و آبادی منطقه داشته‌اند]. نیمفرسنگ به منزل مانده از جلو صف سواره جنرال کماروف سردار روس حاکم آخال که با سواره‌های خود آمده بود به حضور رسید. مردیست کوتاه قد. ریش انبوهی دارد. مترجمش یحیی بیگ است که از جانب دولت روس در بجنورد به سمت شهبندری مقیم است. [این یحیی بیگ برای روس‌ها در منطقه، بویژه در میان ترکمانان رفت‌وآمد داشت و اطلاعات خود را به روسیه گزارش میکرد] بقدر یکصد سواری هم از سواره‌ی قزاق روسی همراه سردار بودند. از آنها گذشته رسیدیم به سواره‌های ترکمان که سردار مشارالیه همراه آورده بود، بقدر پنجاه نفر بودند. با سردار احوال پرسی کردیم. بعد کاغذ راپورتی در آورد تقدیم کرد و پس از آن مرخص شد که از عقب بیاید. اهل شهر در سر راه صف کشیده بودند. روی هم رفته جمعیت شهر بقدر ده هزار نفر به نظر می‌آمد. همین طور رانده از جلو شهر و دروازه‌ی بجنورد گذشتیم. قلعه و حصار شهر همان قلعه‌ایست که از قدیم داشته است. از جلو شهر رو به مغرب میراندیم تا داخل خیابانی که سهام الدوله تازه ساخته و شباهت به خیابان سلطنت آباد [تهران] دارد، شدیم. اینجا دیگر راه رو به جنوب شد. خیابان مستقیما" میرود تا باغی که سهام الدوله تازه ساخته و منزل امروز ماست. خیابان بسیار خوبیست. همه جا از وسط خیابان آمدیم و سوارها از بیرون تا رسیدیم به آلاقاپو [عالی قاپو] که جلو باغ زده بودند. آنجا پیاده شده داخل باغ شدیم. باغ بسیار خوبیست. حوض خوبی دارد. وضع بسیار خوشی ساخته‌اند. فواره‌ی وسط حوض است که دو سنگ و نیم آب بقدر شش زرع به هوا میجهد بسیار فواره‌ی خوبیست. باغ مرتبه به مرتبه [پله به پله] است و پله‌های خوب

---

۱ ـ عکس پیش قارداش در جلد دوم ص ۴۷۸ گلبشه شده و اکنون ساختمان فرسوده‌ی آن وسیله آقای دکتر امان اله شادلو نوه‌ی سردار معزز در حال باز سازیست.

میخورد. حوضهای کوچک متعدد هم زیر مرتبه‌ی اول دارد. کلاه فرنگی‌بی بالای حوض بزرگ ساخته‌اند به شکل بچاری حوضی دارد. چهار ستون میخورد. سقف حوضخانه تمام تخته و سفید کاریست. این حوض و فواره حیلی روح و صفا دارد. این باغ آن باغی نیست که سفر سابق منزل کردیم آن باغ نیز بحال خود باقیست تعمیر کرده‌اند و بسیار هم خوب باغیست و حالا رکن الدوله آنجا منزل کرده است. ولی این باغ دخلی به باغ قدیم ندارد. باغ قدیم را مرحوم حیدر قلی خان سهام الدوله ساخته بود. این باغ را پار محمد خان سهام الدوله

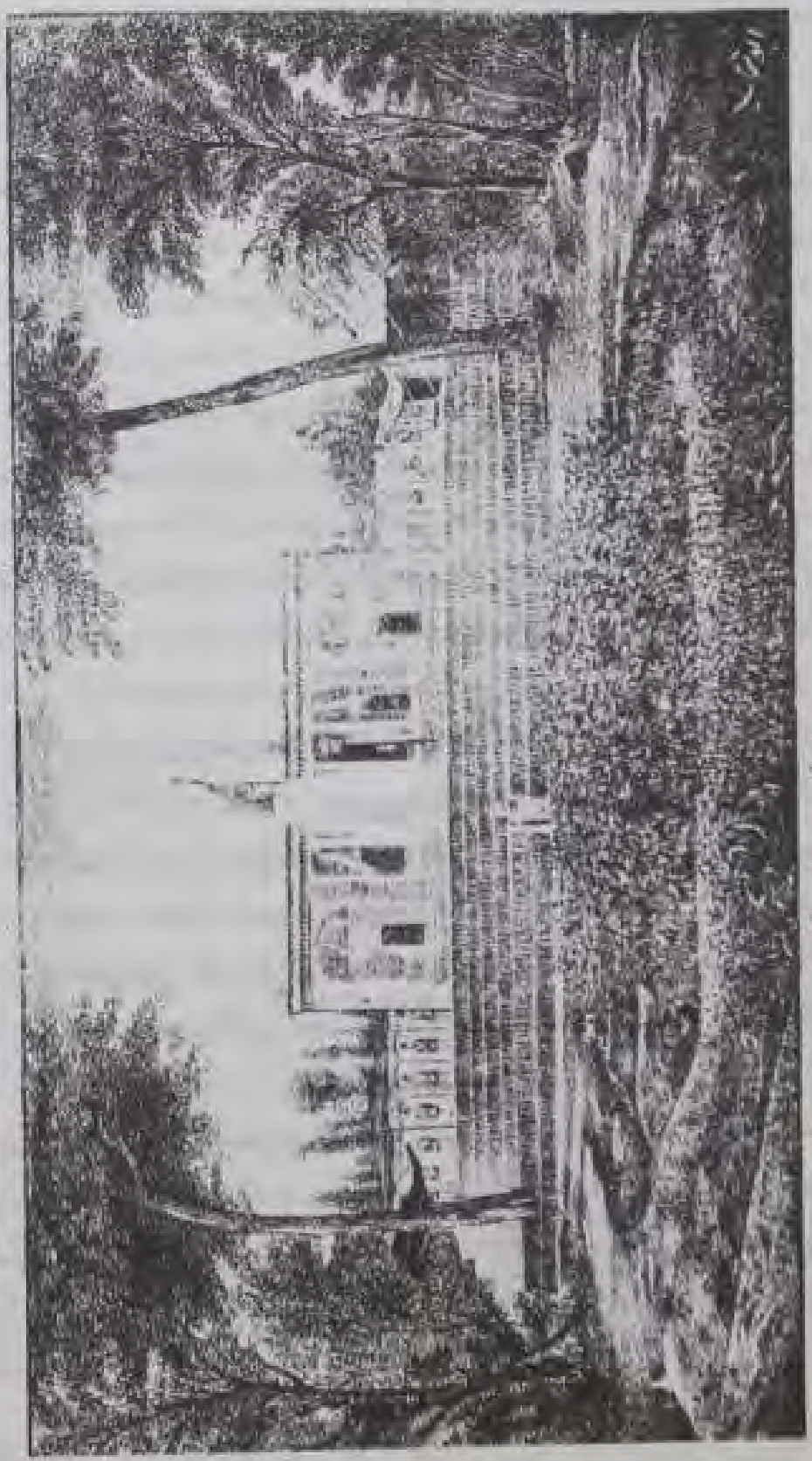

عمارت و باغ سهام الدوله در قوچان محل سکونت حسین خان و برادرانش

خالصه ساخته است . درختهای سیب کهن خوب بر باری دارد که حالا اول سیب اینجا و وقت وفور آنست ، سیب خوبی دارد . انواع میوه‌جات خوب در بجنورد فراوانست . درختهای زردآلوی اینجا چنو عربی است . هیچ اینطور درخت زردآلو دیده نشده است . بقدر درختهای گردوی بسیار کهن است . حقیقت دیدنیست . این آبی که از این قواره بیرون میآید از آب رودخانه‌ی عین اللطیف است ، قدری گل آلود است . دهانی که امروز در عرض راه ملاحظه شد از این قرار است ارک محمد خان ، مزرعه شاه پسند روبروی بش قاردانش ، قلعه‌ی اللهوبردی خان که ده معتبریست و باغات زیاد دارد . میهمان که دست راست جاده واقع بود اما قدری مسافت داشت باغات زیاد متعدد دارد . آبش هم علیحده است که فاصل آب آن داخل همین رودخانه عین اللطیف میشود . طایفه‌ی **عمیرانلو** آنجا یکی دارند و طایفه‌ی **دیرانلو** در ارک محمد خان می‌نشینند [۱] . مزرعه‌ی حلقه سنگ ، قلعه عزیز ده معتبریست و نزدیک به شهر است ، حصار شیر علی بیگ که همین باغ و آبادیست که ما منزل داریم ، هوای بجنورد معتدل و مثل هوای شمیرانست ، سلاقیتش عالیست [از نظر سلامتی شهر از شمیران است] . . .

روزهای پنجشنبه و جمعه ۲۰ و ۲۱ ماه رمضان را بکارهای دولتی می‌پردازند . .

شنبه ۲۲ ـ امروز صبح سه ساعت از دسته گذشته به عزم قلعی آباد سوار شدیم که عبارتست از باغهای سپهام الدوله مرحوم [حیدر قلی خان] و در هیجده سال قبل که به اینجا آمده بودیم به همین باغ آمدیم . باغ خوبیست و گلاه فرنگی خیلی خوبی دارد . هنگام سواری رکن الدوله و مستشار الملک و سپهام الدوله و میرزا محمد قلی نایب وزارتخارجه که در بجنورد است دم تخت سرایرده ایستاده بودند به آنها بعضی فرمایشات شد . بعد از قدری صحبت سوار گالسکه شده همه جا از خیابان جدید همین باغ که منزل داریم رادیم از خیابان بیرون رفته از کنار شهر از درب عمارتهای جدیدی که ایلخانی سپهام الدوله ساخته است گذشته بسمت شمال بجنورد میراندیم . [منظور خیابان کنونی نالار آینه‌ی سردار است]. علی آباد در طرف شمالی بجنورد واقعست . از اردو تا علی آباد یک فرسخت . بالای شهر روبروی علی‌آباد جنبی است که حالا علفش را چرانده‌اند . ایلات شادلو در آن حصن چادر زده و منزل دارند و تقریبا" هشتصد خانوار [چادر نشین] میشوند . این ایلات زمستان را در

---

۱ ـ *دیرانلوها که اصل ایل شادلو میباشند ، این زمان در شهر بجنورد و روستاهای نجف‌آباد [از آثار نجفقلی خان شادلو در نزدیک قوردانلو] ، و در قلعه‌ی مَمو درمانه و در دره جنگل و برخی نیز در کلاته‌ی نَقدو و نیز در اسفراین در روستاهای حصار و چهار بُرج اسکان دارند .*
به نقل از یادداشتهای آقای کیان ریاحی دیرانلو.

دهات اطراف بجنورد منزل میکنند و تابستانها به همین چمن و صحراها آمده چادر میزنند. و اینها که در طرف شمالی بجنورد که همین علی آباد باشد منزل دارند از طایفه‌ی بقانلو (بُقانلو) هستند. از طرف مغرب بجنورد محل اقامت ایلات مزبور محمد آباد است که گرمسیر است و طرف مشرق مسکن آنهاء خانلاغ و باغچق است. خلاصه همه جا راندیم تا رسیدیم به علی آباد. علی آباد و باغ و کلاه فرنگی آن سهام حالتیست که در سفر سابق دیدیم، الا اینکه قدری تعمیر میخواهد. به سهام الدوله حکم شد تعمیر خوبی از باغ و دیوارها و عمارت آن بنمایند...

یکشنبه ۲۳ ـ امروز در منزل ماندیم و تا عصر به کار گذشت... حسینعلی خان حاکم اسفراین را هم که احضار فرموده بودیم به حضور رسید، چون رعیت اسفراین از او شاکی بودند، به رکن الدوله فرمودیم او را معزول کرد. امشب مضد الملک جنرال کماروف حاکم آخال را از جانب دولت [به خرج ملت] دعوت به مهمانی کرده، شب همه صاحبمنصبان روس و ایرانیها سر شام حاضر بوده و خیلی بر مدعوین خوش گذشته بود.

دوشنبه ۲۴ ـ امروز سهار را منزل خوردیم... بنحساعت به غروب مانده باید برویم به شهر، خانه‌ی سهام الدوله، چای و عصرانه خورده از آنجا برویم به اردوی نظامی که در چمن پشت شهر زده‌اند، جنرال کماروف حاکم آخال و صاحبمنصبان روس هم برای تماشای سان و مشق قشون می‌آیند... از در آلا قاپو سوار شده از همین خیابان رو به شهر راندیم. آخر شهر [سمارستان کنونی بجنورد] خانه‌ی سهام الدوله است... دیوانخانه‌ی بسیار قشنگ خوبی دارد. حوض طولانی خیلی خوب خوش وضع در وسط خانه است، حوضخانه خیلی خوبی دارد. قنات مخصوصی هم دارد که از توی همین حوض بقدر دو سه سنگ [آسیاب گردان] آب صاف خوب در میآید. وسط حوضخانه هم حوض قشنگی دارد که آب صاف بسیار خوبی در کمال لطافت از توی آن میجوشد. تمام زمین و حوض و از اره‌ی حوضخانه و حوض طولانی بزرگ از سنگ مرمر است. اطاق زیادی تو در تو به حوضخانه نگاه میکند. حمام کوچک خوش وضع مرمری هم دارد. در خود بجنورد معدن سنگ مرمر دارد، اما مرمرش به لطافت وصفای مرمرهای معادن دیگر نیست. *الحق عمارت و حوضخانه و باغچه را سهام الدوله در کمال سلیقه ساخته است...*

سه شنبه ۲۵ ـ امروز باید از بجنورد حرکت کرده به کوده برویم. در روزنامه سفر سابق نوشته بودیم که پنج فرسنگ راه است، اما تحقیقاً" چهار فرسخ و نیم راه است. کماروف و صاحب منصبان روس هم امروز از راه گرم خانه و قوروه‌ی قوچان مراجعت به آخال کردند. یکساعت و نیم از دسته گذشته سوار است شده... راه صحرا را گرفتیم و همه جا از کنار شهر میراندیم. آخر شهر برج خوبی پیدا بود [این برج را اخیراً" شهرداری بجنورد خراب کرده

منظره‌ای از شهر بجنورد و رودخانه‌ای که از وسط شهر می‌گذرد

است. خیابانی که به قبرستان شهدا منتهی میشود از حاشیه‌ی غربی برج عبور میکند] .
معلوم شد خانه‌ی شیر محمد خان برادر حیدر قلی خان مرحوم است. باید جای خیلی باصفائی باشد. سواره‌ی شادلو کنار راه صف کشیده بودند... از دره و ماهورها گذشتیم آخر ماهورها دره‌ی حمید است. حمید، دهی است در طرف دست راست بقدر هفت هشت خانوار رعیت دارد. از اینجا راه دارد میرود به بابا امان و از آنجا میرود به گرم خان. ده بابا امان را از قراری که گفتند وجه تسمیه‌اش اینستکه در زمان قدیم یک امامزاده‌ای به این ده آمده بود، اهل ده خواسته بودند، امامزاده رابکشند. امامزاده دویده خود را به بغل پیر مردی انداخته و گفته بود بابا امان. همان پیر مرد سر امامزاده را بریده بود، به اینجهت این قریه موسوم به بابا امان شده است. [البته این نظرات افسانه‌ای بیش نیست. ممکن است بنیانگذار این آبادی شخصی بنام امان یا بابا امان بوده باشد ـ توحیدی] خلاصه از دره‌ی حمید بار تپه و ماهور بود... سر راه ده گوگ گمر بود. خیلی ده معتبر آبادیست... آب این ده میرود به بابا امان... بار گاهی با اسب و گاهی با کالسکه راندیم سمت دست راست ده بیغو است... اطراف اینجا همه بوستان بود. درت و خرسزه و هنداونه و کدو کاشته بودند... [بعد از نهار، سوار شده راندیم] تا به ده چناران رسیدیم... ده چناران هم ده معظمی است... از چناران گذشته بقدر نیم فرسنگ که راندیم به اردو رسیدیم که نوده است...

چهارشنبه ۲۶ ـ امروز باید رفت به عید آباد که جزء خاک قوچان است، راه امروز را می‌گفتند چهار فرسخ است... تا منزل سواره راندیم. سهام الدوله و شیرمحمد خان شادلو هر دو امروز مرخص شده، رفتند...

نیم فرسخ از خاک بجنورد یعنی از نوده گذشته زمین و مزرعه‌ای است معروف به هزار حریب[1] که سر حد خاک قوچانست یکفرسنگی که راندیم تیپ و بیرق سواره‌ی شجاع الدوله حاکم قوچان از دور نمایان شد. اسب خواسته از کالسکه پیاده شده سوار اسب شدیم قدری که رفتیم

۱ـ در اردیبهشت امسال [۱۳۶۵] به همراه آقای کدخدا نادر بدرانلویی از بجنورد جهت تحقیقات به نوده به منزل آقای یعقوب بگ از بزرگان و معمرین نوده رفتیم.
یعقوب بگ اظهار داشت، مردم نوده از ایل زعفرانلو هستند چون جمعیت شادلو نسبت به زعفرانلو کم بود ناصر الدین شاه در سفر اول خود به خراسان وقتی به اینجا آمد، و سر حد بین قوچان و بجنورد را تعیین کرد، نوده را به شادلو داد و در هزار حریب نیز سنگی نصب نمود که مرز بین شادلو و زعفرانلو باشد. روی آن سنگ سنگریزه‌های زیادی ریخته و بصورت

از میان گرد خود شجاع الدوله دیده شد که پیاده ایستاده بود. محمد قلیخان برادر شیر محمد خان که برادر جعفر قلی خان سهام الدوله میباشد. و نادر شاه افغان هم با شجاع الدوله ایستاده بودند. بعد حواشین و روسای سواره زعفرانلو ملاحظه شدند. قریب هزار نفر سوار به نظر رسید. الحق عجب سوارهای آراسته و جوانهای رشید قابل خوبی بودند. همه با اسبهای قیمتی ممتاز و یراقهای پاکیزه. تا آخر صف سوار. سواره رفته، بعد کالسکه نشسته راندیم... دست چپ مزرعه‌ای سر راه بود موسوم به شورجه [شورک]. که قلعه‌ی کوچک و چهار پنج خانوار رعیت داشت... کبک و تیهوی زیادی امروز در عرض راه دیده شد. قدری که از شورجه دور شدیم طرف دست راست در جلگه دهی پیدا بود که اسمش را آب دوه[مسکن ایرانلوها] می‌گفتند.

... از گردنه که بالا آمدیم دره‌ی بزآباد پیداست که همین جا منزل است. سمت دست راست ده زورم و بزآباد است... زورم دهی است بسیار معتبر دارای سیصد خانوار رعیت [که اکثریت آن طایفه‌ی ترک قارشی فوری و اقلیت آن کرد زعفرانلو است]. باغات بسیار دارد... از شهر بجنورد که به بوده آمدیم دهات عرض راه از این قرار بود. قلعه عزیز سمت جنوب. حصار شیر علی بیگ... سدک... دومزار... نوده... آق قلعه... قشلاق... لنگر... باغچق... علی آباد... کلاته نادر خان... قلعه حسنعلی خان... بیگی قلعه... خمزانلو... بار خانه...

پنجشنبه ۲۷ رمضان ـ امروز در این منزل استراق شد... سوار شده رفتیم بطرف جنوب برای تماشای ده زورم. شجاع الدوله [امیر حسن خان] و ابراهیمخان نایب زورم جلو افتاده بودند. سیصد سنگی که راندیم به اول بوستان و باغات زورم افتادیم[1]. باغات و

جیل در آوردند که به جیل شاه معروف است. قرار شد روز دیگر یعقوب بیگ ما را به آنجا برده جیل را نشان دهد، اما چون مبنی بوس نوده به بجنورد صبح زود حرکت میکرد، ما ناچار به راه افتاده و موفق به دیدن علامت مرزی بین شادلو و زعفرانلو نشدیم. آنشب هم چون خبر دادند که تصمیم گرفته‌اند مزرعه جو خودرو او را که حدود ۷۵ـ۸۰ تن محصول داشت شیار کنند، سخت عصبانی و ناراحت شد و خالش بهم خورد، چند روز بعد خبررسید که آن بنده‌ی خدا در گذشته است. مردی خوب و مهربان و از تاریخ صد سالهٔ اخیر منطقه بخوبی آگاه بود که در جلد چهارم از اطلاعاتی که به ما داد، استفاده میشود.

ضمناً عکس مزار شهدای نوده را که بهمراه آن مرحوم برداشتم، در پایان کتاب چاپ میشود.

۱ـ زورم یا زوارم یعنی دره‌ی بهشت. بخاطر سبزی این دره این نام بر آن اطلاق شده

بوستانهای زیاد دارد. بقدر چهار پنج سنگ آب از ده جاریست. باغاتش انواع اشجار دارد، بخصوص درختهای گردو که خیلی بزرگ و قویست. اما وضع باغاتش مثل جنگل است همه جا از سایه درخت میرفتیم تا رسیدیم به آبادی و عمارات ده. آبادی معتبری دارد. شجاع الدوله در دست چپ باغی را نشان داد که چشمه دارد. پیاده شده داخل شدیم، باغ پر درختی بود. حوض آب صافی داشت که چشمه از میان همان میجوشید. ماهی سیاه زیادی داشت. آفتابگردان زدند نهار خوردیم. بعد از نهار برخاسته پیاده قدری راه رفته از آب دره که میان ده بود گذشتیم. آنطرف خانه‌ی مرتضی بیگ پسر میرزا باشی بود که از طایفه‌ی ترک قوچان هستند خود مرتضی بیگ نایب زورم است، و میرزا باشی پدرش حاکم شیروان است. خانه‌ی با روحی بود... طایفه کرد خراسانی که در قوچان و بجنورد می‌نشینند از طایفه شقاقی آذربایجان محسوب میشوند. افراد ساکن قوچان ایری اویماق هستند و افراد بجنورد خورده اویماق. در شقاقی آذربایجان هم دو طایفه به همین اسم موسوم و معروف هستند. علاوه بر کرد [در زورم] طایفه‌ی ترک هم دارند که زبانشان ترکی است و هیچ کردی نمیدانند. میرزا محمد خان پیشخدمت تا آثاری که [در دره‌ی زورم سوی تخت میرزا] هست و شجاع الدوله عرض میکرد، رفته و برگشته بود، عرض میکرد راهش بد است. خلاصه این ده خیلی ده معتبریست قریب سیصد و پنجاه خانوار سکنه و رعیت دارد. عصر مراجعت کرده همه جا از میر کوه رفتیم به منزل.

جمعه ۲۸ ماه رمضان ۱۳۰۰ – امروز باید رفت شیروان. از اینجا تا شیروان دو فرسخ و نیم راه است... [ناصر الدینشاه برای دیدن قلعه‌ی گلاوند از آن طریق عازم شیروان شده میگوید] ده توی دره‌ای در بغله‌ی کوهی واقعست دو قلعه بالای ده از قدیم ساخته‌اند یکی از اینطرف دره، دیگری آنطرف. بسیار قلعه‌های محکم بزرگ کهنه ایست... بقدر هفت هشت سنگ آب دارد... آفتابگردان زدند نهار خوردیم صنیع الدوله روزنامه اروپ[اروپا]

→

است، زاو در کردی به معنای دره است، که دگرگون شده‌ی زاب میباشد. آقای حابانی در کتاب ارزشمند خود بنام سرزمین و مردم قوچان در صفحه‌ی ۳۷۸ تا ۳۸۳ مطالب مفصلی در مورد زورم آورده است و از جمله به نقل از مطلع اسمش آورده است که زورام مرکز حکمرانی اللهیار خان صینگ باشی بوده و اللهیار خان مدتها نایب الحکومه شجاع الدوله در قوچان بوده است، پسرش شاهرخ خان نیز حکومت شیروان را به عهده داشته است، بدینجهت باید گفت که حکومت نشین بوده است...

در این اواخر حکومت آنجا با شاپور خان نگهبان زعفرانلو بود.

خواند. [از آنجا هم سوار شده بسوی شیروان راه افتادیم تا] رسیدیم به ده زرمقان[زرگان] که وقف بر حضرت رضا علیه السلام است. *ایلات سویدان لوی زعفرانلوا* در این ده و صحرای محوطه آن منزل و سیاه چادر دارند که زمستان و تابستان را توی چادر می‌نشینند و فصل ییلاق را در همین صحرا بسر میبرند. در ده هیچ منزل نمیکنند. خانوار و سکنه این ده کم بود. تقریبا" بقدر سی خانوار رعیت داشت. یکساعت و نیم از گیلارد آمده تا به جاده‌ی معمولی که به شیروان میرود رسیدیم. از اینجا هم تا شیروان یار یک فرسنگ و نیم راه است... دست راست دهی دیده شد که اسمش *تناسوان* است. چشمه آبی دارد که فاصل آبش به شیروان میرود، و از زیر دست این ده الی شیروان همه جا تنگ و قطعه قطعه باغ و آبادیست. بعضی از ایلات سویدانلو هم در حوالی همین ده تناسوان و خط این راه چادر زده منزل دارند و همه صاحب انعام و احشام هستند. همه جا رو به مغرب راندیم تا جلگه و ده شیروان پیدا شد. جلگه خوب و باغات زیاد دارد. یکساعت و نیم به غروب مانده وارد منزل شدیم. قلعه *شیروان* همان قلعه‌ی قدیمی است. جمعیت زیادی از آخوند و ملا و سادات و کسبه از شهر شیروان سر راه آمده بودند. معلوم است سکنه‌ی زیادی دارد. یعنی از قراری که گفتند بقدر سیصد خانوار میشود. سرا پرده‌ی ما را توی باغ انگوری همانجا که هیجده سال قبل در سفر سابق چادر زده بودند زده‌اند. امروز در بالا دست شیروان [شمال غربی شیروان] از سمت مغرب به فاصله‌ی نیم فرسنگ سواد دهی با باغات زیادی پیدا بود. اسم آن ده را گفتند *زیارت*[۲] است، چون امامزاده‌ای در آنجا مدفون است و بقعه‌ای دارد که زیارتگاه است به این اسم موسوم شده. باغ و اشجار بسیاری دارد که سواد آن [سیاهی ده و باغات] دو مقابل سواد حضرت عبدالعظیم علیه السلام [در تهران] به نظر آمد. باید جای بسیاری خوبی باشد. [اگر ناصر الدینشاه به زیارت میرفت از دو چیز بهره‌مند می‌شد یکی

---

۱ ـ آقای محمد علی قربانی فرزند علی اصغر اهل پیر شهید ساکن شیروان در خرداد ۶۵ به نگارنده گفت: من خود از کردان سویدانلو هستم تمام مردم روستای پیر شهید از کردهای سویدانلو هستند. در روستای پیله هم حدود ۸۵ خانوار سویدانلو هست و چهل خانوار آنجا با چیانلو هستند. حاج عبدالعلی و حاج حسین خان و حاج کریم با چیانلو از چادرنشینان معروف کوهستان شابحان [شاهیجان] هستند. بقیه سویدانلوها هم در شیروان و بجنورد و جاهای دیگر اسکان یافته‌اند.

ابوالفوز محمد امین سویدی مولف " سبائک الذهب فی معرفة قبائل عرب " به گمانم از این طایفه باشد.

۲ ـ مردم روستای زیارت، برخی از کردهای شیخ امیرلو و برخی ترک زبانند.

انگور بسیار عالی زیارت که هنوز نرسیده بود، و اما دیگری بیشه‌ی مالاریای مرد افکن که بیداد میکرد].

شنبه ۲۹ ـ امروز باید رفت به *بُرزِل آباد*. منزل‌حسابی *فیض‌آباد* بود. شجاع الدوله منزل را برزل آباد قرار داده است. سه فرسخ راه بود... یک فرسنگ که راه رفتیم [دست چپ] مزرعه کوچکی در سر راه دیده شد، معروف به *امیرآباد* که چهار پنج سال است امیر حسین خان شجاع الدوله آباد کرده است. هفت هشت خانوار دارد. [اکنون حدود پنجاه خانوار دارد، آبان ۶۵] اسطحری دارد که دور آن اشجار بیداست و آسی دارد که زراعت میکنند. در محادی امیر آبادی از سمت دست چپ نیز دهی پیداست که معروف به *الله‌آباد*[1] است، ده بسیار معتبر بزرگی است. خلاصه به نهار افتاده نهار خوردیم. بعد سوار کالسکه شده راندیم بقدر دو ساعت و نیم که طی شد به منزل [برزل آباد] رسیدیم... [عید فطررا ناصر الدینشاه از برزل آباد حرکت کرده است].

روز یکشنبه غره شوال المکرم ۱۳۰۰ ـ باید رفت به چمن لیلی. [منظور او لنگ لیلی است که بسیار وسیع و پر طراوت و معروف و ضرب المثل بود] ... سیم فرسنگی که رفتیم وسط‌راه ده معتبری [در بالای تپه‌ای] دیده شد موسوم به *برگر*. شجاع الدوله عرض کرد آنجا نهارگاه است. فرمودیم بروند آنجا نهار حاضر کنند... صحرای امروز همه جا حاصل زراعت و بوستان و عرض راه از دو طرف همه دهات معتبر [مثل *بَقَن* و *سُگّه* و ...] و باغستانهای بسیار است. البته در این جلگه هفتاد پارچه ده بود. این جلگه را *میانولایت*[2] قوچان میگویند. جلگه خیلی وسیعی است و دست چپ و راست از مسافت زیادی کوه است [سمت راست رشته کوه شاپجان و سمت چپ رشته کوه کنسار] ... رسیدیم به *کلاته سید* معصوم... خود سید معصوم هم الحال زنده و صاحب این ملک است. آقابگردان زدند، نهار خوردیم. صنیع الدوله از راه رسید قدری روزنامه اروپ خواند. بعد از نهار رعایای جوین را که برای استدعای تخفیف [مالیات] به اردو آمده بودند و یک مبلغی تخفیف به آنها مرحمت شده و فرمان داده بودیم امین السلطان [صدر اعظم] بحضور آورد، حضورا" هم به آنها فرمایش و التفات شد، همه دعاگو شدند. بعد سوار شده رو به منزل راندیم، از ده *تحف آباد* که ده بسیار معتبریست گذشتیم. در چپ نزدیک دامنه‌ی کوه *شهر قدیم خبوشان است*[3] که خرابه و آثاری از آن باقیست. ده بزرگی هم در قرب آنست که آنجا حالا

---

۱ ـ *الله آباد که نیاکدار آن الله وردی خان زعفرانلو عموی شجاع الدوله بود.*

۲ ـ *سرزمین قوچان به سه قسمت پائین ولایت، میان ولایت و سر ولایت تقسیم میشد.*

۳ ـ *بنابر این شهر اولیه‌ی خبوشان در محل روستای خبوشان کنونی در شمال شیخانلو بوده.*

موسوم به خبوشانست.
صنیع الدوله روی اسب روزنامه اروپ میخواند. قدری دیگر که رفتیم بین راه قلعه‌ی کهنه‌ی محکمی با خندق عمیق و برج و بارو دیده میشد. از شجاع الدوله سئوال کردیم، عرض کرد علی آباد است که رضا قلیخان پدرش [ایلخانی بزرگ] در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه ساخته و خانوار از آحال آورده نشانده بود، و در آن وقت آب و آبادی داشته و وقف بر نجف اشرف بوده است[1]. فرمودیم آنش را در آورده باز آباد نماید. خلاصه رسیدیم به ده غرقاب، یعنی اول از ده بام گذشتیم که ده بسیار معتبریست. تپه بزرگ مصنوعی مثل کوه از قدیم در آنجا ساخته‌اند. از بام به غرقاب آمدیم که داخل چمن لیلی است. سواره‌ی درجزی [درگزی] و محمد علیخان حاکم درگز با دو برادرش موسوم به فراخان و ساری خان با حاجی شاه محمد خان مامور وزارت خارجه که از دره‌جز آمده بودند، به حضور رسیدند. محمد علیخان برادر اللهیار خان است و اینها پسرهای سلیمان خان دره‌جزی هستند، چمن لیلی خیلی خوب چمنیست. شش ساعت به غروب مانده وارد سراپرده شدیم. [چون ساعتها غروب کوک بودند و ساعت ۱۲ هنگام غروب بود، یعنی هر ساعت شش به منزل رسیده‌اند]. عصر جواب عرایض و نوشتجات طهران را چون زور حرکت پست بود نوشته روانه داشتیم...

روز دوشنبه دوم شوال ـ امروز باید به فوجان رفت، راه دو فرسنگ است. صبح یک ساعت و نیم از دسته گذشته [یعنی ساعت ۱/۵ به افق غروب کوک، که دسته‌ی ساعت روی رقم ۱۲ قرار گرفته بود] سوار کالسکه شده راندیم بقدر یک میدان اسب راه چمن [اولنگ] بود... شجاع الدوله که دیشب به شهر فوجان رفته بود امروز مراجعت کرده در بین راه به حضور رسید. اول که از منزل حرکت کردیم دست راست راه کلاته جعفر آباد و کلاته صفدر خان دیده شد، خراسانیها مزرعه را کلاته میگویند. [آبادی کوچک را کلاته گویند]. قدری که راندیم سمت دست راست ده جعفر آباد پیدا شد. جعفر آباد ملکی شجاع الدوله است. قلعه جعفر آباد را که هفت سال قبل [در ۱۲۹۳ قمری] زلزله خراب کرده است، پیدا بود. چنان از زلزله منهدم شده که گویا صد سال خراب بوده خیلی اسباب تعجب شد، اما چندان آدمی در وقت زلزله و خرابی قلعه نمرده است. از اتفاقات حسنه روزی که زلزله شده است تمام اهل جعفر آباد به ده دیگر که عروسی بوده رفته[2] و جز معدودی آدم و سگ و گربه کسی

---

۱ ـ رضا قلی خان این روستا را بنام حضرت علی علیه السلام علی آباد نامیده و وقف آن حضرت کرده است.

۲ ـ در واقع عروس خوش یُمنی بوده است، که عروسی‌اش منجر به نجات جان انسانهائی شده است.

آنجا باقی نموده است. مقابل همین جعفر آباد خراب سمت دست چپ جاده جعفر آباد جدیدی شجاع الدوله بنا کرده است که دهی بسیار معتبر و جای خوب باصفائیست. بقدر دویست خانوار رعیت دارد. طرفین راه همینطور همه جا دهات و مزارع و راه هم همه جا صاف و هموار بود. طرف دست چپ دو ده بزرگ دیده شد که اسم اولی آثار آباد و دومی یوسف آباد بود. علما و شیخ الاسلام[1] و معارف و تجار و اصناف شهر قوچان تماما" باستقبال آمده طرفین راه صف کشیده بودند. کالسکه را نگاه داشته قدری با شیخ الاسلام و علما صحبت داشتیم. حکیم الهی [دانشمند فلسفه] سان آنها بود که از شاگردهای مرحوم حاج ملا هادی سبزواریست، حکیم طبیعی یعنی طبیبی هم داشت که معمم و از اهل قوچانست امروز بین راه گرد و باد غریب سختی آمد که کلاهها را از سر انداخت، آفتابگردانها رابرت کرد. فعل از آمدن باد ما ملتفت شده شیشه‌های کالسکه را انداختیم، و الا خیلی صدمه میزد. خلاصه از جاده پیچیده داخل باغ شدیم. همان باغیست که هجده سال قبل هم چادر زده منزل کرده بودیم. اما حالا آبادتر است. چهار حوض سنگی وسط باغ ساخته‌اند اشجار باغ تمام مو [انگور] است و زردآلو کنار خیابانها. درختهای زردآلو وسط باغ مواست باغ بزرگیست. از [باغ] عشرت آباد [که ناصر الدینشاه در تهران ساخته بود] قدری کوچکتر است. دیوار باغ را تازه کشیده و گاهگل کرده و کنگره‌های دیوار را سفید نموده‌اند. توی باغ مخصوص به سرا پرده ما و حرمخانه است.

سه شنبه ۳ شوال ــ در قوچان اتراق شد. روز گرد بادهای سخت می‌آمد. اما شب هوا آرام بود. امروز عصر استیورت[2] انگلیسی که چندیست به خراسان آمده است با میرزا عباس خان وکیل دولت انگلیس که متوقف و مقیم مشهد و اصلش افغانست به حضور آمدند.

استیورت در طهران هم به حضور رسیده بود. فارسی حرف میزند. درویشی در قوچانست، اسمش فقیر محمد علیست حالات غریب دارد. میگویند بیست سال است در یک اتاق تاریک که کسی در آنجا کسی را نمی‌بیند منزل دارد. اغلب برای ملاقات او به منزلش رفته بودند. از قراری که گفتند خیلی کم حرف میزند و اگر مختصر روشنی به اتاق او بتابد، روی خود را میگیرد که مرئی نشود. می‌گفتند باغ و املاک زیاد و برادر و اقوام دیگر نیز دارد. معلوم

---

۱ ــ در مورد شیخ الاسلام بحضور نیز نگاه کنید به کتاب " ایران دیروز " ارفع الدوله.

۲ ــ کلنل استیورت که مشاهدات خود در ایران و خراسان را منتشر ساخت، گمان میکنم هنوز بفارسی ترجمه نشده است. استیورت از جمله افسران انگلیس مامور در ایران بود که پیشروی روسها در شمال ایران را زیر نظر داشت و گزارشهای خود را به ناصر الدین شاه و دولت بریتانیا تقدیم میکرد.

نمونه‌ای از معماری دوره صفویه در قوچان

نیست این وضع را برای چه اختیار کرده است[۱].

روز چهارشنبه چهارم شوال ـ امروز هم در قوچان توقف شد. تا عصر در منزل ماندیم. عصر میخواستیم سوار شده به تماشای شهر قوچان برویم، چون باد سخت میآمد و گرد و خاک زیاد بود، موقوف داشته، اوقات روز را به بعضی مهمات دولتی و ولایتی گذراندیم.

پنجشنبه پنجم ـ امروز باید رفت به علی آباد. سه فرسنگ راه است و متعلق به خاک قوچان، دو ساعت از دسته گذشته سوار شدیم گرد و خاک زیادی بود. چون زمین قوچان خاک بسیار نرمی [بخاطر وجود سیلابهای شاخه‌های رود اترک] دارد و به محض جزئی حرکت سوار و پیاده با تموج هوا گرد و غبار بسیاری بر میخیزد. سوار کالسکه شده راندیم. راه کالسکه را همه جا از کنار شهر ساخته‌اند. رسیدیم به باغ *ابوالحسن خان* پسر شجاع الدوله، که رکن الدوله [برادر ناصر الدینشاه و حاکم خراسان] در آنجا منزل کرده بود. عمارت سر دری داشت و سبزی اشجارش از سر دیوار باغ پیدا بود. قدری که از باغ گذشته سمت دست چپ رفتیم، سوار است شده راندیم. قلعه و خندق کهنه‌یی که رضا قلیخان پدر شجاع الدوله در عهد خاقان مغفور فتحعلیشاه ساخته، مشهور است به *کُردخانه* [در این مورد نگاه کنید به جلد اول] که رضا قلیخان در آن وقت از هر طایفه‌ی کُرد آورده در این قلعه منزل داده بود. [که نمایندگان تمام طوایف کرد در جنگ با فتحعلیشاه و عباس میرزا مستقیماً شرکت داشته باشند. زیرا کردهای خراسان حکومت قاجار را به رسمیت نمی‌شناختند و هنوز نسبت به صفویه ابراز علاقه میکردند، حتی سلطنت نادر شاه را نیز هیچگاه به رسمیت نشناختند و سرانجام آنرا که خود بوجود آورده بودند، سرنگون ساختند]. ولی [کردخانه] حالا خرابه است[۲]. با اسب رفتیم روی خاکریز قلعه‌ی کردخانه. شهر قوچان و خانه‌های شهر همه پیدا بود. دور شهر هم خندق و خاکریز و برج و باره دارد. آخر شهر، سر راه یک دروازه‌ایست که دم دروازه گنبد و بارگاه شاهزاده ابراهیم است. امامزاده صحیح النسب جلیل القدریست گفتند فرزند علی بن موسی الرضا علیهما السلام است. گنبد امامزاده قدری خرابی به هم رسانده بود. شجاع الدوله مرمت میکند. فتحشق و جوب سمت درست کرده شروع به تعمیر کرده بودند. مقبره امامزاده در داخل شهر واقع است. خلاصه از این دروازه که گذشتیم، از پس گرد و خاک بود، بار سوار کالسکه شدیم. بعد از این دروازه راه به جاده‌ی صحرا

---

۱ ـ *در جلد دوم مطالبی در مورد فقیر محمد علی نوشته شد، نیز نگاه کنید به ـ ایران دیروز ـ ارفع الدوله ص ۱۳۱ ـ ۱۲۸.*

۲ ـ *امیر حسین خان از شاه خواست تا اجازه دهد که دوباره در کرد خانه [کرد آباد] را بار سازی کند، لکن شاه اجازه‌ی این کار را به امیر نداد و از این کار بر حذرش داشت.*

قصر حمراء غرناطه کا ایک منظر

می‌افتد و همه جا مستقیماً رو به مشرق می‌رود. بقدر یک فرسنگ که راندیم ولیخان سرتیپ پسر ساعد الدوله توی صحرا دیده شد... قدر دیگری که [در قسمت شرقی شهر کهنه در حاشیه‌ی جاده‌ی کنونی تهران به مشهد] راندیم، سمت دست چپ تپه‌ای بود، دهی روی تپه واقع و حاشیه‌ی خندقی داشت. این ده به سه اسم موسوم و مشهور است. **نادر تپه** و **فتح آباد** و **قلعه کلب آقاسی**. فتح آبادش می‌گویند بجهت اینکه سابقاً اینجا هیچ آبادی نبوده است. تنها جمعی بوده که جمع فتح آباد می‌نامیده‌اند. اما نادر تپه برای این می‌گویند که نادر شاه افشار در جمع فتح آباد اردو زده بود و او را بالای همین تپه کشتند. قلعه‌ی کلب آقاسی به این مناسبت. می‌نامند که کلب آقاسی نام نوکر اللهیار خان آصف الدوله این ده را بالای این تپه احداث و آباد کرده است. آخر این تپه ده و باغی بود، سهارمان را در آنجا حاضر کرده بودند. تا کالسکه یکسر رفته داخل باغ شدیم باغ بسیار باصفای خوبی بود. آبنابگردان زده بودند... بعد از سهار سوار شده راندیم برای تماشای رودخانه [**اترک**]. این رودخانه کال بزرگیست و بقدر هفت هشت سنگ آب دارد. منبع و سرچشمه آن از ساب و کُبکَن [کبکان] است که این دو محل جزء خاک دره‌گز است. از اینجا تا ساب و کبکن چهار فرسخ است و این دو ده توی دره واقع و سرچشمه رودخانه [اترک] از وسط دره جاریست. از قوچان تا محمدآباد که مرکز حکومت دره‌گز است، نه فرسخ است. اهالی ساب و کبکن از طایفه‌ی کرد شادلو میباشند... چنانکه در سفرنامه سابق هم نوشته‌ایم طرفین راه سر دهات زیادی دارد که چون اسامی آنها در سفرنامه سابق نوشته شده است، دیگر اینجا تکرار نمی‌کنیم. در این صحرا اسلات زیادی چادر زده‌اند که از تیره‌ی **قوچه گانلوی** زعفرانلو هستند. [منظور قاجگانلو میباشد]. ایل زعفرانلو دو طایفه‌ی خیلی معتبر دارند. یکی طایفه‌ی **گیگانلو** که در شروان و حدود آنجا چادر زده بودند [سرتاسر نواحی مرزی ایران و روس از آنجا به بحر خزر تا نواحی سرحدی قوچان و دره‌گز همگی گیگانلو هستند که امروز به سه شاخه‌ی سنجرانلو، سوگانلو، گیگانلو تقسیم شده‌اند]، دیگری طایفه‌ی قوچه گانلو که در این صحرا چادر زده‌اند. خلاصه راندیم تا رسیدیم به ده **فرخان**[1] که سرراه واقع بود. از فرخان گذشته، اردو و منزل که علی آباد است، پیدا شد. رانده دم در سراپرده پیاده شدیم، سراپرده‌ی ما را خیلی دورتر از ده زده‌اند. شجاع الدوله سه قطار شتر [هر قطار هفت شتر میباشد] و دو اسب پیشکش کرده بود، عصری آوردند بیرون سراپرده از حضور گذراندند. دو راس اسب هم از درگز آورده بودند...

---

۱ ـ *فرخان از بزرگترین روستاهای قوچان است که در شمال باسگاه پلیس راه قوچان قرار دارد و از تیره‌های سیسو، پیری، بهنگی، حاج شعبان، عمیش و رستو تشکیل شده است.*

روز جمعه ششم ـ باید برویم به **سوهان** ـ ... بنحساعت درست راه بود ... قدری که راه طی شد رسیدیم به کلاته میرزا محمد علی مستوفی قوچان که طرف دست چپ در سر راه واقعست. پیش از این اینجا ده خرابه‌ای بوده میرزا محمد علی تازه آباد کرده است. از کلاته قدری که گذشتیم رسیدیم به **دیزآباد** که در سر راه واقع و سکن طایفه‌ی [کرد] **قاسانلو** است. قاسانلو هم شعبه‌ای از ایل رعفرانلو هستند. از دیزآباد گذشته راه زیادی که راندیم، رسیدیم به ده **جعفرآباد** [بالا] که نیز در سر راه واقعست. از جعفرآباد که قدری گذشتیم رسیدیم به **دولت آباد**... از دولت آباد گذشته رسیدیم به ده **یساقی** که آنهم ده معتبریست در سر راه واقع، و جزء سر **ولایت** قوچانست. بعد از یساقی دیگر آبادی نیست. همه جا صحرای بی آبست، اما سمت دست راست در دامنه بعضی دهات و آبادیها تک تک دیده میشود، که همه جزء سر ولایتی قوچانست. سمت دست راست میان صحرا دو تپه است که مشهور به **طاس تپه**[1] است و آنجا سر حد مابین خاک قوچان و رادگان است. [شاه شهار را در قوچان میخورد و سپس به قصد رادگان حرکت میکند. **حاکم رادگان محمد کاظم خان گرد گیوانلو است** در مسیر راه گله‌های آهوی فراوان می‌بیند که چند تا از آنها را شکار میکنند. روز هفتم شوال به رادگان وارد میشوند که مینویسد:]

خلاصه بعد از طی دو فرسنگ راه به منزل رسیدیم. هجده سال قبل [در سال ۱۲۸۴] که اینجا آمدیم، سراپرده‌ی ما را نزدیک قصبه [رادگان] زده بودند، اما امسال بالای قصبه در باغ جدید الاحداثی که مرحوم محمد رضا خان [گیوانلو] حاکم آنجا بعد از آن سفر ما بنا کرده است، سرا پرده زده‌اند جای بسیار خوبیست...

در سر مقبره امامزاده ابراهیم قوچان چند صفحه قرآن خط میرزا باسنغر پسر میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان دیده شد که زمانی که نادر شاه به بخارا رفته گویا از سمرقند از سر قبر امیر تیمور [وسیله‌ی گردان رعفرانلو برداشته شده و به اینجا آورده شده] است. خط درشت

---

۱ ـ جنگ کردهای قوچان با کلنل محمد تقی خان پسیان در همین طاس تپه‌ها واقع شد که به کشته شدن کلنل انجامید که در جلد چهارم بیان خواهد شد. یک ترانه کورمانجی در مورد همین طاس تپه هست که میگویند:

شیرو نو ـ وێ هەی دە قانە دە ئە چو ونە تاس تە بانە تا چو وم هاتم شیرین دانە

یعنی:

امروز نوبتم بود که پیش شترها بروم

شترها به تاس تپه‌ها رفتند

تا رفتم و برگشتم یارم شیرین را به رقیب داده بودند.

بسیار خوبی نوشته است. دو صفحه آنرا فرمودیم آوردند که به طهران آورده مرمت کرده در موزه دولتی بگذارند[1]. صفحه‌ها خیلی بزرگست، اما پاره شده، هر صفحه یک ورق حاشالغ است...

یکشنبه هشتم - امروز باید به چشمه گیلاس رفت. قریب شش فرسنگ راه است...

رادکان برجی دارد که برای دیدن آن رفتیم. برج غریبی است. بعد از تماشا سوار کالسکه شده راندیم. بقدر یک فرسنگی که از برج دور شدیم، اول دهی که دیده شد ده قیس آباد[2] بود، که زیر این ده چمن گوگ باغ است. چمن [اولنگ] بسیار وسعتیست. پر علف و باصفا که در حقیقت فصل بهار یک بهشتی است. رشحه آبی زیاد دارد که در بهارها شکفته خیلی بر صفای چمن می‌افزاید. قدری در این چمن زراعت کرده بودند. ده قیس آباد جزء رادکانست... تمام این دامنه دست راست پیوسته بهمدیگر ده و آبادیست که همه این دهات، توابع و محال چناراست. تمام این شش فرسنگ را که از رادکان الی چشمه گیلاس باشد، بفاصله‌ی هر یکصد قدم یک بارچه ده و آبادیست که به شمار، نمی‌آید و سری باغات و انجار همه جا به یکدیگر پیوسته است. ده معتبری در همین سمت دست راست دیده شد که اسمش شتر پا و وقف بر حضرت رضا علیه السلام است. قدری که راندیم دهی دیده شد فرمودیم بروند آنجا آفتابگردان رده بهار حاضر کنند. اسم این ده را هم نهر آباد و هم هاشم آباد میگویند... طرف دست چپ دو ده دیده شد. اسم یکی سید آباد [صد آباد] و دیگری خسون آباد. این دو ده متصل بیکدیگر است...

امروز در راه فتح الله خان پیرکی با دسته سوار پیرکی ایواجمعی خود به حضور رسید. پیرکی طایفه‌ایست که در همین جلگه چناران و پشت این کوهها می‌نشینند. از خون آباد که بقدر یک فرسنگی راندیم اردو پیدا شد. سراپرده ما را سر چشمه گیلاس رده‌اند. جای بسیار با صفائیست و آب چشمه بسیار سرد و صاف است.

دوشنبه نهم - امروز در چشمه گیلاس اتراق شد... تپهو ی زیاد متصل از کوه می‌آید و لب این چشمه آب خورده میرود. دیروز و امروز بعضی از پیشخدمتها چند تپهو زدند. بعد

---

۱ - شیخ الرئیس قاجار پیش از ناصر الدینشاه چند ورق از این قرآن را به مشهد آورده بود که ناصرالدینشاه نیز هنگام ورود به مشهد و باردید از قرآنهای حرم آنها را ملاحظه نمود.

۲ - قیس آباد که در جلد دوم زیر نویس ص ۱۸۱ گفته شد احتمالا "از کردهای قیسانی باشد، در آبان امسال [۱۳۶۵] که به اتفاق آقای موسی رمضانی زراوکانلو به آنجا رفتم، معلوم شد قیسانی نیستند و از کردهای شیخکانلو می‌باشند که در سال ۱۳۵۹ قصری آنجا را ساخته‌اند و به‌تدریج اسکان گرفته‌اند که ۸۰ خانوار شیخکانلو و ۷۰ خانوار خلانلواند.

عدد من گردیم دیگر کسی تمک نمیدارد. چشمه گیلاس ماهیهای بزرگ زیادی دارد. اسامی دهات از قصبه رادکان به این طرف که دیروز دیده شده از این قرار است. سمت دست چپ، اول مزرعه مفان که جزء قصبه رادکانست. بعد وسط راه قلی آباد است. دست چپ قلی آباد اول مهدی آباد است. بالای مهدی آباد قریه چهچهه است، متصل به قریه چهچه، ملی آباد است. قدری از آنجا بالاتر غزل حصار [غزل حصار] است. بعد از آن شدربا و یک فرسنگ از شدربا بالاتر قلعه رضاست که مرحوم محمد رضا خان [کیوانلو] رادکانی مالک آن بوده و بعد ورثه او به میرزا موسی مستوفی فروخته‌اند. اینجا آخر خاک رادکانست و اول خاک بیرگی [بازوگی] (۱) . طرف دست راست اول مزرعه‌ٔ زینگر که متعلق به رادکانست... بعد گوباغ و چمن گوباغ. بعد دهات منجر چناران که به یکدیگر متصل و این جلگه را مثل باغی نموده است. خود چناران و خرابه‌های امیرآباد در این طرف به فاصله یک فرسنگ نمایانست... چشمه گیلاس جزء بیرگی است و رعایای بیرگی در آنجا زراعت میکنند... بیرگی اسم طایفه‌ی مخصوصی از طوایف کرد زعفرانلو است و خودشان در مابین چناران و رادکان و میان ولایت [قوچان] محلی دارند که به بیرگی معروف و مشتمل بر هفت هشت پارچه ده است. که معروف [ترس] آنها چشمه گیلاس و قلعه‌ی وکیل خان است. قلعه‌ی وکیل خان در بالای نبه واقع و محل سکنای رئیس آنهاست. بیرگی از دوست خانوار کمتر است. بمحاه سوار میدهد. حاکم و سرکرده آنها فتح الله خان بیرگی است که در راه با سواره به حضور رسید.

روز سه‌شنبه دهم – امروز باید برویم به چمن قهقهه. چهار فرسنگ سنگین راه است ... قدری که رفتیم سر راه محمد رحیم خان حاکم چولا ئیخانسه که شصت نفر سوار چولائی خانه سپرده باوست، با سلمان آقا برادرش و پسر محمد رحیم خان ایستاده بودند. شجاع الدوله آنها را معرفی کرد بسران محمد ولیخان چناراسی هم که یکی خان بابا خان و دیگری علیخان است بودند. خلاصه راندیم از قلعه وکیل خان گذشته افتادیم به راه و همه جا رو به شرق میراندیم تا رسیدیم به کال دیویسن [دوین] که سرحد ما بین خاک بیرگی و میانولات است. رودخانه‌ای از وسط کال دوین می‌گذرد که آب آن داخل چشمه گیلاس

---

۱ – در دستور زبان کرمانجی حرف الف تبدیل به "ی" میشود مانند مار، که میشود میر، و بازوگی هم "بیژه‌گی" میشود.

۲ – روستاهای زینگر و شیخکانلو و قلعه‌ی سادو [زرامکانلو] و چهارمین شیخکانلو، محمد – آباد شیخکانلو و موسکانلو[مسکانلو] و ملی همگی در این منطقه‌اند که در آبان ماه ساری [سال ۶۵] آنها را مورد تحقیق قرار دادم. زینگر تحریف شده‌ی زنگل و زنگانلو است.

میشود و به مشهد میرود، این آب هم وقف حضرتست. محال برکی هم خیلی آباد است، همه جاده و آبادی یکدیگر پیوسته است از محال چناران خیلی آبادتر است دهات اینجا اغلب وقف حضرت و بعضی هم مال معتبرین و بعضی دیگر رعیتی است. [بیشتر سرمایه‌های حاصلخیز این منطقه وقف است و مردم بیچاره از خود آب و ملکی ندارند] . در این محال میان ولایت طایفه‌ی بادِلّو [بادلانلو] و حمزه کانلو[1] [از طوایف معتبر کرد زعفرانلو] می‌نشینند، طایفه‌ی بادلو مردمان زحمت‌کش متوسط معتبر متمولی هستند. قدری که راندیم رسیدیم به ده کوچکی که اسمش را باشین ده می‌گفتند در آنجا به تهار افتادیم اینجا هم وقف حضرت رضاست... بعد از تهار سوار شده راندیم طرف دست راست محال شاندیز در دامنه کوه پیدا بود. گلمکان هم دیده میشد... چهار ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم، سرایدره‌ی ما را در جمن قهقهه زده‌اند... [در اینجا علمای مشهد از جمله شیخ الرئیس قاجار به حضور ناصر الدین‌شاه میرسند] بعضی از قری و مزارع که از دور پیدا بود سمت دست چپ کلانه شاه بنده، چنگ گلاغ سکن طایفه‌ی حمزکانلو جزء گلمکان. کلانه حیشی مال برکی است. کلانه حسن، سید آباد، جقور اولنگ، جهجهه، اوج دغبر، محمد آباد، شمس آباد، آب دوش کن، چهار برج، کلانه بادلو، قهقهه. این دهات تا کال دوس از

---

۱ ـ حاجی خان حمزکانلو سردار فاتح دهلی و سفیر نادر در عثمانی از همین کردهای حمزکانلو بود. نگاه کنید به جلد اول.

در مورد ایلات و طوایف منطقه رادکان که در آبان ۶۵ مورد تحقیق قرار گرفت، معلوم شد که ایلگی‌های آنها از کردهای کیوانلو بوده‌اند. آقای اسماعیل علی پور سیوکانلو گفت:
پدر بزرگ ما از قرلحصار چناران به اینجا آمده بقیه سیوکانلوها در قرلحصار و چناران میباشند که خانواده‌های حاج امرالله و شکرالله و عباسقلی از آن جمله‌اند. بقیه سیوکانلوها در اوعار میباشند. همین جهت مالیات ما را به موچان می‌داده‌اند.

برّالی Borrali ها هم در قلعه‌ی حاج نصیر چناران و قرلحصار هستند. هیرو لانلوها هم در علی آباد و آسوی جهجهه و قمس آباد هستند. آقای علی اصغر جانکانلو بیان داشت که ما سی سال پیش از قدیر آباد به رادکان آمدیم و ۳۰ خانوار هستیم که از کوه برگیش کلبدر که محل خادر نشینی نیاکان ما بوده اینجا آمده‌ایم. جمعیت رادکان حدود یکهزار خانوار است که نصف بیشتر آن کرد و بقیه فارسی زبان‌اند.

آقای قربان محمد جعفری ساکن مقصود آباد گفت: ما جزو موچان و از طایفه‌ی شاه‌بانی هستیم و کردهای مقصود آباد از این طایفه‌ها هستند. شاه‌بانی ۲۵ خانوار، نورسانلو ۶۰ خانوار، ورانلو ۷ خانوار، جانکانلو ۲۲ خانوار، تویکانلو ۸ خانوار،

محال پیرکی است، و دو سه قریه جزو گلمکان و باقی دیگر متعلق به میانولاتیست. خرابه‌های شهر قدیم طوس در دست چپ اردو و مثل خرابه‌های شهر ری به هیات تپه و ماهور پیداست. اهالی این قری و مزارع اکثر از ایلات بادلّو و بعضی حمزکانلو وباقی رعیت بومی هستند...

چهارشنبه یازدهم شوال ـ امروز باید وارد مشهد مقدس شویم... یک فرسنگی که رانديم شجاع الدوله [امیر حسین خان] و امین حضرت را فرستادم جایی برای نهار معین کنند رفته در دست چپ باغ و دهی که اسمش گشفه و مال اولاد مرحوم میرزا علیرضای مستوفی خراسانست معین کرده بودند...)) [1]

از اینجا به بعد ناصر الدینشاه از منطقه‌ی کرد نشین خراسان در این سفر خارج میشود و وارد مشهد میگردد که سیاری به دکر آن نیست. در تمام مدتی که شاه در مشهد بوده امیر حسین خان شجاع الدوله نیز، بعنوان ایلخانی خراسان در کنار وی بود و سران و خوانین خراسان که به حضور ناصر الدین شاه میرسیدند وسیله‌ی شجاع الدوله به حضور شاه معرفی میشدند [2]. امیر حسین خان، ناصر الدینشاه را تا نیشابور بدرقه کرد و آنگاه از آنجا بمحل حکومتی خود در قوچان بازگشت. در این سفر است که بقول صنیع الدوله، یار محمد خان سهام الدوله ایلخانی بجنورد و امیر حسین خان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو به خلاع گرانبها و لقب امیر تومانی (اسپهبدی) مفتخر میشوند. در بازگشت ناصر الدینشاه در بین سبزوار و شاهرود بار دیگر یار محمد خان به استقبال آمده که ناصر الدینشاه گفته است: از دم قلعه‌ی زیدر گذشته دیدیم از دل گرد از جلو یار محمد خان سهام الدوله حاکم جنورد پیدا شد و بحضور رسید. معلوم شد از راه کبابه‌های مغز و گیلان آمده است با او قدری فرمایش شد...

روز شنبه نوزدهم شوال ـ امروز در میامی اتراق شد و تمام روز به کار گذشت. سهام الدوله که از بجنورد آمده است امروز شرفیاب شد و اسب پنجسال یالدار بسیار خوبی که قابل سواریست با یراق طلای تیپ که کار زرگر بجنورد است و بسیار خوب ساخته‌اند پیشکش کرد...

یکشنبه بیستم ذیقعده ۱۳۰۰ ـ امروز باید به ارمیا رفت... سهام الدوله را خلعتی التفات کرده بودیم پوشیده به حضور آمده مرخص شد که به بجنورد برود...)) [3]

---

۱ ـ سفرنامه ناصر الدینشاه به خراسان، به خط میرزا محمد رضا کلهر ص ۱۶۴.

۲ ـ سفرنامه ناصر الدینشاه صفحات ۱۸۰ و ۱۸۶ و ۱۹۶ و ۱۹۸

۳ ـ همان مدرک ص ۲۳۲

در تهنیت نوروز و مدح امیر حسین خان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو

آمد سه فرّ خجستگی، امسال نو بهار — در ملک توس، همره میر بزرگوار
گیتی شد از قدومش، خرم‌تر از بهشت — با حَمْدا مگر، ز بهشت آمد این بهار
آری ز خلد آمد، لیکن سه گاه آنک — میخواست زی جهان، شود از خلد رهسپار
رضوان[1] بهار را بر خود، برشاندوگفت: — دستوری[2] سفر دهمت، هوش بر گمار
اول که از جنان به جهان افتدت گذر — باید سوی امیر خراسان کنی گذار
گر چه به بزم میر، سی تحفه‌ها بود — کاندر بهشت خلق نکرده ست کردگار[3]
لیکن به رسم هدیه ته همراه خود ببر — از تحفه‌ی بهشت، هر آنچ آیدت بکار
استبرق و حریر، سندور تنگ تنگ — شمامه و عبیر، فرا گیر بار بار
جاروب محفلش را، از زلف حورعین — بر بند دسته دسته، و با خویشتن بدار
از شاخهای طوبی، تا کام بر دهد — بر گیر دسته دسته و، در سایه‌اش بکار
غلمان سر سپهره، با جامهای سور — در بزم او بجای وشاقان بگمار
لولوی سفته از مژه‌ی حور، شَدّه ها — سردار، تا به صُفّه‌ی سارش کنی نثار
روح دماغ و راح اساغ امیر را — گلهای عطر گین برو، بلبلهای خوشگوار
با ابرهار گوثر و تنسیم[4]، آب کش — وقت صبوح بر قدح و جام او ببار
اقبال هر چه هست، به جنت دو بهره کن — شمش بر یمین ده و شمش بر یسار[5]
باری چو رخت سنی و رفعتی، سوی جهان — اول به کوی فخر جهان، بر گشای بار
سنی عمارتی که سود ارتفاع محض — در آن اَمارتی[6] که سود صِرف اقتدار
کاخی منیع برتر از بن بر شده سپهر — قصری رفیع، بهتر از بن تلگون حصار
آنجا همه سعادت و عِزّت کند مسیر — آنجا همه ستاره‌ی دولت، کند مدار
رخصت نجسته، بر زده آنجای پا مَنیه — از چاکران میر، بشو اِذن خواستگار
حاجب جو عرصه‌کردوترا، خواست میرشرق — آنگه ببوس خاک و، به درگه بجوی بار
تعظیم کن نخست، پس آنگه بسر نمار — در پیشگاه فیله‌ی میران روزگار

---

۱ ـ رضوان = باغ.
۲ ـ دستوری = آموزش و آگاهی دادن.
۳ ـ اشاره به گنجینه و خزانه‌ی امیر حسین خان که از پر بارترین خزاین روزگار بوده است.
۴ ـ تنسیم = گویند چشمه‌ایست در بهشت. فرهنگ عمید ص ۲۹۷.
۵ ـ در متن بر بسار آمده که اشتباه چاپی است، یمین و یسار یعنی چپ و راست.
۶ ـ امارت = امیری ـ قدرت و حکومت.

اول ز من، که خارِ ن و رضوان حشّم
رسم سلام و عرض تحیّت فرو گزار

و آنگه هر آنچه داری از خلد ارمغان
یک یک به صد ادب بر میر عرضه دار

زان پس بگو به باد، که آفاق را بروب
وانگه بگو به ابر، که بر کوه و در بهار

نفس نسات گرد عمل، افتاده بد به دی
او را دوباره بر سر نخل و عمل گمار

افکن ز خوید[1] بطع زبرجد، به کوهودشت
گستر ز سبزه فرش زمرّد به مرغزار

بر زن به رلف سنبلکان، مشک و عالیه
بر بر به دست نرگسکان، جام زرنگار

بر کوهها ز لاله نشان، دانه‌های لعل
بر دشتها ز زاله فشان، دُرّ شاهوار

گو سر کشد مُلمُلکان، لحن سار سَد
گو بر زند بلبلکان، رود و چنگ و تار

بر دست یاسمن ده، ز الماس دستبند
در گوش ارغوان کن، از لعل گوشوار

بر چشم میر خندد گو، برق قاه قاه
بر عصم میر گرید گو، ابر زار زار

از لاله ها به باغ، بر انگیز ساقیان
تا بشکنند نرگسکان، صحدم خمار

زیرا که میر عزم زیارت نموده است
بر در گه امام امم، شور کردگار

تو باوه‌ی بتول و، جگر گوشه‌ی رسول
سلطان جن و انس و خداوند مور و مار

امضاء گذار حکم قضا، حضرت رضا
کز جان بود رهی به رهش، جرح بنده وار

بر آفرینش خود صد آفرین نمود
تا آفرید ذات ورا، آفریدگار

باری، درین سفر که، همه عزّ و دولتست
باید کنی ملازمت میر اختیار

تا گام بر زمین نهلد، چنگ او براه
سبزه نگار بگسره، همچون خط نگار

او را عنان سپوس، چو خواهد پیاده گشت
او را رکاب گیر، چو خواهد شدن سوار

زاری به ارض اقدس، وارد چو گشت میر
وز آستان فرو دیس، گشت کامگار

مانند سایه همره آن، آفتاب مجد
در تو به آن سرای، که ساشدش قرار

بشت چون امیر به اقبال، تو پابست
با صد ادب نهاده بکش دست بنده وار

ور گفته‌ی صبوری[2] مداح خاص او
بر خوان مر این قصیده‌ی غرّای آبدار

کای ملک شاهرا، بوجود تو افتخار
وی مهر و ماه را به نمود تو اعتبار

---

۱ ـ گندم و جو نارس، که در کرمانجی فریگ گویند.

۲ ـ صبوری تخلص شاعر بود، نامش محمد کاظم و اصلا" از کردهای دنبلی آذربایجان میباشند که اجدادش به کاشان آمده‌اند، میرزا کاظم از احفاد میرزا احمد کاشانی است که از کاشان به تهران و از آنجا به خراسان آمده‌اند. وی برادر زاده‌ی ملک الشعراء کاشانی و پدر ملک الشعراء بهار خراسانی است خانواده‌ی فتحعلی خان صبا ملک الشعرا که از احداد صبوری است در زمان نادر به کاشان مهاجرت کرده‌اند. دیوان صبوری مقدمه ص ۶.

ای پست از سنان بلندت سر عدو
وی راست، از حسام کجت، ملک شهریار

ای دست تو به گاه عطا، بحر سکران
وی تیغ تو به روز وغا، مرغ مرگبار

هم تو شعاع نور الهی به صدر بزم
هم تو شجاع دولت شاهی، به کارزار

تو آفتاب شرقی، از رأی دلفروز
ای رفته تا به غرب، تو را نور اقتدار

دنیای قد رو جاه تو، بی انتها و حد
دریای بِرّ وجود تو، بی ساحل و کنار

مهری تو در مروت و، چرخی تو در شکوه
ابری تو در فتوت و، کوهی تو در وقار

تو غصن آن درختی، در جویبار مجد
کز فخر ریشه دارد و، از قدر برگ و بار

تو آن رخت عزّتی، که خدا کرده در سرّت
از مجد ابره دارد و، از رتبه پود و تار

هر کس که زینهار بجوید، ز تیغ تو
جسته ز پنجه‌ی ملک الموت زینهار

وانکس که رستگار شود، از عنایت
گشته به رحمت ملک العرش، رستگار

ملک از بزرگ گوهر تو فخر میکند
ای عنصر بزرگی، وی گوهر فخار

آنکس که خویش را، چو تو داند به سروری
بر ریش او بخندد، بیوسته روزگار

فرآن کجا و هذیان، مسجد کجا و دیر
نصرت کجا و خذلان، منبر کجا و دار

حق را ز کجا و هالک، نور از کجا و نار
حور از کجا و مالک، شهد از کجا و حنظل[1]، گل از کجا و خار

بحر از کجا و قطره، فخر از کجا و عار
روح القدس نخواهد گشت و، امین بار

ای از تو پشت و بازوی این ایل استوار
فخر از دو سو به گوهر تو میکند، نثار

ور روی صدق مدح تو، کرده به جان شعار
از شهد و شیر در دهن، طفل شیر خوار

از سال و ماه و هفته و، از لیل و از نهار
ر انسان که بر کف تو، سخا دارد انحصار[2]

زینسان که هست بهتر، امسال تو ز پار
ای جز وی از زمان، حیات تو روزگار

---

۱ ـ حنظل = یکنوع میوه تلخ که به هندوانه‌ی ابو جهل نیز معروف است.

۲ ـ شمس القلاده = کمر بند زرین.

۳ ـ صبوری، ملک الشعراء آستان قدس رضوی.

۴ ـ بهترین نوع حسن طلب در صنایع شعری است.

در این قصیده جود تو، همراه قافیه‌ست — تکرار اگر شده‌ست، نه عیب‌ست و نه عوار
زیسان که یادگار تو خواهی، به دهر ماند — از بنده این قصیده بماناد، یادگار[۱]

در وصف [امیر حسین خان] شجاع الدوله زعفرانلو

قاصد شاد صبا، نامه‌ی شادی آورد — یا که از راه وفا، نامه‌ی سردا رآورد
مرده بودم من ازین نامه شدم زنده مگر — صحه‌ی روح بد این نامه، که چابار آورد
حَمدَ لِلّه تعالی که به بستان اَمَل — بی فلک نیست سر و کار مرا کاین قاصد
راد سردار فلک رتبه شجاع الدوله — که به ملک از دل و دست، ابر گهر بار آورد
آنکه خورشید فلک، قصر جلالش تا دید — روی امید بدان سایه‌ی دیوار آورد
ای بسا نادره‌ی دهر، که ایّام ببرد — تا چنین نادره‌ی عصر، پدیدار آورد
دودمانش ضعفی بود، خدا چون میخواست — این چنین گوهر ارزنده‌ی شهوار آورد
جرح را نبوَد چون اختر رخشنده‌ی او — اینهمه گنز حرکت، ثابت و سیّار آورد
این چنین نقش بدیع از قلم صنع ندید — نقش هائیکه عیان، گنبد دوّار آورد
سر بلندی اگرش، خصم طمع بود، سپهر — سرش افراشت همی، تا به سردار آورد
هر که چون زلف بنابید، سر از طاعت او — روزش آشفته شد و، بخت نگونسار آورد
سائل از رفت سبکبار، سوی درگه‌ی او — مرکب آرزوی خویش، گرانبار آورد
شاعر از رفت تهی دست، بدان درگه‌ی فیض — بارها بسته بر از، در هم و دینار آورد
میشود همسر شِعرای تَعالی، به سپهر — شاعر از مدحت او، زینت اشعار آورد
گرچه مایوس بُدم، من ز فراموشی او — بنده را در ره امید، دگر بار آورد
بلبل طبعم افسرده شد و، گشت خموش — بارش آن گُلبُن اقبال، به گفتار آورد
بُختی[۲] تخت قو مانده بُد از، ضعف، ولی — دگرش میر جوانبخت، به رفتار آورد
طبع من بود ز چرمان، ز همه قید آزاد — بارش از قید یکی، نامه گرفتار آورد
هر هنرمند که چون نقطه سر از خط بر تافت — کلک سردارش، اندر خط پرگار آورد
ای قلم بار شناگو، شو و از کار مان — که ز تو لطف امیرم به سر کار آورد ۳

---

۱ ـ دیوان صبوری ـ ص ۱۹۰ .
۲ ـ شتر بُختی، شتر نر که در میان گردان خراسان به [[نیز]] مشهور است، تنومندترین و قوی ترین نوع شتر که پدرش شتر دو کوهانه و مادرش شتر آروانه است.
۳ ـ دیوان ... صبوری ملک الشعراء آستان قدس رضوی ـ ص ۱۱۳ .

اختلافات امیر حسین خان و قهرمان خان نایب الحکومه

امیر حسین خان را کم و بیش به نسبت اسناد و مدارک موجود، شناخته‌ایم. از مجموع آنها چنین استنباط میشود که وی شخصیتی ممتاز در تاریخ خراسان و بویژه قوچان داشته و یک ایلخانی مقتدر، شدید العمل، مستبد و سلحشور و جسور و بی‌باک و دادگر، و ترقیخواه و رعیت پرور بوده است. آقای شاکری به نقل از مدیر دیوان افشار، که روزگاری از جوانترین منشیان شجاع الدوله بوده، آورده است که: "امیر حسین خان حاکمی مقتدر و متنفذ و مطلق العنان بوده و در مجالس بار عام و یا عزاداری حضرت سید الشهداء (ع) که همه ساله در دهه‌ی عاشورا تشکیل میشده است، بر صندلی مخصوص خود جلوس میکرده و با لباس فرم و حمایل مرصع، قیافه‌ی فرمانروائی به خود می‌گرفته است. وی در حکمروائی نسبت به مجرمین سخت‌گیر و بی‌گذشت و قَسی‌القلب بوده[و احکام شرعی اسلام را در حوزه فرمانروائی خویش به شدت اجراء میکرده است و از این رو در سطقه‌ی قوچان دزدی و کارهای ناپسند کمتر اتفاق می‌افتاده، چنانکه یکی از مستوفیانش که محکوم شده بود، از مراجعین رشوه گرفته است، انگشتش را قطع کرده بود] و سهمین سنت در زمان او قوچان از امنیت نسبی برخوردار بوده است، بطوری که حملات ایلاتی ترکمنها بکلی دفع و بشدت سرکوب شده است. مرحوم امیر حسین خان سلطان بی جقه سالی دوازده هزار خروار غله درآمد املاک داشت و حدود املاک او از چناران مشهد تا چناران بجنورد ادامه می‌یافت.[1]"

البته امرای کرد خراسان بویژه امیر حسین خان خود را سلطان بی‌جقه نمیدانستند، بلکه آنها نه تنها خود را سلطان یا شاه جقه دار می‌دانستند، و بالاتر از آن یعنی خود را شاهنشاه می‌پنداشتند.[2] و به همین خاطر بود که برخی از شاهان ایران را به رسمیت نمی‌شناختند، چنانکه نادر شاه افشار و بازماندگانش و نیز سلسله‌ی قاجاریه را غاصب تخت

۱ـ اترکنامه ـ شاکری ص VI.

۲ـ آقای حاج ملا مرتضی شیخ امیرلوئی روستای زیارت شروات اسنادی در رابطه با امامزاده‌ای زیارت به اینجانب مرحمت نمود، که صدق گفتارم را اثبات می‌کند و در آن احکام که از ایلخانان کرد از زمان نادر شاه به بعد میباشد، و وسیله‌ی ایلخانان زعفرانلو صادر می‌شده است. بر بالای عنوان آمده است که [[حکم عالی شد]] ـ [[فرمان عالی شد]] و یا اینکه [[مقرر شد]] که ... و این میرساند که آنها مثل یک شاه امر و نهی می‌کرده‌اند و کاملا" مستقل بوده‌اند.

این اسناد چون مربوط به امامزاده‌ی زیارت می‌باشند، در کتاب [[امام رضا در ادبیات کرمانجی]] کلیشه خواهند شد.

شاهنشاهی ایران می‌پنداشتند و در هر فرصتی علیه آنها می‌شوریدند. آنان به این علت خود را شاهنشاه می‌دانستند که صدها و بلکه هزاران سال بود که رهبری یکی از بزرگترین و سرنوشت سازترین ایلات سلحشور ایران را چه در مرز ایران و روم و چه در خراسان برعهده داشته و بزرگترین حافظان میهن و مرز داران کشور به شمار میرفتند و دارای خزانه و اسباب رزم و بزم و جنگ و صلح بودند، در حالیکه هیچیک از سلاطین بعد از اسلام در ایران، حتی شاهنشاهی طویل المدت صفویه نیز دارای چنین امتیاز و اصالت ریشه و نفوذ نبودند، بلکه آنان تا پیش آمدهای زمانی چند گاهی چون ستاره‌ای درخشنده و پس از چند روزی افول کرده و بر تمام ایران نیز نتوانسته بودند حکومت کنند، چنانکه بودای خان مکری گفته بود: هرگز به شاه اسماعیل (مؤسس سلسله صفویه) اجازه نخواهند داد، که آب منطقه‌ی مکریان (مهاباد) را بنوشد، و چنین کرد [1].

اما امرای کرد خراسان چنین نبودند که به همراه شاه بمانند و بهمراه شاه هم بروند آنها همچون درخت تنومندی ریشه در اصل داشتند و بر ایلی حکومت میکردند که به هنگام ضرورت میتوانست در اندک زمانی صدهزار نفر مرد جنگی شمشیر بدست و سوار بر اسب و دشمن شکار چون نجف سلطان فراجورلو و حاجی خان خمرکانلو و شهورس شادلو حسن خان روشنی صاحب سرچه‌ی دو شاخ را وارد کارزار کنند و سرنوشت میدان جنگ را تعیین نمایند. بنابراین شاهان اصلی آنها بودند. اگر چه رسماً از این عنوان استفاده نکردند و خود را شاه نخواندند و شاه نشدند، لکن شاه تراش بودند، آنها بودند که شاه را بر تخت می‌نشاندند یا از تخت بر میداشتند. دولت شاه اسماعیل صفوی به یاری همین کردهای خراسان به رهبری رسم بگ جاسنگرک قوام یافت، و نادر شاه را نیز همین کردها به میدان آوردند و از میدان بیرون کردند، محمد حسن خان قاجار پدر آغا محمد خان را هم که دم از سلطنت میزد سر علی بگ کرد فراجورلو برید و پیش پای کریم خان زند انداخت و سلسله‌ی زندیه را روی‌کارآورد. کردها دولت خائن و وطن فروش قاجار از همان روز اول تا لحظه آخر در جنگ و جدال بودند. رضا شاه را هم آنها با کشتن کلنل محمد تقی خان پسیان روی کار آوردند و بار هم فرهاد خان توپکانلو و ولیخان قهرمانلو میخواستند با کشتن رضا شاه در قوچان مسیر تاریخ را عوض کنند، که تصور تان مانع این مقصود شد. قیام سعادتقلی خان کیکانلو علیه رضا شاه و قیام فرج الله خان بجرانلو آن عقاب کوهستانهای خراسان پس از شهریور ۲۰ هم در جهت واژگونی محمدرضاشاه‌پهلوی در همین رابطه بود که پس از وی کریم خان بجرانلو

---

۱ ـ نگاه کنید به *عالم آرای عباسی و تاریخچه مهاباد* ـ سید محمد صمدی، و *شورش های کردان مکری* ـ احمد شریفی و *کورد و کوردستان* ـ محمد امین زکی و دیگر کتب تاریخی.

که در جنگ خیابانی در تهران کشته شد، همگی پرچمداران این سری از مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران و نجات از زیر سلطه‌ی شاهنشاهیهای دست نشانده‌ی روس و انگلیس و امریکا بودند. نقش کردهای خراسان در کنار ملت ایران همواره در مسیر طولانی تاریخ متجلی بوده و خواهد بود و این امر به خوبی محسوس است و پیام جانبازان کرد خراسان علیه جنگ تحمیلی استکبار جهانی به سرسبزدگی صدام همین نوید را به ما میدهد.

با توجه به اینکه یاد آوری مطالب فوق ضروری می‌نمود، باز گردیم به سر مطلب اصلی، که دشمن همیشه میخواسته است بین کردهای خراسان اختلاف انداخته و از اتحاد آنها جلوگیری نماید. این امر بدست عباس میرزا نایب السلطنه‌ی قاجار که خود فروخته‌ی به روس بود و جنگ قوچان را با کمک دو هنگ از قشون روس و فرماندهی مستقیم افسران روسی و انگلیس به نفع خود پایان داد، انجام گرفت و کردهای خراسان را که تا آن زمان دارای یک ایلخانی مقتدر بودند، به دو ایلخانی زعفرانلو و شادلو تقسیم کرد و آنان را در مقابل هم قرار داد تا از اختلاف بین آنها به نفع حکومت خویش بهره‌برداری کند.

ناصر الدینشاه نیز که از تیغ قدرت امیر حسین خان ایلخانی زعفرانلو به وحشت افتاده بود، در صدد برآمد، قهرمان خان را که از بنی اعمام شجاع الدوله و از سل روشن خان[1] بود، در برابر امیر قرار دهد و به این وسیله این خطر بزرگ و تهدید کننده را از سر راه خویش بردارد.

ناصر الدینشاه از کینه و کدورتهای فیمابین امیر حسین خان و خاندان روشنی بهره‌برداری می‌نمود، بدین گونه که پس از این که سام خان شجاع الدوله فاتح هرات و برادر بزرگ امیر حسین خان وسیله‌ی طبیب مخصوص ناصر الدینشاه مسموم شد و از میان رفت (۱۲۷۵ قمری) قدرت الله آقا روشنی پسر عموی شجاع الدوله که در جنگ هرات سلحشوریها و رشادتها نموده و به شمشیر سام خان معروف شده بود، بجای سام خان بر مسند حکومت قوچان نشست امیر حسین خان که ریاست ایل زعفرانلو را حق خویش می‌پنداشت با وی به مبارزه برخاست، سرانجام با دخالت تهران و علمای خراسان قرار شد چنّه‌ی مخصوص و نازبالشی ویژه که نشانه‌ی حکومت بودند، از آن امیر حسین خان باشد، و بقیه‌ی قدرت در دست قدرت الله خان.

بدیهی است که امیر حسین خان نمیتوانست یک حاکم بی‌اختیار باشد، لذا در جنگ با

---

۱ ـ قهرمان خان فرزند نجفقلی خان فرزند حسن خان صاحب نیزه‌ی دو شاخ و فرزند روشن خان، معاصر منحطشاه قاجار بود، که در شرح حال محمد ابراهیم خان روشنی آخرین ایلخانی زعفرانلو در مورد امرای خاندان روشنی که معمولا "حکومت اسفراین را داشتند به تفصیل سخن گفته خواهد شد، البته در جلد چهارم.

ترکمانان در آق درینه سرخس، چنان که گفته‌اند، سعادت قلی خان اوغازی را وادار کرده بود که از پشت سر، قدرت اله خان را هدف قرار دهد و بدین ترتیب رقیب امیر حسین خان گشته شد که حوصله‌اش را به گردن ترکمان‌ها انداختند. اما ترکمن‌ها گفتند اگر تیر از جلو خورده باشد کار ماست و اگر از پشت سر خورده باشد کار سواران خود امیر حسین خان بوده است، و چون قدرت اله خان هیچگاه پشت به میدان جنگ نمیکرد، معلوم شد که وی از پشت تیر خورده است، اما امیر حسین خان اجازه نداد این امر شایع شود و بدین ترتیب رقیب را از پیش روی خود برداشت.

پس از این جریان خواهر قهرمان خان را که دختر عموی قدرت اله آقا و از زنان شایسته‌ی روشی بود به همسری خویش درآورد و نایب الحکومگی قوچان و حکومت اسفراین را نیز به قهرمان خان داد و او را روانه‌ی اسفراین ساخت که از پیش چشم او به دور باشد. از نظر نظامی نیز قهرمان خان دارای مقام سرپنجی[سرلشکری]بود.

اما مخالفان امیر حسین خان که در صدد براندازی او بودند، همواره در تضعیف او و اختلاف انداختن بین سران ایل می‌کوشیدند، تا از آب گل آلود ماهی بگیرند. از این رو زمانی ابوالحسن خان پسر امیر حسین خان را علیه پدر مشورانیدند و زمانی قهرمان خان را به طغیان وامیداشتند، و برخی از روحانیون قوچان از جمله مرحوم آخوند ملا محمدکاظم همدانی نیز در این ماجرا دست داشتند. نامبرده را زمانی که سام خان ایلخانی در حیات بود، مامور کرده بود که بر سر خاک ایلخانی کبیر رضا قلی خان مرحوم قرآن بخواند [1]. وی اصلاً همدانی بوده و در سال ۱۳۲۶ قمری در قوچان در گذشته است.

---

۱ ـ در این رابطه قرار داد زیر از سوی اسداله بیگ نماینده‌ی سام خان با مرحوم ملا محمد کاظم و سایر روحانیون بسته شده است :

" بسم اله تعالی ـ باعث بر تحریر این کلمات شرعیه الدلالات، آن که حاضر شدند عالی حضرات آخوند ملا حسین و آخوند ملا محمد تقی و آخوند ملا محمد کاظم قوچانی و از روی رضا و رغبت بدون شایبه و اکراه و اجبار به اجاره و مقاطعه شرعیه دادند رقبه خود را از حال تحریر که هفدهم شهر رمضان المبارک ۱۲۷۴ [؟] بمدت یکسال کامل الشمسی به گماشتگان و کارگزاران سرکار شوکتمدار مقرب الحضرت الخاقان [سام خان] شجاع الدوله العلیه العالیه دام اجلاله العالی، عالیشان اسداله بیگ بوده رقبه معین به مبلغ سی و شش تومان رایج خزانه ریال ناصر الدینشاهی بالمناصفه هر نفری دوازده تومان رایج خزانه بقرار قسط شهور هر یک ماهی یک تومان دریافت نموده و از قرار شروط خمسه مرقومه ذیل قیام و اقدام نمایند.

←

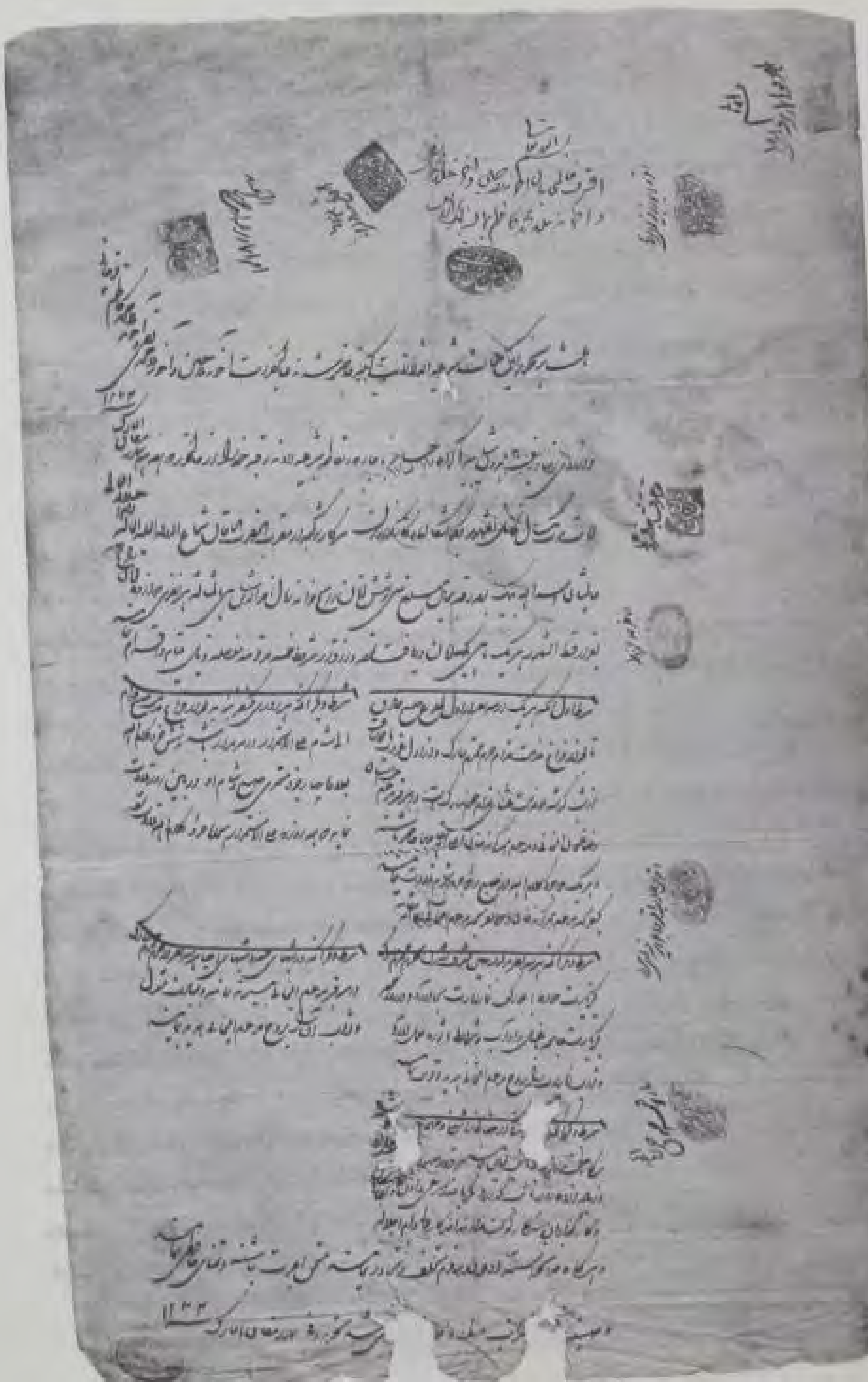

قهرمان خان نیز بیشتر در مجالس وعظ و بحث روحانیون بود و گفته می‌شود که هر زمان بر مجلس درس حاجی میرزا ابراهیم مجتهد سبزواری (از شاگردان حاج ملا هادی سبزواری) وارد میشد، مجتهد به پاس احترام او از جا بر می‌خاست، و چون به این علت مورد بار خواست طلاب و شاگردان قرار گرفت که از پیش پای یکنفر خان حرکت میکند و حرمت علم را می‌شکند حاجی در یکی از روزها که قهرمان خان وارد شده بود مباحث علمی فقهی و فلسفی پیچیده را پیش قهرمان خان و شاگردانش نه سابقه گذاشته بود و قهرمان خان در این امتحان نیز طلاب مذکور پیروز شده بود و پس از رفتن وی، مجتهد سبزواری به شاگردانش گفته بود،

شرط اول آنکه هریک از سه نفر از اول طلوع صبح صادق تا بعد از فراغ خدمت خدام حرم محرم مبارک و از اول غروب تا دو ساعت از شب گذشته که خدمت عشای خدام حرم مبارک است در سر قبر مرحوم جنت آشیان رضا قلی خان ایلخانی و مرحوم امیر گونه خان اعلی الله مقامهما حاضر باشد و هر یک دو حزو کلام الله در صبح و دو حزو در شام تلاوت نمایند، یک نفر بجهت مرحوم امیر گونه خان و دو نفر بجهت مرحوم ایلخانی اعلی الله مقامه. [امیر گونه خان پدر رضا قلی خان پدر سام خان بود].

شرط دیگر آنکه هر روز یکنفر به نوبه بعد از فراغ خدمت صبح خدام الی شام علی الاستمرار در سر مزار باشد و شش حزو کلام الله بعلاوه چهارده حزو مستمری صبح و شام او در بین روز تلاوت نماید، که همه روزه علی الاستمرار [؟] حزوه کلام الله تلاوت شود.

شرط دیگر آنکه هر سه نفر مزبور حین مشرف شدن به حرم محرم مبارک یک زیارت دوره با دو رکعت نماز [؟] بجای آورد و در روز جمعه یک زیارت جامعه با غسل و آداب و شرایط مأثوره بعمل آورد و ثواب زیارات را به روح مرحوم ایلخانی هدیه و مزین نمایند.

شرط دیگر آنکه در شبهای جمعه و شبهای اعیاد هر سه نفر در حرم محرم مبارک در سر قبر مرحوم ایلخانی بمثوبه نمایند و به عبادت مشغول و ثواب آنرا به روح مرحوم ایلخانی [که بر اثر شکنجه‌های عوامل فتحعلیشاه در تبعید به میانه‌ی آذربایجان در گذشت] هدیه نمایند.

شرط دیگر آنکه هر گاه یکی از حفاظ را شغلی و مهمی [پیش آید] با اجازه‌ی نایب سرکار عظمت مدار سام خان نایبی برای قرآن خواندن بجای خود تعیین نمایند بشرط آنکه [زیاده از ده روز نایب نگذارد دیگر با عذر شرعی و اذن و اجازه‌ی بستگان و کارگزاران سرکار شوکتمدار خداوندگار عالی دام اجلاله و هر گاه خدا نخواسته از قرار مرقوم تخلف و تجاوز نمایند مستحق اجرت نباشند و تمنای حافظی ننمایند.

وصیه [؟] مراتب مسطوره [؟] شد. تحریرا" فی شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۷۴ ـ مهرهای طرفین و برخی از شهود بر حاشیه سند در صفحه ۳۷ ملاحظه میشود.

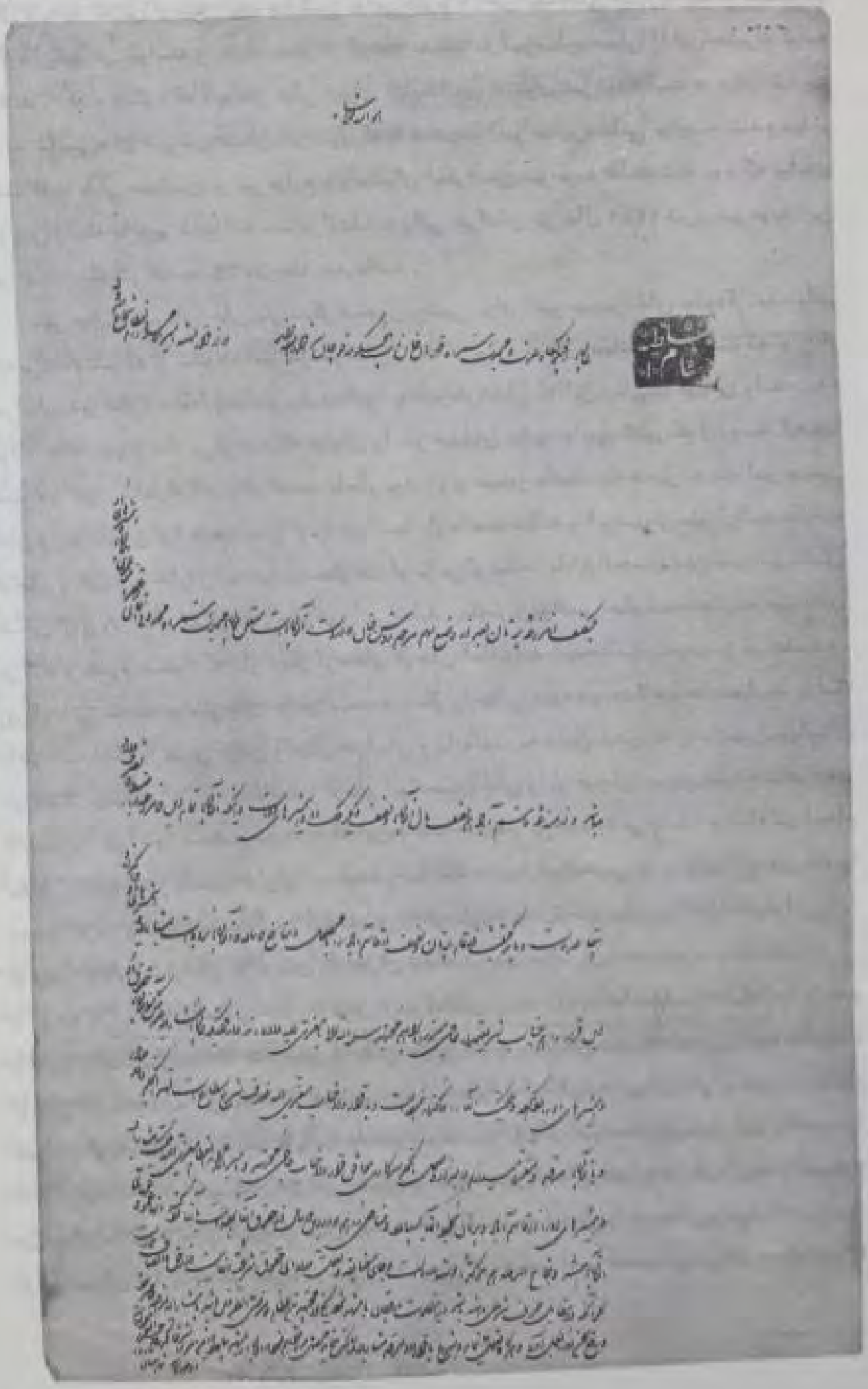

حال دیدید که من از پیش پای چه کسی بر می‌خیزم ؟ این یک خان است یا یک دانشمند؟ و شاگردان بورش خواسته و بعدا" بیش از گذشته نسبت به قهرمان خان ادای احترام کرده بودند . گفته میشود که قهرمان خان دارای کتابخانه‌ی معتبری نیز بوده است .

از بد شانسی‌های قهرمان خان این بود که با قدرت امیر حسین خانی مواجه شده بود و اختلافات ملکی فیمابین بر سر مزارع و زمینهای اطرابین نیز مزید علت شده بود که سندی در این رابطه با مهر شاهزاده حسام السلطنه والی خراسان در سال ۱۲۸۹ قمری نیز موید این امر است ، که در صفحه ۳۹ ملاحظه میفرمائید .

بهر حال ، قهرمان خان بار دیگر همچون رقیبی برای امیر حسین خان جلوه‌گر شد . ناصر الدین شاه نیز که از سطوت امیر در خراسان بیمناک بود ، دنبال بهانه‌ای می‌گشت که او را از خراسان دور سازد ، لذا وعده و وعیدهایی به قهرمان خان که این زمان از قوچان رانده شده بود ، داده شد و شاه می‌کوشید که قوچان را نیز همچون سایر نواحی کشور که از روستا گرفته‌تا شهر در تیول شاهزادگان زالو صفت قاجار بود ، زیر سمهیر بکشد . به همین جهت امیرحسین خان را به تهران فرا میخواند و او را در آنجا بازداشت میکند و انوشیروان میرزا را به حکومت قوچان و قهرمان خان را به نیابت حکومت او بر می‌گزیند ، اما ابوالحسن خان پسر امیرحسین خان از ورود آنان به قوچان جلوگیری می‌نماید . کوس رسوائی حکومت قاجار به صدا در می‌آید و معلوم میشود که بار دیگر گردهای قوچان آماده‌اند ، پنجه در پنجه‌ی رژیم افکنده ، زور آزمایی نمایند و بهرحال حاضر نیستند سنگر را خالی نموده و به قاجارها بسپارند . لذا ناصر الدینشاه با عوض کردن والیان خراسان و با دست به دامن شدن به روحانیون خراسان در صدد برمیآید از راه استمالت و برش ابوالحسن خان را از قوچان بیرون نموده شاهزاده‌ی قاجار را در آنجا مستقر سازد ، که این اقدام هم بی نتیجه می‌ماند ، و شاه سر انجام مجبور میشود امیر حسین خان را به قوچان بفرستد ، زیرا ابوالحسن خان ناصر الدین شاه را تهدید کرده و گفته بود چنانچه ایلخانی را از بازداشت مرخص نکنند ، خاک تهران را با توپره‌ی اسبان زعفرانلو به دریای مازندران خواهد ریخت .

با توجه به اینکه ابوالحسن خان مادرش از ترکمانان یموت بود و توانسته بود ترکمانها را هم با خود متحد سازد ، لذا شاه بیش از پیش نگران شد و بهتر آن دید که امیر را به حکومت قوچان بفرستد ، به این شرط که ابوالحسن خان بعنوان گروگان به تهران اعزام شود . مدارک جسته و گریخته‌ای که بدست ما رسیده‌اند و بترتیب و به ذکر آنها میپردازیم . این واقعیت را اثبات میکنند ، در گیریهای قهرمان خان و امیر حسین خان نیز چند سال ادامه داشت و سرانجام با کشته شدن قهرمان خان بدست امیر حسین خان ماجرا به پایان رسید .

مرگ قهرمان خان بخاطر تشویق رسمی شاه از وی در حضور امیر حسین خان در سال ۱۳۰۰

قمری بود، که وقتی شاه از بجنورد عازم قوچان بود در نزدیکی شیروان که قهرمان خان و سوارانش را در کنار امیر حسین خان دید و عملیات نظامی و اسب سواری آنان را ملاحظه نمود، اشاره به وی گفت: ابری قاره، گوزی قاره، آتی قاره، بورکی قاره، حیف که ایرینه گومش سالاند روب [1] شاه برای اینکه قهرمان خان را بیشتر جلوه‌گر سازد یکدست خلعت از تهران برای او فرستاد که موجب مرگ او شد.

در مراجعت شجاع الدوله به حکمرانی قوچان پس از کشته شدن مدعیان [2]

منت خدای را، که علیرغم روزگار — باز آمد از سفر، به حَضَر میر کامکار
منت خدای را که دعاهای مستجاب — کرد آنچه خواستیم، بتائید کردگار
والا شجاع دولت باز آمد از سفر — پیروزی از بحیش و، بهروزی از یسار
دولت به کام و بخت علام و ستاره رام — دشمن ذلیل و اهل مطیع و حسود خوار
یکدست، دست مُلک پدر، با هزار فخر — یکدست، دست شاهد عزّت، به صد وقار
رفته به حضرت مَلکِ مملکت پناه — صد امتیاز حسنه و صد گونه افتخار
باز آمده مظفر و منصور، سوی توس — با اختر مساعد و با بخت سازگار
اکرامها بدیده، ز اقبال بی زوال — اعزازها گرفته، ز الطاف شهریار
از آسمان بخشش، لطف شهاب مُلک — رانده‌ست خیل اهرمنان را شهاب وار

---

۱ ـ یعنی: قهرمان خان، خودش سیاه، چشمانش سیاه، اسبش سیاه، کلاهش سیاه، حیف که این مدال‌های طلایی زرد رنگ را به خود آویخته و آن سیاهی کامل را بهم زده است.

۲ ـ متاسفانه مرحوم صبوری ملک الشعراء اشاره به تاریخ این واقعه نکرده و از مدعیان مقام امیر نام نبرده است. کسانی که رقیبان با مدعیان امیر در اوایل کار بودند، نخست قدرت الله آقا روشنی بود و رقیب دیگرش برادرش حسینقلی خان بود که هنگامی که امیر حسین خان در زمان لشکر کشی سپهسالار به مازندران به یاری او رفته بود مقام امیر را غصب کرد در جلد دوم توضیح داده شد. این که ناصر الدینشاه امیر حسین خان را به تهران احضار کرده و امیر با اعزاز و گرفتن امتیاز و مقام ایلخانی گری به خراسان باز می‌گردد که موجب سروده شدن این قصیده می‌شود، به احتمال قریب به یقین مربوط به واقعه‌ی قهرمان خان و ابوالحسن خان می‌باشد.

کیی دریده از من اعدادی او وشس ۱
گردون کشیده از سر بدخواه او دمار

کار عدوی او را، آرم یکی مثل
از جان و دل بکوش و فراگیر اعتبار

یکتن پیاده[۲] جوابت که فرزین بود، شهاد
رخ سوی شه، که بیلتن، اسبش بود هزار

نه کرد خانه خالی، لیکن چنان نواخت
بر مغز او که کرد، ز بطع جهان فرار

با للمحب، پیاده کجا، رزم شه کجا
اف باد بر چنین دغل و خصم بد قمار

جاکز چگونه بیجد، به امیر مملکت
رو به چگونه جنگد با شیر مرغزار

گویم که شیر، بیشه تهی کرد یک دو روز
بسته بست دام و دد، آنجا کند گذار

فوجان به دست شه، چو یک انگشتری بود
آنرا نگین نزیبد، جز در شاهسوار

برهان مدعای مرا خوش سروده است
آنکو سروده است، مرا این شعر آبدار

کز هر سپهر دشمن و کو مهره دوست
گرم که مار جوبه کند وشس به شکل مار[۳]

الفصه دید کیهر گردار زشت خویش
آنکس که پنجه برد، به امیر بختیار

هان ای خدایگان[۴] امیران نامور
هان ای بلند رتبه، خداوند نامدار

رمزی به حضرت ملک و یافتی به کام
ملک پدر که بود، برای تو یادگار

دستی بر شاه راو، شهنشاه شیر دید
این فر و برز و صولت و سنگینی ووقار

نه دید، امیرده، بود میر سربلند
نه بافت، شیر بچه[۵] بود، شیرجانشکار

بویش کرد، شاه جوانبخت مر ترا
هر امتیاز داشت امیر بزرگوار

چون دید گوهر تو، گرانسنگ وپربهاست
بر بست بر میان تو، تیغ گهر نگار

نام پدر، دوباره زنو، زندگی گرفت
یارب همیشه زنده بماسی، نه روزگار

اسرد گواه و پاک ضمیر تو شاهداست
کز هجر تو چگونه مرا بوددل فکار

گر چه مرا صبوری[۶] در کام تلخ بود
ایسک درخت صبرم، شیرین بداد بار

---

۱ ـ وتین رگی است در قلب، که خون وسیله‌ی آن به سایر رگها جریان پیدا میکند.

۲ ـ پیاده و فرزین و رخ و شه و است و بیلتن و... نام مهره‌های شطرنج میباشند. منظور از پیاده، دشمن امیر حسین خان و شه، ناصرالدینشاه و بیلتن امیر حسین خان است.

۳ ـ این بیت از خاقانی است که مرحوم صبوری جای مصرع‌های آن را باهمدیگرعوض کرده

۴ ـ منظور از خدایگان امیران نامور، امیر حسین خان شجاع الدوله میباشد.

۵ ـ امیر حسین خان را به شیر بچه تشبیه کرده است.

۶ ـ صبوری در اینجا ابهام دارد که بمعنای صبرکردن و تخلص شاعر بکار رفته است.

دیوان صبوری ص ۲۷۱

شرح عکس ۱ـ علیرضای مستوفی خراسان ۲ـ یار محمد خان سهام الدوله ایلخانی بجنورد ۳ـ حاجی فرامرز خان سرکرده ۵ـ سرکار امیر حسین خان شجاع الدوله ۶ـ ولی خان ۷ـ جناب حاجی میرزا ابراهیم مجتهد سبزواری ۸ـ نواب [شاهزاده] نورور میرزا [؟] ۹ـ نواب [؟]

این عکس اهمیت امیر حسین خان در پیشاپیش سران خراسان را نشان میدهد که به قول بولحر حرف او در سراسر خراسان همچون قانون بحساب می‌آید.

عکس پیش از سال ۱۳۰۰ قمری برداشته شده است. ۳ـ جناب مستشار الملک

مسالهی ابوالحسن خان و شورش قوچان

امیر حسین خان شجاع الدوله را دو پسر بود، یکی ابوالحسن خان و دیگری محمد ناصر خان. ابوالحسن خان که مادرش از ترکمانان بموت بود در سال ۱۲۷۱ قمری دیده به جهان گشود و دوره بودنش از همان دوران کودکی آشکار بود که فردی جسور و بی باک و مشهور بود و بیشتر زندگیش در کوه و صحرا میگذشت و بدسال جمع آوری سپاه و لشکر و عملیات نظامی بود، بر عکس وی محمد ناصر خان برادر کوچکترش آدمی ملایمتر و اهل تحصیل و علاقمند به کسب دانش و درویش مسلک و دموکرات منش بود. در سال ۱۲۸۴ قمری که ناصر الدینشاه به قوچان آمد، ابوالحسن خان را که حدود ۱۲ سال داشت مشاهده نمود و شجاعت وی را ستود که در جلد اول بیان شد.

پس از اینکه ابوالحسن خان پا به مرحلهی جوانی گذاشت با اهوای دیگران به مخالفت با پدر برخاست، و سالها در کوهستانهای شمالی قوچان علیه پدر جنگ گیری کرده بود. بعدها امیر حسین خان توانست او را رام و مطیع کند و از سرکشی باز بدارد و این موضوع در گزارش بولجر عضو انجمن سلطنتی انگلستان در آسیا منعکس است [۱].

در سال ۱۲۹۲ قمری که ناصر الدینشاه امیر حسین خان را به تهران دعوت کرد تا بی به نامردی وی را بازداشت نمود [۲]، و درصدد بر آمد دست این خانواده را از حکومت قوچان قطع کند. لذا شاهزاده ابوشیروان میرزا قاجار را به حکومت قوچان منصوب نمود و قهرمان خان را نایب الحکومهی وی قرار داد. عدهای از مردم قوچان هم که مخالف ابوالحسن خان و امیر حسین خان بودند، از او حمایت کرده به مرکز گزارش دادند که ابوالحسن خان با حمایت ترکمن ها قصد حمله به قوچان و غارت روستاها را دارد. در صورتی که این گزارش ها خلاف واقع بود و ابوالحسن خان هیچگاه به فکر خود راه نمیداد که ترکمنها را بیاورد و مردم هم خون و هم نژاد خود را وسیلهی آنان غارت نماید.

ابوالحسن خان حاکم دست نشاندهی شاه را به قوچان راه نداد و شاه را تهدید کرد که چنانچه پدرش امیر حسین خان را آزاد نسازد منتظر عکس العمل شدید کردان خراسان باشد.

---

۱ ـ با تشکر از آقای قدرت الله روشنی زعفرانلو که این مقاله را ترجمه کرده و برایم فرستادند.

۲ ـ یکبار دیگر نیز در سال ۱۲۸۸ قمری امیر حسین خان به تهران احضار میشود که اعتماد السلطنه در خاطرات و خطرات خود آورده است که [[یکشنبه ۲۳ جمادی الاولی امیر حسین خان شجاع الدوله قوچانی که احضار شده بود، دیروز وارد شده، امروز بواسطهی امین السلطان [صدر اعظم] شرفیاب [حضور شاه] شد.]]

ناصر الدین‌شاه که حیثیتش به خطر افتاده بود، فرمان عزل نظام الدوله والی سابق خراسان را صادر نموده ظهیر الدوله والی جدید را به خراسان فرستاد، تا شورش قوچان را فرونشاند. از طرفی چون شاهزاده سیرالدوله نایب الایالهٔ خراسان را مامور نمود که هیاتی از علمای خراسان را به قوچان بفرستد، بلکه از این طریق ابوالحسن خان را مطیع و آرام سازد.

میرزا حسین خان سپهسالار سر که امیر حسین خان در منزل او بازداشت بود، احمد علی خان نمایندهٔ خود را روانهٔ قوچان نمود و نامهٔ مفصلی برای ابوالحسن خان نوشت که تسلیم دولت شود. ورود والی جدید به خراسان در منطقهٔ سبزوار و ورود نمایندگان علماء خراسان و نمایندهٔ سپهسالار به قوچان همزمان بود.

سرپرستی هیات علمای خراسان را آقا میرزا احمد مجتهد که از روحانیون محترم و پیر مرد خراسان بود بر عهده داشت و شاهزاده ابوالحسن میرزا قاجار [نوادهٔ فتحعلیشاه] معروف به شیخ رئیس که خود از روحانیون سر شناس و صاحب تالیفات و آثار متعددی بود وی را همراهی میکرد که کتاب بدایع السفر و وقایع السفر خود را در این رابطه نوشته است. علمای دیگر عبارت بودند از ملا عبدالجواد و شیخ محمد حسین نیشابوری و آقا میرزا باباً خادم کتابخانهٔ آستان قدس و . . .

هیات مذکور پس از ورود به قوچان در می‌یابد که ابوالحسن خان مردی دلیر و با هوش و سیاستمدار و سخن پرست است و شخصاً" به مقابله با تاخت و تازهای ترکمانان غارتگر به جنگ رفته بوده است و با تحقیق از مردم متوجه میشوند که عده‌ای از معترضین علیه او توطئه کرده‌اند که شاه را بر ضد وی تحریک نموده و او را به شورش و عصیان وا دارند. اینک جریان واقعه را از زبان و قلم شیخ رئیس بشنوید [۱].

" بحکم الزام اقتضای ابرام از طرف علمای ملت و وکلای دولت برای استمالت ابوالحسن خان و رفع وحشت مردم قوچان و مطمئن ساختن اهالی آن سامان عزیمت را تصمیم داده در صحبت جناب مستطاب شریعت مآب آقا میرزا احمد مجتهد سلمه الله، ظهر روز چهارشنبه ۲۹ صفر ۱۲۹۲ قمری از مشهد مقدس بر آمدیم . . . بادهای تند بهاری وزیدن گرفت و برف و باران به تواتر و تقاطر اشتداد پیدا کرد . . .

[در بین راه مشهد و جناران عده‌ای سوار به چشم خورد] معلوم شد که احمد علیخان ملازم جناب اشرف اکرم سپهسالار اعظم [بانی مسجد سپهسالار تهران و نخست وزیر آن زمان] است و عاجلاً" عازم قوچان. بر حالش تاسف خوردم و با خود گفتم: *این ره که تو میروی به*

---

۱ ـ نقل از *بدایع السفر و وقایع السفر ـ شیخ الرئیس قاجار*، نسخهٔ خطی منحصر بفرد کتابخانه آستان قدس رضوی.

کردستان است .[1]»

بحسبه اول ربیع الاول وارد گناباد جاران و حمعه دوم ربیع الاول وارد رادکان میشوید . . .

"قریب به رادکان محمد کاظم خان برادر محمد رضا خان [کیوانلو] رسم بدرقه را بجا آورد . جوانی عاقل ، مؤدب ، کامل ، مهذب دیدم . چون محمد رضا خان [حاکم رادکان] در مشهد بود ، طوری مراقبت در مهمانداری کرد که بر عیشش بی میزدیم[2] و افسوس نخوردیم . طرف عصر مهدیقلی خان پسر خانلر خان [در جلد اول و دوم از ملاقات ناصر الدینشاه با خانلر خان و دیگر خوانین کیوانلو در رادکان صحبت شده] که عموی محمد رضا خان است ، آمد . . . منزل فردا شورچه است ، [در اینجا شیخ الرئیس از توصیف زیبایی باغ سر سبز و خرم خانلر خان سخن به میان می‌آورد . از این باغها اکنون اثری نیست و نگارنده در آبان ماه سال جاری (۶۵) که به آنجا رفتم ، هیچ نشان و آثاری از آنها به چشم نمیخورد و بسبب توسعه قلعه‌ی قدیمی رادکان این باغها تبدیل به ساختمان شده‌اند . مولف بدنبال توصیف خود مینویسد:] به استقامت سلیقه‌ی خانلر خان بحسن گفتم: *خان رادکان که گان رادی* بود ، با جماعتی از اهل رادکان رسم مشایعت بجا آورد . . .

وارد شورچه شدیم که اول خاک قوچانست ، جایی بی صفا و خالی از بهجت بود ، آبش بد مزه و سنگین و مردمش زبر و دور از تمکین . . . خبر حرکت ابوالحسن خان بسمت سرحد [قوچان و آجان] با پاره‌ای اخبار که بر حسب ظاهر منافی وجهه‌ی مقصود ، بود ، شنیده شد و ابدا" احتمال نمی‌رفت که ابوالحسن خان با همه‌ی جوانی آثار سعادت و کاردانی بروز دهدو مقدمات ممهد ما ، مؤدّی به نتیجه‌ی مطلوب شود . مقارن این خطرات ، سواری رسید و مکتوبی رساند . شیخ الاسلام قوچان بود . از ورود احمد علیخان [فرستاده‌ی سپهسالار به قوچان] از حرکت جناب شریعتمآب و سایر اصحاب اطلاع پیدا کرده ، نگارش مرقوم را با سوار مخصوص فرستاده بود [و اظهار داشته بود] که البته خبرهای ناخوش در عرض راه به سمع شما رسیده و حرکت ابوالحسن خان به سر حد ، شاید به عنوانی [غرض آمیز] اظهار کرده باشند که موجب تزلزل خاطر شما شده باشد ، اطلاع شما را لازم دیدم که بی اندیشه تشریف

---

۱ ـ *اشاره به این ضرب المثل که :*

ترسم که به کعبه نرسی ای اعرابی این ره که تو میروی به ترکستان است

یعنی راه پر رنج و بی نتیجه‌ای را می‌پیمایی .

۲ ـ *خانواده‌های کیوانلو رادکان در مهمان نوازی معروف بوده‌اند که در جلدهای اول و دوم در این رابطه مطالبی درج شده است .*

بیاورید که ابوالحسن خان مقدم شما را گرامی خواهد داشت و در کمال آرامی مقصود حاصل خواهد شد. وصول این نگارش اندکی موجب اطمینان و آسایش شد. احوالات ابوالحسن خان را از سوار پرسیدم. اگرچه زبان فهم نبود ولی همینقدر منکشف شد که چند روز است ابوالحسن خان از قوچان حرکت کرده و شش فرسخی شهر [در حدود امامقلی] که یکی از سر حدات است، توقف دارد و شهر قوچان خالی است. گفتم: *إن هٰذا الشیئی عجیب* [که ابوالحسن خان شهر را خالی کرده باشد، موجب شگفتی است] در این چند روزه با من [؟] چرا از طرف ایالت [برای تصرف شهر] مأموری به قوچان نیامده و همه‌ی سعی و کوشش و اندیشه‌ی رزم و یورش برای این بود که ابوالحسن خان قوچان را تخلیه کند. با حصول این مرام تأمل حرام بود. از احمد علیخان پرسیدم [که چه میکند؟] گفت: دو ساعت بعد از ورود قوچان که رفع خستگی کرده، بموجب دعوت و طلب نزد ابوالحسن خان رفت. محملاً" جواب شیخ الاسلام را به مضامین لایقه نوشته فرستادیم که فردا وارد قوچان خواهیم شد...

یکشنبه یوم چهارم ربیع الاول [حرکت کردیم] قریب به *جعفر آباد*، حاجی محمد که از سوارهای قوشخانه بود، دو پاکت از طرف ابوالحسن خان [آورده] اعلام کرد. مضمون نوشته حاکی از کمال اساسات و مشعر بر خلوص نیّت او بود. نوشته بود: برای نظم امور و حفظ ثغور از قوچان حرکت کردم و با اینکه خبر *الأمان* رسیده بود و ناچار بودم که خود در این حدود به فاصله چند روزی توقف داشته باشم، بعد از وصول مژده‌ی تشریف فرمایی جناب شریعتمآب *العودُ احمد* [بازگشت پسندیده‌تر است] گفته، مراجعت را تعجیل کرده، سواری که کفایت دفع دشمن تواند کرد، به جلو الامان فرستادم و فردا که چهارم ماه است، سعادت حضور را تحصیل کرده، به دست شریف تقبیل خواهد داد، و امیدوارم به برکت این اقدام و حرکت که *خالصاً" لوجه الله* کرده‌اند. اهل این حدود آسوده شوند و اسباب زحمت که از باب نهضت برای ما و مردم فراهم کرده‌اند، مرتفع شود.

برای جناب آقا [ی شریعتمآب] و مخلص کمال انبساط حاصل شد. تخت را نگاه داشتند [چون با تخت روان حرکت می‌کردند] مختصر و مفید جواب کاغذ [ابوالحسن خان] را نوشتم و فرستادم که *الباقی بعهدة الملاقی*. سوار رفت و راندیم هوا قدری سرد شد. باران کم کم و نم نم آمد. به *فرخان* که دو فرسخی قوچان است، برای نهار پیاده شدیم. اکبر نوکر من که صبح قبل از وقت [برای کسب خبر به] قوچان فرستاده بودم که اطلاعات بیاورد، در اینجا رسید و تقریر کرد که امروز ابوالحسن خان خود به شهر نتوانسته‌اند وارد شوند، منزلگاه دور بود، فردا وارد خواهند شد، ولی *محمد قلی بگ* که نایب قوچان است از جانب ابوالحسن خان مأموریت حاصل کرده در نهایت شتاب به شهر آمده و در صدد تعیین منزل و تشخیص ملزومات واردین است، و امشب را باید در قلعه کربلایی آقایی که یک

فرسنگی شهر است، بنابید تا فردا را به اتفاق ابوالحسن خان به شهر وارد شوید. در این موقع علیخان بگ قوچانی که مرد کهنسال خوشحالی بود، از نزد نایب آمد و اعادهی تقریرات اکبر را نمود. عنان به سمت قلعهی کرملایی آقایی منعطف شد. در منزل حاجی عبدالوهاب فرود آمدیم. حکیم شفایی را در اینجا ملاقات کردیم [ناصر الدینشاه نیز در سفرنامه خود از این حکیم شفایی یعنی عالم رشتهی فلسفه که از شاگردان مکتب ملا هادی سبزواری بود، سخن به میان آورده است]، عهدی [؟] و شادابی بی اندازه حاصل شد.

علیخان بیگ و برادر میرزا ابوالقاسم مستوفی قوچان حاضر شدند. از مجاری حالات و عواقب حالات ابوالحسن خان در مقام تفتیش بر آمدیم، مذکور داشتند: بعد از فرستادن محمد ناصر خان [شجاع الدوله بعدی] اخوی خود، به پذیرایی موکب ایالت[1] به ملاحظات داخله و خارجه به سر حد رفته. در این غیبت چند روزهی او، جمعی از طبقهی اوباش که طالب شورش و اغتشاش‌اند، با خود زمزمه می‌کردند که همهمه‌ای کنند و بر خلاف مصلحت حالیه حرکتی نمایند. و جناب آخوند ملا کاظم مجتهد همدانی را هم در این ارادهی فاسده رخصت تشریک دادند [و با خود همراه کردند] و تهمت تحریک نهادند. ابوالحسن خان پس از شنیدن این تفصیل بر خلاف موقع [؟] سید نقیب را که مؤسس این اطوار میدانست به مکافات و جزا تأدیبی به سزا کرده، یعنی این شعر مولوی را به او حوالی نمود:

هر که از ما حق آموختند مُهر کردند و دهانش دوختند

... با اطلاع از این مراتب احتمال میرود که ابوالحسن خان صلاح خود را در معاودت به قوچان ندانند، به محمد قلی بگ نایب پیغام کردیم که به ابوالحسن از قول ما اعلام کند که مقصود ملاقات ایشان است و حتی‌الامکان در قید زمان و مکان نیستیم. هر وقت و هر جا که اخبار دهند، حاضریم و منتظریم ...)) [2]

صبح روز بعد محمد قلی بگ آمد و نامهی ابوالحسن خان را به ما نشان داد که نوشته بود سواران الامان ترکمن در مقابل دلیران صف شکن کرد تاب مقاومت نیاورده و در جنگی‌که‌در مرز قوشخانه روی داده است آنها منهزم و فراری شده‌اند و سرهای مقتولین و اسیران آنها برودی وارد قوچان خواهد شد. نیز به محمد قلی بگ امر کرده بود که در پذیرائی از ما،

۱ـ ایالت یا بهتر بگوئیم والی، ظهیرالدوله بود که بجای نظام‌الدوله به خراسان آمده بود.

۲ ـ از این قسمت به بعد شیخ رئیس بجای پرداختن به اصل مطلب و شکافتن و بررسی موضوع که چه عواملی در ایجاد مساله دخیل بوده‌اند، به لفاظی و نثر پردازی بیمورد توجه نموده و بیشتر به قلمبه گویی پرداخته که نقل قول آن غیر از اتلاف وقت خواننده نتیجه‌ای ندارد، از این رو به خلاصه کردن مطلب می‌پردازیم.

کوتاهی نورزیده تمام سعی و کوشش خویش را در خدمتگزاری و آسایش ما بکار برد. از این بذل توجه و محبت ایشان سپاسگزار شده، سپهراه محمد قلی بیگ سوار شده به سوی شهر راه افتادیم تا در قلعه‌ی فیلبو (فیلاب) که نزدیک شهر است به حضور ابوالحسن خان رسیده، از آنجا به اتفاق نامبرده وارد شهر گردیم. در فیلاب منتظر ابوالحسن خان ماندیم. نایب ابوالحسن خان و چند تن از قوجاسها نیز حضور داشتند، تا ظهر از ابوالحسن خان خبری نشد و ما نگران و مأیوس گشتیم که مبادا نقشه‌ای در کار باشد. میرزا محمد علی مستوفی قوچان که از ملتزمین رکاب ابوالحسن خان بود وارد شد و اعلام داشت که سرکار آقا نهار را در بین راه صرف نمودند و مرا شتابان روانه داشتند که عذر تأخیر ایشان را بخواهم که هنگام نهار منتظر ایشان نباشید. مجملا" نهار خوردیم و انتظار بردیم و گفتیم: تا که در انتظارت مردیم. سه ساعت به غروب مانده مقدمه‌الجیش کوکنه‌ی ابوالحسن‌خان نمودار شد. ابوالحسن خان و احمد علیخان درود دادند، درود گفتیم، تعارفات معمول بجا آمد.

ابوالحسن خان را در منتهای هوش و کیاست دیدم و قابل هر نوع بزرگی و ریاست، بسیار کم حرف و پر ظرف، آثار متانت و دها داشت و اطوار فطانت و ذکا. سر

عکس گزارش های سوئی که علیه او داده و به پاغیگری متهم نموده بودند، این جوان معقول کمال اطاعت و تمکین را اظهار کرد و نهایت انقیاد و تسلیم را پیش آورد. احمد علیخان

فرستاده‌ی سپهسالار و سایرین ، از حرکات سوء مامورین سابق و مقدمات فاسدی که عالما" و عامدا" در مأیوس کردن این جوان فراهم کرده بودند ، تفصیلاتی گفتند و اطلاعاتی دادند که دنیا دنیا حیرت حاصل شد و اگر بطوریکه شنیده‌ام و به قسمی که فهمیده‌ام ، بخواهم تشریح و تصریح کنم خلاف طریق حفظ اسرار است .

ابوالحسن خان گرچه در ضمن این بیانات ساکت بود و در بحر تفکر فرو رفته بود ، ولی حاصل این مقاصد را خدمت جناب تربعتمآب عرض کرد که خاطر ما مردم در مقام نوکری و چاکری دولت چگونه مطمئن تواند شد که اولیای دولت گفتار مفسدین و معرضین را درباره‌ی ما بدون تأمّل و تبیین قبول نفرمایند بدون اینکه به درستی و نادرستی اخبار بیندیشند ، و اکنون با تشریف فرمائی شما امیدوار شدیم که بحمدالله تصدیق شما در بیگناهی این ایل و بری شدن مردم قوچان از تهمت هایی که به آنها نسبت داده‌اند ، باعث روسفیدی ما خواهد شد . آنها از تمرّد و عصیان ما میگویند که چرا انوشیروان میرزا[1] را به قوچان راه نداده‌ایم . از احمد علیخان و همه‌ی مردم اینجا میرسید و به حقیقت برسید که هنگام ورود انوشیروان میرزا به سلطان میدان[2] ، چند نفر مخصوصا" به او گاغذ نوشتم که مقدم شما را پذیرا هستم ولی مردم قوچان انتظار و استدعا دارند که قهرمان خان را با خود همراه بیاورید و شخصا" به قوچان تشریف بیاورید تا عریضه‌ی اهل قوچان که خدمت اولیای دولت کرده‌اند جوابش برسد . اگر مسألت عاجزانه‌ی ما در حضرت سلطنت مقبول افتاد و شاهنشاه به عرایض آنان رسیدگی فرمودند ، شما طریق انصراف خواهید گرفت ، در غیر این صورت ما از اوامر دولت سرپیچی نکرده ، هر گونه امر و مقرر شود ، اطاعت خواهیم کرد . اما از آنجا که انوشیروان میرزا به محیط و خلق و خوی مردم قوچان آشنایی نداشت ، در جواب خواهش ما ، متوسل به خشونت و تخویف ما گردید و به اغوای قهرمان خان جمعی را به تاخت و تار و قتل و غارت مردم بیگنا و روستا نشینان ما گسیل داشت و به شهید و سبزوار نیز توشت و قشون امدادی خواست و خود را برای جنگ رسمی با ما آماده ساخت و مردم قوچان چنان پنداشتند که اولیای دولت به همین گونه به وی مأموریت داده‌اند ، از این رو در صدد مهاجرت از حریم خویش بر آمدند که به کوهستان پناهنده شوند ، در این هنگام بود که خبر عزل نظام‌الدوله ،

---

۱ ـ انوشیروان میرزا ملقب به ضیاء الدوله فرزند محمد رحیم میرزا ضیاء الدوله پسر نوزدهم عباس میرزا نایب السلطنه بود که در سال ۱۳۰۱ قمری حاکم سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام بود و در سال ۱۳۰۵ به حکومت لرستان و بروجرد منصوب شد .

رجال ایران ـ بامدادج ۱ ص ۱۷۳

۲ ـ سلطان میدان از روستاهای حد فاصل قوچان و سبزوار .

از طهران آمد و حکم احضار ابوشیروان میرزا از مشهد رسید و از طرف نایب الایاله و از جانب بیشکار خراسان تعلیقه به توقف من در قوچان صادر شد. این که تلگراف کرده بودند که ابوالحسن خان، ترکمانان خوارزم را با خود همدست کرده به قوچان راه داده‌ام، از جمیع اهل این سرحد بپرسید، با توجه به اینکه سابق بازرگانان ترکمان برای داد و ستد به قوچان می‌آمدند، در این زمان که بدرم در قوچان نبوده و مسؤولیت منطقه به من سپرده شده است حتی یک نفر ترکمن هم در این شهر دیده نشده است و چگونه میتوانم با آنها سازش کنم که آنها از این گیر و دار و پریشان خاطری ما سوء استفاده کرده و به حساب خود مرا غافلگیر نموده و به قوشخانه ساخته بودند و زن و بچه‌ی مردم را به اسارت می‌بردند که من سوار فرستادم وخودم سر رفتم، جنگ کردند، بحمدالله جمعی از ترکمانان الامان اسیر شدند و چند نفر به قتل رسیدند که فردا سرها و اسرا را خواهند آورد، که این خود موجب صداقت گفتار و کردار ماست و موجب روسفیدی ما در برد اولیاء دولت خواهد بود و دشمنان و حسودان ما رسوا و ما امید خواهند شد.

بالجمله جای خوردیم و برخاستیم و از فیلات به راه افتادیم. چون جناب شریعتمآب ضعف مزاج داشتند در تخت روان نشستند و من (شیخ رئیس قاجار) سوار شدم با ابوالحسن خان و احمد علیخان صحبت کنان وارد شهر شدیم. نزدیک شهر جمیع اهل قوچان از سادات و کسبه و عموم مردم به استقبال آمده بودند. پس از ورود به شهر در منزل حاجی ابراهیم قوچانی که برای ما معین شده بود فرود آمدیم و ابوالحسن خان خداحافظی کرده به خانه‌ی خود رفت.

شب را به مصلحت جناب آقای شریعتمآب به حکم لزوم از ابوالحسن خان وقت ملاقات خواستیم که به گفتگو نه پردازیم و به کنه گفتار و خیالات ابوالحسن خان بی‌ببریم. یکساعت از شب گذشته بر ابوالحسن خان وارد شدم. همه گونه سخن به میان آمد. بعد از تمهید مقدمات، **اطمینان نامه دولتی و ملتی** را ابراز نمودم، سواد آن رقیمه چنین بود:

"حضرت الامراء العظاما، نورچشما، مکرما، مقصود خادمان ملت و داعیان دولت و جاکران حضرت‌پیشهر سلطنت، بعد از ملاحظه و صلاح دولت ابد مدت چنر رعایت خیر و مصلحت شما و حفظ آبرو و اعتبار خانواده‌ی شما و نگاهداری انتظام و آرامش آن سرحد و سرحدنشینان (؟) دیگر نیست و البته در آن زمانی که آن اتفاق برای امیر الامراء العظام [امیر حسین خان]

---

۱ ـ حسین خان نظام الدوله پس از عزل حسام السلطنه از سال ۱۲۸۹ تا محرم ۱۲۹۲ ق حاکم خراسان بود. در این سال معزول شد و دو سال بعد در حالی که خود را به دیوانگی زده بود در تهران درگذشت.

شجاع الدوله واقع شد، به شما معلوم و آشکار شده است که از طرف ما در هر موقع سهو وسهله که ممکن بود از پیروی این سیت منیر مضایقه و فرو گزار نشده است و بحمد الله از توجهات خاطر مهر مظاهر همایون اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه و اولیای دولت خاوید انتباه اقدامات مزبوره تا امروز بلا نتیجه نمانده و در چنین مقامی هیچ گونه وهن و سستی در کار خانهٔ والد شما و آن مرحد به هم نرسیده است. . . باری مقصود اصلاح کار شماست. در راه حصول این معنی بنابر اقداماتیکه منحصر به سه وجه است، وجه اول :اولا" همانطور که جناب جلالتمآب امجد اشرف سپهسالار اعظم دام مجده العالی مرقوم فرموده و به عهدهی مقرب الخاقان احمد علیخان گماشتهی خودشان محول داشتهاند بی دغدغه و تردید خاطر به کمال وثوق و اعتماد به مواعید کریمانهی ایشان سفر دار الخلافه پیش گرفته در معیت الخاقان مشارالیه شرفیاب خدمت ایشان شده اصلاح امور خود را من حیث المجموع به همت بزرگانهی جناب معظم معزی الیه [سپهسالار] واگذارید.
ثانیا" جناب جلالتمآب اکرم افخم حاجی ظهیرالدوله وزیر دربار اعظم و والی مملکت خراسان تشریف ارزانی فرموده تا سبزوار رسیدهاند جلالت فطریه و اصالت جبلیه مثال ایشان،. . . (؟) اقتضای آن دارد که اگر شما سر تسلیم به اوامر و احکام ایشان بگذارید و ملتجی به عواطف ایشان بشوید، البته تا هر درجه ملاحظهی جانب شما را فرو نخواهد گذاشت و در همت و بزرگی خودشان هموار نخواهند کرد که شما را محروم از حمایت خودشان فرمایند.
ثالثا" اگر احیانا" تردید و خلجان خیالی در سلوک این دو طریق مستقیم که البته به عون الله تعالی مؤدی مقصود است، برای شما روی دهد و حال آنکه در نظر داعیان دولت و چاکران حضرت شهریاری راهی ندارد، محض اینکه میزان اصلاح کار شما را وسعتی داده باشیم این شق اخیری هم به نظر ما مقرون به صواب و اصلاح و خیریت و فلاح آمده است که با هر کس از همراهان خودتان که میل داشته باشید در نهایت امنیت و اطمینان خاطر بدون تاخیر عزیمت مشهد مقدس نموده تا ورود بندگان اعالیحضرت کیتی دام اقباله در این ارض اقدس قلیلی مکث کنید و منتظر تشریف آوردن جناب اجل ایشان باشید که انشاءالله بعد از ورود سعادت نمود ایشان به شفاعت و در خواست داعیان دولت و بندگان حضرت اقدام بمزایای اصلاح امور شما فرموده در اینجا و در دارالخلافة القاهره اسباب این کار صواب را به کمال میل و خوشحالی فراهم آورند و به یاری خدا نتیجهی خیر این اقدام شما و التفاتات ایشان و اهتمامات عفیفه که بقای اسم و رسم و شان و اعتبار خانوادهی چندین سالهی شما باشد و این که . . . نظر به حصول اجاره و تفویض است که از جانب رأفت جوانب بندگان اجل اعالیت عظمتی موافق نوشته به خط شریف ایشان تحصیل شده است و بعد از فضل خداوند متعال مطلقا" شکی در این نیست که امور شما کلّیتا" قرین اصلاح و اضطرابات شما جمیعا" مبدل به

امنیت و آسودگی خواهد شد و البته کسی بر خود نخواهد پسندید که در جهتی از جهات امور شما نقیصی و عیبی باقی بماند. مع ذالک ملاحظه‌ی عظم و اعتبار شما و تعجیل در تحصیل اسباب راحت و آسودگی شما کار فوق‌العاده که در این جز و زمان نظایر آن برای کسی اتفاق نیفتاده است پیشنهاد گردید به این معنی که جناب افادت و افاضت نصاب شریعت و محامد و فضایل مآب علّامة العلماء العظام آقای آقا میرزا احمد مجتهد سلمه الله را نیز درخواست و خواهش کرده راضی به آن نمودیم که زحمت به وجود فیض نمود شریف خودشان قرار داده به آنجا تشریف ارزانی داشته به انفاس قدسیه خودشان جالب اجتماع حواس و خیالات شما باشند و به مرافقت شما که حکم رفاقت خضر خجسته پی دارند، مراجعت به ارض اقدس فرمائید. جواب فضایل مآب شیخ الرئیس که از توصیف و تعریف مستغنی هستند به مصاحبت جناب معظم الیه روانه شدند. لازم نیست به خاطر شما بیاوریم که در گذشته‌ها چه نوع مرحمتها از جانب سنی الجوانب دولت قاهره در حق قاصرتر از شما مبذول شده است که کمتر امیدواری به ظهور آن نوع مراحم چشمداشت میشد. چگونه میشود که در حق شما بوقوع نرسد. وانگهی به مراهمی این نوع اسباب که برای کمتر کسی میسّر است مع ذالک اگر خدا نکرده سهوی برای شما واقع بشود، باید ملامت نکنید مگر نفس خودتان را ولی امیدواریم که البته البته عقل سلیم و حرف شنوی شما نخواهد گذاشت که خدا نکرده کار به آنجا بکشد. مقرب الخاقان احمد علیخان فرستاده جناب مستطاب اشرف امجد سپهسالار اعظم دام مجده هم در خدمت جناب شریعتمدار معظم مراجعت به قوچان نمود که به اتفاق آن نتیجة الامراء العظام نور چشم مکرم عزیمت نمایند. جناب جلالتمآب موتمن الملک... ـ نواب ستّر الدوله نایب الایاله ـ جناب حاجی مستشار الملک پیشکار مملکت ـ جناب شریعتمآب حاجی شیخ محمد رحیم مجتهد ـ جناب آقای حاجی میرزا... الله مجتهد و...))

ابوالحسن خان پس از مشاهده‌ی پیشنهادات نمایندگان دولت و ملت، در اختیار یکی از سه طریق مذکور با من مشورت کرد و مراسله‌ی جناب شریعتمآب حاجی میرزا ابراهیم مجتهد سروری را به من نشان داد که او را تشویق کرده بود به پذیرایی موکب حضرت ایالت و تفضلی از مطمئن شدن خودشان در مطمئن کردن ابوالحسن خان مرقوم فرموده بودند و سواد خط جناب جلالت مآب حاجی ظهیر الدوله والی خراسان را فرستاده بودند که حاوی ایمان مغلّظه و عهود موثقه بود. باین ملاحظات بالاخره قرار بر این شد که یک روز دیگر در قوچان توقف شود، تا جناب حاجی مجتهد سروری وارد شوند و جناب شریعتمآب آقا میرزا احمد را هم موجب تسلی بدهیم که با سروار[رفتن] همراهی فرمایند و خدمت حضرت ایالت برسند و قرار شد فردا صبح ابوالحسن خان به منزل ما بیاید که از آنجا به صواب دید جناب آقا به سروار و مشهد عریضه نگار بشوند و حرکت ما را اطلاع بدهند. بنحاعت از شب

رفته به خانه مراجعت کردم.

روز سه شنبه ۶ ربیع الاول – از خواب برخاستیم. دوگانه‌ی خدای یگانه را گزارده مشغول صرف چای بودیم که حکیم شفایی آمد، جناب آخوند ملا کاظم، بعضی اشراف و اعاظم وارد شدند. . . . منتظر ابوالحسن خان بودیم قدری دیر شد. یادداشتی برای یادآوری خان ارسال داشتیم. وقتی آمدند که ما تنها میخوردیم احمد علیخان و محمد علی مستوفی قوچان را هم حاضر کردند از طرف ابوالحسن خان عریضه‌ای خدمت حضرت اجلالت مبنی بر تمکین و اطاعت مشارالیه نوشتند و بوسیله علی محمد بیگ توپخانه‌ای که حامل سرهای ترکمانان بود گانهٔ رؤس الشیاطین، روانه‌ی سبزوار شد و عریضه‌ای هم بعنوان علمای ملت و وکلای دولت نوشت و توسط سواری از دولتخانه روانه داشت و جناب شریعتمآب هم به سبزوار و مشهد به خط شریف مراتب را نوشتند و در همان محضر از طرف ابوالحسن خان کسی رفت که به تعیین شیخ الاسلام ساعتی بعد برای حرکت در ظرف امروز و فردا معین کند. بعد از روانه کردن سوار به دو طرف در کمال شوق و شعف تا قریب به غروب نشستیم. حرفهای دولتی و پلتیک های صحبتی همه نوع مذاکره شد. از درستی عقیده‌ها و قوت قلب و بلندی فطرت ابوالحسن خان در آن محفل اطلاع کامل دست داد که گفت چگونه می‌شود که من و این مردم به قول شماها تمکین نکنیم و اطمینان حاصل ننماییم و حال آنکه ملت ماها از شماهاست. طلاق و نکاح و حرام و مباح را به تقلید و تأیید شماها صحیح میدانیم و اگر بخواهیم از فرامین مجتهدین تمرد کنیم زنهای ماها در خانهٔ ماها حرام است و بر فرض شجاعت و وساطت شماها در خدمت اولیای دولت درجه‌ی قبول نمیپذیرد و با من موافق عهد و میثاق رفتار نشود، دو خرسندی برای خود در ظهور این حالت حالا" تصور میکنم. اولا" تسلی میجوئیم که بعد از آنکه علما و مجتهدین این عجب و علت و نقص و ذلت را برای ملت روا دارند، سر من هم گواراست. ثانیا" منتهای درجه تشکر را دارم که مثل قهرمان خان کسی که سالها بر آوردهٔ خدمت و پروردهٔ نعمت ما بود، بر من دست نیافت و بازوی من شناخت و بجز این فقره‌ها جمیع ناملایمات را بر خود دیده‌ام و هر چه باشد پسندیده‌ام. در تمکین خاطر ابوالحسن خان آنچه موافق صلاح بود گفته شد. احمد علیخان هم خیلی همراهی و کارآگاهی به خرج داده تعلیقه جناب جلالتمآب سپهسالار اعظم را که در مطمئن ساختن ابوالحسن خان به او نگاشته بودند نشان داد محفل منفض شد. شب را حالت خوشی داشتیم که بحمدالله مقصود حاصل شد و زحمات به هدر نرفت و بر حسن اقدام ابوالحسن خان تمجیدها می‌کردیم و کسانیکه از اهل اطلاع بودند از مراتب حزم و عزم و سطوت و حلم او بیاناتی کردند که موجب حیرت شد. بی‌شایبه اغراق شجاعتش را به درجه‌ای گفتند که گویا باک و بیم نمی‌داند و سخاوتش را به مثابهی که همانا خاک و سیم نمی‌شناسد. شام خوردیم و خوابی به راحت

کردیم . عصر روز بعد به گردش در شهر پرداختیم . زرسنان (باغهای انگور) بسیاری به نظر آمد . تاکها از زیر خاک جستن کرده بودند و پوشش زمستانی را انداخته بودند . این شعر را خواندم : تا هست میسّر که همی تاک برآید حیف است که گیاه دگر از خاک برآید
شهرستانی متصل به این باغها بود ، گفتم همه‌ی اهل قوچان به وصیت آن شاعر عمل می‌کنند که می‌گفت: مرا جز در کنار تاک به خاک نسپارید .

سپس به دیدار میر محمد علی رفتیم . حجره‌ای تاریک داشت ، در بشره و قیافه‌اش آثار رشد و ارشاد ندیدم و در سخنانش اطوار عرفان و وحدان نفهمیدم . قدری شیخ محمد حسین با او مکالمه کرد . سپس بار گشته به منزل آمدیم . فرستاده‌ی ابوالحسن خان وارد شد ، بمنزل خان رفتیم . همه‌ی همراهان هم حاضر بودند . بعد از طی رسوم متعارفه از ورود جناب حاجی میرزا ابراهیم و روز حرکت پرسش کردیم ، ابوالحسن خان گفت که حاجی میرزا ابراهیم باید فردا وارد شود و ما هم پس فردا به سوی سبزوار حرکت خواهیم کرد ، در آرامش خاطر داشتیم چای می‌خوردیم که یکی از ملازمان ابوالحسن خان وارد شد و با وی نجوی کرد و جمله‌ای در گوش او گفت ، دریافتم که باید خبری باشد . ابوالحسن خان برای رعایت حال اهل مجلس بدون هیچ عکس‌العملی به بیرون رفت . بعد از ربع ساعت مراجعت کرد ما خوش خبر گفتیم . جواب داد جناب حاجی محتشد سبزواری به دو فرسخی آمده‌اند و اسب را ناچار باید از ایشان بدیرایی کنیم . گفتیم تکلیف ما چه خواهد بود؟ گفت اگر مایل باشید شما هم میتوانید بیائید .

میرزا محمد علی مستوفی حاضر بود عرض کرد در خدمت شما سوار شوم ، گفت نه ، به جهت تدارک تشریفات و لوازم ورود جناب حاجی اسب را در شهر باش . در ضمن این تقریرات و این تدبیرات که آثار عجله و شتاب و علائم تعسر و انقلاب از ابوالحسن خان به قسمی ظاهر بود ، که خاطر من مُشوّش شد که حالِ استقبال از حاجی چنین نیست ، ولی دَم بر نیاوردم . در این بین جناب شیخ ابوتراب سبزواری وارد شد و چون ابوالحسن خان را آماده‌ی حرکت دیدند برگشتند . اسب خواستم که با ابوالحسن خان همراهی کنم ، که اسب ابوالحسن خان را آوردند ، سوار شد و به من گفت در بیرون دروازه منتظر شما هستم . وقت مغرب بود که از دروازه بیرون رفتیم . از راه غیر متعارف اسب تاختیم . سواری از دور نمایان شد . رانديم به ابوالحسن خان رسیدیم در حالی که صد سوار هالهوار در دورش بودند . بر روی اسب نشسته بود و در کمال ابتهاج و شجاعت سخن میگفت . سلام و تعارف کرد ، یک نفر از سوارها را خواست و به کُردی به او پرخاش کرد . او را از اسب پیاده کرد و اسب وی را بدیگری بخشید . با چند نفر دیگر به زبان کردی سفارشاتی کرد . پس از آن روی با من نمود : که ایمن بود اطمینان دادن شما ؟ و باید نتیجه‌ی کار این شود که با وجود تمکین من ، قهرمان خان

و انوشیروان میرزا با پانصد سوار مامور به گرفتن من شوند ؟ و گفت آنچه گفت ، و برای من در آن موقع اگر بخواهم بگویم چه حالتی دست داد گمان نمیکنم با آوردن کلماتی بتوانم آن را بیان کنم . هرکه را وجدان باشد خواهد دانست .

گفتیم شاید این خبر بر خلاف واقع به شما رسیده است ؟ گفت کار از اینها گذشته . جمیع راهها را هم سوار فرستاده و گرفته‌اند . گفتیم با اینحال چه خواهید کرد ؟ گفت من همان وقت که در روی زین نشستم آسوده‌ام و کسی نمیتواند بر من دست یابد . این بگفت و مرکب براند .

با حقتی چنین مراجعت کردم ، یکساعت و نیم از شب گذشته بود ، وارد شهر شدم و به خدمت جناب آقا رسیدم و گفتم که حُقه زدند . قدری نگذشت احمد علیخان و مردم قوچان آمدند و دوست و دشمن ابوالحسن خان بر این محله‌ی بیجای قهرمان خان و حرکت بی‌قاعده‌ی انوشیروان میرزا ناسزا گفتند و بر حال خود افسوس و دریغ خوردند . جمعی از مردم قوچان نیز ما را ارباب مکر و حیله خواندند ، در حالی که حق با آنها بود . احمد علیخان بسیار مُتألّم شد و بر آشفت که من از کشف حقیقت این امر خودداری نخواهم کرد و پرده از این راز بر خواهم داشت و به دولت گزارش خواهم نمود که برخی با غرضهای شخصی خود ، این خانواده‌ی غیور و خدمتگزار را متهم کرده‌اند و در حالی که ابوالحسن خان تمکین کرده بود با نقشه‌های پلید خود این مصالحه را بر هم زدند و نگذاشتند این کار به صلح و خوشی بگذرد .

از شیخ ابوتراب جویای اطلاعات شدیم ، بیان داشت که جناب حاجی شریعتمدار با کمال اطمینان از سبزوار حرکت کردند و حضرت ایالت در ترفیه خاطر ایشان درباره‌ی ابوالحسن خان کتبا" و شفاها" چیزی فرو گزار نکردند و به محمد ناصر خان ((برادر ابوالحسن خان)) هم خلعت داده نوازش فرمودند و با جناب شریعتمآب متفق بود ، بعد از رعیت ایشان آنها که صَرف حالیه و عیطه‌ی مالیه خودشان را در اصلاح این کار نمی‌دانستند در حضرت ایالت شریک غرض و مُصدّق قوی قهرمان خان شدند که به حرکت سپهنگام انوشیروان میرزا و قهرمان خان اجازت رفت و یک دسته سوار سبزواری به بار گرداندن محمد ناصر خان مامور شدند . انوشیروان میرزا و قهرمان خان دیروز در عباس آباد (سبزوار) خدمت جناب آقای مجتهد سبزواری رسیدند و حکم ایالت را ابلاغ نمودند که در حرکت بسوی قوچان تأمل فرمایند که خیالات دیگرگونه شد . جناب آقا بر آشفت و سخن به سختی گفت که اگر در این امر به قوت امرای نظام باید اقدام می‌کردند چرا به علمای عظام این نوع رنج و مشقت و سر شکستگی روا داشتند ؟ بعد از این فرمایشات آقا و معاذیر غیر موجه ، آنها در میان خودشان مصلحت کردند که شبانه به قوچان داخل شوند . بار از این تصمیم منحرف شده ، از بیم شکست خویش

اندیشیدند و منتظر رسیدن بقیه‌ی سواران هزاره و سیزوار شدند و برای تفتیش حالت ابوالحسن خان کسی را یارای آمدن بسوی قوچان نبود، که مرا روانه کردند و انوشیروان میرزا مکتوبی به شما و احمد علیخان نوشت. امروز وقتی رسیدم که دیدم ابوالحسن خان از این جریانات آگاه شده و در حال حرکت و بیرون رفتن از قوچان بود.

کاغذ انوشیروان میرزا را گرفته خواندم، نوشته بود: ما با دو هزار نفر سواره و پیاده در عباس‌آباد هستیم و بیش از یک شب در اینجا توقف نخواهیم کرد. اگر ابوالحسن خان به مواعظ و نصایح شما هدایت شد، قوچان را ترک گفته بهر سمت که میخواهد برود.

بهرحال شب را با ناراحتی و تشویش خاطر به صبح آوردیم و بر حال دولت و ملت افسوس میخوردیم. احمد علیخان از این پیشامد بشدت عصبانی بود. ناچار سوار شدیم. بعضی از اهل قوچان اصرار کردند که امروز را توقف داشته باشید قبول نکردیم. دو ساعت از ظهر گذشته بود که وارد فرخان در یک فرسنگی قوچان شدیم. رعایای فرخان را نسبت به ابوالحسن خان بسیار مایل و راغب دیدیم که به سکنی او یاد می‌کردند. کربلائی دیس محمد که سخنگوی آنها بود تقریر خوبی کرد و گفت: اگر دولت عزل شجاع الدوله را به بهانه‌ی آسایش ما مردم صلاح دانسته، پس چرا قهرمان خان را بر ما گماشته است، که جمیع مفاسد زیر سر اوست؟ و احوال حاجی سید جعفر را او در غیاب شجاع الدوله تصاحب کرد. ما مردم جگونه خوشوقت باشیم که شادلو (جنوردی‌ها) و درگزی‌ها از خودشان آقا داشته باشند، و آقای ما (ابوالحسن خان) به ترکمانان پناهنده شود و دولت ما را بدست قهرمان خان بسپارد؟ وی در حالی این سخنان را می‌گفت که اشک از چشمانش جاری بود و مردم فرخان نیز همچون او بر حال ابوالحسن خان و مظلومیت او می‌گریستند. از این حالت سخت متاثر شدیم و از آنها دلجوئی کردیم. در حال چای خوردن بودیم که سواری که ابوالحسن خان به مشهد فرستاده بود مراجعت‌کرد، پاکتی از حاجی مستشار الملک به عنوان جناب شریعتمآب داشت که در آن از حصول نتیجه با ابوالحسن خان اظهار خوشوقتی کرده بود، در حالی که اکنون عکس آن اتفاق افتاده بود. سوار را انعامی داده روانه قوچان کردیم که از خان نایب محمد قلی بیگ و خان غایب ابوالحسن خان

خبری بیاورد. شب را در بیشه بامی در فرخان انجمن داشتیم. حکیم شفایی و صبوری (ملک الشعرای آستان قدس) که چند ماه بود همراه ابوالحسن خان بودند و از حالاتش آگاهی و از جوانمردی و بردلی‌های او چیزهایی می‌گفتند که اگر بتصدیق حکیم شفایی نمیشد بیانات صبوری را به اغراق شاعرانه حمل میکردیم. بعد از شام، سواری که به قوچان فرستاده بودیم بازگشت و گفت که از ورود انوشیروان میرزا حاکم جدید به قوچان هنوز خبری نیست، و آنها تا از خروج ابوالحسن خان از منطقه‌ی قوچان اطمینان حاصل نکنند، وارد شهر نخواهند شد. ابوالحسن خان هم به قوشخانه رفته و از آنجا عازم فیروزه خواهد شد، از همراهان او جمعی بازگشته‌اند و جمعی همراه او هستند. همگی از این وضع تاسف خوردیم که تا کنون که ابوالحسن خان از دولت مأیوس نبود، چنین بود و حال که مایوس شده است کار این سرحد و مردم این دیار چگونه خواهد شد؟ و اگر وی ترکمانان را به پشتیبانی بخواهد، دولت با مشکل شدیدی مواجه خواهد شد. از فرخان به راه افتادیم. در بین راه طلقای (اسرای آزاد شده) دولت روس را دیدیم که با احمال و اثقال و عیال و اطفال به ساکن خود میرفتند. با خویشتن تصور کردم و حیرت نمودم که خداوند در یک جا عدو را سبب خیر می‌کند که این طور بذر محبت در قلوب عامه اهل ایران بکارند و از این سمتِ ما با اغراض فاسده‌ی شخصیه دولتِ ما مجبور می‌شود که اهل معظم و سرحد منظم را خراب و پر آشوب می‌خواهند. نیم فرسخی از شورجه گذشته بودیم که سواری رسید و با نهایت وحشت و اضطراب اظهار داشت که چند نفر سوار آمده‌اند که حکیم شفایی و صبوری را به قوچان مراجعت دهند که انوشیروان میرزا حق العلاج (ویروت سیمار) را از حکیم شفایی و حق صله را که از قوچان گرفته‌اند از آنها باز پس گیرد. از شنیدن این خبر تا اوقات تلخی به شورجه عقب نشینی کردیم. و بحسبان درشتی شمار سواران انوشیروان میرزا کرده، پس دوباره سوار شده حرکت کردیم. نزدیک غروب به قلعه‌ی سدها (صید آباد ـ سد آباد) رسیدیم و در منزل میرزا موسی فرود آمدیم. شیخ تقی واعظ که از قوچان مراجعت میکرد، حاضر شد. آقا بیگلر بیگوردی (شادلو) که دو سه سال است از خوف یار محمد خان ایلخانی به حکومت قوچان بناهنده (سیاسی) شده است و در این مدت ملتزم خدمت ابوالحسن خان بود، در اینجا دیده شد، جریان را از او جویا شدیم، معلوم شد تا چند فرسنگ با ابوالحسن خان بوده، بعد بازگشته است.

یوم شنبه دهم ربیع الاول ـ نهار را در قُشل قوچان خوردیم. از آنجا حرکت کرده در هوای بهاری عازم موسی آباد شدیم.

یکشنبه یازدهم ـ در ابو بصیر فرود آمدیم. و روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول وارد مشهد شدیم، و با تأسف از این سفر پر زحمت بدون نتیجه، با خود گفتم:

" من و گنج ویرانه‌ی بیژن "

لغزی در توصیف تفنگ دولول ابوالحسن خان زعفرانلو

کدامند آتش نهاد، آن دو گوهر ؟ / که سنگست مر، هر دو را باب و مادر
دو خواهر ز یک نام زاده‌ست توأم / به یک پرهن کرده جا، هر دو خواهر
به شکل دو مار سیاهند و لیکن / دو ماری که در چشم مور است، رهبر
نه فواره‌ی آب مانند، اما / از آن آب جوشند و زین هر دو آذر
نه مانند ابرند، از برق و بارش / همانند بحرند، از موج جوهر
سلای طبورند، در جنگ گیتی / ز منقا گرفته، همی تا کبوتر
فنای و جویند، در کوه و هامون / ز آهو گرفته همی تا عصفر
به هامون گهی برفشانند فتنه / نه اختر گهی، برفشانند اخگر
بسا مردها را کشتند در خون / بسا شهرها را، دریدند پیکر
مکانشان هسته، به دوش قوی دل / وطنشان هماره، به دست دلاور
به حان اعادی، سلای الهی / به روز محالف، قضای مقدر
به صور سراسل مانند، لیکن / به صوری که اموات، از آنند حیران ور
به صوری که از یک، دمیدن نماند / به گیتی نیی زنده، تا روز محشر
دو دوشره کالبد آیند، هر یک / به عیش نکارت، در آغوش شوهر
زبان چون برانند، بر طفلکان را / به مانند جان بروراند، در بر
ولی این دو دوشره، کآرند طفلی / بگیرند در بر، برانند از در
زبان دور از دشمنان، کودکانشان / به زانوی احباب، جویند بستر
ولی این دو بیژه، بر کودکان را / در آغوش دشمن، سپارند یکسر
به قصدانه، نادر کند، کودکان را / ولی خود به صداقه‌اند، این دو مادر
ندیده‌ست پیشینیان، شیر هرگز / ولی، فتح، از آن شیر نوشد مکرر
دل مرد، مانند زن خصی نیست / به این دختران، گر بماند برابر
به پرده بحسن سرایی صبوری ؟ / بدانم کیند این دو پوشیده منظر
کدامند این بلعجب خواهرانی / که نام جهانشان، برانند برادر
گمانم که این مایه‌ی فتح، باشد / تفنگ دو لول، امیر مظفر
امیر فلک فر، سپهر معالی / سپهر معالی، امیر فلک فر
چو جنجر کشد کست، بهرام گردون؟ / چو ساغر کشد، چیست مهر منور ؟
بهنگی بدینسان، چو در دست گیرد / چه یک بیشه شیرو، چه یکدشت لشکر
به بزم و به رزم است، یکسان دل او / چه یکدست ساغر، چه یکدست خنجر
چه در گوش او نعره‌ی گوش دشمن / چه در سمع او، نغمه‌ی چنگ و مزمر

ز شیر فلک، تیر او سیر درد دل
ز گاو زمین، گرز او بشکند

به پیش ستایش، چه دیباچه جوشن
به نرد بردش، چه کتان چه بقم

همی خاوران یاد گامش، به گیتی
بدانسان که نامش بود، تا به محشر

مرگان کرد در شکارگاه معروف بجنورد

---

۱ ـ دیوان حاج میرزا محمدکاظم صبوری ملک الشعراء آستان قدس رضوی
تصحیح محمد ملک زاده ـ ص ۳۵۱

زور آزمائی امیر حسین خان با ناصرالدینشاه

از بزرگان ایل و آقای سلیمان خان روشنی حکایت عجیبی در مورد امیر حسین خان شجاع الدوله شنیده بودم که باور کردنش برایم دشوار می‌نمود. تا اینکه اخیرا" ضمن مطالعه‌ی دوره‌ی مجله‌ی یغما چشمم به شرح درشت «ناصرالدینشاه و شجاع الدوله» افتاد که از کتاب خاطره‌ها نوشته‌ی اقبال یغمائی در یکی از آن مجلات به چاپ رسیده بود که عینا" ملاحظه میفرمائیدو می‌بینید که شجاع الدوله واقعا" شجاع و جسور و مشهور بوده است:

«ناصرالدینشاه در سفری که به خراسان کرد[1] وقتی به قوچان رسید، شجاع الدوله که از قدرتمندان حدود شمال خراسان بود و در آن منطقه نفوذ و نیروی بسیار داشت به حضور وی رسید. شاه از قدرت او در آن حدود سخت بیمناک بود، چه اگر روی به‌دشمنی برمیخاست، فرو نشاندن فتنه‌اش دشوار و شاید ناشدنی بود. از این رو در این اندیشه افتاد که به فسون و تدبیر وی را همراه خود به تهران ببرد. بدین نیّت به او گفت: شجاع الدوله، تو با من به تهران بیا، تا از وجودت بهتر استفاده کنم و کاری خوب به تو بسپارم. مظهر الدوله [از شاهزادگان قاجار] را بجای تو به حکومت قوچان و توابع منصوب[2]، و برای سرحدداری هم کسی [مثل پسر عموت قهرمان خان] را معین میکنم.

شجاع الدوله جوابی نگفت و مرخص شد. چند ساعت بعد، وقتی پیشکشهای او را از نظر شاه میگذراندند، چشم او به جعبه‌ای در بسته افتاد. چون گشودند شاه سر مظهر الدوله را در آن دید. هراسید اما به روی خود نیاورد. روز بعد در وقتی که سوار اسب می‌شد خطاب به شجاع الدوله گفت کسی را برای حکومت منطقه قوچان و چمشورد و توابع و سرحد داری لایق‌تر از تو نیافتم. همین جا بمان و به همین خدمت بپردار!!»[3]

و اما اصل قضیه از اینقرار بود که شجاع الدوله از ناصرالدینشاه خواسته بود اجازه دهد که منزل پدرش رضا قلی خان ایلخانی را که عباس میرزا نایب السلطنه [جد ناصرالدینشاه] در جنگ قوچان خراب کرده بود، تعمیر نماید. ناصرالدینشاه از پیشنهاد تعمیر شدن بناهای رضاقلی خان و در قوچان یکه خورده بود، و چیزی نگفته بود، یعنی موافقت نکرده بود، اما اندیشیده بود که اگر امیر حسین خان شجاع الدوله نیز مانند پدرش در قوچان سر به شورش بردارد، و با این کیاست و فراستی که در او هست، آیا در دستگاه سلطنت او نایب السلطنه‌ی دیگری پیدا خواهد شد که شجاع الدوله را دستگیر و سرکوب نماید یا خیر؟

---

۱ – سفر دوم ناصرالدینشاه به خراسان سال ۱۳۰۰ قمری

۲ – در متن منسوب.

۳ – مجله یغما – سال ۱۳۵۷ – شماره ۳ – ص ۱۶۶

آن شب را تا صبح ناصر الدینشاه به این موضوع اندیشیده و به خواب نرفته بود، بارهاروی این نکته به فکر فرو رفته بود که اگر امشب امیر حسین خان مرا دستگیر کند و سلطنت خود را در قوچان اعلام نماید، آیا کسی هست که به مقابله با وی بپردازد؟

بهر حال بهر نحو بود آن شب را به روز آورد و بامدادان پس از صرف صبحانه به‌سوی مشهد حرکت کرد. شجاع الدوله که برای بدرقه‌ی شاه تا خارج قوچان بیرون رفته بود، ناصرالدین شاه از او خواسته بود که خود را برای حرکت به تهران آماده سازد، و همانجا نیز حاکم جدید قوچان را تعیین و گفته بود که حکومت را تحویل وی بدهد. شجاع الدوله با حاکم جدید که از شاهزادگان قاجار بود، به شهر بازگشت. عصر آن روز، رمضان خان وزیر خود را فرا خواند و دو عدد مجریگ (صندوقچه) به او داد و گفت:

رمضان‌خان سرتیپ
نایب‌الحکومه

مجریگ ها را در بین راه هنگامی تحویل شاه بدهید که شاه بار عام داده باشد و غیر از او در چادر سلطنتی عده‌ی دیگری نیز باشند. رمضان خان طبق امرشجاع الدوله عمل کرد و هر دو صندوقچه را جلوی شاه نهاد و گفت: اعلیحضرتا، سرکار شجاع الدوله این دو صندوقچه را تقدیم داشته و استدعا کرده است که صندوقچه سبز را در حضور دیگران‌هم میتوانید بگشائید، اما صندوقچه‌ی قرمز چون مخصوص شاهنشاه است در خلوت بگشایند.

ناصر الدینشاه دستور میدهد صندوقچه سبز را می‌گشایند آن را پر از جواهرات گرانبهائی می‌بینند که مانندشان را در خزانه‌ی سلطنتی نیز ندیده بود، از شوق فریاد میکشد و میگوید آفرین بر تو باد ای شجاع.

لطرافیان هم از این سخاوت شجاع الدوله حیرت میکنند، زیرا او کسی بود که بیهوده باج بدهد. رمضان خان هم طبق دستور شجاع الدوله اجازه‌ی مرخصی گرفت و سوار بر اسب خویش بسوی قوچان به‌تاخت درآمد. شب که ناصر الدینشاه به خلوت رفت، صندوقچه‌ی قرمز را طلبید تا ببیند شجاع الدوله چه تحفه‌ی گرانبهائی برای او فرستاده که‌نخواسته است دیگران ببینند. اما وقتی قفل صندوقچه را گشود و آن را باز کرد، بی اختیارفریادکشید، زیرا سر بریده حاکم جدید بدبخت قوچان در داخل آن بود و چشمهایش‌به ناصر الدینشاه خیره شده بود.

شاه بیدرنگ در صندوقچه را بست و گفت: لعنت بر تو باد شجاع الدوله.

روز دیگر شجاع الدوله از قوچان حرکت کرده در حالی که ششصد تن از زبده‌ترین سواران

ایل زعفرانلو در پشت سر او اسب می‌تاختند به اردوی ناصر الدینشاه رسید. از اسب پیاده شد و تعظیمی مرا نمود. شاه خیره خیره به او نگریست، و بعد دستور داد شجاع الدوله سوار شود. شجاع الدوله سوار شد و پشت سر شاه اسب میراند تا شاه وارد مشهد شد. سواران زعفرانلو حفاظت اردوی شاه را بر عهده داشتند. شاه چند روز در مشهد ماند و پس از آنکه از طریق نیشابور عازم تهران شد، شجاع الدوله نیز تا نزدیکی سبزوار او را اسکورت نموده آنگاه شاه اجازه‌ی مرخصی داده و او با تلان ظفرمند زعفرانلو بسوی قوچان بازگشت.

شاه پس از رسیدن به تهران خواست از شجاع الدوله انتقام بگیرد، چون ناحوی وحصلت او آشنا بود برای تحریک کردنش یک دست جبه‌ی خلعتی برای قهرمان خان پسر عموی شجاع الدوله فرستاد که امیر حسین خان به او بدهد. امیر حسین خان برای قهرمان خان که این زمان در اسفراین بود خبر فرستاد که به قوچان بیاید و خلعت شاهانه را بپوشد. زن امیر حسین خان که خواهر قهرمان خان بود برای برادرش خبر فرستاد که به قوچان نیاید و از خبر این خلعت بگذرد. اما او گوش به حرف خواهر نداد چون ایلخانی او را احضار کرده بود. در منزل شجاع الدوله به حمام رفت که سر و تن را بشوید تا خلعت را بپوشد. شجاع الدوله یک لیوان شربت برایش فرستاد که بنوشد. او هم نوشید و بیدرنگ بر زمین افتاد. لحظه‌ای بعد که وارد حمام شدند، دیدند نه تنها قهرمان خان مرده است، بلکه سیاه شده و تمام موهای سروصورتش سبز بسته است. انتقام قهرمان خان را از شاه او از شجاع الدوله گرفت و او را بر زمین زد و هلاک کرد.

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان ...

تشریفات و مراسم نوروزی امیر

کردهای خراسان نیز مانند دیگر ایرانیان علاقمند به رسم و آداب و رسوم نیاکان و شعائر ملی خود، نوروز را گرامی و عزیز میشمارند، و برنامه‌های ویژه‌ای مانند ((نمو رووزسه‌گ)) یعنی سر نوروزی و ((نمو رووزه‌گی)) یعنی زن سه‌گ نوروزی دارند که با تفصیلات وتشریفات زیادی تا سالهای اخیر انجام میشد و شامل تمام مردم اعم از زن و مرد و پیر و جوان و غنی و فقیر میگردید که ما، در فرهنگ کرمانجی به آن پرداخته و شرح داده‌ایم. به امید این که امکانات چاپ و نشر آن فراهم گردد.

امراء و خانها و بگهای کرد هم هر کدام به فراخور حال و مقام خود نوروز را گرامی داشته و مراسمی بر قرار میکردند، از جمله در مورد امیر حسین خان که درجه‌ای کوچکتر از شاه مملکت بود چنین نوشته‌اند:

((همه ساله مراسم عید نوروز در عمارت ایلخانی امیر حسین خان شجاع الدوله چنین برگزار میشد که دو شب به عید نوروز مانده تهیه دستلاف امیر حسین خان را میدیدند. به این ترتیب که یک سینی طلای کوچک را پر از پول طلا، قریب ده هزار تومان و یک سینی بزرگ نقره را هم از پنجهزاری طلا و شاهی سفید پر کرده، شش هفت مجمعه بزرگ دیوانی را هم از دو قرانیهایی که آبدارها با صابون شسته و تازه سکه شده بودند، مملو نموده ردیف میچیدند. در روز [نوروز هنگام] سلام در جایی که امیر تنها با لباس الوان و شمشیر مرصع روی زانو، کارد مرصع در کمر، قمه مرصع، عصای مرصع، سر دوشی مرصع و نشانهای مرصع [و حمایل] بسته بود، سر تیپها و سرهنگها با لباس رسمی و حمایلهای سبز و سرخ، شمشیرهای پایلنگ طلا را آویخته، اول به محمدبن چهار پنج امیرتال را به سینی کوچک نقره کرده به عنوان دستلاف جلو [هر کدام] شان میگذاشتند.[1] بعد نایب الحکومه و اقوام حکومتی از قبیل خان بزرگ [سنگلرسیگی]، امیر گونه خان [برادر امیر حسین خان و] پدر خسرو خان و خان دایی محمد قلی خان پدر امیر محمد خان و خان بابا مظفر السلطنه [فرزند سام خان ایلخانی، ...]، بعد منشی باشی، بعد مستوفی و سر رشته دار و طبقه سرداها، بعد خواص و پیشخدمت های افتخاری که همه صاحب صناع و عقار و منصب و طایفه بودند، بعد باغبان و سایر اهالی از سادات و ملا و اصناف دستلاف داده تا فراش و مهتر طویله دو عدد دو قرانی میگرفت. [حای کارمندان این زمان خالی ! !]-

شعراء هم قریب شش هفت نفر قصاید خود را خوانده یکی ده تومان، پنج تومان صله و خلعت مال میگرفتند... خلاصه از این کار که فارغ میشدند روی کشتی گیری و فوج باری [چنگ فوجان در فوجان] و جنگ خروس میرفتند و حاکم فوجان به صاحبان فوجان [فوجها] انعام داده، پهلوانهای غالب را دو برابر مغلوب، بخشش کرده، سلام بهم میخورد.

اما حوالجات حکومت به رعیت فلک زده عبارت بود از: جاروب بولی [حق رفتگران شهر] ، چوب بولی برای قراخانه که از بستگان مجرمین میگرفتند، میخ و طناب برای چادر و اسب و قاطر و شتر و جاهکن بولی [برای کندن و لایروبی قنات های شهر و روستا] برای قنوات

---

۱ ـ مرحوم مدیر دیوان در مورد وزیر امیر حسین خان که همان رمضان خان معروف باشد، سخنی نگفته، بدون شک رمضان خان بعنوان نخست وزیر و رئیس دولت، اولین کسی بوده که برای عرض تبریک و سلام به حضور امیر میرسیده و عیدی خود را دریافت میداشته است.

دیوانی، و نتیجه پرواز برای اینیه دیوانی و دیگر رسومات، ازاناق پولی و عروس پولی [همولا" ازکسان داماد دو تا پنج تومان میگرفتند و قسمتی از حقوق کلانتران دیوانی از این طریق تامین می‌شد، چون که آن زمان پول نقد و گمرک و معادن و مالیات های صنایع سبک و سنگین و... نبود] و ده یک حقوق حکومت از میراث متوفین، بلکه بردن مایملک از متوفیات بلا وارث. [و این از حق مسلم شاه و حکام محلی بود، چنانکه خود ناصر الدینشاه هم از ارث و مایملک امیر حسین خان سهمی برد. اینقدر بدانید که پخ را نیز که در پخچالهای طبیعی تهیه میشد، می‌بایست رعیت به پخچالهای دیوانی می‌کردو اندود عمارات حاکم و خوانین را رعیت می‌نمود وقس علی هذا. سایر حمالی‌ها و خورده‌کاریها تا حتی آبکشی و هیزم شکنی بر ذمه رعایا بود!))

دادرسی امیر حسین خان

عدالت و دادگستری امیر حسین خان و سایر ایلخانان کرد بر مبنای دو منبع اصلی قانون، یعنی بر مبنای شرع و عرف انجام می‌گرفت و ما اسناد فراوانی، به ویژه از آخرین ایلخان زعفرانلو، یعنی مرحوم محمد ابراهیم خان روشنی مظفر السلطنه در دست داریم که در فرهنگ عامه‌ی کرمانج از آن استفاده خواهد شد. ضمنا" در پیشگاه امیر در دیوانخانه یکنفر روحانی در حکم قاضی شرع و یکی دو نفر هم منشیان و دادرسان وجود داشتند.

در مورد دیوانخانه‌ی عریض و طویل امیر حسین خان مطالب زیادی نوشته شده و شدت عمل او در امور قضایی ایل و منطقه‌ی قوچان ضرب المثل است تا آنجا که وقتی یکی از مستوفیانش از کسی رشوه گرفته بود، دستور داد انگشتش را قطع کردند. اما موضوعی را که میان میگذارم در هیچیک از آثار مدون نیامده و تنها سینه به سینه به ما رسیده و خالی از طنز و لطافت هم نیست.

در یکی از روزها مرد میانسال و بر اسبهنی در حالی که شال کردی بر سر و چاروخ قرمز و بی‌تاوه در پا، و شلوار و نیم تنه‌ی پشمی کردی (چوخ) در بر داشت، در دم دیوانخانه‌ی امیر حسین خان از اسب پیاده شد و برای عرض حال به نزد امیر رفت. شکایت این بود که وی مردی است گله‌دار و در کوهستان شاهجهان بنه دارد. یکی از جویایان جوان دختر او را

---

۲ ـ *اترکنامه ـ شاکری ـ ص ۷۷ به نقل از یادداشتهای مدیر دیوان افشار.*

اعمال کرده و ...

در دوران امیر بخاطر شدت عمل او این قبیل کارها با روی تمداد و با خیلی سهولت انجام می‌گرفت و خاطی مورد مجازات واقع می‌شد. امیر از این خبر بشدت بر آشفت و مامورین به کوهستان شاهجهان فرستاد که رفته روز بعد آن جوان را در دادگاه حاضر کردند. در میان کردها تا همین سالها رسم بر این بود که دختر را دست کم تا سن ۲۵ سالگی عوهر نمیدادند تا برای پدر و مادر کار کند. زیرا ارزش کار زنان از مردان در میان ایل بیشتر و با اهمیت‌تر بود. بدیهی است پسران و دختران با آزادی که از مواهب طبیعی و آغوش کوهستان داشتند و در چنین محیطی در حکم بیشه و آتش در کنار یکدیگر بودند، از حرارت آتش عشق چه بسا که شعله‌ور میشدند. پسر، دختر مورد نظر خود را در مرحله‌ی اول از پدر و مادرش خواستگاری میکرد و اگر با مخالفت روبرو میشد، و راههای مذاکره مسدود می‌گشت، با قول و قرار قبلی و تعیین وعده وعده‌گاه، سوار بر اسب شده با همدیگر فرار میکردند و از میان طایفه‌ای به طایفه دیگر رفته، به رئیس یا کدخدای ایل پناهنده میشدند و یا خود را به قوچان یا شیروان و یکی از شهرها رسانیده به محضر آخوند محل رفته عقد زناشوئی می‌بستند و موضوع با پادرمیانی رئیس یا کدخدای ایل خاتمه می‌پذیرفت، بحدیکه این نوع ازدواج فراری دادن دختر، از رایج‌ترین نوع ازدواج در میان کردهای خراسان بود و چون با عشق و علاقه‌ی پسر و دختر و روی غرور و شخصیت طرفین انجام میگرفت، هیچگاه پایه‌های خانواده سست و بی‌ثبات نمیشد که امروز در جوامع شهری نظائر این بی‌ثباتی‌ها در موارد بسیاری مشاهده میشود.

پس از تحقیق و بررسی که امیر حسین خان شخصاً در حضور شاکی بعمل آورد، متوجه شد که این شکایت نیز از این قرار می‌باشد، که جوان مذکور چند سالی است که بخاطر عشق دختر ارباب برای او جوانی کرده و همه گونه حرف شنوی و بندگی نموده تا رضایت پدر دختر را حاصل کند، لکن پدر بخاطر عدم سرمایه کافی جوان، این وصلت را دون شان خود دانسته، دخترش را به او نداده است، و جوان طبق قول و قرار قبلی در دل کوهستان شاهجهان و با حضور و شهادت ستارگان آسمان عقد خود و دختر مورد علاقه‌اش را بسته و با شرکت بلبلان و پرندگان زیبا و رنگارنگ و خوش الحان کوهستان عروسی خویش را به راه انداخته و عروس بازدارگشته و موجب شکایت پدر شده‌است.

امیر حسین خان در حالیکه گوش به حرفهای جوان داده بود و سراسر اتاق دیوانخانه را چپ و راست قدم میزد، فریاد بر آورد... مگر تو از مجازات امیر حسین خان نترسیدی که چنین کاری کردی؟

جوان با همان زبان گردی و رک گوی خود عرض کرد خان جان من هر چه به این لا مذهب (خطاب به برنه‌اش) گفتم یکی سوگار در قوچان است اگر به گوشش برسد پوست کله‌ات را

می‌کند، به سرش فرو نرفت، که نرفت. *// نگاڑیی خان جان ئه و شووری نه، واڑیی ئوستیی من //*. بلی حالا هم خان جان آن شمشیر تو واین هم گردن من.

امیر که بشت به جوبان بطوریکه او متوجه نشود شدت از این رک گویی به خنده افتاده بود، سر بر گرداند و با قیافه‌ای جدی گفت حالا به تو و او حواهم گفت و به سرنان فرو حواهم کرد دستور سر کار یعنی حه؟ بدرنان را در می‌آورم . . .

آنگاه دستور داد شلاق آورند و ۸۰ ضربه شلاق نثار جوبان کرد، بخاطر تخلفی که نموده بود پدر دختر را هم سرزنش کرد بخاطر اینکه به خواستگاری جوبان و خواسته‌ی پسر و دختر توجه نکرده است. آنگاه صد تومان از خزانه‌ی خود بعنوان هدیه به این عروس و داماد بی باک و جسور هدیه کرد که با آن وجه زندگی خویش را سر و سامان دهند. و عقد رسمی آنها را بین وسیله قاضی شرع بستند و آنها را روانه‌ی شاهجهان کردند. و آن جوبان و دختر به عروس و دامادهای شجاع الدوله معروف همگان شدند.

آهنگ شجاع الدوله

در مورد اسیر گرفتن امیر حسین خان از ترکمانان متجاوزی که به خراسان می‌تاختند، به شدت بحث گرمی شد و در مقابل آزاد سازی اسیران باید فدیه‌ی مورد نظر از صاحبان آنها گرفته میشد، با با اسرایی که در اختیار ترکمن‌ها بودند، معاوضه میگردید. در یکی از حملات امیر حسین خان به ترکمن صحرا، یکی از اسیران ادعا کرد که او بخشی (هنرمند نوازنده دوتار) میباشد. چون کشتن هنرمندان و یا اسارت اهل هنر در نزد کردها جایز نبود، لذا عرایض آن اسیر را به عرض امیر رسانیدند. امیر او را احضار کرد و ادعای او را شنید. بعد دستور داد یک دوتار برای او آوردند. امیر در حالی که شمشیرش را روی زانو گذاشته و در چادر مخصوص نشسته بود و امرای زعفرانلو هم حضور داشتند، خطاب به آن نوازنده‌ی ترکمن گفت، اگر آهنگی را برمی که من نشنیده‌ام، ترا آزاد خواهم کرد و گر نه با همین شمشیر گردنت را خواهم زد. هنرمند ترکمن آستین بالا زد و شروع به نواختن نار کرد و فریاد و فغان از دل تار بر آورد، و آهنگی بعد از آهنگی نواخت، لکن چهره‌ی امیر همچنان عبوس بود و لحظه به لحظه گرفته‌تر میشد و حاضرین دریافتند که هنر این مرد بعنوان یک هنرمند مورد قبول امیر که یک موسیقی شناس بود قرار نگرفته و مرگ وی حتمی به نظر میرسد.

در آخرین لحظات بود، که پنجه‌های هنر آفرین مرد ترکمن، آوای دیگری از دل تار بر آورد

که برای امیرودیگران احساس برانگیز بودوآن را تا آن لحظه نشنیده بودند، رفته رفته چهره‌ی امیر شکفته شد و خطر جان هنرمند رو به کاهش نهاد و سرانجام به آزادی بی قید و شرط مرد هنرمند انجامید.

مرحوم رحیم خان بختی بیچرانلوکه این آهنگ را برای ما حفظ کرده بودو خوشبختانه بخش رادیو کردی خراسان موفق شد پیش از مرگ این هنرمند با وی مصاحبه کند و فلسفه‌ی این آهنگ را جویا شود، اکنون نوار مربوطه که وسیله‌ی آقای صفر مرادی تهیه شده است در آرشیو رادیو موجود است و به آهنگ شجاع الدوله معروف است.

این آهنگ ترانه به همراه ندارد، لکن در آخر هر قطعه این جمله کاملا" مشهود است که نوازنده تکرار میکند: ((سرکار خان))و سرکار شجاع الدوله عنوان مخصوص امیر حسین خان بود. در این آهنگ بوضوح مشهود است که شخص اسیر، آزادی خویش را با گفتن :سرکار خان از امیر تقاضا میکند. از آن زمان این آهنگ وسیله بختی‌های کرد مرا گرفته شد و با نام آهنگ شجاع الدوله در ادبیات کرمانجی جای خود را باز کرد و معروف گردید.

رجال قوچان در مقابل امیر

امیر حسین خان علاوه بر رجال درباری و مستوفیان و منشیان و مترجمین (روسی، آلمانی انگلیسی، فرانسوی)، بساولباشی و آبدارباشی و فراشباشی... تعداد ۳۲ ایلبگی نیز که هر کدام رئیس ایل خود بودند و چند خان و بگ را زیر نظر داشتند، تحت فرمان داشت، که از اقصی نقاط حوزه‌ی قدرت وی به حضور رسیده و گزارش کار خود را ارائه میدادند، و اگر یکی از اینها وسیله‌ی امیر که به سرکار شجاع الدوله معروف بود، احضار می‌شد، بدبخت تا میآمد و بر می‌گشت، از ترس اینکه مبادا مورد غضب امیر قرار گیرد، نیمه جان میشد، و وقتی جان سالم به در می‌برد، مقداری پول و پله نذر فقیر و فقرا میکرد.

آقای شاکری آورده است که ((از رجال دوره امیر حسین خان، قهرمان خان سر پنجه نایب الحکومه قدیم و پسر عموی امیر و صاحب کتابخانه و کتب متعددی بود. و دیگری ولی خان [سپهرسپهری قوچان] پدر تاج محمد خان بهادری [بادلی ـ بادلانلو] که مردی عاقل و فرزانه بود و سر آخوری امیر حسین خان را بر عهده داشت.

به گفته‌ی مدیر دیوان افشار، ((خوانین و رجال دوره امیر حسین خان که رسما" وافتخارا" پیشخدمت ولی همه دارای ثروت بودند(در موقع حضور در عمارت امیر) باکلیجه‌های جزو

سنجاب، و ستونهای و میرابها . . . با پالتوهای نرمه کشمیر ملیله دوزی که دوخت دور آنها برای طلا داشت در کنار حوض بسیار بزرگ مرمر که از سه فواره‌ی آن دائم آب مثل گلاب، یک نوع جستن میکرد، صف میکشیدند. این حوض در وسط عمارت بیرونی جلو گلخانه قرار داشت و خواص ردیف دو به سلسله مراتب [اهمیت ایل خود و افتخاراتی که در جنگها کسب کرده بودند] اطراف آن می‌ایستادند. یک طرف عارض‌ها و پیشخدمتی و فراشان و پیشخولان و ناسان با جعبه‌های طلا و نقره و عصا و قمه و قداره می‌ایستادند. درختهای نارنج را هم قدم بقدم می‌چیدند. قریب پانصد نفر در آن مجمع، هر صبح و شام بودند. تا ساعتی که امیر در بیرون بود، نه جز صدای آب فواره‌ها که جلوگیری نمیشد، کسی قدرت سرفه کردن نداشت و هر کس را از این حضرات احضار میفرمود کفش را بیرون کرده ((فاخلع نعلین [1])) را خوانده. روی آجرهای نمر که آب هم زده بودند، با جورابهای سفید افتخار کرده جلو می‌رفتند و اصغای اوامر مطاعه را می‌نمودند. هر کس به اندک توجه امیر صاحب همه چیز می‌شد، و به یک چشم زدن هم خانه و لانه‌اش به باد میرفت، یا خانه‌اش را آتش میزدند، یا مال و منالش را تاراج می‌نمودند. مرحوم حاج محمد سنگ پیشخولباشی و عموی آقای هژیر الملک را . . . عالیاً" مامور احتراق عمارت و حرق آنها میکردند، منجمله خانه‌ی احداثی ناصر لشکر حبیب الله خان (هنوه داللو) . . . را در بیگی قلعه آتش زدند و سر آدینه قلی پدر بزرگ او هم در بابخت در زیر بحر شکنجه جان داد. خانه‌ی پدر مصر خان (ملاللو) را در خرستان آتش زدند . . .[2]))

بدیهی است که حکومت‌های طبقه‌ی فردی نمی‌توانند کسی را همسنگ و همطراز با خود بینند. امیر حسین خان هم از این قاعده‌ی کلی بر کنار نبود. اینگونه مجازات‌ها معمولاً" در انتظار کسانی بود که در پی کسب قدرت بودند و میخواستند در مقابل امیر گردنفرازی و خود نمایی نموده وی را از حکومت برانداز، در صورتیکه سدانیم شخص ناصر الدینشاه هم با تمام آن یال و کوپالش نتوانست با وی شاخ به شاخ شود و این دو تن را با وی بانجام رساند، چه رسد به اینکه پدر ناصر لشکر یا پدر مصر خان با او در بیفتند. علاوه بر اینها مگر فرق میکرد که حسن حاکم شود یا نفی؟ یا عوض شدن افراد یا جابجایی عکس این و آن در اصل مطلب تغیری روی نمی‌دهد. آنها هم که به حکومت می‌رسیدند و مزه‌ی قدرت بی بیر را می‌چشیدند، کاری بر سر مردم بینوا در می‌آوردند که مردم مجبور می‌شدند چراغ نوشی را

---

۱ ـ هنگامی که حضرت موسی به کوه طور میرفت، خداوند به او امر کرد که [[فاخلع نعلیک]] یعنی نعلین خود را در بیار و دست به سینه بیا و . . . سوره طه آیه ۱۲

۲ ـ ترکتاز شاکری، ص ۷۳

بردارند و در تاریکی دنبال امیر حسین خان بگردند. آنچه که وضع اجتماع را تغییر می‌دهد و بسوی ترقی و تعالی سوق میدهد، آزادی بیان و قلم و احترام گذاشتن به خواسته‌های منطقی مردم و رعایت حقوق انسانهاست و آن هم ممکن نمی‌شود مگر در پناه قانون. در مورد خود قانون هم سخن هست، که از طرف چه کسانی و در چه جوّ و شرایطی نوشته و تدوین شود و بوسیله چه کسانی به موقع اجراء گذاشته شود. چون گاهی قانون میگوید بروید کلاه بیاورید، میروند سر میآورند. حکومتهای فردی و مطلق العنان که آراء مردم بر ایشان اهمیت ندارد، در هر فرم و تحت هر عنوانی که باشند، نمی‌توانند مخالفان سیاسی خود را تحمل کنند و این حق را برای خود محفوظ میدانند. امیر حسین خان هم که خود را شاهنشاه تصور میکرد، به مخرص سیاسی دولت خود امکان گردنفرازی نمیداد و میدانست که اگر به آنها فضای بازِ سیاسی بدهد، عاقبتش چه خواهد شد. امروز که در پایان قرن بیستم هستیم، در بسیاری از کشورهای جهان علیرغم حقوق بشری که از آن دم میزنند، خفقان و اختناق به مراتب بدتر از روزگار امیر حسین خان است و زندانها و سلولها مملو از مخالفان رژیم‌هایی از نوع عدالت صدامی و ضیاءالحقی و راست و چپی است، باز مواردی می‌بینیم که امیر حسین خان نسبت به مخالفین سیاسی خود بیشتر جنبه‌ی انصاف را رعایت می‌کرده است. مولف ایران دیدور که برای تعیین حدود مرزی از سوی ناصر الدینشاه به قوچان آمده بود و مدتی مهمان امیر بود، میگوید: من آوازه‌ی مرحوم فقیر محمد علی قوچانی‌را شنیده بودم و هر کس درباره‌ی او سخنی می‌گفت. لذا ((از خود شجاع الدوله امیر حسین خان پرسیدم که این شخص از کجاست و عقیده‌ی خود شما درباره او چیست ؟

گفت: اصل او از همینجا قوچان است. پدر او خودش کلاهدوز بود. در اوایل حکومت من که هنوز از پدرم در اینجا حاکم شدم، یکی از علماء (احتمالاً" مرحوم ملا محمد کاظم همدانی مقیم قوچان ۱) مردم را بر علیه من شوراندند. این فقیر تفنگی داشت و در استعمال آن مهارت غریبی پیدا کرده بود و پیش از آنکه به دکان بنشیند میرفت به شکار و همچوقت از شکار دست خالی بر نمی‌گشت. بواسطه‌ی شجاعت او، شورشیان او را رئیس انتخاب کردند. باکسان من چندین هفته در زد و خورد بودند، بالاخره شورشیان یا کشته شدند یا پناه آوردند (و بخشیده شدند). فقیر محمد علی چون به من خیلی اذیت کرده بود، جرات نکرد تسلیم شود و فراری شد. مدتها در همان کوهها با شکار میزیست. بالاخره در یکی از مسافرت‌های من به تهران که یکسال طول کشید از کوه پائین آمده در همین باغ که مال پدرش بود، آن دو

---

۱ ـ *نگاه کنید به گزارش شیخ الرئیس قاجار در کتاب بدایع السیر و وقایع السفر که پیش از این آورده شد.*

زیر زمین را ساخت و تارک دنیا شده رفت آنجا مشغول ریاضت شد. در مراجعت چون دیدم که دیگر از طرف او به من اذیت نخواهد شد، صرفنظر کردم. من خودم پیش او نرفتم ولی گاهی از نوکرهای خودم را میفرستم میآیند بعضی چیزهای عجیب و غریب نقل میکنند و حالا دیگر زیر زمین او زیارتگاه دهاتی‌ها شده است. از شجاع الدوله پرسیدم آیا ممکن است من بروم این آدم را ببینم؟ گفت از طرف من ابدا" ممانعتی نیست، ولی می‌گویند برای داخل شدن به زیر زمین دوم او باید از خود او اجازه گرفت.[۱]»

موقع سفر اول مظفرالدین‌شاه بروسیه و فرنگ
نشسته: مظفرالدین‌شاه
ایستاده: ۱- امین‌السلطان اتابک صدراعظم ۲- میرزا رضاخان (پرنس ارفع)
۳- وزیرمختار ایران ژنرال روس مهماندارشاه

---

۱ - ایران دیروز - خاطرات ارفع الدوله - ص ۱۲۵

شکایت خان بابا خان از امیر حسین خان به ناصر الدینشاه

گفته شد که پس از کشته شدن سام خان ایلخانی، برادرش امیر حسین خان بجای وی بر مسند حکومت قوچان نشست و تمام مدعیان خود از جمله رضا قلی خان پسر برادرش سام خان را از میدان مبارزه بیرون کرد. هر چند که بعضی از مردم قوچان سبب محبوبیت سام خان از پسر او پشتیبانی میکردند، از جمله کسانی که از حکومت رضا قلی خان دوم معروف به خان بابا خان در قوچان، حمایت میکردند، حسین خان نظام الدوله شاهسون والی خراسان بود، لکن شخصیتی چون امیر حسین خان زیر این بار نمیرفت، که جوان بورسی چون برادرزاده‌اش بر مسند حکومت بنشیند و او در حاشیه قرار گیرد، از این رو حاضر نبود حکومت را تحویل خان بابا خان بدهد، لذا ناصر الدینشاه امیر حسین خان را به تهران فرا خواند، و چون والی خراسان به حمایت از خان بابا خان برخاسته بود، ناچار، او نیز به پایتخت احضار شد، ناصر الدینشاه با سوابقی که از امیر حسین خان در جنگهای هرات و خوارزم و بخارا و شمال خراسان در جهت دفاع از استقلال ارضی ایران داشت، دور از انصاف دید که او را برکنار نگهدارد، علاوه بر آن شاه میدانست خان‌های سرکش و ناآرام کرد، از کسی چون حسان بابا خان نمکس نخواهند کرد و اوضاع خراسان مغشوش خواهد شد و امنیت این خطه‌ی حساس دیگر بار به مخاطره خواهد افتاد، لذا امیر حسین خان را با اعطای خلعت خاص به مقام ایلخانی زعفرانلو برگماشت و او با جلال و شکوه خاص خود به قوچان بازگشت و به خان‌بابا خان فرصت حکومت نداد.

از بدشانسی خان بابا خان، نظام‌الدوله نیز در تهران درگذشت، خان بابا خان ناچار از طریق لاله و زاری درآمده عریضه‌ای به شاه نوشت که آقای حسین محبوبی اردکانی مقاله‌ای در این رابطه به گونه‌ی زیر نوشته است:

((عریضه‌ای که از لحاظ انور خوانندگان گرامی می‌گذرد از مجموعه‌ی اسناد جناب آقای حسنعلی غفاری معاون الدوله است و از دوره‌ی وزارت دربار جد ایشان یعنی فرخ خان امین الدوله کاشانی [۲]، و در آن اشارتی به یکی از اصیل‌ترین خاندان‌های ایرانی یعنی خانواده ایلخانی‌های کرد زعفرانلوی قوچان دیده می‌شود که شایان دقت است. سام خان ایلخانی پسر رضا قلی خان و نواده‌ی امیر گونه خان کرد زعفرانلو، از امرای نامدار و از سران عشایر خراسان بود، که در زمان خود در آن ایالت بسیار محترم و در نزد سران افغان نیز معزز و

---

۱ ـ راهنمای کتاب، مجله ـ دوره‌ی پانزدهم شماره ۶ ـ ۵ صفحه ۳۸۷

۲ ـ فرخ خان امین الدوله همان کسی است که بر قرار داد ۱۲۷۳ پاریس در مورد جدائی هرات از ایران به نمایندگی دولت قاجار صحّه گذاشت و . . .

هنر بود و در دوره‌ی حکومت اول حسام السلطنه بر خراسان، نسبت به او و دولت کمال خلوص و خدمتگزاری را بجا آورده و چون درگذشت، برادرش امیر حسین خان به جای او منصوب شد و او از وجهه و مقام برادر و ضعف روز افزون دولت استفاده کرده با کمال قدرت و تسلط، در قوچان به حکمرانی پرداخت و از امرای بزرگ خراسان و بلکه ایران گشت و از قضا نسبت به خانواده‌ی برادر نیز به خوشی رفتار نکرد.

این عریضه متن رفتار امیر حسین خان شجاع الدوله است، نسبت به برادرزاده‌اش رضا قلی خان. این رضا قلی خان را بمناسبت اینکه همنام جدش بوده است او را ((خان بابا خان)) میخوانده‌اند. مانند فتحعلیشاه که او را هم پیش از رسیدن به سلطنت((بابا خان))می گفتند، نام جدش فتحعلی خان قاجار قوانلو.

نامه هر چند مهر و تاریخ ندارد اما تصریح به نام دارد و تاریخ تقریبی آن میان سالهای ۱۲۸۱ تا ۱۲۸۵ قمری است. به شرحی که در توصیفات ملاحظه خواهد شد... اینک متن عریضه:

قربان خاکپای جواهر آسای مبارکت گردم. الحمدالله عدلت و دادخواهی بندگان اقدس اعلیحضرت قدر قدرت کمترین خانه‌زاد رضا قلی خان خلف مرحوم شجاع الدوله شاهنشاه جمجاه اسلام پناه ولینعمت کل روحنا فداه بحدیست که اگر خانه‌زاد آن جان نثار را ظلمی و ستمی واقع شده باشد از رأفت و مرحمت ملوکانه تمنای رفع و دفع آنرا ننموده و از بارگاه حضور بعدلت دستور خسروانه استدعای قلع و قمع آن ظلم و ستم را ننماید. این فقره در حضور آفتاب ظهور مبرهن است، پدرم مرحوم شجاع الدوله در خدمت و جان نثاری دولت ابد آیت جان سپرد. پس از آنکه تصدق فرق فرقدان سای اعلیحضرت بندگان اقدس شاهنشاه جمجاه روحنا فداه گردید، خانه‌زاد به سن هشت سالگی [بودم] و جدّه‌ی پیری داشتم که متکفل سرپرستی و تربیت خانه‌زاد شد. اسبابی فراهم آمد که خانه‌زاد و جده‌ی پیرم را با دو رأس مال سواری از قوچان بر آورد[ه] به مشهد مقدس آوردند و قریب به سیصد هزار تومان از اوضاع و اسب و ایلخی و اشتر و قاطر و شمشیر و تفنگ و سیصد زوج ملک ابتیاعی و ضیاع و عقار پدرم بود که همه را در قوچان گذاشته... به مشهد آمدیم. در این مدت توقف مشهد الی یومنا هذا جمیع گذرانم به قرض و پریشانی، و اسباب استعاش این خانه‌زاد منحصر به جزیی وجه تصدقی بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاه اسلام پناه روحنا فداه است که تا به حال گذران کرده و از جمله بدبختی و فلک زدگیها آنکه جده‌ی پیرم نیز امسال مرحوم شد. با این صغر سن و جمعی از عیال و نوکری مرحوم والد که واجب النفقه‌ی خانه‌زاد هستند همه را باید متکفل بخارجشان شد و در این مدت بعلاوه‌ی اینکه حبه و دیناری و یا تکه و پارچه‌یی از اوضاع واسباب ارث پدر قبله‌گاهی امیرحسین خان عموبنداده‌وهمه‌را برده‌است، یک من ارگندم از املاک پدری بجهت گذران بومیه‌ام نداده است که آنان را میخرم. از انصاف و عدلت شاهنشاهی

دور است که این خانه‌زاد با قریب دویست هزار تومان ملک موروث پدری نان نداشته باشد و گذران به قرض و پریشانی که بعد از فوت حدّه‌ی بزرگ، جناب عضدالملک متولی‌باشی و مقرب الخاقان حاجی شهاب الملک امیر تومان، جناب مجتهد العصری شیخ عبدالرحیم را آورده فرار مداری به جهت این خانه‌زاد دادند که بکلی اسباب زندگی خانه‌زاد بر باد نرود. اکنون ملاحظه میکنم اگر عنایت و مرحمت شامل حالم نباشد عنقریب اسم خانواده‌ی شجاع الدوله از میان خواهد رفت. امیدوار و متمنی از درگاه خلایق پناه خسروانه چنان است، اولاً" این خانه‌زاد را به غلام بچگی نواب مستطاب ملک اشرف ارفع والا شاهنشاه زاده اعظم جلال‌الدوله العلیه العالیه روحی فداه مفتخر فرمایند که کسی جرأت تعدی و ستم نکند و ثانیاً" امر و مقرر شود لااقل املاک زر خریدی پدرم را که همه کس میداند امیر حسین خان به تصرف خانه زاد داده قطع طمع از ملک موروثی شرعی خانه‌زاد کند، بلکه تواند جانی به در برد و نانی پیدا کرده و یک وقتی مصدر جان نثاری که موروث جان نثار است تواند گردید. اگر این مرحمت در حق خانه‌زاد نشود از پریشانی لابدم بهر طور است خود را به دربار عدلت مدار انداخته و دست توسلی به ذیل عدلت و دادخواهی زده این تطاول و ستم را در خواست کند. زیاده جسارت نشد. الامر الاقدس الاشرف الاعلی المطاع المطاع.))

آقای رادگانی تاریخ این نامه را حدود سالهای ۱۲۸۱ تا ۱۲۸۵ نوشته است. نگارنده بر آنست که تاریخ نامه باید پیش از سال ۱۲۸۱ قمری بوده باشد. زیرا فوت مرحوم سام خان‌را گفتیم که باید حدود سال ۱۲۷۴ تا ۱۲۷۵ بوده باشد. رضا قلی خان در این عرضحال میگوید وقتی پدرم درگذشت، هشت ساله بودم یعنی باید متولد ۱۲۶۷ تا ۱۲۶۶ بوده باشد. و از طرفی می‌بینیم در سال ۱۲۸۴ که ناصر الدینشاه به قوچان میآید و این رضا قلی خان بهمراه ابوالحسن خان پسر امیرحسین خان هر کدام دهنه‌ی یک اسب پیشکی امیر حسین خان را گرفته به حضور ناصر الدینشاه میآورند که حکیم الملک در سفر نامه خود می‌نویسد: ((و چون عنان اسبان یکی در دست ابوالحسن خان و دیگری در دست خان بابا خان پسر مرحوم سام خان ایلخانی بود و زمان حضور آوردن آنها است نیشاد بر خان بابا خان که **طفلی دوازده ساله**[بود و] عنان او را در دست داشت حمله برده و وی را بر زمین افکند ولی از یمن توجه طوکانه آسیبی بدو نرسید و این طفل صغیر که شجاعت و جرات را از پدر خود [سام خان ایلخانی] ارث دارد، همچنان عنان اسب را از دست نداده و هیچ اظهار خوف و بیم ننموده این معنی در نظر مبارک خسروانی در نهایت پسند آمده و او را به اعطای یک قبضه کارد مرصع مباهی و مفتخر فرمودند.[۱]))

---

۱ ـ روزنامه حکیم الملک یا سفرنامه ناصر الدینشاه به خراسان [سال ۱۲۸۴ قمری] چاپ

حکیم الملک در اینجا تصریح میکند که خان بابا خان در سال ۱۲۸۴ قمری طفلی ۱۲ ساله و صغیر بوده است، بنابراین باید نامبرده متولد ۱۲۷۲ یعنی زمان سال محاصره‌ی هرات وسیله‌ی سام خان و یکسال پیش از فتح آن شهر بوده است و ایشان زمانی میتوانسته است به هنگام مرگ پدر هشت ساله باشد که سام خان در سال ۱۲۸۰ فوت کرده باشد، در حالی که چنانکه در شرح حال سام خان گفتیم او را در سال ۱۲۷۵ مسموم کرده‌اند.

بهرحال بهنگام ورود شاه به قوچان، خان بابا خان از تبعید مشهد، به قوچان بازگشته بوده است و این بر اثر رسیدگی ناصر الدینشاه به عریضه‌ی وی و توصیه لازم به امیرحسین خان بوده است، و گرنه خان بابا خان نمی‌توانسته است به قوچان بازگردد. بدون تردید شفاعتهای والی خراسان و نایب التولیه و شیخ محمدرحیم و دیگران هم در نزد امیر حسین خان اهمیتی نداشته است و گرنه این مشکل در خراسان حل می‌شد و موجب شکایت به شاه نمیگردید. و چه بسا که نامبردگان فوق، رضا قلی خان را وادار به حبس شکایتی کرده‌اند، پس از اینکه امیر حسین خان به وساطت آنها گوش نداده است.

خان بابا مظفر السلطنه

البته امیر حسین خان خود را وارث بالاستحقاق تمام خراین و املاک و احشام بجا مانده از برادرش سام خان ایلخانی میدانسته است که از نیاکانش به او میرسیده، همچنانکه دستگاه سلطنت با تمام متعلقاتش به ناصر الدینشاه تعلق گرفت که دیگران نمیتوانستند از آن بهره‌مند گردند.

البته طبق عادت فرهنگی ایرانیان ناسپاس قره‌ی ابردی همیشه از پدر به پسر منتقل شده و پدر بر پسر سلطنت

سنگی صفحه ۳۳۰، از جمله کتب کتابخانه امیر حسین خان که وسیله‌ی مرحوم آقای علامحسین رحیمیان به اینجانب اهداء شد.

سرسیده‌اند و برادران را حقی نبوده است، تنها در موارد استثنائی برادر با خواهر جانشین برادر میشده، چنانکه در اواخر ساسانیان مشاهده میکنیم.

بهر حال امیر حسین خان املاک و دارائی قهرمان خان پسر عموی خود را نیز پس از مرگ او مصادره کرد و به خود اختصاص داد و به شکایتهای خواهر قهرمان خان به حسام السلطنه والی خراسان نیز توجهی نکرد. قهرمان آباد اسفراین که سعلق به همین قهرمان خان بود امیر حسین خان تصرف نمود و بعـــدا" به‌استان قدس رضوی وقف نموده‌که‌ازبهترین رمینهای کشاورزی اسفراین میباشد.

شجاع الدوله

در مورد اختلافات خان بابا خان و امیر حسین خان، مرحوم مدبر دیوان فشار آورده است که: «حسین خان نظام الدوله معروف به شاهسون والـــی خراسان، خان بابا ظفر السلطنه پسر نام خان را حاکم [قوچان] قرار داد [در حالیکه طفلی صغیر بود] ولی امیر حسین خـــان که به تهران احضار شده بـود و شاه، نظام الدوله را نیز احضار کرده بود. نظام ـ الدولـه در تهران فوت مینماید و امیر حسن خان محلّـع به قوچان بازگشته‌و

حسینخان شهاب‌الملک‌نظام الدوله

مظفر السلطنه را از حکومت می‌اندازد. . .))

درگیریهای خان بابا خان بر سر احراز مقام حکومت پس از فوت امیر حسین خان نیز ادامه داشت و برخی طرفدار او و برخی طرفدار محمد ناصر خان پسر امیر حسین خان بودند که در گزارش میرزا عسکری مجتهد آمده است و بار هم ناصر الدینشاه از محمد ناصر خان حمایت میکند و مقام ایلخانی زعفرانلو را ضمن تسلیت به خاطر فوت پدرش به او تفویض نموده، وی را مامور مساله فیروزه و سر حد قوچان با روسها میکند.

متن تسلیت و ماموریت ناصر الدینشاه به محمد ناصر خان چنین است: ((اگر شجاع الدوله پیر از دست ما رفت، شجاع الدوله جوان داریم و ماموریت دادیم به اتفاق محمد صادق خان امین نظام به فیروزه رفته قریه مذکوره را تخلیه و تصرف دولت روس بدهد.[1]))

رفتار امیر حسین خان نسبت به علماء و دانشمندان

امیر حسین خان مردی روشنفکر و ترقیخواه بود. از این رو به علماء و دانشمندانی که میتوانستند چیزی به او بیاموزند سخت علاقمند میشد و به آنها ارادت می‌ورزید. رفتارش نسبت به حاج ملا محلاتی آن روحانی مبارز و ترقیخواه مدعای این واقعیتست که شخصی چون امیر در مقابل او کوچکی می‌کند و از او می‌خواهد که چند روزی در قوچان بماند تا از مصاحبت و دانش وی بهره‌مند گردد. همچنین وجود چند نفر مترجم روسی و فرنگی و معلم خارجی در دستگاه امیر، مؤید این واقعیتست. نیز می‌بینیم که هنگامی در تهران با یک پزشک خوب خراسانی بنام میرزا غلامعلی شاملو صدر الاطباء برخورد میکند او را با خود به قوچان میآورد تا در خدمت هم ولایتی‌های خودش قرار گیرد و صدر الاطباء از بهترین پزشکان آن زمان بود.

در زمان امیر هر کدام از روستاهای قوچان دارای یکنفر روحانی بودند که اینها فارغ التحصیلان مدرسه نوغیه قوچان بودند و به ارشاد و راهنمایی مردم می‌پرداختند. بنحوی که تمام پیر مردان ما و حتی پیر زنان که برخی را بخاطر داریم قرآن خوان و حافظ قرآن بودند، چند سال است که اینها از میان رفته‌اند و حالا می‌بینیم وقتی در روستا یکنفر میمیرد کسی نیست برایش قرآن بخواند. اکثر معلمین مدارس هم قرآن بلد نیستند. در زمان امیر حسین خان روحانیون بسیار همراه ایل به فشلاق و ییلاق میرفتند و به امور اخلاقی، قضائی، علمی مردم رسیدگی میکردند.

یک گروه گزارشگر انگلیسی که در ژوئیه ۱۸۷۵ به قوچان آمده است، در مورد امیر حسین خان میگوید: سرزمین قوچان بسیار بارور بود و اگر جمعیت قوچان زیادتر و حکومت کشور دلسوزتر

---

۱ ـ *اترگنامه ص ۸۰ به نقل از یادداشتهای مدیر دیوان.*

و با کفایت‌تر می‌بود. بدون شک از این ناحیه سود سرشاری نصیب دولت و ملت ایران میگردید حاکم قوچان شجاع الدوله با آنکه یکی از ((با فراست‌ترین و بهترین حکام ایران بود)) همگی مردم قوچان او را از جان و دل دوست داشتند، تازه در قبال نحوه‌ی فکر ماموران دولت و شیوه‌ی حکومت که مبنی بر ستمگری و سیکسری بود، نمیتوانست کاری اساسی انجام دهد.[1]

استقبال گرم و پذیرائی شایان امیر حسین خان از ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس قاجار که از روحانیون مبارز و منتقدین ناصر الدینشاه بود و بهمین علت وسیله‌ی آصف الدوله شیرازی از مشهد تبعید گشته بود،[2] دلیل دیگری بر شجاعت و جسارت و سخاوت و تهوّر امیر حسین خان است، که مردی مطرود و معزول و محکوم چون او را پناه میدهد و به حمایتش برمی‌خیزد، که این کار از عهده‌ی کسی غیر از امیر حسین خان ساخته نبوده است. به همین جهت شیخ الرئیس در قصیده مطوّلی تحت عنوان " شکوی و شکر " یعنی شکایت از آصف الدوله والی خراسان و بی‌مهری ناصر الدینشاه و پذیرائی گرم و مهمان نوازی و محبت امیر حسین خان از امیر سپاسگزاری میکند که برای نمونه قسمتی از آنرا دیلا" ملاحظه میفرمائید.

در این قصیده شاعر خود مساله را طرح می‌کند و سپس خود به آن جواب می‌دهد:

مرد خرد را وظیفه چه بود؟ حرمان	اهل هنر را نصیبه چه بود؟ خسران
علم چه دارد ذخیره؟ قلب مشوّش	فضل چه دارد نتیجه؟ خاطر پریشان
فهم چه زاید؟ ملال و عقل چه؟ اندوه	میوه شاخ کمال چه بود؟ نقصان ...
مرد هشیوار کیست؟ بسته تهمت	شخص نکوکار کیست؟ خسته بهتان ...

---

۱ ـ جغرافیای تاریخی خراسان ـ طاهری ص ۹۱.

۲ ـ میرزا عبدالوهاب خان شیرازی که ابتدا لقب نصیرالدوله داشت در سال ۱۳۰۱ قمری از سوی ناصر الدینشاه به لقب آصف الدوله ملقب و به حکومت خراسان و سیستان منصوب گردید و به پیشکاری مالیه‌ی میرزا شفیع مستشار الملک گرگانی به مشهد آمد و ماموریتش دو سال و اندی طول کشید و در اواخر سال ۱۳۰۳ بخاطر ستمی که بر ابوالقاسم خان قرایی پسر محمد خان به قصد تصرف املاک وی معمول داشت و او را از بست حرم بیرون انداخت و نیز کارهای دیگری که کرد، مردم خراسان بر او شوریدند و او را دیوانه خواندند و برخی معتقدند خود او از بیم سیاست، خویشتن را به دیوانگی زد.

رفتار او نسبت به شیخ الرئیس قاجار در همین سال ۱۳۰۳ نیز که او مجبور شد به قوچان فرار کند و به شجاع الدوله پناه ببرد، همگی از عواملی بودند که شاه فرمان عزل او را صادر کرد و به تهران فرا خواند و او یک سال بعد به مرض سکته درگذشت.

نگاه کنید به مجله یادگار، سال پنجم، شماره ۷ و ۸ صفحات ۳۷ تا ۳۸ شرح حال آصف الدوله

اهل خراسان جو شکر شاه نکردند
سخت از یشان کشید کیفر کفران

والی ما یک فرشته بود، بحایش [1]
دیوی آمد ز تختگاه سلیمان

آصف ثانی خوی پور خان دروغی
کش نتوان گفت غیر سفله و کتخان

آمد دیوانه‌ای گسیخته زنجیر
آمد دیوی فرار کرده ز زندان...

خواست که تا بر من از عناد نماید
بندی چنگال خویش و تیری دندان

پای اقامت مرا نماند به ناچار
در حرم افتاد عزم هجرت و هجران

فاید بختم کشید و مایل اقبال
تا به اما نگاه حکمران خبوشان

مرجع مردان، به خون کشنده‌ی شیران
ملجا، حیران، شجاع دولت ایران

مردی مردانه، در زمانه یگانه
مهر فرزانه، ایلخان خراسان

در ره شه دیده چشمهای گوزه
از پی دین کرده فتحهای نمایان

روز وغا، سخت چون هزبر به سرار
روز عطا، راست، همچو ابر به نیسان

چندی نامش به طوس، از آلمان [2] بود
اکنون صیتش به روس رفته و آلمان

داد پناهم، خدای یاد پناهش
کرد نگهدارم خدای نگهبان

خاطرش آزاد باد از غم، کامد
همچو من آزاده‌اش بنده‌ی احسان [3]

---

۱ – والی قبلی، میرزا محمد تقی خان رکن الدوله برادر ناصر الدینشاه بود که در شعبان ۱۳۰۱ معزول و آصف الدوله با دادن پول بیشتری به ایالت خراسان و سیستان منصوب شده بود. تاریخ رجال ایران – مهدی بامداد ج ۳ ص ۳۱۴.

۲ – شهرت امیر حسین خان ایلخانی جهان گیر شده و از روس و آلمان گذشته بود.

۳ – هنگامی که شیخ رئیس از مشهد به قصد قوچان و عشق آباد متواری شد، این دو بیتی را وسیله نایب السلطنه پسر ناصر الدینشاه برای شاه فرستاد:

نایب السلطنه برگو به شه پاک سرشت
که یکی ز اهل خراسان به من این نامه نوشت

آصف و ملک خراسان به تو ارزانی باد
ما ره عشق گرفتیم، چه مسجد چه کنشت

و ناصر الدینشاه در جواب نوشت:

نایب السلطنه برگو به خراسانی زشت
که شهنشاه جواب تو بدین نامه نوشت

آصف ار جور کند، زود کیفر بیند
هر کسی آن درود، عاقبت کار که کشت

شیخ رئیس در هجرت دوم خود به عشق آباد گفته است:

عجب مدار خراسم اگر به عشق آباد
کسی ندیده که گردد، دلی ز عشق آباد

صلاح کار مجو از من خراب که یار
طریق عشق گرفتیم، هر چه باداباد

منتخب نفیس – ص ۹۷

در کنف لطف او، به راحت خاطر — محفل ما گرم بود، فصل زمستان ...
برق یمانی چو تیغ مهر درخشان — ابر بهاری چو دست مهر در افشان ...
سنبل سیراب را درست ببوئید — گر چه تمایل کند چو مردم نگران ...
این نگرانی دلیل گشت که او نیز — مانده به کارش چو بنده واله و حیران
بی بی، ماهر دوراست، آبی و نانی — من ز کف مهر و او ز ابر بهاران
سنگ لئیمی شکست اگر چه دل من — دست کریمی ز مهر دادش چیران
یاد نیارد ز خانمانش هرگز — هر که به دولت سرای او شده مهمان
از رخ شاد و کف جواد و دل راد — می نتوان یافت، قرینه به کیهان
در سر او نیست جز اطاعت خسرو — در دل او نیست جز ارادت سلطان [1]
از دم شمشیر او رمنده اعادی — همچو گزاران، ز شیر شرزه گریزان
زهره‌ی پیل دمان ز هم بشکافد — چون سوی میدان شود چو ضیغم غضبان
سایه‌ی اقبال او کشیده به گیتی — پایه‌ی اجلال او رسیده به کیوان
باد سرش سبز و چهره سرخ ز شادی — تا به بهاران دمد لاله و ریحان
حاجبانش ایستاده به محفل — همچو غلمان به طرف روضه رضوان
هر مه او در مبارکی رمضان باد — تا رمضان می‌بیاید از پی شعبان [2]

در هنگام اقامت قوچان به سرکار جلالتمدار اجل عالی شجاع الدوله دام اقباله مرقوم فرموده‌اند: بعرض میرساند، به اقبال سرکاری بهار آمد، پای سنبل و نای بلبل نتوان بست که بروید و بگوید. حقیر اگر حصب و حطب بودم و در معرض هلاک و عطب، فضل الهی و توجه حضرت باری به دستیاری لطف و فتوت سرکاری پیرایه‌ی زندگی داد و مایه‌ی برازندگی. دیشب از اثر نشاط انجمن عالی، غزلی از خاطرم رسید، تقریب حضور کامل السرور کرد، امید آنکه به چشم مرحمت و رضا ملحوظ افتد.[3]"

گویا غزل مورد اشاره‌ی شیخ الرئیس همین است که تقدیم شجاع الدوله نموده و مخاطب وی روحانیان و وعاظ و علمای شهر مشهد میباشند که در آن اشاره‌ای به قوچان و رادمردی امیر و باده‌ی مرد افکن آنجا شده است:

زان در خم زلف تو ره شانه گرفتیم — کانجا من و دل خانه و کاشانه گرفتیم

---

۱ ـ *اشاره به گزارشهایی است که دشمنان امیر به ناصر الدینشاه داده بودند که امیر در فکر قیام علیه سلطنت قاجار است، و شیخ رئیس آنرا تکذیب میکند.*

۲ ـ *بیت آخر اشاره به رمضان خان وزیر شجاع الدوله است.*

۳ ـ *منتخب النفیس ـ ص ۸۶.*

خورشید وجودیم، بگیریم جهان را — چون شمع سالیم که پروانه گرفتیم
چرخ فلک انداخت مرا کنج خموشان — ما گنج صفت، گوشه‌ی ویرانه گرفتیم
آسوده بمانید به محراب و به منبر — ای سجده‌یان ما ره میخانه گرفتیم
از دوش ریا خرقه‌ی سالوس کشیدیم — و ز دست متی ساغر مستانه گرفتیم
هر راه که مطرب زد، در گوش نپردیم — هر پند که ناصح داد، افسانه گرفتیم
با باده پرستان که مرا عهد کهن بود — شد تازه چو پیمان، همه پیمانه گرفتیم
زین پس من و آن خوشه انگور و سرخم — صد شکر دل از سبحه‌ی صد دانه گرفتیم
در ملک سلیمان خرد[1] رخت فکندیم — تا تاج از آن آصف دیوانه گرفتیم

---

۱ ـ از اینکه شیخ رئیس ملک قوچان را ملک سلیمان خرد نامیده و منظور از سلیمان خرد، امیر حسین خان میباشد، نباید تعجب کرد، زیرا امیر حسین خان بسیار زیرک و با هوش و اهل ذوق و مطالعه بود و در اطرافش دانشمندان و سخندانان نامی فراوان بودند از جمله پسر رمضان خان که به زبانهای روسی و انگلیسی سخنرانی میکرده است یا میرزا بابا منشی او که میرزای عسکری همچنان که خواهد آمد درباره او می‌گوید: شهد الله همچو اعجوبه‌ای، یا خود رمضان خان که از نوابغ روزگار بوده است. همه اینها دلالت دارد بر اینکه امیر چون خود فردی برجسته و نابغه بوده است می‌کوشیده که درباریان و اطرافیانش نیز همگی نابغه و برجسته باشند. آقای علاءالدین افشار فرزند مرحوم علی اکبر مدیر دیوان افشار یکی از منشیان شجاع الدوله میگوید که: پدرم به من گفت: در شهر خموشان که در روز مراسم عید نوروز تمام بزرگان به حضور امیر بار یافته بودند اسبی را که ناصرالدینشاه برای امیر هدیه کرده بود به حضور آوردند. و من که نوجوانی بودم و کنار پدرم میرزا حسین منشی باشی ایستاده بودم، چشم امیر به من افتاد و پرسید میرزا علی اکبر، با این اسب میشود آهو گرفت؟ و من بی‌درنگ گفتم خیر قربان، با این اسب نمی‌شود آهو گرفت. اطرافیان سخت پریشان خاطر گشتند که ممکن است امیر به خاطر این جسارت مرا کیفر دهد، زیرا آنها گمان میکردند منظور امیر از کلمه‌ی آهو، آهوی بیابانی است، در حالیکه منظور امیر از معنای آهو، عیب و نقص بود. چنان که در فرهنگها و برهان قاطع هم به همین معنا آمده است:

زپیری مغزت آهو مند گشته است — زگیتی روزگارت درگذشته است

وقتی امیر حیرت اطرافیان را دید، فرمود من چیزی گفتم و او فهمید و شما نفهمیدید. آنگاه دستور داد از آن پس در سلک منشیان او در آیم. همین میرزا علی اکبر که بعدها به مدیر دیوان ملقب شد به زبانهای عربی و روسی و فرانسه تسلط کامل داشت و بسیار خوش خط و صاحب ذوق بود.

بی مایه فروشید بسی یار و نگیرد — یاران بگرفتند ولی ما نگرفتیم
ایمای زمان را همه اطوار زنان بود — ما دامن مردان را مردانه گرفتیم

و در قطعه‌ی دیگری در مورد اکرام امیر الامراء امیر حسین خان نسبت به خویش سخن میگوید و سپاس می دارد که لطف امیر از حدّ و پایه‌ای گذشته است که بتوان گفت با ما به از این باش که با دیگران هستی .

ای دل نه پی کفر و نه وابسته‌ی دین باش — نه سخره بدان شو، نه گرفتار بدین باش
از نقش ریا جبهه‌ی پرنور فرو شوی — زین پس ز پی عشق بتی ماه جبین باش...
در انجمن خاص امیر الامراء رو — در حضرت او همنگف خلد برین باش
در پرتو آن مهر سخن پرور با دل — با دولت و اقبال خدا داد قرین باش
خویش بدان پایه رسیده‌ست که دیگر — با وی نتوان گفت که با ما به از این باش
چون یاور من گشت و نگهداری من کرد — یارب تو سپهر حالش پیوسته همین باش
آصف دیوانه گمه شود خویشان — در نظر می نمایه کاشان
لوطی شیراز کاش بیشتر آیی — تا که به کاشان کنند مهر تو پاشان
منشی و با فوج سر به سر چه گذاری ؟ — ترسمت آخر شوی نطیحه‌ی فوجان

در این قطعه میگوید که آصف الدوله شیرازی والی خراسان و نایب التولیه آستان قدس

آصف الدوله شیرازی

ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس در ایامیکه درداستانبول بوده است

گفته است که خبوشان در نظر من همچون کاشان است. آنگاه پاسخ میدهد: اگر مردی بیا به کاشان تا مغز تو را دلاوران زعفرانلو خبوشان مثل خاک نرم‌وپاشان کنند. بعد آصف را به مشی تشبیه کرده است که با فوجان در افتد !!

سر در قصیده دیگری در مورد صفات نیک و بخشنده‌ی امیر حسین خان چنین میگوید

... شجاع الدوله عادل، یگانه سر دریـــا دل

که دست جود آن با دل، قرار بحر و کان بینی

عدو شناخت، گر قدرت، ندید آن تاش بدرت

گشاید عقده از صدرت، چو سری قدردان بینی

بکش می از سبوی او، سری پاش از عـــدوی او

اقامت کن به کوی او، اگر خواهی جنان بینی [1]

مستشرقین و دانشمندانی که در روزگار امیر از فوجان دیدن کرده‌اند، امیر حسین خان را حاکمی مقتدر و شجاع و بی‌باک و عادل و ترقیخواه و دانشدوست معرفی کرده‌اند. لکن در روزگار او علاوه بر خرابیهایی که در زمان پدرش رضا قلی خان در جنگ با نایب السلطنه بر فوجان وارد شده بود، زلزله‌های ویرانگر و مکرر فوجان، آنچنان فرصتی به امیر نداد که فوجان را به آن حد از ترقی و تعالی که می‌خواست سوق بدهد. با همه این ناملایمات، فوجان در روزگار وی امن‌ترین منطقه‌ی ایران بود. چامه زیر از شیخ الرئیس است

چامه‌هجرت ونامه‌عبرت، اثرخامه‌غیرت ورضامندی ازشجاع الدوله وپسرش ابوالحسن‌خان

گرفت آینه خاطر مرا زنگار — ز طبع آصف آن دیو خوی ناهنجار

صبا به گو به سلیمان عصر ناصر دین — که ای به دولت تو شرع را قوام و قرار...

و پس از چند بیت در مذمت آصف الدوله خطاب به ناصر الدینشاه میگوید:

به اهل تقوی و ارباب علم کاری کرد — که هیچکس نشنید سه فرقه‌ی کفار

شکست حرمت بیت در مامن رضوی — برون کشید پناه‌آورندگان‌را زار

کشید بی گنهان را زیاد، این زیاد — چو نعش هانی و مسلم، به کوچه و بازار...

گرفت منصب و شغل مرا، از این عاقل — که شغل و منصب از من گرفته عزّ و فخار... [2]

به طوس چونکه مرا طاقت اقامت نیست — سوی خبوشان باید سفر کنم زینهار...

سوی نجاشی از دام شرک و اهل‌عناد — بسان مرغی پرید، جعفر طیار

---

۱ - منتخب نفیس - ص ۱۳

۲- برخی حاکمان و دولتمردان بی‌عقل و بصر که در فکر میزومسند هستند، تصور میکنند که با

مرا بباید با اهل زعفرانلو راه
که زعفرانی کرد رفیقی را رخسارا

ز زعفرانلو شادان کنم دل و خندان
که زعفران فرح و خنده آورد ناچار

پناه باید زین ایل جبرئیل دلیل
مُلا ذباید زین خاندان پاک تبار

شجاع دولت ، فرزانه ایلخانی راد
یگانه میر خراسان ، امیر شرق مدار

به یمن عدل او خبوشان گلستانیست
که پای بلبل ، آزرده نیست از سر خار

بی اطاعت شه حاضر است در همه حال
به جانفشانی آماده است در همه کار

چگونه کردمی تحکین ز آصف برکین
اگر نبودی فرمان شاه جم مقدار . . .

به خاک قوچان ، از مهر ابوالحسن خان شد
بهر کجا که فرود آمدیم ، مهماندار

سحر گهی نه بساغی [۲] به باد حق بودم
که حق پرستان یستغفرون فی الاسحار [۳]

که ناگهان خان کشیکچی باشی
زره رسید و ز دنبال او غلام و سوار

گمان نمود که ما را به خواب میگیرد
خدای حافظ ما بود و بخت ما بیدار

سمی سامی من ، میزبان نامی من
کشید تیغ و برون جست در میان حصار [۴]

ز قهر گفت به مهدی که ای خر دجال
ز جان گذشته در این جایگه نموده گذار

گرفتن شغل و مقام از علما و فضلا آنها را بی‌اعتبار می‌سازند ، اما نمیدانند که فضلا و علما هستند که به آن میز و مسند اعتبار و ارزش می‌دهند ، نه این که شغل و منصبی که با یک پف می‌آید و با یک پف هم می‌رود . شرف هر مکان و مسندی بر اینست که چه کسی بر آنجا تکیه زده و مشغول کار است که گفته‌اند ، شرف المکان بالمکین . بقول شیخ سعدی علیه الرحمه ، هنرمند هر جا رود قدر بیند و به صدر نشیند .

۱ ـ منظور اینست که رنگ آصف الدوله از شنیدن خبر پناهندگی شیخ رئیس به شجاع الدوله از ترس به زردی گرائیده است .

۲ ـ بساغی [بساقی] دهی از دهستان جعفر آباد بالا در قوچان که ۴۳۷ نفر جمعیت دارد .
سرزمین و مردم قوچان ـ جابانی ص ۳۰۰

۳ ـ اشاره به آیه‌ی شریفه وَ بِالاَسحارِ هُم یَستغفِرونَ . و در سحرگاهان آنان آمرزش میخواهند . سوره ۵۱ ـ آیه ۱۸

۴ ـ خبر به آصف الدوله رسیده بود که این زمان امیر حسین خان به شیروان رفته و شیخ رئیس در روستای بساقی اتراق کرده است . بهمین جهت وی کشیکچی باشی خود را از مشهد با سواران دولتی به بساقی فرستاد که شیخ را دستگیر کرده به مشهد ببرند که با حمله‌ی ابوالحسن خان و سواران کرد آنها متواری و منهزم شدند .

مگر ندانی کاین شیخ مهمان منست — به پای مهمان ، ما جان و سر کنیم نثار
اگر قدم بگذاری سوی شیخ رئیس — ز روزگار تو بی شک بر آوریم دمار
چنان به خفت و ذلت رها کنم به عدو — کسی که دولت و ملت از اوست برخوردار
به دست دشمن هرگز نمیگذارم دوست — مگر نماند از اهل من ، دگر دیّار
به حکم عالی بیجا ، بدو سرو وا پس — به امر والی غرّه مشو ، مگو بسیار
به گوش قلعگیان چون رسید این غوغا — ز هر کنار شدند انجمن صغار و کبار
بتاختند سواران به ضرب چوب و چماق — یکی به دار گریزان و دیگری به چدار
به قرقشان همه آمد حجاره و سجّیل — شدند همچون اصحاب فیل خوار و فکار
ابوالحسن خان مردی نمود و همت کرد — چنین کنند بزرگان چه کرد باید کار
چو آفتاب بر آمد ز مطلع اقبال — روان شدیم و عدو خوار و خیره در ادبار
شجاع دولت از شروان بوشت به من — کرم نما و فرود آ ، بهفکن اینجا بار
از آنکه قوچان هم از تخت خانه‌ی تست — منت به جان و دلم سخت شایق دیدار
به این خاطر راحت گزین به خانه‌ی خود — که عون یزدان آسان کند ، بسی دشوار
کرم فزود و نوازش نمود و نیکی کرد — مر از دامن خاطر فشاند ، هر چه غبار
اگر چه در خور من نیست شاعری لیکن — برای عشرت یاران ، سرودم این اشعار
زمانه در گذرد ، عمر کوته است و بی — ولی هماره بپاید ز نیک و بد اخبار

پس از چند ماه توقف قوچان بعنوان مکاتبه‌ی خاصه به شجاع الدوله ایلخانی قلمی داشته‌اند:

ایا مدبر هنر پرور فرشته خصال — که هست درگه عالیت قبله‌ی آمال
خدای بر دو گروه فرض کرده است زکات — یکی به‌صاحب مال ودوم به اهل کمال
چو بخش کردی مال و چو بخش کردی علم — همی فزاید علم و همی فزاید مال
خدای عز و جل بر گزیده است ز لطف — سرا به فضل و کمال ، ترا به مال و منال
تو حق خویش گزاری ، ز حق نمیگذرم — گشاده دستی از بهر جود در همه حال
کف جواد تو چندان حریص داد و دهش — که فرق می نکند زر و مال را ز رمال
سئوال نا شده دستت بر اکند زر و سیم — خوش است جود که سبقت همی کند بسئوال
و لیک چارمه افزون گذشته است که من — ز علم و دانش بر بسته‌ام زبان مقال
ز حکمت و ز کلام و لغت ، ز فقه و اصول — ز نحو و صرف و معانی ز منطق و ز رجال
چو بحث نکنی کی رسی به گوهر علم — چو غوص می نکند مرد کی رسد به لآل
چو خاک می نکند مرد ، آب می نگشد — کجا بجوشد از قعر چاه آب زلال
اگر بخندان یکباره دم فرو بندد — نگفت نیست که گردد زبان ناطقه لال
چنانکه دست کریم تو راست عادت جود — که هیچوقت نیاساید از عطا و سوال

مرا طبیعت با درس و بحث یافته خوی
ز ترک عادت خیزد، هزار رنج و ملال [۱]

چنانکه طبع تو روز طرب به وجد آید
چو خوش نوازد چنگی، چو خوش زند قوال [۲]

مرا نشاط و مسرت از آنکه در مدرس
یکی ببارد قیل و یکی بر آرد قال

کنون که از اثر فضل حق به دست توام
برست کوکب اقبال از هبوط و وبال

نه عون و نصر که شامل نمود صاحب عصر
نجات یافتم از شر فتنه‌ی دجال

خدای راحت من را حواله کرد به تو
که گشت ساحت امن تو دام و منال

اگر چه قوچان پیوسته جای زلزله بود
و لیک خاطرم اینجا برون شد از زلزال

مرا که دشمن دون حال، کرده بود زبون
قرار حالی و الله احسن الاحوال

اجازه فرما یک مدرّسی طرار کنند
به درس حزم و بگریزم از هجوم خیال

شبات چون به سرا ناورم دما خوشتر
سرا ندارد پیوسته ایزد متعال

قرین صحت و راحت رفیق عشرت و عیش
حلیف مال و منال و حریف جاه و جلال

ره فساد و در عدل و ظلم و ساغر و خصم
بسد و بارکن و برکن و بگیر و بمال [۴]

---

۱ ـ شاهزاده شیخ رئیس پسر محمد تقی میرزا حسام السلطنه پسر فتحعلیشاه، از فضلاء و خطباء واد باء آزاده بود و بهمین جهت درس و مکتب را بر زندگی اشرافی و شاهزادگی ترجیح می‌داد، بنابراین برای چنین شخصی، ترک مکتب و مدرس بسیار گران و طاقت فرسا بوده‌است، و چون حوزه‌ی علمیه قوچان در حدی نبوده است که شیخ را بتواند سرگرم سازد، با توجه به اینکه از امیر خواسته است، امکانات بیشتری در این باره فراهم کند، ولی باز هم بسبب این که او نمیتوانسته است از کسی علم بیاموزد و صرفا" باید یکجهته علم را بدیگران می‌آموخته و متکلم وحده بوده، از این رو ناچار به سیر و سفر گشته و قوچان را بسوی بخارا و سمرقند و سپس بسوی اسلامبول [ترکیه کنونی] و حجاز رها کرده و به سیر و سفر پرداخته است، چنانکه همزمان با فوت ابوالحسن خان و امیر حسین خان و ویرانی قوچان بر اثر زلزله سال ۱۳۱۱ق نامبرده در هندوستان بوده است، بنابراین چنین کسی نمیتوانسته است یکجا ثابت بماند و نور افشانی کند، بدون اینکه خود از منبعی نور دریافت دارد. شیخ رئیس که در سال ۱۳۶۴ در تبریز بدنیا آمده بود در ۱۳۳۶ قمری در تهران در گذشت و در شاه عبدالعظیم در کنار مقبره ناصر الدینشاه به خاک سپرده شد، او وصیت کرده بود که در مشهد دفنش کنند، اما آیت‌الله آقا زاده پسر مرحوم آخوند خراسانی که ریاست روحانیت خراسان را بر عهده داشت تهدید کرد که چنانچه جنازه‌ی شیخ را به مشهد بیاورند، آنرا آتش میزنم. ناچار در آنجا دفن کردند.

امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله‌ازدیدگاه‌بولجرعضوانجمن سلطنتی بریتانیا

امیر حسین خان، با برای اینکه بهتر شناخته شود، شجاع الدوله. رئیس و حکمران شهر مرزی قوچان و نواحی، یکی از شخصیتهای بسیار مهم ایراست. روابط او با شاه، درست مانند شوالیه‌های بسیار بااهمیت قرون وسطی با پادشاهان آن زمان است. شجاع الدوله عملاً" در قلمرو خود مستقل است، و تنها دلیلی که او یک حکمران است و یک شاهزاده مستقل ایرانی نیست، اینست که او گاهی هدایا و یا مبلغی پول به تهران می‌فرستد. در تمام نواحی شمال خراسان حرف و گفتار او مانند قانون است و سایر حکمرانان ولایت خراسان گفته‌ها و کارهای او را سرمشق خود قرار داده و از او پیروی میکنند.

شجاع الدوله بعد از مرگ برادر ارشد خود [سام خان ایلخانی] در حدود ۱۸ یا ۲۰ سال پیش حکمران قوچان شده و حکومت قوچان چندین نسل است که بطور موروثی در اختیار خانواده اوست.

امیر حسین خان با یکی از زنهای سوه‌ی برادرش که ترکمن و بسیار ثروتمند و از منسوبان **نور ویردی‌خان** ترکمن بود، ازدواج‌کرد. این زن بعدهاسوگلی‌ومحرم‌راز[امیر] سی‌وچهارزن دیگر او شد، و این زن هنوز زنده است. شجاع الدوله در حدود پنجاه سال عمر دارد. *شجاع الدوله از نژاد خالص ایرانی است* و سیمای او بیشتر شباهت به یک افغانی دارد.[۵] مردی است کوتاه قد، در حدود پنج پا و پنج انچ، لاغر اندام، صورتی تیره رنگ دارد و دارای بینی کشیده است. مرد بسیار ورزش کار، و خود را در تیر اندازی بی‌مانند میداند. تمام ایام روز را در بیابان و کوهستان میگذراند. شکارچی ماهری است و دارای زندگی پرتلاش و مرد پرکاری همچون *اروپائیان* است. مرد با سوادی است. اندکی *فرانسه و انگلیسی* میداند، و ترکی را

۲- بیانگر علاقه‌ی امیر حسین خان به موسیقی و ادبیات است.

۳- ره فساد ببند و در عدل بگشا و ریشه‌ی ظلم را برکن و ساغر می را بدست گیر و خصم را پایمال کن. این بیت از نظر صنایع ادبی به لف و نشر مرتب مشهور است. فردوسی نیز آورده است که: به روز نبرد آن یل ارجمند — به تیغ و سنان به گرز و کمند

برید و درید و شکست و بەبست — یلان را سر و سینه و پا و دست

۴- منتخب نفیس -شیخ رئیس قاجار -چاپ سنگی تهران -ص ۳۵

۵- مردم افغانستان همان پارتها و آریائیهای اصلی هستند که جنگهایشان با اسکندر مقدونی و این زمان با روسهای متجاوز از ویژگیهای اصالت نژادی آنانست که زیر بار بیگانگان نمیروند. در قرن سیزدهم هجری به دسیسه‌ی استعمار، افغانستان از ایران جدا گردیدند.

بخوبی صحبت می‌کند، بسیار مطالعه می‌کند و کتاب زیاد می‌خواند و خیلی مشتاق کتابهای اوون OWEN میباشد، که بفارسی برگردانده شده باشند. شجاع الدوله مرد سیاستمداریست و با سیاست بسیار آشناست *وکاملا "اقدامات روسها را در ناحیه قراقروم زیر نظر دارد"*، و از این که روزی ممکن است قلمرو او مورد تجاوز روسها قرار گیرد نگران است. امیر حسین خان مانند اروپائیان زندگی میکند و مانند آنها لباس می‌پوشد. شلوار می‌پوشد و یک کت نظامی بر تن می‌کند. سایر عادات و رسوم اروپائی را بکار می‌بندد. شراب را بسیار دوست داردو حتی خود یکی از بهترین فراهم کنندگان و مصرف کنندگان آنست. سرزمین زیر فرمان او در خراسان دارای بهترین تاکستانهای انگور است و بهمین مناسبت شهرت خاصی دارد، و خود امیر حسین خان بکنوع شراب مفید برای خود تهیه میکند. در بین تمام صفاتی که دارد و با به او نسبت میدهند، این نکته حائز اهمیت ویژه‌است که *او سرباز خوبیست و بسیار شجاع وکار آزموده است*. بعنوان یک همدم و دوست بسیار جذاب و مشعول کننده و دارای حلقی خوش و دلپذیر و دست و دل باز است. با توجه به تمام صفاتی که دارد، مردیست مفاخرتی و روشنفکر، تنها لکه سیاهی در حالات او به چشم میخورد که آنهم موقعی که شرح احوال نور ویردی خان [ترکمن] در همین کتاب شرح داده شده است، می‌توان به قرابین استناط بود.

امیر حسین خان بعد از چندین سال پس از مرگ برادر خود که در قوچان حکومت کرد، هیچ گونه ادعای بزرگی برای او روی نداد، تا اینکه در حدود ده سال قبل، شاه او را به تهران فرا خواند. شجاع الدوله بدون هیچگونه سوءظنی لوامر شاه را اطاعت کرد و به تهران رفت و شاه بلافاصله او را بازداشت کرد. شاه تصمیم گرفته بود، پسر بزرگ خود را به ایالت و ورداری خراسان بفرستد[۲] و چون میدانست که شجاع الدوله ممکن است اوامر شاهزاده را اطاعت نکند بهمین مناسبت حکمران قوچان را بازداشت نمود. شاهزاده به مشهد رفت و شجاع الدوله در زندان باقی ماند. بعد از اینکه شاهزاده مدت یکماه در مشهد بدون مراجعت حکومت کرد، یک شب فرمانده گل قشون[۳] که از دوستان شجاع الدوله بود نزد شاهزاده آمد و به او گفت که به رودی کشته خواهد شد و سرش را بریده در توبره‌ای خواهند گذاشت[و برای شاه خواهند فرستاد]. شجاع الدوله هیچ راه امیدی برای نجات و فرار خود از زندان نمی‌دید و خود را تسلیم سرنوشت کرده بود، تا اینکه دوستش در نزد شاه وساطت کرد و باعث آزادی و مراجعت شجاع الدوله به قوچان شد.

---

۱ – درمورد ربودن دختر نوروبردی خان میباشد، که نصیب ابوالحسن خان پسر امیرحسین خان شد.

شجاع الدوله بدون اینکه با شاه ملاقات کند و با اظهار تشکری از دوست فرمانده قشون بکند، به محل حکومتی خویش قوچان مراجعت کرد. موقعی که شجاع الدوله به قوچان بازگشت، خود را پشت دروازه‌های بسته شده‌ی شهر دید [و دروازه‌ی شهر را بر روی او بگشودند] پسر بزرگ شجاع الدوله، ابوالحسن خان[1] از دوری پدر و موقعیت محل استفاده کرد و خود را حکمران قوچان داشت. هنگامی که پدرش بازگشت، پس از پذیرفتن پدر خودداری کرد و علت آن حمایت غیر مستقیم شاهزاده والی خراسان از او بود. بهر حال پسر جوان بعلت هوای نفس از پذیرفتن پدر [بداخل شهر] خودداری کرد.

شجاع الدوله در موقعیتی بود که خود را بازنشسته کند و یا دست از قدرت و حکومت بردارد بهمین مناسبت بازگشت خود را در قوچان و بحضور بهمه‌ی مردم اعلام داشت و دوستان و یاران و پشتیبانان خود را گردآوری کرد و علیه پسر یاغی خود بشوراند و پس از فراهم کردن سپاه به قوچان تاخت و ابوالحسن خان را از قوچان متواری ساخت. شجاع الدوله بر اریکه‌ی قدرت نشست و او که فکر میکرد دیگر هیچگاه از زندان [شاه] آزاد نخواهد شد، بار دیگر به قدرت رسید. پسر فراری مجبور شد به تهران برود. ابوالحسن خان به عکس پدر در تهران مورد لطف و مرحمت شاه و درباریان قرار گرفت و شاه قول داد که موجبات برگشت او را به حکومت قوچان فراهم سازد. شاه که از مراجعت شجاع الدوله به قوچان ناراحت شده بود و شنیده بود که ممکن است در قوچان بر ضد سلطنت او قیام کند، از این رو ابوالحسن خان را با نامه‌ای نزد پدرش بازگردانید و در ضمن پسر را وادار کرد که در قوچان مواظب پدر باشدو کارهای او را به تهران گزارش دهد.

شجاع الدوله در ظاهر نتوانست کاری علیه پسرش انجام دهد، چون مغایر با دستورات و اوامر شاه بود، ولی در باطن تلاش کرد بنحوی پسرش را به قتل برساند. ابوالحسن خان از قصد و نیت پدر آگاه شد و به ترکمن‌ها پناهنده گشت. در این هنگام داستان و جریان دیگری در مرزهای قوچان اتفاق افتاد. نور ویردی خان ترکمن دختر بسیار زیبائی داشت که آوازه‌ی زیبائیش در خراسان پیچیده بود و به گوش شجاع الدوله رسیده بود. شجاع الدوله تصمیم گرفت که این دختر را بدست آورد و تصاحب کند. از این رو دست به نیرنگ زد و یک نفر از کسان مورد اعتماد خود [مانند بیجاغ سردار] را وادار کرد که بین ترکمنها بدنبال[خوارزم] رفته و در هر فرصت به هر صورت که شده دختر را از دهکده‌ی آخال [ناحیه‌ی آخال امروز در خاک شوروی] بدزدد و برای او بیاورد و پاداش خوبی بگیرد. آن مرد به آخال رفت و پس از مدتی زندگی در بین ترکمانان، در یک موقعیت استثنایی موقعی که دختر از چادر خود

---

۱ ـ در متن عبدالحسن خان آمده که اشتباه است.

بیرون میرفت، بلافاصله به او حمله کرد و دختر را در پستویی پیچید و بر روی اسبی که از پیش آماده کرده بود، انداخت و به طرف قوچان حرکت کرد. اما آن مرد [عیار] از خطری که از روبرو او را تهدید میکرد اطلاع نداشت و فقط تصور میکرد که خطر، تعاقب ترکمن‌هاست پشت سر باشد، آن مرد [عیار] با متاع پر ارزشی که داشت، پسر شجاع الدوله را که علیه پدر یاغی شده بود روبروی خود دید. ابوالحسن خان از مدتها پیش چشم به این دختر داشت و از ربابنده دختر پرسید که او را به کجا می برد، آن مرد ماجرا را تعریف کرد و گفت که او را برای امیر حسن خان می‌برد. ابوالحسن خان آن مرد را وادار به تسلیم کردن دختر کرد[دردی که از درد بدزدد، درد است] و گفت که در قبال این کار پول خوبی به او خواهد داد. ربابنده که نمیتوانست با پسر شجاع الدوله طرف شود، لذا پول را گرفت و دختر را تحویل او داد. ابوالحسن خان دختر رئیس قبیله ترکمن آخال را به دست آورد و با او ازدواج کرد و ماجراهای بعدی ترکمانان و پدرش را برای آنان بجا گذاشت.

با این ازدواج ابوالحسن خان دوستان و یارانی در بین تراکمه بدست آورد و در ضمن تراکمه را علیه پدرش به شورش واداشت، به این سبب که بتواند قوچان را به تصرف خویش درآورد. چندین بار اطراف قوچان را مورد تاخت و تاز قرار داد و باعث گردید که پدرش در حصار قوچان پناهنده گردد و حتی یکبار پدر از ترس پسر به مسجد پناه برد. شجاع الدوله که عرصه را بر خود تنگ دید و خود را از لحاظ نظامی در مقابل پسر[که از نیروهای کرد و ترکمن برخوردار بود] ضعیف دید، دست به حیله‌ی سیاسی زد که در این باره استاد و به مراتب از پسر نیرومندتر بود. سناب مذاکره را با پسر بار کرد و به او قول داد که منصب و پست بسیار بزرگی در خدمات دولتی ایران برای او از دولت بگیرد به شرطی که پسر لشکریان خود را به مرزهایشان بازگرداند. [از این رو] پس از چندی ابوالحسن خان به فرمانده‌ی سپاهیان خراسان [با لقب امیر یحیی برابر با سر لشکری امروز] برگزیده شد، ولی این منصب پایداری نداشت و پس از چندی از کار بر کنار گردید و چندین توطئه‌ی سیاسی علیه او چیده شد و ناگزیر گردید که بار دیگر به ترکمانان پناهنده شود. هر چند رفتار بد او با تراکمه از یکطرف و ربودن دختر نور ویردی خان از طرف دیگر چندان موقعیت خوبی بین ترکمانان نداشت ولی ناچار به آنان پناهنده شد و یک شب بدون خبر و بی‌باک از عواقب کار مستقیما" به چادر رئیس ترکمانان رفت. قانون مهمان نوازی ترکمانان موقتا" آن شب او را از هر گونه آزار و اذیت بر امان داشت. روز بعد سران قبایل ترکمن گرد آمدند و درخواست خون ربابنده‌ی دختر رئیس ایل را کردند، نور ویردی خان مهمان خود را به جلسه فرا خواند و از او پرسید که با دختر او چه عملی انجام داده است. ابوالحسن خان جواب داد که او را به همسری خود در آورده است. پس از آگاهی از این موضوع، رئیس ترکمانان مهمان خودش را به گرمی

بدبرفت و این ازدواج جان پسر شجاع الدوله را نجات داد. بعدها در سال ۱۸۷۸ میلادی (۱۲۹۶ قمری) نام ابوالحسن خان حرو همانی که از طرف دولت ایران به مسرو رفته است، دیده می‌شود.

شجاع الدوله پس از رهایی از این مشکلات پسر، بار دیگر با مشکل بزرگی در قلمرو خود روبرو گردید و قدرت مطلقه را در حوزه‌ی قلمروخود بدست آورد و رفتار و اخلاق او بکلی دگرگون شد و مجازاتهای او نسبت به مقصرین بسیار شدید گردید. گفته میشود صدها نفر در قوچان، بوسیله‌ی وی گوش و دماغ و انگشت آنها قطع شده است. چوب و فلک کردن مردم یک کار عادی برای او شده است. طناب انداختن و قطع کردن سر بوسیله‌ی تیر از دیگر مجازاتهای اوست. گفته شده است که *اللهیار خان درگزی*[1] و *یار محمد خان* [سهام الدوله ایلخانی شادلو بجنورد] از حمله مرئوسین و فرمانبرداران حکمران قوچان هستند، هر چند آنها در امور سیاسیان و مشکلات با وی مشورت میکنند، و بکلی این امر مانع هجوم هر ساله‌ی آنها به قرارگاههای ترکمانان در بهار هر سال نمیشود. این تجاوزات با چپاو[2] حرو وتابع [عادی] هر ساله است. این تجاوز مهم هر سال برای آنها پس از آب شدن برفها در کوهها آغاز میشود و معمولا" در آغاز ماه بهار (می MAY) شروع می‌شود، بدرستی مشکل است که گمان نمود چه اندازه خسارت و کشت و کشتار در عرض این یورش و حملات به وجود می‌آید، ولی تقریبا" میتوان آنرا بتوان در حدود سی *هزار پوند* دانست و این مالیاتی است که بزور اسلحه از ترکمانان جمع آوری می‌شود و هدف از آن راضی کردن خواسته‌های شاه ایرانست. البته این حملات و یورش‌ها در مقابل دستبردهای ترکمانان انجام می‌شود و معمولا" در این نوع تاخت و تازها اسرای زیادی هم از ترکمن‌ها نصیب آنان میشود.

تا کنون تصمیمات زیادی گرفته شده است که جلوی اینگونه تجاوزات گرفته شود ولی متاسفانه هیچکدام با موفقیت همراه نبوده است. البته حکمرانان خراسان تا اندازه‌ای از شدت این حملات کاسته‌اند، ولی گاهی وقتها بستگی به اوضاع و احوال روز دارد. چندین سال پیش شاه یک زنرال را مامور کرد که از نزدیک محل را مورد بازدید قرار دهد و جلوی این حملات را بگیرد و چنانچه حمله‌ای انجام گیرد، تمام غنایم بایستی به شاه پرداخت شود. البته غنایم به شاه پرداخت گردید و متاسفانه جلو تجاوزات گرفته نشد. البته حملات برای درآمد حکمرانان همچنان ادامه یافت. بدیهی است که سیاست غلط زمامداران باعث اینگونه حوادث

---

۱ ـ *اللهیار خان قبلا" حاکم درگز بود، چون نتوانست آنجا را اداره کند، امیر حسین خان او را برکنار نمود.*

۲ ـ *چپاو = چپاول، غارت.*

میگردد، چون متکی بر خط مشی درستی نیست، چون حکمرانان علاوه بر مالیاتی که باید به خزانه‌ی شاه پرداخت نمایند، خود نیز برای مخارج خود احتیاج به جباول دارند.

در خاتمه نکات دیگری در مورد قدرت واقعی شجاع الدوله باید گفته شود. او دارای قلمرو بسیار وسیع و ثروتمندی است که مرکز هزاران است و بیشتر در خراسان است. او دارای بیست هزار مرد جنگی است که از این تعداد بیشتر آنان سربازان آموزش دیده‌ی خوب و مسلح هستند. شهر محل حکومت اوقوچان، فوق‌العاده مستحکم و دارای دیوارهای سنگی است و این خود دلیلی برای حوزه‌ی قدرت اوست. بعلاوه این شهر در مرز شمالی خراسان قرار گرفته است و راه تجارتی بسیار با اهمیتی دارد. در بعضی مواقع قوای نظامی او بوسیله‌ی حکمرانان بجنورد و درگز تقویت میشود که در مواقع جنگی خوبی از آن استفاده میشود.

از گفته‌های شجاع الدوله چنین بر می‌آید که از اوضاع و احوال ایران ناراضی است و چندان تمایلی به خاندان سلطنتی ندارد. او می‌گوید که کشورش دچار پریشانی و درماندگی گردیده است و روز بروز از قدرت مملکت کاسته میشود، دیگر مملکت ایران یک قدرت بزرگ به حساب نمیآید. این گفته‌های او خواه درست یا نادرست باشد، هر چه هست نظر اوست. او بعلت رفتار بد شاه با او در چند سال پیش در تهران، چندان نظر خوبی با شاه ندارد. این نوع طرز تفکر حکمرانان محلی ایران، روشنفکری آنان را میرساند، اما جزوی از استعداد رای آنها نمی‌کاهد. این طرز تفکر بعلت پیشرفت روسها از طرف دریای خزر از شمال را انگلیسی‌ها از طرف سیستان و جنوب در امر به وجود آمده است. اظهار عقیده می‌شود که بزودی خراسان بوسیله روسها و یا انگلیس‌ها تصرف خواهد شد. یا اگر یک کشور آنرا اشغال نکند، بالاخره خراسان تحت اشغال دو طرف قرار خواهد گرفت [همچنانکه بعداً این عمل انجام شد]. او بدون هیچگونه تعصبی، به موضوع و جریان امر نگاه میکند و منظر است که کدام طرف خراسان را اشغال کند و در نتیجه، او طرف برنده را بگیرد. آنچه محتمل است که احساسات جای عقل را در اندیشه‌ی شجاع الدوله گرفته است. اما باید نسبت به احساسات قدرتمندترین مرد خراسان بی تفاوت نباشیم. کمکهای او به روسها در صورتی که بوقوع[بپیوندد] ممکن است در پیشرفت‌های بعدی آنها در ناحیه اترک فوق العاده مهم و با اهمیت باشد و چنانچه این کمک‌ها بر علیه روسها بکار گرفته شود، اسلحه بسیار موثر و نیرومندی خواهد بود که ترکمن‌ها و او را در برابر روسها به پایداری و مقاومت وادار سازد.[1]

1- CENTRAL ASIAN PORTRAITS ...
BY: DEMETRIUS CHARIES BOULGER.

قوچان از نظر فریزر

جیمس بیلی فریزر بازرگان انگلیسی که در نخستین مسافرتش به ایران در سال ۱۸۲۱ (۱۲۳۷ قمری) از راه هرمز و بوشهر و شیراز و قم و تهران خود را به مشهد رسانید، اطلاعات جالبی ارائه داده، از جمله آماری که از شهر مشهد داده که سی ۳۲ هزار تا ۴۰ هزار نفر جمعیت داشته، برایمان جالب است. فریزر سپس از راه توس و رادکان به قوچان می‌آید و هنگام غروب و اول ورودش وارد این شهر می‌شود. از لحاظ آب و هوا قوچان را مطبوع و معتدل دیده است. وی می‌نگارد که :((قوچان باغهایشان که در دوره‌های باستانی به سرزمین گوشان مشهور بوده به گواهی جغرافیدانان قدیمی یکی از بهترین مراکز کشت گندم و جو و یورش گوسفند بشمار میرفته است.

شاه عباس بزرگ، نیرومندترین پادشاه صفوی که از قدرت روز افزون طایفه‌های کرد در قسمت غربی ایران بیمناک شده بود، برای نخستین بار در صدد برآمد که چهل هزار خانواده‌ی کردان را از آن نواحی، و به ویژه از سرزمینهای مرزی ایران و عثمانی به شمال شرقی ایران بکوچاند. وضع جغرافیایی و شرایط اقلیمی شمال شرقی ایران با نواحی غربی تفاوت بسیار داشت و به همین سبب شاه عباس با تمام قدرتی که داشت موفق به کوچاندن بیش از پانزده هزار خانواده‌ی کرد نگردید. این کردان تازه وارد که از جاران تا قوچان و از قوچان تا دور افتاده‌ترین نقاط گرگان پراکنده شدند، رفته رفته با شرایط اقلیمی میهن جدید خود خو گرفتند و به توسعه‌ی کشاورزی و دامپروری این ناحیه از ایران کمک کردند.))

هنگامی که فریزر گام به شهر قوچان می‌نهاد، نیرومندترین و بزرگترین تیره از کردان یعنی زعفرانلوها شهر و آبادیهای آنرا در برابر ترکمانان بیابانگرد و غارتگر حفظ میکردند.

سوداگر انگلیسی، دژ و وسائل دفاعی شهر را کاملا" مناسب و رضایت بخش میدید. دیواری که بر گرد شهر کشیده بودند ده تا دوازده پا ضخامت داشت. در اطراف دیوار شهر بفاصله های معین برجهایی برای دیده بانی و دفاع و پائین دیوار خندقی بسیار ژرف ساخته بودند. [رضا قلی خان ایلخانی بزرگ کرد در این زمان بر قوچان حکومت میکرد. وی یک شخصیت نظامی بود و به جنبه‌های استراتژیکی و نظامی اهمیت بیشتری میداد.]

ـــــ ترجمه‌ی آقای قدرت‌الله روشنی زعفرانلو که تنها مقاله‌ی مذکور را ترجمه و برای نگارنده فرستاده‌اند که از زحماتشان سپاسگذارم.

نام کتاب: تصاویری از آسیای مرکزی [شخصیتهایی از خان نشین‌ها و ایالتهای همجوار]

نویسنده: دیمتریوی، چارلز، بولجر ـ عضو انجمن آسیایی سلطنتی، مولف کتابهای انگلیسی و روسی در آسیای مرکزی و یعقوب بیگ از کاشغر و چند کتاب دیگر.

بازار قوچان مانند پاره‌ای از شهرهای ایران سر پوشیده نبود. در هیچ سو ویرانه‌ای دیده نمیشد و شهر به داشتن خانه‌هایی خوب و محکم و سکنه‌ای در حدود پانزده تا بیست هزار نفر [نصف جمعیت مشهد در آنروز] بر خود می‌بالید. آبادیهای اطراف قوچان بخوبی نیازمندیهای این شهر بستا" بر جمعیت را بر میآورد.[1] شاید مهمترین سبب یا بواسطه‌ی یکی از بزرگترین ویژگیهای اخلاقی کردان که بی نیازی از دیگران [و خود کفائی] است. قوچان داد وستدی با خارج نداشت، و فقط پاره‌ای از کالاهای مورد نیاز را که انگشت شمار بود وارد می‌کرد. از آنجا که کشتزارهای قوچان بیشتر از میزان نیازمندی ساکنان شهر گندم و جو به بار می‌آورد و پرورش بهترین گله‌های گوسفند پوستهای قوچانی را گرانبهاترین پوستهای ایران ساخته بود، طبعا" غله و پوستین یا پوست از کالاهایی بود که قوچانیان در داد و ستدهای پایاپای خود بکار می‌بردند.))[2]

با توجه به مطالب گفته شده وسیله‌ی فرسزر در نخستین سفرش به قوچان، مشاهدات وی پس‌ازجنگ‌قوچان‌راهم درتجدیدچاپ‌جلداول‌خواهیم‌آوردتامشاهده‌شودکه‌عارتگران‌قاجاربه کمک سپاهیان روس و انگلیس چه بلایی بر سر قوچان آوردند .ودرتضعیف قوچانیان کوشیدند.

جنگ قوچان از نظر الکساندر برنس

برنس دو سال پس از آبور کانالی یعنی در سال ۱۲۴۸ قمری به خراسان آمد. به گفته‌ی برنس، ورود وی به مشهد همزمان با آغاز جنگی بود که میان شاهزاده عباس میرزا و ایلخانی قوچان، رضا قلی خان زعفرانلو در گرفت. در آن هنگام (ربیع الاول ۱۲۴۸) خسرو میرزا پسر

---

۱ ـ آبور کانالی یکی از نخستین مسافران انگلیسی است که در سال ۱۲۴۶ قمری‌هنگامی که شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع السلطنه شوهر خواهر رضا علی خان زعفرانلو حاکم خراسان بود، به مشهد آمده و به نقش کشاورزی و رونق اقتصادی قوچان بر مشهد اشاره کرده میگوید: "چون غله مشهد کفاف نیازمندیهای ساکن شهر و تازه واردان [زائران] را نمیداد، همه ساله مقادیری از نیشابور و کردستان [قوچان] وارد می‌کردند و کوشش حکومت بر آن بود که بهای نان و گوشت را ارزان نگاه دارد. چنانکه در سال ۱۲۴۶ق گرانترین و مرغوبترین نان مشهد سه من یک ریال و ارزانترین نان شهر دوازده من [یا سی و شش کیلو] یک ریال و گوشت در حدود دو من [با شش کیلو] یک ریال بود.

جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان ـ ابوالقاسم طاهری ص۳۷

۲ ـ جغرافیای تاریخی خراسان ـ طاهری ص ۵۲ و ۵۵

شاهزاده عباس میرزا در غیاب پدر [که به جنگ قوچان رفته بود] وظایف والی را [در مشهد] انجام می‌داد...

پایداری رضا قلی خان زعفرانلو ایلخانی قوچان در برابر دست کم سیزده هزار تن لشکریان مهاجم [که دو هنگ آن سالدانهای روس بودند] و توپخانه‌ی نیرومندی که نایب السلطنه عباس میرزا زیر نظر افسران انگلیسی [و سرهنگ بروسکی لهستانی که گزارش کار خود را به پنهان به روسیه میداد] تدارک دیده بود، نمودار از قدرت خانهای مقتدر خراسان است که حضور نایب السلطنه را در خراسان ایجاب میکرد. تسلیم شدن [رضا قلی] خان زعفرانلو و افتادن قوچان بدست عباس میرزا، مژده‌ی بزرگی بود که به گفته‌ی برس همگی مردم بویژه مامورال حکومت را خرسند ساخت. از اهمیت این رویداد همین بس که سه شبانه روز بی‌درپی در مشهد [به امر خسرو میرزا پسر عباس میرزا] چراغانی کردند...

برس سه روز پس از فتح قوچان به دعوت نایب السلطنه از مشهد عازم قوچان می‌شود تا شجاعت و شاهکار نایب السلطنه‌ی خدمتگزار و نوکر روس و انگلیس را مشاهده نماید. برس می‌گوید "سه روز پس از آنکه مشهد را پشت سر نهاده بودیم به قوچان رسیدیم. میگویند که این ناحیه سردترین بخش خراسان است و به احتمال کلی این گفته درست است، زیرا هنگام بر آمدن آفتاب در ماه سپتامبر (مهرماه) گرما سنج به ۲۹ درجه‌ی فارنهایت (۱/۶ درجه سانتیگراد زیر صفر) پائین آمده بود و چون آب در ۲۰۶ درجه (۱۶/۶ درجه سانتیگراد) جوشید، معلوم بود که ما در حدود چهار هزار پا بالای سطح آزاد دریا قرار داریم. پهنای دره‌ی قوچان بین ۱۲ تا ۲۰ میل بود، و در پای تپه‌ها گاهی به نقاط خرم و سرسبزی میرسیدم که در آنجا بهترین انواع میوه بعمل میآید... ضمن سفر در چندین دهکده که بر سر راهمان بود درنگ کردیم. اما بواسطه‌ی جنگ با کردها تمامی این دهکده‌ها خالی افتاده بود.))

برس درباره‌ی دیوار و استحکامات دژ قوچان و وسایل جنگی که زیر نظر عباس میرزا در جنگ با ایلخانی زعفرانلو بکار رفته بود، شرح دقیق و مفصلی نگاشته است. در زیر دیوار قلعه‌ی قوچان، چند روزی پس از آنکه هشت هزار تن مدافع کرد به امر رضا قلی خان زعفرانلو سلاح بر زمین نهاده و دروازه‌های شهر را گشوده بودند، برای نخستین بار الکساندر برس مدیدن عباس میرزا نایل آمد. [عباس میرزا نیز یکسال پس از جنگ قوچان در ۱۲۴۹ قمری و فتحعلیشاه در سال ۱۲۵۰ قمری در گذشتند].[1]

---

۱ ـ مدرک قبلی ص ۵۶ ـ امیدواریم در آینده سفر نامه‌ی برس بطور کامل ترجمه و چاپ شود تا نکات بیشتری از زوایای تاریک تاریخ ایران روشن گردد و ما به اطلاعات بیشتری از جنگ قوچان دست بیابیم.

نی پیه در قوچان

در اواخر قرن سیزدهم هجری توجه اروپائیان، بویژه انگلیسی‌ها، بخاطرحفظ منافع خودشان در هندوستان، به خراسان و به قوچان جلب شده بود. در حالیکه روسهادر سرزمین‌های شمالی خراسان پیشروی می‌نمودند و این سرزمین‌های بی صاحب را یکی بعد از دیگری اشغال می‌کردند، جاسوسان انگلیس نیز در اشکال و لباسهای مختلف به سوی خراسان سرازیر شده بودند. و این حرکت آنها تنها نتیجه‌ای که برای ما داشته است، اینست که ما را از وضعیت دست کم یکصد و اندی سال پیش خراسان آگاه ساخته‌اند و گرنه ما امروز چیزی از گذشته‌ها و تاریخ اواسط حکومت قاجار را در دسترس نداشتیم.

بقول آقای ابوالقاسم طاهری؛ " علاقه‌ی مگره گوره و سایر جهانگردان انگلیسی این عهد به ضبط جزئیات سفر و ویژگی‌های جغرافیائی نواحی شرقی ایران بدون دلیل نیست و نباید از نظر دور داشت که انگیزه‌ی سفر مگره گور و سروان جی.سی.نی.پیه [1] که کمتر از یکسال پیش از حرکت آن ژنرال اسکاتلندی خود را به خراسان رسانید گردآوری آمار دقیق از جمعیت شهرها و دهها و اطلاعاتی صحیح درباره‌ی وضع استراتژیکی و نظامی خراسان بوده است. برای درک اهمیت موضوع باید بخاطر داشت که روسها شهر خیوه را در ۱۲۷۰ ق ابتدا به طور موقت و بیست سال بعد (۱۲۹۰ ق برابر ۱۸۷۳ میلادی) بطور دائم به تصرف خود در آورده بودندو در خلال ۱۲۸۱ و ۱۲۸۵ تاشکند و سمرقند و بخارا را یکی پس از دیگری مسخر ساخته بودند و هنگام سفر مگره گوره [2] و نی پیه اعتقاد عمومی بر آن بود که عنقریب شهر مرو نیز به تصرف لشکریان روس در خواهد آمد... [در چنین اوضاع و احوالی بود که از سوی دولت انگلستان] جی.سی.نی پیه ماموریت یافت که خود را به دور افتاده‌ترین نواحی شمال شرقی خراسان برساند و آنچه را که مشاهده می‌کند دره به دره گزارش دهد. وی در خزان و زمستان سال ۱۲۹۱ قمری در ناحیه‌ی بزرگی از مشرق ایران از غرور کوه [افغانستان] گرفته تا سرخس و دره‌گز [و قوچان] سفر کرد و یادداشتهای سفر خود را به هندوستان و حکومت انگلیس فرستاد معلوم نیست که مشاهدات و ملاحظات کاپیتن نی پیه تا چه اندازه به رویدادهای تاریخی بعد شکل بخشید، اما قدر مسلم اینست که نوشته‌های وی کمک فراوانی به شناختن اوضاع طبیعی خراسان کرد.))[3]

---

1. G.C.Napier

۲- مگره گوره گزارش خود را تحت عنوان مسافرتی در ایالت خراسان در سال ۱۸۷۵م منتشر ساخت :

نی بیه ضمن سفر خود به مرزهای شمالی ایران با خوانین کرد خراسان از جمله امیر حسین خان شجاع الدوله ملاقات کرده و به این موضوع اشاره میکند که از زمان رضا قلی خان زعفرانلو ایلخانی قوچان و جعفرقلی خان شادلو ایلخانی جنورد اقدامات مفیدی جهت اسکان دادن ترکمن‌ها در نواحی خراسان انجام گرفته و هسور وسیله‌ی امیر حسین خان و حیدر قلی خان شادلو ادامه داشته است و این امردرخط مشی زندگی ترکمانان عارتگر اثر خوبی داشته‌است، زیرا برخی از آنها به نی بیه گفته بودند که دیگر دزدی و چپاول پیشه‌ی آبرومندی نیست، مردان نامدار قبیله‌های ترکمان از آن پس بندرت در دزدی و غارت مستقیماً شرکت میکردند هر چند که این عارتگریها تا اواخر دوره‌ی قاجار و روی کار آمدن سلسله پهلوی ادامه داشته است، لکن از شدت قبلی آن بویژه بر اثر تسلط روسها بر نواحی ترکمن نشین و مهار کردن آن عارتگران کاسته شده بود.

نی بیه ضمن عزیمت خود از مشهد به قوچان از نواحی نوش و رادگان و روستاهای این منطقه دیدن کرده و ویژگیها و آمارگیریها و بررسیهای جغرافیایی خوبی در این رابطه بعمول داشته است و اثرات جنگهای سالار و نایب السلطنه در خراسان را بر زندگی مردم و ویرانی روستاها مشاهده نموده است.

نی بیه، *چناران* را که پیش از قحطی، محل آباد و پر جمعیتی بود" دهکده‌ای ویران با چهل تا پنجاه باب خانه و در حدود هزار نفر سکنه" دیده است. باغهای ثروتمندی که به گفته‌ی مسافران، در آغاز سده سیزدهم هجری، به داشتن باغهای خرم، گلزارهای وسیع و درختان چنار فراوان مشهور بود، جایگاه ویران گروهی مردم تهیدست و محنت کشیده‌ای شده بود که دیگر نمیتوانستند به غیر درخت چناری که در حاشیه‌ی ده باقیمانده بود و از تخریب و غارت سپاهیان عباس میرزا نجات یافته بود، فخر کنند. در این عهد نی بیه *رادگان* را برعکس منطقه‌ی چناران آبادتر دیده است. در خود ده رادگان پانصد تن از کردان زعفرانلو

Narrative of a jouney througk the province of Khorasan in 1873 . By col . c . M . Mac Gre gor .London 1879

۳ ـ *جغرافیای تاریخی خراسان ـ طاهری ـ ص ۹۷. نی بیه گزارش خود را در اهمیت موقعیت قوچان و ابیورد و کلات و سرخس و درگز در مقابل پیشروی روسها به دولت انگلیس ارائه داده تحت عنوان:*

Collection of journal and Reports Received From captain The HonG.C.Napier on Special Duty in persia. London 1874

زندگی میکردند. آب و چراگاههای اطراف ناحیه فراوان بود، و سکنه‌ی تمامی بلوک زادگان بین هفت تا هشت هزار خانوار بودند.

هنگام بیرون آمدن از جنارل نی بیسه پس از عبور از جلگه‌ای در سمت جنوب غربی به قلعه‌ی قدیمی *امیر آباد* رسیده است. وی این قلعه را از لحاظ سبک معماری و طرز ساختمان جالب یافته است، هر چند که ۵۲ سال از ویرانی آن به دست عباس میرزا نایب السلطنه میگذشته است. نی بیسه یاد آوری می‌کند که در جنگ ۱۲۴۸ ق این دژ به مدت شش هفته در مقابل سپاهیان ایران و روس مقاومت کرده است و سرانجام سقوط دژ امیر آباد بوسیله‌ی انفجار باروت به کمک مهندسین روس و انگلیس، موجب بریشانحالی رضا قلی خان زعفرانلو و گشوده شدن دروازه‌های قوچان گردید. [نگاه‌کنید به‌جلد اول]

نی بیسه که تقریباً دو سال پس از وقوع زلزله‌ی وحشتناکی قدم به خاک قوچان نهاده است، با زبردستی و دقتی که در توصیف مناظر دارد دیوارهای فرو ریخته‌ی ویرانه‌های آن شهر غم انگیز را در نظر خواننده مجسم میسازد... نیمی از خانه‌های شهر جان ویران شده بود که تعمیر آنها امکان نداشت و بطوری که مگره گوره پس از نی بیسه نوشت مسافر به هر سوی می‌نگریست آثار انحطاط و زوال شهر را به عیان میدید.

بعد از دیدن ویرانیها و مناظر غم افزای قوچان، نی بیسه از تماشای مردم شجاعت و دهات آباد و ثروتمندی که بر سر راهش به سرخس و درگز [که از زلزله آسیب ندیده بودند،] دیده است، ابراز شادمانی فراوان می‌کند. در پیرامون ده نوبل و آبادی یوسف خان وی *گردهای طایفه گیوانلو* را مردمان رسا رو، خوش قامت و به مراتب مرفه‌تر از مردم دهات دیگر دیده است و در این باره می‌نویسد: "همگی لباسهای خوبی به بر داشتند و متوجه شدم که مردان کوتاه قد، اما درشت استخوان و نیرومندند. در میان آنها *چشمان آبی و میشی* فراوان دیده می‌شد."

اما بر خلاف آبادی و آرامی منطقه، نی بیسه منطقه درگز را که زمینها و مراتعش آبادتر و پر بارتر از منطقه‌ی قوچان میباشد، بحال خرابی و ویرانی دیده و آنجا را به خاطر تاخت و تاز و غارتگریهای ترکمانان خالی از سکنه یافته و گفته است در آنجا ترسی از هجوم ناگهانی ترکمانان به حدی بود که هیچکس در منطقه‌ی کلات و ابیورد و درگز توجهی به سکونت و کشت و کار نداشت. نی بیسه از طریق روستای کنکان [زادگاه جه جوخان] که در دامنه‌ی شمالی کوه الله اکبر قرار دارد، خود را به ابیورد میرساند و مینویسد: ابیورد دیگر آن اهمیت گذشته‌ی خود را بخاطر غارتگری ترکمانها از دست داده بود و کردهای زعفرانلو از آنجا عقب نشینی کرده بودند. نی بیسه سرزمین حاصلخیز ابیورد را ستوده و گفته است باروری زمین چندان بود که گاهی وزن حبوبه‌های ابیورد به بیش از ۲۵ کیلو میرسید و هر دانه‌ی بذر گندم صد دانه حاصل

می‌داد.[1]

از جمله مسافران خارجی دیگری که از شمال خراسان وقوچان دیدن کرده‌اند، باید از ادموند او دانوان[2] نام برد که از قوچان به مشهد و سپس به سرخس رفته تا از عملیات روسها در سرزمینهای شمالی خراسان گزارش جهت دولت انگلیس فراهم کند. وی از روستاهای بین قوچان تا سرخس نام میبرد و از آنها نقشه و مطالب جغرافیایی و آماری تهیه میکند اودونوان در سال ۱۲۹۸ قمری از مشهد عازم مرو میشود.

پیش از حرکت اودانوان از قوچان به مشهد شایع بود که گوگ تپه بدست سربازان روس افتاده است. ظاهرا" این شایعه بی اساس بود، زیرا حدود ۹ ماه بعد در ۲۴ ژانویه ۱۸۸۱ (سوم ربیع الاول ۱۲۹۹) ناحیه‌مزبور بطور قطع به تصرف لشکریان روس در آمد و ترکمانان تکه پس از پایداری شگفت انگیزی نار و مار گردیدند. با تسخیر قطعی گوگ تپه ارتباط ترکمانان مزبور با تکیه گاه بزرگشان قطع شد و سرانجام همگی تکه‌ها در برابر علیخانوف[3] افسر مسلمان روسی که از اهالی داغستان بود، سلاح بر زمین نهادند و سه سال بعد، مرو رسما" بخشی از امپراتوری روسیه‌ی تزاری گردید و نقشه‌ی روسها برای بلعیدن سرزمین‌های شمالی ایران جامه‌ی عمل بخود پوشید و تقریبا" دوازده سال بعد (۱۳۱۱ قمری همزمان با فوت امیر حسین خان شجاع الدوله) که گراس نوو دسگ[4] مبداء خط آهن آسیای مرکزی روس شده بود، پیشتازان ارتش

---

۱ ـ جغرافیای تاریخی خراسان ـ طاهری ص ۱۰۵

2 - Edmondo.Donovan

۳ ـ برخی از معمرین قوم بر آنند که علیخانوف از کردهای ایروان روسیه بود. البته باید برای کشف این موضوع از منابع پژوهش‌تور وی)استفاده شود که فعلا" برای نگارنده ممکن نیست در گزارش راجع‌به آسیای مرکزی دوره‌ی قاجار که در یکی از نشریات تهران منتشر شده و در کتابخانه‌ی مرحوم علامحسین رحیمیان بود، در مورد علیخانف آمده بود که: باور علیخانف که با ژنرال کماروف در صفر ۱۳۰۰ ناصر الدینشاه به خراسان در بجنورد به حضور ناصر الدینشاه رسید و نایب فوج بود، وقتی با یکی از مقامات مافوق خود درگیر شده بود، لذا بر حسب قانون ارتش روسیه تبعید شد و مجلس قشونی روس رتبه و نشانهای او را گرفت واو همچون سربازی ساده در یکی از افواج قشون مشغول خدمت شد و به همین وضع تحت حکم ژنرال اسکو بلوف به جنگ خیوه رفت و در محاصره‌ی گوگ تپه رتبه‌ی پرچمداری داشت، و رشادت او در این جنگ اسباب ترقی او گردیده شایستگی و کفایت او را به ثبوت رسانیده دوباره‌به‌رتبه‌ی‌نیابت‌رسید. ناگفته نماندکه علیخانوف،گوگ تپه را با تی ان تی منفجرکرد،

تزاری علیرغم اعتراضهای شدید دولت ایران دهانه‌ی رود اترک را در اختیار داشتند. روسها برای دستیابی به اطلاعات دقیق و جالب‌تری یک سلسله از افراد دانشمند و جاسوس خود را به شمال خراسان فرستادند تا زمینه‌ی هر چه پیشرفت آنها به داخل ایران و رسیدن به آبهای گرم خلیج فارس را فراهم کنند. برخی از این افراد عبارتند از: گلادی چف، سوکولف، امینوف و عالیخانوف بواسطه‌ی پژوهشهای جالب و گردآوری آمار و اطلاعات نادرو تهیه‌ی نقشه‌های دقیق جغرافیایی از محققان بزرگ جغرافیایی آسیای مرکزی گردیدند.
سر حلقه‌ی این مکتب ژنرال وتوکف است که فنون نظام و اطلاعات جغرافیایی را در خود جمع داشت و درباره‌ی پیشرفت مصالح امپراتوری تزاری از علم جغرافیا مدد جست. دانش وتوکف *درباره نژادها و اوضاع جغرافیایی شمال شرقی خراسان* و آسیای مرکزی چنان دقیق و ژرف بود که انجمن شاهی جغرافیایی لندن نیز وی را بزرگترین سند در این موضوع می‌داست.
انگیزه‌های سیاسی و علاقه‌ی شخصی وتوکف سبب گردید که جغرافیادان و زمین پیمای روسی بنام لسار دوباره به خاک ایران قدم نهد و از گوشه‌ی شمال شرقی خراسان دقیقا "نقشه‌برداری کند."

و این عملیات تجاوز کارانه در زمانی انجام می‌گرفت‌که‌حکومت‌فاسدقاجاردرخواب خرگوشی خود فرو رفته و از اوضاع و احوال کشور و ورود و خروج بیگانگان به سرزمین ایران کاملا" بی آگاه و بی تفاوت بود، و این عوامل باعث از دست رفتن سرزمین های حاصلخیز و پر جمعیت ایران گردید. تاریخ خراسان و بـــویژه تاریخ گردهای خراسان و نقش آنها بر منطقه، آنگاه کاملا" روشن می‌گردد که دستیابی بر اســناد و مدارک نامبردگان فوق برای نویسندگان آینده میسر گردد.

لسار دانشمند روسی دومین ماموریت خود به خراسان را در بهار سال ۱۸۸۲ میلادی (۱۲۹۹ قمری) آغاز کرد و تحقیقات خود را درباره‌ی کشیدن یک خط آهن بین عشق آباد و قوچان و مشهد ادامه داد و در مورد کشیدن خط‌آهن از راه کوک تپه به گرماب و بجنورد نیز بررسی کرد و سرانجام به این نتیجه رسید که راه آهن مذکور باید از طریق سرخس به داخل ایران انجام گیرد تا هزینه‌ی آن کمتر شود..

---

۴ ـ Krasnovodsk یکی از بنادر شمالی دریای خزر که در غرب کوک تپه قراردارد *گردهای جلالی خراسان در داخل شوروی بقول پیر مردان ما از بندر مذکور تا چار جوی بخارا در طول نواحی مرزی ایران و روسیه در جمهوری ترکمنستان شوروی استقرار دارند و احتمالا" حدود بیست هزار خانوار میباشند.*

دو سال پس از ماموریت لسار، انگلیسی‌ها که از پیشرفت روسها بسوی هندوستان بیمناک شده بودند یکی از افسران ارشد و برجسته‌ی خویش به نام لامسدن را به خراسان و افغانستان فرستادند. لامسدن در مورد بررسیهای ایلات مرزی ایران و افغانستان، گرد بودن ایل فیروزکوهی را که برخی معتقدند در زمان تیمور لنگ به این ناحیه انتقال یافته‌اند، تائید می‌کند و می‌گوید: خطر شورش ایل فیروزکوهی در نظر روسها کمتر از خطر شورش ترکمانان تکه بود. افراد ایل فیروزکوهی که به عقیده‌ی پاره‌ای از جهانگردان مطلع، دلیر ترین جنگاوران شمال شرقی ایران شمرده میشدند در محدوده‌ای بیلاق و قشلاق میکردند که از شمال به تیر بند ترکستان و از جنوب به هریرود و سفید کوه ممتد میشد. در آغاز سده‌ی چهاردهم هجری قمری فیروزکوهی‌ها بالغ بر ده هزار خانوار بودند که دو هزار و پانصد خانوار از ایشان در کنار هریرود و دست کم دو هزار خانوار دیگرشان در بالا مرغاب متمرکز بودند. پیشینه‌ی تاریخی این ایل بر ما معلوم نیست، همین قدر میدانیم که زادگاه اصلی نیاکانشان کوههای کردستان بود. و بعدا" در خلال دگرگونیهای بنیادی، پدرانشان ناحیه‌ی فیروزکوه را بسهن دوم خود ساختند. در سال ۷۹۱ هـ. پس از انقلاب خراسان به احتمال کلی تیمور [لنگ] کردان فیروزکوهی را به صفحات شمالی خراسان کوچانید تا از این دلیران بی‌باک سدی در برابر مهاجمان شمالی ایجاد کند. از عهد تیمور تا اواسط دوران پادشاهی نادر فیروزکوهیها در شمال خراسان می‌زیستند. نادر مصلحت در آن دید که مجددا" افراد ایل را به فیروزکوه برگرداند، اما کردان فیروزکوهی که بیش از سه قرن و نیم در حدود ماوراءالنهر زیسته و به آب و هوای سردسیری خو گرفته بودند، فیروزکوه را جای تنگ و نامناسبی دیدند و ضمن هرج و مرجهایی که بدنبال مرگ نادر روی داد، دوباره فیروزکوه را ترک گفته به میهن جدیدشان [در محدوده‌ی فوق الذکر] بازگشتند.[1]

سفر بیت به قوچان

آرتور کمبل بیت کارمند کمیسیون تعیین مرزی ایران و روس از سوی دولت انگلستان مامور و به خراسان اعزام گردید و در سال ۱۳۰۲ قمری (۱۸۸۴ و ۱۸۸۵ میلادی) از قوچان تا سرخس و هرات را مورد بازدید قرار داد. که امیدواریم درجلدچهارم به مطالب آن بپردازیم.

---

۱ ـ جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان ـ ابوالقاسم طاهری ص ۱۲۷.

ماموریت بیجاغ سردارازسوی شجاع الدوله

عیاران در تاریخ ایران همواره نقش آفرین و در چابکسواری و جوانمردی و ضربه زدن به دشمن مشهور خاص و عام بوده‌اند. از جمله عیاران سترگ کرد باید از بیجاغ[1] سردار جلالی ساکن فیروزه نام برد. بیجاغ سردار علاوه بر اینکه از زور بازو و قدرت پهلوانی و چابکسواری برخوردار بود، در جنگها نیز از افکار و شیوه‌های عیاری خویش نهایت استفاده را میکرد. اول هدف را معین میکرد بعد نقشه می‌کشید که برای رسیدن به هدف از چه وسایلی باید استفاده کند، و برای نیل به مقصود با توجه به شرایط مکانی حداقل زمان برای اجرای نقشه خویش را در نظر میگرفت. او همیشه در طرح و اجرای نقشه‌های خود موفق بود. از این رو شجاع الدوله اورابه‌حضورطلبیدوگفت: اسب مهله قوش توروبردی خان ترکمن راطرف یک هفته‌ازتوبخواهم. لوازم موردنیازخودرابرارزمان خان وزیرنگیروبسوی اتاق حرکت‌کن بیجاغ سرداردرحالی که دست به سینه داشت، سرفرود آورد، لحظه‌ای بعد بسوی مقصد روان گردید، شبانه خود را به پای دیوار قلعه رساند و کمند انداخت و بالا رفت. حال چگونه توانست از چنگ سگهای ترکمن جان سالم به در ببرد و به هدف نزدیک شود، برایمان مجهول است، از قول او نقل شده است که وقتی خود را به محل اسب رسانید، شب به پایان رسید و سفیدی صبح آشکار گشت. ناچار زیر چهار شتران ترکمن در نزدیکی اسب پنهان گشت. تمام آن روز را در حالیکه زیر چهار (پالان شتر) جمبانمرده بود بسر برد، فرصتی پیش نیامد، سگها بهر سو در حرکت بودند، دروازه حیاط نیز بسته بود. امیدوار بود با فرا رسیدن شب فرصتی پیش آید، لکن هنگامی که پس از غروب آفتاب مشاهده نمود که دروازه را با زنجیر بزرگی قفل نمودند، سخت مایوس شده بدینگونه سه شبانه‌روز بدون نان و آب درجای خود بدون اینکه جرات کوچکترین حرکتی داشته باشد بسر برد، غروب روز سوم، که گاوهای ترکمن‌ها ازصحرا می‌آمدند بسرزنی دروازه را گشود و پس از این که گاوها و گوساله‌ها وارد حیاط شدند و بیرون سرگرم جابجا کردن آنها شدند فراموش کرد دروازه را ببندد، بیجاغ سردار که چون عقابی برای ربودن

---

۱ – بیجاغ به نظر میرسد که واژه‌ای ترکی باشد، لکن در میان کردها رایج و بمعنای کارد یا چاقوی تیز میباشد.

شکار چشم و گوش خود را تیز کرده بود فرصت را از دست نداده چون فنر از جا پرید و خود را به تیری که برای شکستن هجوم در آن نزدیکی انداخته بودند، رساند و به دست گرفت و بسوی اسب دوید و با یک چشم بر هم زدن تیر را با تمام نیرو فرود آورد و زنجیر پای اسب را به دو نیمه کرد و چون پلنگی بر روی اسب نشست و رکاب زد. اسب شیهه کشید وچون برق از دروازه بیرون جهید.

نورویردی خان با شنیدن شیهه‌ی اسب بیرون پرید و به ایوان آمد، دید که شجاع‌سردار اسب را شلاق زده ودر دل بیابان می‌تازد. آهی کشید و گفت آهای عیار، تو بردی، دیگر اسبی به گرد تو نمی‌رسد، اسب مرا شلاق مزن و جگرم را خون مکن. به هر جا که میخواهی ترا به مقصود میرساند. لحظه‌ای بعد دهها تن سواران ترکمن بر در خانه‌ی آن مرد جمع شدند و از او که خان آنها بود خواستند که اجازه دهد به تعقیب آن عیار بروند، لکن خان گفت: دیگر بی‌فایده است، هیچ اسبی به گرد او نخواهد رسید و اگر شلاق بر آن بزنند، چون شاهین پرواز خواهد کرد، بروید، بروید، بی‌فایده است. من میدانم آن را برای شجاع الدوله خواهد برد، چون کسی شایستگی سوار شدن بر او را ندارد. شجاع الدوله چندین[1] بار ایلچی فرستاده و اسب را از من خواسته بود، لکن نپذیرفتم، اکنون او برنده است[2].

---

۱ - امیر حسین خان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو از آنجا که خود پهلوان و سلحشور و چابکسوار بیمانندی بود به اسب‌وسوارکارورزیده‌علاقه‌خاصی داشت و در تربیت و پرورش این دو از هیچ کوششی فرو گزار نمی‌کرد.

۲ - شاه عباس نیز یکبار به سرقت اسب دلخواهش دست زد و اسب معروف "غزال" را از امپراتور عثمانی بربود. ... درباره این اسب نوشته‌اند که از نژاد عربی و نخست متعلق به سلطان عثمانی بود. شاه عباس وصف آنرا در اصفهان شنید و ندیده بدان دل بست. می‌گفتند که یال و دم این اسب از کرک لطیف‌تر است و هنگام دویدن چنان تیز می‌رود که پاهایش روی زمین دیده نمیشود. شاه عباس مصمم شد که غزال را بدست آورد. پس یکی از دزدان زبر دست بنام ملکعلی قمی را که چندین بار گرفته و باز بخشیده بود، به دزدیدن غزال مامور کرد و به او گفت که اگر اسب را نیاورد کشته خواهد شد. ملکعلی به استانبول رفت و به حیله به اصطبل خاص سلطان راه یافت و مهتر غزال شد و سرانجام آن اسب را دزدید و از راههای غیر عادی به ایران آورد و به شاه تقدیم کرد.

زندگانی شاه عباس - ج ۲ - ص۱۱۳

تاج محمد خان بادلانلو نیز در قوچان، محمد باقر پهلوان را وادار کرد اسب دلخواه او

←

بدین ترتیب هنوز آفتاب روز بعد نتابیده بود که بیجاغ سردار وارد قوچان (قدیم) گشت و اسب را به میر آخور شجاع الدوله تحویل داد. شجاع الدوله وقتی شنید بیجاغ اسب را آورده است از اندرون بیرون شد و او را در آغوش کشید و پیشانیش را بوسید و به خلاع فاخر شاد خاطر ساخت.[1]

پیروان بیجاغ سردار مانند سردار عوض و سردار آراز و حسن و یگو و تحفه گل با روش‌های تراری متحاور که فیروزه را اشغال کرده بودند بسیار جنگیدند.

محمد فرزند قیاس فرزند بیجاغ سردار، که با عیسو قچک[2] جریستانی مدتها با جنگ‌های چریکی خود روسها را به تنگ آورده بودند، سرانجام در غاری در نزدیکی قلعه باقر واقع در غرب عشق آباد عاقلگیر شدند، روسها از هر طرف آنها را محاصره کرده به تیر اندازی پرداختند، لکن تلفات سنگینی داده عقب نشینی کردند و سرانجام با پرتاب نارنجک به داخل غار آنجا را منفجر ساختند. محمد فرزند قیاس با شش نفر از همرزمان خود کشته شدند، لکن عیسو قچک جان سالم بدربرده و موفق به فرار گردید.

روسها به خون محمد تشنه بودند زیرا وی قبلا" بیش از هزار نفر از آنان را کشته بود.

امروز بیشتر اولاد بیجاغ سردار و اسان نام در عشق آباد و فیروزه هستند و در جمهوری ترکمنستان شوروی لیاقت و شایستگی خود را به ثبوت رسانده، خصوصیات قومی خود را منجلی ساخته‌اند.

را از روستای یزدان آباد بدزدد. و او شبانه وارد اصطبل اسب شد و او را در میان برف بر کول خود گرفت که رد پایش معلوم نشود و از آنجا به روستای مرغزار برد.

۱ ـ احتمالا" این اسب از دو اسب معروفی است که شجاع الدوله هنگام ورود ناصر الدین شاه به قوچان در سال ۱۲۸۴ به شاه هدیه کرد و ناصر الدینشاه هنگام وارد شدن به تهران در دروازه‌ی شهر بر آن اسب نشست تا ابهت خویش و اسب را نشان دهد، و بدین گونه از مستقبلین سان دید. دو اسبی که شجاع الدوله پیشکش شاه کرد یکی رخش و دیگری شمشاد نام داشت.

۲ ـ عیسوقچک دگرگون شده‌ی [عیسی کوچک] میباشد که مردی دلیر و سلحشور از طایفه یه له وانلو جریستان بود.

گزارش میرزا نصرالله خان مصباح الملک (مشیر الملک و مشیر الدوله بعدی) رئیس اداره امور ایران و روس در مورد مذاکراتش با «یوسف» وزیر مختار روس در ایران درباره اختلافات مرزی سرخس و قوچان که به خط خودش بوسیله قوام الدوله وزیر امور خارجه بعرض ناصر الدینشاه رسانده است :

«راپورت ملاقات با وزیر مختار روس عصر چهارشنبه ۲۱ محرم ۱۳۰۹ - وزیر مختار روس را ملاقات کرد و در باب تخطی روسها در جنگل یسار هریرود[۱] مذاکرات لازمه نمود ، وزیر مختار نقشه سرحدیه را آورده ملاحظه کرد و گفت دو "یاغلی تپه"[۲] در آن سرحد واقعست یکی در ساحل همین رود که خاک آخال است (طرف روسها است) و یکی یاغلی تپه که در یسار هریرود (تژن) که آنهم شانزده ورس و نیم (منظور تپه لقمان بابا است) در شمال سرخس ناصری واقع است و موافق مدلول قرار نامه خط سرحد بفاصله دو فرسخ که چهارده ورس باشد در شمال سرخس به رود طژن (تژن) میرسد و این یاغلی تپه که نوشته‌اند از خاک ایران است شانزده ورس و نیم تا سرخس (ناصری) مسافت دارد یعنی دو ورس و نیم پائین‌تر از خط سرحد است ، اگر تردید دارید به نقشه‌های خودتان رجوع نمائید و از روی مقیاس به دقت تعیین نمائید معلوم خواهد شد ، باز اگر شبهه بماند به کارگزار سرخس ناصری تلگراف نمائید از حکومت سرخس ، سئوال نماید که به چه جهت در خاک ایران خانه چوبی ساخته‌اند (؟)[۳] یا مدلل خواهد کرد که یاغلی تپه خاک ایران نیست ، یا اگر مجاب شد موقوف خواهد کرد ، بعد گفت در باب «خیرآباد» جواب من رسید و به جناب اشرف وزیر اعظم نوشتم که خیرآباد که «کوربانکین» آنجا توقف کرده ، تا خیرآباد ایران چهار ورس مسافت دارد یعنی این خیرآباد که حاکم آخال (ژنرال روسی فرمانده ماوراء خزر) آنجا توقف کرده چهار ورس آنطرف خط سرحد واقع است ،

کارگزاران قوچان[۴] همینکه اسم خیرآباد شنیده‌اند تحقیق نکرده تلگراف کرده‌اند ...»[۵]

---

۱ - سمت چپ رودخانه داخل خاک ایران که امروز به پاسگاه جهانبانی معروف است ، چون تیمسار جهانبانی بعداً" این قسمت را طبق توافق دولتین ایران و روس پس گرفت .

۲ - منظور «قانلو تپه» است که سر خان خوارزم را در روی آن تپه بریدند .

۳ - بعداً" در محل این خانه چوبیها پاسگاه مهمی ساخته شد که اکنون در خاک ایران موجود و به پاسگاه روسها معروف است .

۴ - منظور از کارگزاران قوچان امیر حسین خان شجاع الدوله زعفرانلو است و خیرآباد همان روستای معروف مرزی است که شجاعت زنان کرد در جنگ با ترکمانان در آن بوقوع پیوست که در کتاب «حرکت تاریخی کرد» جلد اول ص ۳۴۲ آمده است . »

دستخط ناصر الدینشاه در مورد نقشه برداری از فیروزه

دستخطی است از ناصر الدینشاه خطاب به صدر اعظم مبنی بر اینکه مهندسی جهت نقشه‌برداری از منطقه فیروزه عازم قوچان شود. پس از اینکه ناصر الدینشاه بموجب قرارداد آخال در ۲۹ محرم ۱۲۹۹ شهرهای شمالی خراسان را به روسیه بخشید و چون به موجب این قرارداد فیروزه منطقه‌ی خوش آب و هوا و سر سبز ماوراءخزر هنوز جزو خاک قوچان باقیمانده بود روسها نقشه جدائی آنرا کشیده و از ناصر الدینشاه خواستند که فیروزه را هم به آنها بدهد از اینجهت چون شاه اطلاعی از موقعیت جغرافیائی فیروزه نداشته دستور اعزام نقشه بردار را برای تحویل آن به روسها صادر میکند. و در سال ۱۳۱۱ ق امیر حسین خان شجاع الدوله حاکم قوچان را مامور تحویل دادن فیروزه به روسیه می‌نماید. امیر حسین خان در این سال هنگام حرکت به فیروزه کشته می‌شود و سال بعد محمد ناصر خان شجاع الدوله مامور اجرای این حکم میگردد و محمد ناصر خان هنگامی به آنجا می‌رود که می‌بیند روسها از قبل آنجا را اشغال کرده و تیازی به آمدن هیات ایرانی نیز نبوده است.

دستخط ناصر الدینشاه در سال ۱۳۱۰ قمری

« جناب صدر اعظم. یکنفر مهندس قابل لازم است که به چاپاری به قوچان رفته نقشه و وضع فیروزه را و احوالات آنجا را نوشته برودی مراجعت نماید.

به محمد الدوله اطلاع دادم که فردا یکنفر مهندس میاورد دستورالعمل بدهم برود. باید دستورالعمل کامل و خرجی به آن بدهید زود روانه بکنید برود. بهیچوجه بصیرتی درست از آنجا نداریم. عضد الدوله را محصل بکنید زود برود همدان. »[۶]

آقای مصباح الملک [مشیرالدوله] که در اینجا گزارش امیر حسین خان شجاع الدوله را از روی عدم تحقیق ذکر میکند خودش صحبگونه اطلاعی از پیشروی روسها و دست اندازی به خیر- آباد نداشته است چنانکه چند سال بعد روسها منطقه فیروزه را تا بیخ دیوار خیر آباد تصرف کردند.

۵- ص ۱۰۱ اسناد سیاسی دوران قاجاریه - ابراهیم صفائی - بقیه سند مربوط به امور بندر گز است.

۶- اسناد سیاسی قاجاریه - صفائی ص ۲۴۱

گزارشی از درگذشت امیر حسین خان شجاع الدوله و خزانه‌ی عظیم او و زلزله‌های ویرانگر قوچان

گفته شد که امیر حسین خان شجاع الدوله از سوی ناصر الدینشاه مامور شد نواحی فیروزه را به روسیه تحویل دهد و امیر هنگامی که با "امین نظام" عازم محل بود، در فاروج زیر تنه اسب ماند و بر اثر آن در روز یکشنبه ۱۱ ربیع الاول ۱۳۱۱ قمری درگذشت[1]

یوسف خان هراتی مولف بحرالفواید که از معلمان مشق سواران زعفرانلو در دستگاه امیر حسین خان شجاع الدوله بود می‌گوید پس از فوت امیر: «روز ۳ جمادی الاول ۱۳۱۱ قمری از خبوشان روانه مشهد شدم در حالیکه ۳ راس اسب و ۲ نفر نوکر به مؤلف باقی مانده بود، اما جای شکرّ است، چون لیله هشتم جمادی الاول ۱۳۱۱ قمری در قوچان زلزله سختی روی داد که باعث اتلاف **دوازده هزار نفوس شد.**»[2] (۵۸ روز پس از موت امیر).

در جلد اول کتاب گفته شد که چون ابوالحسن خان فرزند امیر حسین خان چند هفته‌ای پیش از فوت پدرش در تهران کشته شد، بعد از مرگ امیر حسین خان ظاهرا" مردم طرفداری بیشتری از حکومت خان بابا خان (رضا قلی خان فرزند سام خان شجاع الدوله) داشته‌اند، لکن با اقداماتیکه پسر عمویش محمد ناصر خان بعمل آورد، حکومت خود بر ایل زعفرانلو را مسجل ساخت و او را از صحنه سیاست قوچان بر کنار نمود.[3]

برای روشن شدن بیشتر امر به مقاله آقای حسین خدیو جم در نشریه فرهنگ خراسان مراجعه می‌کنیم که از کتاب خطی «**شرح احوال قوچان**» اینچنین بازگو کرده است:[4]

«باری این بنده اقل دعا گویان دولت ابدارتسام " ابن المرحوم المغفور المیرزا محمد ابراهیم المجتهدعسکری‌الرضوی" نواده جناب غفران مآب **امام جمعه خراسان** اعلی‌الله مقامه، چهار ماه قبل بر حسب دعوت و اصرار مرحوم [امیر حسین خان] **شجاع الدوله** و ســ

۳،۱ ــ *برای‌اطلاع بیشتربه‌جلداول مراجعه فرمائیدکه بزودی تجدیدچاپ میشود.*

۲ ــ *بحرالفواید ــ محمد یوسف هراتی.*

۴ ــ *آقای حسین خدیو جم که این مقاله را در نشریه فرهنگ خراسان به چاپ رسانده میگوید: کتاب خطی منحصر به فرد مذکور در کتابخانه ملی به شماره ۶۷۱ به ثبت رسیده‌و مؤلف‌آن خود را [ابن المرحوم المغفور المیرزا محمد ابراهیم المجتهد عسکری رضوی] معرفی کرده که خود ناظر زلزله قوچان بوده است، این کتاب را به امر معتضد السلطنه قاجار که برای زیارت گویا به مشهد آمده بوده است نوشته و به او تقدیم کرده که اکنون در کتابخانه ملی موجود است.*

نشریه فرهنگ خراسان ــ سال ۱۳۴۵ ــ شماره ۸ ــ ص ۱۵

واسطه خویشاوندی و مواصلتی که فیمابین بود، فقط محض پذیرفتن دعوت و گفتن سر سلامتی و تعزیت، پس از فوت مرحوم ابوالحسن خان [میر پنجه فرزند امیر حسین خان] از مشهد به قوچان رفتم و این مدت متمادی را در آنجا متوقف بودم. طرز پذیرائی و وضع میهمان نوازی مرحوم شجاع الدوله را البته حضرت والا [شاهزاده معتضد السلطنه] مطلع و خاطر مبارک مسبوق است که مخصوصا" از هر جهت میهمان بی غرض را با کمال توجه، مراقب و مواظب بود[1] یکی دو هفته از ورود بنده بیش نگذشت و اوائل ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۱۱ (هـ.ق) بود که جناب امین نظام [از تهران] وارد و مرحوم شجاع الدوله برای تشریفات ورود ایشان ترتیبی معین داشت و محمد ناصر خان را که فعلا" شجاع الدوله است با پنجاه سوار و چند نفر از اعاظم به استقبال فرستاد و در خارج شهر قوچان، باغ مرحوم ابوالحسن خان را محل وقف [توقف] برای چند روزه اقامت واردین معین و چند روز پذیرائی مفصل از جناب امین نظام و همراهان ایشان نمود و یک راس اسب با یراق و سورسات فوق العاده داد.

پس از یکهفته توقف برای دم گرفتن و استحمام روز هشتم شهر ربیع الثانی از قوچان باتفاق جناب امین نظام برای فیروزه حرکت کردند، و در این بین‌ها مکرر مرحوم شجاع الدوله به ما‌ها می‌گفت و اظهار می‌کرد که چون رعیت سفیدان فیروزه بالطّوع و الرّغبه خودشان حاضر شده‌اند و با کمال تمکین اطاعت دارند، و لَدَی الإراده نقل و تحویل از فیروزه و محل و مرتع خود میکنند، ممکن است که من از جانب خود یکی دو نفر را برای انجاح و انجام این خدمت بفرستم که بیست روزه عمل فیروزه را با کمال سهولت و خوبی فیصل دهند و آنها را دلگرم و مستهال سازند و این خدمت محوله‌ی به من را از عهده برآیند و در حقیقت جمعی را آسوده کنند، ولی چون از طرف اولیای دولت قوی شوکت حکم به حرکت شخصی خودم شده، لهذا باید جمع کثیر و خم غفیر را با خود حرکت داده ببرم، و میدانم که در خطراه اسباب خرابی رعیت خواهیم بود.[2]

---

۱ ـ امیر از مهمانانی که از داخل یا خارج کشور برایش می‌رسیدند و سوء ظن او را برمی‌انگیختند سخت مواظبت و مراقبت می‌نمود که دست به اعمال جاسوسی و کنجکاوی‌های خارج از نزاکت نزنند. به همین جهت مولف میگوید: «از هر جهت میهمان بی غرض را با کمال توجه، مراقب و مواظب بود.» برای آگاهی از اینگونه پذیرائیهای امیر به کتاب «ایران و قضیه ایران» تالیف لرد کرزن، یا به کتاب «حرکت تاریخی کرد به خراسان...» ج ـ ۱ ص ۴۱۹ تالیف نگارنده مراجعه فرمائید.

۲ ـ امیر همواره در فکر آسایش رعایا بود و نمیخواست ضرر و زحمتی بر آنها تحمیل شود و

بازی در آن یک دو روزی که مرحوم شجاع الدوله و جناب امین نظام در صاح حرکت به سوب ماموریت خود بودند این بنده به واسطه آمدن زمستان و کلفت مسافرت و کثرت مشاغل چشم از مجالس و محافل ایشان پوشیده و به خیال خود فرصتی بدست آورده خواسته به‌طرف ارض اقدس [مشهد] حرکت کنم ، مرحوم شجاع الدوله طفره‌ی این بنده را ملتفت و به هر نحوی که بود مانع از رفتن و مجبور به مرافقت و مسافرت با خود نمود . . .

نخستین منزل در سه فرسخی قوچان قریه قاروج بود و روزانه‌ی دیگر بعد از صرف ناهار با این که آن منزل از همه جهت بیش از یک فرسخ نبست و ممکن بود که در ظرف یک ساعت با کمال آسانی برسیم ، مرحوم شجاع الدوله به محض اینکه دست از غذا شست ، بلافاصله بحکم قضا هم سوار شد ، و چون در آن منزل میل به سواری اسب کرد و به کالسکه سوار نشد ، دیگران هم ترک سواری کالسکه و درشکه‌های خود گفته ، همه سوار اسب شدند ،[1] و می‌گفت چون هوا صاف است و این زمین هموار امروز میل به سواری اسب کرده‌ام . هنوز اسبها گامی پانصد بر نداشته و نفسی شصت نکشیده بودند که ناگاه اسب سواری مرحوم شجاع الدوله بدون جهت و سبب به صرف سر کشی به هر دو پا *راست ایستاد و فورا"* به پشت برگشت ، *راکب در زیر و مرکوب در بالا* . پس از حرکت اسب جمعی که متصل بودیم از اسب‌ها زیر آمدیم ، آن مرحوم را از زمین حرکت داده به سینه و شانه‌ی یک دو نفر تکیه دادیم ، ولی به چه حالت ؟ کلاه شکسته سر و صورت پر خاک ، رنگ از صورتش پریده ، (با) اعضای مرتعش ناله و فریاد میکند. ناری خاک از صورتش گرفتند و هر یک از حضار او را به لسانی دلداری دادند ، فی الجمله احوالش بهتر شد. فورا" با رو فرشی و نمد آبداری اطرافش را حصاری برای حفظ از باد و خاک ساختند ، تا چادر آفتاب گردان برسد ، و به قدری فاصله هم چادر رسید و حاضر شد ، مرحوم شجاع الدوله را با همان نمد آبداری حرکت داده و داخل چادر کردند . در آن وقت تمام حاضرین و ملازمین متفق الکلمه گفتند *باید اول فصد کشود* [! !] و بعد به معالجه دیگر اقدام نمود. این بنده و جناب امین نظام به *ملاحظه‌ی ضعف بنیه و هزال مفرط و سن شیخوخت مرحوم شجاع الدوله مانع از گرفتن خون و گشودن فصد بودیم . استخاره هم مساعدت نکرد* [که خون بگیرند] مع ذالک فصد گشودند و *شصت مثقال خون گرفتند* .[2] آنچه گفتیم ؛ حالاکه

خود نیز هرگز حاضر نبود ننگ تحویل دادن فیروزه به روسها را بر خود روا دارد از این رو طفره می‌رفت و سرانجام می‌کوشید دیگری را به این ماموریت ننگین بفرستد .

۱ ـ *به جلد اول برای آگاهی بیشتر مراجعه شود .*

۲ ـ *و این خود برای از پا در آوردن یک جوان تنومند کافی است، چه رسد به یکنفر پیر مرد*

به خونریزی فتوی میدهید[1] اقلا" کثرت خون ریختن را روا ندارید و به قلت بکوشید، ابدا" گوش ندادند و اعتنا نکردند. بعد از فراغ از فصد به واسطه اعتیاد به تریاک و صدمه رعی خوردن یکمرتبه حالتش منقلب و تغییر کلی پیدا کرد، و عطش مفرطی عارض شد. چه اصلا" نتوانست تریاک بخورد یا بکشد، در آن هنگام رقعه‌ای نوشتند و از حکومت عشق آباد[روسیه] طبیبی خواستند. میرزا صادق طبیب مرحوم شجاع الدوله که همراه بود به معالجه پرداخت. بعضی دواهای مالیدنی استعمال کرد. از قراری که آنجا معلوم شد، قلم [پا]و زانو و هم دنده و پهلو شکسته بود. آن شب را بهر قسمی که بود به روز آورد. محمد ناصر خان شجاع الدوله هم با جمعی از قوچان آمد و مردم از اطراف لاینقطع به عیادت میآمدند. صبح روز دویم حالت آن مرحوم قدری بهتر شد بطوریکه طبیب عالب به صحت و عافیتش میرفت. چنانچه خودش هم گفت که تا فردا اگر حالتم بهتر شد حرکت کرده همراه جناب امین نظام میرویم و الا این جمع را همراه ایشان فرستاده خود برای استعلاج به قوچان معاودت میکنم. همه از این تقریر و ملاحظه فی الجمله حالت صحت حشنود شده و هر یک وجهی بعنوان تصدق دادیم. عصر بار حالتش دیگرگون و ضعف غالب شد. هر کسی به حسال خود چیزی می‌گفت. بعضی مسرور و برخی مهموم بودند. شب سیم جمعی خود سرانه روی قلب و پهلوی آن مرحوم را زالو انداختند[!!]. این بنده که آمدم دیدم خون بسیاری از مواضع زالوها رفته و اتفاقا" آن شب را هم قدری احوالش بهتر شده قریب صبح حالت نوبه‌ی غش عارض و تا عصری بهمان حالت بیهوشی و شدت تب باقی بود. طرف مغرب مختصر عرقی آمد. آنچه گفتم حالا بهر طوری که ممکن است باید گفته گفته مفصلی داد که این نوبه باز دو مرتبه عود ننماید و اگر شاید به تخفیف بگذرد، هیچکس به این حرف نپرداخت و وقعی نگذاشت که پس از سه ساعت فاصله باز نوبه آمد و بهمان حالت اولی افتاد.

بنده متحیرا" از جادر مرحوم شجاع الدوله برخاسته به جادر خود رفتم و مردنش را مسلما" تا صبح به مشاهده و معاینه خود میدیدم. سحر گاهی بود، دیدم کسی مرا از خواب بیدار میکند و میگوید: زحمت کشیده به جادر مریض بیائید که به شما کاری دارند. فورا" برخاستم و رفتم، در بین راه آنچه سؤال کردم و احوال پرسیدم چیزی نگفت. لدی الورود دیدم شجاع الدوله محتضر و بنده را برای گفتن شهادتین خواسته‌اند و می‌گویند که بخوانید و بعضو کنید که در اردو احدی نبود، بغیر از شما، دیدیم که مریض اینک بی‌القای کلمه شهادت میرود. لهذا شما

---

۱ ـ احتمالا" این اقدامات گشنده از سوی عده‌ای تحمیل می‌شده است که راضی نبوده‌اند امیر از این گرفتگی جان سالم به در ببرد به همین جهت در نابودی هر چه سریعتر وی می‌کوشیده‌اند و با دوستی ظاهری هدف دشمنی خود را اجرا میکرده‌اند.

را رحمت دادیم و آوردیم . [انگار که امیر مرگ خویش را پیش بینی کرده و با اصرار ایشانرا از رفتن به مشهد باز داشته و با خود به این مسافرت برای چنین لحظه‌ای آورده بود .] باری بعد از سماعت لبیک حق را اجابت گفت و روح پر فتوحش به آشیانه قدس پرواز نمود.[۱]

بعد از فوت شجاع الدوله حالات مختلفه از دو سه نفر [آنانکه در بستر بیماری رگ امیر را همچون رگ امیر کبیر میزدند و خونش میریختند و زالو به پهلو و فلیش می‌انداختند، تا این شیر خروشان کوهستان را از سر راه خویش بردارند] دیده شد که تا یک درجه مسرور بودند و اگر چه کلیه اهالی مهموم و مصیبت زده بودند[۲] ولی مخصوصا" تألّم و تأثّر رمضان خان[وزیر شجاع الدوله] تقریری نبود . خلاصه چون صبح شد جناب امین نظام هم آمدند و جنازه را به قوچان حرکت دادند. پس از ورود به قوچان جنازه را در امام زاده واقعه در آنجا گذاشتند که روز به دیگر حرکت به ارض اقدس و مشهد مقدس دهند .

---

۱ ـ آقای شاکری تاریخ فوت امیر را [یکشنبه ۱۱ ربیع الاول ۱۳۱۱ قمری]نوشته در صورتی که روز ۱۱ ربیع الاول ۱۳۱۱ برابر با روز جمعه می‌باشد . بنابراین فوت امیر روز جمعه ۱۱ ربیع‌الاول ۱۳۱۱ برابر با روزآخرشهریور ۱۲۷۳ میباشد که در جلد اول اشتباها" ۱۲۷۳ چاپ شده.

۲ ـ صبوری ملک الشعرای خراسان به مناسبت این واقعه گفته است

آن یل مکن شجاع بی شبه و قرین　　کز دولت شه داشت مقام فرزین
دیدی که پیاده شد به یک بازی اسب　　مات آمد و رخ نهاد بر نطع زمین

۲ ـ آهنگ معروف و حماسی [های های رشید خان　　سردار کل قوچان] در سوگ خان رشید قوچان در آنروزهای تشییع جنازه سروده شد که مردم بطور دستجمعی میخواندند و چند بار بیش از انقلاب از رادیو و تلویزیون پخش گردید .

قسمتی از این ترانه‌ی سوگواری را که نگارنده به آن دست یافته است بگونه‌ی زیر میباشد :

۱ـ ده سیّ ره شه بیّ خادبی ، ده داغدار گرده‌های
دوشمه‌ن له ده شا ، گرو ، ده خار وزار گرده‌های
قوچان بیّ خادبی گرو ، ده خاکسار گر ـ ده وای
های های رشید خان ، سردار کل قوچان

۲ـ فارج خه راوه ، لیّ لو ، قوچان خه راوه ـ ده‌جان
وا ده ردی له ده که تی تو چاره ناوه ـ ده های
. . . . . ـ ده جان
های های رشید خان ،
سردار کل قوچان . . .

روز دویم تعزیه‌ی مرحوم شجاع الدوله بود که معتمد السلطان نواب محمد جعفر میرزا رئیس تلگرافخانه مبارکه مشهد بمناسبت کثرت خصوصیت و اتحادی که با مرحوم شجاع الدوله داشت به مصاحبت جناب معتمد السلطان حاجی معاون الاطباء که مخصوصاً از طرف بندگان حضرت اشرف ارفع امجد والا[شاهزاده سوءبند الدوله][1] ایالت کبری برای تعزیت و تسلیت آمده بودند، وارد شدند و بر حسب تعیین گماشتگان و یار ماندگان مرحوم شجاع الدوله در منزلی که مخصوص به این بنده بود وارد و متوقف گردیدند و به واسطه اتصال و همجواری از حالات و مجاری آنها مطلع و غالب اوقات را از قبض ملاقات و مقالاتشان بهره‌مند بودم و بعضی استنطاقهای ایشان را بنده به محمد ناصر خان شجاع الدوله ابلاغ می‌کردم. یکی دو مجلس هم محمد ناصر خان شجاع الدوله دیدن نمود و بیاناتی که از طرفین در آن مجالس شد این بود ».

[خلاصه گفتار مولف در این قسمت اینست که] شاهزاده محمد جعفر میرزا رئیس تلگرافخانه مشهد به محمد ناصر خان میگوید: نظر به مودت و مواخذتی که بین من و مرحوم شجاع الدوله بود و به ملاحظه پاس حقوق آنمرحوم برای خدمتگزاری بشما آماده‌ام. معاون الاطباء هم که از مشهد برای عرض تسلیت آمده بود شرح مسوطی ایراد کرده گفت: چون در این اواخر مرحوم شجاع الدوله روی سوءظنی که از شاهزاده موید الدوله (فرزند حسام السلطنه فرزند عباس میرزا نایب السلطنه) آزرده خاطر شده بود و او را به چیزی نمی‌شمرد و شاهزاده هر چه دلیل بر بیگناهی خود میآورد، رفع کدورت خاطر مرحوم شجاع الدوله نمینمود. لذا شاهزاده والی خراسان مرا برای عرض تسلیت فوت پدرتان و تبریک شروع حکومت‌تان در قوچان فرستاده و قول داده است که «چون حقوق و زحمات مرحوم شجاع الدوله همیشه منظور نظر و هیچ وقت

---

۱ ـ شاهزاده مؤید الدوله پسر حسام السلطنه، و داماد ناصر الدینشاه بود که به حکومت خراسان منصوب شد. امیر حسین خان شجاع الدوله به پاس احترامی که نسبت به حسام السلطنه قائل بود[زیرا در جنگ هرات همراه حسام السلطنه بود و در تمام مدت حکومت حسام السلطنه مورد توجه خاص بود]. به استقبال موید الدوله رفت و در این سفر بود که یوسف خان هراتی مولف بحر الفواید از شجاع الدوله تقاضای مساعدت نمود و امیر او را برای تعلیم مشق نظام سواران زعفرانلو بهمراه خویش به قوچان آورد. یوسف خان هراتی پس از فوت امیر در سوم جمادی الاول ۱۳۱۱ به مشهد بازگشت و به تحریک روسها فتنه و آشوبی بر پا کرد و سرانجام در این ماجرا کشته شد.

حدیقه الرضویه ـ ادیب هروی ـ ص ۱۷۲ به نقل از بحر الفواید

۱۱ محرم ۱۳۲۹ قمری

از خاطر ما محو نشده و قوچان هم بر حد مهم و هشتادبهی است، به انواع و اقسام همراهی و نگهداری این خانواده حاضرم.»

بهر حال فرستادگان والی خراسان می‌کوشند نظر محمد ناصر خان را جلب نموده او را به حکومت برسانند، لکن امین نظام، محمد ناصر خان را از این کار باز میدارد و میگوید: اینها ارزشی ندارند که با آنها رابطه برقرار کنی من با تلگرافی والی خراسان و اینها را از خراسان تهدید می‌کنم. محمد ناصر خان هر چند اظهار می‌دارد که این خلاف ادب و مهمان نوازی است، چاره او را نمیکند و او تلگرافی به تهران مخابره می‌نماید که روز بعد پاسخ تلگراف از بخت وربو ایران میرسد، معلوم نیست متن تلگراف چگونه بوده، لکن مسلم است که خلاف خواسته‌های شاهزاده مؤید الدوله والی خراسان بوده است و ناچار فرستادگان او رنجیده خاطر از قوچان باز میگردند که این امر موجب تاسف خاطر محمد ناصر خان و رنجیدگی بیش از پیش والی میگردد، که نویسنده با میگوید قاطع این موضوع تاسف محمد ناصر خان را به شاهزاده معتمد السلطنه که کتاب را برای او نوشته و احتمالاً" از سوی دولت و دربار مامور رسیدگی این موضوع بوده است، بازگو میکند و می‌افزاید:

«چون محمد ناصر خان شجاع الدوله حاکم قوچان شد[و بر رقیبش رضا قلی خان دوم معروف به خان بابا خان پسر عمویش پیروز گردید] سریک حکومت ایشان را گفتم و بواسطه‌ی بنگه به اتفاق جناب امین نظام مصمم حرکت بطرف فیروزه بودند، بنده هم تدارک آمدن به مشهد کردم و رسمی را به عمل آوردم چون معاهده این بود که بگرور بعد از رفتن ایشان بنده حرکت کنم. فردای آن روزی که حضرات رفتند صبحی بود که عیال مرحوم شجاع الدوله [هم] وفات یافت و بدین جهت تعویق برای حرکت بنده فراهم شد. در کار تشییع بودیم که کاغذی از محمد ناصر خان شجاع الدوله رسید. مضمونش این بود که چون بار این واقعه و سانحه‌ی تازه روی داد محض حفظ رسوم و بعضی مطالب دیگر که نوشتنی نیست و شما مسبوق هستید؟ بواسطه‌ی حفظ و نگهبانی بعضی چیزها این یک هفته‌ی دیگر را هم در قوچان باشید و حرکت ننمائید. چون به وضع نسبی نوشته بودند، لاعلاج از رفتن منصرف شدم و دو سه روز در نبودن ایشان به تعزیت داری و سوگواری اشتغال داشتم و از خارج و داخل هم بروز مرض وبا را می‌شنیدم[1] و نهایت افسرده خاطر و اندوهناک بودم. چند روز فاصله پس از فوت مرحوم شجاع الدوله، جناب امین خاقان که به زیارت آستان قدس مشرف شده بودند، از مراجعت به

---

۱ ـ فوت ابوالحسن خان پسر شجاع الدوله و بدنبال آن فوت خود شجاع الدوله و سپس فوت همسرش، و از همه مهمتر از دست رفتن فیروزه، و بروز وبا و زلزله ویرانگر قوچان همگی پشت سر هم بفاصله چند روز بر قوچان روی آوردند.

قوچان تشریف فرما، که از راه عشق آباد [به تهران] معاودت نمایند. [زیرا راه تهران مشهد از طریق سبزوار و شاهرود بر اثر حمله و غارتگریهای ترکمانان استرآباد امن نبود.] اما این بنده چون پس از شیوع مرض وبا از منزل بیرون نمی‌رفتم و با کسی مراوده نمی‌کردم، از فیض محضر ایشان محروم ماندم.

باری، چند نفری که از اعاظم قوچان به مرض وبا مبتلا و درگذشتند، فوق‌العاده متوحش شدم و چون شهر قوچان هم کلّیتا" کثیف و هوا هم با اینکه زمستان [بود] معاینه اوایل تابستان و به نهایت گرم بود،[1] خیلی از بروز آن مرض می‌ترسیدم و دور از آسایش می‌زیستم. بالاخره جبن غالب و نتوانستم معاهده‌ی به ماندن قوچان را تحمل کنم. با خود خیال کردم چه ضرر دارد که چند روزی بعنوان شکار و تفرج به دو فرسخی به قریه معروف قره شاهسویردی بروم‌که هم طغره از قوچان باشد و هم امتثال فرمایش خان. و پس از می‌الجمله آسودگی از این مرض قبل از اینکه حضرات از مرورزه بازآیند، بنده هم از مبلاق به قوچان عودت نمایم...»

[در اینجا مؤلف حوادثی می‌بیند که او را دعوت به خروج از قوچان می‌نمایند، لذا در خروج از شهر مصمم میشود.] بهر حال بعد ازظهر آن روز با تمام احزای [همراه] خود، حرکت‌و به همان قریه و مبلاق رفتم و در قریه معروف به دهنه که در دامن کوه بود، قدری ماندم‌و بدین واسطه تقریبا" یکساعت از شب گذشته بود که به منزل رسیدم...

پس از قدری گردش برای ادای فریضه به اطاق مخصوص خود رفتم و مهیّای نماز شدم ولی هنوز قامت نبسته بودم که ناگاه زمین لرزیدن و ارکان اطاق جنبیدن گرفت، و به یکبار جنان حرکتی در ارض واقع شد که حالت بهت و تحیّر دست داد و به مجرّد آنکه لختی کج و آجر از دیوار خانه افتاد به حکم «الفرار مِمّا لایطاق» از اطاق بیرون، هنوز به صحن حیاط نرسیده بودم که همان اطاق خوابید و بکلی منهدم گردید، ولی بحمدالله به این بنده اصلا" آسیبی نرسید...

امتداد زلزله اولی دو دقیقه و در ثانی تقریبا" سی، چهل ثانیه بود. دو ساعت و بیست و هشت دقیقه از شب شنبه هشتم شهر جمادی الاولی ۱۳۱۱ گذشته بود که این حادثه به وقوع رسید. [شنبه شب ۲۷ آبان ۱۲۷۲] از آن قریه اکثر خانه‌ها خراب و معدودی مواشی و اغنام تلف شد. همان ساعت کاغذی نوشتم و برای استطلاع، آدمی به قوچان فرستادم، صبحگاهی

---

۱ ـ موجب شگفتی است که هوا هم دگرگون شده بوده است، که قوچان سرد سیر که تابستانش دست کم از زمستان ندارد، در این سال زمستانی چون تابستان گرم بوده است، البته ۲۷ آبان ۱۲۷۲ خورشیدی بود.

۲ ـ تقویم یکصد و پنجساله تطبیقی ـ نجف آبادی ـ ص ۵۸

فرستاده بازآمد و اخبار موحشه‌ی قوچان را بازآورد...

شهد الله، گفتی در حجر و بساش نعب غراب البین است که در این هنگام بین الطلوعین مردن بعضی را خبر میدهد و هوش از سرم میپرد. باری بمحل آسایش خود رفتم و به نهایت متاسف بودم، و چون شب را به واسطه بیم و هراس از تزلزلات متتابعه الوقوع که هر ساعت می‌آمد، اصلاً" خوابیده بودم، با کمال کسالت و پژمردگی به محض اینکه فی الجمله آسایش حاصل و لحظه‌ای خوابیدم که نه یک مرتبه نظیر زلزله اولی در ثانی حرکت سختی در زمین پیدا و صدای مهیبی در کوه پیچید و سنگهای بزرگ سرازیر گشت ولی بحمدالله به هیچکس صدمه‌ای نرسید، اما در وقوع زلزله اولی این صدا نبود...

روز بعد علی الطلوع به طرف قوچان رفتم و در امتداد خط راه یکی دو مرتبه بار زلزله آمد... در بین راه که بعضی فلاح و بقاع را دیدم سخت متعجب شدم، چه اصلاً" آثار زلزله بدید نبود، با خود خیال میکردم که شرح زلزله قوچان هم به آن تفاصیلی که میگویند نیست...[1]

---

۱ ـ در آن سالها زلزله‌های شدید دیگر نیز در اطراف قوچان به وقوع پیوسته و خرابیهای زیادی به بار آورده‌اند، اما چون بیشتر خرابیها در روستاها بود، مردم شهر اطلاع نمی‌یافتند.

در حاشیه کتاب خطی [زاد المعاد] که از پدرم شیخ اسدالله توحیدی به یادگار مانده در مورد زلزله سال ۱۲۸۸ قمری که هیچ جا نامی از آن برده نشده چنین آمده است: [تاریخ زلزله آمدن خراب کردن طبقه اوغار که سیصد و هفتاد نفر خرد و بزرگ مردن، در دهم شهر شوال المعظم چهار ساعت از شب گذشته ساعت پنجم آمد ۱۲۸۸] [برابر با دوم دی ماه ۱۲۵۰ خورشیدی].

و در نوشته دیگری باز اشاره به زلزله اخیر اوغار شده که ۵۹ سال بعد روی داده است که بد بختانه ملخ نیز در همین سال آمده و موجب قحطی شده است بدین شرح: [آمدن زلزله فی التاریخ بیست و دویم شهر ذیقعده الحرام لیله پنجشنبه چهل و پنج دقیقه از شب گذشته سنه ۱۳۴۷ [آمدن ملخ ۱۳۴۷ برابر بیست و سوم فروردین ۱۳۰۸ خورشیدی است] که علاوه بر اوغار روستاهای چپانلو و زورتانلو در نزدیکی اوغار نیز بسیاری از خانه‌هایشان خراب شد، لکن اوغار بکلی منهدم گردید و چون این زلزله اندکی پس از غروب روی داد و مردم اکثرا" در بیابان و مزارع بودند تلفات کمتری در حدود ۱۳ نفر داشت که هفت نفر آن از مسافرینی بودند که در خیرات [کاروانسرای کوچک عمومی و مجانی] خوابیده بودند و زیر آوار مانده بودند، همین زلزله بود که شهر شیروان را نیز خراب کرد که شیروان جدید در محل کنونی ساخته شد، ناصر الدینشاه در سفرنامه خود به خراسان از زلزله‌ای که در تاریخ ۱۲۹۳ قمری

قدری که نزدیک شدم و قریب به حصار شهر قوچان رسیدم، بعضی اشیه را از قبیل قهوه‌خانه و مهمانخانه بیرون دروازه آنچه بود خراب و منهدم یافتم و به خرابی قوچان پی بردم، و چون داخل شهر شدم دیدم زلزله تمام خانه‌ها و بناها را خراب کرده حتی بناهای خیلی محکم را، عمارات و حمامات و مساجد و کاروانسراها و غیره و از تمام ابنیه جز گنبد امامزاده آثاری باقی نمانده و هر چه بود منهدم و با خاک یکسان گشته، و سهر جهت و طرفی که انسان قصد رفتن کند به خط مستقیم میرود، زیرا که چیزی حائل و مانع نیست.

باری یکسر به منزل مرحوم شجاع الدوله رفتم و محل سکنای خود را ویران دیدم و از این که بحمدالله در این حادثه سوده‌ام بخاک افتاده سجده شکر کردم، تا به چادری که برای محمد ناصر خان شجاع الدوله زده‌بودند، وارد شدم، و احوال بعضی را از نوکر نمی‌پرسیدم و سئوال نمی‌کردم.

باری محمد ناصر خان شجاع الدوله پس از استحضار از این واقعه از فیروزه محلاً آمده بود، آمدن بنده را که شنید، از اندرون بیرون آمد و شکر از سلامتی خود و همراهان کرد.

مدتی وضع زلزله را تذکره میکرده، در این بین خبر دادند که دکتر عیسوی و مهندس مسیحی وارد شده‌اند و از حکومت قوچان الان ملاقات می‌خواهند. محمد ناصر خان شجاع الدوله بذل حضور کرد و به ملاقات آنها اظهار سرور؛ پس از ورود همه قسم صحبت شد و معلوم گردید که شعبه دولت علیه ایران که در عشق آباد مقیم و معتکف‌اند، پس از اطلاع از این بلیه مبلغی بین خودهاشان تقسیم و توزیع کرده‌اند و مشترکاً" اینوع‌ی اینکار خیر گردیده‌اند و برای معالجه آفت زدگان و سرو دست شکستگان قوچان طبیبی فرستاده‌اند.

... بنده و محمد ناصر خان شجاع الدوله برخاستیم و به اندرون مرحوم شجاع الدوله رفتیم دیدیم که زلزله پرده‌ی عصمت اهالی این شهر را دریده و چیزهای مخفی و مستور، ظاهر گشته و چیزهائی که پس از مدتها معاشرت و سالها خویشاوندی و مراوده ندیده و نشنیده بودم و خبر نداشتم که اگر بخواهم شرح آنها را بنویسم و عرض کنم ((مثنوی هفتاد من کاغذ شود)). دیدم و ملاحظه کردم، مخصوصاً" جائی را که برای دفینه و گنجینه، خزینه نام نهاده بودند، با اینکه عرض دیوارش به شعاره نه آجر بود، مع ذالک زلزله حرکت و یکطرفش را خراب کرده بود. فقط دو سه ضلع از آن بنا باقی و صفه‌ها و شبستانها بر جا بود. در آنجا صندوق‌های بسیار و محفظه‌های بی‌شمار، اجمالاً" هر چیزی را که تصور فرمائید در آنجا موجود و مرحوم

قلعه جعفر آباد در غرب قوچان را بکلی منهدم کرده نام برده و افزوده است که خوشبختانه جمعیت این روستا برای عروسی به روستائی در همان نزدیکی رفته بودند که قلعه خراب شد و تلفات زیادی به بار نیاورد.]]

شجاع الدوله "انفس و آفاقی" را در اطاقی جمع کرده بود، اشیاءعتیقه‌ی قدیمه مانند چینی آلات و سایر ترشیات خطوط و نقوش قدیم و انواع کُرات و اسطرلاب‌ها و چیزهای مخصوص به نجوم و مجسمه‌ها و گلدانهای بسیار بزرگ چینی خیلی ممتاز و پرده‌های منقوش بی اندازه و حتی مجسمه‌ها از سنگ مرمر و مجسمه‌های قوچ و آهو. همه چینی و کاشیهای قدیمی و تمام ظروف و اوانی، در صندوقهای چوبی قرار داده بودند، و یک جزیی از آنها شکسته بود، و با آن شکستگی از هر طرف درستی که در این اوقات دیده میشود خیلی بهتر می‌نمود.

آلات و ادوات حرب از هر قسم، کمانهای چاچی و نیزه‌های خطی و شمشیرها و گرزهای گاو سر به انضمام انواع و اقسام کلاه و کمر که وضع آنها اغلب هندی و ترکستانی، ولی از پولاد خراسانی بود، و دیگر چیزهای غریب و عجیب که در موزه‌های فرنگستان کمتر نظیر آنها را دیده بودم. و از آلات طرب، انواع و اقسام ساز و از اسباب شکار همه چیز حتی طبلهی باز، و هر چه گمان کنید آنجا بود. خیلی تعجب کردم که این آنتیک‌ها را مرحوم شجاع الدوله و اجدادش از کجا جمع کرده‌اند و از چه ناحیه بدست آورده‌اند[۱]؟

یشهد الله، تا آن دقیقه اصلاً به این وضع نمی‌دانستم و ندیده بودم. [اگر قرار بود شما و امثالشان ببینید که ناصر الدینشاه هم دوبار به قوچان و منزل شجاع الدوله آمد و هر بار یک هفته مهمان او بود، میدید، و در آنصورت به آسانی از آنها چشم نمی‌پوشید.]

در حین غرض دیدن و تماشا کردن بودیم که محمد ناصر خان شجاع الدوله به صفه‌ای داخل شد و از همراهی بنده اظهار کراهت و اشمئزاز نمود. بنده بخودم نیاوردم و به سایر چیزهای تماشائی مشغول شدم. به محض اینکه داخل آن صفه شد عقب سرش رفتم ونفتاً" وارد شدم، چشمش که به بنده افتاد فی الجمله حالش تغییر و خود را به تبسم و خنده وا داشت. اگرچه انصافاً"حق با او بود و این قسم حرکت بنده از ترتیب خارج می‌نمود. باری معذرت خواستم و آن مورد را ندیده انگاشتم، چون دید که اکنون کار بسته شده و علاجی ندارد، دیگر اظهار کراهتی نکرد.

پس از ورود و ملاحظه، دیدم که در اینجا چیزهای بسیار و نقود بی‌شمار است و نیز محل جواهرات و تزیینات که از سفر هرات بدست آورده‌اند و برخی تجملات نادری و مختصات سلطنتی است، از قبیل پوش و پرده‌های مروارید و چیزهای دیگر که اجداد شجاع الدوله تحصیل کرده بوده‌اند.[۲]

---

۱ - به جلد اول این کتاب مراجعه شود که جنگهای کردان خراسان در خوارزم و توران و هندوستان وغنائمی‌که حتی پیش از آمدن خراسان در نواحی روم‌شرقی به‌تصرف‌آورده‌بودند‌از موجبات تشکیل چنین گنجینه و موزه‌ای بوده است.

خلاصه بیرون آمدیم و معلوم کردیم که مدتی گذشته و ما مشغول تماشا بوده‌ایم.
فردای آن روز را در صدد تعداد وفیات و تلفات قوچان بر آمدم، دیدم که سایرین هم از گوشه و کنار در اینکار هستند. و از اداره بانک مشهد هم آدمی برای اینکار آمده و معلوم کرده. باری پس از وقوع این حادثه همه روزه روزی قریب به صد خانوار به اطراف قوچان، یعنی به دو سه فرسخی پراکنده میشدند و کوچ میدادند و اینکه در عدد تلفات بعضی گزاف گفته‌اند، سهو کرده‌اند. چه هر گاه که می‌آمدند قوچان را خالی از جمعیت می‌یافتند، و ملاحظه‌ی کوچیدن آنها را به اطراف نمیکردند. این بنده آنچه از عدد تلفات فهمیدم و معلوم کردم، سه هزار و پانصد نفر بود، اگر از همه جهت به صدمه‌ی زلزله مرده باشند، چه اغلب اشخاصی که در زیر خانه و دیوار آمده بودند خلاصی یافتند. و دیگر آنکه تعداد نفوس قوچان، آنهائی که در خود شهر سکنی داشتند من حیث المجموع تخمیناً بیش از شانزده هزار نفر نبود، به واسطه اینکه غالب اهالی به قواعد ایلیاتی، موطن و محلشان در اطراف قوچان است. و بعضی که مستخدم و یا مرجع کاری دیگر هستند، از همه جهت در سالی دو سه ماه به شهر حاضر شده بعد به محال میروند.
گذشته از اینها، اهالی قوچان، یک ثلث بلکه بیشتر به اصطلاح بیگ زاده و نوکرند که همه

---

۲ - بیشتر این اشیاء عتیقه نیز پس از دستگیری عبدالرضا خان شجاع الدوله وسیله قوام السلطنه آن چنانکه خواهد آمد به یغما رفت و یا وسیله خود عبدالرضا خان صرف تریاک و مشروب و رشوه دادن به درباریان زالو صفت تهران گردید که تا از این رهگذر بتواند چند روزی حکم دولتی برای ریاست ایل زعفرانلو داشته باشد و این نهایت ذلت بود، زیرا می‌بایست که حکم را با قبضه شمشیر می‌ستاند نه با دادن رشوه. کاش این مرد از پدر باقی نمیماند و ایل زعفرانلو از بی کفایتی او نابود نمیگردید و مردان جان به کف و شمشیر به دستی روی کار می‌آمدند که حیثیت تاریخی ایل را محفوظ میداشتند. بقول خانم نیمتاج که در قصیده‌ای با مطلع زیر میگوید :

ایرانیان که مرکیان آرزو کنند — باید نخست کاوه خود جستجو کنند
مرد بزرگ باید و عزم بزرگتر — تا حل مشکلات به نیروی او کنند...
آزادگی به قبضه شمشیر بسته‌اند — مردان همیشه تکیه خود را بدو کنند...
اندر طبیعت است که باید شود دلیل — هر ملتی که راحتی وعیش خو کنند

بلی وقتی شمشیر سام خانی و امیر حسین خانی‌های خود را به چراغ شیره‌ی عبدالرضا خانی بدهند، حال و احوال ایل زعفرانلو معلوم خواهد بود، که عواقبش تا امروز نیز در بعضی موارد به چشم میخورد.

تیول دارند و ساکن شهر نیستند، و کلّیتاً" به زراعت و فلاحت اشتغال دارند و در املاک مزروعه خود هم گذران میکنند و اگر کسی در آن نواحی دارای جزیی ملکی باشد بهمان قناعت و معیشت میکند و به قوچان کاری ندارد، مگر وقتی که او را بخواهند و احضار نمایند. حتی مستخدمین مرحوم شجاع الدوله که به همین نوع دو ماه به دو ماه اغلب تغییر و تبدیل پیدا میکردند[1] و برای سرکشی و خبرگیری به خانه‌های خود که در خارج بود میرفتند. مخصوصاً" وقت آمدن زلزله اتفاقاً" در قوچان چندان کس نبود، به واسطه اینکه محمد ناصر خان شجاع الدوله در سفر [فیروزه] بود و غالب [اردو] همراه رفته بودند...

عجبا از حالت اهالی قوچان که در آن چند روز با این که هنوز زمین آرام نگرفته و متصل در حرکت بود و زلزله پی در پی میآمد، اکثری خانه‌های خود را ساختند و سکنا کرده بودند، گویا خیال حرکت و تغییر مکان نداشتند، و اصلاً" افسرده خاطر و اندوهناک نبودند، [اگر قوچانی‌ها از مردن باک داشتند که چهل روز زیر رگبار توپهای عباس میرزا نایب السلطنه مقاومت نمی‌کردند.] کانه ابداً" به ایشان صدمه‌ای نرسیده و این زلزله و این تفاصیل هم مطلبی نبوده...

و دیگر از قواعد حکومت یکی آنست که ارثیه و اموال مخلفه کلیتاً" اختیارش با شخص حاکمست که اگر بخواهد به وارث می دهد و الا خود ضبط می‌کند، یا به دیگری می بخشد. مثل این که خان بابا خان پسر مرحوم سام خان [برادر امیر حسین خان شجاع الدوله] اقلاً" سی پارچه ملک ششدانگی در قوچان دارد ولی از مداخله بکلی مقطوع الیداست، در عوض قلیل ماهیانه‌ای می‌گیرد. و اگر چه این اوقات را رعیت قوچان پس از فوت مرحوم شجاع الدوله و ابوالحسن خان، اعتمادی فوق‌العاده به خان بابا خان داشتند، گویا اولاً" بواسطه نجابت و اصالت و ثانیاً" از قراری که می‌گفتند با رعیت مدتها سلوک کرده و الحق خودش هم بسیار آدم آرام و معقولیست. دو سه نفری هم از مستخدمین مرحوم شجاع الدوله هستند که الحق خوب تربیت شده‌اند و انصافاً" هر یک با کمال استعداد، و علاوه معلوماتی هم دارند.

اولاً" رمضان خان است که مرحوم شجاع الدوله سالها زحمت کشیده و اوقات خود را مصروف داشته تا او را تربیت کرده و دوازده سال نایب خویش قرار داده و الحق از قراری که متفقاً"

---

۱ ـ این عده در واقع همان سربازان گارد جاویدان بودند که تا زمان امیر حسین خان شجاع الدوله تعدادشان یکهزار نفر بود، ولی ناصر الدینشاه چون از شجاع الدوله بیمناک بود، تعداد آنها را به پانصد تن تقلیل داد. این گارد جاویدان همیشه آماده خدمت بودو به محض اینکه ترکمانان به نواحی شمالی خراسان می‌تاختند با حملهٔ کوبندهٔ اینها مواجه می‌شدند.

اهالی قوچان می‌گفتند در مدت نهایت خوبی به راه برده. عموما" رضامندی داشتند و یاد حکمرانی او را می‌کردند. خودش هم بسیار خوش فطرت و عاقل و مودب است.

اوقاتی که این بنده به قوچان بودم، پس از فوت مرحوم شجاع الدوله، رمضان خان از توقف قوچان به غایت دلتنگ بود. چه محسود جمعی واقع شده بود و به واسطه اجتماع مفسدین و بی‌میلی و سابقه مخصوص محمد ناصر خان شجاع الدوله، بودنش در آنجا محتمل انواع خطرات و صدمات بود. الحق بسیار بهانه جوئی میکرد و حرکاتش را نگران بودند. از قرار خبری که چند روز قبل [بمشهد] رسید مبلغ ده هزار تومان وجه نقد بعنوان جریمه از مشارالیه گرفته‌اند. ثانیا" پسر رمضان خان است [که به گفته‌ی حاج سیاح، شجاع الدوله او را اومول یعنی پسر خوبش خطاب میکرده] که واقعا" خیلی خوب تربیت شده و مدتی تحصیل زبان خارجه کرده، چنانچه به زبان روسی و انگلیسی سخنرانی و هم ترجمانی میکند.[1] و دیگر میرزا بابای منشی مرحوم شجاع الدوله است که این بنده با این که منشی و نویسنده بسیار دیده‌ام و صحبت عارف و کبار این طایفه[طبقه منشیان] را ادراک نموده‌ام، شهد الله همچو اعجوبه‌ای ندیده‌ام. گذشته از این که فاضلی است تحریر، سر آمد نویسندگان خط تحریر است و به نهایت سرعت قلم چیز می‌نویسد، و اگر چه سنا" جوان، ولی از فضلای زمان است.

و دیگر کسی که اسم او قابل نوشتن باشد ندارند، اگر چه میرزا نجفعلی خان مستوفی قوچان آدم بسیار زیرکی است، ولی کمال تقلب[2] را دارد. مرحوم شجاع الدوله به همین جهت هر دو انگشت او را حکم کرده بریده و با همان انگشتهای قطع شده تحریر میکند و غالب مفاسدی که میشود از اوست.

باری شرحی در احوال اینها نوشته شد و از اصل قضیه دور افتادیم. چند روزی از زلزله نگذشته بود و مردم بواسطه اینکه سر پناهی نداشتند خیلی مشوّش بودند که حرکت و تشریف فرمائی حضرت اشرف والا ایالت کبری و تولیت جلیله عظمی را به ساحت قوچان دادند و یکی این بود که رمضان خان را سزبان قرار داده بودند.

مگر ملاقات و صحبت ایشان اتفاق افتاد و در این بینها هم موکب حضرت اشرف والا ایالت

---

۱ – امیر حسین خان چند نفر مترجم و معلم زبانهای روسی و انگلیسی و فرانسه و آلمانی داشت. کتابخانه بسیار خوب و نفیسی هم داشته است، که آن کتابخانه هم پس از فوت وی به غارت رفت. پسر رمضان خان با هوش سرشار و لیاقت ذاتی که داشت و سخت مورد توجه امیر حسین خان بود از آن همه امکانات نهایت بهره برداری را نموده به زیور علم آراسته گردیده بود. دستگاه حکومتی امیرمحل پرورش مردانی نامداربوده است.

۲ – در متن اشتباها" [[تغلب]] چاپ شده است.

کبری روحی فداه وارد و در خارج شهر در باغی که حکومت قوچان معین کرده بود، اطراق فرمودند و مراسم تشریفات را از استقبال و غیره به عمل آوردند. این بنده که تشرف حاصل کردم دیدم معدودی در موکب مسعود حضرت اشرف والا از مشهد ملتزم رکاب بوده‌اند و معلوم شد که مخصوصاً" خریده، و به جاپاری حرکت فرموده‌اند. روز بعد را بعضی از اعاظم قوچان شرفیاب و معرفی شدند. جمعی هم از محمد ناصر خان شجاع الدوله شاکی و عارض بودند. [گروه طرفدار خان بابا خان] چون خیال زیستن و بیت نشستن اردوی مبارک را داشتند، حضرت اشرف والا روحی فداه آنان را نصیحت و نزد محمد ناصر خان شجاع الدوله فرستادند و از هر یک توصیه و سفارش فرمودند.

یک روز هم برای دیدن شهر قوچان و خرابی و التفات به اهالی تشریف فرمای شهر شدند و نسبت به رعیت کمال التفات و نوازش را فرمودند و به تمام آنها چادر تقسیم و مرحمت کردند. محمد ناصر خان شجاع الدوله و احزابش به خیالاتی [که ممکن است والی خراسان برای به حکومت نشاندن خان بابا خان در قوچان به این شهر آمده است] تشریف فرمائی موکب حضرت والا را، بدواً" مکروه می‌شمردند. وقتی که التفات و رأفت فوق العاده دیدند خیلی خجل شدند. چند روزی که، سیورسات هم بعنوان اینکه قوه پذیرائی نداریم ندادند. بعد که دانستند حضرت اشرف والا اصلاً" قصد قوچان را نداشته و حسب الامر [ناصر الدینشاه] تشریف فرما شده‌اند، سیورسات دادند و خدمت مجری کردند.

باری آنچه از طرف حکومت قوچان به اطلاع این بنده به حضرت والا ایالت کبری به دفعات تقدیم شده چهار صد و پنجاه تومان بیش نبود و در عوض بندگان حضرت اشرف والا معادل نهصد تومان شال کشمیری به یادگار ماندگان مرحوم شجاع الدوله و اعیان قوچان مرحمت و یک ثوب خرقه‌ی ترمه با یطانه‌ی خز بسیار ممتاز که از ملبوسات خاصه بود به محمد ناصر خان شجاع الدوله اعطاء فرمودند و فردای آن روز را بندگان والا بطرف مشهد نهضت و دو ساعت از روز بر آمده حرکت کردند.

محمد ناصر خان شجاع الدوله با جمعی از اکابر قوچان به عنوان بدرقه ملتزم رکاب مبارک شدند. در این فرصت چون زمان رفتن این بنده هم نزدیک شده بود و از همه جهت دو روز بیش نمانده بود، همان طوری که از باغ محل اطراق بندگان حضرت اشرف والا روحی فداه به شهر قوچان عاودت میکردند، بواسطه اینکه صومعه فقیر محمد علی قوچانی پیدا بود، عطف عنان کردم و به جناب فقیر نایل شدم و ابتدا سئوال نمودم که روز قبل از واقعه زلزله که شما را دیدار کردم و از بروز مرض وبا بغایت متوحش بودم، برای رفتن ییلاق و چند روزه طفره از قوچان با شما مشورت کردم، مرا نهی شدید از حرکت نمودید و حکم به مسکون و توقف گردید، و از بر طرف شدن مرض وبا خبر دادید، ع ذالک بواسطه کیفیت آن حوائی که با شما گفتم و

اظهار کردم و از اقامت قوچان نهایت ترسان بودم و بفاصله هفت ساعت فورا" رفتم ، دیدی که چه شد؟ و چگونه انقلابی دست داد؟ *اگر بیانات شما را گوش میدادم اینک معدوم بودم.* جواب دادند که : من آنچه گفتم دو روز قبل از رفتن شما بود، هر گاه یکروز قبل از این حادثه ملاقات میکردم ، از این خطر عظیم آگاهی میدادم ، [شما که می‌دانستید چرا این خبر را به مردم شهر ندادید تا تلف نشوند؟] .

گفتم: خودتان چه کردید؟

جواب دادند که : من علی الرسم بر سبیل عادت پاسی که از شب میگذرد از کلبه خود بیرون و مشغول راه رفتن میشوم ، اتفاقا" آمدن زلزله با وقت راه رفتن مصرعه هر شبه تصادف کرد، اینست که این سوتات و اسبه بکلی خراب و من سالم مانده‌ام .

دیدم این جواب با بیانات قبل مغایرت دارد. فورا" سکوت کردم و داعش گفتم . از آنجا که به شهر قوچان و چادر بیت الاحزان خود رسیدم ، دیدم محمد ناصر خان شجاع الدوله از بدرقه برگشته و به چادر مخصوص حاجی حسینعلی خان رفته . گفتگوی چند روزه طفره از قوچان ، به عنوان شکار و تفرج بیابان ، می‌کنند ، که ضمنا" محل بنیاد شهر جدید را بازدید نمایند . روز بعد را متفقا" از قوچان خارج و یکدیگر را وداع گفتیم . محمد ناصر خان شجاع الدوله و حاجی حسینعلی خان به همان محل مهود [جای شهر فعلی قوچان] رفتند ، و این بنده راه کعبه مقصود خود را پیمودم و بحمدالله تعالی به خاک پای مقدس حضرت ثامن‌الائمه و ضامن الامه صلوات الله و سلامه علیه مشرف شدم .))[1]

کلنل بیت جاسوس و مامور ویژه‌ی ملکه بریتانیا در هندوستان و افغانستان و ایران نیز که در سال ۱۸۹۳ میلادی برای بررسی موقعیت استراتژیکی و نظامی قوچان به منطقه آمده بود از زلزله قوچان چنین یاد میکند: ((در هفدهم نوامبر ۱۸۹۳ رمین لرزه‌ی شدیدی مشهد را تکان داد . در اثر این زلزله شهر قوچان در ۹۲ مایلی مشهد نابود گردید .))[2]

---

۱ - پایان گزارش [[این مرحوم المغفور ، المیرزا محمد ابراهیم المجتهد عسکری رضوی]] به شاهزاده معتضد السلطنه ، تحت عنوان [[شرح احوال قوچان]] که از کتابخانه سلطنتی ناصر الدینشاه به کتابخانه ملی انتقال یافته و به شماره ۶۷۱ کتب خطی به ثبت رسیده است .

۲ - خراسان و سیستان C . EYATE - ترجمه قدرت الله روشنی زعفرانلو .

بمناسبت درگذشت امیرحسین خان شجاع‌الدوله ایلخانی زعفرانلو

این چه آشوب است و شیون، این چه افغان و انین (۱)
سر شده در اقلیم چارم (۲)، تا به چرخ هفتمین (۳)

مرد و زن، پیر و جوان، خرد و کلان، بینم تمام
در فغان و شیوان اند، و در انین و در حنین (۴)

کوری ماتمکده است، و مردمی ماتمزده
آه‌ها بر آسمان و اشک‌ها در آستین

فرق‌ها بینم گل آلود، از وضیع و از شریف (۵)
اسب‌ها بینم سیه‌پوش، از یسار و از یمین

آن عماری (۶) چیست؟ بر روی جامه‌ای بینم سیاه
همچو شمسی منکسف بر آسمان چارمین

شمس چون شد منکسف، گردد صدای مس بلند (۷)
جای مس بر سینه کوبند، ارچه مردم این چنین

راستی در این عماری، خفته بیداری سپهدار
طالع خوابیده‌ی مشرق، امیر راستین

۱- انین: آواز سوزناک - فرهنگ معین - ج ۱

۲- اقلیم چارم: قدماء زمین را به هفت اقلیم تقسیم کرده بودند.

۳- چرخ هفتمین: آسمان هفتم به عقیده‌ی قدماء.

۴- حنین: شیون کردن، زاری کردن

۵- آن زمان رسم بود که در مراسم تشییع جنازه‌ی بزرگان برخی خاک بسر میکردند یا گل بر پیشانی میمالیدند و اسب متوفا را سیاهپوش نموده در پیشاپیش جنازه به حرکت در می‌آوردند.

۶- عماری: کجاوه - تخت روان، تابوت.

۷- وقتی که خورشید یا ماه گرفته میشد و هوا تاریک میگردید، مردم بر ظروف مسی می‌کوبیدند که آفتاب گرفتگی برطرف شود، و این رسم وسیله‌ی خواجه نصیرالدین توسی در ایران رواج یافت و برای اینکه هلاکوخان مغول را به یک واقعیت علمی آگاه سازد، یک مسأله‌ی خرافی دیگر جایگزین کرد و به سپاهیان مغول گفت: اژدهایی ماه را بغل کرده میخواهد بخورد شما طبل بزنید که بترسد و آن را رها کند. سپاهیان هرچه طبل و ظروف مسی بود به صدا در آوردند و بدینگونه هلاکوخان را از خواب بیدار کردند، که شاهد یک واقعیت علمی پیش بینی شده باشد.

قوت دست شجاعت ، نیروی بازوی ملک
شعله‌ی اقران ، شجاع‌الدوله سپر سی قوس
آنکه‌بختش بوددولت را ، همائی سک‌مال
وانکه‌تیغش بود ، ملت راحصاری آهنین
آنکه‌درمیدان زیست زین ، همی ابطال (۱)را
می فکندازسرآتشناک ، برروی زمین
عاقبت شیراجل ازقوس گردون شدرها
پرزمین میراجل را ، بوفکندازپشت زین
ملک سرکش راعنان بگرفت وبخت آرام گرد
چون اجل آمد ، نیارست اسب‌خودرارام‌کرد
شیرمیدان شجاعت ، شیرنیل افکن کجاست ؟
شهسواردشت صولت ، نیل شبرنگ کجاست ؟
ارغم اومردوزن ، پیروجوان درماتمند
طحاء پیروجوان ، عمخوارمردوزن‌کجاست ؟
روزروشن شدسیه ، برمردم ابل وتبار
آنکه‌چشم ابل بودارروی اوروشن ، کجاست ؟

میرزا کاظم صبوری ملک‌الشعراء آستانقدس رضوی

۱ـ ابطال : جمع بطل ، یعنی قهرمانان ، پهلوانان ، مردان نامور .

سایه‌دامن چاک شد ، پیراهن صبرجهان
آنکه دست یک جهانش بود ، بردامن کجاست ؟

هرکه‌اورادوست ، خون دل رودارد دیده‌اش
آنکه‌بودازتیغ او ، خون دردل دشمن کجاست ؟

دوستان‌راسوزوافغان ، گذشت ازآسمان
آنکه‌بیمش دشمنان راداشت درتون کجاست ؟

گردن مارسربارزنج وغم خواهدشکست
آنکه‌مارابارِخودش ، بودبرگردن کجاست ؟

گشته ایوانِ دل ار ، افراسیابِ غم‌خراب
رستم دستان چه شد ؟ وان نامورپیژن کجاست ؟

دست اوکان عطاوهدن انعام بود
آوج آن کان عطاکو ؟ بارب آن معدن کجاست ؟

نان او بودسالم ، جان ما آلوده بود
جان مابرلب رسیدازرنج وغم ، آن تن کجاست ؟

بودیذی همچوآهن ، دررهت سیل فساد
سیل اشک ارسرگذشت ، آن سدّچون‌آهن‌کجاست ؟

آسمانا بیت ملکی راشکستی ای دریغ !
باب رحمت رابه‌روی خلق‌بستی‌ای دریغ !

ای بزرگان میر خوانده‌ست ، وقتِ بارنیست
سوی کارخودروید ، امروزروزکارنیست

گربی اصغای گفتارش به‌حدمت آمدید
عذرخواهم میرِمارا ، حالت گفتارنیست

گربرای رفتن اوسوی سرحدآمدید
پای گردون بوی اورا ، طاقتِ رفتارنیست

گربی بیمارپرسش ، همره‌طبیب آورده‌اید
خاک عالم برسرِما ، میرِ مابیمارنیست

گربرای نزهت گلزار ، اینجاآمدید
خارمان درچشم ، وقت نزهت گلزارنیست

بوسه گرخواهید برآن دست گوهربار ، داد
حیف سرآن‌مبارک دستِ گوهربارنیست

گربه سر باشد شما را شوق دیدار امیر
وعده‌ی دیدن قیامت ، موقع دیدار نیست
گر سروکاریست با او ، جانب مشهد روید
زانکه دیگر در خموشان مسکن سرکار (۱) نیست
آن متاع نازونعمت ، کاندرین بازار بود
حق زوال آورد ، آن نعمت دریں بازار نیست
آنکه غمخوار ونگهدار شما بود ، ای دریغ
رفت ازدست آوخ آوخ ، دیگر آن غمخوار نیست
آن پدر رفت ازمیان ، سوی پدر آرید روی
باعلی نعمت نمائید ، احمد مختار نیست
آفتابی زآسمان مجد ، اگر کرده افول
ماه تابانست حایش ، جای هیچ انکار نیست
گر شجاع الدوله‌ای رفته به تقدیر الله (۲)
شد شجاع الدوله فرزندش به لطف پادشاه
ای جوانبخت مؤید ، بخت تو فرخنده باد
پایه‌ی جاهت چو بنیاد فلک پاینده باد
ارهمه ایل تویک تن ، درجهان نازنده‌است
ازتووالا ایلخانی ، درجهان نازنده‌است
آسمان تا حلقه اندر گوش دارد هلال
بردر دولت سرای عالی تو ، بنده باد
از سر حقد و حسد ، گر چشم بد بیند ترا
از قفا آن چشم بد ، از کاسه‌ی سر کنده باد
گر پدر ، ارحکم یزدانی ، به صورت مرده‌است
نام نیک ازچون تو فرزندش ، به دوران زنده باد

۱- امیرحسین خان به : سرکار شجاع الدوله معروف بود .

۲- اشاره به متن تلگراف ناصرالدینشاه به محمد ناصرخان پسر امیرحسین خان است که گفته بود : اگر شجاع الدوله پیر رفت باکی نیست چون شجاع الدوله جوان داریم ، لازم است هرچه زودتر به سرحد رفته فیروزه را تحویل مقامات روسیه بدهید .

گر سر بدخواه ، بر درگاه تو ناید فرود
بر زمین آن سر ، به شمشیر اجل افکنده باد

تا رونده است این فلک ، با جمله‌ی سیارگان
بخت و دولت سوی تو ، از هر طرف آینده باد

هر که سیب آسا نخواهد ، سرخ روئی تو را
یک‌که نار آسا دهان او ، به خون آگنده باد

ابروش خصم تو از رنج و تعب در گریه است
صبح وش کام تو از عیش و طرب در خنده باد

تا همی خورشید و مه تابند بر خاک از سپهر
اختر بخت تو از اوج شرف تابنده باد

مر صبوری را زبان مانده‌ی شمشیر تو
از برای قطع عمر دشمنت برنده باد

همچو من پرورده‌ی سی ساله را دلشاد دار
دوستی های قدیم مادحت را یاد آر [1]

در مرثیه و تاریخ مرگ ابوالحسن خان زعفرانلو
تسلیت برادر او محمد ناصرخان شجاع الدوله

مبند دل به جهانی که گفته در قرآن — حدای عزّوجل . کُلّ مَن علیها فان
بدین عجوزه‌ی بیچاره ، دل مده زنهار — که نامرادیها کشته است ، پیر و جوان
وفا مجو ز جفا پیشه‌ای که خصلت او — تمام مکر و فریبست و حیله و دستان
مده به عشوه‌ی این زال ، دل که عشوه‌ی او — بکُشته است بسی زال و رستم دستان
شراب ساقی دوران ، تمام خون دلست — مخور تو خون دل خویش و جام از و مستان

* * * * *

یکی به میر خراسان ، ابوالحسن خان بین — که داشت زهره‌ی شیر زیان و پیل دمان
چو مرگ تاختن آورد بر سرش نگذاشت — نشان ز پیل دمان و ز شیر زیان

۱ــ دیوان صبوری ملک‌الشعراء .

غریب وبی کس وآواره‌ازوطن حسان داد — به‌خاک غربت ، ای خاک سرسردوران
دریغ ازآن رح افروخته‌چودرسنو — دریغ ازآن قدفراخته ،چوسروروان
سوی گام روان شد ،ولی به‌کام اجل — برای سام روان شد ،ولی نیافت نشان
دریغ ازآنهمه‌امید ،وآن همه آمال — که‌گشت یکسره پامال مرگ دریک‌آن
چهل هزارش ایل‌جلیل (۱)بودونبود — یکی ازآنهمه‌اورابه‌وقت دادن جان
به‌چشم انسان انسان چشم رادی بود — نهان زچشم شدآخر چوچشمه‌ی حیوان
به‌عبردت ودل‌راداوسده گسی — نهفته‌گرددرخاک ، قلزم وعمّان
هرآنچه‌داشت زروسیم ،سائلان‌رابود[۲] — مگربه‌خازن جنت که‌داد نقدروان
روان پاکش ازاین جهان ملول آمد — بشدرحوره‌ی کیهان ، به‌روضه‌ی‌رضوان
فسانه‌بود سیاوش وکید سودابه — که‌شدزایران آواره سوی ترکستان
حدیث این هنری مرد ،آن حکایت را (۳) — درست‌گردوخبررابه‌مانمود عیان
زبیم‌جان به‌رکاب فراربای‌نهاد (۴) — گمان نداشت که‌گیردش دست‌مرگ‌عنان
به‌دفع بهتان‌ازخودبه‌رگزید ،چه‌سود — که‌مرگ آخرازودفع کردهربهتان
کسیکه‌گردسعایت‌ازاین جوان بارب — به‌کیفرش برسان ،وبه‌پیریش‌مرسان
درآن نفس که‌نفس قطع شداروساری — که‌بودهم نفسش غیررحمت یزدان
ایاندیدمرایام ، زندگانی کام — وباگزیده‌درآغوش خاک تیره‌مکان

۱ـ اشاره‌به‌چهل هزارخانوارایل گردزعفرانلوخراسان ،که‌بهنگام جان دادن اویکی درکنارش حاضرنبوده‌است .

۲ـ ابوالحسن‌خان به‌گفته‌ی مطلعین شخصی دلیروبی‌باک وسخاوتمندوبی تکلف وبی ریا بودوخودرا ازتوده‌ی‌مردم‌جدانمیدانست‌وبهمین‌جهت‌همسری ازروستازادگان علی آباد قوچان انتخاب کردکه وی همراه پدرش کارمیکردوسواربرچرخ خرمن کوبی ،خرمن می‌کوبید و سرولباس پاره و ژنده‌ای داشت و او مادرعبدالرضاخان شجاع‌الدوله بعدی شد .

۳ـ شاعراشاره‌میکندکه مرگ ابوالحسن خان داستان سیاوش وسودابه‌رابه‌خاطرانسان می‌آورد ،واین میرساندکه‌احتمالا "اتهام رابطه‌ی نامشروع بازنان حرم ناصرالدینشاه به‌اوبسته بوده‌اندوبهمین گناه اورابه‌قتل رسانده‌اند .

۴ـ چنین می‌نمایدکه‌ابوالحسن خان قصدفرارازتحت نظربودن درتهران داشته‌که به خراسان وبه‌میان ایل بازگردد ،اماچون ناصرالدینشاه‌ازاوبیمناک بودواورادرحال‌فرارد‌ستگیر کرده‌بوده‌اند ،دستورقتل وی راصادرکرده‌واتهام واهی فوق رابه‌اوزده‌اندواین کاربه‌سعایت حسودان انجام گرفته .

دلِ کسیکه زمرگش نگشت پر ز هموم / دلست آن؟ نه، معاذالله، آهنین سندان

زداغ چون تو جوانست، آنکه سرو بلند / بهر چمن دل پرداغ لالهٔ نعمان

شگفت نیست که از سوز غم چو بنگارم / بنامه نام تو بسوزد، تمام کلک و بنان

چه بودی آنکه نبودم آشنا با تو / که می‌نسوختم این سان، در آتش هجران

اگرچه سوخت نه تنها، آشنا و بیگانه / شدند مثابه که خشک و تر، آتش سوزان

پدر جهان را درمان درد تو میکرد / اگر که درد تو را بود در جهان درمان

علاج درد تو دشوار بود ورنه پدر / بسیج را به زمین باز میرساند آسان

تو دور بودی از ایل و از پدر ورنه / پدر نمود همه ایل در رهت قربان [1]

شجاع دولت تا داشت گوهری چون تو / بتاج قیصر نازید و افسر خاقان

دریغ از آن گهری چون تو بس گرانمایه / که برد از کفِ او، روزگار بس ارزان

مراسلی دل بشکست، بعد تو بنه کسی / بجز برادرت آن شمع دودهٔ ایلخان [2]

بجز محمد ناصر، جهان مجد و هنر / که باد ناصر خان و تنش، خدای جهان

عروس بهروت نوای، از جهان ندیده مراد / صبوری (۳) از پی تاریخ تا گشاد زبان

یکی ز باغ جنان سر برون نمود و سرود / که: باد جایگه بوالحسن بباغ جنان [4]

۱۳۱۰ ق

۱ـ شاعر بیان میکند که موضوع کشته شدن ابوالحسن خان بر پدرش امیرحسین خان شجاع الدوله سخت گران بوده و اگر این عمل از سوی ناصرالدینشاه انجام نگرفته بوده است، انتقامی سخت میکشیده و با بسیج ایل زعفرانلو خون بدخواهان را برزمین میریخته است، اما افسوس که شجاع الدوله را چاره‌ای جز سکوت نبوده، وسکوت او هم ناشی از پیرشدن وی بوده، وگرنه او کسی نبود که در قبال چنین تجاوز ناجوانمردانه‌ای ولو در برابر ناصرالدینشاه سکوت کند، گوئی که ناصرالدینشاه پس از ده سال انتقام پسرعمویش شاهزاده قاجار را میگرفت که در قوچان سرش بریده شد و به حضورش فرستاده شد.

۲ـ این بیت میرساند که این مرثیه پس از مرگ امیرحسین خان سروده شده، چون میگوید: در این زمان تنها محمدناصرخان از دودمان ایلخانی باقیمانده بوده و عنوان شجاع الدوله به او اختصاص یافته است.

۳ـ میرزا محمدکاظم صبوری در سال ۱۲۵۹ قمری در مشهد متولد شد و به فرمان ناصرالدینشاه بلقب ملک الشعرائی آستان قدس ملقب گشت و در ۱۳۲۲ قمری در مشهد وفات یافت.

۴ـ دیوان ملک الشعراء صبوری، چاپ تهران ـ ابن سینا ـ ص ۲۸۱ ـ ابوالحسن خان درباغ طوطی دفن شد.

عکس از کردهای هیوه‌دانلو قوچان ۱ـ شکرالله خان ۲ـ بدیع‌الله‌خان فرزندان آقا کاظم خزانه‌دار امیر حسین خان شجاع الدوله .
عکس را آقای محمد بلوریان هیوه‌دانلو فرستادند .

بهاریه در مدح محمد ناصرخان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو حاکم قوچان

به‌فال فرخ و اقبال فیروز — فرارآمد همایون عید نوروز
نگارین من ای ماه دلفروز — به مجلس رونق می ده که امروز
گل آمد رونق افزای گلستان

بنفشه چون خط توتازه و تر — دماغ روح رادارد معطّر
کنار چشمه‌ساران سرزدسر — شوگوئی سره چون خضر پیمبر
نشسته برکنار آب حیوان

الالای ماه ارروی تو هاله — بت سیمین برمنگین کلاله
شراب لعل ده ما را که لاله — شراب لعل دارد در پیاله
بسوی مشک ناب ورنگ مرجان

صبا زد شانه بر گیسوی سنبل — هوا زد عاره (۱) بر رخساره‌ی گل
به یک محفل فرا آمد گُل و مل — شد از بوی گل ومل مست بلبل
از آن دارد به بستان شور و افغان

همه اطفال بستان کرده مجلس — بطرف باغ وباهم گشته مونس
گُل سوریست مجلس را موءنس — به زیر خام دورافتاده نرگس
گشاد می رخُمّ ابر نیسان

چمن گردرزمستان بانوان شد — هلا پیرانه سر از نو جوان شد
به بوی گل صاهر سودوان شد — به حسم مرده بنداری روان شد
هوای باغ در اعصای اغصان (۲)

اگر خواهد چراغ از باد مردن — چرا در طرف باغ وصحن گلشن
چراغ لاله شد از روشن — فرونشر میرند چون باد دامن
فروزان ترشود هردم به بستان

ایا شُرکِ شَکرلب (بیوسّه باغ) (۳) — مشو سرکش مباش اینقدر گستاخ
به باغ ای ماهرو مسند بَرازگاخ — که گلها سربرون کردند از شاخ
چوازقصر بهشتی حور غلمان

۱ـ غازه : یکنوع سرخی بودکه زنان بهنگام آرایش برچهره میمالیدند .
۲ـ اغصان : جمع غصن = شاخه‌ها
۳ـ ترکی است ، یعنی ، یک نگاهی به‌من افکن .

فرارآورشرابی صافدوبی غش — که‌آمدبوبهاری نغزودلکش
بیارای ساقی مهروی مَهوش — ازآن آبی که‌داردطبع آتش
که‌خامی می بردازطبع انسان

شرابی کزفروغ آن خجل برق — به‌جامش عقل وهوش آدمی غرق
اگردرعرب نوشندش وگرشرق — زبس روشن بیاردهیچکس فرق
که‌این می باهمان خورشیدتابان

ازآن پرورده‌ی خُم ، راده‌ی تاک — که‌آمدچون دل اهل نظرپاک
اگریک قطره‌زان بربدبرخاک — شودآن خاک تامحشرطربناک
بگیردطبع روح وحوی ریحان

چنین می درچنین فصلی گوارد — خصوص ارچون تومهروئی گمارد
نه‌محموری ونه‌دردآرد — چنین ساقی چنین می هرکه‌دارد
گواراعیش اوچون میرتومان (۱)

امیری کرامیران جهان طاق — مراوراخلق کرده حی‌خلاّق
به‌رویش دیس ودولت هردومشتاق — سپهرمکرمت خورشیدآفاق
شجاع الدوله سردارخراسان

سپهرارطالع اوفال گیرد — سهیل ارروی اوتمثال گیرد
رهمش کوهرازلرال گیرد — جهان ازاوبه‌ماه‌وسال گیرد
همان فیضی که‌خاک ازابربنیان

عطای دست او، دریاندارد — بهاباطبع او، دنیاندارد
زمان وعده‌اش ، فردااندارد — غرض تائی ست ، کوهمتاندارد
نه‌ایران همچودارد نه‌توران

میان خاک روس وخاک خاور (۲) — بُوُدشّی ولی سدّسکندر
که‌باجوج حوادث ، گرکُند سر — گذاردیک قدم ، این بوم‌وبر
گذاردآتش تیغش تن وجان

۱ـ عنوان نظامی که‌به‌امرای کردخراسان داده‌میشد . امیرحسین خان شجاع الدوله و حیدرقلی سهام‌الدوله‌شادلووبارمحمدخان سهام الدوله‌ایلخانی شادلو نیزدرزمان‌خوددارای این‌مقام بودند . امروزاین درجه‌درارتش برابربادرجه‌سپهبدی است .

۲ـ اشاره به اینکه شجاع‌الدوله مرزدار خراسان بود ، مرز ایران و روس را نگهبان بود .

به‌روز کودکی سجده علامت — درو میدیدم از سرّ و شهامت
چو میدیدم بدان بالا و قامت — همی دیدم که برخیزد قیامت
از و سرحسان دشمن روز میدان
غلامی را که خود پرورده بودش (۱) — به‌روی کار خود آورده بودش
گهی بی پرده، گه در پرده بودش — به خود دیگر امیری کرده بودش
چو بیرون برد سر از خط فرمان
چسان گوید معزش را که دیگر — نشاید زنده شد، در روز محشر
بلی، گر باولی النّعمه، جاکر — درافتد با بدش اینگونه کیفر
که گردد عبرت مردم به گیهان
به‌روز رزم چون گردد درفشی — به آب تیغ، نار حرب روشن
امیر شرکپ بسل انگیخ — دل خود را بیوشد روی جوشن
که دل نیز را نگهدارد نه جوشن
بدارد رزم اورا باب، رستم — که از اوژهره دارد آب، رستم (۲)
شود از تیغ او سیماب، رستم — گر او را بیند اندر خواب، رستم
شود بیدار، اما هست میجان
امیر اتو امیر بن الامیری — امیر شیر روز شیر گیری
به یک جوشن دو صد مرد دلیری — به دولت هم مُشاروهم مشیری
به ملت هم پناهی، هم نگهبان
«صبوری» آن تناخوان قدیمی — که دارد صدق و اخلاص صمیمی
نوراحون بوکریم بن الکریمی — همان دارای آن خلق کریمی
به‌حان ودل بوددائم ثناخوان
به مدح این و آن، اوراهوس نیست — به غیر از حروان، مدّاح کس نیست
به شعرش هیچکس را دسترس نیست — که عنقا را بصید مگس نیست
بلی باید بسی، ممدوح حسان (۳)

۱ـ شاید منظور، رمضان خان وزیر باشد که گویا مورد خشم محمد ناصرخان قرار گرفته بود.
۲ـ یعنی: زهره‌ی رستم پهلوان نامی ایران از بدن شجاع الدوله، آب میشود. احسنت اگر به.
۳ـ حسان بن ثابت انصاری از قبیله‌ی خزرج بود که در حدود سال ۵۰ قمری فوت کرد وی معاصر نابغه ذبیانی بود. او اسلام آورد و پیغمبر اکرم را مدح کرد بعدها بطرفداران عثمان و معاویه پیوست. گویند ۱۲۰ سال عمر کرد. فرهنگ معاصر ـ ج ۱ ـ ص ۸۳۸

چو شامل گشت الطاف الٰهم — به بیت الله (۱) بنمودند راهم
چو دادند اندر آن خانه پناهم — دعای تو، خدا باشد گواهم
همی وردم شد نه هر آن
همه سال فرّخ و اقبال پیروز — همه فال فرّخ و اقبال پیروز
چو در بیت الشّرف گردد دل افروز — جهان را روزی آید، عید نوروز
زمین آرد گُل عشرت به دامان
همه سال تو، فیروز بادا — همه روز تو، نوروز بادا
تو را کوکب جهان افروز بادا — دم صبح تو خورشید نوروز بادا
بری با دوست دلشاد و تن آسان
تنت سالم، روانت خوش، دلت شاد — ز قد عصمه بادت خاطر آزاد
ولایت از تو دائم ایمن و آباد — همیشه با جهان باشد، همی باد
نگهدارت خداوند جهانیان (۲)

محمدناصرخان شجاع الدوله

مؤیدالدوله ابوالفتح راد

صحرشه و گوهر سلطان مراد

۱ـ صبوری در سال ۱۳۱۴ قمری یعنی سالی که ساختمان شهرجدید قوچان در حال بهره برداری بود با اهل وعیال خود به مکه مکرمه مشرف شد.

۲ـ دیوان حاج میرزا محمدکاظم صبوری ـ تصحیح محمد ملکزاده ـ ص ۵۱۹

محمدناصرخان شجاع‌الدوله بنیانگذار شهر قوچان

گفته شد که پس از خراب شدن شهر قوچان بر اثر زلزله محمدناصرخان و حاجی حسینعلی خان برای بررسی محلی در شرق خوشان (قوچان قدیم) عزیمت نمودند. با جائی مناسب برای ساختن شهر جدید در نظر بگیرند. و همچنین در همان گزارش آورده شده که اکثر مردم قوچان بلافاصله در شهر ویران شده به ساختن خانه و منزل پرداخته و ساکن شدند. علت این امر که جز اسردم قوچان پس از زلزله سال ۱۳۱۱ قمری محل را ترک نکرده و به شهر جدید روی نیاورده اند سرهمین امر بوده و احتمالا" محمدناصرخان سرکه علاقه مردم را در ماندن در شهر کهنه دریافته، از تصمیم خود جهت ساختن شهر جدید منصرف شده است. اما دیری نپائید که دوباره در سیمه آخر ماه رجب ۱۳۱۲ قمری زلزله و یرانگر دیگری روی داد و آنچه را که مردم بر روی خرابه‌های سابق ساخته بودند، دوباره بر سرشان خراب کرد و تلفات شدیدی به بار آورد. اواخر دیماه ۱۲۷۳

مرحوم حاج محمدتقی متخلص به فانی در این رابطه اشعار جالبی سروده که در کتابچه‌ای ۱۶ صفحه‌ای به قطع جیبی، چاپ سنگی تحت تعلیق و فانی‌هائی از تلفات مردم قوچان در سال ۱۳۱۴ منتشر شده که نسخه‌ای از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است. برای نمونه اشعاری از آن نقل میشود:

محمد ناصرخان

چون سود این دو زلزله مقرون به یکدیگر تاریخ سال هر دو شد: ای منشی قضا

۱۳۱۲

* * * * *

شد در دو سال زلزله سازل بسی دو بار
بی خانمان شدم و پریشان و خاکسار

اول به ثلث اول شب ، ماه جیم یک (۱)
از عشر اوّلش شب هشتم بسرورگار

دوّم ، گذشته بود دو ثلث از مه رجب
آمد به وقت چاشت ولی سخت ترزیار

در اوّلی ز مردم فوجان هلاک شد
مشهور فرقه است که نخمس به ده هزار

امار فرد آخر این « بند » ای عزیز
تاریخ سال و هم عدد مردگان شمار

حاکم به سر ، که بر سر شصت و دو تن عیال (۲)
در دو یمی خراب شد حمام پاچنار

تاریخ سال شش و نخمس مردگان
« از ما به این دو زلزله مردند شش هزار »

۱۳۱۲

از جور چرخ و گردش دهر پر انقلاب
سازل شد از خدا به فوجانیان عذاب

خوابید زیر خاک هلاکت بسی جوان ،
در هشتم جمادی اول به وقت خواب ...

* * * * *

ضمناً اشاره میکند که ناصرالدین شاه سلطان وقت نه تنها کمکی به آسیب دیدگان نکرد ، بلکه برشدت وصول خراج و مالیات از مردم نیز افزود :

کافر دلش ز رحم بر احوال ما بسوخت
سلطان ما خراج ز ما کرد دانچناد

هر چند استغاثه نمودیم سر درش
بر عکس حکم اخذ عمل کرد او نهاد

* * * * *

سر مانجای رحم ، شهنشاه حتم کرد
خود در دمانو چاره کن ای شهریار طوس

هر دم ز راه گنبد ما گشته طعنه زن
اندر عنای هنی و مطرب به بانگ کوس

شخصی ز سال زلزله پرسید ، گفتمش :
« بر ما زبان به طعنه گشودند گبر و روس » (۳)

۱۳۱۲

شاعر ، سپس به تاریخ پایان یافتن ساختمان شهر فوجان جدید اشاره کرده می گوید ،

فوجانیان همه در شور و ولوله
از شدت بلا همگی تنگ حوصله

بی کشته ها که بر سر هم ریخت روی خاک
بودند چون هزار (۴) هزاران نه غلغله

۱- شب هشتم جمادی الاول ۱۳۱۱ قمری ۲۷ آبان ۱۲۷۳

۲- مؤلف در اینجا عکس حمام پاچنار را که بر سر زبان در حال استحمام خراب شده گشته .

۳- در اینجا مؤلف خراب شدن مدرسه را بروی طلاب ، نقاشی و ترسیم نموده .

۴- چون بلبل هزاردستان ، هزاران ناله و فریاد و غلغله سر میدادند .

ازبهرآنکه جاومکان راعوض کند — بودشدتاسه سال به جنگ ومجادله (۱)
هرکسی که تاب رفتن شهرجدیدداشت — سربسردوبدورفت بدون مماطله
شهرجدیدوراه بعیداست ، پای لنگ — ما ، مانده ازرفیق سلاراداوراحله
نی تاب استقامت ونی قوه‌ی رحیل — ماندیم درخرابه وکوچید قافله
تاریخ این قضیه چنین گفت عارفی — «باری خراب آمده قوچان زلزله»
۱۳۱۴

همانگونه‌که‌ازبیت آخربندفوق مشهوداست بنای شهرکنونی قوچان درسال ۱۳۱۴ قمری پایان یافت . مردمی که‌مایل به‌سکونت درآنجابودند ،ازشهرویران شده‌وگنبدرده‌ی قوچان – قدیم به‌آنجاعزیمت کردند .اینکه‌مرحوم فانی می‌گوید آنهاکه‌زادوراحله‌وقوت حرکت داشتند ، رفتندومابی بضاعتهاماندیم ،گمان میرودا غراق آمیزباشد .زیرافاصله‌شهرجدیدباشهرقدیم بیش ازیک فرسنگ نیست ،وابن احتیاجی به‌زادوراحله‌نداشته‌است . درمورد ساختمان شهرهم که‌زمین هما ازخودمرحوم شجاع‌الدوله‌بودوبه‌رایگان بین مردم تقسیم شدوآنانکه‌بضاعت مالی نداشتندکه‌خانه بسازندوسیله محمدناصرخان شجاع الدوله به‌آنان مساعدت شدوخود محمدناصرخان همچون سرکارگری درکنارکارگران ایستاده‌بودوآنهارانشویق میکردکه‌هرچه زودترکاربه‌پایان برسدومردم ازسرگردانی وبی‌سرپناهی نجات یابند .بنابراین تبعیضی درمیان نبوده ،الاابنکه ،آنانکه‌درشهرکهنه‌ملک واملاک بیشتری داشتندوحاضرنبودندباانتقال مردم ازآنجا ، موقعیتشان به‌خطرافتدواملاکشان ازرونق بیفتد ، مردم راازرفتن به‌شهرجدید بازداشته‌وآنان راعلیه‌شجاع الدوله‌تحریک میکردند . ممکن است بعضی‌ازمردم فقیروبیچاره هم ،گول این قبیل اشخاص راخورده‌ودرشهرکهنه‌ماندگارشده‌باشند ،که‌محمدناصرخان آنهارا به‌ترک آنجامجبورنکرده‌است وفقط انتقال به‌شهرجدیدروی علاقه‌ومیل مردمی بودکه‌به‌آنجا حرکت کرده‌اند .

درمورد ساختمان شهرقوچان جدید ،آقای ناکری آورده‌است که :

«محمدناصرخان شجاع‌الدوله‌برای آبادی شهرجدید ، علاقه‌مخصوصی داشت ،اغلب باحضور وتصویب شخصی ازعلمای بزرگ آن زمان [مانند] مرحوم شیخ رئیس وحاج شیخ علی اصغر [فهرمانلو معروف به‌شیخ‌علی‌اصغرکبیر] وامام جمعه‌به‌اشخاصی که‌درقوچان قدیم دارای املاک یاخانه‌شخصی وباجمام وکاروانسرابودند ، بمقداراحتیاج ،زمینهای شهرجدیدرابه‌رایگان

۱ـ این بیت میرساندکه‌مخالفان محمدناصرخان تاچه‌اندازه‌درساختن شهرجدیدوانتقال مردم به‌آنجاباوی به‌مجادله‌وکشمکش برخاسته‌بوده‌اند ، چنانکه‌درزلزله‌اول مانع انجام این مقصودشدندودرنتیجه‌تلفات سنگین تری رامتحمل گردیدند .

تقسیم می‌نمود ،وسندآنرا فی المجلس تحویل میدادوهرهفته به‌اتفاق یکنفرمعمار ،سوار بردرشکه مخصوص میشدودرشهرگردش میکرد .یکسانیکه‌حسارت زیاددیده‌وقادربه‌ساختن خانه نبودند کمک مالی میکرد ، بااین مراقبت وجدیت وبذل مساعدت ، قوچان جدیدبزودی آبادشد و مردمان پراکنده‌وموا ری ازاطراف به‌شهرجدیدبزوی آوردند .)) [۱]

مرحوم محمدناصرخان شجاع الدوله نقشه شهرجدیدقوچان‌راطبق نقشه‌شهرعشق آبادکه بصورت شطرنجی است پیاده‌نموده‌وسرتیپ عبدالرزاق خان مهندس سیزکه‌ازطهران مأمورشده بوددرپیاده‌کردن این نقشه‌وی راکمک کرد .

دولت ایران کمک قابل توجهی به‌زلزله‌زدگان قوچان نکرد ، بلکه‌روسهابرای تحبیب قلوب مردم قوچان وجلب نظرمحمدناصرخان شجاع الدوله‌همدردی وکمک بیشتری میکردند ،زیرا اهداف سیاسی دربشت پرده‌این کمکهاپنهفته‌بود ،هرچندهیچگاه‌فرصت ابرازآن رابه خان زعفرانلوندادند ،جای تأسف اربی خبری وبی‌توجهی زمامداران وقت کشوراست که‌شاهزاده فرمانفرماوالی خراسان یک هفته‌پس ازورودهیأت روسی واردقوچان خراب شده‌میشود ،آنهم بدون اینکه‌آمدش سودی بحال مردم داشته‌باشد . [۲]

---

۱ ـ جغرافیای تاریخی قوچان تألیف ر،ع شاکری ص ۱۳۰ ـ جالب است که‌درشهرقوچان میلان منزل محمدناصرخان راپیش ازانقلاب بنام شجاع‌الدوله‌نامگذاری کرده‌بودندکه‌ازبعدا ز انقلاب بعنوان طاغوتی بودن آنراعوض کردند .

۲ ـ دولت ایران کوچکترین کمکی به‌محمدناصرخان ومردم بلادیده‌ٔ قوچـــان نکرد ، دوقورت ونیمش هم بالابود ،بسنیم درچنین گیرودارى اعتمادالسلطنه‌درمورد شجاع‌الدوله چه‌میگوید :

« یکشنبه ۵ محرم [۱۳۱۳] ـ ازحاکم قوچان که‌پسرشجاع‌الدوله‌است ،روسهاکمال شکایت دارند ،میگویندوظیفه‌خوارورهین ملت انگلیس است وعما "قریب فتنه‌برپاخواهندکرد ." درجای دیگربازپس ازتشریح وضع فلاکتبارایران ،شجاع‌الدوله‌راعامل بریشانی مردم خراسان میداند .

«چهارشنبه ۲۹ صفر۱۳۱۳ . . . وقایع شورش تبریزرامدتی شنیده‌بودم . . . قحطی‌شده بود . . .سرباران به‌عارضین شلیک کرده‌بودند . . . نعش مقتولین رابه‌قنسولی روس برده‌بودند ومردم خودرابه‌زیربیرق روس پناه‌داده‌بودند . . . امامیگویندابن فتنه‌علیظ تراز اینهاست و عشرابن راهم ذکرنکرده‌اندوبه‌بندگان همایونی عرض ننموده‌اند . . . ازطهران هم خبررسیده که‌ملاها درصدد فتنه‌جوئی وفسادند . . . ازشیرازهم خبررسیده‌که مستشارالملک وزیرآن مملکت

مسیو سمیالنکو مهندس معدن شناس روس که بدستور گورو پاتکین سرتیپ دوم روس بهمراه عده‌ای از پزشکان و کارکنان بهداری عشق آباد باهدایای مردم آن شهر که در زلزله اولی نیز کمک کردند، برای کمک به زلزله‌زدگان سال ۱۳۱۲ در روز ۱۴ وارد قوچان شده‌اند که نظر ایشان را در اینمورد ملاحظه فرمائید:

استعفاء داده است و کار حکومت در نهایت بی‌نظمی و اغتشاش است. ملخ خوارگی و سایر بلاهای ارضی و سماوی دچار مردم است.

از خراسان خبر میرسد که چند هزار نفر از رعایای قوچان از ترس شجاع‌الدوله که مجددا" حاکم شده است به خاک روس فرار کرده‌اند. [!]

خلاصه اینکه در این وقت بد بختانه در تمام مملکت بی‌نظمی و اغتشاش است و در طهران که کرسی مملکت است هرج و مرج، بی‌نظمی و دزدی و گرانی بدتر و سخت تر از همه جاست. خداوند وجود مبارک پادشاه ما را حفظ کند... [!!] تا رفع این فتنه‌ها را به حُسن تدبیر و با کمال جلالت و قوت بنماید. نایب‌السلطنه در این حیص و بیص به جهت تفرج و خوش‌گذرانی و گرمتن چند صیغه به اسکله تشریف برده‌اند.]

[خداوند انشاء الله پادشاه را بسلامت بدارد که طب خوب دارند. راست‌گوئی را خوش ندارند، ایوب‌خان افغان را هم حضور آوردند، ندانستم این حبس اول چه بود و این حضور آمدن چه است؟ ظاهرا "اولی به اغوای انگلیس ها و دومی به خواهش رسها باشد] ۲۸ جمادی‌الثانی ۱۳۰۲

[چون در روزنامه انگلیس نوشته بودند شاه مناصب و حکومت را حراج میکند از این بابت هم [شاه] خیلی متغیر بودند، با وجودی که این فقره صحت دارد] پنجشنبه ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۰۲

[بندگان همایون بعد از ماه صفر [۱۳۰۲] تا بحال سه دختر صیغه نمودند] [هر دو ماه یک دختر]

[امروز طلوزان در باب چشم امین اقدس باشاه خلوت کرده مینقدر مهمه م گفت این صفیه غیر از مرض چشم ناخوشی دیگر دارد بروز نمیدهد به آن واسطه گریه و ناله میکند. حالا شاه بواسطه جمعی خیال ماهی دو دختر میگیرد و سابق حماع نمیتوانست بکند]

شاهان و شاهزادگان قاجار هنری جز عیاشی و لهو و لعب و فساد نداشتند. فتحعلیشاه قاجار با داشتن هزار زن و صیغه در دربار باز هم بچه بازی و همجنس بازی می‌نمود. سرجان ملکم در سال ۱۷۹۱ میلادی [۱۲۱۱ قمری] پسر بچه زیبا بنام ریچارد جان استرجی که بقول مورخ قاجار [در حسن طلعت رشک ماه تمام بود] برای پیشبرد کار خود در ایران به دربار آورد. ملکم شنیده بود که شاه قاجار چگونه دل به گرو عشق یوسف گرجی با پسر بچه کمشده زمشهدی داده بود و بخاطر عشق او می‌گفت:

گزارش یک مهندس روس درمورد زلزله ویرانگر قوچان

« مسیو سمیالنکو مهندس معدن روس در روزنامه نوویه ورمیا شرح میدهد تفصیلات زلزله وحشت انگیزی را که مورخه پنجم نوامبر در بلده ایران موسوم به قوچان که در هفده فرسخی در جنوب عشق آباد واقع شده است، تا بنیاد خراب و ویران گردید. علاوه بر قوچان نیز چند، ابه[ابه یا اوبه یا آبه بمعنی آبادی کوچک میباشد و اصطلاحاً به محله‌ی چادر نشینان گفته میشود.] که در اطراف قوچان واقع شده‌اند از صدمات زلزله منهدم گردید مینویسد: همینکه اول خبر بدبختی این حادثه بسمع کور و پانکین سرتیپ دویم روس رسید فوراً بموجب حکم او یک دسته از احزاءالصحه[بهداری] با چادر و سرابرده و ادویه لازمه ترکیب و فراهم آمد. در عشق آباد نیز مردم از برای اشخاصی که دور از زلزله صدمه دیده بودند تعهدات هیئه نمودند. مورخه دوازدهم نوامبر دسته حافظ الصحه از عشق آباد حرکت نمود و ما در روز چهاردهم وارد قوچان گردیدیم. فیمابین قوچان و عشق آباد راه شوسه خوبی ساخته شده که از میان جبل امتداد یافته. [1] دو گردنه معتبر را که از سطح بحر خزر شش هفت هزار متر ارتفاع دارند [2] عشق نموده است در راه قوچان ما از مردمانی که از آنجا عازم بودند حکایات عجیبه استماع می‌نمودیم، می‌گفتند که زمین در حین زلزله از خود مواد مختلفه استفراغ می‌نمود و در بطن آن شکافهائی پیدا گردید که تقریباً بیشتر مردم را آن شکافها بلع می‌نمودند و می‌گفتند که درویشی (فقیر محمد علی که شرح حالش آمده است) قبل از وقت خبر داده که پنجم نوامبر در قوچان زمین تزلزل خواهد گشت و صدمه و خرابی بزرگی در قوچان واردخواهدآورد. [درگزارش این مورد اعتقاد فقیر نتوانسته بود پیش بینی کند.]

خلاصه ما بر خلاف انتظار در آنجا از مرضی و مجروحین بسیار کم دیدیم چه بیشتر سکنه از هیبت و صدمه زلزله تلف شده بودند و آنهائیکه توانسته بودند خود را از این مهلکه نجات

چنین مویت بهمه مملکت چین ندهم — باج رویت بهمه کشور ما چین ندهم
به خنا و ختن و تبت و فتح خاقان — یک سرموی ازآن کاکل مشکین ندهم

لکن استرجی پسر بچه زیباروی لندنی با عشوه‌های خود چنان دل از شاه می‌برد و چنان او را رام خود می‌سازد که شعرا میگویند

صبا برو به فرنگ بگو به یوسف گرجی — شکست رونق بازار حسن تو مسترجی

۱ – وضعیت این راه در گزارش هانری رنه دالمانی که در سال ۱۹۰۷ به قوچان آمده و نیز در گزارش لرد کرزن بطور مفصل ذکر شده است. نگاه‌کنید به‌جلد اول.

۲ – ارتفاع این منطقه حداکثر ۲۵۰۰ متر میباشد و نامبرده در این مورد دچار اشتباه‌شده.

بدهند از شدت وحشت و حفظ جان به ابه‌های دور دست فرار نموده بودند. حاکم قوچان [محمد ناصر خان شجاع الدوله] میگفت که بیش از دویست نفر از مجروحین را اقوام و اقارب آنها به کوهها نقل داده‌اند.

منظر قوچان خرابه‌است تمام. بعضی از محله‌های شهر بقدری خراب شده‌اند که المحال با کمال صعوبت میتوان تشخیص داد که در کجا کوچه‌ها و در کجا خانه‌ها و حیاط‌ها واقع بوده‌اند به عبارت آخری همه شهر به قطعه‌های دیوار و آجرهای خورد [خرد] شده و شهرهای شکسته مبدل شده است. در بسیاری از نقاط لاشه حیوانات است که روی هم مانند تلال ریخته شده اند.عدد تلف شدگان را نباید کمتر از دوازده هزارنفوس که تقریبا" نصف سکنه آنجاست حساب نمود. بزرگان بومی قوچان می‌گویند که عدد تلف شدگان هیجده هزار نفس قلمداد شده است.

وقتی که شهر خراب گردید تقریبا" سی هزار حیوان از قبیل گاو و گوسفند و بز و الاغ و غیره به هلاکت رسیدند. فی‌الحقیقه عدد هالکین و مقدار حیوانات که در وقت زلزله تلف گردیده‌اند بیش از اعداد مذکوره فوق است. چه در جزء آنها اعداد اشخاص و حیواناتی که در ابه‌های دور دست از زلزله قوچان بهلاکت رسیده‌اند محسوب نشده است. بعضی که راه فرار بر روی آنها مسدود نموده بعد از صرت اول زلزله از قوچان بیرون آمده به‌اطراف متفرق گردیدند.

در خرابه‌های شهر بسیاری از مردم در کمال راحت مشغول کند و کوب و حفر اراضی هستند و مقصود آنها اینست که اجناس و اموالی که در حین زلزله در بطن زمین فرو رفته است تحصیل و استخراج نمایند. در ضمن آنها دسته عنطجاتی دیده می‌شدند که نعش هالکین را که در وقت حفر از زمین بیرون آورده بودند بر روی تخت روانها انداخته حمل و نقل می‌نمودند. در بعضی از اماکن شهر از شدت تعفن نعش‌های زیر زمینی تقریبا" عبور غیر ممکن بود.

مردم در حفر اراضی و نجات اشخاص که زنده دفن شده و محتمل بود چند روز نیز در زیر آوارهای شهر بمانند به اهتمام کار میکردند و نیز در تنظیف نقاطی که مملو از نعشهای هالکین شده بود بهیجوجه مساعی جمیله مبذول نمی‌داشتند، فقط اقوام هالکین و ساکنین ابه‌های همجوار به حفر اراضی مشغول بودند بعضی از این اشخاص به قوچان به احضار حکام و برخی بمیل خود برای تحصیل اجناس و اسباب خانگی آمده بودند.

کاروانهای شتر در راه دیده می‌شد که محمول انواع و اقسام اسبابها بودند وقتی که از احزاء حکومت قوچان سئوال می‌نمودیم که چرا مردم از روی قاعده اراضی را حفر نمی‌کنند، سر را تکان داده جواب میدادند الله الله. [اَلیَه‌لو ، اَلیَه لو ـ به کردی می‌گفته‌اند] .

حالا هر کس به خیال استخلاص نفس خویش است. از صورت ظاهر چنین استنباط می‌شود که حکام در اجرای اعمال استقلال و قدرت تمامی نداشته باشند. حکمران قوچان مجبور بود به

هر یک از عملجات پنجهزار دینار بدهد تا آنکه ایشان نعش را که در وقت بیرون آوردن اسباب در عمارت ایشان پیدا شده است حمل نموده بخاک بسپارند.

وقتی که مادر قوچان وارد شدیم مشهور بود که از مشهد یکدسته لشکر با آقای فرمانفرما برای آن که اراضی را به قاعده حفر نمایند به قوچان خواهند آمد خیلی افسوس خوردیم که این شهرت‌ها نیز دروغ بود.

در هفدهم نوامبر[1] سه ساعت بعد از ظهر والی خراسان با یک دسته سوار که عمارت از سیصد نفر قزاق بود [دوازده روز بعد از حادثه] وارد قوچان گردید مردم می‌گفتند که این همان دسته است که برای حفر اراضی آمده‌اند[؟] خلاصه حالا مردم در روی خرابه‌های شهر بسرعت بنای آبادی میگذارند و سکنه(ای) که از هلاکت نجات یافته‌اند کم‌کم بمنازل منهدم شده خود مراجعت می‌نمایند. ساکنین ابنیه‌های همجوار نیز سه آنها ملحق شده و همگی به اتفاق اموال تلف شدگان را تجسس می‌نمایند و بزودی در آنجا اتاقهای سری که بیرون آنها از گل اندود شده است مشاهده می‌شود. در آنجا پنبه و رهائی دیده میشوند که از اجناس و اموالی که از زیرزمین حفر و تحصیل شده است دکان خود را مشحون نموده‌اند هر روز از نقاط بعیده ایران کاروانهای جدید با پنبه منگنه شده و پشم و سایر اجناس در میدان بزرگ تجارتی شهر وارد می‌شوند، این پنبه و پشم و اجناس به ایران و بلاد ماوراءخزر و بیشتر آنها به عشق‌آباد حمل و نقل میشود. احداث این چنین شهر جدید در خرابه‌های شهر قدیم که در زیر آن عدد زیادی از محلول و حیوانات مدفون شده است باعث مخاطرات عظیمی خواهد بود جمعیت زیاد مردم و حیواناتی که در اماکن کم عمق آنجا روی هم ریخته شده‌اند در اندک مدتی تمام اراضی شهر را متعفن خواهد کرد و معلوم است که تعفن منشاء انواع و اقسام امراض مهلکه خواهد گردید.

ساکنین شهر جدید هوای مسمومی استنشاق می‌نمایند و از چاه آب زهر آلود می‌نوشند و حتی لاشه‌های مرده‌ها را میخورند. نظر باین شرایط مرض مطبقه و خرابی امعاء و معده بدون شبهه جمعیت زیادی از سکنه را خواهد کشت خاصه در وقتی که هوای آنجا گرم و رطوبی شود و همین مساله راه عشق آباد را که روابط تجارتی آن با قوچان هنوز قطع نشده است مسدود خواهد نمود.

اگر در نظر داشته باشیم که بسیاری از ساکنین میخواهند نعش اقوام خود را در مشهد مقدس دفن نمایند که هر ساله از هر زاویه ایران زوار از سان قوچان عبور می‌کنند آنوقت خواهیم گفت که انتشار امراض مسریه فقط بسمت ایران و ولایات ماوراءخزر بلکه بطرف روسیه اروپا به فقفازیه ممتد خواهد شد، خیلی خوب می‌شد اگر تدابیر لازم برای تنظیف شهر و جلوگیری

---

۱ - زلزله در پنجم نوامبر سال ۱۸۹۵ برابر با نیمه آبان ۱۲۷۴.

ابراض مسریه می‌نمودند خیلی مشکل است در این حالت بابرانیان امنیت‌دار بود چه ایشان حکیم و ادویه منطقه ندارند و اهم از همه نمی‌فهمند که این کار برای خود و همسایگانشان مخاطرات عظیمی خواهد داشت.

شهر قوچان و ابنیه‌های همجوار آن مورخه پنجم نوامبر هشت ساعت از ظهر گذشته از اولین حرکت زمین مخروب گردید بعضی از مردم این هنگام را قدری از زمان زلزله که در همان روز در عشق آباد حادث گردیده متفاوت دانسته‌اند بموجب حکایات مسموعه مورخه پنجم نوامبر در وقت شب هوای قوچان بسیار خوب شد عالب مکنه در خانه‌ها و دکانهای خود بودند تقریبا" درابتدای ساعت هشت بعد از ظهر صدای عظیمی از زیرزمین شبیه صدای شلیک چند توپ مسموع گردید و بعد اولین ضربت سختی بوقوع پیوست که شهر را تا ریشه ویران و مخروب نمود. گرد و خاک عظیمی بر روی شهر بلند گردید و آسمان بی ابر را کلیةً مستور داشت ناله و فریاد هالکین سوانرا" شنیده می‌شد بنابر زیادی تنگی کوچه‌ها و حقارت ساختمانها عدد هالکین سزاید می‌گردید هر کس در صحن‌حیاط فرار می‌کرد قطعات عمارات بر سرش خراب می‌شد، هر کس خود را به کوچه می‌رسانید بر زیر آوراهای دیوار دو طرف کوچه بهلاکت میرسید ناله و آه هالکین با نعره حیواناتی که خفه می‌شدند محشر عظیمی برپا نموده بود.

در بعضی از نقاط شهر دره‌ای به عمق شش الی نه ذرع حادث گردید این دره‌ها نیز اسباب هلاکت خیلی از نفوس گردیدند و اسباب انتشار شهر نهائی گردید که در زمین شهر شکاف‌ها پیدا شده و در حقیقت حدوث این دره‌ها از خرابی زیر زمین و سردابه و حمامهائی که بواسطه پشت بامهای شهر ساخته شده با بعضی از چاهها حاصل شده بود [1] و بعد از ضربت اول ضربتهای متواتره نیز شروع شد لیکن شدت آنها کمتر از اول بود.

تعداد ضربتها در روزهای اول بعد از پنجم نوامبر به شصت الی هفتاد میرسید و بعد تخفیف یافته در شبانه روزی از بیست الی سی ضربت تجاوز نمی‌نمود لرزه زمین و ضربت تا به امروز که چهارم ماه دسامبر است هنوز موقوف و ساکت نشده است قبل از هر ضربت از زیر زمین صدای عظیمی مثل شلیک چند توپ مسموع می‌شد، امتداد ضربت اول و نیز غالب ضربتها از مغرب و جنوب غربی بود در شهر یک عمارت درست دیده نمی‌شود آن عماراتی که سر پا ایستاده و هنوز مدل به تپه خاک نگردیده‌اند بشدت خراب و در دیوارهای آنها شکافها پیدا شده، تقریبا" بقطعات مختلفه تقسیم شده‌اند.

اقسام عمودی عمارات خاصه آن دیوارهائیکه از مغرب بطرف مشرق ساخته شده‌اند بطرف افق مایل شده زاویه ترکیب کرده‌اند.

---

۱ ـ در متن [ ] نشده بود [ ] آمده است.

در آبه‌هائیکه به دقت ملاحظه نمودیم خانه‌ها که در جنب یکدیگر ساخته شده بودند خراب و ویران شده‌اند و بیشتر خانه‌هائی که به طرف مغرب و جنوب غربی و جنوب شهر قوچان واقع شده‌اند ویران شده‌اند. در نیم فرسخی از شهر به طرف شمال غربی خرابیهای زیادی دیده میشود. در صحاری اطراف قوچان که تقریباً عبارت از شش الی هفتهزار جریب اراضی هستند زمین بشکل خاکی است که آنرا از غربال ریخته باشند. ناحیه خرابه عبارت از میدانی است که مساحت آن هزار و دویست ورست مربع[1] بوده باشد و عمده دامنه آن بطرف مغرب و جنوب غربی قوچان گسترده شده است و میدانی را که بر روی آن زمین در نهم ماه نوامبر متزلزل گردیده بود کمتر از پنجاه هزار ورست مربع نباید دانست اگر هم بدانیم این مطلب را که در همان روز در اصفهان و شیراز و سایر بلاد ایران نیز زمین متزلزل گردیده بود آنوقت خواهیم گفت که میدان این زلزله بشدت بزرگ خواهد شد این ناحیه بزرگی که بر روی آن پنجم نوامبر زمین لرزه بوقوع پیوست. با عدم کوههای آتشفشان و فقدان غارهای بزرگ در سلسله جبال حوالی آن و امتداد صریتهای زیر زمینی و خرابی اماکن انسان را مجبور می‌کنند که سبب این زمین لرزه را در استخوان بندی سلسله جبال محمد بیگ[2] تحقیق نماید.[3] »

نظر معصومعلیشاه در مورد محمد ناصر خان و اوضاع قوچان

معصومعلیشاه نایب الصدر که در ۱۳۱۴ قمری همزمان با پایان یافتن ساختمان شهر قوچان کنونی، از آنجا دیدن کرده، آورده است که: غروب روز جمعه ۲۷ شعبان ۱۳۱۴ در میان برف و سرمای‌شدید از راه عشق آباد از مرز ایران و روس گذشته وارد بازگیران شدیم. « شب بی نهایت سرد است و هیچ شام و نان و هیزم نداریم. مانده و خسته و کوفته شده. خداوند وسیله ساخت، درویشی به جای ما رسید. فرمانعلی خان که از وابستگان سرکار امیر شجاع الدوله [و نایب مناب او در بازگیران] است، بدیدن آمد. کار نان و هیزم درست شد. آتش افروختند و صحبت گرک انداخت. بار موسی گُل کرد...

شنبه ۲۸ شعبان – از مشهدی رجب مکاری چند راس مال حاضر نموده روانه شدیم... چهار فرسخ که راه پیمودیم به آبادی رسیده نامش *دُربادام* گفتند.[4] از اینجا تا امامقلی دو

---

۱ – *در همه جا در متن بجای مربع، مکعب آمده است.*

۲ – *کوه محمد بیگ در جنوب شرقی قوچان.*

۳ – *مجله وحید سال ۱۳۵۳ ص ۹۸۸.*

۴ – Dorbadam *را اشتباهاً" از بادام چاپ کرده‌اند.*

فرسخ سنگین است. دو ساعت از شب [گذشته] به منزل رسیدیم... [مردم بازگیران و دُر بادام و امامقلی، از ایل کیکانلو میباشند].

یکشنبه ۲۹ شعبان ـ منزل شهر قوچان و مسافت شش فرسخ است. دهات و آبادی در بین راه بسیار است. نیمساعت به غروب وارد شدیم. قوچان همان ملک خبوشان است و بواسطهی زلزله و دیگر اسباب، شهر آنجا خراب و ویران شده و حالیه جز قریـهای مشتمل بر دویست، سیصد خانوار آبادی ندارد. [منظور شهر کهنه است] و بعضی گویند که چون آنجا خراب شده قوچان که مردمانش گوسفند و قوچ بسیار داشتند [قوچ قوینلو ـ قاش قوینلو ـ قاجکانلو] و آن طایفه را قوچ قوینلو میگفتند، آنجا را طرح شهر انداختند و به همان نام موسوم شد. علیالجمله در چند سال قبل زلزله شد و قوچان قدیم عالیها سافلها گردید. در دو فرسخی آن شهری بنا نمودهاند به نام ناصـری[1]. در زمین هموار و خیابانهای کشیده همه با وسعت به طرز عشق آباد. و ما به این شهر ناصری وارد شدیم.

میرزا عبدالله خان کاشانی شمسانی فرزند جناب میرزا طاهر بصیرالملک رئیس تلگرافخانه قوچان مطلع از آمدن بود. بمنزل خود که محله نظرآباد بود نزول نمود. رویت هلال [رمضان] در آنجا شد و ایشان گرفتار دو مهمان عزیز گردیده رمضان المحرم و معصوم المبارک.

دوشنبه غره رمضان امیر معظم محمد ناصرخان شجاع الدوله که حکومت آن دیار با اوست و در تواریخ این عهد ذکر نیاکان وی شده مخصوص با ارباب معارف مهربان است. موازی شش راس قند و چای فرستاده و اظهار دوستـی نموده کربلائی اسماعیل که از سنگان و مجارم آن امیر محبت تخمیر است و اظهار ارادت به حاجی میرزا حسن صفی علیشاه مینماید و به لقب قوچ علی[2] مفتخر است، برای مهمان داری و پذیرائی معین داشته و ضمناً پیغام آورد که به واسطه ناخوشی و کسالت مزاج و سردی هوا و منع طبیب دو سه روزی متصدر و بهبودی حاصل شده خدمت میرسیم.

از خبوشان مردمان بزرگ بروز نموده چه در زمره عرفا و چه از شماره امرا...

گویند نادر شاه افشار را در لیالی ماه مبارک برای اطلاع وقت طبخ به امر امیر میگویند و دکرش اینست که سر نادری درین ملک از تخت بدن جدا و در زیر تخته خاک شد و سر را برده و تاج و لوازم سلطنتی به تاراج رفت...

---

۱ ـ منسوب به بانی آن محمد ناصرخان.

۲ ـ مرحوم مجدالاسلام در سفرنامه کلات در مورد همین قوچ علی که این زمان حاج اسماعیل شده بود و در زندان آصف الدوله در مشهد محبوس، مطالبی آورده است که به زودی از نظر خواهد گذشت.

پنجشنبه چهارم ملاقات سرگار شجاع الدوله امیر ناصر خان حاصل [شد] در طهران هم‌که دو سال قبل از این آمده بودند، خدمتشان رسیده. حسن طبعی به ارباب معرفت و یقین دارد و در جمله‌ی اوصاف حمیده، گوی سبقت از اقران ربوده، ولی هزار حیف که بواسطه‌ی گرفتاری بعضی اشربه و ادخنه از انتظام جلی از امور باز مانده است...»[1]

محمد ناصر خان به علماء و عرفاء فوق العاده احترام می‌گذاشت. به امور مذهبی و عرفانی علاقمندی شدید داشت، چنانکه در ماه محرم شخصاً نوحه میسروده و منداده است در مساجد می‌خوانده‌اند و خود در پیشاپیش دسته‌های عزاداری در روزهای تاسوعا و عاشورا پیاده راه میرفته و دستجات را هدایت می‌نموده. در منزل خود نیز همواره مجالس روضه خوانی ترتیب می‌داده و به شعائر مذهبی اعتقاد فراوان داشته است. آقای حاج سلیمان خان روشنی بنقل از آقای حاج فاضل بجنوردی از وکلای دادگستری مشهد و او از قول پدرش که از علمای عصر محمد ناصر خان در قوچان بود اینچنین برایم تعریف کرد که:

در قوچان یکنفر علیؑ بود که منبر و روضه‌ی بسیار گرم و گیرائی داشت و بیشتر مجالس روضه را در منزل خودش بر قرار می‌ساخت که گاهی تا سپیده شب ادامه می‌یافت. در یکی از شبهای بسیار سرد قوچان که برف زیادی زمین را پوشانیده بود، راوی واقعه (پدر آقای حاج فاضل) ابتدا بعلت وجود سرمای شدید جرات نمی‌کند از منزل خود خارج شده به منزل علیؑ برای شنیدن روضه برود، لکن پس از مدتی کشمکش با احساسات درونی خویش سرمای زمستانی را نادیده گرفته و در میان برف و بوران و باد شدید از منزل خارج می‌شود و خود با چراغ و نوکر و دسته به راه می‌افتد و گمان میکند که امشب غیر از او کسی جرأت از خانه بیرون آمدن و گوش به روضه دادن را نداشته است، اما وقتی وارد منزل علیؑ میشود میبیند که محمد ناصر خان شجاع الدوله در پای منبر نشسته و در حالی که شمشیرش را روی زانویش گذاشته است به روضه‌ی علی گوش میدهد و قطرات اشک از چشمان جاری میبارد. وی تعجب میکند که چگونه شجاع الدوله در چنین شبی بدون فراش و نوکر از خانه خارج شده است. شجاع الدوله تعجب وی را در می‌یابد، و پس از پایان مراسم و متفرق شدن در سر شب، شجاع الدوله به او میگوید: احترام حضرت سیدالشهداء علیه السلام حیلی بالاتر از آنست که تصور کنی جرا من شمشیر بدست در این مجلس حاضر شده‌ام، اما بخاطر اینکه مبادا در این سرمای شب، سگی یا گرگی به من حمله کند، من شمشیر را برداشته‌ام که در صورت لزوم از خود دفاع کنم.

بیشتر شبهای محرم و صفر هم در منزل شجاع الدوله مراسم روضه خوانی و عزا داری بود و ملا شمس بیدوازی اسفراینی از روضه خوانهای معروف شجاع الدوله بود.

---

۱ ـ طرائق الحقایق معصوم علیشاه ـ ص ۶۶۹.

۱۴۸ ـــ

۱ ـ هه نه ک. HANAK واژه‌ای کرمانجی و بمعنای شوخی و اختلاط است.

۲ ـ بستان السیاحه خطی ـ زین العابدین شیروانی ـ ص ۳۳۰

۳ ـ ابوالحسن خان سه زن داشت، یکی از ایل ترکمن بود، که در جوانی در گذشت، دومی یکی از روستازادگان تنگ بود، معروف است که وی دختر دهقانی فقیر ولی فوق العاده زیبا و دلربا بود، و هنگامی که ابوالحسن خان او را روی چرخ خرمن کوبی دید که با پدرش مشغول کار بود، با اینکه لباس خوبی بر تن نداشت او را پسندید و با وی ازدواج کرد که عبدالرضا خان شجاع الدوله ثمره این ازدواج بود. زن سوم ابوالحسن خان، دختر حاج مستشار وزیر خراسان بود، زن ترکمن اودختر نوروبردی خان بوده است.

و دختر امیر محمد خان شادلو بجنوردی را نیز برای عبدالرضا خان فرزند ابوالحسن خان خواستگاری نموده هفت شبانه روز عروسی کرد و بعداً عبدالرضا خان را بعنوان نایب الحکومه و ولیعهد خویش به حکومت شیروان منصوب نمود.

در سال ۱۳۱۸ قمری علیخان نام برادر قلیچ آسیابان خود را ابوالحسن خان نامید[1] و خبر رسید که ابوالحسن خان نمرده و از تهران بازگشته است. محمد ناصر خان ایلچی مخصوص خود محمد تاتار را که لهلهی ابوالحسن خان نیز بود، برای کسب صحت و سقم این خبر به بجنورد فرستاد، وی و همراهانش در بازگشت وجود ابوالحسن خان را تائید کردند که بسوی قوچان در حرکت است. محمد ناصر خان که از فوت برادر مطمئن نبود با عدهای از سواران خود به مقابل وی شتافت و در نزدیکی قلعه حلوا چشمه در شمال شیروان با او روبرو گردید. ابوالحسن خان دروغین که ساختهی دست سیاست و مخالفان محمد ناصر خان بود فوراً دستگیر گردید و به قوچان انتقال داده شد که راههای او را شکافته نمک پاشیدند و جسد او را جلوی کلانتری در مرکز شهر انداختند تا همه کس او را دیده و بشناسند و دیگر بار فریب شایعات را نخورند.

در ذیقعده سال ۱۳۱۷ که محمد ناصر خان شجاع الدوله به دعوت مصر خان رئیس ایل برای بازدید نواحی مرزی و سرکشی از حال رعایا عازم جیرستان و قوشخانه بود، در نگهران از اسب بر زمین افتاد و لگن خاصرهاش بسختی در هم شکست. ناچار در همانجا اردو زده، از روسیه طبیب آوردند و پس از معالجه با تخت روان به قوچان انتقال دادند. بر اثر این حادثه وی تا پایان عمر میلنگید.

محمد ناصر خان شجاع الدوله امیری نیکوکار و مؤدب و دانش پرور بود و در زمان او قوچان از آسایش نسبی برخوردار بود. وی در ذیحجه ۱۳۲۰ قمری در گذشت و جنازهاش در دارالتوحید حرم مبارک حضرت رضا در کنار نیاکانش بخاک سپرده شد. [فروردین ۱۲۸۲]

در زمان محمد ناصر خان شهر قوچان یکی از شهرهای مهم صادرات و واردات ایران با شوروی بوده روسها برای پیش برد اهداف خود عدهای از جاسوسان را که در سازمان «گ. پ ئو» معروف به گپیو دوره دیده بودند برای خرید کشمش و انجام امور بازرگانی به قوچان فرستادند، که اخبار منطقهی شمالی و شرق ایران از سمنان گرفته تا راهدان از این شبکه به روسیه میرسید.

---

۱ - بحر الفوائد - ص ۳۳۹ - ۳۰۶.

۱۵۰ ـــ

---

۱ ـ امیر تومان برابر با درجه‌ی سپهبدی این زمان در ارتش است.

۲ ـ کلاته زوباران در یک فرسخی شمال شهر قوچان قرار دارد.

۳ ـ مهر شجاع الدوله که در آن تاریخ ۱۲۸۸ حک شده است مربوط به امیر حسین خان شجاع الدوله است که مهر رسمی حکومتی خانواده شجاع الدوله بوده است. مهر شجاع الدوله و میرزا آقا در پشت سند نیز هست.

اندازه سند ۳۴ × ۳۰ سانتیمتر است. در گوشه سند که با فلش شماره ۱ مشخص شده، مهر خان بابا [رضا قلی خان ثانی و فرزند سام خان] ملقب به مظفر السلطنه است که پسر عموی محمد ناصر خان شجاع الدوله است، با فلش شماره ۲ بهمن پسر امیر گونه خان امضاء کرده است. فلش شماره ۳ صدرالسادات. شماره ۴ مهر شیخ علی اصغر کبیر قهرمانلو در بالای سند، شماره ۵ مهر شمس السادات لسان التولیه. شماره ۶ محمد کاظم هیوه داللو صندوقدار امیر حسین خان. شماره ۷ حبیب الله. شماره ۸ عبدالرضا که برادر زاده‌ی محمد ناصر خان و شجاع الدوله بعدی است. شماره ۹ ولی که احتمالا "ولیخان بادلانلو است که بدست خسرو خان کشته شد.

صدور حکم سرهنگی امیر قلی خان هبوه دانلو از سوی ناصر الدینشاه

سجع مهر : الملک لله تعالی

تا که ناصر الدین خاتم شاهی گرفت

صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت

هو

این اوقات که بعضی از خوانین زعفرانلو به خاکپای مبارک تشرف جسته و مراتب قابلیت هر یک در حضور مرحمت ظهور خدیوانه مکشوف و معروض افتاد، مشمول عواطف خسروانه آمده من جمله مقرب الحضرت امیر قلی خان زعفرانلوئی است که چون مراتب لیاقت و فرط کفایت او به ظهور رسید، لهذا در هذه السنه مسعوده قوی ذیل سعادت دلیل مشارالیه را به منصب سرهنگی و اعطای حمایل ونشان مخصوص آن مفتخر و سرافراز فرمودیم که موجب کمال استظهار او بوده به لوازم جانفشانی بپردازد. مقرر آنکه مصباح مشکوه روح و مفتاح ابواب فتوح فرزند اسعد ارجمند نامدارکامگار نایب السلطنه امیر کبیر و وزیر جنگ، مشارالیه را دارای منصب مزبور دانسته عدیل نماید احترام او را منظور و ... مستوفیان عظام و لشکر نویسان فخام شرح منشور مبارک را ثبت و ضبط نموده در عهده شناسند. »[1] پشت حکم به مهر نایب السلطنه امیر کبیر و صدر اعظم مزین است. تاریخ حکم: شهر ذیحجه الحرام ۱۳۱۲ میباشد.

---

۱ ـ اصل سند که اندازه‌اش ۳۲ × ۴۱ میباشد متعلق به آقای محمد بلوریان هبوه دانلوست که در پایان کتاب عینا" ملاحظه می‌فرمائید. این حکم احتمالا" هنگامی که محمد ناصر خان شجاع الدوله پس از دریافت فرمان حکومتی قوچان برای رسیدن به حضور ناصر الدینشاه به تهران رفته است برای امیر قلی خان صادر شده است. این امیر قلی خان که عکس وی در صفحه ۳۲۳ جلد دوم آمده است از جمله کودکانی بود که همراه مادرش به اسارت ترکمانان در آمده بود و پس از مرگ مادرش در اسارت مانده بود. امیر حسین خان در یکی از حملات خود به ترکمانان این کودک را با خود به قوچان آورد و شخصا" به تربیت و تعلیم وی پرداخت و مانند فرزند خود او را تربیت کرد که دستخط امیر در این رابطه در صفحه ۳۷۰ جلد دوم گنجینه شده است. معلوم نیست نام اصلی این کودک چه بوده اما امیر نام او را امیر قلی نهاد. یعنی غلام امیر. اما چون در کودکی بچه چاق و چله و سفید روبی بود وبه اصطلاح چوبل، موبل بود، مردم به او قوزی خان می‌گفتند، یعنی بره‌ی خان. امیر حسین خان یکی از دختران امیر ترکمن بنام خالللی [خالدار] خانم را بعدا" به ازدواج امیر قلی خان درآورد. امیر قلی خان بعدا" نیز از امرای هبوه دانلو زن گرفت و دارای فرزندانی شد و به مقام و منصب و اعتبار کامی رسید.

تعلیقه آب چشمه‌ی صوفقلی واقع در روستای کهنه اوغار که طبق حکم صادره از سوی سر کار امیر حسین خان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو از مدت ده شبانه روز آن، مدت هفت شبانه روز حق بهره‌برداری با اوغار تازه و سه شبانه روز با اوغار کهنه است. این حکم چند روز پیش از فوت امیر حسین خان در یازدهم ربیع الثانی ۱۳۱۱ و به تاریخ شهر صفر ۱۳۱۱ صادر شده است که به قرار زیر است:

((هو ـ عالیجاه شیر محمد بیگ پیشخدمت سرکار را مرقوم میدارد در باب قرار و مدار چشمه صوفی قلی قرار همان است که عالیجاه میرزا محمد رضا دیده، بازدید کرده ده شبانه روز قرار چشمه است هفت شبانه روز مال سنگی اوقاص است و سه شبانه روز مال کهنه اوقاص. هر گاه تعلیقه تغییر این از کارگزاران گرفته‌اید درست نیست (؟) بطور اشتباه است. البته از همین قرار دادیکه عالیجاه مشارالیه بازدید کرده و تعلیقه مشروحا" داده شده باید معمول شود. هر گاه کسی تخلف کند مورد مواخذه خواهد بود. شهر صفر ۱۳۱۱))

در عکس زورخانه‌ی قوچان که در پایان کتاب می‌آید جوانی که با کلاه پوستی آسمانی رنگ با شماره ۱۷ مشخص شده است، مرحوم امیر اصلان خان پسر مرحوم امیر قلی خان میر پنجه‌ست سه دختر هم بنامهای ملوک‌خانم‌که‌همسر مرحوم محمد آقای بلوریان بود. عزت خانم‌همسر مرحوم قاسم بلوریان و اقدس خانم زن آقای علی بلوریان میباشد که همگی هیوه دانلو و برادر هستند. عکس مزبور متعلق به آقای محمد بلوریان است و توضیحات آنرا آقای عظیم بلوریان دادند.

پشت سند بعداً به مهر محمد ناصر خان شجاع الدوله مشهور شده، که عبارت «افوض امری الی الله ـ محمد ناصر» در آن حک شده است. اختلافات و کشمکش‌های زیادی در سالهای اخیر جهت استفاده‌ی آب این چشمه بین هر دو اوغار روی داده که هنوز هم ادامه دارد.

و اینک سند دیگری راجع به مراتع کوهستانی گلم، بین اوغار و باجگران که وسیله شجاع الدوله صادر شده است:

هـــو

«چون قبل بر این بعرض کارگزاران ما رسانده بودند که دیمه زار جبل هر دو اوقاص (اوغار) حد اول شرقی پیوسته به کوتل و گوگ گدوک و تیغه سال.

حد دوم غربیاً پیوسته به گدوک سابق چشمه و سر تیغ گاه اور ته تخت که به سمت عالی بیگ است کشیده میشود تا به کوتی سنجر بگ.

جنوباً متصل حوب کهنه اوقاص (اوغار).

شمالیاً پیوسته و متصل است به گدوک زیل بان (زلان) پای بست به سر تیغ سنجرک است (در زیر کلمه " است " کلمه کوچکی خوانده نشد) که مشهور به عالی بیگ و چاهک و گل داغ است باید در بین طوایف دو سوکانلوی اوغارها وگمکلانلو باشد قسمت شود ما نیز عالیجاه (نام مامور خوانده نشد) . . . را مامور نمودیم برود قسمت کند. رعیت سفیدان سوکانلوی اوقاص قباله (کهنه‌ی سال ۱۲۲۶ قمری را) بنظر ما رسانیدند و استدعا نمودند که ملک را قبل بر این خرید ه‌ایم و بار هم استدعا میکنیم دیگری به اراضی و مراتع ماها دخل رجوع نداشته باشد. لهذا ما عرض و استدعای آنها را پذیرفته اراضی جبل مرقوم را ازقرار تفصیل و حدود معین که در متن تعلیقه مرقوم است به خود رعیت سوکانلوهای اوغار کهنه و تازه بالمناصفه تفویض و واگذار نمودیم که بعدها از رعا (یا)ی دور بادام وگمکلانلو و غیره از حدود تعلیقه و حکم محکم و قباله بهیچوجه تجاوز ننمایند که اسباب آسایش و دعاگوئی رعیت باشد. چنانچه از حدودهای مرقوم هر یک تجاوز نماید مورد مواخذه خاهند (خواهند) شد. تعیین است رعیت و ریش سفیدان طایفه سوکانلو حسب‌المرقوم خودشان مالک ملک مرقوم بالمناصفه دانسته در نهایت امیدواری و فراغت مشغول زراعت و فلاحت بوده دلگرم بوده باشند. بعدها کسی را حق مداخلت به ملک و مرتع سوکانلوها نخواهد بود، و از قرار شرح و حدود معلوم در قباله و حکم معمول داشته رفتار نمایند. ۱۲۱۸ (قمری) [1]»

---

۱ ـ زیر رقم تاریخ امضای شجاع الدوله و پشت سند امضاء ومهر مخصوص شجاع الدوله ومهر خان محمد و عمده آدینه محمد. قطع کاغذ کاهی ۲۱/۵ × ۳۵ سانتیمتر.

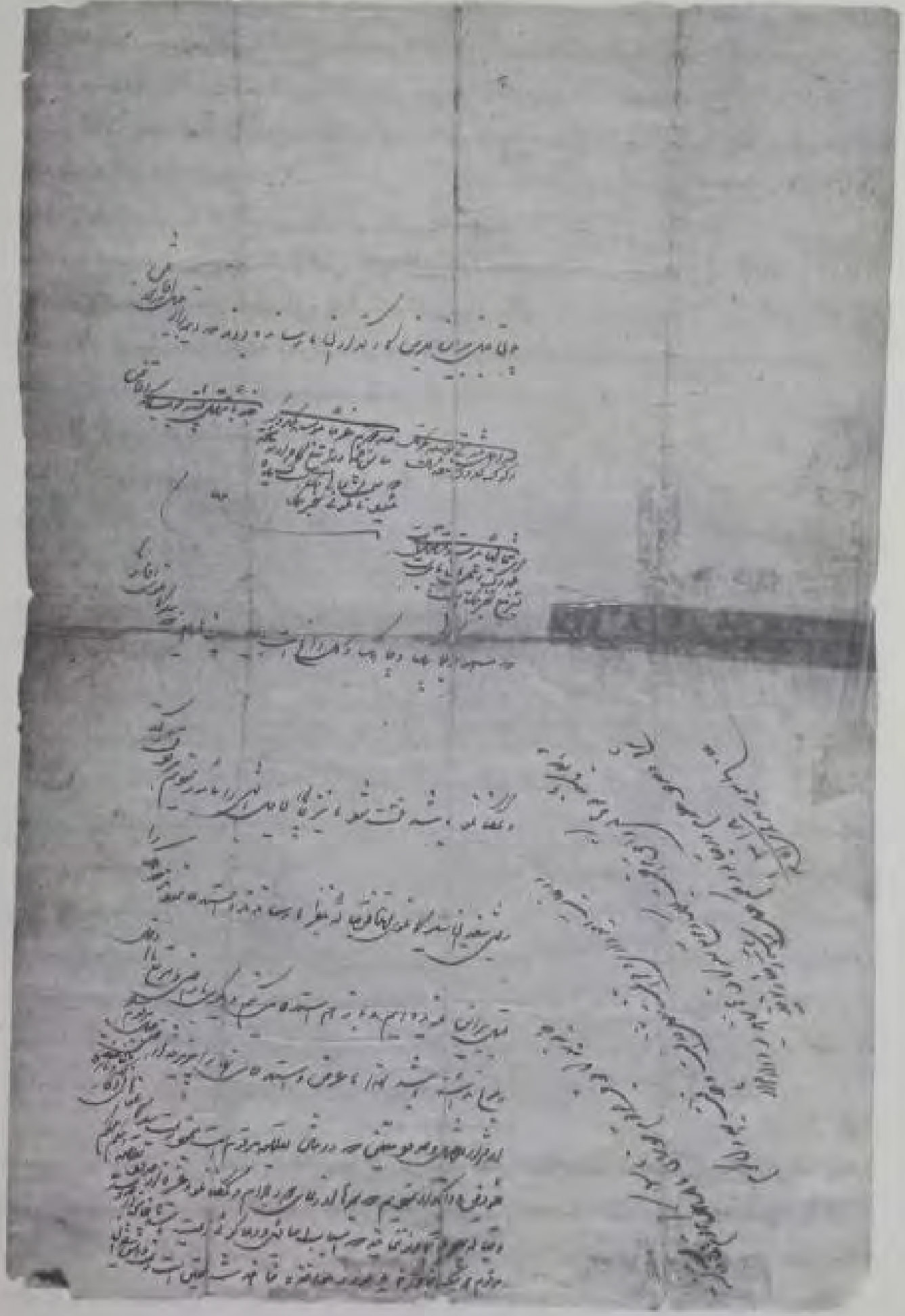

آنچه که جماعت بنگی اوغانی از بابت کلم به سرکار حضرت ولیعهد شجاع الدوله داده‌اند از قرار سیاهه زیر است :

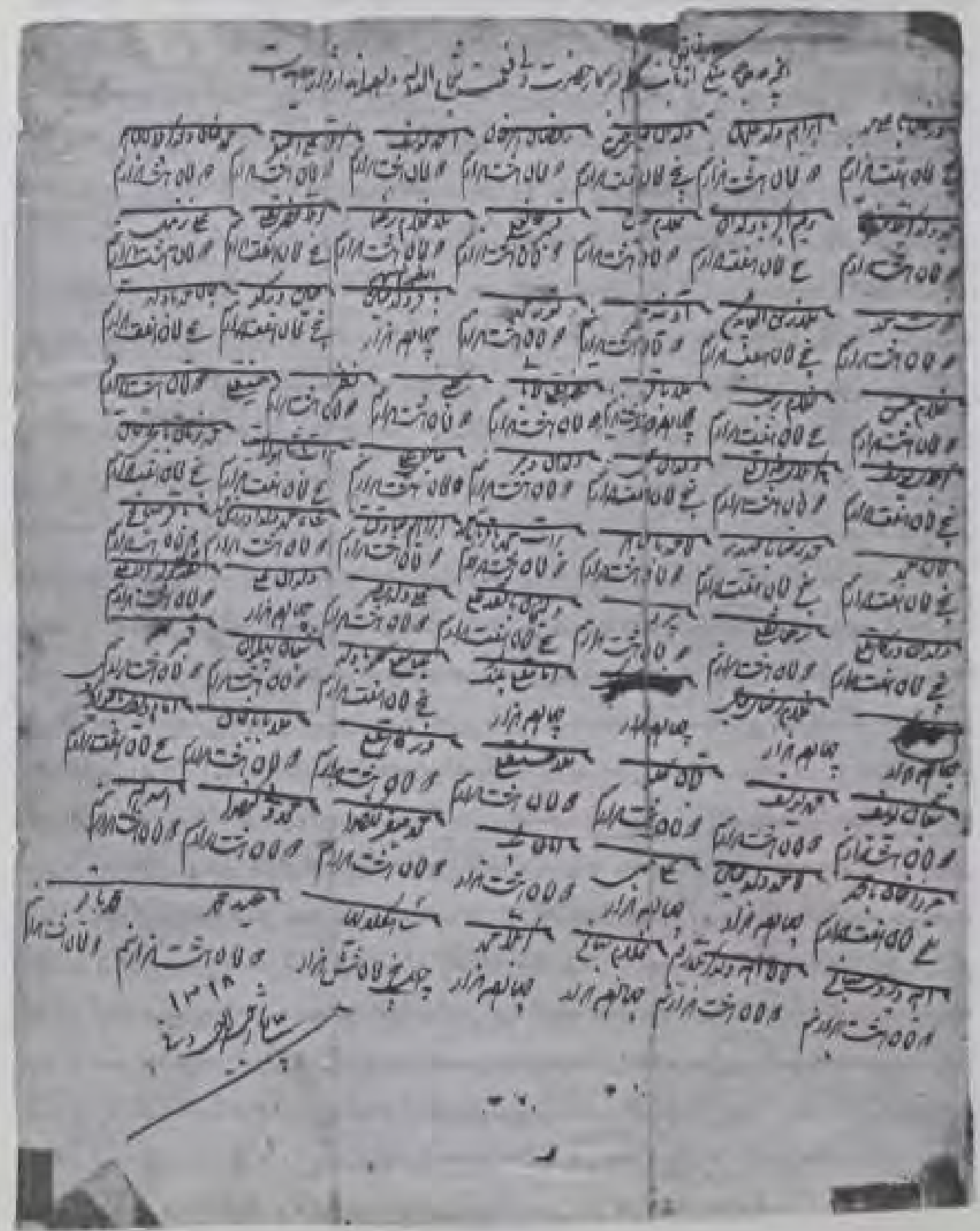

نادر خان با علیمحمد پنج تومان هفت هزار سهم ، ابراهیم ولد علیخان دو تومان هشت هزار سهم ، ولدان حاجی حسن [پدر بزرگ آقای حسین حسن زاده و ...] پنج تومان هفت هزار سهم ، رمضان امر خان دو تومان هشت هزار سهم ، احمد یوسف (پدر مادر نگارنده که از کردهای کانیمشکانی است) دو تومان هشت هزار سهم ، کربلایی علی اصغر دو تومان هشت هزار سهم ، محمد خان ولد کربلائی (امان الله ؟) دو تومان هشت هزار سهم ، محمد ولد کربلایی صفر علی دو تومان هشت هزار سهم ، رحیم اکبر با ولدان پنج تومان هفت هزار سهم علامحسن دو تومان هشت هزار سهم ، قمر جانعلی (پدر سلطانعلی) دو تومان هشت هزار سهم علامرضا (جد رضائی‌های شروانی که سهم سهم خریده) دو تومان هشت هزارسهم ، کربلائی حضرتقلی پنج تومان هفتهزار سهم، علی زینل دو تومان هشتهزار سهم (از اینجا به بعد برای اینکه ساده نوشته شود ارقام را به عدد ریال می‌نویسم) دوست محمد۲۸/۵ ریال ، ملا زین العابدین ۵۷/۵ ـ آدینه محمد ۲۸/۵ ـ نور محمد ۲۸/۵ ـ باقر ولد حسین ۲۴ ریال ، حسین درگو (درگاهقلی) ۵۷/۵ ـ جان محمد با ولـد ۵۷/۵ ـ غلام حسن ۲۸/۵ ـ غلام (فرزند) رجب ۵۷/۵ ـ ملا باقر ۱۴/۵ ریال ـ حضرتقلی (فرزند) آقا بالی ۲۸/۵ـ کلبی ۲۸/۵ ـ نظر (فرزند آقا) ۲۸/۵ ـ حسنقلی ۲۸/۵ ـ کربلایی یوسف ۵۷/۵ ـ کربلائی

فلسفه صدور این حکم اینست که قراخان کمکیلانلو ادعا نموده بود که طایفه‌ی او نیز که مرکزشان روستای چپانلو میباشد در ملک و کوهستان کلم شریک میباشند ، اما اوغازی‌ها بعدا" با ارائه‌ی سند قبلی که در صفحه۱۶۹ جلد دوم کلیشه شده ثابت کرده بودند که در این ملک کمکیلانلوها شریک نمی‌باشند . این قراخان بعدا" در زمان عبدالرضا خان شجاع الدوله نیز دست به تحریکاتی زد و در صدد بود که منطقه‌ی باجیگران را که جزو زعفرانلوست ، از زعفرانلو جدا نموده به تبعیت شادلو در آورد ؛ ظاهرا"سردار بجنوردی نیز از این امر حمایت میکرده است، مردم باجیگران و چپانلو و طایفه‌ی صفاوموج قلعه از این طایفه میباشند . اما مردم بنگی اوغاز [تازه اوغاز] دوباره طبق سند مورخه رجب ۱۳۱۸ که عینا"کلیشه آن را ملاحظه می‌فرمائید با تقدیم ۳۰۲۸ ریال به کارگزاران شجاع الدوله ملک و مرتع کوهستان کلم Calam را از شجاع الدوله خریده‌اند . بهمین اندازه نیز گویا کهنه اوغازی‌ها پرداخته بودند ، اما سه ماه بعد از این تاریخ در شوال۱۳۱۸ محمد حسین خان اوغازی تمام سرزمین کلم به انضمام درّه‌ی باسّر و زمانگ بالاخانه در شرق کهنه اوغار را بمبلغ شصت تومان خریده است. اما امروزه غیر از کلم که در تصرف هر دو اوغار میباشد بقیه‌ی جاها در تصرف کهنه اوغازی‌هاقراردارد ،و در سالهای اخیر چند جنگ و دعوا بر سر این املاک بین هر دو اوغار درگرفت .

خدا قلی ۲۸/۵ ـ ولدان مبی ۵۷/۵ ـ ولدان دمر (دمور ـ تیموری‌ها) ۲۸/۵ ـ حاجی علی ۲۸/۵ ـ برات شاهولات ۵۷/۵ ـ محمد رمان با حجی خان ۵۷/۵ ـ امان محمد ۵۷/۵ ـ محمد رضا با حیدر ۵۷/۵ ـ احمد با ظاهر ۲۸/۵ ـ برات محمد باقر با محمد ۲۸/۵ ـ ابراهیم صادق (پدر بزرگ مرحوم ابراهیم کفاش) ۲۸/۵ ـ شاه محمد ولد آوار محمد (سردار که در جلد دوم کتاب شرح حالش بیان شد) ۲۸/۵ ـ باقر صباغ ۲۸/۵ ـ ولدان درگاهقلی ۵۷/۵ ـ رحمانقلی ۲۸/۵ ـ میرو (پدر بزرگ میرمی‌ها) ۲۸/۵ ـ ولیخان با نقد علی ۵۷/۵ علی ولد مصر (پدر بزرگ نگارنده) ۲۸/۵ ـ ولدان علی ۱۴ ریال ـ نقد علی ولد کربلایی علی ۲۸/۵ ـ (نام یکنفر خط‌رده شده) ۱۴ ریال ـ غلامرضای حاجی ۱۴ ـ (نام یک نفر خط‌رده شده) ۱۴ ریال ـ امامقلی پلنگ ۱۴ ریال ـ عباسعلی گلو با ولد ۵۷/۵ ـ شعبان پهلوان ۲۸/۵ ـ قمر گلو ۲۸/۵ ـ شعبان یوسف (پدر اوغازیها) ۲۸/۵ ـ محمد یوسف (برادر شعبان) ۲۸/۵ ـ قربان محمد ۲۸/۵ ـ ملاحسنقلی ۲۸/۵ ـ درگاهقلی ۲۸/۵ ـ ملا بابا خان ۲۸/۵ ـ امام وردی با حق وردی ۵۷/۵ ـ میرزا خان با محمد ۵۷/۵ ـ احمد ولد حسین ۱۴ ـ علی مبی ۱۴ ـ امان ۲۸/۵ ـ محمد جعفر کدخدا ۲۸/۵ ـ محمد ولی کدخدا ۲۸/۵ ـ اسدالله ۲۸/۵ ـ الله وردی صباغ ۲۸/۵ ـ امان الله ولد کربلایی رحیم ۲۸/۵ ـ غلام صباغ ۱۴ ـ کربلایی محمد ۱۴ ـ شاهگلدی‌ها ۴۵۶ ریال ـ عبد محمد ۲۸/۵ ـ محمد باقر ۲۸/۵ ریال . بتاریخ رجب المرجب و فی سنه ۱۳۱۸

همانطور که ملاحظه می‌شود در سند مذکور تیره‌ی شاهگلدی‌ها با پرداخت ۴۵۶ ریال بزرگترین سهم از کوهستان گلم را خریده‌اند. شاهگلدی‌ها تیره‌ای از طایفه‌ی «ئیو و لِک = اولکانلو» میباشند. وجه تسمیه آن چنین است که هنگامی شاه تهماسب صفوی به قوچان آمد و با نادر شاه افشار سردار معروف خود بر سر ازدواج با دختر رئیس‌کردان رعفرانلو در گیری داشت، به او خبر دادند که در کوه آرموتلی یکی از چادر نشینان اولکانلو دارای سراستونهای طلا می‌باشد. شاه به طمع گرفتن طلاها عازم کوه آرموتلی شد. خبر چنان به سر کرده‌ی اولکانلو اطلاع دادند. شاه وقتی به چادرهای آنان آمد، دیدند که سر استونها از نوع برنج میباشند نه طلا. لذا چیزی نگفت. در صورتیکه سر کرده‌ی کردها رزنگی کرده و به جای سر استونهای طلا، (سر استون سر تیرک ـ سر دیرک) برنج گذاشته بود. در این زمان خداوند پسری به سر کرده‌ی اولکانلو داد که نامش را «شاه‌گلدی» گذاشتند، یعنی شاه آمد. و این شاهگلدی بعداً بزرگ تیره‌ای شد که به شاهگلدی‌ها معروف شدند و امروز هم نام شاهگلدی و بابا گلدی دارند و فامیل کنونی آنها عباسی میباشد.

قباله کوهستان کلم Calam و دره‌ی با سر تاباغ دولو

هو المالک الملک یا الاستحقاق

((الحمدالله الذی احل البیع و الشری وحرم الغصب و الربا و الصلوه و السلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین .

اما بعد عرض از تحریر این کلمات شریفه الدلالات آنستکه حاضر گردیدند عزت شعاران حماعت اوقاض‌کهنه و اوقاض تازه و اهل دور بادام ارطایفه بهلوانلوکه اسماء ایشان در حاشیه مرقوم است تماما" حاضر شدند در حالت صحت بدن و ثبات عقل و اختیار اقرار صحیح شرعی نمودند به رضا و رغبت خودشان بر این که بفروختند به سابعه لازمه صحیحه شرعیه همگی و تمامی بواری آنچه دیصحه کلم که ما بین این دو طایفه (سوکانلوءبهلوانلو) شاع بوده کلا" شراکت داشتند با حدود معینه ، حدی شاهراه ساری تیکان میرود تا میرسد به تیغه سال ، حد دیگر تیغه میرود تا سرازیر میشود به سیلاب تا سر حد دیگر از سیلاب گرفته بالا میرود تا تیغه تاغ دولو همان تیغه . حد دیگر می‌رود از جهل (جبل) ساری تیکان سرازیر می‌شود به شاهراه بمبلغ معین القدر و الوصف شصت تومان رایج به عالیجاه شوکت و جلالت همراه محمد حسین خان خلف مرحوم خلد آشیان جنت مکان سعادت قلی خان اوقاضی ، قبض و اقباض، تسلیم و تسلّم حاصل شد بامضای آنچه بهره و استحقاقی که در بیع داشتند مصالحه شرعی نمودند به مشتری بمقدار ده‌استار قند و ضامن درک شرعی شدند عند خروجها للغیر از درک بر آیند . بدرستی و تحقیق صیغه مبالعه لازمه با جمیع شرایط و ارکان و خالی از کل نواقص و بطلان بالعربیه و الفارسیه ایجابا "و قبولا" جاری شد .[۱]

تحریرا" بتاریخ بیستم شهر شوال المکرم ۱۳۱۸))

قباله دیگری که شامل کوهستان عالی بگ متصل به کوهستان کلم می‌باشد که در آن نام اوعار بصورت آقاض نوشته شده و نظریه آقای جابانی در کتاب سرزمین و مردم قوچان تائید میکند که معتقدند آنجا بر اثر وجود آب زیاد و دریاچه مانند دارای قاض(عار) فراوان بوده است . این قباله‌ها از نظر اسناد جغرافیائی منطقه‌ای نیز که نام کوهها و دره‌ها و چشمه سارها در آن قید شده است ، فوق العاده مفید میباشند .

---

۱ ـ اصل سند حاشیه‌اش به هفت مهر[عبده نوروز علی] و [باعلی] و [الراجی حسن] و [عبده فرجقه] و [محمد زمان بن فرض علی] و [ ] و [محمد ولی] ممهور است .
این سندها را آقای قادر قلی خان عبادی فرزند محمد حسین خان فرزند سعادتقلی خان ایل بگی کیکانلو به نگارنده دادند که ممنونم .

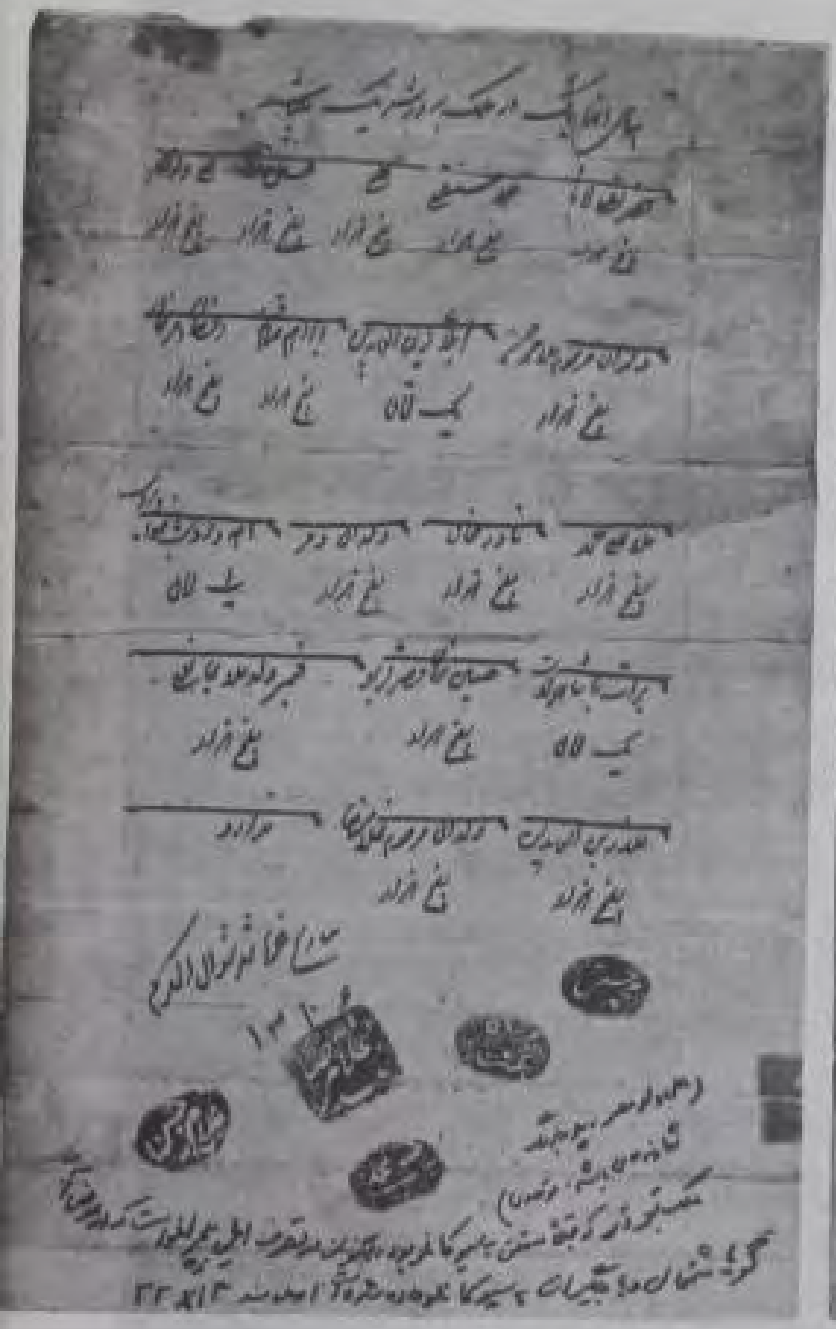

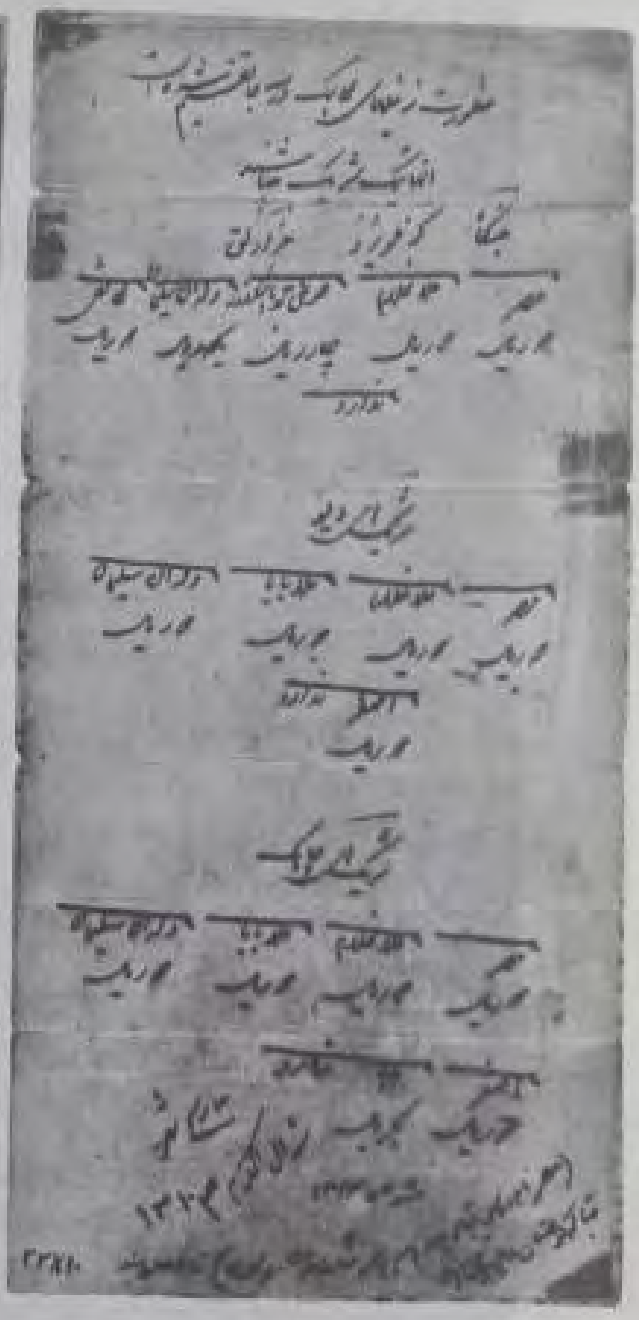

((هو المالک الملک . باعث بر تحریر این سطور شرعیه و ملیه اسلامیه احمدیه آنست که حاضر گردیدند اصل ریش سفیدان تازه آبقاض و کهنه آبقاض در باب ملک علی بیگ . قرار بر این شد از مرز دیو شاهراه کشیده میشود تا شاهراه با سَر راه کشیده میشود میرود سه دهنه‌ی ساری تیکان و از اونجا (آنجا) سر بالا کشیده میشود تا میرسد به دهن زاو بالو (فه کی زاوی بالی) او زمین (آن زمین) متعلق به اهل طایفه‌ی کهنه اوغار میباشد و از اون (آن) گذشته تا گوگ گدوک و تا تیغ برج سال در میان هر دو طایفه میباشد که جبل کلم باشند و اما ایضاً" از مرز دیو شاه را کشیده میشود سرازیر تا شاهراه باسر سرازیر میشود . راه کشیده می‌شود سر به بالا میرسد به گدوک (کوه کوچک) سرکه جاهک نامیده میشود که چاه دیو میشود تا اونجا اون زمین از اهل طایفه تازه آبقاض میباشد و هر و بگاه (هرآنگاه) طرفین نکول کنند سلغ یک ضد تومان به دیوانیان اعلی داده شود . ترجمان این چند کلمه به جهت باطل نامچه قلمی گردید که عند الحاجت حجت بوده باشد و کان ذالک تحریرا" فی التاریخ هشتم شهر رجب المرجب فی سنه (؟) ۱۳۳ـ حضار مجلس خیر حاج حاجی حضرقلی ـ کربلائی حسن ـ صفر علی ـ دوستمحمد ـ آیمحمد قربان ـ بالخان ـ محمد .

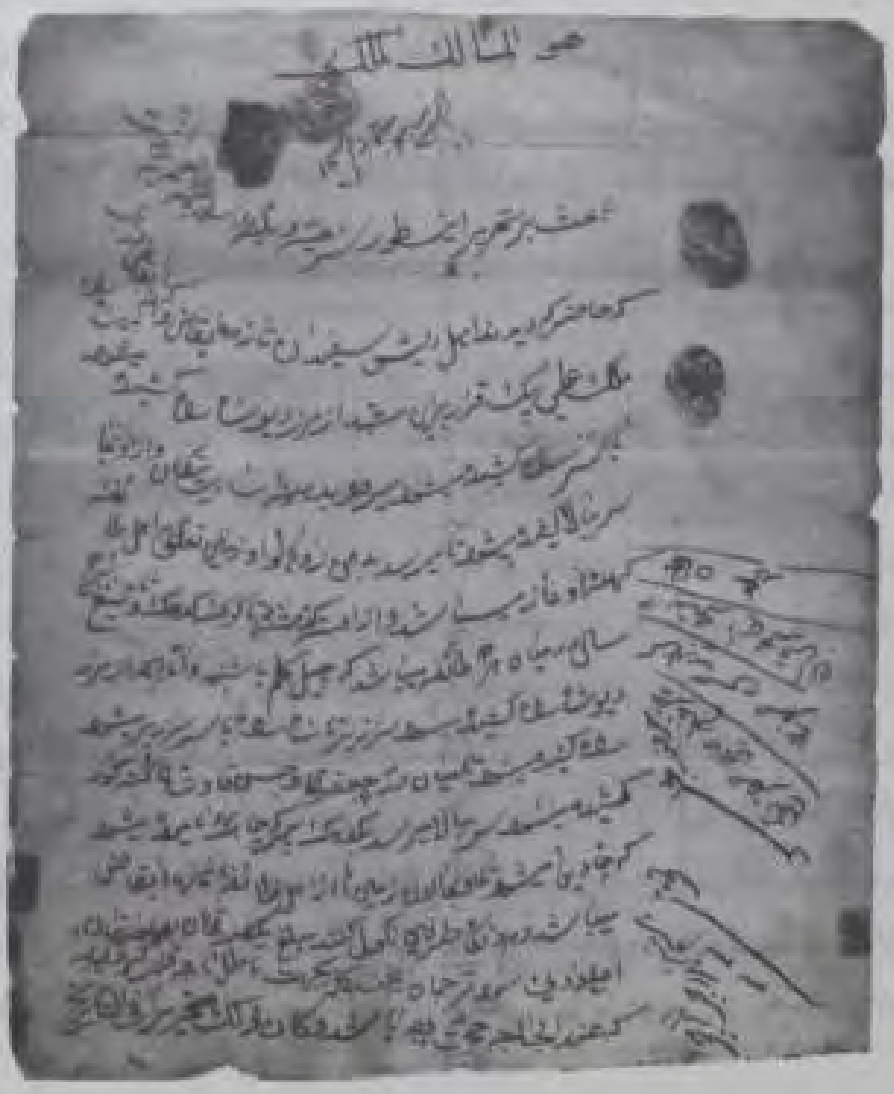

قوچان از دیدگاه هانری رنه دالمانی

همزمان با حکومت محمدناصرخان شجاع‌الدوله در قوچان، هانری رنه دالمانی در سفرنامه خود از «خراسان تا بختیاری» مشاهداتش را در مورد این شهر به تفصیل همراه با عکس‌هایی جالب انتشار داده و گفته است که:

«در ماه اوت ۱۸۹۹ میلادی [برابر ۱۲۷۸ خورشیدی و ۱۳۱۷ قمری] به عشق‌آباد برگشتم و به موسیو «سرازی» پیوستم. استادوم را به قوچان و سپس به مشهد برد... مجددا" به قوچان برگشتم. موسیو سرازی به من گفت که در فاصله کمی از شهر قوچان خرابه‌های یک شهر قدیمی دیده میشود که بقایای سفالی زیادی را از زیر خاک آن بیرون می‌آورند. در ضمن ملاقاتهائی که با والی مشهد کردم یک فندک خودکار به او تقدیم نمودم و بدینوسیله توانستم از او اجازه بگیرم که در این خرابه‌ها کاوشی بکنم و نمونه‌هائی از زیر خاک بیرون آورم. من بواسطه این حکم کتبی که به دستم دادند مغرورانه در کوچه‌های قوچان گردش میکردم و عکس‌هائی از بازار و محلات میگرفتم. تصادفا" روزی کارآگاهی مرا دستگیر کرد و به بهانه اینکه توجاسوس هستی باحشونت نزد داروغه برد، نوشته‌هائیکه با خود داشتم به عنف از من گرفتند ولی من مخصوصا" حکم اجاره کاوش والی را پنهان کردم و قصدم این بود که رل خنده‌آوری را بازی کنم. بالاخره این حکم را نیز گرفتند که به داروغه نشان دهند، و بعدها به عذر اینکه گم شده است از میان رفت و دیگر به دست من نرسید. از طرفی هم چون زمستان شروع شده و برف هم به ارتفاع یک متر و من را بوشانیده و کاوش در خرابه‌ها امکان پذیر نبود دیگر این حکم برای من فایده‌ای نداشت و بمحض اینکه راه باز شد بطرف روسیه حرکت کردم و به پاریس رفتم.»

در سال ۱۹۰۷ بار دیگر هانری رنه با در دست داشتن حکم ماموریت از فرانسه به عشق آباد و از آنجا به باجگیران می‌آید که این زمان مصادف با ۱۳۲۵ قمری سال درگذشت محمدناصرخان شجاع‌الدوله می‌باشد. هانری رنه آورده است که: «در نزدیک مغرب به گمرگخانه ایران رسیدیم. این محل را باجگیران میگویند. اتفاقا" هم نام شایسته‌ای برای این محل انتخاب کرده‌اند زیرا که در اینجا، ایرانیان از مال‌التجاره‌های صادر و وارد باج یعنی حقوق گمرکی دریافت میدارند....

در مسافرتی که ماده سال پیش به ایران کردیم (۱۸۹۹ میلادی) در مدت سیاحت ایالت خراسان مقدار زیادی پارچه و پشم و اشیاء آنتیک خریده بودیم و انتظار داشتیم که در گمرک مبلغ زیادی از ما بگیرند اما وقتی که به سرحد ایران و روس رسیدیم، رئیس گمرک ایران به استقبال آمد و با نهایت فروتنی به ما سلام و تعظیم کرد و با مهربانی از ما پذیرائی نمود و پس از آنکه چند فنجان چای راهم حالی کردیم بدون اینکه صندوقهای ما را بازرسی نماید و پولی بگیرد ما را بهترین دوستان با ما توديع نمود و رفت و بعدیه توسط یکی از مستخدمین گمرک به ما پیغام داد که من نمیخواهم اسباب مزاحمت شما را فراهم نمایم و بارهای شما را درهم بریزم و فقط خواهشی که از

شما دارم اینست که اگر ممکن باشد ساعت دیواری کوچکی راکه همراه دارید بعنوان یادگار بمن بدهید. البته این ساعت را قبلا" درکاروانسرا درمیان لوازم سفر ما دیده بود ادب وپذیرائی که نسبت به ما بعمل آورد برای گرفتن همین ساعت بود.

نمونه‌ای ازمجازات قاچاقچیان - پاره‌ای ازمأمورین گمرک نسبت به‌قاچاقچیان همان مجازاتهای سرغصان قدیمی راعمول میدارند. یکی‌ازاین مأمورین یکنفرقاچاقچی رادستگیر کردودربیرون گمرک خانه‌هردوگوش اورا باسیخ آهنی بدیوارکوبیداین قاچاقچی که‌ازترکمانان بودمدت یکروزتمام بهمین حال پشت به‌دیوارایستاده‌بودومردم دسته‌دسته به‌تماشای او می‌آمدند (۱). این شخص مکرر مرتکب عمل خلاف قانون شده‌وبه‌مجازات رسیده بودولی از کارخوددست نمی‌کشیده‌وازراههائیکه‌تصورمیکردبه‌مأمورین گمرک برنخواهدخورد پیوسته‌جنسی راازسرحدروسیه‌به‌ایران وبااز‌ایران خارج میکرد. اماباکمال تعجب دیدم که‌چون اورادرموقع غروب آفتاب رهاکردندبدون اینکه‌شکایتی بکنندیاحرفی بزندآرام ودرنهایت خونسردی مانند فیلسوفی راه‌خودرادرپیش گرفت ورفت وبطوریکه بعدهاشنیدم تائب شده‌است زیراکه‌دیگراورا دراین نواحی ندیده‌اندولی میتوان فرض کردکه‌این نواحی رابترک کرده‌ودرجای‌دیگرمشغول عمل است...

نخستین شب مسافرت مادرخاک ایران به‌خوشی وخوبی برگزارشد، رئیس پستخانه منزل بسیارخوبی که‌بافرشهای گرانبهامفروش بوددراختیارماگذاشت وپلاوبسیارعالی هم برای ما فرستادوپس ازصرف شام نزدماآمدوبجای سرودهای قدیمی که‌نیاکان ماسخواندندومیهمانان رابسرگرم میکردندبه‌داستان سرائی پرداخت وداستان زیررابرای مانقل کرد:

... گویندروزی زن حاکم فوجان پس ازبیرون آمدن ازحمام عمومی به‌شوهرخودشکایت کردکه‌امروزآب حمام سردترازروزهای دیگربودوبمن خوش نگذشت حاکم گفت‌تقصیرباکسی است که‌حمام رااداره‌میکندآسوده‌باش که‌من اورامجازات خواهم کردوفورا" به‌دیوانخانه‌آمدوبرسند حکمرانی جلوس کردوفراشان رافرستادتاحمامی رابیاورند. پس ازآنکه‌فراشان حمامی‌رابه‌ضرب شلاق به‌دیوانخانه‌آوردندحاکم باغضب به‌اونگریسته‌وگفت:

بطوریکه‌عیال من شکایت کرده‌آب حمام نوآنطورکه‌بایدگرم نبوده‌است (۲) وتودرانجام

۱- آقای حجی‌قربان بیجرانلوگلانه‌بالی گفت این شخص: آمه می سورگی یعنی محمدفرزند سورگل ازکردها بودکه‌گلانه‌ترکمنی بسرداشت وترکمن نبود.

۲- این داستان ساختگی است، زیرا ایلخانی فوجان درمنزل خودش حمام‌مخصوص‌داشت واحتیاجی نبودکه‌زنش بقچه‌اش رازیربغل بگیردوبه‌حمام عمومی برودوبعد به‌شوهرش شکایت‌کند که‌آب سرد بوده‌است.

وظیفه‌خود تصور کرده‌ای از این پس از دوکار یکی را باید قبول کنی ، یا دست ازکارخود بکشی وحمام را بمن واگذاری که دیگری مأمور مواظبت آن کنم و یا مبلغ دویست تومان جریمه نقدی بپردازی و طبق سندی که من بعد در انجام وظیفه‌خود کوتاهی نکنی ، چون یگانه وسیله معیشت آن مرد همین حمام بود ناچار شد که مبلغی به‌حاکم بپردازد و کارخود را دامه دهد .

خرابی راه ـ درکشور روسیه همه جا راه‌شوسه است و مسافر میتواند با درشکه در آن راهها براحتی طی مسافت نماید ولی مناسفانه از سرحد ایران تا مشهد راه شوسه یکلی خراب و غیرقابل عبور است [۱] ... « ... پس از عبور از پیچ و خمهای زیادی [در راه قوچان ـ بازگیران] به دره‌ای وارد شدیم که دهکده‌ای [بنام شاره‌ک] در آن واقع بود . اکنون موقع برداشت محصول است . دهقانان مشغول کوبیدن خرمن هستند . گاوان آهسته در روی دایره‌ای دور میزنند و جرخ گیره‌داری را دنبال خود می‌کشند تا سنبله‌های گندم و جو را خرد کرده تبدیل به کاه نماید . در طرف راست و چپ راه گاهی تپه مرده‌ای دیده میشود که قسمتی از بدن آبادگان و تلالان خورده‌اند ... »

کاروانسرای امامقلی ـ راه از دهکده امامقلی عبور میکند که دارای کاروانسرای بزرگی است . این دهکده اهمیتی دارد زیرا که در ملتقای چندین راه بزرگ واقع شده است و نواحی خراسان را بهم مربوط می‌نماید . چون اروپائیان از این نواحی عبور میکنند دیده‌ها به دور ما جمع شده و بادقت به ما نگاه میکردند و تنه‌ما تای لباس و اندام ما می پرداختند ، آنها از دستگاه عکاسی می‌ترسیدند و دخترانی که در بالای بام‌ها ما را تماشا میکردند و پسرانی که در اطراف ما حلقه زده بودند همینکه دیدند دستگاه عکاسی در مقابل آنها قرار گرفت مثل اینکه جن یا شیطانی را دیده باشند فریاد وحشتناک کشیده و به سرعت فرار کردند .

---

۱ ـ چند سال بعد که این جاده‌های شوسه اسفالت شدند ، گردهای جادر نشین ماکه آنزمان برای ادامه داری به عشق‌آباد میرفتند برای نگارنده صحبت کردند که بهار سال قبل گنبدخاک شوروی را ترک کردیم جاده شوسه و شن‌ریزی شده بود ، اما در آخر پائیز که دوباره برای ییلاق به عشق‌آباد برگشتیم از دیدن جاده‌ی سمنتی تعجب کردیم و نمیدانستیم چگونه آنرا ساخته یا سمنت کرده‌اند . همه اظهار تعجب میکردند و هرکس چیزی می‌گفت .
آنهاکه عقل و خرد بیشتری داشتند می‌گفتند اینها سنگهای بزرگی هستند که روسها بهم چسبانده‌اند و روی آنها را هم چیزی مالیده‌اند که در زیر سنگها دیده نشود . ابتدا جرأت نمیکردیم از روی آن راه برویم ، چون عده‌ای می‌گفتند روسها جادوگری کرده و جاده را طلسم‌بندی کرده‌اند .
آنزمان در ایران این چیزها نبود ، حتی در مشهد هم که برای زیارت میرفتیم خبری از سمنت نبود [سابق به اسفالت سمنت SEMIT می‌گفتند] .

ختنه‌کردن اطفال ـ *هولا* "درسن هفت سالگی پسران راختنه‌میکنند، این عمل بعهده عمل بعهده عمل میباشد زیراکه‌تاطفل ختنه نشود نمیتوان اورامسلمان گفت. این عمل باتشریفات خاصی انجام می‌یابد. درروزمعین تمام خانواده‌جمع میشوندوطفل رامی‌آورندودرروی زانوی پدرمی‌نشانندوقتی که‌دلاک حاضرشدطفل راروی زمین می‌خواباندوپدرقصه‌ای برایش میگوید تا اوراسرگرم نمایدومحل دهان اورابوزشپوشی میکند، دلاک تیغ خودرابه‌دست گرفته‌طوری‌روی شکم طفل می‌نشیندکه‌روی اوبطرف پاهای طفل باشدوعمل خودرانجام میدهد، بمحض اینکه طفل احساس دردکردفریادمیکشدوتیغ میشودولی عمل انجام یافته‌است. بعدازعمل، دلاک خاکسترگوم [پنبه‌نیم‌سوز] روی زخم میپوشدوآنرابارچه‌می‌بندد.

طوایف گرد ـ سکنه‌دهکده‌امابقلی اعلب کردهستند. بچه‌هاجامه‌های رنگارنگی پوشیده‌اند پسران جامه‌های‌کوتاهی برتن دارندکه‌دنباله‌آن‌تاروی ناف آنهاآمده‌است. همانطورکه آنهامشغول تماشای مابودند، ماهم ازتماشای آنهاسرگرم شده‌بودیم...

پس ازلحظه‌ای یک عده‌زن کرد به‌تماشای ماآمدند، اینان بیشترلباس قرمزبرتن داشتندو روی خودرابوشیده‌بودند، اماسکارنبودندهمه‌دوک بدرستی بدست داشتندوبه‌تماشای مامشغول بودند... [زنان‌کرددهرگزازلباس سیاه‌استفاده‌نمیکردند، بلکه‌همیشه‌ازپارچه‌های رنگارنگ وحتی‌الامکان سرخ رنگ استفاده‌میکردندکه‌هنوزهم معمول است].

زنان کرد قراماتلو در حال دوک ریسی

درگذشت محمدناصرخان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو

محمدناصرخان شجاع الدوله که پس ازفوت پدرش امیرحسین‌خان ایلخانی در ۱۳۱۱ قمری به‌ریاست ایل زعفرانلو وحکومت قوچان منصوب شد، پس از ۹ سال حکومت درسال ۱۳۲۰ قمری درگذشت وحماره‌اش طبق تشریفات خاصی تشییع وبه مشهد منتقل شدودرکنارآرامگاه نیاکانش در دارالتوحید مدارکه به‌خاک سپرده‌شد.

محمدناصرخان که ازامرای فاضل وخوانندیش وسیکوکارودانش پرور بود، درمدت کوتاه زندگی حکمرانی خود باشکلات طبیعی وسیاسی فراوانی روبروبودکه‌ازآنجمله‌بودند، زلزله‌های ویرانگر سالهای ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ قمری که بکلی شهرقدیم قوچان ویران شدو محمدناصرخان شهرکنونی قوچان رادریک فرسنگی خاوری شهرقدیم بنا نهادکه‌تاسال ۱۳۱۴ تمام اوقات اورامصروف داشته بود، مسائله‌ی بعدی موضوع ازدست رفتن فیروزه‌وآوارگی وپریشانی کردهای جلالی مقیم فیروزه بود، که به جلالی‌ها حاضر بودند سرزمین آباءواجدادی خودرابه‌روسهاواگذارنمایندوآنجا رانخلیه‌کنندو به محمدناصرخان اجازه داشت که باآنها مساعدت وهمکاری سیاسی نماید، وجود جنگهای چریکی کردهای جلالی درنواحی مرزی وکوهستانی قوچان ادامه‌داشت وعکس‌العملهای ناشی‌از آن طریق دودولت روس وایران متوجه محمدناصرخان بود، علاوه برتمام این ویرانی‌هاوخرابیها وآوارگی مردم، ناصرالدین‌شاه نه‌تنهاهیچ کمکی به‌مردم منطقه نکرد، بلکه مبلغ یکصدهزارتومان نیز باست حق حکومت ازمحمدناصرخان وسی هزارتومان ازرمضان‌خان، ورنوامیرحسین‌خان‌طلب کرده‌وبنابه‌گفته‌ی مدیردیوان افشار «دراوایل حکمرانی محمدناصرخان...، موئیدالدوله‌والی خراسان سرکارمحمدناصرخان راجهت اعزام به‌تهران [وهرقلی به‌حضورناصرالدین‌شاه] به‌مشهدا حضارمی‌نمایدوخان باباخان مظفرالسلطنه‌راحاکم قوچان ورمضان‌خان رانایب‌الحکومه وصورانجفقلی رابیشکارقوچان نمود.

مردم قوچان دودسته‌شدند، عده‌ای طرفدارمحمدناصرخان، عده‌ای دیگردنبال‌رو خان باباخان ورمضان خان، وعده‌ای ازاوباش هم آتش افروزبین دودسته‌شدند، چندروزی نگذشت که درشهرکهنه (قوچان عتیق) عده‌ای بیرون ریختند. «یکساعت ازشب رفته، احمد رسیدوخبرآوردکه‌رمضان خان راوصورانجفقلی راهم بعدا "کشتندو به‌چاه انداختند، حکومت [خان باباخان] هم فرارکرد، اکنون کربلائی‌کریم وبرادرش محمدعلی رایق وفائق شهر هستند.» ص ۸۸ اترک نامه.

دردیقعده‌سال ۱۳۱۷ قمری محمدناصرخان شجاع‌الدوله برای بلوک گردنی و ترکنی ازرعایاباعده‌ای ازسواران ازقوچان خارج شدونرسیده به‌طایفه‌ای‌که‌رئیس آنان مصرخان [جربسانی میلانلو] بود، نزدیک حلواجشمه [سرزمین کردهای رشوانلو به‌ریاست‌کریم‌خان رشوانلو] ازاسب به‌زمین افتادولگن‌خاصره‌اش به‌سختی شکست، بطوریکه‌ناچارشدند درهمانجا

اطرای نمایندوجادربرنند. برای معالجه حاکم، ازروسه طبیب آوردندو بعد بانخت روان به قوچان حرکت دادند. وی مدتی پس ازبهبودی درموقع راه رفتن می لنگید.

گویند درزمان محمدناصرخان عده‌ای ازارامنه مانندآقاجان سگ ووارطان ارمنی که بیرون شهرآلاچیق زده بودندگشتی راازقرارحرواری هفت تومان برای روسیه میخریدندو درمقابل قند روسی راخرواری سی وسه تومان به اهالی [قوچان] میفروختندو بعدا" درشهرقوچان به تجارت ودادوستد مشغول گردیدند. (همگی اینهاهمانطورکه گفته شد جاسوس روسها بودند گویا آخرین ارمنی جاسوس روس درشروان پس ازپیروزی انقلاب اسلامی به شوروی بازگشت.)

آنطوری که مطلعین قوچان اظهار میدارند محمدناصرخان شجاع الدوله حاکمی خیرخواه وادب دوست ودانش پرور بوده ودرزمان او مردم درآسایش نسبی به سرمی بردند. ولی درعوض بی رحم بی فکروتر سو و به موهومات وطلسمات [مثل مظفرالدینشاه] معتقد بود. محمدناصرخان هم شعر می فهمیدوهم شعرمی گفت. شبهای جمعه راتاادان صبح روضه‌خوانی می نمودوخود در مجلس حاضرمیشد. خیلی به حضرت سیدالشهداء ـ ارواحنافداه ـ اخلاص داشت. طعام به فقرا میداد، خودش هم درمجلس گلاب پاش دردست داشت وبه مردم گلاب میداد. تابای برهنه به نگاه نامحرمت وشمع می افروخت. بعدازگذشت عاشورا بازهمان آش وهمان کاسه بود.

ازدیگرر سوم شجاع الدوله‌ها آن بودکه تاحیات مرحوم امیرحسین خان ومحمدناصرخان بلکه تااول مشروطه [درزمان عبدالرضاخان شجاع الدوله] درزعفرانلو برای حکام خودی، معمول این بودکه دراول قوس [پاشیر] هرکس رابه قدرلیاقت [ونیاز]، مایحتاج زمستانی اورا ازپوستین وخرقه وهیزم وگندم وآردودیه، برات حواله میکردند... وعلیق اسبان عملجات وخوانین را علی قدرمراتبهم ازیک تاپانزده‌راس حواله انبار دیوانی [خزانه داری کل زعفرانلو] کرده، طبقات نوکرهم بابت آذوقه وعلیق مرفه الحال بودند، حتی شمع وچراغجی، شب به شب درخانه‌های خوانین وعلماء واعیان رفته چراغهای آنهارا باآفتابه پرروغن منداب درمطبخ و گرسی خانه روغن ریخته، شمعدان مخصوص مستوفی وخان راهم یک شمع بیه یاگچی روشن و سرسورکرده، خارج میشد، حقیقتا" وهمنا" حکومت وقت خادمی بودبرای طبقه نوکر.....(۱).

۱ـ اینکه حکام زعفرانلو نوکرباب راسربنگهمیداشته اندوکارمندان دستگاه حکومتی راازرعیه نسبی برخوردارمی ساخته اند، به این علت بوده است که آنها خیال دزدی ورشوه بگیری ازمردم را درسرنپرورانند، سیربودن کارمندان دلیل برسیربودن دولت وملت است وقتی ملت فقیربود، دولت هم فقیراست ودرنتیجه نوکرباب هم گرسنه میشودوناچاربرای سیرکردن شکم زن وبچه‌ی خود به هرکاری ولوبرخلاف اصول اخلاقی دست میزند، بی جهت نیست که رسول اکرم فقررا قرین کفرمعرفی کرده ومرموده است.

حتی قربانی درخانه‌هاراازیک تاده‌باتردهسفرستادندوشبزینی شب عیدراازیک من الی بیست من حواله‌به‌دکان آقامحمدابراهیم قنادیزدی که اواخربه‌حاجی محمدابراهیم معروف‌شد [وقبل‌ازآن] ورشکسته‌بامحمدباقربرادرش، به‌قوچان آمدودربرتورمضان خان نایب الحکومه حلوه‌میداد و روزبروز ترقی کرد که‌امروزه ابراهیم‌زاده‌ها بحمدالله صاحب املاک ومستغلات و کاروانسرا و همه‌چیز هستند.[۱]

دررمان حکومت شجاع الدوله‌هاشبهاوقتی که‌به‌نیمه‌میرسیدرفت‌وآمدممنوع میشدواوقات به‌اصطلاح ((بگیروببند)) شروع میگردید. دراین وقت شب گزمه‌ها (شبگردها ـ پاسبانان) به حرکت می‌افتادندوکسانی که‌دراین وقت شب اسم شب رانمیدانستندبوسیله‌شبگردهاتاصبح توقیف میشدندوصبح پس ازتحقیق ازآنان درصورتی که‌مظنون واقع نمیشدند، آزادمیگردیدند

ازجمله‌تشریفات ورسومی که‌درموقع حرکت بانوان سرکارشجاع الدوله‌درهابرعمومی معمول بوده، فراش‌هاسواره‌یاپیاده جلوکالسکه‌فریادمیزدند، ((دورشو، کورشو، که‌مبادانامحرمان بانوان سرکاررابینند)).

ازدیگررسوم آن زمان نوبک زدن درموقع حرکت کردن حاکم ویادرایام تشریفات‌و اعیاد رسمی بوده است نوبکچی‌های معروف زمان محمد ناصرخان شجاع الدوله عبارت بوده‌اند از:

(۱) محمد اسماعیل چالاکی

(۲) عبدالحسین

(۳) حاج محمد

(۴) حسن کربلائی رحب

کادالمقران یکون کفرا" ، درروزگاری که‌خان‌های زعفرانلوکارمندان دستگاه‌حکومتی خویش را ازهرجهت تامین می‌نموده‌اندوبه‌زندگی آنهامیرسیده‌اندوباخوفی که‌آنهامیگرفته‌اندااقتصاد بازارقوچان‌نیزبه‌تحرک‌درمیآمده‌است ، به‌گواهی تاریخ‌وبه‌گفته‌ی تمام نویسندگان داخلی و خارجی عصرقاجار، لشکریان وطبقه‌نوکرباب دولت ایران اکثرا "گدائی میکرده‌اندویاازطریق مزدوری برای این وآن امرارمعاش می‌نموده‌اندودربسیاری ازمواردست به‌دزدی‌هم‌میزده‌اند. نگاه‌کنید به‌کتب عصرقاجار، بویژه‌سفرنامه‌کلات به‌قلم مجدالاسلام کرمانی .

۱ـ مردم یزدکه‌سالها گرفتارقحطی‌وخشکسالی‌وبدبختی شده‌بودندبطرف شهرهای‌شمالی خراسان بویژه‌قوچان وشیروان وبجنوردودرگزوعشق‌آباد مهاجرت کردندوباخصوصیات ویژه‌ا

(۵) نایب محمد حسنخان قره‌بی زن
(۶) یدالله بوریکچی [۱]

محمدناصرخان پس از ده سال حکومت، در ماه ذیحجه‌ی سال ۱۳۲۰ قمری، در شهر قوچان درگذشت وچاره‌ای را به مشهد انتقال داده و در دارالتوحید حرم حضرت رضاعلیه‌السلام، جنب مقبره‌ی پدرش دفن کردند. وی فرزندی نداشته است.» [۲]

پس از اعلام خبر فوت مرحوم محمدناصرخان شجاع‌الدوله، طبق رسوم ایلیاتی تاریخی بایدایلخانی حضور داشت در تشییع جنازه‌ی ایلخانی قوچان شرکت میکرد. اما برما آشکار است که چرا دولتمردان وقت از آمدن یارمحمدخان سهام‌الدوله (سردار مفخم) ایلخانی شادلو به قوچان به‌وحشت افتاده‌اند؟

در این روزها برای اینکه حکومت را از خانواده شجاع‌الدوله بگیرند، مظفرالممالک را به قوچان فرستاده‌اند و او از طرف خود و مظفرالسلطنه (احتمالاً "خان باباخان") تلگرافاتی به امین‌السلطان اتابک اعظم [بحث وزیر وقت] نموده و تلگرافی هم به

که داشتند نتوانستند با گرفتن پول و سرمایه اربومیان این منطقه که به ارزش اقتصادی آن واقف نبودند بهترین زمینهای این نواحی را بخرند و نتوانی و گاروانسرا و بازار و تمام عوامل مؤثر اقتصادی را در دست بگیرند و بومیان را استعمار کنند. تازه امروز برخی از گردها و ترکهای این مناطق فهمیده‌اند که چه کلاهی سرشان رفته است. در اردیبهشت امسال [۱۳۶۵] که برای تحقیق به دزگز رفته بودم در مجمعی یکی از برادران ما که اصلاً "از ترکهای خانی‌مربای و اربومیان دزگز میباشد، چند داستان و لطیفه برایمان صحبت کرد که حاکی از زرنگی و موقعیت شناسی و روانشناسی بزدیها و بی‌فکری و عدم عاقبت اندیشی بومیان کرد و ترک بوده است، که همه‌ی هستی خویش را به‌رایگان از روی ساده‌دلی از دست داده‌اند. سالهاست که چادرنشینان گرد با برهنه در بیابانها و کوهستانها راه میروند و نهایت رنج و مشقات را متحمل میشوند، و این زرنگهای اجتماع به‌راحتی حاصل دسترنجشان را از آنها گرفته با آن کاخ و ویلا و گاراژ خانه میسازند و روز بروز غنی‌تر میشوند و آن فلکزده‌های بی‌فکر روز بروز فقیرتر و پریشانحال‌تر میگردند.

۱ ـ پس از فوت عبدالرضاخان شجاع‌الدوله جانشین محمدناصرخان در صفر ۱۳۳۷ قمری، طبل و علم و وسائل موزیک نظامی و برچم ایل زعمرانلو و بسیاری لوازم دیگر را که ضروری نمیدانستند به‌آستان قدس رضوی اهدا کردند. این مطالب را از اولاد مرحوم عبدالرضاخان شنیدم، لکن با مراجعه به موزه آستان قدس اثری از این وسائل ندیدم.

۲ ـ ترک نامه ـ شاکری ـ ص ۹۵

شاهزاده نیرالدوله والی خراسان دایر براینکه سردار معظم قصد دارد برای مراسم تعزیت شجاع الدوله به قوچان بیاید واگر ایشان به قوچان بیاید، چنین میشود وچنان بد سال این تلگرافها، امین السلطان تلگرافا "از سردار معظم شادلو خواسته است که نه تنها خودش به فاتحه خوانی شجاع الدوله نیاید، بلکه هیچکس از بختیاریها هم دست به این کار نزند. لذا نیرالدوله والی خراسان عین تلگراف اینگونه را با اظهار نظر خود به قوچان مخابره کرده که حضرات آسوده باشند. از این تلگرافات پیداست که دولت در این هنگام تسلط بیشتری بر قوچان و بختیاری اعمال میکرده، درصورتی که پیش از آن از چنین اقتداری در منطقه برخوردار نبوده است. اینک عین تلگراف، که در صفحه بعد می‌آید.

سرکار شوکت مدار و عظمت اقتدار شجاع الدوله سردار و امیرتومان (شهید) حکمران ایل جلیل زعفرانلو محمد ناصرخان

شیروخورشید

اداره‌تلگرافی دولت علیه‌ایران

ازمشهد به قوچان ـ نمره‌ جواب ۵۵ ـ عددکلمات ۱۹۴ بتاریخ ۱۷ ذیحجه ۱۳۲۰ گرفته‌شد

نواب اشرف والا مظفرالممالک وامیرالامراء العظام مظفرالسلطنه [1]

اینکه عرض کرده‌اید جناب جلالتمآب سردار معظم خیال آمدن بسمت قوچان رادارد، ابدا" جناب سردار معظم چنین خیالاتی را نباید داشته باشند. در تلگرافی که ازجانب حضرت مستطاب اشرف اسعدافخم اتابک اعظم [امین السلطان] مدظله شده‌است عینا" مخابره شد برای اطلاع شما

نیرالدوله

نواب مستطاب اشرف وارفع والاشاهزاده‌گرام والاتبار نیرالدوله دام اقباله تلگراف نواب مستطاب اشرف ارفع والا

۱ـ این تلگراف راشاهزاده نیرالدوله والی خراسان ازمشهد به‌قوچان برای حاکم آن شهر و مظفرالسلطنه روشنی مخابره‌نموده عین تلگراف امین‌السلطان صدراعظم‌وقت راهم‌مخابره‌نموده که‌سردارمتهوردی بسوی قوچان حرکت نخواهدکرد. اتابک درتلگرافی که به‌سردارمعظم‌شادلو

دایر به اظهار وحشت اهالی قوچان از حرکت سردار معظم به آن سمت رسید بهیچوجه چنین خبری نبوده است وحرکت به قوچان نکرده اند . باوجود [این] [به بحضور] تلگراف کردم که اگرچنین خیالی داشته است منصرف شود و عزیمت به قوچان را موقوف دارد . اتابک اعظم .

جناب جلالتمآب امیرالامراء العظام سردار معظم دام مجده

از فرار مذکور خیال حرکت به قوچان را داشته اید در اینوقع حرکت عزیمت شما بطرف قوچان اگر برای تعزیت [فوت محمد ناصرخان شجاع الدوله] باشد صحیح و بموقع است . اگر چنین اراده داشته اید موقوف دارید و مناسب این است که در این وقت از جانب شما بهیچوجه آدمی هم به قوچان نرود که اسباب بعضی گفتگوها نشود .

اتابک اعظم ـ مهر [اخبار تلگرافخانه مبارکه قوچان] ـ دربشت تلگراف مهر علی اکبر

محاسبه نموده از او خواسته است که بسوی قوچان عزیمت نکند و رونوشت آنرا به نیرالدوله پسر والی خراسان داده که نگران نباشند [این سند را آقای صمد انصاری راد از کردهای بزرلا نلود راخته یار نگارنده گذاشته است که از لطفشان تشکر میکنم .]

کردهای ماربندران وحکومت جعفرقلی خان دراسترآباد

عده‌ی زیادی ازکردهانیز درطول تاریخ درماربندران اسکان داده‌شده‌اندکه‌ازورود کار شاه‌عباس به‌بعداین اسکانها انجام گرفته‌است . درروزگارنادرشاه‌وقاجاربه‌نیزعللی ساجمه‌ی تعدیدبوده‌باجنبه‌نگهبداری وحفاظت منطقه . دراوائل سلطنت شاه‌عباس که‌حکومت ماربندران برعهده‌ی فرهادخان قرامانلوبود ، بطورقطع عده‌ای ازکردهادرآنجاساکن شده‌اندکه‌احتمالا" درکردکوی ونواحی دیگراسکان یافته‌اند .

معصوم علیشاه‌درسفرنامه‌خودبه‌ماربندران ازکردهای عمارلوآنجاچنین یادکرده‌است : ((نوشنبه‌نهم (شعبان ۱۲۱۴) بایدبرویم به‌گلوگاه سه‌فرسخ است . . . اول عصر واردمحلی معروآباد شدیم . هشتصدخانوارازایل عمرانلوکه‌اراصل قفقازیه‌بوده‌اند (کردهای خراسان همانطورکه‌گفته‌شدقبلا" تحت عنوان چمشگزک وشادی لو درقفقازوشمال آذربایجان اسکان داشتند) دراین بلوک طریق قشلاق وییلاق می‌روند وبیجاه‌ودوسوارازاین طایفه‌مستخدم دیوان وحفظ طرق (راهها) ونوارع درعهده‌ی آنهاست که‌فصل مشترک خدماربندران واسترآباد (گرگان) است . سرهنگ این طایفه‌عیسی خان (آمارلو) یکماه‌پیش فوت شده . موسی خان که به‌سن ده‌سالگی است جلف یاهوش اوست . ایل وطایفه‌اورابه‌سرهنگی قبول نموده‌وعلی‌اکبرخان پسرعمش به‌سیاست رسیدگی درکارهای اومی نماید .))[۱]

مکنزی اولین کنسول انگلیس دررشت که‌دردسامبر۱۸۵۸ (آذر۱۲۳۷ خورشیدی) مسافرت خودبه‌ماربندران راآغازکرده‌درسفرنامه‌ای ازاختلاف نژادمردم ماربندران یادنموده‌ودرمورد کردهاگفته‌است : ((کردهاازطایفه‌ی خان بگلو (جهان‌بیگلو) ومدان لو [۲] (مادانلو) اندودر ده‌فرسخ‌واسترآباد ومیان رودوفرح آباد مسکنراند .))[۳]

ودرصفحه‌۱۲۱ همین کتاب بهنگام خروج ازفرح آبادگفته‌است . ((در۱۸ ژانویه‌درمیان برف ازفرح‌آباد راه‌افتادیم . فاصله‌ماتاساری چهارفرسنگ بود . راه‌ماازسمت جنب (رود) بجن میگذشت . . . درسمت راست مادهکده‌ی حمیدآباد قرارداشت که‌کردهای طایفه‌جان بگلو آنجااقامت داشتند .))[۴]

۱ـ طرائق الحقایق ـ معصوم علیشاه ص ۶۵۸

۲ـ یعنی طایفه‌ی مادها ـ کردهای مادانلوبرخی دردرگزخراسان هستند ،برخی نیزبقول مؤلف دیاربکریه‌که‌می‌گوید: مادلوهادرکردستان عراق درنزدیکی فرات وآمدووزدیک موردان آب بودند ،دیاربکریه ص ۱۸۸ ـ ص ۱۸۷

۳ـ سفرنامه‌شمال ـ چارلزفرانسیس مکنزی ـ منصورنظام مافی ص ۱۰۷

۴ـ سفرنامه‌شمال ـ چارلزفرانسیس مکنزی ـ منصورنظام مافی ص ۱۰۷

ودر صفحه ۱۱۱ ضمن ارائه‌ی آمارفشون غرمسطم کردوبرک مازندران آمارسپاهی کردهارا بالاترین رقم یعنی پانصدنفرازطوایف جان بگلووبرانلو (مدانلو) ذکرکرده‌است ، درشمس‌کنده سرآورده‌است که‌دوخانواده‌ی کرداسکان داشته‌اند ، ص ۱۳۱ ودر مورد سیصدنفرتفنگچی گلوگاه می‌گوید ، ۲۰۰ نفرآنهاازکلیادو ۱۰۰ نفراز (کردهای) عمرانلو (عمارلو-آمارلو) اند ، ص ۱۴۳

جنگ فتحعلی خان قاجارباشکربیگ کردجهان بیگلو

درمورد جهان بگلوهاومحل اصلی سکونت آنهاباکمبوداسنادومدارک روبروهستیم ، اما آنچه‌مسلم است جهان بگلوهاطایفه‌ای ازجمشگزک بوده‌اندکه‌درزمان شاه‌عباس به‌خراسان کوچانیده‌شده‌اندواحتمالا "ازآن زمان‌درمرزبن خراسان ومازندران اسکان یافته‌اندکه سبب‌وجود کوههای حوبن وحاجرم ، فاصله‌ای بین‌جهان بگلوهاوسایرجمشگزکهای خراسان افتاده‌است ، بهمین جهت وقتی موردتهاجم قاجارهای استرابادقرارمیگیرند ، کمکی ازسوی کردهای خراسان به‌آنهانشده‌است .

دراواخردولت صفویه‌ورزمان شاه‌سلطان حسین ، عکرنگ (۱) جهان بگلورئیس ایل وطایفه‌ی خودبن بوده‌ودرمنطقه‌ی فندرسک سکونت داشته‌است ، احتمالا "باصدخانوارجهان بگلوهای مهدی هم که‌درزمان آغامحمدخان قاجاردرحدودتهران به‌اومی‌پیوندند ، ازهمین ساکنین فندرسک بوده‌اند .

دراواخردولت صفویه‌چون تاریخ کشوردوره‌انحطاط وضعف رامی‌گذرانیده ، ازاین‌رو بتاریخ توجهی نشده‌وتویسندگان وگویندگان به‌تعروشاعری پرداخته‌اند ، لذادراین‌دوره اطلاع جندانی ازموقعیت ایلات وعشایروتاریخ کردهای خراسان نداریم ، درزمانی که‌افغانها بر اصفهان حکومت میکردند ، فتحعلی خان قاجارهم درمازندران ، روزبروزبردامنه‌ی قدرت‌خود می‌افزودوزمینهای خودراازمیان برمیداشت ، مؤلف روضه‌الصفادراین مورداورده‌است که :

« درآن ایام اختلال درحام کارزمان ضعف دولت صفویه‌موسویه‌بود ، شکرسک نام‌ازاکراد جهان بیگلوبااستعدادی تمام درفندرسک ازتوابع استرابادحکومت داشت ولوای اعتساف و اجحاف برمیافراشت و ... کسی رامجالفت بدان دارا ، یارنبود ، بزرگان قاجارناچارمتابعت او کردندوبه‌دربارش روآوردندی » [۲]

---

۱ - شکر ، به‌معناوصفا ن وزن شکرشیرینی می‌باشد ، شکرسلطان یاچوانلودرزمان نادرنیزاز سرداران معروف کرد بود .

۲ - روضه‌الصفا - ج ۹ ص ۱۰

درچنین زمانی فتحعلی خان قاجارکه پدرانش ازسابق ریاست ایل قاجـــــارزاداشتند، سربرافراشت وبرمخالفین خودپیروزگشت وبراسترابادد ست یافت . مؤلف ناسخ التواریخ دراین مـــوردآورده‌اســت که : ((قاطنین [1] اســترابادوقاطبه‌ی قـاجار ،چون این دلیری ودستبرد [فتحعلی خان] رابدیدند ،بگـدل وبکجهت سربه‌فرمان اوسپاردندواودراسترابادونـــواحی نامدفرمان گشت .آنگاه‌خواست تاکارممالک مازندران رایکسره‌کند ،نخستین تسخیـــرارراضی فندرسک رادرضمیرگرفت . ازآنجاکه‌شکربیک نامی که‌نسب به‌قبیله‌ی کردجهان بیگلومی بـرد، درآن اراضی شوکتی به‌سزاداشت ،وبافتحعلی خان لوای‌مخالفت می‌افراشت ،لاجرم جمعی از مردان‌جنگ رابرداشته‌آهنگ اوکردودراول‌حمله‌بردش رادرهم شکست ... واورادستگیرنموده عرصه‌شتبوقرمود .)) [2]

پیروزی فتحعلی خان قاجاربرکردهای جهان بیگلومقدمه‌تسخیرمازندران ازسوی وی بود، واودرمازندران چنان صاحب آوازه‌گشت که‌بعدا "شاه‌تهماسب صفوی ازقزوین فراری شـــدوبه‌او پیوست وازمازندران عازم خراسان گشت .امادرخراسان بین‌جون فتحعلی‌خان‌قاجـــــارفتنه ازبین بردن سران کردرانمود ،کردهانادرقلی [نادرشاه‌بعدی] راعلیه‌اوبرانگیختـــه‌واوبا گرفتن حکم قتل وی ازشاه‌تهماسب بهنگام محاصره‌مشهد ،سرفتحعلی‌خان‌جدسلاطین قاجـــاررا ازتن‌جداکرد ،که‌درجلداول توضیح دادیم .

ازکردهای جهان بیگلودرزمان حکومت محمدحسن خان قاجاربسرفتحعلی‌خـــان آگـاهی درستی نداریم ،درزمان آغامحمدخان پسرمحمدحسن خان که‌ازشوارگریخت ،دوبـــــاره نام کردهای جهان بیگلوبه‌فرماندهی ایدال خان کردکه‌احتمالا "ازاولادشکرسلطان باشدبرصفحات تاریخ ایران نقش می‌بندد .

مرحوم نامدادضمن شرح جنگهای آغامحمدخان قاجاربابرادرانش ازکردهای جهانبیگلـو مازندران ونفوذآنان درمنطقه‌یادنموده‌وگفته‌است که : *ایدال خان کردجهان بیگلو* ازسـرداران معروف کردبود ،زمانی که‌آغامحمدخان بابرادرانش بوژه‌رضاقلی خان ،درجنگ وستیـــزبود، ودربابل به‌اسارت رضاقلی خان درآمد ،مرتضی قلیخان برادردیگرآغامحمدخان که‌ایـن زمان حاکم استراباد (گرگان) بود ،بجهیزه‌واگذرده‌به‌حدودساری آمده‌با ((خان ایدال خان‌کردجهـان بیگلوسردارورشیدرضاقلی خان داخل شودگردیده ،اوراشکست دادوپس ازدستگیری‌اوراکشت))[3] مؤلف ناسخ التواریخ دراین مورد توضیح بیشتری داده‌وگفته‌است . هنگامیکه‌کریم‌خان‌زند

---

۱ ـ جمع قطون وبه‌معنای ساکنین است

۲ ـ ناسخ التواریخ قاجار ـ ج ۱ ص ۱۳

۳ ـ تاریخ رجال ایران ـ مهدی نامداد ـ ج ۱ ص ۳۵۱

درروز سه‌شنبه هژدهم صفر ۱۱۹۳ قمری درگذشت ، آغامحمدخان که با دو برادرش در شیراز تحت نظر بودند ، از موقعیت استفاده کرده به تهران گریخت و « روزی چند اعداد کار را در اراضی ری متوقف بود ، خان ابدال خان کرد جهان بیگلو با پانصد خانوار [ارطایفه‌ی خویش] طریق خدمت گرفت . »[1]

در اینجا مؤلف روشن نکرده است که کردهای جهان بیگلو هم مانند کردهای (کرد بچه عالی) درروددهن بوده‌اند ، یا مانند قراجورلوها در خوار و ورامین بوده‌اند ، یا اینکه از مازندران آمده و به آغامحمدخان پیوسته‌اند ؟

بهرحال هرچه بوده ، پیوستن خان ابدال خان کرد به آغامحمدخان درچنین شرایط سختی ، بزرگترین امیدواری و عامل موفقیت‌های بعدی خان قاجار بوده است که با کمک وی توانست سالغ کلانی از مالیتهای مازندران و اطراف تهران که به سوی شیراز روانه میشد ، به نفع خود ضبط و مصادره نماید و از نظر مالی خود را تقویت کند ، مرتضی قلی خان برادر دیگر آغامحمدخان هم که با شنیدن خبر مرگ کریم خان از اسرابادبه بارفروش [بابل] لشگرکشی کرده و آنجا را گرفته بود و خود را شاه می‌پنداشت ، برادر دیگرشان رضاقلی خان نیز از آغامحمدخان روی برتافته به او پیوست .

آغامحمدخان که وضع را مشکل دید ، برادرش جعفرقلی خان و ابدال خان کرد را به سروقت برادران یاغی فرستاد و آنها در جنگی سخت با عمال برادرهم شکسته و متواری ساختند و آغامحمدخان با پیروزی وارد ساری شد .

چندی بعد زکیخان زند جانشین کریم خان سپاهی بزرگ به فرماندهی علیمرادخان زند جهت دستگیری آغامحمدخان قاجار به مازندران فرستاد و در جنگ سختی که بین طرفین درآمد روی داد ، فرماندهی سپاه ابدال خان کرد و آغامحمدخان شکست خورده به سوی تهران فراری شد ، آغامحمدخان ، خان ابدال خان را به حکومت ساری و مازندران گماشت و خود به سوی تهران حرکت کرد . در اوایل سال ۱۱۹۵ رضاقلیخان برادر آغامحمدخان که در لارستان شورشی فراهم کرده بود ، به آغامحمدخان قاجار که این زمان در بابل اقامت داشت حمله کرد ، وکار را بر او سرای محل سکونت وی را بشدت محاصره نمود و آتش در آن انداخت و همچون بزرگ گلوله باران کرد . فتحعلی خان قاجار [فتحعلیشاه بعدی] و برادر و مادرش نیز در التزام رکاب آغامحمدخان بودند ، آغامحمدخان شدت پایداری کرد ، به این امید که سردار مروش خان ابدال خان کرد از یاری به یاری او بشتابد ، اما خان ابدال خان با مذاکراتی که با برادران یاغی وی به عمل آورده بود و چون آنها گفته بودند که آغامحمدخان لایق پادشاهی ایران نیست و علاوه بر آن شخص کینه‌توز و انتقامجو و خسیس است ، و مردم ایران او را به پادشاهی قبول نخواهند کرد و . . . ،

---

۱ ـ ناسخ التواریخ قاجار ـ سپهر ـ ج ۱ ص ۳۷

تحت تاثیر القائات برادران قرار گرفته وهنگامی که به بابل آمد ، به مخالفین آغامحمدخان پیوست ودر دستگیری واعدام آغامحمدخان جدیت شدیدی بکار برد ،وهمین عمل خان ابدال‌خان باعث شدکه آغامحمدخان باجارتسلیم برادرش رضاقلی خان بشود .رضاقلیخان وی وهمراهان رابه بندکردوسپس به بندی منتقل ساخت ودرآنجارندانی نمودوخودرابادشاه‌خواند .

دراین هنگام جعفرقلی خان برادردیگرآغامحمدخان باتحدکردن سران ایلات قاجار ازاسترابادحرکت کرده به‌جنگ برادرش رضاقلی خان آمد .رضاقلی خان : ((خان ابدال‌خان راباچهارصدتن جزایرچی به‌دفع ایشان روانه‌ساری ساخت وچون هردولشگرباهم راه نزدیک کردندودرهم افتادند ، درحمله‌نخستین بسرسلطان کرد به‌دست شیران (۱) وغاکشته‌شدو لشکرخان ابدال خان درهم شکست . ازمیانه‌خان ابدال خان فرارکرده به‌ساری درآمدودیگر باره‌انجمنی کرده ،روزدیگرزم دیگرادوجعی راه‌عرصه‌ی‌تشیر داده [سرانجام بعلت کمودسرو] به‌ساری درگریخت وبه‌اتفاق محمدقلیخان لاریجانی به‌دکان صباغی دررفته‌پنهان گشت ولشگریان فحص حال اوکرده‌دستگیرش ساختند .))[۲]

خان ابدال خان نقبی درمنزل‌خودساخته‌بودکه‌ازآن به‌بیرون ساری‌راه‌داشت ،چون قصدفرارکردیکی‌اززنان‌این‌خبررابه‌سپاهیان آغامحمدخان دادکه‌موجب‌دستگیری‌خان‌ابدال‌خان وکشته‌شدن وی ودرنتیجه‌شکست‌رضاقلی خان قاجاروروی کارآمدن آغامحمدخان قاجارگردید . واین اشتباه‌حساب ابدال خان کردباعث نابودی وی گشت .

کشته‌شدن ابدال‌خان درسال ۱۸۷۰ میلادی برابر۱۱۹۵ قمری روی داد .ژان‌گوره‌فرانسوی نویسنده‌موضوع ابدال خان اشاره‌نموده‌وگفته‌است : هنگامی که‌آغامحمدخان قاجاربه‌قصد تسخیر لاریجان ازتهران عازم مازندران شدوازبارفروش [بابل] برادرش رضاقلی خان رامامور دستگیری سران متمردآنجانمود های‌محمدقلی خان سپاه‌ومحمدقلی خان سعیدنمودوتا«کیدکرد که‌آن دورادست بسته‌به‌حضورآورد .رضاقلی خان به‌فرماندهی سپاه‌راه‌لاریجان رابیش گرفت ، چون به‌آن حدودرسید ، دونفرمحمدقلی خان مذکوربرای اوپیغام فرستادندکه‌به‌این شرط حاضرندتسلیم اوشوندکه‌اجازه‌دهدشخصا" به‌حضوررسیده‌وسخنان خودرابه‌سمع اوبرسانند رضاقلی خان آن دورابه‌حضوربپذیرفت وآنهابه‌رضاقلی خان پیشنهادکردندکه‌اگرخود اوقصد رسیدن به‌سلطنت راداشته‌باشدآنهااراوحمایت خواهندکردوامکانات لازم رابرای رسیدن به‌این مقصوددراختیاراوخواهندگذاشت ، درغیراینصورت ازآغامحمدخان اطاعت نخواهندکرد ،زیرا

---

۱ ـ درمتن شیران وغاآمده‌است که‌احتمالا "اشتباه‌چاپی است ،شیران وغا یعنی شیران میدان جنگ

۲ ـ ناسخ‌التواریخ قاجار ـ ج ۱ ص ۴۵

وی علاوه براینکه‌قصدتصرف املاک موروثی آنان رادارد‌ازنظرشرعی وعرفی هم‌شایسته‌نیست‌که پادشاه‌سرزمین باستانی ایران باشد ،زیرااوفردی مخنّث (اخته) است(۱)وباعث بدنامی مقام سلطنت می‌باشد .سرانجام سخنان این دودررضاقلی خان برادرآغامحمدخان تا°ثیربخشیدو ازآنهاپرسیدکه‌چگونه‌میتوان باآغامحمدخان به‌جنگ پرداخت ؟

محمدقلی خان سفیدگفت : اینک ماهم باسپاهیان خودبه‌توخواهیم پیوست وسوی بارفروش حرکت خواهیم کردوآغامحمدخان راغافلگیرومحبوس خواهیم ساخت .ابدال‌خان‌گرد هم‌که‌اینک بافشنگچیان‌خود درلاریجان‌است دراین هدف شمارایاری خواهدکرد .رضاقلی خان پرسید .ابدال خان کیست ؟

محمدقلی خان ساده‌گفت : اویکی ازدوستان مامی‌باشدوماچون ازبرادرشماوحشت‌داشتیم ازابدال‌خان‌خواستیم که‌به‌ماکمک کند (واوشخصی بی‌باک ومشهوراست) واوباعده‌ای‌ازتفنگچیان خودبه‌لاریجان آمدواکنون اینجاست .

سرانجام توطئه‌گران بسوی بارفروش بازگشتندوپیش ازروشن شدن هوا ،ابدال خان‌کرد، آغامحمدخان قاجاررادرباغ وش (وش بروزن حسن به‌معنای کتان است) به‌محاصره‌انداخت خان قاجارکه‌به‌تله‌افتاده‌بودونمیدانست چه‌کسی وبرای چه‌منظوری اورامحاصره‌کرده‌است .یکی‌از ملازمین خودرا،مورتحقیق وبررسی این علت نمود .وچون وی علت رابرسید .ابدال‌خان گرد پاسخ داد . ((ماآغامحمدخان خواجه‌رامیخواهیم وبایداورانیزدرضاقلی خان ببریم ...))وقتی آغامحمدخان دریافت‌که‌ازسوی برادرش محاصره‌شده‌است یکی‌نزدوی فرستادوعلت‌این‌گستاخی راجویاشد .رضاقلی خان گفت : دنیاهرپنج روزدست کسی است وامروربه‌دست من افتاده‌است، چنانچه‌تاکساعت دیگرتسلیم نشود ،اورادستگیرونابودخواهدساخت .))

پیک‌بازگشت ،وموضوع‌رابه‌شاه‌قاجارآگهی‌داد .ابدال‌خان کردفرمانده‌سپاه‌های‌رضاقلی‌خان مایل‌نبودکه‌خان‌قاجارتسلیم شودواین‌فرصت‌جان سالم به‌دربرد .زیرااوشنیده‌بودکه‌خان‌قاجار مردی‌بس شجاع وحیله‌گراست .واگرنابودنشود ،دوباره‌برضدمن خودچیره‌خواهدگشت .علاوه‌بر این سران لاریجان نیزدرقبال گشته‌شدن آغامحمدخان بدست ابدال خان‌مبلغ ده‌هزارتومان

۱ـ لطفعلی خان زندآن سردارنامدارایران نیزپس ازاینکه‌به‌اسارت آغامحمدخان قاجار درآمدودچارآن شکنجه‌های‌حیوان‌منشانه‌ی خان قاجارگردیداشاره‌به‌این حالت آغامحمدخان این دوبیتی رادرزندان بسرودکه :

یارب ستدی مملکت ازهمچومنی دادی به‌مخنثی ، نه‌مردی نه‌زنی
ازگردش روزگار ،مطومم شد پیش توچه دف زنی ، چه‌شمشیرزنی

جانشینان کریمخان زند ـ دکترحسن خوب‌نظر ـ ص ۱۲۳

به پول آن زمان به‌وی تعهد سپرده بود دوهزار تومان آنرا از پیش تقدیم نموده بودند، حال اگر آغامحمدخان کشته نمیشد، هشت هزار تومان دیگر از دست صرف و پس از رسیدن دوباره‌ی آغامحمدخان به‌تخت سلطنت محال بود که این جسارت ابدال خان بی‌کیفر بماند. بنابراین او دقیقه‌شماری میکرد که یکساعت هرچه زودتر بپایان برسد و خان قاجار تسلیم نشود که او بتواند آوردن بهانه‌ای کار او را یکسره کرده و سرش را از بدن جدا سازد.

شاه قاجار که اوضاع را وخیم دید در دقایق آخر تسلیم شد. ابدال خان که از شدت خشم دندانهای خویش را بهم میفشرد، در یک آن تصمیم گرفت که پس از تسلیم شدن به بهانه‌ای او را به‌قتل برساند اما در روزگار آستن حوادث دیگری بود که نقشه‌های وی را یکی بعد از دیگری نقش بر آب میساخت وقتی شاه قاجار تسلیم شد و مراسم تسلیم انجام گرفت، رضاقلی خان خطاب به ابدال خان فرمان داد که: ((تو آغامحمدخان را نگاه دار و با او به احترام رفتار کن تا بعدها برای سکونت وی محلی مناسب را در نظر بگیرم.)) از بدشانسی ابدال خان و خوش شانسی آغامحمدخان یکی از یاران رضاقلی خان بنام حاجیخان حلال خور اهل سندیی مازندران خود را به‌وسط انداخت و گفت: فرمان اجازه دهید برادر بزرگوار شما را من نگاهداری نمایم، و آنگاه به‌آهستگی در گوش رضاقلی خان گفت که ممکن است آغامحمدخان با تهدید یا تطمیع از جنگ ابدال خان کردارهائی بیاید و آنگاه به حساب نمارسیدگی نماید و من برای اطمینان خاطر شما هر دو پسر جوانم را گروگان میدهم که چنانچه او را دستم رهائی یافت، هر دو پسرم را شما به‌قتل برسانید. رضاقلی خان که تحت تاثیر گفته‌های او قرار گرفته بود، حفاظت برادرش را به او سپرد و امتیاز ابدال خان به نتیجه رسید و بدین ترتیب آغامحمدخان در یکی از خانه‌های مازفروش تحت نظر حاجیخان حلالخور و تفنگچیانش قرار گرفت. ابدال خان وقتی مشاهده نمود که شکار از چنگش به‌در رفت، چنان خشمگین شد که تصمیم گرفت به محل نگاهداری آغامحمدخان حمله‌ور شود و او را در همانجا به‌قتل برساند. سرانجام با مشورت هردو محمدقلی قرار شد ابدال خان با حاجی خان مذاکره کند و با دادن مبلغ پولی به‌او به‌بهانه‌ای شاه قاجار را به‌قتل برساند. اما پس از مشورت ابدال خان با حاجی‌خان، حاجی خان برای اجرای این نقشه مهلت خواست و پس خیانت نموده تصمیم ابدال خان را با آغامحمدخان در میان گذاشت. آغامحمدخان که مردی تیزهوش و سیاستمدار بود، حاجی خان را امانور کرد که ضمن سرگرم کردن ابدال خان به مقصود اصلی وی پی ببرد که چرا کمر به‌قتل او بسته است و سرانجام بهر نحوکه میتواند از کشته‌شدنش به‌دست ابدال خان جلوگیری نماید. روز دیگر که ابدال خان برای نتیجه‌ی کار آمد، حاجی‌خان به‌او پیشنهاد کرد که اگر پنجاه‌هزار تومان بدهد، آغامحمدخان را خواهد کشت و ابدال خان گفت که مگر آغامحمدخان به‌چقدر می‌ارزد که من پنجاه هزار تومان بپاست کشتن او بپردازم و بدین ترتیب حاجیخان مشغول سرگرم کردن و مشغول داشتن ابدال خان شد و امروز و فردا کرد. ابدال خان که رفته‌رفته از کنجکاویهای حاجیخان به‌ستوه آمده بود، خطاب به‌وی

گفت بکارهوبدون جانه‌زدن بگوبرای کشتن آغامحمدخان این خواجه‌ی زشت صورت‌چقدر میخواهی ؟ حاجی‌خان‌گفت نصف آنچه راکه‌توبابت‌کشتن‌وی ازسران لاریجان‌گرفته‌ای . (در مورد مذاکرات این دونفربرسرقتل آغامحمدخان ، مؤلف کتاب خواجه‌ی تاجدار درصفحات ۴۰۸ تا ۴۲۸ به‌تفصیل سخن گفته‌است که‌ماازدگرآن خودداری می‌کنیم .خوانندگان عزیزمیتوانندبه‌آن کتاب مراجعه‌نمایند) . بهرحال پس ازچندروزمجادله‌وسرگردانی ابدال خان ، حاجی‌خان‌موفق شددستورانتقال آغامحمدخان به‌بندپی راازرضاقلی خان بگیرد‌واورااز‌چنگ ابدال خان نجات دهد .روزی که‌آغامحمدخان راسوی بندپی انتقال دادند ، ازخوش شانسی وی‌ابدال خان‌دچار تب وسردردشدیدشدوپزشکان تشخیص دادندکه‌وی دچاربیماری حصبه‌شده‌وتا۱۵ روزدیگراگر زنده‌هم‌بماندقادربیست ازبستربیماری نگان بخوردواین مدت کافی بودکه‌حاجیخان نقشه‌هائی خودراعملی سازد .لذاخان قاجاررابرآن داشت‌که‌نامه‌هائی به‌برادرکوچکترش جعفرقلی‌خان حاکم لاریجان بنویسدواراوکمک بخواهد .خان قاجاربه‌جعفرقلی خان نوشت که‌برادردیگرشان مصطفی قلیخان حاکم استراباد (گرگان) رانیزبه‌یاری بخواهد .

ابدال خان کردکه‌پس ازبهبودی تصمیم گرفت برای کشتن آغامحمدخان عازم بندپی گردد ، بیش ازده‌نفرازتفنگچیان خودراهمراه‌نبردبراحاجیخان اورافریب داده‌وگفته‌بود به‌محض‌اینکه‌ابدال خان واردبندپی گردد ،آغامحمدخان‌راتحویل‌اوخواهدداد‌که‌به‌قتل‌برساند ابدال خان باساده‌دلی واردبندپی شد ، امابه‌دام‌افتاد .زیراحاجیخان باافرادخوداورامحاصره وخلع سلاح‌وربندانی ساخت‌وچندروزبعدسپاهیان‌لاریجان‌وگرگان به‌یارفروش رسیده ، رضاقلی‌خان رامحاصره‌کردند ، درحالیکه‌رضاقلی‌خان ازعیب‌شدن سردارخودابدال‌خان مبهوت‌شده‌بودناچار بسوی بندپی فرارکردوازآغامحمدخان‌زندانی خوددرخواست عفووبخشش نمود .دوروزبعد دیگربرادران آعلیمحمدخان هم‌که‌به‌یاری اوآمده‌بودندبه‌حضورآغامحمدخان رسیده‌ورهائی‌او رانیزبگفتند .آغامحمدخان پس‌ازمطمئن‌شدن باآمدن دیگربرادرانش‌که‌دیگرکاری‌ازرضاقلی‌خان ساخته‌نیست ، اورابشفاعت برادردیگرش مصطفی قلی خان بخشید ،لکن اورابه‌نزدخوددراه‌نداد واوناچاربه‌اصفهان رفت که‌ازرندیه‌کمک بگیرد ،لکن سران زندیه‌به‌اوتوجهی نکردند ، ناچاراو به‌خراسان عزیمت نمودکه‌ازجانشینان نادرکمک بگیرد ، امآنهانیزبه‌اوتوجه‌ننمودندووی پس از چندسال سرگردانی درخراسان ازغم واندوه‌جان سپردودرمشهدمدفون شد .

دراین هنگامه‌بهترین سودراحاجیخان حلالخوربردکه‌علاوه‌برحکومت بندپی تاپایان عمر سالی دوهزارتومان حقوق ازآغامحمدخان دریافت میکردوتنهاکسی که‌دراین ماجرابیش‌ازهمه ضررکردابدال‌خان‌کردجهان‌سگلوبودکه‌اورابه‌یارفروش انتقال دادندوآغامحمدخان اورامحاکمه واعدام نمودواین‌واقعه‌دراسفندماه‌سال۱۱۹۵ قمری‌روی‌دادوآغامحمدخان پس ازآن عازم ساری شدومراسم عیدنوروزراکه‌مصادف بودبا۱۵ ربیع الاول ۱۱۹۵ قمری درآنجابرگزارنمودو تاج

پادشاهی راکه وسیله رگران مازندران ساخته شده بود در آنجا برسر نهاد.[۱]

درمورد کردهای مازندران مثل کردکوی و سایر جاها ممکن است در آینده اطلاعات بیشتری بیابیم. اما می توانیم بگوئیم هزار دوره صفویه در روزگار بادروفاجار نیز نقل وانتقالاتی انجام گرفته است. بویژه در زمان حکومت جعفرقلی خان ایلخانی شادلو و حکومت یار محمدخان شادلو در استراباد، برخی از کردها در آن منطقه اسکان یافته اند و کردهای منطقه ی دماوند و گلاردشت از این تبعیدی ها می باشند که از خراسان به آنجا کوچانیده شده اند.

منشی در سفرنامه خود در سال ۱۸۵۸ میلادی هنگام ورود به استراباد (گرگان) که حکومت آنجا با جعفرقلی خان کرد شادلو سپهام الدوله بوده است، درمورد کردهای استراباد می گوید: ((ارزمان شاه اسماعیل عده ای کرد از کردستان به این منطقه (منظور استراباد و خراسان است) منتقل شدند. در سال ۱۸۳۳ آقای فریزر، جعفرقلی خان را شخصاً "می شناخت و توشت که او شجاع ترین سرباز خراسان است و یکی از دشمنان سرسخت ترکمانان (۲). زمانی که فریزر در مشهد بود، عده ای از بندانی و چند سر بریده برای او فرستادند. آنها را در سردی که بین سواران جعفرقلی خان با عده ی کثیری ترکمن روی داده بود، شکست داده بودند. (جعفرقلی خان) بعد از فوت پدرش بحقلی خان از هواداران آصف الدوله گشت (۳). ولی چون شکست خورد، مدتی در تهران بازداشت شد و تحت نظر بود. ولی شهرت و شجاعت وی بعنوان یک سرباز و احترام (نوام با ترس) که ترکمانها نسبت به او ابراز میکردند، باعث شد که شاه او را به حکومت استراباد منصوب کند. این موقعیت او حقیقت ندارد، چون مقامات در تهران از او می ترسیدند و به او اعتماد نداشتند. او نیز دیگر به آنها اعتماد ندارد (چون ناصرالدین شاه به او اجازه نداد در جنگ جنوب ایران با انگلیسی ها بجنگد و او را که با سواران کرد و ترکمن به تهران رفته بود، ناامید به مازندران بازگرداند. در حالی که هموطنان ایرانی، در جنگ جنوب (حوادث دلیران تنگستان) با انگلیسی ها می جنگیدند و در خاک وطن خود میمردند، جعفرقلی خان اولین کسی بود که پیشنهاد بسیج عمومی به ناصرالدین شاه کرد و اقدام نمود. لکن شاه از بیم انگلیسی ها نه تنها اجازه نداد او به جنوب برود.) و در عوض اینکه (جعفرقلی خان) مانند سابق در مجلس (در استراباد نیز) وارد کار شود، فقط خود را به عیاشی و شراب خواری میگذراند و معتاد به تریاک شده است.

---

۱ ـ خواجه ناخدار ـ تألیف ژان گوره ـ ترجمه ذبیح الله منصوری ـ ص ۴۳۰

۲ ـ در تجدید چاپ جلد اول گزارش کامل جیمز بیلی فریزر را در مورد کردهای خراسان به تفصیل آورده ام که بزودی چاپ میشود.

۳ ـ مؤلف دچار اشتباه شده است، زیرا همانطور که در جلد اول به تفصیل بیان شد جعفرقلی خان و پدرش هردو به آصف الدوله و پسرش حسنخان سالار پیوستند و به او کمک کردند.

مکنزی دراسترابادباجعفرقلی خان ایلخانی چندبارملاقات کرده‌ودرضافتی‌که‌بوسیله‌ی قنسول روس دراسترابادتشکیل شده‌بوده‌است می‌گوید : ((ایلخان وبرادرش به‌رسم ایرانیها مشروب می‌نوشیدند. یعنی تراب رامثل آب سرمیکشیدند.))

قبل‌ازورودبه‌استراباد ،کنسول انگلیس می‌گوید . که‌ابتدابامیرزای قنسول روس‌وچهارقزاق برخوردیم وآنهاورودمرابه‌استرابادخوش آمدگفتند .کمی بعدبرادرایلخان ،سحانقلی خان (شادلو) به‌ماملحق شدوبقیه‌راه‌رابامصحبت درباره‌ی ترکمانان که‌به‌تازگی جسورترشده‌بودند طی طریق کردیم ... جعفرقلی خان ایلخانی ،مراشبانی وچندسربازقوچ داخان رادربرابرگی دروازه‌مازندران استرابادبه‌استقبال فرستاده‌بود...

روزبوردهم ایلخان همراه‌برادرانش حیدرقلی‌خان وسحانقلی‌خان به‌دیدن من‌آمد... جعفرقلی خان بلندبالاوباریک اندام بودوتوجه‌برانگیزه‌خودجلب کرد ،چون ازجمله‌خوانین کرد مورشین بودکه‌درمقابل حملات ترکمانان ازمرزهای خراسان دفاع کرده‌بود.[1])) (عکس جعفرقلی خان باهمین مشخصات درلیست آخرکتاب ملاحظه‌فرمائید.)

مکنزی تعدادسواره‌وپیاده‌نظام کردهای شادلودراسترابادراکه‌درزکاب جعفرقلی‌خان بوده‌اند، یکهزار نفر ذکرکرده‌است ،وسپس درمورداسکان دادن‌طوایف ترکمن ازسوی جعفرقلی‌خان ایلخانی درسواحل اترک آورده‌است که :((عده‌ای گوگلان وسیوت که‌سی سال پیش (درحدود سال ۱۸۲۸ میلادی ۱۵۰ سال پیش) به‌خان کبوک پناهنده‌شده‌بودند ،بواسطه‌ی فشار ازبک هاازآن منطقه‌کوچ کرده‌ازایلخان (جعفرقلی خان) درخواست کردندکه تحت حمایت باشندودرعوض این پناهندگی ، مالیات بپردازند .ایلخان اکثر نمایندگان آنهارا"خصا" می‌شناخت ورمانی که‌پدرش حقلی خان (ایلخانی‌شادلو) حمایت داشت . درحضوردآنان رادیده‌بود . باوساطت او(جعفرقلی خان ایلخانی ،ازطرف دولت) به‌این افرادا‌جازه‌داده‌شدکه درقره‌قلعه یاقلعه‌ی سیاه‌مستقرشوند . این قلعه‌دریک منزلی اترک‌واقع شده))[2]

علاوه بر کردهای جهانبگلو کردهای گوران نیز در برخی روستای مازندران سکونت دارند که در جلد دوم اشاره‌ای شد ـ برادرمان آقای گوران که خود از کردهای آن دیار است و در اداره کل بازرگانی خراسان در مشهد مشغول خدمت میباشد ، بیان داشت:

گورانها در نزدیکی سواد کوه در روستاهای ورسک ، سرخ آباد و اوریم زندگی میکنند .

۱ـ سفرنامه‌شمال ـ چارلزفرانسیس مکنزی ـ منصوره اتحادیه [نظام‌مافی] ص ۱۷۵

۲ـ همان مدرک ـ ص ۲۰۳

نظر هنری موزر فرانسوی در مورد کردهای خراسان و ترکمانان یموت

هنری موزر در سفرنامه ترکستان و ایران هنگام ورود به سرزمین بجنورد در ژانویه ۱۸۸۳ برابر با دیماه ۱۲۶۲ خورشیدی (۱۳۰۱ قمری) مطالبی در مورد بجنورد آورده است .

نامبرده پس از ملاقات با خان خیوه و حرکت بسوی ایران وارد گرماب شده ، گرماب یکی از روستاهائی است که اکنون در داخل خاک شوروی است و در گذشته صحنه‌ی پیکارهای دو نیروی متخاصم کرد و ترکمن بوده که بر سر راه فیروزه به بجنورد قرار دارد .

مؤلف بر فراز کوهای بین **گرماب و رباط ((چیل))** هائی دیده می‌گوید : ((روی این کوهها به شکل اهرام مصر از سنگهائی که جمع کرده بودند برجها ملاحظه میشد ، سردار از مشاهده آنها مطالبی به خاطر می‌آورد و خود او سابقاً در جنگهائی که در این جاها شده است ، شرکت داشته است و می‌گفت (گوینده سردار ترکمن راهنمای مؤلف است) **در این امکنه بسی خونها جاری شده است** . عابرین هر که باشد باید موافق رسم یک سنگ برآن تل سنگ (چیل) بیفزاید . (۱) در پائین پای ما . . . **رباط قلعه اول کرد واقع است (۲)** . . . کاروان ما به زحمت روی برفها به قلعه رسید . . . رباط تخمینا" پانصد نفر جمعیت کرد دارد که به زراعت صحرای حول و حوش می‌پردازند . . .

زنها بالای بام‌ها آمده و بدون آنکه خود را بپوشانند ما را تماشا میکردند . . . زنهای کرد از حیث ترکیب و وضع بازیهای تراکمه آنکه اختلاف دارند . . .)) دو ساعت بعد از رباط خارج شده پس از پیمودن دره‌ای بزرگ (پس از شکار کبک و آهو . . .) ((قلعه کرد دوسوم به فشم نمایان شد (؟) . . . اهل قلعه . . . از ما بخوبی پذیرائی نمودند . . . در آنجا آتشی افروخته بودند که دود نداشت . من از این بابت خوشوقت بودم ، دود از جاری متصاعد بود ، ولی در ترکستان (روس) دود از سقف اتاق بالا میرود ، این فقره دلیل برتمدن ایرانی است . . . قلعه روی سنگهای کوه واقع است و بسیار محکم ساخته شده است ، بطوریکه تسخیر آن بنظر غیرممکن میآید ، خبهدار تبس فرقه‌که با هم راهی کرده بود حکایت نمود که ، **دوازده سال قبل از این تراکمه که شبانه غفلتا** " رسیده وارد بوارهای قلعه که ارتفاع کلی دارند بالا رفته و به قلعه تاخت و تاز آورده و مردانی را که میخواستند خود را مدافعه نمایند به قتل رسانیدند ، از چهارصد و هشتاد نفر جمعیتی **که داشت چهل نفر جان**

۱ــ این رسم هنوز هم درمیان کردهای مرزنشین مرسوم است وهرگاه به این چیل هاکه مخروط هائی از سنگریزه هستند وگویای حوادث گذشته می‌باشند ، می‌رسند حتما" سنگی برآن چیل می‌افزایند وبدین ترتیب این چیل‌های تاریخی نه تنها از بین نمیروند بلکه روز بروز هم بزرگتر می‌شوند .

۲ــ رباط وگیفان از روستاهای مرزی شمال بجنورد برسر راه گرماب اند .

بسلامت بردند مابقی مقتول یا اسیر شدند [سال ۱۲۵۰ خورشیدی و ۲۵ سال پیش از مشروطیت] او به من گفت من از بازماندگان [آنها] هستم، پدر و برادرها و جمیع خانواده من آن روز مقتول یا مفقود شدند، وقتی که قشون روسی خیوق را تصرف نمود ما امیدوار بودیم که کسانی که از ما اسیر شده اند بما مسترد خواهند شد، ولی هیچکس مراجعت نکرد، نمیدانم که آیا آنها زنده هستند یا زیر زنجیر تلف شده اند، آنچه را که صریحا" میدانیم این است که بعضی از کسان ما از رفتار وحشیانه و ظالمانه جماعت ازبک و تراکمه هنوز در صدمه و تعب هستند، اگرچه دولت آنها را آزاد نموده است، جهت آنها را مضبوط بسته اند و آنها جرات ندارند که استخلاص خود را ادعا نمایند و میدانند که هرگاه فرار کنند چه قسم از آنها انتقام خواهند شد و چه صدمات دچار و گرفتار خواهند گردید، حتی زنها را دولت روس نمیتواند خلاص نماید و جهت ابست (که) آنهائیکه تفتیش می نمایند نمیتوانند داخل اندرون (منازل ترکمانان) شوند.[1]

قلعه قشم (قشم) مانند تمام زمین رباط جزء جاهائی است که خان قوچان بر آنها حکومت دارد و خان قوچان یکی از خوانین موروثی کرد است، او جمیع ایالات حکومت خود را به اقــــوام خود مقاطعه داده است و از هر خانه (سالانه) هشت قران مالیات میگیرد، ساکنین اکراد مابین خراسان و خاک تراکمه اسباب حفظ و حراست هستند.

اعلیحضرت اقدس پادشاه ایران (شاه عباس) آنها را بواسطه نزاع دائمی که در باب مذهب داشتند از کردستان وطن خودشان بیرون کرده و از سرحد عثمانی آنها را به مازندران فرستاد، و بعد به صفحات سرحد به ترکستان روانه نمود، به اینوضع آنها بجهت ساکنین آرام [غیرکرد] خراسان اسباب دفاع هستند و این فقره بنا به صرفه احوال ممالک ایران است.

این جماعت که جلای وطن نموده اند میگویند دوازده نسل اجداد داشته اند که قبل از ایشان این تنگه ها و این چمنها را تصرف نموده بودند، در همه جا برای خود قلاع احداث کرده اند، زندگی آنها مصروف به زراعت بعضی مزارع و حفظ و حراست قلاع خود و جنگ با تراکمه است، اتفاقا" آنها تراکمه را شکست میدادند و نسبت به کسانی که اسیر می نمودند بطوری رفتار میکردند که نسبت بخود آنها رفتار شده بود، آنها اسرائی را که از تراکمه می آوردند در طهران میفروختند، زنهای تکه را بمبلغ گزاف میفروختند، پادشاه ایران بجهت هر اسیر ذکور پنج اسب میداد و بجهت هر سری که از تراکمه نگه آورده میشد مبلغ یکصد قران مرحمت میفرمود...

پس از آنکه سر مجروحین را از تن جدا میکردند پوست سر را کنده و بعد میان آن کــــاه نرم

۱ـ بعد از جنگ ۱۸۷۳ که روسها بر خیوه مسلط شدند خان خیوه مجبور به آزاد کردن ۳۱ نفر اسیر روسی و ۱۵ هزار نفر اسیر ایرانی نمودند، معهذا اسیران بیشتری در اسارت باقی ماندند که اکثرا سرای مذکور را کردان خراسان تشکیل میدادند، ص ۱۳۳، سفرنامه ترکستان و ایران

شکنجه اسرای ایرانی بوسیله ترکمانان در خیوه و بخارا

می‌ریختند و آنها را بالای دروازه تهران آویزان مینمودند.

اروقتی که تراکمه به اطاعت درآمده اندوتاخت وتاز موقوف شده است اکراد از آن اعتباری که اول داشتند افتاده اند. سابقا "خوانین اکراد که خیلی مستقل بودند و به خدمات خود تفاخر میکردند، به احکامی که از طهران میرسید مسخره کرده و به خیال خود رفتار مینمودند، و مالیاتی نداده میگفتند تمام مالیات صرف نگاهداری افواج سواره کرد میشود و در طهران مجبورا "این مطالب را قبول مینمودند، چونکه میدانستند که این رعایای گرد اسباب امنیت سرحدی باشند.

اروقتی که روسها آخال را متصرف نموده اند پادشاه ایران آن اقتداری را که از دستش به در رفته بود بجددا "تحصیل فرمود و خوانین که تا آنوقت خیلی مستقل بودند (حالا) فقط رتبه حکومت ولایت را پیدا کرده اند و حکام ایرانی از آنها مواظبت دارند. [تسلط شاه و دولت بمعنای واقعی بر کردهای خراسان پس از فوت امیرحسین خان انجام گرفت] خوانین نظر به این فقره از همسایه بودن با دولت روس خوشوقت نیستند. خان قوچان محض تسلی قلب خود خیالش را به شرب صرف نموده است.» (۱) [زیرا دیگر جنگی واقع نمیشود و کردها بیکار مانده اند].

هنری موزر روز بعد از قلعه قشم خارج شده پس از پیمودن دره قوری چای و عبور از روستاهای پیره و علی محمد و گوه تکبیران (۲) و تنگه گردگره از منطقه قوچان وارد منطقه بجنورد میشوند و در قلعه ای فرود می‌آیند و مردم روستا به او می‌گویند که خان بجنورد سالانه از هر خانواده ای ده قران پول بابت مالیات از آنها میگیرد.

«خان بدون رجوع به قانون [کدام قانون؟] درباره مردم حکم میکند، و احکام او بر وفق رای خود و رسوم و آداب مملکتی است. سرقت خیلی کم اتفاق می‌افتد، و چنانکه کسی مرتکب این عمل بشود هرچه دارد از او میگیرند و از اقوام و خویشان او ضامن میگیرند که آن شخص دیگر مرتکب دزدی نشود و هرگاه مجددا "سرقت بنماید او را نزد حاکم بجنورد فرستاده و سفارش میکنند که دست و گوش او را ببرند و یا آنکه چشم او را بیرون بیاورند و با این تفصیل حالت جماعت گرد اینستکه مردمان با صداقت درستی هستند (۳). همین که ساکنان (قلعه) ملتفت شوند که خیال دشمنی و

---

۱ ـ سفرنامه ترکستان و ایران ـ هنری موزر ـ به کوشش محمد گلبن ـ ص ۱۹۶

۲ ـ در ترجمه این اسامی روستاها اشتباهاتی شده که نگارنده قادر به شناسائی آنها نشد ظاهرا "منظور از تکبیران [تنگران] باشد.

۳ ـ گردها دست بعد زدی نمی‌زنند، این فلسفه در جلد اول در مورد شهر و مردم قوچان مذکور شد که تعجب و حیرت حاج سیاح را برانگیخت. در مورد گردان غرب کشور نیز این امر صادق است چنانکه آقای دکتر کریمی در کتاب ارزنده خود بنام «راههای باستانی و پایتختهای قدیمی غرب

عداوت نداریم ، لازمه محبت را با کرده و به رسم تعارف نان شیرمال و تخم مرغ و چیزهای دیگر آوردند ، در حضور ما پلاو و خورشت طبخ کردند . . .

روز بیست و نهم ماه ژانویه (۱۸۸۳) بجنورد را از مسافت بعیده مشاهده کردیم ، بجنورد محل اقامت خان سابق الذکر (یار محمد خان سهام الدوله) است و خراج گذار دولت ایران . . . در خانه یحیی بیگ قنسول [1] روس که از نامداران مسلمان ولایت قفقاز است آرام گرفتم . . . جنرال کماروف [2] او از آمدن من مطلع ساخته بود . . . خان بجنورد که برای او بعضی نوشتجات داشتم با سواران خود به ماه شوریت رفته بود ، معلوم شد که تراکمه یموت گرگان ایران چند صد هزار گوسفند از شبان های ولایت شاهرود برده و راه را بر عابرین گرفته بودند و به این جهت حرکت مقدور نبود .

خیال کردم که به گرگان رفته و خود را به خان سالبه برسانم ، و در حقیقت خیلی مایل بودم که در جنگی که با تراکمه میشود حضور داشته باشم . . . می خیالات خود را در بجنورد به کماشته دولت ایران اظهار داشتم که اقدامات لازمه برای اسباب تسهیل ملاقات من با خان کرد در طرف یموت فراهم بیاورد . . . از خانه کماشته ایران بیرون آمده به اتفاق یحیی بیگ مرحوم به عمارت خان که

ایران] اشاره کرده که هنگامی که با ستانشناس معروف انگلیسی بنام سر اورل استین وارد منطقه دیوان دره از تتوابع سنند چیمشوند ، قاطرهای آنها شانه خراب کرده و ناپدید میشوند ، میگوید : [در این قسمت از ایران و کردستان] دزدی امر غیر عادی و ممنوع است که بهیچوجه دیده نشد چه در افسانه در دیوان دره روز دوشنبه ۱۵ تیرماه ۱۳۱۵ خورشیدی ، شب ، هفت قاطر بندها را پاره کرده و چهار فرسنگ فرار کرده بودند . صبح اسباب تشویش ما شد و به حاکم نظامی [رئیس ژاندارمری] هم خبر دادیم ، عصر همان روز یکنفر دهاتی از طرف کدخدای دهات چهار فرسنگی قاطرها را آورد و گفت این قاطرها از دیوان دره فرار کرده و متعلق بعدمانیست . کردها در همه چیز متعصبند و بسیار مردمان خوبی هستند . . .] ـ ص ۱۹۳ کتاب مذکور .

۱ ـ آقای ابراهیم صفائی در صفحه ۷۴ ، مرزهای ناآرام آورده است که ، یحیی بیگ قفقازی در بجنورد و قوچان برای فتنه انگیزی بمیان ترکمانان جعفربای ایران آمد و شد میکرد در سال ۱۳۰۷ [قمری] ترکمن ها وی و یکنفر مهندس همراه او را لخت کرده بزندان انداختند ، سرانجام با میانجیگری یار محمد خان سهام الدوله اسراء آزاد و اموالشان مسترد گردید و از ایران خارج شدند . این شخص که جاسوس روسیه بوده است بعدا "یازهم در سال ۱۳۰۸ وارد منطقه گرگان و گنبد شده به تحریک ترکمانان پرداخته است . شرح مفصل این جریان را در صفحات ۴۱۵ ـ ۴۱۴ اسناد سیاسی دوران قاجاریه تألیف ابراهیم صفائی مطالعه فرمائید .

۲ ـ در متن ، ماکاروف

مرصد بدیع بنائی من بود. رفته وارد بازاری که بحط مستقیم ساخته شده است عبور نمودیم. دکان‌های آن، متاع روسی وبعضی امتعهٔ انگلیسی دیدم و پاره‌ای اسامیها از قبیل دیگ وچایدان که بحلز ایرانی ابتیاع کرده‌اند، تماشا نمودیم. اکراد یک قسم کفش [چاروخ] که خودشان می دوزند می پوشند که بالای پنجه آن برگشته می باشد.

باکمال خوشوقتی و مسرت داخل حیاط وسیعی که در جلو باغ خان واقع بود شدیم و از آن ارتفاعی داشت، شدیم و جمعیتی نانصف راه مرا استقبال نمودند که منجمله دو طفل یکی نه ساله و دیگری یازده ساله که لباس و کلاه ایرانی داشتند، بودند و هر دو پسران یار محمدخان سهام الدوله خان بجنورد بودند. [نصرت الله خان وسلیمان خان] عقب آنها در صف اول کارگزاران ایرانی و اعیان بجنورد ایستاده و در میان این جمعیت اراکراد خیلی ملاحظه میشد... تمام آنها در ایوان کلاه فرنگی ایستاده، کلاه فرنگی مزبور در میان حیاط سر پوشیده که وسط آن حوضی مرمری ساخته شده واقع بود. داخل اطاق مربعی شدیم که مشرف به باغی بود، سه صندلی دسته دار در جلو بخاری که آنرا آتش کرده بودند گذارده و مأمورین ایرانی و روسی ایستاده بودند.

وقتی که جای آوردند به آن دو طفل گفتم که برای خواهین پدر شما بعضی مکتوبات از طرف حاکم طرابزن کاسبی آورده‌ام و خیلی افسرده شدم که ملاقات ایشان بمن قسمت نشد. پسر بزرگ بزبان فرانسه بمن جواب داد و برای من حیرت دست داد. پسر کوچک مذکور داشت که معلم زبان آنها دکتر و انام فرانسوی ... بوده است ...

عمارتی که بمن نمودند تازه ساخته شده و این بنا به شرف عبور اعلیحضرت اقدس همایون ناصرالدین شاه (روحنا فداه) (!!) بود که با اردوی کمی که عبارت از دوازده هزار نفر سرباز و رجال و اعیان دولت ایران بوده، بزیارت مشهد مقدس میرفته‌اند...

هرگاه پادشاه با چنین جمعیتی بولایت و ناحیه‌ای برود مثل اینکه در آنجا سنه بکسال قحط و غلا شده باشد یا این که تصور شود که ملخ به آنجا رفته است ... عمارتی که پادشاه در آن نزول احلال فرموده بودند تماماً "طلاکاری و سنگهای مرمر در آن کار گذاشته‌اند، حوض ها و شهرها ساخته‌اند که آب خنک در آن جاری باشد.

بخاری های خانم سازی بسیار ممتاز در این عمارت گرده‌اند و حمام بسیار خوب هم از مرمر دارد. بهرحال این عمارت باخانهٔ دودزدهٔ خان خیوق (خیوه) خیلی تباین دارد.

... روز دیگر با همراهان خود بطرف طهران عازم خواهم بود... کارگزار روسی قاطری از مال مکاری پیدا کرد که مرا به شاهرود که تا اینجا هفت منزل است برساند. وقتی که بنا شد قطع کرایهٔ مال مکاری را بنمایند او را برای هر مالی پنج تومان کرایه میخواست وحال آنکه کرایهٔ معمولی هر مالی از اینجا تا شاهرود که مال التجاره حمل نماید یک تومان بیش نیست، که عبارت باشد از هفت فرانک و نیم...

روز سی ام ماه زاو به کاروان من از جنوب در حرکت کرد و از طریق جنوب به طرف کوههای الله داغ (آلاداغ) طی مسافت نمود ... (پس از گذشتن از قلعه شور، روز بعد) در میان قریه‌ٔ سنخاس که در آنجا توقف نمودیم ساکنین که جمع شده بودند درباب تاخت و تاز آخر تراکمه‌ٔ تیموت حکایت کرده و گفتند تراکمه مزبوره متجاوز از صد هزار گوسفند به غنیمت برده‌اند و این طایفه علی چاروا بود که با هفتصد نفر این کار را کرده است ...

قدری مایل از عروب آفتاب به جاجرم که یکی از قدیمترین بلاد خراسان و قلعه سرحدی آن بحور داست وارد شدیم ... خان جاجرم با سواران خود رفته و با خان بجنوردکه به جنگ تراکمه تیموت گرگان رفته بود ملحق گردیده است، برادرانه استقبال من آمد ...

(روز دیگر از جاجرم خارج شدیم) ... روی یک تپه، قبرستانی ملاحظه شد که سنگهای زیاد روی آن جمع کرده بودند. محمدقلی (راهنمای کرد) بمن گفت در همین مکان بود که به ریاست خان خودمان به صدو بیست نفر ترکمان یورش آوردیم و وقتی بودکه آنها علی الطلوع با غنایم خود میرفتند، ولی از ما نیز عده‌ٔ کثیری تلف شدند (۱). از تراکمه مزبوره احدی باقی نماند. بعض های آنها در میدان جنگ ماند. در این بین شانه خود را بمن نشان داده و جای زخم گلوله‌ای که به او خورده بود و همچنین جای ضربت کاردی که به کمر او زده بودند مشاهده نمودم. او به من گفت خان ما را به مرتبه به طهران فرستاده است، و هر دفعه سرهای تراکمه و زنهای اسیر آنها را برده‌ام. یکدفعه که بطهران رفتیم بیست و هفت سر همراه برده بودم. من به او گفتم در فصل تابستان بردن این سرها مطبوع نیست و چگونه محل عفونت آنها نشده‌اند. او در جواب گفت این کار به عهده‌ٔ اسرا بود و آنها می بایستی پوست سرها را کنده و آنها را حمل و نقل نمایند. الحال اینگونه تاخت و تاز تراکمه موقوف شده است و اسیر کردن و خرید و فروش اسرا از طرفین موقوف گردیده است. الحال مانند سابق حوانین بما نواحب نمیدهند و مداخل های جزئی که از نهب و غارت برای ما حاصل میشد نیز موقوف شده است. روسها کارها را خراب کرده اند و الا می توانستیم بواسطه‌ٔ تاخت و تاز اسباب معاش خود را فراهم آوریم. به رباط رسیدیم و این مکانی است بسیار بزرگ و مدور و کنگره دار ...

سردار مربور (راهنمای کرد) بمن گفت از رباط تا استراباد تراکمه‌ٔ تیموت میتوانند چهل هزار نفر سوار برای جنگ مهیا نمایند و وقتی که آنها بطرف ما یورش می آوردند ما شادانه آستین های خود تا آرنج بلند کرده و کاردهای خود را مانند قصاب در دست میگرفتند. در چنین وقتی کسی بفکر کسی نبود در شدت گرما (به گرمی هرچه تمامتر) به جنگ می پرداختند. وقتی که ما فتح میکردیم بدن ما خون آلوده بود و با غنیمت زیاد مراجعت میکردیم.»[۲]

۱ـ این قبرستان مربوط به آن جان نثاران بوده است.

۲ـ سفرنامه ترکستان و ایران ـ هنری موزر ـ ص ۲۳۳ تا ۲۰۰ به کوشش محمد گلبن.

با توجه به اظهارات راهنمای کردستوان به وضع برخورد کردو ترکمن در مرزهای خراسان و چگونگی زندگی آنها در طول سالیان دراز پی برد، و به حقایق تلخ و ناگوار و فرار و نشیب حاکم بر روزگار گذشتگان آگاهی یافت و بر آن تأسف خورد.

موقعیت بجنورد در زمان یارمحمدخان سپهام‌الدوله

شهر بجنورد مرکز شهرستان بجنورد از شهرهای مهم خراسان است که جاده بین المللی (تهران ـ مشهد) از میان آن میگذرد. بجنورد وسیله کردهای شادلو بنیان گذاری شد.

محمدحسن خان صنیع الدوله در مطلع الشمس (۱۳۰۱ قمری) در مورد این شهر می‌گوید: «شهر بجنورد که در نوشتجات و کتب بوجردی نویسند در حلقه‌ای واقع شده طول آن از شمال غربی به مشرق تقریباً دو فرسخ و عرض آن قریب یک فرسخ، جمعیت آن کمتر از ده هزار نفر و دارای پانصد و شصت باب دکان و شش مسجد و هفت حمام و یازده محله و چهار دروازه است ...

زراعت حلقه بجنورد از آب رودخانه عین اللطف سیراب میگردد، باین معنی که رود عین اللطف محاذی قریه شاه پسند توقف شده، قسمتی بطرف شمال دره میل نموده به قلعه اللهوردی خان آمده از آنجا به حصار رفیع آقاوز آنجا به آسیاهای معروف به «حلقه سنگ» و از قلعه حلقه سنگ که پنج، شش خانوار آبادی دارد عبور کرده به آسیاهای ملکی و فارمه و حصار شورعلی سنگ جاری شده داخل حلقه میشود. بیشتر مجرای این آب، سهریژن بوده، لیکن جندی است که سهر جدیدی حفر کرده‌اند که مجرای حالیه قسمتی از آب عین اللطف است و باغستان خصوصی و مزارع اطراف ... و سمت غرب و شمال حلقه را سیراب میکند.

قسمت دیگر آب عین اللطف از قریه شاه پسند بطرف مشرق جریان یافته ... از کنار قلعه حسنعلی خان که خط راه قریه بابا امان است میگذرد ... از دهنه «قارلق» وارد حلقه جرمخوان که عوام آن را گرمخوان گویند، میشود و آب قریه مهنان که فی مابین قریه و بجنورد واقع خط راه دوراست داخل رودخانه عین اللطف میگردد. سوار ماه (آسیای) بجنورد آب سطلعانست ... (که) در انتهای جلگه سطلعان از دهنه‌ای گذشته داخل حلقه مانه ... میشود و آن جلگه را سیراب کرده بقیه آن از مقابل کوه دوجنگ که آخر حد سطلعانست جاری گشته در پهلوی قلعه معروف به پیش قلعه داخل رودانرگ و سمار میشود ... آب دیگر که به آب بارخانه موسوم است از کوه آق مشهد ... جاری شده مزارع قلعه جات واقعه در کوه مزبور را سیراب نموده بقیه آن با آب معروف به آب چشمه قلعه یکی شده به مصرف زراعت مزارع بارخانه ... میرسد.

سه رشته قنات نیز در جلگه جنوردخاری است یکی مخصوص *یارمحمدخان سهام الدوله* حکمران حالیه جنورد ، و یکی از *صفرعلی خان ترکمان* از ملازمان هری البه و قنات دیگر قیض آباد است که از طرف جنوب شرقی از دامنه کوه سیاه خانه خاری شده در پانصد قدمی شهر در طرف ضلع شرقی آفتابی میگردد . این قنات را مرحوم *حیدرقلی خان شادلو* ایلخانی جنورد احداث نموده است .

شهر جنورد را تقریبا "دویست سال قبل *تولیخان* (دولیخان) *دویم از اجداد یارمحمدخان سهام الدوله* که دکرتب او سابد ساکرده و اولا دو سایر تولیخان تا یارمحمدخان بر بناوآبادی این شهر افزوده اند ، در فتنه حسن خان سالار ، جنورد خراب شده ، باره عمارت و مرمت آن پرداختند این شهر که تقریبا" مربع است دوازده برج در ضلع شرقی دارد دو دوازده برج در ضلع جنوبی ، یا دو برج طرفین دروازه قبلی و بروج طرف شمالی برجهای ارک است که دکر آن بیاید و ضلع غربی برج ندارد و یارمحمدخان سهام الدوله در این اواخر بهجاه و شش درع برتمام طولهای این ضلع افزوده و اسه و عمارت ساخته شده است ، تمام دوره شهر پنجهزار و هفتصد و دوازده درع میباشد و خندقی نیز دور *باروی شهر حفر کرده اند* . بازار شهر که پیش بدان اشاره نمودیم عبارتست از یک خیابان وسیع طولانی که تقریبا" در وسط شهر و از شمال به جنوب امتداد یافته است . شش باب مسجد معروف در جنورد هست ، مسجد جامع ، مسجد بالا ، مسجد دروازه قوچان ، مسجد میان بازار ، مسجد دروازه گرگان ، مسجد محله کلانتر .

وهفت باب حمام ، که حمام مرمر حکومتی و حمام آزادخان(۱) و حمام شهر جدید و حمام قراباشی و حمام کلانتر و حمام میان بازار و حمام حاجی آقا باشد .

نیز این شهر را بارده محله است : محله شهرتازه ، محله وسط ، محله دروازه گرگان ، محله مسجد حاجی محمدخان ، محله سلطان ، بازار میان محله ، سرمحله ، محله دروازه قوچان ، محله شیخ محمدتقی ، محله حاجی ملاتقی ، محله حاجی ملاابراهیم و چهار دروازه که دروازه مشهد و دروازه قوچان و دروازه گرگان ، دروازه قبله باشد . . .

عمارات حکومتی که سنگی آباء و اجداد یارمحمدخان سهام الدوله بوده اغلب در ارک و بعضی از آن رفیع و عالی و از آثار یافته است ، استحکام و جلوه پیش از این به نظر می آید ، اما این اواخر یارمحمدخان سهام الدوله در ابتدای ضلع غربی شهر که بطرف شمال است در محلی که باغ مرحوم یزدانقلی خان بدر معزی الیه بوده عمارتی بنا کرده و خیابانی وسیع با چهار جدول ساخته که از در باغ شروع کرده و تقریبا" هزار و پانصد قدم امتداد یافته و فی الحقیقه از مواضع سیر هه و تفرجگاه اهالی جنورد است ، عرض خیابان دوازده درع و در کنار جداول آن انواع اشجار سایه دار از قبیل سدو سفیدار و چنار غرس کرده اند . بعضی باغات دیگر نیز در حوالی شهر می باشد از محله باغ

۱ـ آزادخان برادر حیدرقلی خان سهام الدوله .

دلگشاست درطرف شمال شرقی جلگه‌وشهرکه‌مرحوم جعفرقلی خان ایلخانی احداث نموده‌وچند باغ دیگر درعرض یکدیگر درسمت جنوب شهراست، ازجمله یکی باغ امیرگونه‌خان است که‌حالا از سلیمان خان سردار محمدخان سهام الدوله می باشد، ویکی باغ حیدرقلی خان سهام الدوله وباغ علیمردان خان (۱) پسر نجفعلی خان وباغ قهارقلی خان (۲) پسر نجف علیخان وباغ محمدرحیم خان (۳) وباغ ازادخان (۴) وباغ مرج افزا وعلاوه براین باغات بو بوره باغستانی درسمت شرق جلگه‌واقع شده‌که‌معروف به‌باغ حاجی عبدالله است.

درجنوب بجنورد درد ماقه‌ئل عظیمی، مشهدی‌است هترودرسان باغی مشتمل براشجار عظیم‌قدیمه بسیار، این مشهد به‌اسم سلطان سیدعباس است.))[5]

صنیع الدوله بدنباله توقعت والواح وسنجات این آرامگاه می افزایدکه:

((وازاماکن مشهوره انجابیژن یورت (۶) است واین قصبه معتبری بوده درشمال غربی بجنوردوالان ویرانست وازآثارابنیه‌آن چیزی بجزخرابه‌ئ‌تارین قلعه باقی نیست... آثار هشت برج درآنجامشاهده‌شد... وخندقی به‌عرض ده‌ذرع برخاکریزبارو وبروج محیطست... ازخندق وآثار دیگرمحقق میشودکه‌طرح بناءآنجا بدست مهندسی ماهرشده... الحاصل بیژن یورت ازابنیه‌عتیقه‌این سرزمین است وبوانی خدمن آنکه‌بعدازویرانی این آبادانی، بجنوردساخته شده... واحجارادراین‌عهد((کُهنه‌گُند)) می گویند یعنی قریه‌کهنه.... این بیژن (که‌قلعه بنام‌اوبوده) غیرازبیژن پهلوانی است. (غیراز بیژن شاهنامه‌است)

اما، قرائی که‌درظاهرجلگه بجنوردواطراف شهرد یده‌میشودازاین قراراست علی آباد در شمال جلگه‌دارای پنجاه‌خانوار، باغچق... چهل خانوار، لنگر... قشلاق بغالیوکه‌درمغرب جلگه‌واقع واهالی بیدک درزمستان درانجابه‌قشلاق آیند. وبیدک قلعه‌ای است فیمابین جنوب ومغرب، حصارچه‌معروف به‌آق قلعه، کلاته میرزامحمد، حصارمیرعلی بیک... امامزاده‌سلطان سیدعباس سابق الذکر، قلعه‌عربوکه‌صدخانوارجمعیت دارد، قریه‌حمرانلو (حمزکانلو)... قریه‌بیلرخانه که‌صدخانوارسکنه‌دارد... قریه‌رشمانلو (۷)، برج الانلو (۸)، ینگی قلعه... قلعه‌حسنعلی‌خان که‌درکنار

۲،۳،۲،۱ - پسران نجفعلی خان ایلخانی وبرادران جعفرقلی ایلخانی

۵ - ص ۱۳۱ مطلع‌الشمس جلد اول

۶ - اینکه‌بعضی‌ها نام بجنورد را ((بیژن یورت)) میدانند بجنورد دگرگون شده‌ی ((بوزنجرد)) و ((بجنگرد)) است که‌ازمناطق مسکونی کردان شادلو در شمال آذربایجان بوده‌است، که‌درا صل ((بیژن گرد)) بوده‌مانند . خسروگرد ، داراب گرد .

۷ - رشمانلوبارشوانلوکه‌اشتباها " درمتن رسمانلوآمده‌است .

۸ - الانلوها در لشگرکشی کیخسروبه‌توران درپیشاپیش لشگریان ایران شرکت داشتند .

راه بابا امان است و دهنه‌ای است که رود عین اللطف از آن از جلگه بجنورد خارج میشود حسنعلی‌خان بانی این قلعه از خان زاده‌های طایفه شادلو بوده است . کلاته معصوم آباد ، قلعه باقرآباد . . . که در دامنه کوه بابا موسی است . سایر قرای بجنورد که بعضی جزو سلطان و برخی از مایه و غیره است از قرار ذیل می باشد :

شاه‌آباد ، بیار ، آشخانه ، گرگ ، دربند ، قلعه ملا حسن ، قرا مصلّی ، قلعه نجف ، قلعه خان ، مهمانک ، کسمانک ، گلزار ، قاضی ، شهرآباد ، درکش ، گیگانلو ، پیش قلعه ، برج زنگالو (زنگانلو) الله داد ، خرگی ، محمدآباد حصه گاه ، چشمه گاو ، اسعیدان ، کلاتر ، بازاره ، سمندره ، گشک آباد ، قلعه آقجه‌ها ، قلعه استادها ، کلاتین ، قلعه جائی ، قلعه اخلو ، قلعه دُنگل ، حرمخوان ، قارلق ، قلعه مصر ، قلعه سب (Seb) قلعه حقو ، قوچ قلعه ، بند یمور ، آق تپه ، عبدل آباد ، فراحسان بندی ، سوروک ، نجف آباد ، قلعه قُردانلو (گردانلو) .

طرف جنوب و جنوب غربی بجنورد جاجرم و جاده سنخاص و سمت جنوب شرقی اسفراین و حوین و حتی طرف مشرق و شمال شرقی قوچان و سمت شمال و شمال غربی اتک و آخال و مغرب آن محدود و منتهی به گرگان و اترک و یموت میگردد .

اهالی بجنورد گویند در محلی که قلعه عربوا امامزاده سلطان سید عباس واقع شده شهری بوده موسوم به حرمان در کمال آبادی . این شهر را مغول در غلبه بر خراسان خراب کرده اند و در اراضی آن حالا مسکوکات کهنه و خرده فلز و شکسته ظروف یافت میشود »[1]

خاطرات ارفع الدوله از بجنورد و با رمحمدخان شادلو

در آخرین سالی که ارفع الدوله بهمراهی سلیمان خان افشار صاحب اختیار جهت تعیین حدود مرزی ایران و روس در مرزهای قوچان و بجنورد بودند ، معمولاً چون پول و خرجی نداشتند هر ینه‌ی اردو و کمیسیون مرزی ایران را امیرحسین خان زعفرانلو ایلخانی قوچان و یارمحمدخان سهام الدوله ایلخانی شادلو حکمران بجنورد تأمین میکردند و میکوشیدند در چند سالی که در آن نواحی بودند به آنها بدگذرد ، در آخر هدایای ارزنده‌ای سزاوار آنها اهدا نمودند که پس از رفتن به تهران که ارفع الدوله بی خرجی مانده بود ، آن اسبها و قاطرها و هدایای کردهای خراسان را مفروخت و امرار معاش میکرد . زیرا ناصرالدین شاه برای او سالی پانصد تومان مواجب معین کرده

---

۱ ـ مطلع الشمس ـ ج ۱ ص ۱۳۵

بود، اما حتی برای پرداخت این وجه نبود، بلکه از کفر حقوق بگیران درباری می‌ترسید که بعد از مرگ او حقوقش را به ارفع الدوله ندهند چون از بدشانسی او مدتی کسی از حقوق بگیران نبود شدت دچار سنگدستی شد.

بهرحال از حضور خاطرات جالبی دارد که قسمتی از آن نقل میشود.

می‌گوید: «زمستان آنده را چون برای سرحد است بحضور فرستاده بودیم امر شد برویم به حضور دو شاهزاده سلطان را در حضور دیگر راسم، سپهسالار (یا محمدخان) بحضور دی که تماما" فوجانیها (۱) و سپهسالار بر ادگر دهستند و هر کدام رئیس یک ایل اگر چه هیچ جای فرنگ و ایران را ندیده اند ولی خود طبع آنها را صاحب یک سلیقه کرده به عقیده‌ی از آلبوم سپهسالار و روزنامجات مصوره خارجی اقتباس نموده وضع عمارتی را که اندرون و بیرون باشد خیلی تمیز و پاکیزه و با باغچه‌ها تماما" گل کاشت و در خارج حضور دیگ خیابان خیلی وسیع ساخته دو طرفش نهر و طرف نهرها درختهای خیلی چنار و توی کاشته و در آخر این خیابان یک پارک وسیعی ساخته در [ثی] دارد که فواره‌های آب دستی که کار میکند از خیابان پیداست و حقیقتا" باشکوه است. خود سپهسالار الدوله هم رئیس ایل شاهسون است هفته دم از ترقی و تجدد میزند خیلی تشویق کردم که یک سفر فرنگستان بیاید که خیلی چیزهای خوب برای ترقی و تعالی مملکت خواهد آورد. میل مرا در خانه باطرز قرار داده بود که از هر حیث آسوده باشم و یک جلد از رساله‌های الف و بایه آورده و بمن کردم. [۲] سواد فارسیش خوب است، سه تا پسر دارد که اولی از «خانم»[۳] است که زن اولش باشد دیگران از بچه‌های دیگرش. چون در تاریخ خوانده که ایرانیان عهد کیخسرو دارا سه چیز به اولادشان یاد میدادند، سواری و تیراندازی و راست گوئی. چون نمک جای نیرا گرفته سپهسالار الدوله هر روز که هوا خوش است پسرهایش را به شکار میفرستد و باید در بالای تپه و کوه سر آخور به آنها اسب بازی و تاخت اسب یاد بدهد. تا اینکه صفرستان افتخار دارد تیراندازی به آنها یاد میدهند. چون به رسم بزرگان ایران پسرها تا به سن شصت سال نرسیده حق جلوس پیش پدرشان ندارند و بعبارتی روم حق سوال و جواب ندارند. از سپهسالار الدوله پرسیدم که آن

۱ـ البته امیرحسین خان شجاع‌الدوله در خزانه‌اش خیلی چیزها داشت که در خزانه‌ی شاه نیز نبود لذا به کسی نشان نمیداد، که وقتی به گوش ناصرالدین شاه برسد و بر آنها طمع کند. دوبار هم که ناصرالدین شاه به قوچان آمد و هر بار چند روز مهمان شجاع‌الدوله بود از محل خزانه‌ی اصلی اطلاعی نیافت که پس از مرگ امیر و زلزله‌ای قوچان این واقعیت کشف شد که شرح آن گذشت.

۲ـ در این مورد نگاه کنید به ایران دیروز ـ ارفع الدوله که در صفحات بعد توضیحات خالی داده شده است.

۳ـ یعنی از زن سوگلی حرم.

قسمت سیم رسم ایوان راکه عبارت ازراستگوئی است به آقارادها تلقین می‌کنید؟ خیلی خندید گفت به مادرشان میبرده‌ام که مواظب باشند سرهایم دروغگو نباشد. چیزی که خیلی اسباب تعجب من شد این بود سهام الدوله دندانش درد میکرد فرستاده بود با اجرت زیاد از عشق آباد یک دندانساز ارمنی آورده بودند که در عمارت مهمان بود. روزی از عمارت سهام الدوله آمدم بیرون در منزل دیدم ناظر شسته حلوا عجه و دندانساز قریب یازده دندان سالم او را کشیده و باز متصل میکند و او هم یکی از آن کردهای بروت وقطور بود و او هم در موقع کشیدن هر دندان فقط یک دفعه می گوید اوف. نتوانستم این وضع را بسیم گفتم به دندانساز دست نگهدار و به من بگو این چه حکایتی است. گفت سهام الدوله دندانهایش خیلی خراب است قابل اصلاح نیست به او تکلیف کردم که تمام دندانهایش را بکنم و یکدست دندان مصنوعی بسازم یکدفعه آسوده شود باور نکرد که با دندان مصنوعی میتوان غذا خورد. ناظر ش را که دندانهایش همه سالم است صدا کرد که دهنهای او را نشان بدهد" یکنم و دندان برای او بسازم. افسوس خوردم که پیش از وقت مطلع نشدم والا سهام الدوله را دور نمود طمئن نمایم که با دندان مصنوعی میتود غذا خورد ولی وقت گذشته بود و نصف بیشتر دندانهای ناظر زمین بود.[1]

چیز دیگری که آنجاهای حیرت بود دیدم اینست روزی که از بحتور دبطرف گرگان حرکت میکردیم [از سوی نوار مرزی] منزل اول در دره‌ی باصفای خوش منظر سملقان بود که در فردوسی سمنقان نوشته‌اند(۲) در خانه یکی از دهاقین معتبر آنجا به من منزل داده بودند، بواسطه‌ی

۱ـ سهام الدوله لابد پیرو مکتب تجربه بوده که نمیخواسته است تجربه نکرده دندانهایش را از دست بدهد، که از قدیم گفته‌اند مرگ برای همسایه خوب است، التجربة فوق العلم، و یا بقول شاعر، چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی !! از شوخی که بگذریم واقعیتی در زندگی نیاکان ما وجود داشته است که کردها در مقابل رؤسای ایل خود بقدری مطیع بوده‌اند که اصلا " تصور هیچگونه اعتراضی نسبت به تمایلات خان نداشته و چون و چرائی را جایز نمیدانسته‌اند، یکی از علل پیروزی کردها در جنگها همین اطاعت محض و کورکورانه‌ی آنان از اوامر خان یا رئیس ایل بوده است، که وقتی فرمان صادر میشد در اجرای آن خود را به آب و آتش میزدند و دشمن هر چند قوی می‌بود از پیش روی برنمیداشتند، که مسأله‌ی کشیدن دندان و گذاشتن دندان جدید که امروز در ایران سابقه نداشته احتمالا " یک نوع تفاخر نیز محسوب میشده بدون شک یا استقبال ناظر از این پیشنهاد مواجه گردیده است.

۲ـ دلیلی در دست نیست که این سملقان را [سمنگان] بدانیم که فردوسی در حربان دلدادگی وارد واج تهمینه با رستم از آن نام برده است. نگارنده معتقد است آن سمنگان باید [برنگان]

آشنائی سهام الدوله که صاحب آنجاست از برای شام بلو مرغ درست کرده بودند ، همین که شام را آوردند عسکر بیگ آمد گفت بگذرزن دهاتی آمده التماس میکند که یک ران مرغ را بردارم با دندان قدری از گوشت ران بخورم و باقی اورا توی سانی گذاشته باو بدهم . خیلی تعجب کردم که این چه مطلبی است . گفتم برو ببرس از برای چه این ران مرغ را میخواهد ؟

زن دهاتی گفته بود رسم در این دره اینست که هروقت مریض داشته باشیم که هیچ علاج نتواند بکند دستور (۱) بگذرا بزرگان را که تازه وارد میشود به آن مریض میدهیم خوب میشود . چون ما گریه زن نقاضا کرده بود عسکر بیگ گفت دادم برد . فردای آن روز رئیس کمیسون و اعضاء که مهمان عزیز ما بودیم دیدیم چند نفر از اهالی آنجا از زن و مرد یک بچه هفت ساله را آورده اند و در توی دو رنبیل تازه چند قرص نان و چهار تا مرغ بریان قریب بیست دانه تخم مرغ پخته با چند پارچه پیرهن به آورده اند بچه را آوردند مرا به او نشان دادند به او گفتند دست مرا ببوسد و خودش را بیاندازد در پای من . با حضور تمام کمیسون پرسیدم این چه حکایت است ؟ گفتند زبان این بچه از طفولیت تا حال بسته بود بهر جا بردیم و هر چه کردیم همان طور لال ماند دیشب آن ران مرغ که به او خوراندیم (۲) امروز صبح زبانش باز شده و این بچه علام و آزادکرده ی

کنونی سرخس باشد ، یعنی همان قلعه ای که در خاور قلعه ی کنونی بزنگان بوده که آثار خاکریز دز قدیمی شهر مشهود است ، و نام قرائن و امارات و اشارات شاهنامه از النگها و چمن زارها و چشمه زارها و واقع بودن دژ بر روی قلعه ای بلند بر این گمان دلالت دارد . والله اعلم . در منطقه خواف دشت قاسم آباد روزن نیز یک سمنگان وجود دارد و ممکن است آن سمنگان باشد .

۱ـ معنای آنرا نفهمیدم ، احتمالا " به معنای نیخورده باشد .

۲ـ این رسم هنوز هم در میان کردها رایج است . در سال ۱۳۴۰ یکی از بزرگان سیره ای از ایل سیوکانلو برایم نقل کرد که دختری داشتند که پنج شش سال از عمرش گذشته بود لکن نمیتوانست حرف بزند ، اینها به این فکر می افتند که از رئیس ایل دعوت کنند به چادرهای آنها برود . برای خان مطیرون [مطیر مسکه] درست کرده بودند ، بمحض اینکه خان اولین لقمه را جلوی دهانش برده بود صاحب منزل دستش را گرفته و لقمه را به زور از چنگالش خارج کرده بود . خان از این جسارت سخت عصبانی شده بود . لقمه را بید رنگ در دهان کودک گذاشته بودند تو درمان حیرت و بهت خان که به این حربان می نگریست . با پوزش و معذرت علت دعوت او را برای انجام این مقصود توضیح داده و رفع عصبانیتش را کرده بودند . پدر طفل سوگند میخورد که روز دیگر زبان بسته ی او باز شد و شروع به سخن گفتن نمود !!

نگارنده به داشتن عقیده ی محکم هرچند خرافی باشد معتقد است که اگر روی خلوص نیت انجام گیرد نتیجه ی خوب میدهد .

شماست . میخواهید باخودتان ببرید شما نوکری کنید واگر به مامی بخشید مادام العمر دعاگوی شما خواهیم بود . . . »

موقعیت جاجرم وبردبن درروزگار یارمحمدخان سهام الدوله

حوزه‌ی حکومتی کردان شادلو درزمان ناصرالدینشاه تامازندران وسمنان (۱) کشیده میشد . بطوریکه سالیانه حکومت استرابادکه ازموقعیت ویژه‌ای برخوردار بود برعهده‌ی امرای شادلو بود . جاجرم نیزکه حدفاصل بین گرگان وشاهرودوسمنان بود ، موقعیت خاصی یافت .

اعتمادالسلطنه دربوردجاجرم می‌گوید : « جاجرم مغرب جاگرم است بسبب گرمی هوای آن . . . درجلگه جاجرم معدن نمک وجود دارد که چهارپنج فرسخ طول آنست که اهالی آنرا برای فروش به گرگان ومازندران وخنورد وقوچان حمل میکنند . دروسط راه یارمحمدخان سهام الدوله حکمران حالیه خنورد (۱۳۰۰ قمری) تازه قناتی احداث کرده که اسباب قلیل زراعتی شده (۲) وبرای قوافل وعابرین نهایت مفید وبرای آب خوردن آنها بسیار مناسب است . »[۳]

ونیز از دیگر آثار نیک امرای شادلو دراین حطه می‌گوید: قریه جعفرآباد برسرراه جاجرم به بجنورد است که برای محافظت راه جاجرم از تاخت وتاز یاغیان وترکمانان وسیله جعفرقلی خان سهام الدوله شادلو برپا لای تپه‌ای بنا گردیده ودرسال ۱۳۰۰ که ناصرالدینشاه ازآنجا بسوی بجنورد درحرکت بوده حدود ۵۰ خانوار بگه داشته وآب آن ازرودخانه‌ی شوغان تامین می‌گشته است .[۴]

۱ـ ایران درروزگار رفیع الدوله ـ ص ۱۵۱

۲ـ امرای شادلو نهایت کوشش رادرآبادانی شهربجنوردونوابع آن مبذول داشتند . صنیع الدوله می‌گوید : قنات فیض آباد که ازسمت جنوب شرقی دامنه کوه سیاه‌خانه جاری شده و سرازیانصدقدمی ضلع شرقی شهربجنوردرمی‌آورده ازآثارحیدرقلی خان سهام الدوله عموی یارمحمدخان بوده‌است که آب مصرفی شهررا تامین میکرده‌است . مطلع الشمس ـ ص ۱۳۹ ـ نیزهموگوید : قلعه‌ی حسنعلی‌خان درکناراه بابا امان ازآثارحسنعلی خان یکی ازخانزادگان شادلواست . ص ۱۳۴ مطلع الشمس

بیش قاردانش نیزکه یکی ازمهمترین تعریجگاههای بجنوردمی باشدوسیله یارمحمدخان سهام الدوله مورد توجه قرارگرفت وبقعه‌ای که آنجا بود تعمیرگردید که بعدها خود یارمحمدخان نیزدرآنجا مدفون شد

۳ و ۴ ـ مطلع الشمس صفحات ۱۱۵ تا ۱۳۷

ارفع الدوله در بازگشت از ماموریت مرزی آمال از طریق سلطان و بجنورد به جاجرم آمده و چنین می‌گوید: «از سلطان آمدیم به جاجرم، چون کریم دادخان یکی از سرداران سهلی [یار محمدخان] سهام الدوله و سایر سرانجام کارهای او بود مهماندار ما ساخت احتیار [سلیمان خان افشار] و مابودیم که با آخر [خورده] بجنورد ما، نوربود از طرف سهام الدوله پذیرائی و همراهی کند، چون صحبت سهام الدوله را در باره‌ی من شنیده در جاجرم که حاکم آنجا هم هست چند باب خانه دارد، در یکی صاحب اختیار را منزل داده بود و در یکی منزل مرا تعیین کرده بود، در آنجا یک پسر پنج شش ساله را آورده نزد من، گفت ما گردها قیافه‌شناس هستیم، من یقین دارم که شما به نوه‌ات فوق العاده مایل خواهید شد، خواهشمندم که این پسر مرا که خیلی باهوش است به پسری خودتان قبول کنید و گفت اسم او عبدالحسین است. من گفتم خدا کند این قیافه‌شناسی شما صحت داشته باشد تا کمال میل او را به پسری خود قبول میکنم ...»[1]

۱ـ ارفع الدوله از گفته‌ی یکنفر گردشادلو تعجب میکند ولی بعداً می‌بیند که آنچه را او گفته است درست از آب درمی‌آید چنانکه به دنبال خاطراتش همی افزاید که: «تقریباً هشت سال بعد از این مقره وزیر مختار [ایران در] پطرزبورغ شدم یکروز بپیشخدمت آمد و گفت یکنفر ترکمن [چون گردها هم جبه‌ی قرمز ترکمنی برای تفاخر می‌پوشیدند] با یک بچه آمده اند شما را ببینند وارد شدند دیدم کریم دادخان نیست ولی به پسرش سپرده بود که نشیند، دیدم عبدالحسین از دیدن وضع سفارت و پیشخدمت ها می‌لرزد، بپیشخدمت را صدا کردم که یک صندلی برای او بیاورد و تکلیف کردم بنشیند با هزار اصرار نشست. کریم دادخان گفت البته پیش بینی و وعده‌ی خودتان را فراموش نکرده اید، این پسر شما است آورده ام بدهم دست شما، هرچه میخواهید درباره‌ی او معمول بدارید. گفتم متشکرم از این قره ولی مقصودتان چه چیز است در کدام رشته او را تربیت بدهم. گفت البته دیدید پسرهای سهام الدوله سواری یاد میگرفتند، پسر منهم با آنها سوار میشد، پسر منهم سواری یاد گرفته میخواهم همان رویه‌ی پدری ما را یاد بگیرد.

بتوسط وزیر امور خارجه [روسیه] از اعلیحضرت امپراتور خواهش کردم او را به اولین مدرسه سوار نظام موسوم به مدرسه‌ی سواره نظام نیکولای بگذارند. استدعای من مورد قبول یافت به مدرسه‌ی مزبور داخل و آخرش [این کودک] وزیر دربار ایران شد. باید این قضیه را هم مسکوت عنه نگذارم، در سال ۱۳۰۷ شمسی هجری که از جامعه‌ی ملل احضار شده و به تهران آمدم، موقعی بود که وزیر دربار از برای فامیل خودتان تیمورتاش انتخاب کرده بود، از توجهات همایون ملوکانه موقع بالاترین ترقی او بود و میتوان گفت اولین شخص دربار ایران بود. مادام اقامت من در تهران همان احترام پسری را درباره‌ی من معمول میداشت، ذره‌ای در نظر خویش و بیگانه از حفظ

مؤلف مطلع الشمس درمورد تردید از توابع جاجرم ونیز ساکنان تیمورتاش جنبش باد میکند که ترکمانان همواره از حدود تردید نواحی مرتبی وسبزوار شبخون میزدند واموال و زنان و کودکان را به غارت واسارت می بردند .

شئونات من کوتاهی نکرده در هیچ مهمانی رسمی وغیررسمی در سفارتخانه‌ها و با منازل وزراء، هیچوقت بمن سبقت نگرفته وازهرجهت مرا ازخود راضی کرد ... [عبدالحسین خان تیمورتاش خدمات شایسته‌ای نسبت بمن انجام داد وحتی از رضاشاه خواست] درمقابل خدمات صادقانه‌ام در جامعه ملل درجه اول نشان همایون را باحمایل آن درباره‌ٔ من مرحمت فرمودند . ایران دیروز ارفع الدوله ص ۱۴۱

دکتر غنی درخاطرات خود آورده است که تیمورتاش پس از بازگشت ازشوروی به نمایندگی مردم خراسان به مجلس شورای ملی رفت ونرفیات اوازآنجا آغازشد .

نگارنده می گوید که عبدالحسین خان سردارمعظم خراسانی [تیمورتاش] دردوره‌ی سوم مجلس ازسوی مردم مشهد به نمایندگی انتخاب شد . دردوره‌ی رضاشاه به اوج قدرت رسید .

درسال ۱۳۰۵ خورشیدی که گردهای قوچان قیام کمونیستی سالار جنگ راسرکوب نمودند و رضاشاه برای تقدیر ازخوانین زعفرانلو بهمراه تیمورتاش واردقوچان شد . هنگام بازگشت بسوی مشهد خوانین کرد زعفرانلو درصدد برآمدند رضاشاه را بکشند وتیمورتاش را به سلطنت برگزینند همانطورکه به تفصیل درجلدهای بعد خواهد آمد ، ولیخان قراملو ومرهادخان تویکانلو به حضور محمد ابراهیم خان روشنی ایلخانی زعفرانلو رفته ، گفتند :

[خان خان اجازه بده بار دیگر مسیر تاریخ را درقوچان عوض کنیم] هرچند محمد ابراهیم خان آنها را ازاین کار منع نمود ، لکن آنها مستقیما " به خود تیمورتاش مراجعه کردند وقصد خود را به او گفتند که درقوچ شاه را خواهند کشت واورا به سلطنت می نشانند .

تیمورتاش یکه خورد وچون نخواست به رضاشاه خیانت کند جریان را به خود او گفت ورضاشاه دستور دستگیری آنان را صادر کرد . مرهادخان دستگیر وولیخان متواری شد .

تیمورتاش سرانجام پس ازسالها تکیه زدن برمسند قدرت به امر رضاشاه مطرود وزندانی گشت ودر زندان به قتل رسید .

اما درمورد نظر ارفع الدوله که پدران تیمورتاش کرد بوده‌اند ، صحیح نمی باشد ، هرچند آنها به کردی سخن می گفتند ودردستگاه کردی شادلو پرورش یافته وقرابتهای سببی داشتند ، لکن کرد نبودند ، بلکه تزادا " مغول می باشند ، وتیمورش یا دیمورداش بمعنای سنگ آهنین است .

قلعه تیمورتاش‌ها درنزدیکی بدرانلو درغرب بجنورد قرار دارد .

«بردین درقدیم یعنی تقریباً "درصدوشصت سال قبل (۱) قریه‌کوچکی بوده و اعـراب اسکندری درآنجاسکنی داشته‌اند، پس ازآنکه‌علیقلی‌خان تمرتاش جداسفندیارخـان‌نردینی (ازنیاکان عبدالحسین خان تیمورتاش) که‌تابع نجفقلی خان شادلوبودبجهتی ازبجنـورد مهاجرت به‌نردین کرده‌بعدهاقلعه‌ای دوراین قریه‌کشیده‌که‌مشتمل برهشت برج وقلعـه‌ی‌محکم خشتی است که‌دیوارآن دوذرع ونیم قطردارد وفاصله‌هربرج بابرج دیگرهشت قدم است ومحیط هربرجی بیست قدم است ...»[۲]

بعدهامحمدحسن‌خان پسرعلیقلی‌خان تیمورتاش وپس ازاوپسرش اسفندیارخان‌بروسعت واعتبارقلعه‌وحصارنردین افزودندبطوریکه‌درسال ۱۳۰۰ قمری جمعیـت آن سیصد خـانـوار بوده‌است.[۳]

دکترقاسم غنی نیزدریادداشتهای خودتحت عنوان «زندگی من» درمـوردتیمـورتاش آورده‌است که:

«مرحوم‌تیمورتاش‌عبدالحسین‌خان‌نردینی‌پسرکریم دادخان‌نردینی‌معززالملک .کریم‌دادخان ازخوانین نردین وازنوکرهای مرحوم یارمحمدخان سردارمفخم (سهام‌الدوله‌شادلو) بـوده‌ودر بساط اوترقی کرده‌وپیشکاراوبوده‌است ...»[۴]

ژنرال‌سایکس،کنسول‌بعدی‌انگلیس درخراسان که‌درزمستان۱۸۹۳ میلادی (۱۳۱۵قمری = ۱۲۷۲ خورشیدی) ازطریق دریای‌مازندران وگرگـان ازکرانه‌ی رودخانه‌ی اترک ومنطقه سلطان واردبجنوردمیشود ، درموردپذیرائی یارمحمدخان وموقعیت بجنوردمی‌گوید : «نزدیکی‌بجنورد به‌تیش نفرقزاق ایرانی [منظورسواران شادلواست] که‌حکومت محل آن‌هارابه‌استقبـال ما فرستاده‌بود مصادف ، ودرمعیت آنهابه‌شهرکوچک بجنوردکه‌حاکم آن‌اصرارداشت مهمان‌اوباشیم واردشدیم .

برای رفع خستگی‌های راه‌دوسه‌روزتوقف نهایت ضرورت راداشت وهرکس نگارنـده را ملاقات میکرد ، بمن برای اینکه‌چنین راه‌پرخطری رابه‌سلامت طی کرده‌ام تبریک می گفت ومن نیزبه‌تدریج به‌اهمیت آن خطربی بردم ...[۵]

۱ـ یعنی ۱۶۰ سال پیش ازسفرناصرالدینشاه بخراسان که‌درسال ۱۳۰۰ قمری روی داد. یعنی درسال ۱۱۴۰ قمری که‌مقارن است باروزگارنادرشاه‌افشار.

۲و۳ـ مطلع الشمس ـ ص ۹۷

۴ـ زندگی من ـ دکترقاسم غنی ـ ص ۱۴۸

۵ـ منظورخطری است که‌هنگام عبورسایکس ازنواحی ترکمن نشین ساحل اترک جـان‌اورا ـــ

بروت رورورود خودار ((سهام الدوله)) سرکرده‌ی اکراد شادلو ملاقات بعمل آوردم. اکراد بوورراجانکه درفصل گذشته اشاره شد ((شاه عباس)) دراین ناحیه سکونت داده است.[1]

مذاکرات ما با ایلخانی دراطراف موضوعات مختلف بودومشارالیه از اوضاع ممالک دیگر خاصه هندوستان اطلاعات جامعی داشت.[2]

بجنورد شهرکوچکی است که بالغ بر ده هزار نفر جمعیت[3] وبوسیله یک رشته سیم تلگراف به مشهد اتصال دارد...[4]))

تهدید میکرده است، زیرا ترکمن‌ها بهیچکس ترحم نمیکردند وهر عربیه‌ای که اعم از ایرانی یا غیرایرانی درحدود خود مشاهده می‌نمودند دستگیرواسیرمی‌نمودند وعلاوه بر بودن آنچه راکه مسافر بهمراه داشت بدترین شکنجه‌ها را نیز درمورد او معمول میداشتند. بیشتر اسراء درزیر شکنجه‌هائی که ظلم ازذکرآن شرم دارد جان میدادند، خصوصا "اگراین تیره بختان ازجنس زن می‌بودند وتن به ازدواج باآنها نمیدادند.

سایکس ودیگرمستشرقینی که به میان طوایف ترکمن آمده‌اند از رفتار آنان با اسرا اطلاعات وحشتناکی داده اند.

۱ـ دراین مورد سایکس در ص ۱۸ سفرنامه خود آورده است که: [[شاه عباس صفوی دررمان سلطنت خود عده کثیری ازاکراد را دربجنورد وقوچان ودرگرسکونت داد واین عمل برجسته لطمه و زیان شایانی به [ازبکها و] ترکمن های آدم دزد وارد آورد...]]

۲ـ یار محمدخان سهام الدوله علاوه براینکه خود به مسافرتهای متعددی دست زد ازتمام جهانگردان داخلی وخارجی که به بجنورد می‌آمدند، به خوبی پذیرائی می‌نمود و از دانش و معلومات آنها استفاده میکرد.

۳ـ درمورد شیروان سایکس می‌گوید: [[پس ازسه چهارروزکه بتدریج توقف [[بجنورد]] حوصله‌ام راسربردچندراءس قاطرکرایه وبطرف قوچان حرکت نمودم. اکثردهات این ناحیه برجهای مرتفعی [برای جلوگیری ازتاخت وتاز ترکمان‌ها] داردکه ازدورشبیه کلیساهای انگلستان است. شیروان که دومین شهراین ناحیه وگرسی نشین قدیم است تپه مصنوعی بزرگی داردکه بقول بلدچی [راهنمای] ماحل سوارکردن توپهای آنشباره بوده واین شهرازقرارظاهر معمور و آباد می‌باشد... زعفرانلوهاکه مهمترین تیره‌های سه گانه‌ی اکراد میباشند درهمین ناحیه سکونت دارند.]]

۴ـ سفرنامه ژنرال سایکس ـ سعادت نوری ـ ص ۳۷

قرارنامه‌درباب فیروزه‌وحصاروغیره‌مابین ایران وروسیه

بتاریخ ۲۷ ته ۱۸۹۳ (۱) مطابق ۲۳ ذیقعده ۱۳۱۰

قرارداد تنگین وشوم فیروزه‌که‌ازسوی دولتی غاصب وسلطه‌گربردولتی زبون وروبه‌زوال تحمیل شده‌است درهفت فصل به‌گونه‌ی زیرمنعقدگشته:

« چون اعلیحضرت شاهنشاه‌ایران واعلیحضرت امپراطورو‌صاحب اختیارکلی ممالک روسیه‌مایل هستندکه‌بعضی مسائل راجعه‌ی به‌سرحدبین دولتین رااصلاح نموده‌وبدین جهت اتحادحاصله‌ی مابین رامستحکم نمایندلهذابرای حصول موافقتی درمسائل مذکوره‌وکلای مختار خودرابه‌فصل ذیل معین داشتند:

ازطرف اعلیحضرت شاهنشاه‌ایران میرزاعلی اصغرخان امین السلطان(۲)صدراعظم واز طرف اعلیحضرت امپراطورصاحب اختیارکل ممالک روسیه‌کنسه برنوه‌اوژن بوت زف وزیرمختار دردرباراعلیحضرت شاهنشاه‌ایران ،وکلای مزبوره‌فصول ذیل راتقریرداشته‌وامضاءنمودند:

فصل اول ـ اعلیحضرت شاهنشاه‌ایران ازطرف خودوازطرف وراث خودقریه‌سرحدی فیروزه‌وتمامی محلی گه‌واقع است مابین سرحدمقرره ۱۸۸۱ وخطی گه‌ازگوه‌کناره به‌طرف دره‌ی بیر(۱)ممتداست به‌اعلیحضرت امپراطورکل ممالک روسیه‌واگذارمیکند. حدودی‌که‌راجع به‌این محل ودرفصل اول قرارداد ۹ دسامبر ۱۸۸۱ ذکرشده‌است بموجب این فصل متروک وسایر فصول قرارداد ۱۸۸۱ بقوه‌ی خودباقی خواهدماند.

فصل دوم ـ درعوض رسمی که درفصل اول مذکورمتعلق به‌روسیه‌شده‌است اعلیحضرت امپراطورو صاحب اختیارکل ممالک روسیه‌ازطرف خودوازطرف وراث خودنقاط ذیل‌را به اعلیحضرت شاهنشاه‌ایران واگذارمیکند.[۲]

اولاً" ـ قطعه‌رسمی که‌درساحل راست رودخانه‌ی ارس ومحاذی قلعه‌قدیم عباس‌آبادواقع وبموجب فصل‌چهارم عهدنامه‌ی منعقده‌در ترکمانچای (۳) مورخه ۱۰فوریه ۱۸۲۸ به‌دولت‌روسیه واگذارشده‌بود.

ثانیاً" ـ ده حصار(۴) باقطعه‌رسمی که‌مابین سرحدحالیه‌وخط ذیل واقع است این خط ازمحل تقاطع سرحدحالیه‌باشهرحصاروشیلگان (۵)شروع شده‌ساحل راست شهرمزبوررامتابعت نموده‌وشرق ده‌حصارراطوردهویش ازتقاطع باشهرمزبورطرف جنوب غربی ممتدوبه‌گودی‌میرسد که‌دردو ورستی‌آستاب حصارواقع است پس ازآن خط سرحدطرف جنوب حرکت کرده‌وبه‌محلی خواهدآمدکه‌رودبار (رنگالنی چای(۶)) سرحدحالیه‌راقطع می‌نماید.

فصل سوم ـ چون بواسطه‌ی واگذارنمودن اراضی عباس آبادبه‌ایران حدودسرحدی‌که راجع به‌این محل ودرفصل چهارم عهدنامه‌ی ترکمانچای مقررات متروک منظوراست‌درعوض آن بموجب این قراردادمقررات (هگذا) که‌خط سرحدمابین دولتین ازمزرورالی‌گذارندی بلوک‌ور[و]

۱ـ درگزارش جهانبانی . [دره‌ٔ بیر] آمده‌است ؟ مرزهای‌ایران وشوروی ـ جهانبانی ص ۳۷

۲ـ چه‌برگواری ومرحمت خاصی [!!!]

۳ـ عهدنامه‌ی ترکمانچای ازدشمارترین عهدنامه‌های ننگینی است که‌براثربی کفایتی سلسله‌قاجارمنوجه‌مردم‌ایران شدوبموجب آن‌دولت زورگووسلطه‌جوی روس قسمت مهمی‌ازخاک ایران درقفقازه‌ایروان ونخجوان راتاساحل رودارس به‌تصرف خویش درآورد.

۴ـ حصارازروستاهای مرزی درگز.

۵ـ شیلگان : دهی ازدهستان بخش لطف آبادشهرستان درگز ـ ۵ کیلومترجنوب‌خاوری لطف آبادبه‌حصار ـ فرهنگ جغرافیائی ایران ـ ج ۹ ص ۳۵۳

۶ـ بایدرنگالنی چای باشد، یعنی رودخانه‌ی رنگالنودرگز.

ارس را متابعت کند و از بدی بلوک هم به آنطرف خط سرحدی اقراری است که در فصل مزبور ذکر شده است سایر فصول عهدنامه‌ی ترکمانچای به اعتبار خود باقی خواهد ماند.

فصل چهارم ـ از طرف دولتین کمیسر مأمور خواهد شد که حدود اراضی فیروزه (۱) و حصار را در محل و از روی صحت معین کرده و اراضی مزبور را تحویل داده و تحویل گرفته و علامات سرحدی را نصب نمایند برای تحویل دادن و تحویل گرفتن اراضی عباس آباد از جانب طرفین سرکمیسر معین خواهد شد بعد از مالک از تاریخ مبادله‌ی تصدیق‌نامجات این قرارداد به قطعه اراضی مزبور منتقل و طرفین حق تصرف فوری آنرا خواهند داشت.[۲]

فصل پنجم ـ از نقطه‌ی معینه در ۹ دسامبر ۱۸۸۱ بطرف مشرق سرحد بین متصرفات روسیه و ایران از قرار تفصیل ذیل است:

از بابا دورمز خط سرحدی قلل جبال زیرکوه را متابعت نموده در سمت جنوب شرقی بطرف قریه خیرآباد (۳) متوجه شده و نرسیده به این قریه در کنار چپ دره‌ی درون گلیار (کوربر) ممتد و پس از آن در شمال قریه [ئی] که به قلعه‌ی میر (۴) است به ساحل راست رود درون گلیار میگذرد چون به ایتجار سید خط سرحد از وسط کوکلان (قافلان) گلحان و شور قلعه عبور کرده بسمت شمال متوجه شده غرب و شمال لطف آباد و نیز جنوب ده‌گوران را دور میزند و پس از آن در سمت جنوب شرقی بطرف ده شیلگان کشیده ده جقور عقیل (جفورآغول) را در شرق گذارده و شمال و مشرق شیلگان را دور میزند از اینجا به سمت جنوب حرکت و از وسط قراء شیلگان و مکنلی (مهنلی) تا بلندیهای خوشاتپه ممتد و مشرق قریه حصار را بدین طور دور میزند که اول ساحل نهر حصار شیلگان را متابعت میکند و بعد به ساحل چپ نهر مذکور رسیده و بسمت جنوب غربی الی گودالی بزرگ امتداد می‌یابد بعد از وصول به این محل در سمت جنوب الی رودبار (زنگانلی چای) (۵) رفته و سپس فرسخ بالاتر از قریه‌ی گزگان (۶) از رود مزبور گذشته بسمت مشرق جنوبی متوجه میشود و از محلی که جنوب‌تر از تمام قراء (فلاع) اتک (۷) است عبور و تا مخرج کوهها از دره‌ی تجن (۸) امتداد می‌یابد پس از

۱ـ نگاه کنید به مرزهای ایران و شوروی ـ سپهبد جهانبانی ـ ص ۴۱

۲ـ آنجاکه به نفع دشمن زور گواست، قرارداد باید فوری انجام شود

۳ـ خیرآباد، از دهستان قوشخانه، بخش بالاجگیران ـ در مرز ایران و شوروی که در گزارش مصباح‌الملک به آن اشاره شده است

۴ـ میر قلعه یا قلعه‌ی میر، دهی از دهستان لطف‌آباد در گز ـ فرهنگ جغرافیائی ـ ج ۹ ص ۴۱۳

۵ـ منظور رود زنگانلو در گز می‌باشد. ۶ـ شناخته نشد.

۷ـ رشته کوههای مرزی کنونی ایران و روس

۸ـ رود تژن در مرز شرقی سرخس با روسیه، که گردها تیزان یا تجان می‌گویند.

آن خط سرحدی درسمت شرق به دره‌ی تجن متوجه شده‌وقدری جنوب تر ازخرابه‌های قلات کنودقلعه (کشادقلعه) به مجرای تجن متصل میشود وازآنجا بسترتجن راالی ذوالفقار که اول نقطه‌ی متعرفات افغانستان است متابعت میکند.[1]

پس ازتحویل دادن وتحویل گرفتن اراضی فیروزه‌وحصاردولتین کمسرحدین خواهندکرد که خط سرحدرادرمحل وازروی دقت معین نموده‌وتحت علایم نمایند.

فصل ششم ـ اززوم مبادله‌ی این قرارنامه‌الی مدت یکسال دولتین ایران و روس حق خواهند داشت که سکنه‌ی دهات فیروزه‌وحصارراکه معاوضه‌کرده‌اند بخاک یکدیگرمهاجرت دهندو دولتین متعهد میشوندکه درنقاطی که بموجب این عهدنامه معاوضه شده‌است قلاع واستحکامات بنا نکنندودرفیروزه‌وحصارترکمن ننشانند.

فصل هفتم ـ قراری که در ۱۸۸۴ درخصوص تقسیم خاک وآب مابین رعایای سرحدی مملکتین بتوسط مامورین دولتین داده‌شده‌است بموجب این قرارداد تائید میشود مگرترتیبات راجعه به‌فیروزه‌وحصارکه مابین دولتین معاوضه شده‌است زیرا ممکن است تغییرآن صورت لزوم پیداکند.

فصل هشتم ـ این قراردادرااعلیحضرت شاهنشاه‌ایران واعلیحضرت امپراطورصاحب اختیارکل ممالک روسیه امضاء خواهندنمود وتصدیقنامجات درطهران درظرف چهارماه‌ازتاریخ امضاء آن وحتی الامکان زودتر مبادله خواهدشد.

علیهذاوکلای طرفین این قراردادرااامضاءکرده‌ومهرخودممهورداشتند.

محتین درطهران بتاریخ ۲۷ مه ۱۸۹۳ مطابق ۲۳ ذیقعده ۱۳۱۰

برحسب دستخط اعلیحضرت شاهنشاه‌ایران ـ میرزاعلی اصغرخان امین السلطان صدراعظم،

(امضاء) بوتسوف[2].»

سرانجام قرارداد فیروزه به امضای میرزاعلی اصغرخان امین السلطان (صداعظم‌خائن ووطنفروش) وپوتسف سفیرروسیه‌رسید،و بدینگونه استعمار روسیه، فیروزه‌رادرکام خودفروبرد درعوض قلعه محروب «حصار» راکه بموجب عهدنامه ترکمانچای در زمان فتحعلیشاه‌ازایران ربوده‌بود، باردیگربابزرگ منشی خاص تحویل ایران داد.

قرارداد مربوررا محمدصادق خان قاجارامیرتومان، ملقب به‌امین نظام، امضاءکردکه موضوع آمدن اوازتهران درحادثه مرگ امیرحسین خان شجاع الدوله بیان گردید.

۱ـ اربل خاتون تادهانه ذوالفقارامتدادتجن راهریرودگویند.

۲ـ مجموعه‌عهدنامه‌های تاریخی ایران ـ وحیدمازندرانی. ازانتشارات وزارت امورخارجه ص ۱۴۸

امین نظام پروتوکلی را در ۲۷ رجب ۱۳۱۱ در قریه حصار و دو پروتوکل را با نمایندگان روس سرهنگ ۲ ادوارد فون فلوت در روزهای ۲۱ و ۲۲ جمادی الاول ۱۳۱۲ در عشق آباد امضاء نمود که محمد ناصرخان شجاع الدوله سوزدرین سفر سپهرآوی بود تا ترتیب انتقال کردها از فیروزه به داخل خاک ایران را فراهم نماید.[1]

محمد ناصرخان شجاع الدوله کردهای جلالی را از فیروزه به جنارآن در نزدیکی مشهد انتقال داد و جلالی‌ها دو سال در این دیار بودند، اما بار نتوانستند از سرزمین قبلی خویش چشم بپوشند.

۱ـ راه سلطه‌جوئی و دسیسه‌بازی روسها برای دخالت در امور خراسان در این قراردادها بازمانده که نماینده ایران عمداً "باسهوا" خیانت بزرگی در اینمورد مرتکب شده و خطوط مرزی را به کوههای مرتفع انتقال داده تا بدین ترتیب روسها کوههای بلند و مرتفع را که در دامنه هرکدام از آنها صدها کیلومتر مربع مراتع خوب و جنگلهای زیبا بود به داخل مرز خویش انداختند و سرچشمه رودخانه‌ها را نیز جزو اموال روسیه به ثبت رسانیدند که هروقت بخواهند آب را از روستاهای ایران قطع کنند. علاوه بر آن خود را به رودخانه‌ها و چشمه‌هائی هم که در داخل خاک ایران مانده بودند نظیر رودخانه‌های سرخس و لاین و کلات و درگز، شریک ساختند که هنوز هم آثار شومش باقی است و با اینکه مراتع مرزی ایران دچار خشکی و کم آبی میشوند، مأمورین روس وارد خاک ایران میشوند و از منبع تا داخل خاک روسیه را شدیداً "تحت مراقبت قرار میدهند که دهقانان ایرانی از آبی که از سرزمینشان جاری میشود بیش از حد استفاده نکنند.

آقای رحیم زاده صفوی ضمن بررسی این قراردادها و حاصلخیزی سرزمین‌های از دست رفته‌ی انگ آورده است که:

در حال کنونی از ولایت انگ بجز یک حاشیه‌ی باریکی در تصرف ایران باقی نیست که سه قریه‌ی عمده آن، حصار و شیلگان و قصبه لطف آباد است، سایر نقاط انگ را میرزا سعیدخان انصاری مؤتمن الملک وزیر امور خارجه ناصرالدینشاه در سال ۱۲۹۸ قمری با گرفتن دوازده هزار تومان از روسها به آنان واگذار میکند. گزارش ۱۹ محرم ۱۲۹۹ [کتاب وقایع روزانه دربار ناصرالدینشاه ـ ص ۷۱]

نیز معروف است که علیخان بیگ حصاری یک خربزه و یک خوشه انگور که هرکدام را در سبد بزرگی جا داده بود به چهارپائی بار کرد و برای ناصرالدینشاه برد، ناصرالدینشاه از بزرگی آنها تعجب کرد و وقتی پرسید اینها محصول کجاهستند؟

علیخان بیگ حصاری پاسخ داد که:

محصول همان جائی که به روسها بخشیده‌ای.

آقای ابوالفضل قاسمی به نقل از نویسندگان یونانی آورده است که، طول خوشه‌های انگور این ناحیه به ۹۰ سانتی متر میرسیده است. نادرشیر مردانگ ـ ابوالفضل قاسمی ـ ص ۱۲

زدادو باره به‌دوره بازگشتند. پس ازسقوط حکومت موقتی روی کارآمدن گردانندگان انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بازدگرمسأله‌دوره مطرح شد.

چون ایران اولین کشوری بودکه‌حکومت سوسیالیستی لنین را به‌رسمیت شناخت، بهمین خاطر قراردادی درهفتم اسفند ۱۲۹۹ برابر با ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ بین دولتین امضاء شدکه بموجب آن مقرر شد فیروزه و جزیره آشوراده[1] و سایر جزایر دریای مازندران به ایران واگذار گردد و روسیه از تمام امتیازات تحمیلی خود در ایران چشم‌پوشی کند، اما روسها بخاطر موقعیت استثنائی فیروزه از اجرای این قرارداد عمداً "خودداری نمودند.

۱ـ جزیره آشوراده امروز به‌شکل سابق وجود ندارد، بلکه دسته‌جزیره میانکله است که از بهشهر شروع شده و به بندرشاه سابق می‌پیوندد. نازمان آغامحمدخان قاجار، نامی از آشوراده در تواریخ دیده نمیشود. دراین زمان روسها درصدد برآمدند راهی به‌سمت هندوستان که در تصرف انگلیسی‌ها بود بگشایند. درسال ۱۹۵ اقیری ویونویچ سردار روس باچندکشتی به‌سواحل مازندران آمدوارآغامحمدخان قاجاراجازه‌ی تأسیس تجارتخانه در آشوراده واستراباد را دریافت نمود. لکن بجای ساختن تجارتخانه به‌ساختن قلعه‌ی نظامی پرداخت وهیجده‌اراده‌توپ رادرآن مستقر نمود. شاه‌قاجار بربان یاغی شده‌واین قلعه بازدید نمود. شب بعدویونویچ وافسران روس را به شام دعوت کرد. پس ازصرف شام به‌اشاره‌ی اوتمام افسران روس دستگیروزندانی شدند. شاه به ویونویچ فرمان داد، یکی به‌قلعه بفرستدودستوردهدکه‌قلعه‌راویران وتوپها را به‌روسیه بفرستند درغیراینصورت همگی آنهاکشته‌خواهندشد. فرمانده‌روس ازبیم جان فرمان خان قاجار را اطاعت کردوقلعه‌راویران وادوات نظامی به‌روسیه ارسال شد. ازاین زمان تاشصت‌سال بعدروسها فکرتجاوزبه‌آشوراده‌راازسربیرون‌کردند، تاآنکه‌درسال ۱۳۵۴ درزمان محمدشاه‌قاجاروپیش‌آمدن مسأله‌ی هرات وسلطه‌انگلیسی‌ها، روسهافرصت یافته‌قیات نامی ازسران شورتورکمن را به‌تحریک واداشتندکه به‌قتل‌وغارت واسارت ایرانیان پرداخت وبازارهای تاشکندوبخاراوخیوه را پراز اسیران زن ومردوکودک ایرانی ساخت وخدرخان نام دیگری ازاشرارترکمن نیزبراین امرشوم پیوست وازهیچ رذالتی فروگزارنکرد، وروسهاکه‌خودعامل تحریک کننده‌ی این حوادث بودند بعنوان تأمین امنیت منطقه‌وجلوگیری ازتاخت وتازترکمانهادرنزدیکی مرزهای خود، آشوراده رادوباره‌اشغال کردند. میرزاتقی‌خان امیرکبیرشهیدکه‌دراخراج نمودن روسهاازاین قسمت ازخاک ایران پافشاری نمود، سرخویش رابرسراین ماجراگذاشت وکینه‌ی وزیرمختارروس درتهران از امیرکبیربخاطراصرارامیردرجهت اخراج روسهاازآشوراده‌بود. نگاه‌کنید به‌مجله‌بندرو دریا شماره۸ شهریور ۶۵ ـ ص ۷۵

همچنین نگاه‌کنید به‌سفرنامه‌شمال ـ منکری ترجمه‌ی منصوره‌اتحادیه[نظام‌مافی] ـ بخش‌آخر

این اختلافات مرزی تا سال ۱۳۳۳ باقی بود تا اینکه بموجب موافقتنامه سیاح – لاوریتشف ۱۱ آذر ۱۳۳۳ = ۲ دسامبر ۱۹۵۴ که در تهران امضاء و به تصویب مجلس شورای ملی و سنا رسید قرار شد فیروزه در اختیار روسیه بماند و در عوض در دشت مغان قضیه به نفع ایران خاتمه پذیرد، بدین معنی که :

« در حدود صد کیلومتر مربع از زمینهای مورد اختلاف مغان به کشور ایران تحویل شود، همچنین مقداری از زمینهای دیمان که تقریبا" بالغ بر ۲۰ کیلومتر مربع است به ایران واگذار گردد و قطعه زمین دعوائی « یدّی ایولر » در نزدیکی آستارا که روی کرانه است آستاراچای واقع گردیده به ایران تحویل شود و بالاخره مثلثی بمقدار قریب به ۲۰ کیلومتر مربع زمین در ناحیه سرخس تحویل ایران گردد. »۱

تیمسار جهانبانی در مورد این قرارداد ننگین آورده است که: روسیه تزاری برای بلعیدن فیروزه به وزیر مختار خود در ایران دستور داد تا با امین السلطان نخست وزیر ایران وارد مذاکره شود (۲) و در مقابل گرفتن فیروزه قریه مخروجه حصار واقع در شرق محمدآباد درگز و قطعه زمینی محاذی قلعه عباس آباد در ساحل راست رود ارس در آذربایجان که بموجب عهدنامه‌های ۱۸۲۸ و ۱۸۸۱ میلادی به تصرف روسیه درآمده بود، به ایران واگذار نماید. ۳

۱ـ مرزهای ایران و شوروی – سپهبد جهانبانی – ص ۳۷ – تیمسار جهانبانی خود ماءمور اجرای این قرار داد بود که پاسگاه روسها در سرخس را تحویل گرفت که در شمال آرامگاه بابا لقمان قرار دارد و پاسگاه مرزی ایران که آنطرف تر در کنار مرز ایجاد شد، اینک بنام پاسگاه جهانبانی معروف است.

۲ـ آقاسید هاشم نماینده دوره اول مجلس شورای ملی اشاره به صدراعظم و دولتمردان فاسد گذشته می‌گوید: « اینها بودند که فیروزه را به دوشیشه کنیاک فروختند به روس... » – روزنامه مذاکرات مجلس – دوره اول – ص ۶۰

۳ـ مرزهای ایران و شوروی – جهانبانی – ص ۳۷

نمودار ایل جلالی

با کردان ساکن فیروزه که آقای حجی قربان بیجرانلو بیان کرده وآقای دکتر شاهرضا فرزانه و آقای بگ محمد تایش نیز تائید کردند.

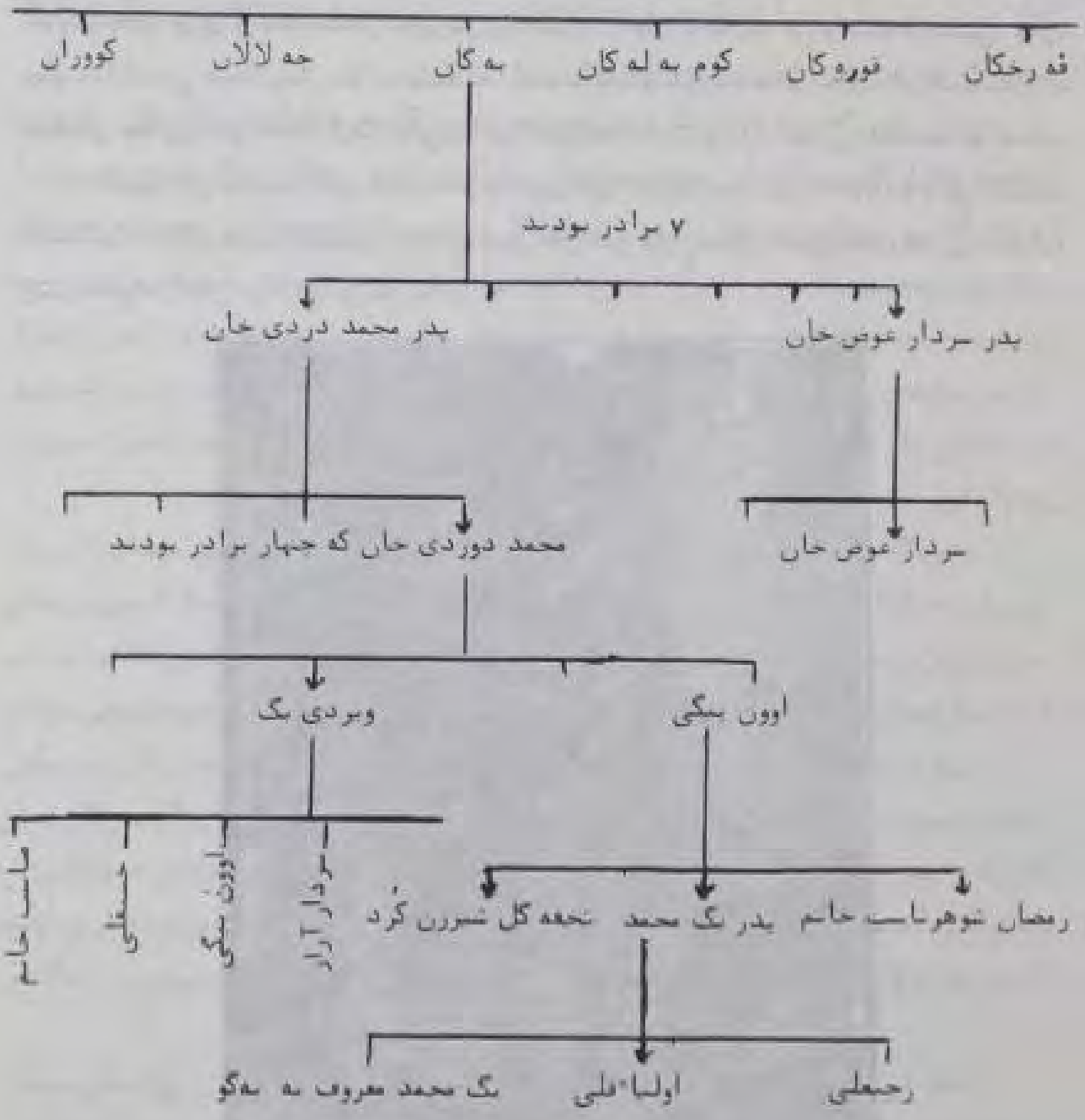

- درجلد دوم اول گفته شد که جلالی ها از سوریه به ایران آمدند. یاقوت نیز در مورد جلالی ها وسکن آنها آورده است که: [باکلیا - من قری اربل ... منها صدیقنا الفقیه ابوعبدالله الحسین بن شروین ابی بشر الجلالی الباکلبی تفقه للشافعی واعاده فی عده مدارس فی الموصل وحلب وسمع الحدیث من جماعت وهوشاب فاضل مناظر والجلالی نسبته الی قبیله من الاکراد.]

معجم البلدان - چاپ مصر - ج ۲ ص ۴۵

کردهای جلالی درفیـــروزه

حال که باقرارداد فیروزه وچگونگی اردست رفتن آن آشناشدیم ، بهتراست نظری به سوابق تاریخی کردهای آنجا باترکمانان داشته باشیم .

درجلداول درقسمتی تحت عنوان « شورشان کردخبرآباد » گفتیم که چگونه ترکمـــن‌ها به روستاهای مرزی کردها حمله کرده وزنان ودختران آنها را به اسارت می بردند و در بعضی موارد چگونه با پاسخی دندان شکن مواجه میشدند . گفته شدکه همزمان باحمله‌ی به روستای خبـــرآباد حمله‌ای به فیروزه نیز انجام گرفت ولی هردو با مقاومت زنان ومردان جلالی باشکست مواجه شد .

اکنون بای صحبت آقای دکترشاهرخ صافیروزه‌ای نشسته‌ایم . روز ۶۲/۹/۱۱ می باشدکه که شما خوانندگان عزیز را با برخی ازوقایع فیروزه آن سرزمین زیباورخیزی که بزرگترین سنگرگرد وسدد فاع خراسان بود آشنایی سازیم .

کرد جلالی فیروزه

آقای دکتر شاهرخ اسلامی "از ایل کرد جلالی معروف به «جلالان» پسر برات پسر امان پسر قاسم پسر بولاد پسر محمد می باشد که از قول پدر بزرگش امان الله که ۱۲۰ سال عمر داشته چنین می گوید:

در حدود سال ۱۹۲۰ میلادی پدر بزرگم امان الله در فیروزه در گذشت یعنی ۲۳ سال پس از انقلاب شوروی. آن روزها نزدیک هجده سال داشتم و میخواستم وارد دانشکده ی پزشکی دانشگاه عشق آباد شوم. پدرم امان برایم گفت که:

پدران ما می گفتند که ما از کردان سوریه هستیم، در روزگار صفویه ما را به اینجا انتقال دادند تا از تاخت و تاز ازبکان و ترکمانان به حدود خراسان جلوگیری کنیم. جنگ، جنگ شیعه و سنی بود.[1] آنها ما را کافر می پنداشتند و ریختن خون و بردن مال و ناموس ما را واجب. از این رو همواره به خراسان حمله نموده همه جور را نابود کرده در آتش حشم و کینه ی خویش می سوزانیدند. همه جا ویران و نابود شده بود. در چنین شرایطی ما وارد خراسان شده، دشمن را بیرون رانده در مرزهای کشور استقرار یافتیم و وظیفه ی سنگین پاسداری از میهن را عهده دار شدیم که در این رهگذر عزیزترین کسان و فرزندانمان را از دست دادیم، ولی سنگر استقلال ایران را رها نکردیم، تا مردم داخل ایران در رفاه و آسایش باشند.

ما هیچگاه حمله نمی کردیم، بلکه به حملات آنها پاسخ میدادیم، یعنی هیچ حمله ی آنها را بی جواب نمیگذاشتیم و چنان ضربت شست نشان میدادیم که دشمن مدتها به حال گیجی و پریشانی بسر می برد و در بیشتر موارد یکلی از بین میرفت. در دفاع از خود شبیخونهای سختی به آنها میزدیم که نه تنها آنچه را ربوده بودند باز پس می گرفتیم، بلکه چند مقابل از آنها اسیر گرفته و غارت می نمودیم.

فیروزه در داخل دره ای واقع است که پشتش به کوه است، دشمن نمیتوانست وارد آن شود مگر اینکه از دو سوی دره یعنی از غرب و شرق وارد دره شود. آنجا را هم دو برج بزرگ بنا کرده و نگهبان گذاشته بودیم. هنگامی که نگهبانان، فریاد می کشیدند که «الامان آمد» یعنی دشمن حمله کرد، به فاصله ی چند دقیقه ۵۰۰ سوار مسلح و آماده به جنگ، از فیروزه خارج میشدو راه را بر دشمن می گرفت از این رو هیچگاه دشمن نتوانست فیروزه را بگیرد. روزی یکی از زنان فیروزه که پسر جوان و ناکامش

۱ـ هدفی که بر اثر سیاست دوامپراتوری شیعه و سنی در ایران و عثمانی آن روز دنبال میشد و از احساسات پاک مردم راجع به مذهب سوء استفاده میگردید، آنچنانکه سلطان سلیم رسماً "فرمان داد تمام کسانی که در عثمانی مذهب شیعه داشتند قلع و قمع و نابود کنند و این کشتار و غارت اموال شیعیان سالها ادامه داشت. شاه اسماعیل نیز بعنوان رهبر و پادشاه کشور شیعه که عنوان صوفی کامل را نیز برای خود برگزیده بود، در کاسه سر شیبک خان ازبک سنی مذهب شراب می آشامید و سپاهیانش بعنوان تبرک و میمنت تمام گوشت و پوست شیبک خان را با دندان کندند و خوردند!!

درگذشته بود، برروی خاک پسرش درگورستان فیروزه به اندازه‌ای شیون وزاری کرده بودکه پس از پیشین (۱) بیهوش افتاده وبرگورفرزندش غلتیده بود. نیمه‌های شب بهوش آمده بود. تا نگریسته بود سرتاسر گورستان رابرازترکمانانی دیده بودکه اسپاراسپهای خودرابرخی دردست داشتندوبرخی برجویهای گورهابسته بودند. ابتداگمان می‌کند، خواب می‌بیند، یادرحال بیهوشی است. لحظه‌ای بعد باصدای پای اسبان وهیروهیر آنهادرمی یابدکه‌آنچه می‌بیندخواب نیست. سیدرنگ دست بکارمیشودوبرای اینکه ترکمانان اورانبینددرلابلای گورهاسینه‌خیزبسوی‌فیروزه حمت وحیرکرده‌فرارمیکندوخودرابه‌نگهبانان برج رسانیده‌آنچه دیده به‌آنهامی‌گوید. آماده‌باش زده‌میشودودرکمتربرزمانی پانصدسوارمسلح ازدروازه‌ی فیروزه‌خارج شده‌بسوی گورستان می‌تازند وترکمانان راکه به‌انتظارفرارسیدن صبح، برخی درحال صحبت وبرخی درحال چرت زدن‌بودند ازچهارسو محاصره میکنند. یکنفرنمیتواندفرارکندهنورآفتاب سرنزده‌بودکه چندچهارصدسوار ترکمن درمیان آن گورستان درخاک وخون غلطان بودوآن سربوشتی راکه برای مابیش‌بینی کرده‌بودند، خودبدان دچارشدند.

این غافلگیرکردن دشمن‌که براثرشهامت وشجاعت آن زن گردنصیب مردم فیروزه‌شده‌بود غم جوانمردگی اورااز خاطرش زدود، وهمیشه می‌گفت: فلسفه‌ی مرگ فرزندم نجات‌جان‌بسیاری ازدختران ومردان فیروزه‌بوده‌است، بهمین سبب دیگربرمرگ پسرجوانش بی‌تابی نمیکرد.

طرزدختربابی کردان فیروزه‌ازترکمانان

آقای دکتر شاهرخا به نقل از پدربزرگش امان الله ۱۲۰ ساله گفت: ما به قصد شبیخون زدن به ایزغند که‌نزدیک بزمین (۲) بود، از فیروزه خارج‌شدیم. نزدیک‌صبح به‌ایزغندرسیدیم. میدانستیم که‌پیش ازسردن آفتاب، دختران‌ترکمن برای بردن آب به‌سرچشمه‌ای‌که درخارج قلعه بود، می‌آیند. ازاین رو درنزدیکی چشمه درمیان جنگل کمین کردیم. باروشن شدن هوادرقلعه‌گشوده‌شدودسته‌ای ازدختران وزنان جوان‌و زیباروی ترکمن، مشک بدست‌وشوخی‌کنان وسرودخوانان وپای کوبان، همچون کبک درکوهساران قهقهه‌زنان، فارغ ازننگ زمان سوی چشمه پیش می‌آمدند، درحالیکه‌زیورآلات مرسوم درمیان ترکمانان رابرسرودوش وسینه‌آویزان کرده‌بودند.

خوب که‌نگاه‌کردیم دختری رادیدیم که‌ازهرحیث بردیگران برتری داشت وپیدابودکه برسایرین تفاخروتحکم داشت وبانازوکرشمه‌ودیدبه‌وکبکبه‌ی ویژه‌ای حرکت میکرد. آن راهدف

۱ـ درکرمانجی به «ظهر» پیشین می‌گویند، وفارسی آن نیمروزاست.

قرار دادیم . چون گمان داشتیم دختر رئیس قبیله است وشکاری بهتر از آن گیر نخواهد آمد. اگر او را می ربودیم ، به مقصود رسیده بودیم . ما بیست نفر از جوانان زبده ی فیروزه بودیم که دست به چنین خطری زده بودیم . در مقابل ما یا مرگ بود و یا افتخار . دخترها به کمینگاه رسیدند .

حمله کردیم ، حمله ای آنچنان سریع و برق آسا که دختران را بر زمین میخکوب کرد و آنچنان گیج و مبهوت شدند که نتوانستند فریاد برآرند . همان دختر را که هدف گرفته بودیم ربودیم و بر ترک اسب نشانده و سوی فیروزه بازگشتیم .

یکنفر را گذاشتیم که چند لحظه ای دخترهای دیگر را نگهدارد تا ما قدری از محل دور شویم . هنوز پانصد متری نرفته بودیم که جوان دختران را رها کرده به سوی ما اسب تاخت . اشتباه بزرگی که مرتکب شده بود ، دیگر قابل جبران نبود . اینک باید بر اسبهای شلاق زده و بر سرعت آنان می افزودیم

عکس دختر ترکمن
اسیا حتنا مه درویش دروغین

باشکار گرانبهای خویش را به سلامت به فیروزه برسانیم. دخترانی که رها شده بودند سوی قلعه دویده فریاد «الامان گلدی (۱)، الامان گلدی» بلند کردند. دیری نگذشت که سواران ترکمن همچون برق یکی پس از دیگری از قلعه خارج شده به تعقیب ما پرداختند.

اسبهای مافوق العاده چابک و دونده بودند و چون باد پیش می‌رفتند. اسبهای ترکمن که تازه نفس بودند لحظه به لحظه فاصله‌ی خود را با ما کمتر میکردند. سرانجام پیش از اینکه از دشت خارج شویم به ما رسیدند. قیامتی بود. یکدیگر را بندوهاهوی عجیبی روی داده بود. آنها میخواستند شکار را از ما بگیرند و ما برای اثبات لیاقت و کفایت خویش با شجاعت تمام دفاع میکردیم. هر لحظه بر تعداد ترکمنها افزوده میشد.

موقعیت فوق العاده حساس بود. تاکتیک خاصی را به مرحله اجرا درآوردیم و آن این بود که دختر را روی اسب سهمگین برنات کرده و در هوا می‌گرفتیم. پس از هر اقدام چنین تاکتیکی دختر را سهمگین برنات کردیم تا اینکه از دشت خارج شده به دره فیروزه وارد شدیم و احساس غرور کردیم. در برابر حالا دیگر پیروزی ما قطعی بود. ده نفر از جوانان را در گذرگاه دره گذاشتیم به این قرار که حدود دسی نفر از سواران ترکمن را به داخل دره راه ندهند و دیگران را مانع شوند.

برنامه بخوبی اجرا شد و ۲۵ نفر سوار ترکمن به داخل دره وارد شده بودند که دهنه‌ی دره بسته شد. دختر را تحویل دو نفر دادیم که به فیروزه برسانند. هشت نفر ما برگشتیم. پنج نفر از ده نفر دهنه‌ی دره سوی ما آمدند. شدیم ۱۳ نفر در مقابل ۲۵ نفر. تاک حمله چهار نفر از ما را از پای درآوردیم. بدجوری دستمان به دام افتاده بود. ترکمن‌ها چاره‌ای جز تسلیم ندیدند. تمامی ۲۱ نفر را دست بسته سوی فیروزه فرستادیم و به بقیه‌ی ترکمن‌ها که در دهنه‌ی دره بیهوده تلاش میکردند حمله کرده آنها را سوصواری ساختیم.

پیش بینی شده بود که وارد فیروزه شده مورد استقبال قرار گرفتیم. جوانان فیروزه همگی سواره آماده شده بودند که به یاری ما بشتابند که کار ما پایان یافته بود.

گمان ما درست بود. دختری را که ربوده بودیم، دختر رئیس قبیله‌ی ترکمن بود. برگ برنده‌ای در دست داشتیم و هرچه می‌خواستیم بدان دست می‌یافتیم. زیرا این شکار ارزش آنرا داشت

چند روز بعد نمایندگان ترکمن برای بستن قرارداد و بازپس گرفتن اسیران خود به فیروزه آمدند برای آزادی دختر مذکور، دو برابر آن نفر خواستیم و برای آزادی ما اسیران طبق شرایط موجود درمان عمل کردیم. آنها بخاطر حفظ حیثیت خویش و بردن ناموس خود مجبور بودند آنچه را می‌گوئیم بپذیرند. زیرا خود آنها بارها ما را در چنین بن بست هائی قرار داده بودند ولی ما نخواستیم تلافی تمام گذشته‌ها را بکنیم.

---

۱ ـ الامان آمد، الامان آمد ـ فریاد و فغان و امان خواستن از غارتگران

سرانجام پس از چند روز رفت و آمد و مذاکره، نمایندگان ترکمن با بارهای طلا و نقره و فرش و رخت و آلات به قبوره بازگشتند. بقدری پول آورده بودند که قادر به شمردن آن نبودیم، و ارزش زیور آلات را نیز به نحوی تعیین و تفکیک نبود. از این رو همه را روی هم ریختیم، تپه‌ی بزرگی شد آنگاه با یک کلاه پوستی آن را بین خود تقسیم کردیم، یعنی کلاه پوستی محتوائی برای ما سه حکم کل درآمده بود. بدین ترتیب دختر ترکمن و سایر اسیران رها شدند و آن سه تا مدتها ترکمن‌ها خواب نمی‌کردند به روستاهای اطراف قبوره حمله کرده، زنان و کودکان را به اسارت ببرند ترکمن ها هیچگاه نتوانستند وارد قبوره شده و آنجا را بگیرند، لکن از چادرهای کردها و روستاهای اطراف که در قلعه‌ای مستحکم نداشتند، هر چه اسب و مال و گوسفند به غنیمت می‌بردند.

به دور انداختن برج روی وسیله حلالی‌ها

بار هم روایتی از آقای دکتر ساهر ضا، که از قول پدر بزرگش امان، گفت:

روسهای برای پس از اشغال قبوره برج خود را بر فراز کوه گولیل (۱) نصب کردند. این عمل روسها برای ما غیر قابل تحمل بود و ما آن را روز شاهد چنین واقعه‌ای نبودیم، هر چند در این راه کشته و قربانی فراوانی داده بودیم ولی برج دشمن را بر فراز قله‌ی گولیل مشاهده نکرده بودیم نصب این برج بر کوهستان جنوبی قبوره دلیل بر تجدد قبوره و مناطق شمالی این کوهستان بود.

پس از اینکه روسها با شرایط خاصی برج مورچه‌ای خود را با لا بردند و به پادگان قبوره بازگشتند، من نتوانستم تحمل کنم، هر چند مدتی کوچکترین بی احترامی به برج آنها سبب نابودی من و خانواده‌ام و تبارم خواهد بود. همه اسوار براسب شده سوی برج تاختم و آن را از رس کنده و پارچه برج را گلوله، گلوله کرده و به سلیمانیه و به دره بوت کردم.

روسها از بیرنگوی برج خود به خشم آمده، همان شب سربازان را احاضره و برادشت زده از قبوره به شوقه و از آنجا به قلعه باتر بردند (۲). در بین راه یک سالدات یک که مسلمان بود و از شباهت من در بازه کردن برج روس فلسا "خویش حال شده بود، به من نزدیک شد و آهسته گفت:

۱ـ رشته کوهی که اکنون مرزبین دو کشور است.

۲ـ قلعه‌ی باتر وسیله‌ی کردهای زعفرانلو بروی ویرانه‌های نخستین پایتخت باستانی پادشاهان اشکانی ساخته شده بود. حفاری‌های اخیر باستانشناسان شوروی و آثار ارزنده‌ای که از آن کشف شده این واقعیت را به اثبات رسانید.

«امان اُیلدی» یعنی امان مرد. و ملا فاصله از من فاصله گرفت. من معنای این رمز را درک کردم و گفتم بخص رساندن من به عشق آباد با سکوت مرگ اعدام میکنند، پس چه بهتر که تا آنزمان فرا نرسیده، چاره‌ای بیندیشم. نقشه‌ای طرح کردم با اینکه امید نجاتم خیلی ناچیز بود، تردیدی بخود راه ندادم. از کمرگاه کوه سنگدشتیم به نقطه‌ای که در نظر گرفته بودم و پرتگاه مخوفی بود و هوا هم کاملا" تاریک شده بود رسیدیم. به یک حرکت سریع خود را از میان سالدات‌ها بیرون کشیده به ته دره پریدم. از خوش شانسی روی بوته‌ی بزرگ گون افتادم. ابتدا تصور کردم مرده‌ام اما بعد متوجه شدم هیچکارم نشده است. حتی متوجه خارهائی که بر بدنم فرو رفته بودند نشدم و با همان دستبندی که بر دستهایم بود، سینه خیز و حیران در میان کوه و جنگل با به فرار نهادم. سالدات‌ها هر چه تیراندازی کردند، نتیجه‌ای نگرفتند. آنها به محلی که سقوط کردم تیراندازی می‌نمودند و تصور کردند اگر با این سقوط کشته نشده باشم با تیر آنها کشته شده‌ام در حالیکه من فاصله‌ی زیادی با آن محل گرفته بودم و همان شب به جریستان آمدم. دستبندم را شکستند و رخمهایم را بستند، و من وسیله یکی بپیام فرستادم که گردها از فیروزه خارج شده به ایران بیایند. جریان را هم به محمد ناصرخان سجاع الدوله وسیله مصرخان (۱) حاکم جریستان اطلاع دادم. محمد ناصرخان چناران (نزدیک مشهد) را برای اسکان ایل جلالی (۲) در نظر گرفت گروم به له‌گان (۳) را در ینگی قلعه شروان اسکان داد.

گوران ها را در حسین آباد شروان جاداد، کورایی‌هائی که پس از انقلاب شوروی به ایران مهاجرت کردند در مولحوی شروان ساکن شدند، به‌گان (۴) را در قشلیش اسکان داد. بگان که همان بگ‌ها هستند ریاست گردهای فیروزه را عهده دار بودند و اینها بودند که هرگز بر بار روسیه نرفتند و جنگیدند تا اکثرا" کشته شدند. نگاه کنید به سردار شیوه‌رخان. قورره‌گان [5] را نیز در قشلیش اسکان داد. برخی از جلالی‌ها هم در چیورمه (۶) جای داد.

1- MESER KHAN

۲ ـ از دیگر تیره‌های ایل جلالی باید از مه‌رخگان نام برد که احتمالا" مه‌رخانی‌های نزدیک قوچان نیز از آنها می‌باشند.

۳ ـ مرحوم بگ محمد (نایش) ساکن شیروان از این طایفه بود.

۴ ـ بگان همان طایفه‌ی سردار شیوه هستند که تا آخرین نفر با روسها جنگیدند و با انقلاب شوروی نیز به مخالفت برخاستند.

۵ ـ می‌گویند این طایفه چون با غرور و تکبر هستند به غرگان یعنی کسانی که غره و مغرور هستند معروف شده‌اند.

6- CHEVERMA

بقیه‌ی دوهزار خانوار *جلالان* درجناران اسکان داده‌شدند. یکسال درجناران ماندیم، گردهای شیخوانلو و کبوانلو نتوانستند ما را تحمل کنند. بیشتر اوقات بهانه‌جوئی می‌نمودند، و سر آسیاب و علفگاه اختلاف و کشمکش بروز میکرد. در یکی از دو خورد ها یکنفر جناران کشته شد. دیدیم دیگر ماندن ما در جناران مصلحت نیست، از آنجا حرکت کرده به سرخد آمدیم یکسالی هم در حدود خربستان و بیجر انلو ماندیم. تا اینکه اندازه‌ای رشته برای بازگشتن ما به فیروزه ساعد شد و ما از مرز گذشته دوباره به فیروزه رفتیم و در آنجا آفتاب نشین شدیم. [کوچ نشینی را ترک نمودیم]

در سال ۱۹۱۷ که بر اثر انقلاب کمونیستی روسیه، بلشویکها روی کار آمدند، ما هم که از حکومت ایران ناامید شده بودیم ناچار در فیروزه ماندیم، اما بعضی از خانواده‌های ما حکومت بلشویکها را نپذیرفتند و به ایران بازگشتند و جدائی و دوری خانواده‌ها از همدیگر آغاز شد، خواهران و

برادران، اقوام وخویشان، یاران ودلدادگان همگی ازهم جداگشته، برخی دراین سوی مرزو برخی درآن سوی مرزبجاماندند.»[1]

ترانه‌های کرمانجی وترکی که‌درزبری آیدبیانگراحساسات درونی کردهای مهاجرازفیروزه به ایران است:

مارکو[2]، خەراو، وەفەواخە[3] نەم جو فیووێ[4]، کرێ[5] ناغە

لە دڵێ[6] مە داخن داغە

ترکردان ازکورمانجی به‌فارسی:

مارکوخراب راغارهای سیاراست ماروح بودیم، امامارازهمدیگرجداکردەوناق‌کردند ودردل ماداغ نهادند.

وایک چندترانه‌ترکی، همانطورکه‌گفته‌شدکردهای فیروزه‌نیزبشترترانه‌ترکی سخن می‌گویند:

۱) یمام داغدن یلندمارکوس داغی
جلالی جلگه سی، کورت لرین باغی
اره گیرده قالدی فیروزه‌نین داغی
شاه‌دن حکم اولدی فیروزه داغلدی

۲) فیروزه‌نین فیللری ٹللی ٹللی دور
فیروزه نین فیللری، تیرمه‌شال لی دور
فیروزه نین حاصل لری بتش یورالی‌دور
شاه‌دن حکم اولدی فیروزه داغلدی

۳) خراب اولسون فیروزه نیه یوردا اولدی
ایکسان درخت لری گلدی قەرت(۴) اولدی
هرناکسینگ سوری نیه دردا اولدی
شاه‌دن حکم اولدی فیروزه داغلدی[5]

۱ـ پایان خاطرات امان فیروزه‌ای جلالی

۲ـ مارکوناحیه‌ای کوهستانی درفیروزه‌ومحل دامداری جلالی ها

۳ـ قواغ، ترکی است به‌معنای غارست

۴ـ هرچیزی اعم ازنبات یاانسان یاحیوان که‌دوران‌حیاتی رابشت سربگذاردیه گردی می‌گویند [قەرت بوویه]

۵ـ ترانه‌های فوق رامرحوم یگ محمدتابش وآقای دکترشاهرضافرزانه‌که‌ازمهاجرین جلالی فیروزه‌هستند بیان کردند.

برگردان از ترکی :

۱) از تمام کوه‌ها بلند ـــــ ر کوه نارک ـــ واست
(دامنه‌ی آن) حلقه حلالی ها و با غهای گردهاست
داغ مه ـــ روزه بردل ما ـــ نه است
از شاه (ناصرالدین) حکم شد، دیوزه براکنده شد

۲) دختران دیـــ روزه معـــ ازو مبتازاند
دختران فـــ روزه با شال تره‌اند
جوانان فیروزه با نصدو پنجاه (سواره) اند
از شاه حکم شد، فـــ روزه براکنده شد

۳) خراب شود فـــ روزه که برای ما سر مینی شد
سهالهائی که کاشته بودیم تبدیل به درختان کهسال شدند
محسن هر ناکسی برای ما دردی کشنده شد
از شاه حکم شد، فـــ روزه براکنده شد

واین دوترانه‌ی کورمانجی میراز بخشی‌ها در خاطره نگارنده مانده است .

۱) سه‌ری خێبان وه جـــ ره ده‌ڤ نوسم ئه‌ر بـــ ره
شـــ ووسێ که‌جکان فر ـــ زه‌ به
۲) شه‌شه‌واێ وه گیا ـــ نه شاری من و ، نه خێا ـــ به
مه‌زه هه‌ف کـــ رنه سێـــ واله

برگردان از کورمانجی .

۱) سرکوهها باجوه (ریزش باران) است عریضه‌ای از سوز دلم برایت می نویسم
گه‌جای دختران (زیبا) فیروزه است

۲) سرزمین عشق آباد پرگل وگیاه است سان من وتـــ وگوهستان ا ـــ
افسوس که مارا از هم جدا کـــ ردند

روسها که در سال ۱۸۸۰ گوگ تپه را گرفته بودند، در سال ۱۸۸۳ در کنار شهر قدیـــ م، شهر نشای شهر جدید عشق آباد را گذاشتند. عشق آباد امروز از شهرهای مهم شوروی و مرکز جمهوری ترکمنستان است .

گمان میرود در حال حاضر حدود ۲۰ هزار خانوار کرد ایلات وطوایف . جلالی ، کوران بگان ، کوم بلکان ، فورکان و برخی تیره‌های دیگر در آن سوی مرز در خاک شوروی باقی مانده باشند که در حدود جهار حوی بخارا و سرا عملی و مرو و سرخس و تژن و عشق آباد و گوگ تپـــ و

سفر کراسنو ودسک دراسداد مرا ایران برانگیخته‌اند.[۱]

گوناگردهای دوروزه‌ی در جمهوری ترکمنستان شوروی پیرورسهای درخشانی درزمینه‌های مختلف علمی واداری واجتماعی وسیاسی واقتصادی ونظامی بدست آورده‌وشایستگی فطری خودرا بروز داده‌اندکه‌این ارزوگیهای بردم گرداست که‌درآنجاهم فرزندان شایسته‌ای‌تحویل جامعه‌ی بیشرفته‌ی شوروی داده‌وقابلیت خویش رابه‌اثبات رسانده‌اند.

سه نرانه‌ی بوراسوازملک محمدکانی متکان‌اوغاری وهمسرش زینب دودانلوکه‌سالهادر عشق آباد به‌داوری وقضاوی می‌پرداختندوخاطرات حالبی ازآن خطه‌دارندشنیدم.

۱) ئه‌شغه‌وانی[۲]، طبلبان، ملبان ده‌ست ئاوێمه‌قوشه‌گولبان
قیمش ناوم ئشومه رووبان

۲) ئوا ده‌روه‌نده، ئاده‌روه‌نده حه‌راو، سو-وی ده‌روه‌ندبه‌نده
یشمی کورمیچ گشمی فه‌نده

۳) ئوا گاوه‌ره‌ئواگاوه‌ره ئه‌شغه‌وانی[۲] وه‌هه‌وه‌سه
حالبی[۲] شغبی به‌ک سه‌مه‌سه

برگردان این نرانه‌هاازگورمانجی سهرزبان دیگری‌ءتمام لطافت وظرافت خودرااز دست میدهندومفهومی راکه‌شخص گرمانج ازیک بندآن می‌فهمدنمیتوان دریک صفحه‌توجیه وتفسیر نمود، اماناچارترجمه‌می‌نمائیم.

۱) همانشاعرعشق آباد، ملان ملان است
درآن ملان هادست به‌گیسوهای بارم می‌اندازم
ازبس که‌لطیف وزیباست، خیلم می‌آیدکه‌اورابیوسم

۲) ابی درنداست، ابی درند است
خراب بشود این بند درند

۱ــ اولیائی، سلولی، نسا کهنه، نسا تازه، قلعه بافر، آق میدان، گرمابنیزازجمله مراکز گرمانج‌نشین شوروی اند. شیخ الرئیس قاجارکه‌درحدودسال ۱۳۱۲ قمری از قوچان بسوی بخارا عزیمت کرد، درسرراه‌خود به‌شهرچارجو واردشده‌وازآن چنین یادکرده‌است.

به‌چارجو چورسیدم زدود بدمی من
دوجوی گشت روان کآب چارجوببرد
فسوس‌خوردم برحال دوستان که‌چرا؟
چنین ممالک شایسته‌راعدوببرد

منتخب نفیس ــ چاپ سنگی ــ ص ۹۷

در بندی که قاچاقچیان کور مانج از آن میگذرند و پشته‌های کور مانج‌ها همه‌اش قند است

۳) این ناحیه گاورس است ، این گاورس است

عشق آباد سرزمینی هوس انگیز است

جوان عاشق در آنجا نفسش در سینه حبس میشود و عشق زیبارویان او را از پا در می‌آورد

یکی از سه مرغ کهنه اوغاز با هزاران سال طول عمر

~~[illegible] оклада, на сумму не свыше 400 рублей, и для актовъ, оплачиваемыхъ сборомъ низшаго оклада, на сумму не свыше 4000 рублей.~~

Для актовъ, оплачиваемыхъ сборомъ высшаго оклада, на сумму не свыше 400 рублей, и для актовъ, оплачиваемыхъ сборомъ низшаго оклада, на сумму не свыше 2000 рублей.

АКТОВАЯ БУМАГА.
ОДИНЪ РУБЛЬ ШЕСТЬДЕСЯТЪ КОПѢЕКЪ.

[illegible]

2 р. 1908 г. 2 р.
Цѣна два рубля.

ГЛАВНАЯ выпись изъ крѣпостной Асхабадскаго Нотаріальнаго Архива книги по Асхабадскому уѣзду на 1917 годъ.

Страниц. 21-22 № 11.

Тысяча девятьсотъ семнадцатаго года февраля пятнадцатаго дня, явились къ Францу Войцеховичу Гузикчаку, Асхабадскому Нотаріусу, въ контору его, находящуюся на углу Стрѣлковой и Лабинской улицъ, въ домѣ № 20, лично ему извѣстные [illegible] актовъ законную правоспособность имѣющіе: Губернскій Секретарь Николай Дмитріевичъ Богоявленскій, несовершеннолѣтній Персидско-подданный Аскеръ Мурадъ Аліевъ, дѣйствующій съ согласія попечителя своего, Бухарскаго жителя Ага Киши Бекъ Мирзоева, представившаго у сего копію опредѣленія Мирового Судьи 4-го участка Асхабадскаго уѣзда отъ четырнадцатаго февраля тысяча девятьсотъ семнадцатаго года, выданную тѣмъ же Мировымъ Судьею того же четырнадцатаго февраля за № сто пятьдесятъ седьмымъ, о назначеніи его попечителемъ, и опекунъ надъ имуществомъ и личностью Персидско-подданнаго Бекъ Бахада Мурадъ Аліева, шестнадцати лѣтъ отъ роду, Бухарскій житель Ага Киши Бекъ Мирзоевъ, представившій у сего копію опредѣленія того же Мирового Судьи 4-го участка Асхабадскаго уѣзда отъ четырнадцатаго февраля тысяча девятьсотъ семнадцатаго года, выданную того же числа за № сто [illegible] восьмымъ, о назначеніи его опекуномъ, живущіе въ г. Асхабадѣ, въ сопровожденіи лично ему извѣстныхъ свидѣтелей: [illegible] Александра [illegible] [illegible], [illegible] Станислава [illegible] [illegible] и [illegible] гражданина [illegible] Степановича [illegible], живущихъ въ г. Асхабадѣ, и объявили, что они, Богоявленскій, Аскеръ Мурадъ Аліевъ и Мирзоевъ, заключаютъ [illegible] недвижимаго имѣнія на слѣдующихъ условіяхъ: я, Николай Дмитріевичъ Богоявленскій, продалъ имъ, Аскеру Мурадъ Аліеву и опекѣ надъ имуществомъ и личностью малолѣтняго Бекъ Мирза Мурадъ Аліева, въ общее ихъ владѣніе, по равной подѣленной части каждому,

حماسه‌خونین سردارعوض خان درمقابل تجاوزروس بەخراسان

روسهادرسال ۱۸۸۰ میلادی بااشغال قسمتی ازنواحی شمالی خراسان، بسوی گوگ‌تپه در ۳۰ کیلومتری غرب عشق آباد پیشروی کردند.

گفته‌شدکه‌امیرحسین خان شجاع الدوله‌ایلخانی زعفرانلووبارمحمدخان سهام الدوله بجنوردی باتحویل دادن سرزمینهای شمالی خراسان بەروسهامخالف بودندوبی بهانه ای می‌گشتندتابدانوسیله‌قرارداد تحمیلی فیروزه‌راکه‌درواقع بخشی بودازناحیه‌ناصرالدینشاه، به روسها، برهم زنند، لکن تاهنگام فوت امیرحسین خان چنین فرصتی پیش نیامدواقدامات یارمحمدخان دردشت‌آرمونلی‌نیزدرسال ۱۳۰۰ که‌کردهای رانده‌شده‌ی‌فیروزه‌رابرای‌دادخواهی بەحضورناصرالدینشاه‌آورده‌بود، بی‌نتیجه‌ماند. پس ازمرگ امیرحسین خان، ناصرالدینشاه تحویل دادن فیروزه‌رابه‌محمدناصرخان شجاع الدوله‌فرزندامیرحسین خان واگذارکردوآنهم عازم‌فیروزه‌شدکه‌درمیان راه‌خبررسیدزلزله‌شهرقوچان راخراب‌کرده‌است که‌اوازهمان راه‌بازگشته بەقوچان آمد. امین نظام بەفیروزه‌رفت، لکن پیش ازرسیدن اوروسهافیروزه‌راشغال کرده‌ودر آنجااستقراریافته‌بودند.

ناصرالدینشاه‌می‌کوشیدبدون دردسر، کردهای زعفرانلوراوادارېەخروج ازفیروزه‌نموده، آن نواحی‌رابدون‌مزاحمت تحویل روسهای تزاری دهد، وبرای همین کارچندبارمحمدناصرخان شجاع الدوله‌راماموراتنقال کردهای فیروزه‌بەداخل خراسان نمود، امامکردهاربارابن حرفها نرفته، سرزمین نیاکان خودراتخلیه‌نکردند.[1]

سال ۱۸۸۰ میلادی که‌مطابق ۱۳۰۰ قمری وفتح گوگ تپه‌وشکست کردهاوترکمن هـــار

۱ـ کردهای‌حلالی راهمانطورکه‌خواهدآمد، محمدناصرخان بەچناران‌درنزدیکی‌مشهدکوچ داد، لکن آنهابازبەفیروزه‌بازگشتند. مرحوم مدبردیوان آورده‌است که. [[چون بنـــده‌راوبا گرفته‌بودازرکاب مانده‌درقوچان کهنه‌ناخوش بودم. یک هفته‌گذشت، همین قدرشدکـــه‌اردوی حضرات بەقریه‌فیروزه‌رسیده، روزی‌که روسها اهالی‌فیروزه‌رابەزورازوطن‌ماءلوف هـــزارساله البته‌کردهاحدودچهارصدسال بودکه‌دراین منطقه‌اسکان یافته‌بودند وازبورت‌آبااجدادی کوچ‌میدادند، زن‌وبچه‌راویلان وسرگردان بەخارکشی چناران، ده‌فرسخی مشهدحرکت میدادند. زن وبچه‌هادوربوته‌ی خارهای بیابان‌فیروزه‌وسنگهای‌قبرستان جمع شده، های های براه‌انداخته الوداع، الوداع گویان کاری کرده‌که‌سنگهای بیابان بەحال این بیچارگان گریه‌می‌نموده‌اندوبه ناصرالدینشاه‌لعنت ونفرین میفرستاده‌اند. شب همان روززلزله‌قوچان حادث وعالیهاساطهـا کرد. قریب ده‌هزارزن ومردتلف ومجروح شدند. اترکنامه ـ ص ۸۰

روسهاست ، همان سالی است که ناصرالدینشاه برای شکار و تفریح از طریق شاهرود و بجنورد به خراسان آمد تا عکس العمل کردها در مقابل حوادث فیروزه را ارزیابی کند و بهترین جهت بود که نماینده‌ی روس هم در بجنورد به دیدن شاه آید تا رضایت قرار را از اینهمه بذل و بخشش و با بهتر بگوئیم گشاده‌بازی شاه قاجار به‌وی ابلاغ نماید .

در این سفر بود که یارمحمدخان سهام‌الدوله ایلخانی شادلو با صوابدید امیرحسین خان شجاع‌الدوله سرتیپی بکار بردوکردهای فیروزه را در حالیکه استخوان پوسیده‌ی نیاکان خود را بردوش حمل میکردند به‌جلوی ناصرالدینشاه فرستاد تا بلکه شاه می غیرت و بی تعصب قاجار را تحریک نموده ، موافقت وی را برای بازپس گرفتن فیروزه جلب نماید . طرح و نقشه‌ای ریختند و برخی از کردهای آواره‌ی فیروزه را در چمن کالپوش در حالیکه شیون وزاری میکردند و تا بوتهائی را بردوش حمل می‌نمودند ، جلوی ناصرالدینشاه فرستادند تا دادخواهی کنند و بگویند .

« گرندهی دادمن ای شهریار باتو رود روزشمار این شمار »

کردها دور شاه را گرفته به‌تراز دادنگین فیروزه اعتراض نموده گفتند :

به‌چه‌علت روسهای بیدین سرزمین ما را اشغال کرده‌اند و اعلیحضرت سکوت اختیار نموده‌اند ؟ به‌چه‌علت این کفار بیدین مساجد ما را تبدیل به‌طویله‌ی اسبان خود نموده‌اند ؟ به‌چه‌علت قبور اجداد و نیاکان ما را پامال و ویران نموده‌اند ؟ و به‌چه‌علت ما را از لانه و کاشانه و سرزمین اجدادیمان آواره نموده‌اند ؟

کردها آنچنان با خشم و فریاد سخن می‌گفتند و دلائل منطقی بر بیفرهنگی شاه و درباریان ارائه میدادند ، که ناصرالدینشاه تاب شنیدن نداشت و برای اینکه بیش از پیش در انظار دچار آبروریزی نگردد ، به یارمحمدخان پرخاش نمود که چرا اجازه داده است آنها در مسیر موکب همایونی ظاهر شوند ، آنگاه دستور داد اطراف‌یانش آنها را فحاشی و کتک کاری نموده دور ساختند ، آنگاه به یارمحمدخان امر نمود که در دشت آرمودلی به آنها آب و زمین داده اسکان دهد ، لکن کردها فریاد برداشتند که ما عطای تو را به‌لقای تو بخشیدیم .

سرزمین ما را به بیگانگان بخشیدی ، آنوقت آرمودلی را بما می بخشی ؟

بیزار از تو و بخشش تو . . . . .

کردها معترضانه فریاد برداشتند که ما به‌فیروزه برمیگردیم و سرزمین اجدادی خویش را بازپس می‌گیریم و آنگاه با همان خشم و اعتراض و نفرت بسوی سرحد بازگشتند تا نسیم روحبخش کوهساران فیروزه را از بادسحرگاهی استشمام نمایند . کردها ناسزاگویان به‌شاه و دربار فاسد قاجار عازم *غلامان* شدند و استخوانهای پوسیده‌ی نیاکان و اموات خویش را که از فیروزه بهمراه آورده بودند آنجا به‌خاک سپردند تا در آغوش میهن و خارج از منطقه‌ی اشغالی باشند که چکمه‌های دشمن اشغالگر آنها را لگدکوب نکند .

کردان کنونی غلامان وقلقلی (۱) که اکثرا" به زبان ترکی سخن می گویند از بازماندگان همان عنصر نسبی مشهور می باشند.

ایشهاتیره هائی از ایل شادلو بودند که فیروزه را ترک گفته بودند، لکن کردهای جلالی که از ایل زعفرانلو بودند، ابدا" فیروزه را ترک نکرده به مبارزه برخاستند و برخی از شادلوها هم به یاری آنها رفتند و ترکمن های مبارز را در جنگ علیه روسها یاری کردند و حماسه های خونینی بوجود آوردند.

فرماندهی کردها در این سری جنگها به عهده ی محمد وردی خان از تیره ی بگان بود. بگ های تیره ای از جلالی بودند و ریاست ایل را بر عهده داشتند. روسها با بزرگترین مقاومت در سنگر آخال که همانا نبرد گوگ تپه بود روبرو گشته بودند. جانبازان کرد و ترکمن با تمام نیرو و ایثارگری به نبرد پرداختند و با شمشیر و نیزه و تفنگ های ابتدائی به جنگ توپ و خمپاره و پیشرفته ترین سلاحهای نظامی جهان آن روز رفتند. جنگی از هر جهت نابرابر. مردمی محروم و مستمند و بی یاور در مقابل دولتی قلدر و زورگوی و استعمارگر و متجاوز و خونخوار و نادیدنی مسلح. هرچند نتیجه ی پایانی جنگ از ابتدا" معلوم بود که به شکست نیروهای کرد و ترکمن خواهد انجامید، اما این مبارزان مرگ را بر زندگی ننگین ترجیح داده بودند که نمیتوانستند زنده باشند و سرزمینهای خود را در اشغال دشمن ببینند، بنابراین مرگ سرخ را انتخاب کرده بودند.

آنها جنگیدند و چه مردانه و افتخارآفرین جان دادند و فقط دشمن خونخوار لحظه ای نتوانست بر گوگ تپه و فیروزه مسلط شود که از روی اجساد هم پاشیده و غرقه به خون آنها بگذرد (۲).

(۲۲ ژانویه ۱۸۸۱ برابر ۳ ربیع الاول ۱۲۹۹) در آخرین لحظات محمد وردی خان سپهر اه پسر عمویش سردار عوض خان، مجروحین و باقیمانده ی نیروها را جمع آوری کرده از قتلگاه خونین گوگ تپه بسوی کوههای پوشیده از جنگل فیروزه عقب نشینی کرده تا از ورود دشمن به شهر جلوگیری نمایند.

۱ـ در سفرنامه ناصرالدین شاه به خراسان سال ۱۲۸۳ معروف به روزنامه حکیم الملک ص ۳۲۳ وجلد اول حرکت تاریخی کرد ص ۳۹۲ قلقلو آمده است.

۲ـ دوست فاضلی به نگارنده گفت که افسر روسی فاتح نبرد گوگ تپه علیخانوف نام داشته و از کردهای ایروان بوده است، اگرچنین باشد باید گفت که همیشه کرم درخت از خود درخت است و این مثل همواره در مورد کردها صادق بوده است.

(ادونوان) افسر ومأمور زیردست انگلیسی درلباس ترکمنی

ادونوان [۱] از افسران جاسوسی انگلیس که بعنوان خبرنگار دیلی نیوز درأوائل سال ۱۸۸۱ میلادی وارد قوچان شده بود نتایج جنگها و مقاومتهای کردهای فیروزه در مقابل تجاوزات روسها را از نزدیک مشاهده نماید، هنگامی که در قوچان بود شایعه شکست کردها و ترکمن ها در جنگ گوک تپه را استماع نمود (۲).

جنگهای پارتیزانی محمد دردی خان و سردار عوض خان معروف به «سردار شیور» تا سال ۱۳۱۱ قمری بمدت ۱۲ سال با روسها ادامه یافت و روسها نتوانستند بسبب موقعیت ممتاز و استراتژیکی فیروزه قدم در داخل آن گذارند. تمام کردهای حلالی منطقه فیروزه با جان و دل بیاری همدیگر شتافته در مقابل دشمن تجاوزگر، مردانه مقاومت نموده و از تسلیم سر پس نپیچیدند. خود به دشمن برخلاف میل پادشاه ایران خودداری نموده، حیثیت او را در مقابل نیکلای امپراتور طماع روس که میخواست به آسانی فیروزه را ببلعد، برباد دادند و به حامله گران سی آسرو

---

۱ ـ جغرافیای تاریخی خراسان ـ ابوالقاسم طاهری ص ۱۱۹ ـ ۱۱۶

۲ ـ روسها پس از اشغال عشق آباد و مرو در صدد تصرف کامل خراسان برآمدند و برای نیل به این هدف و به مخاطره انداختن مطامع امپریالیستی انگلیس در هندوستان، لسار LESAR مهندس و جغرافیدان مشهور خود را برای نقشه برداری پنهانی به خراسان فرستادند و او در بهار ۱۸۸۲ نظر خویش را در مورد کشیدن راه آهن بین عشق آباد ـ قوچان ـ مشهد ـ هرات و مرو را اعلام داشت و بدنبال آن سازمان جاسوسی شوروی در سراسر نواحی شمالی خراسان برای پیاده کردن این طرح به تلاش افتاد.

فهماندند که ایران سرزمین شیران بوده و این بیشه هیچگاه از شیران خروشان خالی نبوده است .

کردهای فیروزه با شبیخون ها و جنگهای پارتیزانی تلفات سنگینی بر دشمن وارد ساختند بویژه در تصرف پاسگاه *پاراجی* تمام ۱۷ نفر افسران و سربازان روس را کشته و مهمات آنها را به جنگ آوردند که خود سیر ۷ نفر کشته بجای گذاشتند . حملات پارتیزانی پی در پی کردها که موجب تلفات سنگین بر روسها شده بود آنها را به اقداماتی شدیدتر واداشت که منجر به فشون کشی به فیروزه گردید که از نتایج شوم آن برای کردها به شهادت رسیدن سردار فیروز ملحشور کرد ، محمد دُردی خان بود ، پس از محمد دُردی خان ، پسر عمویش سردار شیوزه با جنگهای چریکی با ایل و تبار خویش بسوی ایران عقب نشینی کرد و آنچه را که قابل حمل بود بر شتران بار نموده و از فیروزه خارج ساخت .

روسها به کمک عوامل اطلاعاتی خود به مقابله برخاسته ، قبل از رسیدن به مرز ایران آنها را در محلی بنام ((دوغری دره)) (۱) به محاصره انداختند بنحویکه نجات از آن حلقه محاصره برای کردها امکان نداشت . فرمانده سپاه روس به سردار شیوه اعلام کرد که تسلیم گردد ، لکن پذیرفتن این پیشنهاد ذلت بار برای سردار آزاده و مسلمان پرست کرد امکان نداشت . سرانجام بهنگام ظهر جنگ آغاز شد . رزمندگان کرد تمام فشار خود را بر خط محاصره قسمت جنوب وارد می آوردند تا بلکه محاصره را در هم شکسته بسوی ایران پیشروی کنند . بسیاری از طرفین در خاک و خون غلطیدند ، اما مقصود سردار گرد حاصل نشده سرانجام به یاران خود گفت ، مرگ سرخ به از زندگی ننگین و تن به اسارت دادن و مسلمان به بیگانگان سپردن است ، که بقول فردوسی نامدار ،

((سر اسر اگر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم))

حماسه ی سردار نمونه کاملی از خصوصیات ملی و فرهنگی ایرانیان و برگ زرینی از تاریخ افتخار آفرین کردهای خراسان در دفاع از استقلال ایران است .

پس *از هزاران سال ، بار دیگر حماسه ی جان بازی آریوبرزن قهرمان جنگ دربند فارس* ، در مقابل سپاهیان متجاوز اسکندر رومی ، در شمال خراسان ، در دربند دوغری دره تکرار میشود ، و دشمن نمیتواند به مقصود خویش دست یابد مگر پس از به خون آغشته شدن پیکرهای پاک فرزندان جانباز ایران زمین .

سردار شیوه زبار دیگر همچون سارو سپره قهرمان چالدران ثابت کرد که اشغال ایران کاری ساده نیست . اندکی پس از نیمروز ، رفته رفته ، دشمن حلقه ی محاصره را تنگتر نموده و به حملات خود شدت بخشید ، سردار کرد دریافت که رهائی از چنگال این دشمن خون آشام تا دندان مسلح کار آسانی نیست ، از این رو برای آخرین بار زنان و کودکان و یاران خویش را فرا خواند و ضمن

---

۱ ـ *دوغری دره که اکنون جزء خاک روسیه است تا مرز ایران حدود ۱۲ کیلومتر فاصله دارد .*

خداحافظی ،آنهارابه مقاومت وپایداری سفارش نمود ،زنان یکباره فریادبرآوردند :
سه‌ردار ،مه‌یگوژ تاهێسیرنه‌ونی ، یعنی ، سردار ، مارایکش تابدست دشمن اسیرنشویم . وچون دراین خواسته‌ی خویش بسیاراصرارورزیدند ،سردارحاضربه‌انجام تقاضای آنهاشده وآنان راردیف‌کرده به‌گلوله ست ،امالحظه‌ای بعدکه‌زنان چشم گشودند ، دریافتندکه‌همه‌زنده‌اند لذابه‌سرداراعتراض کردندکه‌چرادچاراحساسات شخصی شده‌ودرکشتن آنها تعلل می‌ورزد ؟ آنها گفتند ، زندگی برای ما ارزش ندارد ، هرچه زودتر اقدام کن .

سردارخطاب به‌آنهاگفت : خودکشی کارمردم ذلیل وزبون است واین عمل درخور زنان ومردان حماسه‌آفرین کردنیست ،هریک ازشمابجای اینکه‌بدست من کشته‌شوید ، دست کم میتوانیدیکنفرازدشمن رابه‌کام مرگ بفرستید ، پس بایدشمارنده‌بمانیدتادشمن رابه‌گوربفرستید شمابایدزنده‌بمانیدوپیام مارابه‌نسل فرداوطن ستمدیده‌ی ایران برسانیدوبرای تکمیل رسالت خویش فرزندان دیگری برای بقای نسل مبارزگردوپاسداری ازحریم وآب وخاک ایران‌تحویل جامعه بدهید ،شمابایدتاآخرین لحظه بادشمن بجنگیدوآخرین گلوله‌رابرای خودنگهدارید درصورتیکه به‌اسارت درآمدن شماحتمی‌شد ،آنوقت باآخرین گلوله‌بزندگی خویش پایان دهید که به‌چنگ دشمن نیفتید ،هریک ازشمازنان ومردان که‌جوانترهستندکودکان رابردوش گرفته حرکت بسوی ایوان راآغازکنیدوهرکس به‌آنسوی مرزرسیدووارددره‌ی گیگانلو وحریسان شد ، سلام مارابه‌دوستان وآشنایان برسانید .آنگاهمگی برخروشیده‌وفریادکشیدند :

زنده‌باد سردار ، پاینده‌باد ایران .

این شعارمقدس سه‌بارتکرارشد وسپس زنان ومردان قهرمان ومبارزکرمانج بسوی مرز به‌حرکت درآمدند .

به‌دستورسردارتمام شتران واستران رابی‌کردندکه‌سالم بدست دشمن نیفتندوهرچه‌اسباب ولوازم غیرازشمشیروسپروتفنگ وفشنگ بود ، به‌آتش کشیدندکه‌بعنوان غنیمت به‌تصرف خصم درنیاید ، مردان‌وزنان دشمن شکارگردچون تیرجهنده‌ازکمان بیرون جهیده‌بسوی دشمن حمله کرده ، دراولین برخوردعده‌ای ازدشمن رابه‌خاک هلاک انداختندوهمچون بروعقاب در شکافهای کوه‌وکمربه‌جست وخیزوپیکاربرخاستند .زمانی به‌غروب آفتاب نمانده‌بودکه‌بیش‌از هفتادتن ازجوانان ومبارزان کردبرخاک وخون غلتیده‌وچندبرابرشیرازدشمن نابکاربه هلاکت رسیده‌بود .

دراین هنگام بودکه‌اسب سردارعوض به‌بالای پرتگاهی برآمدکه‌ماگردهای خراسان به‌آن «بێرەکەر» (۱) می گوئیم وآن عبارت ازبریدگی عظیمی ازکوه‌است کەزبرپایش دیواری عظیم

1- BERRA KAMAR

ازسنگ وبرنگاهی مخوف باشدودرروبروسردیواری ازسنگ یکپارچه باارتفاع‌های متفاوت به‌نحوی که‌نتوان ازآن به‌آسانی رفت وآمدنمود.

اسب سردارنه‌میتوانست ازسمت چپ به‌پائین بپردونه‌میتوانست ازدیوارسمت‌راست بالا بجهد، ازروبروبزبن بست وازپشت‌سرهم دشمن درتعقیب بوده‌حیوان‌هوشیاروزبان بسته‌لحظه‌ای به‌فکرفرت ،لحظه‌ای‌سرنوشت‌سازوخطیر. این‌تیزهوشی‌وموقع شناسی اسب بودکه‌میتوانست‌جان‌سوار خودراازمهلکه‌نجات دهد،لذابه‌یک چشم برهم‌زدن آخرین تصمیم راگرفت وبانهیب سردار خودراچون فنرجمع کردوبه‌بالاپرید، پرشی عجیب وغریب وازنوادرتاریخ .

کسانی که‌این پرەکمررادیده‌اندمی‌گویندبیش از۱/۵ متربلندی دارد، اسب سردار بدون اینکه‌میدانی برای عقب رفتن وآماده‌شدن داشته‌باشدازهمانجاکه‌بوده بطورعمودی به بالای کوه‌پریده‌است ،ودراینجابودکه‌براثرحرکت‌سریع وفشاروارده ،هردورکاب‌زین‌اسب پاره‌شدو برزمین افتادوبادآور حماسه‌ای خونین گردیدکه‌پس ازآن برزبان خودبندها و بخشی‌های کرمانج درمحافل شوروشین جاری شدکه:

« هه‌ر دو زەنگوویێ نه سەردێر بزدیان » (۱).

اما، بدبختانه‌این همه‌تلاش وکوشش وفداکاری اسب نجیب سرداربی‌نتیجه‌ماندوچون از پرەکمربالاپریدوچندگامی درسربالائی کوه‌به‌پیش درآمد، ناگاه‌سالدانهای روس اززروبرودرآمده سردارراازپورگبارگلوله‌گرفتند،آن اسب نجیب وگرامی باگلوله‌ای که‌برقلبش زده بودندازپای درآمدوبرزمین غلتید.

اسب درسرازیری کوه‌غلتی زدوشیهه‌ای کشیدکه‌گویابه‌زبان بی‌زبانی به‌سردارمی گفت: ای قهرمان ایران مرابخش که‌نتوانستم وظیفه‌ی خودرادرنجات توازاین مهلکه انجام دهم. سرداردرحالیکه‌اشک درچشمانش حلقه‌زده بودنتوانست خودراازپرتنه‌ی اسب باوفایش بیرون کشد ،وافسارآنرارهاکند، پیکربی‌جان اسب درسرازیری کوه‌همچون تخته‌سنگی به‌غلتیدن‌و دوران افتادوبه‌ته‌دره‌سقوط کرد.

سرداردرحالیکه‌براثرجراحات زیادپیکرش آغشته‌بخون بود، به‌پشت تخته‌سنگی پرید و سنگرگرفت وبسوی دشمن تیراندازی گردوتعدادزیادی ازآن متجاوزان رابه‌هلاکت رسانید و آنگاه‌که‌فشنگ هایش تمام شد، تفنگ رابسوی دشمن پرتاب کرده، شمشیرازکمرکشیده به‌آنان حمله نمودتابانبردی تن‌به‌تن ضرب شجت شیرمردان رابه‌آن روبه‌صفتان نشان دهد، اماآن نامردان روزگارازپیش روی اوگریخته، درحال گریزی رازپورگبارگلوله‌گرفتند، تاآنجاکه‌پیکرآغشته‌به‌خون سردارکنارتخته‌سنگی برزمین افتادوخونی که‌ازپیشانیش جاری بودودرچشمانش فرومیرفت،

---

۱ ـ هردورکاب زین اسب سردارپارەشدەوناگهان برزمین افتادند.

رفته‌رفته‌لحنه‌شدوجلودیدگانش راگرفت .

سردارارس محمد معروف به «آرازمحمد» باچندتن دیگرازسارران کردکه‌اینک به‌نزدیک رسیده‌بودند ، چون شیران‌خروشان بردشمن حمله‌کرده‌مانع دستیابی آنهابه‌پیکرمقدس سردارعوض شدند .هواداشت تاریک میشد ،ودشمن ازبیم سلحشوران کردعقب نشینی‌تاکتیکی می‌نمود ،سردارارس محمدکه‌نمیخواست دشمن به‌جنازه‌ی پیرعمویش دست یابد ، بااستفاده‌از تاریکی شب به‌اتفاق یاران ، پیکرخونین سردارراپردوش کشیده‌بسوی مرزایران پیشروی‌نمودند لکن براثرحملات دشمن نتوانستندپیکرسردارراه‌ایران بیاورند ، ناچارآن رازیردرخت مرغ [1] بزرگی درشکاف کوه‌پنهان ساخته‌روی آبرابابرگ وعلف پوشانیدندولحظه‌ای به‌حالت احترام دربرابرآن بزرگمرد حماسه‌آفرین به‌پااستادندوبه‌روح سرداربزرگ کردسوگندیادنمودندکه‌دست ازمبارزه‌علیه‌دشمن خونخوارومتجاوز برندارندتاآنهاازسرزمین ایران بیرون رانندویاهمچون دیگرجانبازان راه‌میهن باچهره‌ای گلگون وخون‌آلوددراوج افتخارجان سپارند .

تاریکی شب فرصت مناسبی بودبرای بازماندگان مبارزکردوریان وکودکانی که‌خودرابه مرزایران نزدیک کرده‌بودند ، بامدادروزدیگرکه‌هواروشن شد ۲۴ نفرازمردان وزنان وکودکان کردازکوههای جریستان گذشته‌درمنطقه‌ی بیجرانلوباسرو پیکرخونین وحالی نزاروپریشان بهم پیوستندامابجای سردارعوض وبسیاری ازعزیزان خالی بود .

عیسی‌خان شاملوازبزرگان بیجرانلوبااطلاع ازاین واقعه‌ی دلخراش به‌استقبال آرازمحمد وباران وی شتافت .آرازمحمدزنان وکودکان ومجروحان راتحویل مردم جریستان وبیجرانلو داده ، بدون درنگ بهمراه‌عیسی‌خان وبیش ازصدنفرازسواران بیجرانلووجریستان ، بسوی دوغری‌دره بازگشته‌به‌روسپای نزاری که‌هنوز درجستجوی محصورین بودندحمله‌نموده‌تعداد زیادی ازآنهارابه‌قتل رساندند .آنهابه‌محل شهادت سردارعوض رسیدندامااز‌جنازه‌ی‌وی‌اثری نیافتند ،زیرابارو‌شدن هوا ، براثرخونی که‌ریخته‌بود ، دشمن به‌محل اختفای جسدپی‌برده آنراکشف کرده‌وبه‌پایگاه‌نظامی خوداستقال داده‌بودند .

دراین هنگام که‌هنوزآتش جنگ بین دوطرف درشکاف وفرازهای کوه‌روشن بود ، ناگاه کردان بیجرانلوملتوجه‌شدندکه‌دربالای‌یکی ازدرختان تنومندمرغ برفرازکوه ، پرجمی‌سرخ‌وسفید به‌اهتزازدرآمدوصدای چندتیرپیاپی بگوش رسید .گردهادریافتندکه‌عده‌ای درمحاصره‌ی روسپا می‌باشندلذابه‌آن سوحمله‌برده‌نیروی دشمن راعقب رانده ، فریادشیرزنی رااستماع نمودندکه آنهارابسوی خویش فرامیخواندواین فریادنخعه‌گل بود .آرازمحمدوعیسی‌خان برسرعت خویش افزودندوچون نزدیک شدندباچهره‌ی زیباوافروخته‌ی تخعه‌گل شیرزن مبارزه‌گردروبروشدند

---

۱ ـ درخت اورس یاسروکوهی رادرزبان کرمانجی مَرخ گویند .

که دونفر از کودکان و یکنفر از مجروحین را در شکاف کوهی پنهان ساخته و خود در پاسداری از آنها با دشمن مشغول جنگ بود .

تحفه گل با شدت یافتن دوباره‌ی جنگ در روز دوم دریافته بود که بیجر انلوها و جربستانی‌ها از این سوی مرز به یاری آنها آمده‌اند ، از این رو شال قرمزی که بر سر داشت ، به چوبی بسته و آنرا از بالای درخت برفراز آن رشته کوه بلند به اهتزاز در آورده بود و توجه یاران را بسوی خویش جلب کرده بود . تحفه گل در حالیکه بشدت مجروح شده بود ، خروشی سردار دل پردرد برکشید و اشک در چشمان زیبایش حلقه زد و گریه‌کنان از حال سردار عوض پرسید ، و چون سکوت غم انگیز آرار را مشاهده نمود دریافت که همه چیز پایان یافته است .

سحر آن روز در حالیکه تحفه گل با کودکان و زنان و مجروحین به همراه عیسی خان و دیگر سلحشوران گرد وارد منطقه‌ی بیجر انلو میشدند با استقبال پرشور زنان و مردانی قرار می‌گرفتند که همگی یکصدا فریاد برداشته بودند ، انتقام شعارا از دشمن خونخوار خواهیم گرفت . نی‌زنان برسی دمیدند و طبل‌ها به صدا در آمدند و بدینگونه مراسم عزای عمومی اعلام گشت . روز سوم آرار محمد و عیسی خان و تحفه گل با سوارانشان در حالی که ۴۷ سر بریده‌ی افسران و سالداتهای روس را بر فتراک اسب بسته و بر سر نیزه‌ها کرده بودند ، عازم قوچان شده در روستاهای مسیر را همه جا با استقبال مردم روبرو گشتند .

شیهه اسبان و صدائی که از برخورد نعل اسبها بر سنگفرشهای شهر قوچان در فضا طنین افکن شده بود ، مردم شهر را به تماشای قهرمانان گردکشاند ، هر یک از دیگری می پرسید « *باز چه خبر است ؟* » لکن هیچکس نمیتوانست پاسخ بدهد . آنها از مشاهده‌ی عیسی خان [۱] و طرز حرکت سواران

---

۱ ـ عیسی خان شاملو فرزند سید محمد فرزند باری سلطان از مردم کلاته بالی بیجر انلو است . آنچنانکه آقای حجی قربان ۹۰ ساله راوی داستان و یکی از بنی اعمام عیسی خان می‌گوید « کلاته بالی » در اصل « کلاته‌ی باری » است که آنرا باری سلطان ساخته و منسوب به اوست . گردهای بیجر انلو نیز همچون جلالی‌ها اصلا "ازشام « سوریه » به ایران کوچیده‌اند و بهمین سبب بیجر انلوها را « شاملو » نیز می‌گویند . و بقول راوی مذکور تا ۱۰ پشت نسب نامه‌ی آن چنین است .

شجاع خان شاملی (شاملو) یکی از بزرگان این ایل و از نخستین مهاجرین شام به خراسان بوده است . او هفت پسر داشت بنامهای :

[۱] قیصر ، که اولاد او در لاشین و خاکستر کلات هستند و رحمانقلی و عیسی خان پهلوان که زنده‌اند از آنجمله‌اند .

دریافتند، هرچه‌هست مربوط به ناحیه‌ی پرآشوب مرزی و تجاوزات روسهای زورگو و سلطه‌جواست سواران کرد در مقابل دارالحکومه‌ی قوچان از اسب فرود آمدند، محمدناصرخان شجاع‌الدوله به استقبال آنان آمد، یکباره ۴۷ سر بریده از روس منحوس همچون ۴۷ گوی غلتان بر پیش پای شجاع‌الدوله بر زمین کوبیده شد و فریاد «زنده باد ایران» به هوا خاست.

مهمانان چندروز در قوچان بودند و از آنچه که بر آنها گذشته بود، محمدناصرخان را آگاه ساختند، محمدناصرخان بسیار کوشید آنها را متقاعد سازد که دولت بوسیده و خود فروخته‌ی قاجار نه قادر به ادامه‌ی جنگ با روس‌های تزاری است و نه به کردها اجازه میدهد جنگ را آغاز کنند. زیرا بیم دارد که بار دیگر قراردادهای منحوس چون ترکمانچای و گلستان و آخال تجدید گردد و خراسان بکلی از دست برود. اما قهرمانان خروشان مرزنشین که بیشتر عزیزانشان را در حوادث خونین مرزی از دست داده و از لانه و کاشانه‌شان رانده شده بودند، حاضر به پذیرفتن مصلحت جوئی شجاع‌الدوله نبودند، بلکه انتظار داشتند شجاع‌الدوله اعلام جنگ و آماده‌باش و بسیج عمومی کرده با آنها هم‌سنگر شود، وچون به این مقصود نرسیدند با حالت خشم و اعتراض، قوچان را ترک نموده عازم خبوشان و بجنورد شدند.

شجاع‌الدوله به آنها پیشنهاد کرده بود در هر منطقه از قوچان که بخواهند اسکان یابند، وسایل رفاه آنها را فراهم خواهد کرد، لکن آنها به پیکر آغشته بخون سردار عوض سوگند خورده بودند که یا باید دشمن را از سرزمین خود براندند و یا در این راه کشته شوند، بنابراین آنها خواهان ادامه‌ی زندگی نبودند، شعارشان این بود که بشکنند یا کشته شوند.

شجاع‌الدوله به پاس رشادت و فداکاری عیسی‌خان در جهت همکاری با آزار محمدطلیقه‌ی [1]

---

[۲] محمدرضا، که نیای بزرگ خوانین بیجرانلو از جمله فرج‌الله‌خان و علی‌خان بیگ بیجرانلو است.

[۳] آقاخان پدر علیخان و ...

[۴] باری سلطان [بنیانگذار ایلات باری] که نسل به نسل ولیخان، شرفخان، باباخان، ولیخان از اعقاب او هستند. از ولیخان سه پسر بنامهای قراخان، موسی‌خان، علیخان، باقی ماند، علیخان پدر باباخان، پدر ابراهیم، پدر حجی قربان [راوی داستان] است.

[۵] لطیف خان که از اوشجاع‌خان و از او محبت خان و از او کاظم بجا ماند و...

[۶] هیت محمد بیگ پدر باباعلی و...

[۷] محمدجان نیای بزرگ جعفرخان و محراب بیگ و محمدآقای شاملو.

۱ـ طلیقه = سند حکومتی.

چندروستای مرزی رابه‌اوعطاءنمودومتذکرشد، ازاینکه‌نمیتواند، رسما" بادادن نیروآنهارایاری نموده‌جنگ باروس راآغازکند، هذوراست ،زیرااین زمان که‌حدودسال ۱۳۱۴ قمری ومصادف بابایان یافتن ساختمان‌شهرجدیدقوچان به‌دنبال ویرانی زلزله‌های ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ بود، تمام همت شجاع‌الدوله‌مصروف ساختن شهرواسکان دادن مردم ورسیدگی به‌مشکلات اجتماعی آنان شده بود .

ترانه‌های کرمانجی درسوگ سردارعوض وشهدای فیروزه

همان طورکه‌گفته‌شدسردارعوض ازایل جلالی ساکن فیروزه‌وازتیره‌ی بگان بود ،یک هاکه ریاست ایل جلالی راازدربارعهده‌داشتندنتوانستندبه‌خودبقبولانندکه‌زیرسلطه‌ی روسیه تزاری بروند،ازاین روبه‌ستیزبرخاستند،تیره‌های دیگربطورجدی دراین قیام سردارراری نکردند،که‌بزودی بااین جریان آگاه‌میشویم .

دراینجاذکربرخی ازترانه‌هائی‌که درسوگ‌سردارعوض گفته‌شده‌ودرادبیات‌وفولکلورکرمانجی جای ویژه‌ای رابه‌خوداختصاص داده‌وبه((هه‌لگی سه‌ردارئیوه‌ز)) معروف گشته ، اشاره می‌کنیم . انتشار خبر سیودی یکی از تیره‌های مبارز کرد سدست روسهای متجاوز، مردم ستمدیده‌خراسان، بویژه‌کردهاراسخت‌عزادارورداغدارساخت ،آنچنانکه‌تظیرش‌تاآنروز مشاهده‌نشده‌بود .

تمام زنان ومردان وکودکان درماتم فرورفتندوسیه‌پوشیدند ،سیاهپوش شدن بخاطر ازدست‌دادن عزیزان تاآن روزدرمیان کردهای خراسان مرسوم نبود ،زیراتهاتاآن روزهیچ عمل خصمانه‌ای ازسوی دشمن رابی پاسخ نگذاشته بودندوخون راباخون واسیورابااسیرجواب داده‌بودند ،امااین زمان وضع دگرگون شده‌ومشکلات وپیچیدگیهائی بین‌المللی پیش آمده‌بود که‌مانع انتقام‌گیری آنهاشدومهمترین این عوامل زورومقدری وسلطه‌جوئی دولت خون‌آشام‌و استعمارگر روسیه تزاری از یکسو و ضعف و زبونی و پوسیدگی دولت قاجار حاکم برایران از سوی دیگر بود که حکام زعفرانلو و شادلو بعنوان نمایندگان رسمی دولت درخراسان نمیتوانستندعلیه‌چنین دشمن سلطه‌جوئی جنگ راآغازکنندواین اولین باری بودکه‌کردهااین خواری وخفت رابانمام وجوددرک میکردندوچون مارزخمی سرجویشن می پیچیدند .

بنابراین لازم بود اعتراض خود را به گونه‌ای دیگر متجلی سازند و آن پوشیدن لباس سیاه و سرودن اشعار سوگواری و خواندن آن در مجالس و محافل و گذرگاهها و کوهستانها بود، تا بدانوسیله حقتگان را بیدار و مردم را به آنچه که در نواحی مورد تجاوز قرار گرفته آگاه سازند.

این ختم و اعتراض علیه دولتمردان آن روز تا امروز در اشعار کرمانجی متجلی مانده است، هنوز مادران کرمانج هنگام خواباندن کودکانشان در گهواره آهنگ سرداریوه را برای آنان زمزمه میکنند و رابطه‌ای حماسی بین کودکان و تاریخ افتخارآفرینشان برقرار می‌سازند. این ارتباط چنان در وجود کودک نفش می‌بندد که بمحض ورود به مرحله‌ی نوجوانی، از پدر و مادرش می‌پرسد،

«سرداریوه رکی بود؟» در کجا کشته شد؟ چرا کشته شد؟ آیا آنان غیر از دفاع از حریم خویش گناه دیگری هم داشتند که به چنین عقوبتی گرفتار آمدند؟

آری برادر، مادران کرد از گهواره تا گور به فرزندان خویش درس افتخار و به عزت زیستن و قدر آزادی و آزادگی را دادستن و دفاع از سرزمین خویش را بجان خریدن، می‌آموزند و به فرهنگ پربار و حماسه‌آفرین خویش افتخار می‌کنند. آنها هنوز هم با پوشیدن لباس زیبای کرمانجی و سخن گفتن به زبان باستانی خویش و حفظ و نگهداری میراث فرهنگی، مشت محکمی بر دهان واردکنندگان فرهنگهای غربی و بیگانه پرست میزنند، و از لباس زیبا و ملی خویش علیرغم تمام فشارها دست بردار نیستند. لباس های زیبا و رنگارنگ زنان کرمانج پرچم چندین هزار ساله و بند بقای نسل کرمانج است هر زنی که لباس کرمانجی خود را عوض کند، نمیتواند فرزندی کرمانج بزاید. زن کردی که لباس ملی خود را تغییر دهد، فرهنگ ملی و میراث نیاکان خود را ترک گفته و نداسته بزرگترین خیانت ملی و فرهنگی را مرتکب شده است، هر مردی هم که زن و دختر انش را به ترک لباس کرمانجی تشویق کند، خیانتی نابخشودنی انجام داده است. این فرهنگ وارداتی و استعماری رژیم رضاشاهی با الهام از آتاتورکی بود که برای نابودی ما بر ما تحمیل میشد. اینک نسل حاضر باید با آگاهی به این دسیسه‌های استعماری بنگرد و از نابودی میراث گرانبهای نیاکان افتخارآفرین خود جلوگیری نماید، تا عزت از دست رفته‌ی خویش را باز یابد... و اینک آهنگ و ترانه‌هائی که از حماسه‌آفرینی سردار عوض به ما رسیده است:

هەنگێ ۱ سەردار ئێـــوەز۲

۱) سەرداران بەرەف بـــووین مصلحـت کـرن
لـەمـەکـێ شاغـوزان خێـــــروشەرکرن
هـەـــب وقاطـرکوشتـــن ودە ۆە یـــێکـرن
دادا۳ـــە تـوفانـگـان وەـنگـەرجێ کرن
باپرادوبر ئەرمان ، سـەردارئێـوەرخان

۲) سەردارێ ۳ لەحاکـر ، مازووەـــــلانـی
لنگێ خا ، لـــەرەنگووبـــێ چەیێ ڕادانـی
ســەللانـان وفەراحـان ، دورە هـــــلانی
گـــو بـرای هـــە حی مەەڕو ، شانـی مەنانی
باپرادوبرئـەرمان ، سەردارئـوورەخان

۳) ســەرداران ســـاربوون ، دانەوەرچـــــان
هەردو ، رەنگوو ـ یێ ـ نـە ، سەردێبر دبان
گۆلێکلێ کەت زەناف پـل ، یک لێ کەتزەسێجان
گۆ ، بسمایێ شـارارو ، شـەوتیم ئەز زە نیـان
باپرادوبـر ئەرمـان ســەردارئـوورەخان

۴) لەچوڵێ ئێـەگـێ هەسـیان ڕەرە قینـــــن
بـەڕەو ، ۆەردەکـەفـن ، باوو ، ڕەمـــن
ســەرێ سەردارئـوورەزمی ، سـانکلای ڕەشـن
خانگی سەردێـرلەکو ، بەناۆبی رویـــابوبـن
باپرادوبر ئەرمان سەردارئـــوورەخان

۱ـ هەنگ = آهنگ ، مقام ، درموسیقی .

۲ـ دگرگون شده‌ی [عوض = ئەوەز] . حروف صدادار [ئە] یا [ئا] درد ستـورزبان کرمانجی تبدیل به [یا] میشود . چنانکه ، بارمیشود بێر ، ناف میشود نیف ، یعنی نـام و بانەمیشود . بینەوسەردارمیشود ، سەردێر .

۳ـ سرداری ، نوعی جبه‌ی مخصوص بودکەسرداران کرد به‌تن میکردند .

برگردان .

۱) سرداران گردآمدندومصلحت کردند
دردهنه «آمورها» خیروشه‌رکردند
اسب‌وقاطرهاراکشتندوشترانرابی‌کردند
تفنگ هارابرداشتندوسنگردرست‌کردند
نامرادوپرآرمان ، سردارعوض‌خان

۲) سردارعوض ، سرداری به‌تن‌کردومازورخوبترابرداشت
وپـــــــای دررکاب سمت چپ اسب نهـاد
(ناگهان) سالداتهاوقزاق‌های‌روس‌اورامحاصره‌کردند
سردارگفت : برادرحجی‌محمد ، شاس نامابـاری نکـرد
نامرادوپرآرمان ، سردارعوض‌خان

۳) سرداران سوارشدندوروبه‌کوههـانهادنـد
هـــــر دورکابهای سردارکنده شدند (۱)
گلوله‌ای به‌میان‌کتف‌سرداروبکی به‌انگشتان‌اوخورد
گفت : پسرعمو (بم) آراز ، سوختم ازتشنگی (۲)
نامرادوپرآرمان ، سردارعوض‌خان

---

۱ ـ اشاره به‌پاره‌شدن رکاب اسب هنگام برش ازکمراست .
بعدهادرمحل برش اسب که‌ازشگفتی‌های روزگاراست که‌اسب بکمتروتیم بگدفعه‌سربالا پریـده بدون اینکه‌میدانی برای عقب رفتن ودوربرداشتن وبرش داشته‌باشد ، مردم یک چیل [تـوده عظیمی ازسنگ بصورت مخروط] ساختندکه‌بیانگرمداکاری اسب وشهادت سرداربود . این چیل تاسال ۱۳۲۳ خورشیدی هم که‌گردهابرای قشلاق ودامداری به‌خاک روسیه‌می‌رفتند برجابـود و سال بسال وسیله‌گردهابزرگترمیشد ، زیراهرنفری که‌ازکنارچیل میگذشت به‌افتخاراین روزحماسی سنگی بروی آن میگذاشت وبرای این شهدای‌گمنام طلب آمرزش می نمودوبرمسببین این فاجعه‌نفرین میکرد . ازآن زمان به‌بعدکه‌برای همیشه‌راه‌شوروی بسته‌شدودیوارآهنین بوجودآمد . دیگراطلاعی دردست نیست . درکتاب سفرنامه‌ناصرالدینشاه [روزنامه‌حکیم‌الملک] چاپ سنگی ص۳۲۳ هم‌درذکرنام‌گذرگاههای منطقه‌فیروزه به‌گذرگاهی به‌نام [آقارعوض‌بیگ] برمیخوریم‌که‌گمان میرودمنسوب به‌سردارعوض‌بوده‌باشد ، که‌گاربعنی گذرگاه‌کوهستانی وچه‌گذرگاه‌دوشیدن‌گوسفند باشد

۲ ـ وقتی که‌گلوله به‌انسان بخوردهمراه باخون‌ریزی ، عطش شدیدی نیزبرمجـــروح غلبه میکند ، که‌دراینجاسردارازاین سوزعطش به‌پسرعمویش آرازشکایت میکند .

۴) دردشت انگ [1] اسپهارا به تاخت واداشته اند

(اسپهای) باریک اندام درسروندوبا بومت ها مانند

سرسردارعوض را برای نیکلای امپراتورروس میفرستند

خواهر (ان) سردارکجابندکه این روررا ببینند [2]

نامرادو پیرآرمان ، سردارعوض خان

ایوانف نیز درتحقیقات خوددرموردکردهای خراسان ازداستان حماسی سردارعوض یادکرده واشعاری تحت عنوان «قطعه سرودرزمی ،سوگواری خواهرئه وه زخان» بدینگونه آورده است .

سوگواری خواهرئه وزخان .

۱) سه رداران به ره ف بوون مه سله هه ت ژکن [3]

له نالێ ئاغداشلی [4] بێ خێروشه رکرن

ژه قارو قه زه وێ ، هه سپان [5] پێ کرن

نامرادو پر ئه رمان [6] ئه رمان برای ئه وه زه خان

---

۲) سه رداره ک نالێ ئێوه ژه کودا بینم

سپاری قوشخانێ [7] پێ راشینم

هه رچی ئولحه [8] بتن ، سه ر پارهلینم

نامرادو پرئه رمان ، ئه رمان برای ئه وزه خان [10]

۱ـ انگ ، کلمه ای ترکی وبمعنای دامن است که اصطلاحا " به دامنه شمالی کوههای مرزی قسمت داخل روسیه درمنطقه باجگیران ودرگرگفته میشود .

۲ـ سردارعوض هفت خواهرداشته که پس ازکشته شدن وی آنها نیزترک خانه وزندگی وشوی وفرزندکرده شب وروزدرسوگ سردارشعرگفتند تاهرهفت نفرآنها ازچشمان کورشدند . همگی آنها شاعربودندکه ایوانف نیزبه این امراشاره کرده است .

۷ـ KEREN

۴ـ نام دره ای درنزدیکی فیروزه .

۵ـ درمتن « هه سپێ » آمده است ، یعنی نوع اسب را بی گردند ، معنای جمع رانیز میرساند

۶ـ ارمان ، آرزو ، امید ، معنی این لنگه اینست که ، ای برادرم عوض ای آنکه تمام آمال و آرزوهادردلت ماندونقش برآب شدوبادلی پرازحسرت درخاک تیره فرورفتی .

۳) سەرداریی لەخاکر ، پێنج تیوهلانیی
لنگی خالەزە نگوویی ،چەپی دا، دانیی
لوئەوەزو ، برای ئەوەزو ، بەختی‌تەنانیی
نامرادوپرئەرمان ،ئەرمان برای ئەوزەخان
سرگردان ،

۱) سرداران سرجمع شدند ، مصلحت کردند
دردرەی آغداشلی خیوشر۱۱ کردند
ازقهروغضب اسبانراپی کردند
نامرادوپرارمان ،ارمان برادرم عوض‌خان

۲) سرداری مانندعوض ازکجابیاورم
سوارەی قوشخانەراباالوبفرستم
هرچەاولجەبیاورد ، سرپاربردارم
نامرادوپرارمان ، ارمان برادرم عوض‌خان

۳) سردارخودبەتن کرد ، پنج تیربرداشت
پای خوددررکاب چپ گذاشت
الا ای عوض ، برادرم‌عوض، بخت‌یاری نکرد
نامرادوپرارمان ، ارمان برادرم عوض‌خان

---

۷ ـ قوشخانە ، یعنی آشیانەی عقاب ،عقابهائی ازنوع سردارعوض ،دهستان قوشخانەدر این سوی مرزایران وروسیەقراردارد وجزوشهرستان قوچان است .

۸ ـ اولجە ـ واژەای ترکی وبەمعنای غنائم جنگی است .

۹ ـ سربار، باربمعنای سهم وبخش است ،سرپارعبارت ازسهمی است کەقبل ازاینکە غنائم تقسیم شودمقداری رابعنوان سرپارکەیکنوع امتیازبودەبەرهبرایل یاسرداری کەفاتح میشدەتعلق میگرفتەواین بەرضایت تمام وعوامل ذینفع بودەاست ،درجنگهای اسلامی چنین غنائمی بعنوان "سهم‌خدا" و "سهم‌رسول" مشخص میشدوسپس بقیەبین سربازان تقسیم میگردید .

۱۰ـ Jorurnal of...Bengal.P.187

۱۱ ـ خیروشرگردن ،همان استخارەکردن است بدین ترتیب کەچندخط راروی زمین‌می‌کشند

کشته‌شدن سردارارس محمد (آرازمحمد) جلالی بدست روسها در سال ۱۹۲۹

پس ازکشته‌شدن سردارعوض خان وچندین سال جنگهای چریکی کردان جلالی باروسهای تزاری بسیاری ازطرفین کشته‌شدندونه‌گردهاازمبارزه‌دست بردار بودندونه‌روسهاازتجاوز .

این وضع ادامه‌داشت تاسال ۱۹۱۷ میلادی که‌انقلاب کمونیستی روسیه‌به‌وقوع پیوست و بلشویکهاروی‌کارآمدندوتقسیم املاک‌واصلاحات ارضی راشروع‌کردند . تیره‌ی بگان که‌ازبازماندگان سردارعوض بودندبتمام معنادشمن روسهابودند ، برایشان فرق نمیکردچه‌تزارباشدچه‌بلشویک . آنچه‌مهم بوداین بودکه‌سرزمین آنهااشغال شده‌بودوبایستی آنهادرآزادی آن بکوشند ، یا شاهدمقصودرابدست آرندیادراین رهگذرجان سپارند .

امابیره‌های دیگرایل جلالی ، بویژه‌فوره‌کان وجلالان‌وفه‌رخکان‌وکوران‌هانظردیگری‌داشتند .آنها می‌گفتندوقتی‌طی این سالهامبارزه‌واردست دادن عزیزان وفرزندانمان ، دولت ایران نه‌تنها کوچکترین کمکی به‌مانکرد ، بلکه‌وقتی به‌چناران تیره‌هاجرت کردیم آنچنان بامارفتارنمودند چه‌لزومی داردکه‌دیگربارسنگ دولت پوسیده‌ی ایران رابه‌سینه‌بزنیم . پس بهتراست تابع دولت بلشویکی روسیه‌شویم ، امابردارآرازوتحفه‌گل وبگ محمد (بگو) که‌ران تیره‌ی بگان بودندو املاکشان نیزاین زمان وسیله‌ی بلشویکهامصادره‌وبین دیگران تقسیم شده‌بودکاملا" بااین امر مخالفت میکردند . سرانجام بین کردان فیروزه‌اختلاف شدیدبروزکردتاجائیکه‌اسلحه به روی همدیگرکشیدندودست به‌خون یکدیگرنگین ساختند . تیره‌ی بگان وبرخی ازکوران‌ها که‌مخالف روسهابودند ، ونخواستندزیربرچم روس بروندباردیگرسربه‌کوه‌وبیابان زدندکه‌۱۱ سال جنگهای چریکی‌شان ادامه‌یافت .

آنهاوقتی به‌فیروزه‌حمله میکردندهرکس‌ازدشمنان‌سرراهشان‌فرارمی‌گرفت به‌قتل میرساندند معروف است که‌وقتی آرازوتحفه‌گل وبگو (بگ‌محمد) وحسن سواربراسب واردفیروزه‌میشدندو وبروی سنگرشهااسب می‌تاختند ، ازبرخوردنعل اسبان برروی سنگهاجرقه‌ی آتش‌جهیدن میگرفت ومخالفان وسربازان روس درسوراخهاپنهان میشدند .آنها۹۹نفرازکردهای مخالف خودراکشته‌بودندوبرای اینکه‌رقم ۱۰۰ راکامل کنند ، تصمیم‌قتل آقاجان یکی ازسران کرد تیره‌ی فوره‌کان راگرفتند . شب واردفیروزه‌شده‌به‌درب خانه‌ی اوآمدند . بگو هزاواراهدف گرفت

واولی راخیرودومی راشر[بد] می‌نامندوبدین‌گونه‌تمام خطهارابکی خیروبکی شرحساب‌میکنند خط‌آخراگرخیربودآنراخوب دانسته‌وبه‌فال نیک میگیرندوبه‌آن عمل می‌کنندواگرشرباقی مانده بودآنرابه‌فال بدگرفته‌ازآن عمل که‌درنظردارنددوری میکنند .

وچنان ردکه هرش به سقف اتاق چسبیدو بدین ترتیب صدنفرکامل شد(۱). چندروزپیش از این به دنبال قاسم جلالی پدردکترشاهرضاکرده بودند، اماچون اسب اوفوق العاده سریع السیر بود نتوانستند به او برسندواوجان سالم بدر برده بودکه درعوض ۲آقاجان فداگردید. بگو وآراز فوق العاده رشید و چابک و مشهور بودند، آنچنان زهرچشم از روسها گرفته بودند که وقتی به فیروزه می تاختند آنها درهای پادگان را بسته خود را پنهان می ساختند، آنها بقدری روس کشتند که از شماره خارج بود. در حال سواری که تیراندازی میکردند هرگز تیرشان به خطا نمیرفت.

دریکی ازحملات به پایگاه نظامی فیروزه تمام افسران وسربازان روس راکشته، اسلحه ومهمات فراوانی بدست آوردند بدنبال این حادثه روسها نیروی بیشتری واردفیروزه کردند. تحفه گل و دیگرچریکهای کرداز فیروزه سوی قلعه باقر تاخته آنجاراتصرف نموده، بیگلر فرزندآقاجان راکه ازمرگ پدرداغداربودوبرای روسهاجاسوسی میکردباچندنفرازسربازان روس دستگیر نموده تیرباران کردندوازآنجاسوی عشق آباد پیش تاختند. سازمان جاسوسی «گبیو» حرکت آنها رااطلاع داده بود، آنهادرنزدیکی عشق آباد به دام افتادندامانشجاعانه جنگیدندوخوب جنگیدند وبسیاری ازدشمن راکشته وخط محاصره راشکستندوبااستفاده ازتاریکی شب خودرابه نهر آب انداخته پس ازپیمودن چهارفرسنگ (حدود ۲۴کیلومتر) ازمیان آب ازپائین شهر «نسا» سردرآورده، سپس ازطریق کوهستان سوی فیروزه بازگشتند.

مبارزان کرد پس ازچندشبانه روزجنگ وتلاش کاملاً خسته وفرسوده شده بودلذا برای رفع خستگی وگرسنگی درغاری درکوه شوغه اقامت گزیدند. سخت گرسنه بودند، بهمین جهت دونفر رابرای بدست آوردن غذابه یکی ازروستاهای ترکمن نشین درآن نزدیکی فرستادند.

فرستادگان ازبیم اینکه مباداترکمن هاگزارش آنهارابه روسهابدهند، بهتردیدندکه خودرا به آنهانشان ندهند، لذاواردیکی ازمنازل شده بااستفاده ازتاریکی شب، گوسفندی راربوده به کوه بردند، وشبانه آنراسربریده ودرآتش کباب کرده وخوردندوهمانجانیزخوابیدند.

سحرگاهان صاحب گوسفنددریافت که گوسفندش رادزدیده اند، لذا یکنفرردیاب رابرداشته مسیرپایندگان راگرفته تامقابل غارپیش آمدندوپی به هویت مبارزان کردبرده به فیروزه رفته، فرمانده روس راآگاه ساختند. فرمانده نظامی روس تمام نیروهای خودراآماده نمودوازکردهای مخالف نیزدرخواست نمودکه هرچه زودتربرای گرفتن انتقام خویش به جنگ سردارآرازبشتابند.

---

۱ ـ بگو[بگ محمد] وحسن، یک قبیله ی ترکمن راتماماً "قتل عام کردند، زیراآنهاحرکت سردارعوض به سوی ایران رابه روسهاگزارش داده بودندکه موجب آن فاجعه ی بزرگ دوغری دره وکشته شدن سردارعوض گردید.

خصوصاً" ازقاسم بسراماں خواستندکه اونیزحرکت کند ،لکن قاسم که نمی‌خواست ناظرکشته‌شدن هم نژادان خود باشدازرفتن خودداری نمود ، امافرمانده‌نظامی روس تفنگ اوراگرفت وبه یکی ازکردان داده‌به محل حادثه‌شتافتند .آزاروهمراهان که‌به‌تازگی ازخواب بیدارشده‌بودندمتوجه شدندکه‌کارازکارگذشته‌وازهرطرف به‌محاصره‌افتاده‌اند .زدوخورد شروع شد ،گلوله‌ای به‌چانه‌ی اوون بیگی برادرآزارخوردکه‌استخوانش رادرهم شکست ، براثراین زخم اون بیگی تاپایان عمربدرستی قادربه‌سخن گفتن نبود .

گلوله‌ای سوبه‌کشاله‌ران سردارآزارخوردواورامجروح ساخت سلحشوران کردتافرارسیدن شب مقاومت کرده‌چندنفری ازدشمن رابه‌قتل رساندند ، باتاریک شدن‌هوا آزارازیاران خود خواست که‌اورارهاکرده‌جان خویش رانجات دهند ، اوگفت که‌من تاتیراندازی روسهارابه‌اشتباه خواهم انداخت ومانع پیشروی آنهاخواهم شد ، شمااز موقعیت بهره‌گیری نموده‌ازمهلکه بیرون روید ، یاران وی گفتندهرگزچنین نخواهیم‌کرد ، بگذارماهم درکنارتوکشته‌شویم .آزارکه پافشاری آنهارادیدتهدیدکردکه‌چنانچه‌فرمان‌اورااجرانکنند ، ابتدا آنهاوسپس‌خودراخواهدکشت ، یاران ناچاراحتمال انکارآزارمجروح راکه‌درخون غرق شده‌بودبحال خودگذاشته‌ازسینه‌کش‌کوه‌بالا رفته‌ازمهلکه‌نجات یافتند .

روسهاتابامدادبیگرآزارراحاصره‌داشتند .آزازتیراندازیهای پراکنده‌ٔ خود آنهارا سرگرم ساخته‌بودوبالحظه‌ای‌که‌مقاومت بدنی‌اش‌اجازه‌میدادبادودست تیراندازی میکرد ، سرانجام براثرخونریزی شدیدازحال رفت وبرکف غارافتاد .باآمدن آفتاب روسهامتوجه‌شدندکه‌از سوی غارتیراندازی نمیشود ،لذابااحتیاط پیشروی کرده ، غارراگلوله‌باران کردند ،ووقتی‌وارد غارشدندکه‌باحیرت آغشته‌به‌خون آزارروبروشده‌واردیگران نشانی نیافتند .

جنازه‌ی آزارراپرداشته‌به‌فیروزه‌آوردند ،وسط میدان شهرانداختند .زنهای کرد بادیدن جنازه‌ی آن شیرمردکردومشاهده‌ی اسلحه‌ی مازورش به‌دست افسرروس شیون وفریاد برداشته خودراروی جسدآزارانداختندوهمرای کشیدندومردان خودراسرزنش کردند . سپس‌مردم سوبه‌شورش بردارندکه‌فرمانده‌روس متوجه‌شده‌به‌سخنرانی پرداخت وگفت این قاتل عزیزان شماست وهمان کسی است که‌صدنفرازبهترین مردان وفرزندان شماراکشته‌است چگونه‌براوشیون میکنید ،زنهای کردراورابادفحش وتوهین وتحقیر گرفتندوگفتنداوعزیزترین عزیزان مابود اوچشم وچراغ ایل بود .کاش بجای اوایل شوهران ذلیل وبی‌غیرت‌ماکشته‌میشدند ،وخودمحبوس روس ساعت بروزاختلاف درمیان ماشدونیشه‌رابه‌ریشه‌ی مارد .وشماسلطه‌گران‌ازساده‌اندیشی مابوه‌استفاده‌کرده‌مارابجان هم‌انداختیدو . . . فرمانده‌روس که‌دیدوضع خطرناک‌ترمیشود ، به‌سربازان دستورداد‌جنازه‌رامتفرق کرده‌جنازه‌راازآن محل بیرون بردند .کردهای فیروزه‌اگرچه دشمن آزاربودندلکن ازمرگ اوبسیارملول وعناء‌ترشدند ،زیراتاآن لحظه‌آن شیرخروشان و

ناآرام را آنچنان بی‌حال وحرکت ندیده بودند. روزگاری که دشمن از بردن نام آرا برخود می‌لرزید اینک از دیدن حمارهٔ وی برروی سنگفرش خیابان برخویش می‌بالید واین برای کردهای فیروزه نیز، امری بس ناگوار بود. زیرا دیگر از آن شیر بیشهٔ شجاعت وآن ببر غرندهٔ کوهستان حرکتی روی نمیداد.

کشته شدن سردار آرا برای جریکهای کرد مصیبت بزرگی بود. همسر رشید و فداکار آرا یعنی همان تحفه گل شیرزن اینک بیوه مانده بود. برادرش اون بیگی بشدت مجروح شده بود، وقفه‌ای هرچند کوتاه درحرکت انقلابی کردها مشاهده میشد. پس ازچندی که تکستگی جانشینی اون بیگی نسبتا" بهبودی یافت، جنگهای پارتیزانی دوباره شروع شد و تلفات سنگین بر دشمن وارد آمد، سرانجام او نیز به سرنوشتی نظیر برادرش آرا محمد دچار گردید و در نزدیکی قلعه یاقر به محاصره افتاد و کشته شد.

پس از کشته شدن اون بیگی، تحفه گل با برادر دیگر آرا محمد که جوانی ۱۸ ساله بود و حسنعلی نام داشت ازدواج کرد و پرچم مبارزه را بردوش گرفت و رهبری جریکهای کرد را عهده دار شد.

آری برادر، شیرزنان کرد همیشه چنین بوده‌اند. درمیان کردهای تحت سلطهٔ عثمانی نیز در این زمان شیرزن دیگری وجود داشت که او را فارا فاطمه یعنی فاطمه سیاه می‌نامیدند. و سیاه در ادبیات کردی صفتی است که دلاوری و بی باکی را اثبات می‌کند. جرجی زیدان نویسندهٔ مشهور و نامدار مصر نحویری از فارا فاطمه که همتای تحفه گل در خراسان بوده، درکتاب ارزشمند طبقات الامم خود آورده و زیر عکس نوشته است.

« فارا فاطمه احدی النساء الاکراد علی فرسها وحولها رجالها » [1]

چون عکس فارا فاطمه، خاطرات تحفه گل را در نگارنده تداعی می‌کند، بمناسبت در اینجا گراور میشود.

فارا فاطمة احدی نساء الاکراد علی فرسها وحولها رجالها

جنگهای تحفه‌گل شیرزن مبارز کرد با روسهای اشغالگر

تحفه‌گل یکی از شیرزنان مشهور و شجاور افتخارآفرین کرد است که در طی مبارزات مداوم خود با جنگهای جریکی طایفات سنگینی به روسهای مجاور وارد آورد.

زندگی حماسه‌آفرین تحفه‌گل افسانه‌حماسی گردآفرید قهرمان شاهنامه را در اذهان زنده می‌سازد. ازدواج تحفه‌گل با یکی از سرداران محمد دوانی شایعه که شهادت شوهر سلحشورش انجامید. وی پس از کشته شدن آرار با حسنقلی ازدواج کرده شخصاً فرماندهی مقاومت را با برافراشتن پرچم ایران بدست گرفت و مدت هشت سال با حملات شدید و جنگهای جریکی صدمات و تلفات سنگینی به پاسگاهها و پادگانهای نظامی مرزی روسها وارد ساخت.

تحفه‌گل همواره مسلح بود و در دیف قطار فشنگ را بطور پ (صریدر) حمایل و یک ردیف نیز به کمر می‌بست و هر روز از نقطه‌ای به نقطه دیگر و از کوهی به کوهستان دیگر در حال حرکت و شبیخون زدن بر دشمن بود. چالاکی و سوارکاری و شواندازی تحفه‌گل هنوز در میان کردان زبانزد و ضرب‌المثل است.

تحفه‌گل سپهبد شوهرش حسنقلی و یارانی چون رحمعلی و اولیاقلی و یک محمد معروف به «بگو» برای سومین بار از مرزه گذشته به قلعه باقرسبحون زدند و پس از دستگیری و اعدام چندتن از افسران و سالدانهای روس جهارتن از جاسوسانیکه با گزارشات خود موجبات چندین شکست و شهادت جوانان مبارز کرد را فراهم ساخته بودند دستگیر نموده به کوهستان بردند و چند روز پس از بازجوئی و محاکمه صحرائی آنها را در آتش سوزانیدند و خاکسترشان را بباد دادند.

در اواخر سلطنت احمدشاه که روسها سراسر شمال خراسان را اشغال کرده بودند، کار بر مبارزان کرد دشوار شد. تحفه‌گل و یاران ناچار زن و کودکانی را که قادر به مبارزه نبودند به شهر عشق‌آباد فرستاده به «مناسب خانم» خواهر آرا و شوهرش رمضان که تازگی از پوشکچه‌ی روسها در رشدان سبزی، گوجه و بطور سم جان خود را به عشق‌آباد رسانده بود، سپردند و آنگاه چندین سرنامه‌ی

۱ـ طبقات الامم ـ جرجی زیدان، انتشارات الهلال مصر ص ۲۵۹ ـ جرجی زیدان آورده است که: «والاکراد امة قدیمة سمیت فی التاریخ القدیم [کردوخی] مرزبنوفون ببلاد هم فی عشرة الاف من رجاله وهو ذاهب الی البحر الاسود، ولا یزالون الی الیوم یقسمون قبائل و کلهم مسلمون سنیون یجمعهم لسانهم الایرانی فیتکاتفون علی اذی جیرانهم الارمن، والاکراد اهل بادیة یتفاخرون بالحریة والاستقلال واکثرهم یحبون الحرب والغزو حتی نسائهم فانهن کثیرا "مایرکبن الافراس ویذهبن للغزو، وقد اشتهرت عندهم عدة نساء بالفروسیة والبطش منهن فاراغاطمه ...

تخریبی در نواحی اشغالی روس انجام داده و پس از گذشتن از مرز وارد رباط یکی از روستاهای مرزی ایران در نزدیکی کیفان شده. غنایمی را که اعم از اسلحه و پول و طلا و نقره به‌دست آورده بودند در منزل دوستشان حاج محمد رباطی گذاشته خودشان هم در روستاهای اطراف شیروان از جمله درهونامه‌ی بیچرانلو اسکان گرفتند. چندی بعد که احتیاج به مقداری پول و فشنگ داشتند به حاج محمد رباطی مراجعه کردند، لکن نامبرده نه تنها چیزی به آنها نداد، بلکه از بیخ عرب شده منکر آشنائی با آنها گردید و اضافه نمود که چنانچه در خواسته‌ی خویش پافشاری نمایند آنها را به عنوان مزاحم و جاسوس به مأمورین دولتی ایران معرفی خواهد کرد.

تحفه‌گل که انتظار این همه بی‌شرافتی و نامردی را از حاج محمد نداشت به مرغزار رخاخیانلو یکی از روستاهای شمال غربی قوچان بازگشت و از دیگر دوست خود احمد مرغزاری خواهش نمود که پادرمیانی نموده این جریان را به نحو مسالمت‌آمیز پایان دهد. اما اقدامات حاج احمد نیز بی‌نتیجه ماند و حاج محمد رباطی از ترس انتقام تحفه‌گل به مشهد رفت و شکایتی علیه مبارزان کرد تقدیم والی خراسان نمود.

بگو (بگ محمد) که در تعقیب حاجی محمد به مشهد رفته بود، خود به دام وی افتاده و بوسیله‌ی حاجی و مأمورین حکومتی دستگیر و زندانی شد. حسنقلی شوهر تحفه‌گل و محمدنبی بگ رضائی بیچرانلو برای نجات بگو به مشهد رفتند، اما آنها نیز به سرنوشت بگو دچار شدند، تنها محمدنبی بگ توانست از چنگ مأمورین فرار کند.

حاجی رباطی برای وارد کردن آخرین ضربه به مبارزان کرد، چندتن از مأمورین حکومتی را برداشته شبانه به مرغزار رفت و رجبعلی و اولیاقلی برادران بگو را نیز در حال خواب دستگیر نموده تحویل زندان مشهد داد و سپس با خیالی راحت به رباط بازگشت تا پولها را خرج کند. این زمان که مصادف با خارج شدن احمدشاه قاجار از ایران و روی کار آمدن رضاخان بود، پرونده‌ی این زندانیان مورد رسیدگی قرار گرفت و چون بیگناهی آنان محرز شد آنان را به زندان قوچان انتقال دادند تا با سپردن ضامن آزاد شوند. اما پیش از این جریانات خبر اعدام آنها در مرغزار شایع شده بود، از این رو بنا بقول معروف فیل احمد مرغزاری نیز یاد هندوستان کرد و در صدد دست‌درازی به خواهر بیوه بگو برآمد که با عکس‌العمل شدید وی مواجه شد.

تحفه‌گل برای اینکه احمد مرغزاری را به شدت گوشمالی دهد، عازم شیروان شد و به علیخان بگ بیچرانلو از خوانین مقتدر خراسان شکایت نمود. علیخان بگ احمد را دستگیر و به درخت بست و تا جائی که میخورد چوب نثارش کرد. در این گیرودار خبر رسید که بگو و یارانش نه تنها اعدام نشده‌اند بلکه از مشهد به قوچان انتقال یافته‌اند، تحفه‌گل بیدرنگ بر اسب نشست و به قوچان رفت و در جریان ملاقات با زندانیان، آنها را از رذالت و بی‌صفتی احمد مرغزاری آگاه ساخت. دنیا در نظر بگو تیره شد. آنچنانکه گوئی سقف زندان برروی او فرو ریخت. لحظه‌ای به تفکر

فرورفت وسپس سر برداشت و به تحفه گل گفت ، فورا" براسب بنشین و به مرغزار بازگرد و منتظر رسیدن ما باش . (فاصله قوچان تا مرغزار در حدود ۲۰ کیلومتر است) .

به گو نفته ی فرار اجندبار بررسی نمودوسپس به توالت رفت ولوله های دوآفتابه مسی را کنده آنها را با سنگ کوبیدو بصورت دو بیلچه درآورد ، دو نفر از آنها ما" مورر ندان را تحت نظر داشتند و دیگران مشغول کندن بی دیوار گشتندو ساعتی بعد آجرهای ریز دیوار اتاق خود را یکی یکی بیرون آورده با ایجاد سوراخی از زندان خارج شدندو پس از خلع سلاح ما" مورین زندان تمام هفتاد نفر زندانیان قوچان را آزاد کرده و از آنجا به کاروانسرائی رفته چند اسب را با زنموده سوار شدندو بسوی مرغزار تاختند . اندکی بعد از نیم شب به منزل رسیدندو احمد مرغزاری را از رختخواب بیرون کشیده پیش روی زنش محاکمه نمودندو تیرباران کردندو پیش از برآمدن آفتاب بهمراه تحفه گل وزنان دیگر سوار براسب شده سوی رباط تاختند . عصر همان روز به خدمت حاج محمدرباطی رسیدندو او را نیز دستگیر ساخته و به دیار نیستی فرستادند . با این پیشامدها چون ماندن در ایران را دیگر صلاح ندانستند بار براسبهای خود نشسته به کوه مرزی گولیل رفتند حدود یکسالی در آن کوهستان سر بردند . تحفه گل در آنجا وضع حمل نمودو دختری به دنیا آورد

زمان به سرعت میگذشت ، تقویت نظامی و استراتژیکی روسیه در بوار مرزی هرگونه اقدامات ساران کرد ایی اثر می ساخت ، بگور جعلی پس از مدتها دوری از زن وفرزندان خود مجبور به بازگشت به عشق آباد شدند که در محل ((بازدوک)) یا ((پیش برماغ)) به محاصره سربازان روس درآمدند که شش تن از روسها را کشته و بقیه متواری شدندو آنها به عشق آباد رفته مدتی پنهانی زندگی کردند .

دستگیری واعدام حسن وبگ محمدوسیله روسها و پایان حماسه ی جاودانی کردهای جلالی فیروزه

با پیشرفت زمان روز بروز کار بر مبارزان کرد ، از سوی دو دولت ایران وروس تنگتر میشد . سرانجام حسن وبگ محمد (بگو) به قلعه ی بیرامعلی در جمهوری ترکستان شوروی رفتند . چهار نفر یارانشان نیز همراه آنها بودند .

حسن در بیرامعلی نامردی داشت که نامش سنوبر بود ، به برادر سنوبر گفت ما میخواهیم از طریق تاجیکستان به سرزمین چین برویم ، بمقداری پول احتیاج داریم که اگر برایمان فراهم کنی

ممنون خواهیم شد. او قبول دادورفت که پول بیاورد، اما نامردی کرد، بجای آوردن پول ماشورین گیپو را سرراه آوردولحظه‌ای که آنها میخواستند سوار قطار شوند، در ایستگاه راه‌آهن محاصره ودستگیر شدند وبه عشق‌آباد انتقال یافتند. سرانجام محاکمه‌ی آنها در دادگاه نظامی شوروی آغاز شد که چهل روز بطول انجامید. بگو، همچون شیر در دادگاه نظامی می غرید.

پسر آقاجان که یک زبرال ارتش شوروی بود و هر بار بدرش وسیله‌ی بگو در فیروزه به سقف دیوار چسبیده بود و برادرش سیگار سوزیست آنها کشته شده بود، جلسه‌ی دادگاه و توجه قضات نظامی را سخت علیه بگو و حسن تحریک نمود و تقاضا کرد که آنها باید اعدام گردند.

وقتی حکم اعدام را در دادگاه به آنها ابلاغ کردند، حسن که هنوز جوان بود گریه و بیتابی کرد، بگو غرید و به او گفت، چرا گریه میکنی؟ تو از روح سردار عوض و آزار حالت نمیکنی که احساس ذلت و زبونی میکنی؟ ما همانیم که دشمن را ذلیل و زبون کردیم و صدها زبرا نخبگان آنها را کشتیم، و هر بار این زبرال را که امروز آشتی گرفته، مثل هر سگ بود و او را بخش کردیم.

پس بگذار ما را بکشند، انتقام بگیرند. ما با افتخار جان میدهیم. ما از مرگ نمی‌هراسیم، زیرا خود این راه را برگزیده‌ایم. می‌گویند زبرال مذکور که پسر آقاجان بود، مایل بود در انجام مراسم دهند و آنها را از اعدام نجات بابند، لکن این سخنان تو هین آمیز بگو به پدرش باعث شد که از این قصد منصرف شود.

حسن در حالیکه گریه میکرد، گفت، من از مرگ نمی‌ترسم، بلکه از این جهت گریه میکنم که پیش از مرگ نمیتوانم انتقامتان را از برادر سوبر بگیرم که ما را به دام انداخت. من از این گریه میکنم که او پس از ما زنده میماند. روز بعد حسن و بگو در مقابل جوخه اعدام قرار گرفتند و به خون لاله گون خویش آغشته شدند، و چهار نفر دیگر از رفقایشان هر یک به ده سال حبس محکوم گردیدند و بدین ترتیب پس از سالها مبارزه و جنگهای چریکی بگو آن سرخروشان کردو یارانش به جوخه اعدام سپرده شدند.

تحفه گل، شوهر دیگر بی یار و یاور مانده بود، ناچار دست از مبارزه کشید و به عشق آباد رفت و مدتی در منزل مناسب خانم و دیگر دوستان خود بسهای سوریست تا آبها از آسیاب افتاد، و این چنین مبارزات دامنه دار کردهای فیروزه با سرنوشتی غمناک پایان پذیرفت.

در سال ۱۳۰۸ خورشیدی رجعلی و اولیاقلی برادران بگو نیز در روستای قوپوزگاگلی از توابع دهستان مرزی قوشخانه در ایران زندگی را وداع گردید. تا سال ۱۳۲۳ که راه رفت و آمد دامداران کرمانج به مراتع عشق‌آباد و فیروزه باز بود، همه ساله کردان ما با تحفه گل و دخترش که این زمان در عشق آباد به مدرسه میرفت دیدار میکردند و نیز مناسب خانم (خواهر سردار آزار محمد که همسر رمضان برادر تحفه گل بود) را با دو فرزندش امان طی و مهدی در عشق آباد می دیدند. بعد از این تاریخ که در وقایع پایان جنگ جهانی دوم بود و رفت و آمد بین ایران و روسیه قطع گردید، دیگر اطلاع درستی از قهرمانان ما بدست نیامد.

آقای حسنی قربان بیجرانلوکه یکی ازهمسنگران تحفه‌گل دراین مبارزات بود، چون به‌این نقطه‌ی پایانی رسیداشک درچشمانش حلقه‌زدوآهی سردازدل بردردبرکشیدوگفت [1] :
ازحسنقلی برادرآزارمحمد (ارس‌محمد) که‌نوهرتحفه‌گل بود، شنیدم که‌گفت :

«ازیکصدوهفتادخانوارماتیره‌ی به‌گان، چندنفری بیش باقی نمانده‌اند. تمام جوانان‌و عزیزان مابخاطردفاع ازاستقلال ایران ومرزوبوم میهن درخاک وخون غلطیدند، درحالیکه دولت ایران نه‌تنهاجانبازیهای مارانادیده‌گرفت، بلکه‌ازورودمابه‌خاک وطن نیزجلوگیری‌نمود واین دردیست گشنده‌ترازتمام دردها».

خاطرات یک محمدنابش ازمهاجرین فیروزه‌وسندی‌ازسال انقلاب‌لنین

آقای یک محمدنابش معروف به‌یگوکه‌حدود ۹۰ سال ازعمرشان میگذرداز‌گردهای جلالی فیروزه‌وبسرحاله‌ی سردارآزارمحمد (نوهرتحفه‌گل) وازمالکان ومهاجرین فیروزه‌است که‌اکنون درشیروان سکونت دارد (مرحوم یک محمدبعدازانقلاب وفات نمود).

درتابستان ۱۳۵۶که‌برای‌کسب اطلاعاتی به‌حدستان شتافتم، پس ازاینکه‌قدری از مبارزات گردان‌فیروزه‌برایم سخن‌گفت‌وبه‌روح‌فرمانهایی‌چون‌محمددوردی‌خان وسردارعوض‌خان وسردارآزارمحمددرودفرستاد، اضافه‌نمودکه‌پدرم نیزازخطه‌کسانی بودکه‌پس ازاشغال فیروزه بدست روسها، تواست سلطه‌ی‌ستمگران راتحمل نماید. لذامجبوربه‌ترک سرزمین نیاکان خودشده‌به‌شیروان مهاجرت نمود. لکن خاطرات وروءیاهای شیرین وعلائق ووابستگی‌های وی به‌فیروزه‌هیچوجه‌خودرا‌نمی‌خورد، ناچارنتوانست درایران بماندودوباره‌به‌فیروزه‌بازگشت من سرکه‌این روزهاکودکی شش ساله‌بودم بهمراه‌پدرم به‌فیروزه‌رفتم، مدتی وضع خوب بود و دوباره‌گردهابراوضاع مسلط شده‌بودند، بعدهاباایجادحکومت بلشویکی وانقلاب لنین اوضاع دگرگون شدوسبب عکس‌العمل گردهابویژه‌توپه‌ر [2] به‌گان گردیدورفتاروروسهاروز بروزخشن تر

---

۱ ـ این مصاحبه‌باآقای حسنی‌قربان بیجرانلو[شاملو] درتابستان سال ۱۳۵۶ درشیروان انجام گرفت، مشارالیه‌وحاج دولت نامانلوکه‌بیش از۹۵ سال عمردارد‌مجموعه‌ای ازتاریخ و فرهنگ گردهستندکه‌امیدواریم سالهازنده‌بمانندومارادراین رهگذرفرهنگی یاری بخشند.

۲ ـ توپه‌ر = طایفه، تیره، برخی هم تیپه‌ر گویند.

شد. زندگی برما سخت گردید. پدرومادرم درآنجافوت کردند. عده‌ای از کردهاکشته وعده‌ای زندانی وبرخی به‌سیبری تبعیدگردیدند. خودم نیزچندین باراز سوی سازمان گیپو(گ. پ. ئو)[1] موردتهدیدوآزارقرارگرفتم. ناچاردرصددتهیه‌گذرنامه‌برآمدم وبهمکاری کنسول ایران درسال ۱۳۲۹ خورشیدی تاجائیکه‌یک کامیون قادربه‌حمل اثاثیه‌ام بود، اسباب خودرابارکرده‌یاران و فرزندانم ازراه‌هودان واردباجگیران شدم‌وازآنجابه‌شیروان آمدم. امابه‌قطعه‌باغ ومنزلم در فیروزه‌رابلشویکهامصادره‌کردند، زیرافیروزه‌یک منطقه‌ی ییلاقی وخوش آب وهواوبی‌نظیر در ماوراءخزراست که‌ازرودجیحون تابحرخزرنظیرآن وجودنداردوبخاطرهمین امتیازات آنجابود که‌روسهای تزاری آن راازچنگ ایران درآوردوبهمین جهت کمونیستهاباغ واملاک مارامِلّی اعلام کردندوازخریدن آن امتناع نمودند. ضمنا" منطقه‌فیروزه بعنوان پایگاهی نظامی برای سربازان منطقه‌سیبری درصورت بروزجنگ دراین خطه‌موردبهره‌برداری قرارخواهدگرفت.

درفیروزه درخت چناری هست که ۱۰۰ بوست[2] دورتنه‌ی آن می‌باشدودارای هفت شاخه‌ی بزرگ است که‌ازاین روبه«هفت برا» یعنی هفت برادرمعروف شده‌است وقطعه‌زمین بزرگی رازیرسایه‌ی خودگرفته‌است که‌درتابستان مردم ازاطراف به‌دیدن آن می‌آیندودرسایه‌اش به استراحت وتفریح می‌پردازند.

طول شهرفیروزه درحدود ۵ کیلومتروعرض آن دوکیلومتردرداخل دره‌ای سبزوخرم در دامنه‌ی شمالی کوه‌گولیل قراردارد وباغ وساختمان ومنزلم ازمرزگولیل خوبی نمایان است و این سندباغ من درفیروزه‌است که‌درسال اول انقلاب شوروی دراکتبر ۱۹۱۷ صادرشده‌است (کلیشه‌سندرادرآخرکتاب ملاحظه‌فرمائید)

ترجمه‌ای آزادازصفحه ۲۱ و۲۲ شماره ۱۱ مربوط به
سندباغ فیروزه آقای بگ محمدتابش

پانزدهم فوریه‌سال ۱۹۱۷ دردفترثبت اسنادعشق آباددرمحل خیابان لنین ـ سکوی خانه‌شماره ۲۰ برای معامله ملک وتنظیم صورتجلسه‌قانونی درحضورمنشی دفترگوبرنکسی نیکلای دیمیتریویچ بدکاباولسکی وعلی عسکرمرادوعلی بف به‌قیومیت خودش که‌تبعه‌کشورشاهنشاهی میباشد حاضرگردیدند. ضمنا" باارائه‌یک کپیه‌مبتنی برتعیین بگ میرزایف بعنوان میرآب آبهاواقع در چهارمین قسمت منطقه‌عشق آبادبشماره ۱۰۵۷ تعیین میگردد. بتاریخ ۱۴ فوریه ۱۹۱۷.

---

۱ ـ این سازمان بعدا" به«کا. گی. بی» تغییرنام داده‌شد.
۲ ـ بوست. واژه‌ای کرمانجی وبمعنای وجب است.

بگ محمدمرادعلی‌یف (بگ‌محمدتابش) ازقبیله‌توتی‌بلسکی ساکن آناتمه‌ایران در بورجه‌چهاردهم‌فوریه‌سال ۱۹۱۷ درحضورچهارداوربول موردهاطه‌رانه‌مالک قدیم الکساندر ابوانویچ‌قدیم نمود. باتوافق طرفین نیکلای دیمیتریویچ به‌علی عسکرمرادعلی‌یف وبگ محمد مرادعلی‌یف سهرکدام نصف سهم ییلاق حوش آب وهوای فیروزه(۱) واقع درفیروزآباد درزمین دولتی شماره۱۷۷ و۷۳۸ رافروخت که‌این منطقه‌واقع درآبادی فیروزه‌عشق‌آباد میباشد درمنطقه‌کازنوی بالای زمین شماره۱۷۷ باتمهالکاری باوسعت ۷۳۸ مترمربع که‌تاآخرخط سوم حق‌استفاده‌رادارامی باشند. باتوجه‌به‌پشت‌قباله‌شماره۲۸۶ بتاریخ سهم اول (آپریل ؟)سال ۱۹۱۱ به‌خریداراصلی حق استفاده‌وبرداشت آب داده‌شده‌برای مال غیرمنقول فروخته‌شده وفروشنده‌حق‌دیگری برای خودش نمیتواند نگذارد.

درمقابل‌پرداخت‌سه‌هزارروبل که‌درقراردادنوشته‌شده‌است بدون هیچگونه‌کتمانی توضیح داده‌شده‌وهمچنین عوارض گمرکات وآگهی درپشت این کاغذبرابرقراردادوبدون هیچگونه کتمانی مبنی برپرداخت وجه‌ازسوی خریدارنوشته‌شده‌وقیدگردیده‌که‌این ملک بهیچ‌کس دیگری فروخته‌نشده‌ودرنزدکسی گروگذاشته‌نشده‌است وحق هرگونه‌دعوی منع شده‌است.

درصورتجلسه‌اصلی بتاریخ ۲۲ فوریه‌سال ۱۹۱۷ که‌درمنطقه‌عشق‌آبادتنظیم شده‌است کلیه‌عوارضات ازقبیل صورتجلسه‌برابر۳ روبل وپانزده‌روبل ۲۰کوپک وحق اداره۸۰ کوپک و حق عوارض جمهوری ۱ روبل ۵۰ کوپک تمامی قیدگردیده‌ودراینموردتحریری وجودندارد.

این صورتجلسه‌باتوافق وسیل آنهادردفترثبت اسنادعشق آباد(گورنی‌چاکم) تنظیم‌وبه تصویب رسیدودردفتراصلی ثبت اسنادعشق آبادبتاریخ ۲۲ فوریه‌سال ۱۹۱۷ بابت عوارضات برای تنظیم صورتجلسه‌مبلغ حدود۳ روبل و(کریست پنج) ۱۵ روبل ۲۰ کوپک وعوارض و حق‌اداره۸۰ کوپک وبرای‌جمهوری ۱ روبل ۵۰ کوپک اخذگردیدوبه‌صندوق واریزشد. عشق‌آباد بتاریخ ۲۲ فوریه‌۱۹۱۷ طبق قبض شماره ۳۹۵۵.

اضافه‌براینکه‌درمقابل دوروبل نامه‌اصلی به‌خریدارعلی‌یف وبگ محمدمرادعلی یف و صورایف داده‌شد. این نامه‌کلمه‌به‌کلمه‌باصورتجلسه‌مطابقت داردودرمقابل وجه‌پرداخت سند مالکیت‌وکتاب‌مربوط بشماره ۷۰۴ وشماره۲ برخریدارعلی‌یف ومالک‌شخصی بگ‌محمدمرادعلی‌یف وصورایف داده‌شد. بتاریخ ۲۵ فوریه ۱۹۱۷.[۲]

۱ـ خود دستگاههای دولتی روسیه‌نیزهمانطورکه‌مشاهده‌میشود به‌امتیازات ییلاقی و خوش وآب وهوای فیروزه توجه کامل داشته‌اند.

۲ـ بانشکراززحمات جناب سروان عاشوری مترجم زبان روسی مرزبانی درجه۱ سرخس در ترجمه‌متن فوق درتابستان ۱۳۵۷.

خاطرات حاج‌سیاح از بجنورد و ملاقات با یار محمدخان

خوانندگان محترم اینکه بار دیگر به موقعیت بجنورد می پردازیم ، با چهره‌ی معروف حاج‌سیاح محلاتی از روحانیون مبارز عصر ناصری آشنا هستید که بواسطه‌ی خواندن روزنامه «قانون» گرفتار آمد و مدت سه سال در زندانهای تهران و قزوین با میرزا رضای کرمانی هم بند بود . عکس او را در جلد اول ضمن شرح اوضاع قوچان گراور نمودیم ، که ناصرالدین شاه در پشت عکس او نوشته است «خیلی بدرسوخته است حاجی سیاح محلاتی معروف . . . » [1]

حاج سیاح بیشتر عمر خود را به سیر و سیاحت گذرانیده و چند سال پس از ملاقات با امیرحسین خان سحاب الدوله ، بار دیگر به خراسان آمد . این زمانی که سال ۱۳۲۰ قمری بود نامبرده برای دیدار از سهام الدوله عازم بجنورد شد . زیرا وی با یار محمدخان آشنائی قبلی داشت که پس از آزادی از زندان ناصرالدین شاه ، برای دیدن سید جمال الدین اسدآبادی به عثمانی (مملکت ترکیه) رفت و در آنجا بود که با یار محمدخان سهام الدوله که او نیز به ترکیه رفته بود آشنا شد .

گفته شده است که یار محمدخان در نظر داشته است کتاب تاریخی در مورد کردهای خراسان بنویسد . امکان دارد برای تحقیق بیشتر راجع به کردهای ترکیه به آن دیار سفر کرده باشد ، رفت و آمد سران کرد خراسان و کردان عثمانی تا اواخر دوره قاجار ادامه داشته است . رضاخان میرپنج که روی کار آمد ، دامنه همه جور اخلالات را خنثی و با توکرد و روابط قبلی ما بین ایلات را بکلی از میان برد آنچنانکه امروز نمیدانیم کدام طایفه مربوط به کدام ایل بوده است ، مگر اینکه قباله و نوشته‌هائی بدست آید و این مشکل را برای نگارنده برطرف سازد .

حاج سیاح هنگام ورود به بجنورد در می یابد که سردار یار محمدخان در شهر نیست . «از سردار بجنورد ، سؤال کردم ، گفت در سردار آباد است . سه ساعت از روز گذشته وارد سردار به شدم . جمعه‌ها بر پا بود . سردار هم در چادر خاکی بود . از دور مرا دیده فوراً پسرانش را به استقبال فرستاد . وارد شدم ، نهایت احترام و محبت را بعمل آورد . . .

از حسن سلوک او نسبت به رعایا و زیردستان ، و از تربیت خوب پسرانش خیلی خرسند شدم مانع و حاجبی برای هیچ عارض نداشت و برای رسیدگی به کار هر ضعیف ، همت می گماشت و مردم را با عدل خود ممنون میداشت . . . [2]

---

۱ ــ حرکت تاریخی کرد به خراسان . . . ج ۱ ص ۴۴۱ به نقل از خاطرات حاج سیاح .

۲ ــ بیشتر خان‌ها و بزرگان کرد خراسان مردمی آزادیخواه و آزادمنش بوده‌اند ، آنها در غم و شادی مردم شریک بودند و ظلم و ستم درباریان را نسبت به رعایای خود تعدیل میکردند و با رعایت قوانین و مقررات ایل از هرگونه تجاوز و خودسری جلوگیری می نمودند . در مورد کردستان غرب کشور نیز این قضیه صادق بوده است .

پس امر کرد، اسبان حاضر کردند سوار شده یک شب در بین راه توقف کرده در بجنورد به عمارت ایشان وارد شدیم. عمارت خیلی خوب خشت پاک باصفا در وسط باغی دلگشا که پر از میوه جات و مرکبات بود، نهرهای آب صاف جاری و فواره‌ها به حوض‌ها افشان و حمام پاکی داشت در ورود استقبالی نشد معلوم شد قدغن کرده بهر جا میرود کسی استقبال نکند. کتب و کتابخانه از هر قبیل موجود، خود و پسران تربیت شده، پسندیده اخلاقش غالبا "بمطالعه مشغول میشدند. چند روز در ضیافت و رفاقت ایشان باکمال خوشی گذرانده آن حرکت خواستم، اسب مخصوص خود را برای سواری من مهیا کرد و سواری با من همراه نمود که مرا به شاهرود برساند.

سه روز به شاهرود رسیدیم. آنجا خواستم روانه استراباد شوم گماشته او مکتوب سردار را برای من خوانده نوشته بود، ((تا استراباد و هر جا که حاجی بخواهد باید خدمت او کنی و هر جا که بخواهد تو را مرخص کند هر دو اسب را بخدمت او بده و صد تومان هم نقد برای خرج راه است بده و اگر یکی از

آقای دکتر کریمی که در مرداد ۱۳۱۵ وارد کردستان شده آورده است. هنگامی که از مهاباد بسوی نقده و بسوه و اشنویه روان بودیم در محال لاهیجان همه جا مانند دیگر نواحی کردستان زراعت و کشتزارها و باغها مطلوب محصول بود. خان لاهیجان قزلی آقا ست که شخص پیر و مجرب و شوخ و بذله گو است. همه جا مسافرت کرده و دنیا دیده و ممالک چندین ده و قلعه بسوه است.

[[بسوه دارای یک مدرسه قدیمی است که طلاب در آن مدرسه مشغول بحث و فحص می باشند ۳۰ طلبه دارد و سه مدرس ... درس علوم دین و منطق و فلسفه میخوانند ...]]

این میرساند که در بسوه و نظایر آن از سالهای پیش خان‌های محل در باسواد ساختن مردم تا حد امکان کوشش داشته‌اند.

نیز می‌گوید. [[در کردستان فصل دروگندم و جو و تون و سایر زراعتها ست و یکنفر عمله بیکار هم نمیتوان یافت ... ما عمله برای حفاری در این منطقه پیدا نکردیم. در تمام منطقه لاهیجان، اشنو مهاباد و نقده یکنفر رعیت بیکار ندیدیم، نرخ کارگر از چهار ریال به شش ریال ترقی کرده است ...]]

ص ۲۱۰ راههای باستانی و پایتختهای قدیمی غرب ایران ـ دکتر کریمی.

نیز می‌گوید. [[شایان دکر است که خوانین این دهات عموما "زمین را مجانا" به رعایا میدهند، برای رعایا خانه می‌سازند [مانند محمد ناصرخان شجاع الدوله در موجان] بذر هم خود میدهند، البته این قسم مساعدتها رعیت را جمع آوری میکند. بدین سبب این نواحی رعایای فراوان و بسیار خوب دارد و خوانین با جان و دل رعایا را قبول میکنند. اما کم و بیش هنوز شورشرارت از سر رعایا بیرون نرفته است و صد در صد دل به کار زراعت نمیدهند ...]] نامبرده در جای دیگر می‌گوید در سراسر کردستان یکنفر دزد پیدا نمیشود.

اسبهارا قبول نکند آن یکی راکه اسب خودم است نگاه بدارد)).

من خیلی از انسانیت او ممنون شدم . محمدگماشته اورا ازشاهرود مرخص کرده گفتم ، ((اسبها هردو را برگردان . برای من یک اسب کرایه بهتر است ،لکن پول را قبول کرده تشکرنامه نوشتم . . . وارد استراباد (گرگان) شدم . . . دیدم گماشته نواب والاحاجی سیف الدوله که حکمران استراباد است حاضر است . گفت . سردار ارجمند شاهزاده نوشته که شما به استراباد بروید ، مرا فرستاده اند که شما را بمنزل ایشان ببرم . شب دیروقت ورود شما را اپورت داده اند)) .

همانطورکه مذکور شد این سافرت در سال ۱۳۲۵ قمری وچهارسال پیش از مشروطیت انجام گرفته است ، در آن روزگار که اصولا " به علماء و دانشمندان توجهی نمیشد ، می بینیم که سردار کرد شادلو از یک فرد دانشمند چگونه پذیرائی می نموده همچنین استقبال شجاع الدوله حاکم قوچان را ازوی ملاحظه نمودیم که چنین رفتاری شایسته با روحانیون دانشمند و مبارز در دیگر نواحی کمتر به ظهور و بروز آمده است .

در روزگار یار محمدخان شهرستان بجنورد از آسایش و رفاه برخوردار بوده و متجاوزین به جان ومال وناموس مردم به شدت گوشمالی می شده اند .

اودیوان در هشتم ماه نوامبر ۱۸۸۰ (۱۲۹۸ قمری) به دیدن شاهزاده (رکن الدوله برادر ناصرالدین شاه) والی خراسان رفته که اجازه ی حرکت به میان نواحی ترکمن نشین در غرب بجنورد را بگیرد ،شاهزاده می گوید ، مگر دیوانه هستی که دست به چنین کاری بزنی ؟

اودیوان می گوید از شاهزاده خواستم اجازه فرمایند ، ((سرهای تراکمه را که اخیرا " (یار محمدخان) حاکم بجنورد فرستاده است تماشا کنم ،جواب داد . دور انداخته اند .))

روز دیگر اودیوان برای تکمیل ماموریت جاسوسی خویش که از سوی استعمار انگلیس برعهده داشت ،از طریق راهگان وقوچان عازم بجنورد میشود [1] . یار محمدخان سهام الدوله نسبت به او مهربانی میکند واوهنگام توقف در بجنورد چندین بار تراکمه آخال را که به آنجا تاخت وتاز آورده وروستاها را غارت کرده وبوسیله سواران شادلو سرکوب شده بودند به چشم دیده است . [2]

یار محمدخان در سال ۱۳۲۳ قمری دیده از جهان فروبست وپس از وی پسرش عزیزالله خان (سردار محرر بعدی) زمام امور را بدست ایل شادلو را عهده دار گردید .

یار محمدخان دارای ۱۳ پسر بنام های . نصرت الله خان مرینج ، سلیمان خان ، عزیزالله خان

۱ـ این جاسوسان صرفا " عمل خود را امور پژوهشی وفرهنگی معرفی وتوجیه میکردند تا خوانین کرد نسبت به آنها بدبین نشوند . نگاه کنید به جلد اول ـ ملاقات شجاع الدوله با لرد کرزن .

۲ـ تاریخ روابط ایران وانگلیس ـ محمود محمود ـ ص ۱۳۳

حبیب الله‌خان سردار منتصر ، شیرالله‌خان ، یوسف‌خان ، اسداله‌خان ، سهرام‌خان ، عبدالله‌خان افراسیاب‌خان ، اسکندرخان ، شاپورخان و نصراله‌خان بود .
ازمیان این‌فرزندان یارمحمدخان ، عزیزالله‌خان بالقب سالار معظم به‌حکومت بجنوررسیدکه بعدها به‌سردار مقرروسرداربجنوردی شهرت یافت . تنهاافراسیاب خان زنده است .

فلسفهٔ قتل سلیمان خان شادلو

سلیمان خان شادی‌لودومین فرزندیارمحمدخان سهام الدوله ایلخانی بجنورد ، مادرش ازترکمانات بجنورد بود . دربهارسال ۱۳۰۰ قمری‌که ناصرالدینشاه به‌بجنوردرسید ، درمحل پیش *قارداش* از سلیمان خان چنین یاد کرده است .
((بعدازسهار ، دوپسرسهام الدوله‌را به‌حضورآوردند ، یکی به‌سن ده ، یازده‌سال بودودیگری هشت نه‌سال . اسم پسربزرگ نصرت الله‌خان [واسم] پسرکوچک سلیمان‌خان .)) [1]
بنابراین سلیمان خان بایدحدودسال ۱۲۹۰ قمری متولد شده باشد .
هنری موزفرانسوی [2] نوچندماه پس ازناصرالدینشاه یعنی درزمستان سال ۱۳۰۰ قمری (۳۰ ژانویه ۱۸۸۳ میلادی) ازطریق خوارزم واردبجنوردشده‌ازاین دوپسریارمحمدخان به‌خوبی یاد میکندکه‌آنهاازدانش ومعلومات خوبی برخوردار بوده‌وبه‌یاران‌فرانسه‌بخوبی سخن می‌گفته‌اند ودرشهرداری وشکارمهارت داشته‌اند . نظرارفع الدوله نیزدرمورد پسران یارمحمدخان مطالب فوق‌را تائید میکندواین میرساندکه ایلخانی دربزرگ‌نمودن فرزندان‌خویش‌کوشش‌شایسته‌ای داشته‌است .
سلیمان‌خان‌جوانی رشیدوزیباورو مؤدب ومتین وسلحشوروغیرتمندبود ، وبایدگفت باتوجه به‌اینکه‌اوسومانندابوالحسن خان زعفرانلوپسرامیرحسین‌خان دورگه‌بود ، خیلی چیزهائی راکه دراطراف خودمیدید ، نمیتوانست براحتی تحمل کند . برخی براین باوراندکه یارمحمدخان یکی

۱ـ *سفرنامه‌خراسان ـ به‌خط میرزامحمدرضاکلهر ـ ص ۱۱۵ ـ عکس سلیمان خان و عزیزالله‌خان ودیگربرادران رادرپایان کتاب ملاحظه‌میفرمائید .*
۲ـ *سفرنامه‌ترکستان وایران ـ هنری موزر ـ به‌کوشش محمدگلبن ـ ص ۳۰۸ .*

از پسران کوچکتر خود بنام عزیزاللّه‌خان (سردار بجنوردی بعدی) را که مادرش از کردهای قراباشلو بود، بر سلیمان‌خان مقدم میداشته و او را برای ولیعهدی خویش در نظر گرفته بوده است، و این امر سبب شوریدن سلیمان خان و سازماندهی بسیاری از جوانان کرد و ترکمن زیر یک پرچم بوده است، که بتواند به حقوق از دست رفته‌ی خویش دست یابد.

سلیمان‌خان در مرزهای شمالی بجنورد نیروهای رزمنده فراوانی را علیه یارمحمدخان وارد پیکار کرد، و چون نیروهای ایلخانی، سلیمان خان را دوست میداشتند و نمیخواستند بطور جدی با او بجنگند، لذا در چند جنگ پراکنده که روی داد، نیروهای ایلخانی میدان را خالی کرده و متواری شدند و سلیمان‌خان تا پشت دروازه‌های بجنورد پیش آمد، ایلخانی هم جرات نمیکرد با سلیمان‌خان وارد جنگ شود، زیرا می اندیشید با محبوبیتی که سلیمان‌خان در بجنورد دارد ممکن است سپاهیان او در میدان جنگ پشت به وی کرده و به پسرش بپیوندند، خصوصاً که در ملاقاتی هم که بین سلیمان‌خان و امپراتور روسیه روی داده بود و امپراتور قول داده بود، چنانکه سلیمان خان در شمال شرقی ایران موفق به تشکیل یک کشور پادشاهی گردد، حکومت وی را به رسمیت خواهد شناخت و از وی حمایت خواهد کرد. البته اگر این نقشه جنبه‌ی عملی به خود میگرفت، به احتمال زیاد سرزمین‌های شمالی خراسان که بعداً به تصرف روسها در آمد، از دست نمیرفت. ولی زمان آبستن حوادث دیگری بود، به این گونه که امپراتوری روسیه در قبال سیاستهای استعماری انگلیس در منطقه و نفوذ آن بر روی دستگاه سلطنتی قاجار، با پیش آمدن مسأله‌ی سلیمان‌خان، چراغ خطری به ناصرالدینشاه نشان داد و رسماً از او خواست که در مسأله‌ی جانشینی سلیمان‌خان ترتیبی اتخاذ کند که حقوق وی محفوظ باشد. شاه از دخالت مستقیم امپراتور روس در این قضیه که صرفاً یک امر داخلی در کشور ایران بود به شدت برآشفت و طی نامه‌ای شدیداً از یارمحمدخان خواستار شد که مسأله‌ی سلیمان‌خان را هر چه زودتر پایان دهد، و نامه‌ای که اخیراً در لای جلد یکی از قرآنهای خطی سهام‌الدوله کشف شد، گوشه‌ای از این معما را برای ما روشن ساخت، هر چند که نامه‌ی مذکور سربسته یکی از خان‌زادگان شادلو افتاده و حاضر به نشان دادن آن نیست و معتقد است که شخصاً میخواهد تاریخ ایل شادلو را بنویسد، سفرنامه سردار بجنوردی و بسیاری از اسناد و مدارک این خانواده نیز در دست ایشان می‌باشد، که امیدواریم این آثار پیش از اینکه از میان بروند و به سرنوشت سایر اسناد و مدارک ایران دچار شوند، چاپ و منتشر گردند که گوشه‌ای از تاریخ مملکت برای نسل آینده روشن شود. اما در اینکه این سند فرمان ناصرالدینشاه و پاسخ یارمحمدخان به شاه وجود دارد صد در صد درست است و این امر آقایان خسروخان شادلو و فریبرزخان شادلو که خود دیده و خوانده‌اند برای نگارنده نقل نموده‌اند و مرگ سرهنگ آقالار که داماد شادلوها است و نیز با آقای افراسیاب خان برادر سلیمان خان موضوع فوق را تائید نمودند. اما آقای حسین ملکی نیز به علت عدم اطلاع

ازوجود اسناد لازم مطالبی در مورد سلیمان‌خان آورده است، که‌هرچند صددرصد درست نیست لکن‌خواندنش بی‌فایده نمیباشد. وی آورده‌است‌که: «اسهام‌الدوله بارمحمدخان ایلخانی بزرگ ایل‌شادلوکه‌آبرورهاسردارمعظم لقب داشت، چندین داشت، یکی هم زنی بوداراوبه‌ی نواگمه گوگان واین‌زن پسری داشت موسوم به‌سلیمان‌خان واین پسربزرگترین‌فرزندان‌سهام‌الدوله‌بود [البته‌دومین‌فرزندبود] وسوارشداولادلو، مردی دلیروزبرگ وجاه‌طلب ومردانه، وبیوسته مادران دیگربرادران برای اوپیش پدرمایه‌سوختند [وایلخانی‌راتحریک] ودسته‌بندی میکردند ... تاآنکه‌صابه‌ی پدرویسرشکرآب حاصل شد، ودیووحشت فیمابین به‌نگاپوافتادوغبارخلاف برخاست وسلیمان‌خان ازپدرنگران، بسوی طایفه‌ی مادرروی آورد، وبادائی‌های خودبرپدر عاصی‌شد، وعاقبت شهرجنورداچون نگین‌انگشتردرمیان گرفت‌وازپدرتقاضاکردکه‌ازکارکناره برودوحکومت رابه‌اورهاکند. زیراتمام اهالی جنوردوایالت مذکورهوادارسلیمان‌بودندو ازسردارمعظم وسخت‌گیری ومظالم اوبه‌جان آمده‌وخود، سلیمان رابه‌یاری خواسته‌بودند.[1]

پدرتندبرگرد، پیام دادکه‌تونورچشم منی، مرابانوسرجنگ‌نیست، بیاکه‌خانه‌خانه‌ی‌توست هرچه‌خواهی فراهم است ... وبدین‌وسوسه‌هاودمدمه‌هاپسرراآرام کردوبه‌دام آورد ..... وفرارشدوری ازلشکرگاه‌به‌شهرآبدوپای پدررابوسیدوپدرسوازسرگناهان وی بگذردوعنایات پدرانه‌رابارد‌یگرازسرگیرد وپدرویسردست به‌دست دهندوکارحکومت وایلخانی گری راازپیش ببرند. سلیمان‌خان رااین دمدمه درگرفت واین عشوه‌خونین رابخرید، وسوارشده‌تنهابه‌قصر پدردرآمدوبدربه‌قصداوگشان درکمینگاههانشانید.

چون سلیمان‌بربدروارد‌شدوپیش روی‌اوبه‌زمین افتاد، به‌ش خوبخوازاربستوبیرون جسته باشال وریسمان سلیمان رابیش چشم‌پدروبه‌امراوخفه‌گردند. ... [این امربانوجه‌به‌کشته‌شدن شاه‌درسال ۱۲۱۲ باندیکی‌دوسال بیش‌ازآن بوده‌باشدکه‌سلیمان‌خان دراوج جوانی درحدود ۲۱ سالگی بوده‌است] فردابرو[شون] ازشهربیان برآمد، خلقی درعزای این جوانمرد شجاع سیه‌پوشیدند، خبربه‌طهران رسید، بارمحمدخان راهعزول کردند، بطهران خواستند، ... باعافیت پولی دادولقب «اسهام‌الدوله» گرفت وبه‌جنوردبازگشت.

[بی‌گمان احضارسهام‌الدوله به‌تهران برای این منظوربوده‌باشدکه مردم ازجریانهای پشت‌پرده اطلاع‌نیابند و شاه‌رادراینمورد‌مقصرنپندارندواین احضارسرپوشی بوده‌درجهت آرامش‌مردم بجنورد] میدانیدآن چندتن که‌ازکمین بیرون جستند، کی بودند؟

۱ـ *ممکن است طرفداران سلیمان خان اورابه‌این کارتشویق کرده‌باشندولی درهیچ جا گفته‌نشده‌است که‌بارمحمدخان آدمی ظالم وبی منطق بوده‌است دراینجابرای بسیار مظلوم جلوه‌دادن پسر، پدررا[سخت گیری ومظالم] متهم کرده‌اند.*

سردار محرر معدوم عزیزالله‌خان آنروز ، که مادرش سوگلی سهام الدوله بود و به تدبیر آن زن بین پدر و سلیمان نفاق حاصل شد . . . »[1]

ملاحظه میشود دلایلی که برای قتل سلیمان‌خان ارائه داده شده در حد شایعه بوده و از حقیقت گامی برخوردار نیست . یارمحمدخان حیلی فهمیده تر و منطقی تر و سیاستمدارتر از آن بود که بخاطر حسادت زنان ، فرزندش را به دست خویش تباه سازد . برای روشن شدن واقعه به آقای خسروخان شادلو بزرگ خاندان شادلو و سپس به آقای فریبرزخان شادلو که هر دو پسران عزیزالله‌خان (سردار محرر) و نوادگان یارمحمدخان سهام الدوله هستند تماس گرفتم و واقعیت را جویا شدم که چنین گفتند . این مسأله برای خود ما هم پیچیده و نامفهوم بود ، تا اینکه چند سال پیش براثر مرمت کردن یکی از منازل سهام الدوله ، قرآنی کشف شد که جلدش مندرس می نمود . پس از مدتی متوجه شدیم که لای جلد قرآن شکافته شده و کاغذی در داخل آن جستم میخورد . جلد را شکافتیم ، در دو نامه که در خوف آن بود علت قتل سلیمان خان را روشن نمود .

پس از اینکه سلیمان‌خان بر بدر مشورد ، امپراتور روسیه درصدد بهره‌گیری از این ماجرا برمی‌آید و وسیله‌ی سفیرانی که بر در سلیمان‌خان میفرستد از او میخواهد اگر بتواند با اتحاد نیروهای کرد و ترکمن در منطقه یک پادشاهی تشکیل دهد ، امپراتوری روسیه از وی حمایت خواهد کرد و سلطنت او بر کردستان خراسان را به رسمیت خواهد شناخت . گویا ملاقاتی هم بین سلیمان خان و امپراتور روس روی میدهد . یارمحمدخان از این جریان اطلاع حاصل میکند و برشدت رفتار خود نسبت به سلیمان‌خان می‌افزاید . امپراتور روسیه طی نامه‌ای از ناصرالدین‌شاه میخواهد که نسبت به خواسته‌ی سلیمان‌خان و برکناری یارمحمدخان اقدام نماید . این درخواست سخت بر ناصرالدین‌شاه گران می‌آید و طی یادداشتی از یارمحمدخان میخواهد که بهر نحو شده به این وضع خاتمه بدهد و پس از اینکه سلیمان‌خان بحضور در اردو حاضر میکند ، یارمحمدخان می‌بیند که اگر با وی بجنگد ، خونهای بسیاری ریخته خواهد شد و عده‌ی زیادی از دو طرف به هلاکت خواهند رسید و سرنوشت جنگ نامعلوم ، نازه اگر یارمحمدخان پیروز گردد ، بازممکن است سلیمان‌خان بسوی خوارزم متواری شود و دسترسی به وی مشکل تر گردد . لذا مصلحت در این می بیند که او را فریب داده به شهر دعوت کند و مقام خویش را به او تحویل دهد و خود به عبادت بپردازد ، و بدین ترتیب سلیمان‌خان به دام می‌افتد . ایلخانی فرمان میدهد ، او را به قتل برسانند . و پس به ناصرالدین‌شاه آگهی

---

۱ ـ تاریخ بیست ساله ایران ـ حسین مکی ـ ص ۵۴ ـ این نظر آقای مکی درست نیست ، زیرا علاوه بر آنکه زنان یارمحمدخان چنان نفوذی در اغوای شوهر نداشتند ، همانطور که در عکس هم ملاحظه میفرمائید ، عزیزالله‌خان هم آن زمان در سن نوجوانی بود و این کار از او ساخته نبود و قتل سلیمان خان صرفا "یک امر سیاسی بوده است .

میدهدکه جریان خاتمه یافت .لذا ناصرالدینشاه در نامه‌ای که در جوف جلد قرآن بوده به خاطر میهن پرستی وشاهدوستی سپهام الدوله به اوتبریک وتسلیت گفته است . اما سپهام الدوله همواره از مرگ فرزند طول وافسرده بوده است . سرهنگی که حکم بار محمدخان را اجراکرده سلیمان خان راکشته بودوخودازکردهای شادلو بودوچون دریافته بودکه سپهام الدوله طاقت دیدن وی را ندارد شخصا "خودکشی کرده بودتا اینکه ولینعمتش ازدیدن قاتل فرزند ، بیش از پیش افسرده خاطر نگردد .

وضع مالیات بگیری در خراسان

جمع مالیات وعوائدخراسان درسال ۱۹۰۵ میلادی مبلغ ۱۲۷۷۱۲ لیره نقد و ۲۱۷۷۸ تن گندم وجو بود .والی خراسان درحدود سی هزارلیره بیشترازحدنصاب فوق ازمردم مالیات جمع میکردوچهارده هزارلیره آن رابه شاه وشش هزارلیره به صدراعظم پیشکش می نمود وبقیه نیز به جیب حضرت والی و وزیرش سرازیر میشد .

این مبلغ چندصدم منافع والی رانشان میدهدوارقام زیررابایدبدان افزود .

(۱) چنددرصدازحقوق کلیه مستمری‌های نقدی بعلاوه بیست درصدازوظائف وانعامات حسنی

(۲) منافعی که به اصطلاح بابت غرامت واین جورجیزهاازمحل شکایتها ورسیدگی بکار مردم میگرفتند .

(۳) منافعی که ازفروش حکومت های کوچک باشخاص مانندهات وبخش‌هاوشهرها . مثلا" شخصی چهارصدلیره می پرداخت تابه شغلی منصوب گرددوحکومتی به اوداده شود .چند ماه بعداورا ازآن شغل برکنارمی نمودندوکسی دیگرحاضرمیشدبه این مبلغ دویست لیره دیگراضافه کندواميدواربودکه آن بیست راناشب عیدنگه دارد وعلاوه برپولی که پرداخته است چندبرابرازرعایای بدبخت وفلک زده بگیرد .

(۵) منافعی که ازراه فرستادن ماموربرای بازجوئی ورسیدگی به شکایتهائی که خودحکمرانان درمنطقه خودبوجودمی آوردندومردم رابجان هم انداخته ازآب گل آلودماهی میگرفتند بدست می آوردند .

---

۱ - رجوع شود به ص ۵۵۳ جلد دوم تاریخ ایران سایکس

۲۵۸ ـــ

۱ ـ مالک وزارع درایران ـ دکترلمتون ـ ترجمه منوچهرامیری ـ ص ۳۱۰

کشته‌شدن خسروخان حاکم قوچان به‌دست توران‌خانم بادلانلو

توران خانم دختر ولیخان بادلانلو از خطه شورستان عبورنمود و بلخشور کرد است. ولیخان بادلانلو را برای معروف وقدرتمندکردن مانع در درمان محمدناصرخان شجاع الدوله بیگلربیگی شهرقوچان بود (۱). پس ازفوت شجاع الدوله درسال ۱۳۲۰ فرصت دست آمد، مقام ایلخانی زعفرانلو را ازخانواده‌ی شجاع الدوله‌هاکه‌از امرای شیخ امیرانلو بودند، گرفته، به خانواده‌ی خویش منتقل سازد.

پس ازفوت محمدناصرخان، چون‌شخص لایق وباکفایتی ازدودمان شجاع الدوله‌هانمانده بود، وعبدالرضاخان پوه‌ی امیرحسین خان شجاع الدوله‌که‌کودکی ضعیف وبی تجربه‌وافیونی بود، وآن زمان به‌عنوان ولیعهدوجانشین ایلخانی قوچان درشهرشروان حکومت میکرد نمیتوانست پاسخگوی مدعیان منصب ایلخانی گردد.

ازدیگررجال باقی مانده‌خاندان شجاع الدوله، شخص خسروخان، فرزندامیرگونه‌خان برادرامیرحسین خان شجاع الدوله بود. امیرگونه‌خان درزمان حکومت برادرش، حکومت‌شروان رابرعهده‌داشت وسه‌پسربنام‌های خسروخان، بهرام‌خان وبهمن‌خان ازاو باقی ماند. خسروخان پس ازفوت پدرعموش محمدناصرخان که‌حکومت زعفرانلو را ازآن خودمیدانست، بدون محور دولت، همچون امرای پیشین زعفرانلو براین مسندجلوس نمود.

ولیخان بادلانلوبرای دستیابی به‌قدرت، باطرفداری برخی ازمردم قوچان از کاسالی که‌مصلحت میدانست واردعمل شدوبادادن وعده‌ووعیدپول بیشتربه‌صدراعظم و درباریان‌حاضرکه‌به‌گدائی افتاده‌بودند، زمینه‌را برای نیل به‌مقصودهموار می‌نمود. عبدالرضاخان هم که‌قدرت مقابله‌با این دورقیب سرسخت رانداشت عازم تهران شد. تابادادن رشوه‌ی بیشتربه‌صدراعظم وشاه‌ودرباریان، این مقام راازآن خودسازد. خسروخان بدون داشتن‌حکمی ازسوی مظفرالدین‌شاه برمسندقدرت تکیه‌بودوتظاهراتی راهم که‌دارودسته‌ی ولیخان براه‌می‌انداختند بافدرت سرکوب می‌نمود.

شش ماه‌ازحکومت خسروخان گذشته‌بودکه‌روزی تلگرافچی قوچان، تلگرافی بدست ولیخان داد، که‌ازمطالعه‌ی آن انبساط خاطری به‌اودست دادوبه‌اطرافیان دریافتندکه‌خبری هست چون پاداش به‌تلگرافچی داده‌شد، موضوع تلگراف درزگردوروزبعدخسروخان، به احضارولیخان فرمان داد. خسروخان جویای تلگراف میشوند، لکن ولیخان بکلی انکارنمود.

۱ـ بیگلربیگی قوچان مقامی بودکه‌تقریبا "وظایف شهرداری وبخشداری شهروحومه‌ی امورراشامل میشدیعنی تنهابرشهرقوچان حکومت میکردوارزش مقام بیگلربیگی های دوره‌ صفوی وافشارراداشت.

خسروخان دستور بازرسی بدنی داد که در نتیجه تلگراف مذکور از جیب وی بدست آمد و معلوم شد که فرمان حکومت تمام ولیخان بادلانلو صادر شده است . خسروخان نتوانست خویشتن را کنترل کند . لذا اسلحه گمری خود را کشید و بیدرنگ بسوی ولیخان شلیک کرده و او را از پای درآورد .

بدسال مرگ ولیخان ، ایل بادلانلو برآشفت و درصدد گرفتن انتقام برآمد . مردم شهر سرکه در این موارد بی بهانه می گشتند بطرفداری از بادلانلو برخاستند ، هر روز تظاهرات و زدوخورد بود ، عده ای بی گناه هم در این میان کشته شدند . لکن خسروخان با قهر و غلبه رفته رفته بر اوضاع مسلط گشت ، در این هنگام که حیدربیگ ، ایل بیگی بیجرانلو از سرحد به قوچان آمده بود ، از خسروخان دعوت کرد که برای بازدیدی از نواحی مرزی بسوی بیجرانلو حرکت کند و برای رفع باراحتی خاطر جندروری به سیروشکار بپردازد . خسروخان از این پیشنهاد استقبال نموده با عده ای از نوکران خود بهمراه حیدربیگ عازم بیجرانلو شد ، و جندروری در آن نواحی به غفلت گذرانید . در غیاب او بزرگان بادلانلو با تشکیل محالس و محرانیهای مهیج حوسباسی شهر را کاملا " به نفع خویش تغییر دادند .

پس از چندی خسروخان (۱) از بیجرانلو به اوغار مرکز سوکانلو آمد ، تا از محمدحسین خان ایلبیگی سوکانلو دیدن کند . محمدحسین خان که شخص زرنگ و هوشیار و سیاستمدار و از اوضاع قوچان باخبر بود ، زبان به انتقاد از خسروخان گشود و گفت : اگر سطور از کشتن ولیخان ، میل به حکومت قوچان بود ، سیر و سیاحت در کوههای بیجرانلو در این موقع خطیر چه معنائی دارد ؟ و اگر سیاحت در بیجرانلو مورد نظر بود که کشتن ولیخان لزومی نداشت ؟

سخنان ملامت بار محمدحسین خان که یکی بعد از دیگری چون پتک آهنین بر مغز خسروخان وارد می آمدند ، او را از خواب غفلت بیدار کرد و دریافت که با ترک کردن دارالحکومه چه اشتباهی را مرتکب شده است . لذا برای تنبیه نمودن خود به محمدحسین خان دستور داد که بیدرنگ سلمانی اوغار را احضار کند . لحظه ای بعد علی دلاک (بدرجه بدو دلاک) در سرابرخان بزرگ به تعظیم افتاد . خسروخان روی تخته سنگی نشست و به علی دلاک فرمان داد که سرش را خشک خشک بتراشد .

خشک تراشیدن سر یکی از شکنجه هائی بود که برای گرفتن اعتراف یا مجازات افراد بکار میرفت . محمدحسین خان خواست جلوگیری کند ، با عکس العمل شدید خسروخان مواجه شد و علی دلاک با دیزان (تیغ سلمانی) خودش که آهن پاره ای بیش نبود شروع کرد به تراشیدن و یا بهتر بگوئیم شیار کردن سر خسروخان .

لحظه ای بعد که خسروخان با سر خونین از زیر تیغ علی دلاک جان سالم بدر برد اشاره به

---

۱ ـ از آثار باقی مانده ی خسروخان آسیاب نزدیک شارک از مهمترین آسیابهای خراسان است که به « آسیاب خسروخان » معروف است و اکنون بسبب وجود آسیابهای موتوری از رونق افتاده است

حرفهای سرش خطاب به حاضرین گفت . گله‌ی بوکی که باحرف حیدربیگ ،قوچان رارهـــاکند و به‌شکاربرود ، پاداشی بهتراز این نخواهدداشت .

همانـدم خسروخان عازم قوچان گردید ، امادیگردیرشده بودوضع سیاسی واجتماعی شهر بکلی دگرگون شده بود ، خسروخان باسیل اعتراض مردم وبادسته بندی‌هائی که ازسوی بادلانلـوهاو طرفدارانش انجام می‌گرفت مواجه‌گشت وناچارشبانه به مشهدگریخت ودرحرم مطهر بست نشست .

توران بی‌بی دختراولیخان بادلانلو (خواهرتاج محمدخان سطوت الملک که بعـــدا" به ازدواج فرج‌الله‌خان صمصام الملک‌شروانی درآمد) که دربدردسال قاتل پدرمی‌گشت ، درتعقیب وی به‌مشهدرفت وباشش لولی که‌دردست داشت خسروخان رادرحرم امام‌رضامقتول ساخـت و باردیگرشجاعت ولیاقت زن کرداردل تاریخ به‌ثبت رسانید ، نیزگفته‌شده‌است که‌توران‌بی‌بی بادست خودخسروخان رانکشت بلکه به‌یکنفرازترکان مهاجربنام سیدعباس درمشهدپول‌دادو اوخسروخان رادرحال نمازبابیشتوبه‌قتل رسانید ، علی‌بگ (انصاری‌راد) برزلانلواظهارداشت‌آن بیشتوبعدا" بوسیله‌توران بی‌بی به‌من داده‌شد ، باکشته‌شدن خسروخان وولیخان میدان رقـابت برای عبدالرضاخان خالی ماندواومدتی بعدباحبه‌فرمزوفرمان حکومتی واردقـــوچـان شد وبرمسندی نشست که‌شایستگی‌آنرانداشت . یکسال بعد (۱۳۲۲ قمری) غلامرضاخان‌آصف‌الدوله باخربدن حکومت خراسان ، ازامین‌السلطان صدراعظم مظفرالدین‌شاه ، بجای رکن الدوله عموی شاه‌به‌خراسان آمد .

آصف‌الدوله دربدوورودش به‌خراسان عبدالرضاخان راازحکومت قوچان برکناروبـــرخود امیرحسین خان رابجای وی منصوب نمودودست به‌اعمال زشت وناپسندودوظلم هاوستمهاروا داشت که‌شرح آن دریک کتاب نگنجد .

زندان هولناک آصف‌الدوله‌درخراسان وحال بیگلربیگی‌قوچان

مرحوم مجدالاسلام کرمانی که‌هنگام تبعیدبه‌خراسان درسال ۱۳۲۴ قمری چنـــدروزی مره‌ی این زندان وحشتناک راچشیده‌است ، نکات جالبـی از آن ارائه داده که بیانگر جنایات آصف‌الدوله‌وهمپالکی‌های وی وطرزرفتارعمال دولت بامردم خراسان بویژه‌زندانیان است .
مجدالاسلام ضمن بازگوکردن سیاه‌چالهای نمناک وبرازعقرب وحشرات زندان ووضع فلاکتبـار زندانیان وشکنجه‌آنهابه‌شرح حال **بیگلربیگی قوچان** پرداخته‌می‌گوید .

«دروقایع محسن ، گویا سرکلر بیگی قوچان حاج اسماعیل خان را برای خواستگان معرفی کرده ایم واحتیاطا" مکرر میکنم .

این شخص بالطبع محب وخوش فطرت واز اعضای «انجمن اخوت» است . یعنی دروش است وارشعه ی آقای ظهیرالدوله [1] تمرده میشود . خیلی کم دل وترسو می باشد ودرهر آنی خیال گشته شدن میکند وبه ناله وآه میگراند . متصل به صفرعلیخان مدیر محسن پول میدهد و او راهمه کاره ی دستگاه خاوفدر می شناسد . همچو تصور میکند اگر سرکاصفرعلی وآقاجان نایب (زندان) اراوراضی نوند ، کارش به کام است وایامش بروفق مرام .

نوکری دارد درلباس کردی ، هرروزچندین مرتبه به برداومی آید وحاجات اورا برمی آورد و اسباب عیش اورافراهم می نماید ، قند میخرد ، چای می آورد ، وگاهی پنج تومان ده تومان قرض نموده برای تقدیم خان نایب می آورد ومیدهد وجهت گرفتاری اواینست گه این شخص ازهواخاهان شجاع الدوله قوچانی است وحکومت قوچان سالهای درازازایالت خراسان مجزابوده است ودر تصرف همین خانواده شجاع الدوله بوده است وپدران اعمام اوبهمین لقب ملقب بوده اند ، حتی آنکه گاهگاهی خودسری ودرمرکزخودشان برقوچان واهل زعم الوسلطنت میکرده اند و رفته رفته بعد از مردن بزرگان اینها ، [امیر حسین خان و ... (۲)] ضعیف شدندودر زمان شجاع الدوله حالیه که خوانی است گم تجربه وتریاکی ، کارشان مطلقا "زارشدوآصف الدوله

---

۱ ـ دایرة المعارف مصاحب آورده است که : [ظهیرالدوله علیخان ملقب به صفاعلیشاه ۱۲۸۱ ـ ۱۳۴۳ هـ . ق . ازمشاهیررجال وامرای عهدقاجار ، پسرمحمدناصرخان ظهیرالدوله ی قاجار ، داماد ناصرالدینشاه بودو یک چنددرولایات مختلف حکومت داشت . درسال ۱۳۰۳ قمری درسلک مریدان صفی علیشاه درآمدوبعداز وفات [۱۳۱۶ هـ . ق] صفی علیشاه ، به امرناصرالدینشاه جانشین اوگشت ، انجمن اخوت راتاسیس کرد . درظهورمشروطیت ازآزادی طلبان حمایت و طرفداری میکرد ، وبهمین سبب ، درواقعه ی توپ بستن مجلس ، غارت دیده وخانه اش ویران گشت . [محمدعلیشاه درآخرین دقایق حکومتش ازاین واقعه اظهارتاسف کردوبدنبال همسر ظهیرالدوله فرستادونهایت تاسف خودرا ازاینکه گوش به سخنان خیرخواهانه ظهیرالدوله نداده وکارخودرابدینجاکشانده است ، ابرازداشت . گویاظهیرالدوله این زمان بحال تبعید درکرمانشاه بوده است] .

ظهیرالدوله درتهران وفات یافت . مقبره ی اودرراه بین امامزاده قاسم وتجریش شمیران است .] یادآوری میشودکه محمدناصرخان شجاع الدوله حاکم قوچان نیزازطرفداران ومریدان همین ظهیرالدوله بوده است واز این رهان عرفان و تصوف در قوچان نضج گرفت .

۲ ـ همانطورکه گذشت امیرحسین خان ضعیف نبودوازقدرتمندترین رجال عصرناصری بود .

اسباب چینی‌ها کرده تا او را از حکومت قوچان معزول کرده و او را مقصر قلمداد و به طهران فرستاده و پسر خودش امیرحسین‌خان را به قوچان فرستاد و هرچه دلش میخواست با اموال آنها کرد و دختر شجاع‌الدوله (۱) مرحوم خواهر شجاع‌الدوله حالیه را گرفت و هرچه توانستند گردند و اینگونه قصه دخترفروشی قوچان شهرت دارد. مبنی بر این قاعده است که چون قوچان به حدود ترکمانان وصل است و به خاک روسیه متصل و مالیات آن جا هم از اراضی مگر بندوبه از عایدات املاک، وقلان سجاره که از عهده پرداختن مالیات و تعارف و جریمه برمی‌آید (که در نظام طبیعت ضعیف با مال است) ناچار است دختر خود را به سلطنی بفروشد تا مالیات دیوان را بپردازد. آصف الدوله، شجاع‌الدوله را بهمین گناه سهم کرد و به تهران فرستاد ولی پسر خودش در مقابل از مردم جرم گرفت و چهار مقابل او دخترفروشی کرد و آنقدر بر خلق بیچاره سخت گرفت که ناچار شده از ظلم او بنای دادوفریاد گذاردند، و او هم مجبور شده بعد از وصول احکام متعدده از طهران و افتضاحات بسیار سرش را عزل و حکومت قوچان را به میرزا ابوالقاسم‌خان نام که از طهران برای بصری رفته بود واگذار نمود و آن بی‌رحم هم در مقابل مالیات معمولی را برعهده گرفت (اجاره کرد) و شدادو برای اینکه صدا بلند نشود (۲)، خواست این زیادی را از اعیان آنجا وصول نماید و چندان بر احم رعایای مقهور نمود که هر روز به تلگرافخانه و قونسولخانه متظلم شوند. لهذا جمعی را که از سوگرهای سابق شجاع‌الدوله بودند، به اسم اینکه فتنه میکنند و ظلم را بهم میزنند و مردم را به بلوا وادار می‌نمایند، گرفتار نمود و چوب فراوان زد و جریمه بسیار گرفت و بعد از آنکه بار خودش راست، آنها را به خراسان [۳] (مشهد) نزد [پدرش] ایالت جلیله و فرمانفرمای کل فرستاد و تا او هم سهم خود را دریافت نموده از این تعدگلاهی برباید و آنها را در همین زندان که شرح دادیم، حبس کردند و از هرگدام هرچه ممکن بود گرفتند و مرخص کردند. فقط این یکنفر جون در خراسان (مشهد) کسی را نمی‌شناخت نتوانست و جهی بهم بزند و لهذا در زندان متوقف شد و خان باشی [۴] برای آنکه زودتر کار را انجام بدهد، هر روز احبار ناگوار برای او پیغام میدهد، گاهی میفرستد که امروز حضرت اشرف (آصف‌الدوله) حکم فرمودند تو را به سیستان سربرم، گاهی حکم قتل و گاهی حبس کلات و

۱ـ این دختر بزرگ آغا نام داشت و فرزند امیر ابوالحسن خان میرپنجه بود، نهایت دلست و خواری عبدالرضاخان از اینجا معلوم میشود که دشمن توانسته است خواهر او را نیز به تصرف خود درآورد و اموال و خراین و کتابخانه و موروثی و هرچه آثار گرانبهائی که از برای رعفرانلو جا مانده بود نیز بعنوان دستبرد به غارت ببرد.

۲ـ بالاخره صدا بلند شد و از تهران بانگ مشروطیت برخاست.

۳ـ در آن زمان به شهر مشهد، خراسان گفته میشد

۴ـ منظور از خان باشی رئیس زندان است.

درهر مرحله این بیچاره بقدری وحشت میکندکه به مردن نزدیک میشود وبالاخره مهلتانه (حق حساب) میدهدوقرار میشودکه خان باشی توسط کندوضما "یکنفرسیدازاهل قوچان وآشنایان بیگلربیگی دردستگاه نایب التولیه است واوبرای آنکه خدمتی به نایب التولیه (آصف الدوله) کرده باشد، گاهی نزدبیگلربیگی می آیدومی گویدفلان ملک رادرنیشابورداری به نایب التولیه تقدیم کن و صیغه مصالحه نامچه بخوان وسندمعتبربده تاآقای نایب التولیه خودشان جریمه حکومت وتعارف امیرحسین خان نایب الحکومه (که به تازگی ازحکومت قوچان برکناروبه نیابت حکومت پدرش آصف الدوله منصوب شده بود) ورسوم خان باشی ومعمولی خان نایب رابپردازندتاتورا از این زندان تنگ آسوده ومرخص سازند. بیگلربیگی هم تقریبا "حاضراست ، امااطمینان ندارد. میترسد ملک ازدستش برودوحکم آزادی به دستش نیاید. لهذاحیران وسرگردان مانده است وعجالتا" وجوداوبرای ماضرورندارد. گاهی قلیانی بمامیدهد...» [۱]

درمجله خواندنیهاآمده است که، آصف الدوله خوراک مردم رامی خریدوبعداحتکارمیکردکه؛ «گندم راازقرارخرواری دوتومان ازخالصه دولت وباخالصه رعیت میخریدوازقرارخرواری ده یا بیست تومان میفروخت...» (۲). آصف الدوله مشروطه خواهان رابه چوب می بست وانواع اهانتهارادرموردآنهاروامیداشت ، وقتی ازسوی نمایندگان دوره اول موردبازخواست قرارگرفت تلگرافی پاسخ دادکه آنهاهرزگی کردندبهمین جهت چوب خوردند.

غارت وچپاولگری ماءموران آصف الدوله درقوچان ودرگز

بمصداق اینکه «مشت نمونه خرواراست» سرگذشت وطرزتفکرورفتاریک تن ازماءمورین آصف الدوله درچپاول وغارتگری وکشتارمردم بطورخلاصه مذکورمیشود. این شخص حسن خان نام داردکه شیخ احمدمجدالاسلام کرمانی درسفرنامه تبعیدی خودبه کلات نکاتی ازآن راباز گو میکند.

۱- سفرنامه کلات ج ۱ مجدالاسلام کرمانی - بامقدمه خلیل پور - ص ۱۷۶ - برای رعایت اختصارازذکرشکنجه هاوآزاری که درزندان بزندانیان میشد، خودداری گردیده.

۲- مجله خواندنیها - شماره ۳۰ - سال چهارم

محدالاسلام که از مجتهدین معروف وروزنامه نویسان مبارزوفردی آزاده وشریف بودهنگامیکه بدستور آصف الدوله از مشهد به زندان کلات تبعیدشدبابن حسن خان که رئیس ما"مورین وقراسوراسهابود محدالاسلام ورفیقانش راازطریق دروازه قوچان به سمت خواجه ربیع حرکت میدهد محدالاسلام درمورد خاطرات خودنرسیده به خواجه ربیع چنین می نویسد .

« ... دروسط راه به یک نفردهاتی رسیدیم ، سبدی ازرزدآلوروی سرگذاشته عبورمی نمود یکی ازسوارهادست کردویک مشت ازرزدآلوهای اورابرداشت وآوردبردهن وگفت بسم الله میل بفرمائید ، من فی الجمله اظهارکراهت کردم ونخواستم مال غصبی راخورده باشم ، آن سوار خندیدوگفت . شمانبایداراین چیزهااحتیاط کنیدچراکه مجبوربدوتمام آنچه دراین راه میخورید غصب ومال مردم است که مابه زور میگیریم .

گفتم دررامطهران که اینطورنبودهرچیزی را (ما"مورین) خریداری میکردند ؟

جواب داد . سوارکشیک خانه (تهران) چه حقی دارد (که) بااین حقوق کافی ، درقلمروحکومت دیگری سورسات بگیرد (!) امامامالک اینجاهستیم وهروقت ازهرطرف ما"موریت داشته باشیم حق گرفتن سورسات داریم .

گفتم مگرمخارج راه به شمانداده اند ؟ خنده بلندی کردوگفت . علاوه ازاینکه مخارج بما نمیدهند مبلغی هم نقدمی ازمامی گیرندبرای آنکه مارا ما"موریت میدهندواز محل ما"موریت هم هرچه عایدشودعادل نصف به حضرت اشرف (آصف الدوله) ونصف نصف راهم به منشی باشی و امیرحسین خان (پسرآصف الدوله) وغیره بایدبدهیم وازصدتومان که بماعاید میشود نهایت بیست وپنج تومان آن به خودمان میرسد .

گفتم . پس ما"موریت رفتن برای شمابی فایده است ؟ گفت نه بازهم فایده داردوفایده اش اینست که هرکدام که درشهرمیمانیم روزی یک تومان مخارج خودمان واسمان میشود (مخارج یک اسب ویکنفرورانه دوفران بیشترنبوده است) گفتم مگربه شمامواجب وعلیق نمیدهند ؟ بار خنده طولانی کردوگفت . عجب است مگرشمااربابی آمده اید ؟ مواجب یعنی چه) علیق کدام است ؟ مارامی هستیم که چیزی دستی ازمانگیرندچیزی هم بماندهند .گفتم پس چه دلیل دارد که شمانوکری میکنیدودیاکه ندارید آخرت هم معلوم است بااین همه ادبیت که ازشمابه مخلوق میرسد چه حالی خواهیدداشت ومسلما" اگرمشغول کاسبی بشویدهم دنیای شماراحت تراست وهم آخرتتان .

جواب داد . ماخودمان هم میدانیم ، اما مارامجبور به نوکری می نمایند .

گفتم یعنی این اجباررانمی فهمم . گفت .

مثلا" من ازطایفه واهل شاهسون هستم پدران من همیشه سرکرده ایل بودندوپدران من بایدران آصف الدوله بنی اعمام بوده اند درزمان امیرنظام الدوله ریاست ایل ازطایفه ما

به‌طایفه‌آصف الدوله مشغل شده‌ومعلوم است دارائی مافقط شتروگوسفنداست ودوسال تمام من یک نوکری گفته‌مشغول شبانی گوسفندهاوبارگیری شترهاشدم ،همین آصف الدوله‌دامادش راکه سردارمیورباشدواداركردكه‌شترهای ماراگرفته‌به‌اسم حمل جنس ازعراق به‌تهران برای دولت تصرف نموده‌وشش ماه‌تمام شترهای من زیربارنبودند بگدبارگرابه‌ندادبلکه چندحمعت ازآنها که‌خیلی خوب بودندبرای خودش انتخاب نموده‌هرچه‌اینطرف وآنطرف دویدم فایده‌ای‌حاصل نشد ،بالاخره‌ناچارشدم دومرتبه‌آمدم سرنوکری که‌اقلا "توانم املاک واموال ومواشی خود وسنگانم رامحافظت نمایم حالااین اخباربیست ؟

چه‌بگویم درمملکتی که‌فریادرسی نیست ،ای کاش روسهاوانگلیس به‌این مملکت می‌تاختندوایران راتصرف مستملکات خودشان می‌ساختند تا تکلیف مردم معلوم میشد .

درانجاخاطرمن خیلی افسرده‌شدوآه‌سردی ازدل کشیدم ، سوارشاهسون حال مراملاحظه کردو دلتنگ شدوگفت . لازم نیست شمابرحال من دلتنگ شوید ،دلتنگ بحال خودتان شوید که بجهت شمارازخانه‌وآشیانه‌واهل عیالتان دورکرده‌اندوبه‌این روزسیاه‌انداخته‌اند . »

درانجاحسن‌خان‌رئیس فراسورانهاکه‌حاظرمرحوم مجدالاسلام رانگران می‌بیندواقعه‌ای ازماجراهای خودراتعریف کرده‌ومی‌گوید‌که‌چگونه‌بدستورآصف الدوله‌حاجی میرزامحمود دربان‌باشی رابرای بعضی‌ازکلات ازاین راه‌آورده‌وبازحروشکنجه‌هائی‌که‌بست‌به‌اوروادانسته‌موفق شده‌است ازخواهرزن ماکلات درمدت پنج‌شبانه‌روزچهارصدتومان برای خودوسواران و آصف الدوله‌ازاوووصول‌نماید درحالتیکه‌دراین سفرعبوربرسیدن‌چندسیاله‌نرعی‌ازاین محکومان جبری گیرش نیامده است .

مجدالاسلام بیان میداردکه‌چگونه‌این فراسورانهای سواره‌هنگام عبوراروستاهاکلاه‌وشال روسر دهقانان رابوده‌سواری میدهندوازهیچ جرایانداشته‌اند .

قبل ازرسیدن به‌قلعه‌خسرو به‌واقعه‌ای برخوردمی‌نمایندکه‌چنین آورده‌است که‌پس‌ازعبور ازکوه‌وگردنه ، « جمعیتی دربالای تپه‌دیدیم که‌تامرگ ماراندیدند ،بطرف بالای کوه‌فراری وسواری شدند .سوارهابه‌تاخت رفتندکه‌ازحالت آنهامستحضرشوند ،بارسیدن سوارها ، مردها به‌کوه‌رسیدندوچندنفرزن که‌اغلب بچه‌کوچک دربغل داشتندوازفرارکردن عاجزبودندبجای ماندند .ماهم به‌محله‌خودمان رابه‌آنهارساندیم ودیدارآن چندنفرسوار برآن بیچاره‌هاتاثیر عاجزانه‌کرده‌بود ،امااردیدن عمامه‌های ماقدری آسوده‌شدند .رسیدیم به‌پای تپه‌وهرچه‌به آنهااصرارکردیم که‌پائین بیایندجرات نکردند .ماازپائین وآنهاازبالای صحبت گذاردیم . ازآنهاپرسیدیم ، شمارا چه‌میشود ؟

جواب دادند ، دونفرماه‌مورازشهرآمده‌اندبرده‌ماکه «زو» باشدومردهای ما راگرفته شکنجه‌کرده‌اندواموال مارا غارت کرده‌اند ،ماهم مردوزن فراری شده‌به‌اینحالت بشهرمیرویم که

شکایت آنها به‌حکومت بکنیم (غافل از اینکه این تاخت وتازهای ما"مورین بدستورحکومت بوده است) ،هرچه‌حسن خان به‌آنها اصرارواتمامس کردکه برگردید برویم به ((رو)) ومن کارشما را اصلاح می‌نمایم (زیرا آن ما"مورین هم همکارحسن‌خان بودندوحرف همدیگراخوب می‌فهمیدند) بیچاره‌هاناگزیراطاعت نمودندوعلوم شدکه‌اینهاازترس ، هفت فرسخ راه‌راباالتمام درکوه‌وکمر بیاده‌طی کرده‌اندوچنان *ناله میکردندکه جگرمابحال آنها آتش گرفت* .))

مولف چون به‌قلعه‌خورمورد علت واقعه‌فوق راپرسید ، محمدرضاخان مزبان می‌گوید بسبب یک اختلاف زن وشوهری ،که‌حربان به‌گوش امیرحسین خان سرآصف الدوله (نایب الحکومه‌بدرش) میرسد ((نظرخان شاهسون ... (که) درشقاوت سنان این اسم‌انجیزی نمی‌شمارد)) باعده‌ای ما"مورنموده‌وآنهاابتدابردم خوررا چاپیده‌وسپس به ((رو)) رفته‌اند نظرخان شاهسون پنج روراست که درآنجا ((*هرکس راکه‌توانسته‌است گرفته‌وداغ کرده‌وشلاق‌زده‌و هرچه‌ازهرکس ممکن‌بوده‌است* بعنوان جریمه‌گرفته‌چندین راس مادیان وچندزوج گاوهم ازمردم گرفته‌است وچنان *کاررابررعایای بیچاره‌تنگ گرفته‌که‌ناچارزن ومردآنهاسربه‌کوه‌هاگذارده* وفرارا" به‌شهررفته‌اندوآن جمعیت که‌دیدیدهمانهابودند)) .

پس ازخروج ازروستای خوروعزیمت به‌سمت کلات ما"مورین ومحکومین به‌جادرهای ایل کردشیخوانلو برای خوردن قطرسکه‌میروندوبورداستقبال واحترام قرارمی‌گیرندوقطرسکه‌ای ناب نوش جان کرده ازمهمان نوازی کردان شیخوانلو تمجید می‌نمایند ، مزبان آنها کربلائی ملاعلی خان کدخدای ایل شیخوانلوسرارظلم وجورآصف الدوله‌وما"مورینش چنین می‌گوید .

((درچندین سال‌قبل درسرچشمه که‌معروف است به *((گل‌تپه))* ودراین حوالی است‌ومحل مرتع گوسفندان ماست وماآنجاقشلاق می‌رفتیم ، ازمرحوم حاجی میرزاباقرشقلی‌خریدیم‌وچندین سال درتصرف مابوده‌حرفی زراعتی هم آنجاکردیم ، امسال بعضی ازسی‌اعمام (پسرعموهای) خودمان مدعی‌شدندورفتندشهرغارض شدندوماراهم به‌شهر (مشهد) خواستند ،رفتیم قبالجات خودمان راهم بردیم ،طرف مقابل قباله‌نداشت ، یکی دونوشته‌بوسیده‌دردست داشت ،هرجا به‌مرافعه‌رفتیم‌تصدیق بحانب ماکردند ،حتی‌حاجی میرزاهاشم پسرمرحوم حاجی میرزامحمدباقر هم برصحت اسنادماشهادت داد ، مبلغی هم به‌آصف الدوله‌دادیم ورقم گرفتیم وبعدازسه چهارماه‌معطلی برگشتیم . مدعی مابعدازمارفته‌مبلغ کلی پول به‌آصف الدوله‌داده‌وهمین‌حسن‌خان حاضرابابیخ نفرسوارعقلنا" سرماآوردوآنجارا ازتصرف ماگرفتندوبدون حق به‌تصرف مدعی ما دادند ، دوسه‌نفررفتیم شهر ، پول دادیم پاسخ گرفتیم وآمدیم محل راتصرف‌کردیم . *بازمدعی رفت وپول دادوناسخ‌ناسخ گرفت* . بارآمدندماراسیرون کردند ، ماهم فکرکردیم *سه‌مقابل قیمت محل راناگزیر به‌حاکم شرع وعرف وقلق ما"مورین داده‌ایم* بازهم شهربرویم همین اوضاع است ،لهذاناچارشده‌صرفنظرکردیم ،حاصل بوجودی ماراهم بردند .حسن خان هم برتمام

حاصل شهادت دادو تصدیق کرد ، محمدرضاخان هم برحقانیت آنها شرحی نقل کرد ... »[۱]

مؤلف پس از شرح اعمال ظالمانه‌ای که از حسن خان رئیس قراسوران‌ها و مأمورآنها در بین راه صادر میشود می‌گوید که حسن خان حق مأموریت خود و همراهانش را از حاکم بیچاره کلات گرفته است ، بدون اینکه حاکم کلات در این ماجرا نفعی داشته باشد غیراز این که باید هر بهره نداشتن راهم بپردازد .

حسن خان پس از بازگشتن به مشهد مجدداً حکمی از آصف الدوله میگیرد و برای چپاول مردم عازم کلات میشود و از حاکم کلات اسب واسلحه و نوکر می‌گیرد که به تعقیب راهزنان برود .

مرحوم مجدالاسلام قبل از حرکت حسن خان و سواران از اومی پرسد که « واقعاً " خیالت چیست ؟ آیا در این میدان جنگ میکنی و دزدها را می‌گیری یا آنکه دفع الوقت میگذرانی ؟ »

حسن خان رئیس سواران باکمال تعجب جواب داد . ***« مگر شما در میان بزرگان نبوده‌اید و قانون نمیدانی که اینگونه سؤالات ازمن میکنی ؟***

گفتم ، باید هزار مطلب باشد که من ندانم ، البته باید بپرسم تا بدانم .

گفت ، من یک حکم محرمانه هم دارم و فوراً " از بغل خود حکمی نیم ورقی ممهور به مهر حضرت اشرف (آصف الدوله) ارائه داد ، حاصل مضمون حکم مبارک نیم ورقی محترم آنکه ،

حسن خان مأمور است درتمام ایلات ومحلات عبورکند ، هرطایفه یا محله که بسارقین مساعدت وهمراهی کرده‌اند یا بعضی از اموال مسروقه در نزد آنها پیدا میشود ، تنبیه و جریمه نموده اموال را از آنها استرداد کند .

گفتم ، مگه معنی این حکم را نفهمیدم ، خودت که مأمور اجرای اوهستی مدلول اورا بیان کن ،

درجواب خنده طولانی کرد و گفت ، مدلول این رقم قضا جریان این است که من هرچه ازهرکس خواهم بگیرم . گفتم ، عجب مطلب واهی میگوئی آتو مأموری که دزدها را بگیری یا ازهرکس که مال دزدی در نزد آنهاست مؤاخذه کنی ؟ چه ربطی به مال هرکس دارد ؟

مجدداً " خنده طولانی تر از اول کرد و گفت ، مگر واقعاً " حواست در کلا " مختل شده یا سر به سر من میگذاری ؟ ***من با همین حکم میتوانم تمام محلات وایلات کلات بلکه قوچان را چاپم*** بار خیوت کرده توضیح خواستم ، این طور توضیح دادکه .

« من آلان میروم بطرف کوه هزار مسجدکه محل توقف ومأمن دزدهاست . اگر دستم به آنها رسید و به آسانی توانستم آنها را گرفتار نمایم که اموال بسیار که سالهای دراز از مردم دزدیده‌اند بدستم خواهد افتاد و اگر دستم به آنها نرسید در آن حوالی یعنی در دامنه کوه هزار مسجد که بواسطه مرتع بودن اقلا " دویست محله از طایفه جلایر و هزار خانوار (از کردان) شیخوانلو وغیره منزل دارند

۱- سفرنامه کلات نوشته مجدالاسلام - با مقدمه محمود خلیل پور - ص ۲۰۶

درهر محله‌هم لااقل یک حرفی ازاموال مسروقه‌هست ، چراکه دزدها ، مال بزاری وخـــــراری‌را نگاه‌نمیدارندوفورا" بعدازسرقت میان آن طوایف میفرستندوبه‌آنهامیفروشندوآنهاهم قهـــرا" یااختیارا" میخرندوبهمین وسیله‌من تمام دارائی آنهاراضبط خواهم‌کردوبرفرض کـه‌مال دزدی نخریده‌باشند ، بهانه‌دیگردارم‌وآن اینستکه‌شماهادرفلان روزبه‌دزدهاکمک کرده‌اید وسان و قندوچای وبره‌برای آنهابرده‌اید . حالابه‌حرم این گناه‌بزرگ بایدفلان مقدارجریمه‌بدهید .

گفتم . سبحان الله ! مگراین بیچاره‌هابه‌اختیارومیل ورغبت به‌دزدهامساعـــدت کرده سورسات داده‌اند ؟ تاجارازترس جان داده‌اند ، حالاعوض آنکه‌حکومت محل حیوان حـــارت آنهارابکند ، دومرتبه‌بایدجریمه‌بدهند ؟ جواب داد . خدابدرت رابیامرزد ، مقصودبهانـه‌است هرچه‌میخواهدباشد . »

باچنین منطقی حسن خان باسواران خودبسمت کوه‌هزارمسجد حرکت نمود که روز پنجم یکی از سواران کلاتی همراهی بازگشته‌بدینگونه‌به‌حاکم کلات گزارش داد .

« شب اول رادرفلان نقطه‌بسربردیم وصبح رابطرف کوه هزارمسجدراندیم ، دردهـــات آمدن ماخبردارشدندوفرارکردندحسن خان هم مصلحت درتعاقب آنهادیده‌حمله‌به‌چادرهایا محله‌هاکه‌درآن اطراف بوده‌برده‌چندنفررعیتش به‌بدان آنهاراگرفته‌بزیرتجوبکشیدوچندنفررا هم به‌باد‌شلاق گرفت وعنوانش این بودکه‌شماچرابادزدهاهمراهی کرده‌ایدونان وآب به آنها داده‌اید ؟ بیچاره‌هاداد‌وفریادکشیدندکه‌مادردادن سورسات مجبوربوده‌ایم وشهیدقتیل ازما سکردند ، فایده‌نبخشید .

حسن خان صدارد‌نارسیاجمع شدندوبنای گریه‌وزاری راگذاشتندونزدیک بودزدوخوردی اتفاق بیفتد ، حسن خان به‌حکم ضرورت قدری آرام شدواجازه‌دادکه‌بعضی ازمردهایشان کـه‌از ترس حسن خان واردوی دولتی به‌کوه‌هاپناه‌برده‌بودندبرگردندوفرارختم عمل رابدهند ، زنهـا اطمینان‌گرفته‌رفتندومردهای خودراخبرکردند ، آنهاهم آمدندوباحسن خان داخل درمـذاکره شدندوگفتندوشنیدندتابالاخره‌فرارجریمه‌دادن رادادند [1] وازهرمحله‌که‌درآن نواحـــی بود وجهی به‌اسم ((ایالت کبری)) وسلغی هم برای ((سپه‌سالارامظم)) وتعارفی هـــم برای ((اردوی‌کیوان‌شکوه)) معین‌نموده‌وسیصدتومان مجموعا" برای‌تقدیم‌حضرت اشرف (آصف‌الدوله) مرتب وحاضروصدتومان هم حسن خان ، سردارفاتح وهرنفری پنج تومان برای سوارهـــاترتیب داده‌و . . . » [2]

---

۱ ـ بعضی ازرؤسای دوره‌ٔ پهلوی نیزاعمالی بست تروبی شرمانه‌ترازاین داشتندکه درجای خوددکرخواهدشد .

۲ ـ سفرنامه‌ٔ کلات ـ مجدالاسلام .

مردم ایران بویژه خراسانیها از این آصف الدوله‌ها بیجار گیها و بدبختی‌های فراوان دیده‌اند.[1]

آصف الدوله

حاج غلامرضا خان شاهسون از ترک های ایناللو فرزند حاج حسین خان شهاب الملک چاپارچی باشی امیر توپخانه است که در سال ۱۳۱۳ قمری به لقب آصف الدوله ملقب گردید در سال ۱۲۹۲ به حکومت کرمانشاه منصوب گردید. در حدود سال ۱۲۹۵ قمری با لقب موروثی شهاب الملک به حکومت کرمان رفت. ناظم الاسلام کرمانی در مورد حکومت وی در کرمان می نویسد. «چندسال قبل در کرمان یکنفر رفت نزد آصف الدوله... عرض کرد آقای حاکم، هیچوقت در کرمان قیمت ماست از یک من پنج شاهی زیادتر نبوده، در حکومت شما (که مالیات بر اصناف بسته اید) قیمت یک چارک که یک ربع من است به پنجشاهی رسیده. فورا امیر غضب خواست و حکم داد سر بیچاره عارض را ببرند که چرا فضولی کرده و...»

بر اثر این گونه اعمال و خرید و احتکار گندم و دیگر مایحتاج مردم و ایجاد قحطی مصنوعی در کرمان مردم بر او شوریدند و دولت ناچار او را معزول نمود. چندی بعد به حکومت مازندران و از آنجا نیز معزول شد.

آقای سعادت نوری آورده است که. «ناصر الدین شاه از زینت السلطنه دختر حسن خان سالار پسری داشت بنام نصرت الدین میرزا سالار السلطنه که در ۱۳ جمادی الثانی ۱۲۹۹ بدنیا آمده بود. شاه چند ماهی قبل از کشته شدنش سال ۱۳۱۳ به فکر تاسیس آنیه این فرزند دلبند افتاد و مصمم گردید شعله نان و آب داری به او رجوع کند و لابد به سابقه شرارتهائی که حد مادری سالار السلطنه (یعنی حسن خان سالار پسر اللهیارخان آصف الدوله) در خراسان مرتکب شده بود او را به استانداری خراسان و حاج غلامرضا خان شهاب الملک را به پیشکاری وی منصوب کرد. حاج -

---

۱ـ آصف الدوله‌های دیگر عبارت از اللهیارخان آصف الدوله قاجار پدر حسن خان سالار بود که فتنه خراسان و تفرقه انداختن بین امرای زعفرانلو و شادلو و بهره برداری سیاسی از این سیاست شوم وی در جلد اول این کتاب نگاشته شد. آصف الدوله دوم میرزا عبدالوهاب خان شیرازی بود که در شوال ۱۳۰۱ به حکومت خراسان منصوب شد و دو سال و نیم حکومت استبدادی وی چنان مردم را به ستوه آورد که...

علامرضاخان پس از انتصاب به این مقام ،آصف الدوله لقب گرفت . . .

آصف الدوله علاوه بر مبلغ هنگفتی که علی الرسم بعنوان پیشکش به ناصرالدین شاه تقدیم کرد ، باغ قبطریه تحریش یکی از مستغلات خویش را تسلیم میرزا علی اصغرخان اتابک (صدراعظم کارچاق کن) اهدا نمود و روانه خراسان شد . . . » [1]

بدیهی است کسی که این همه رشوه و باج برای حکومت خراسان بدهد به محض رسیدن آنجا چه مصیبتی بر سر مردم خواهد آورد . پس از اینکه علامرضاخان آصف الدوله بارخویش را در خراسان بست و مردم را به فقر و سیه روزی نشاند ، از خراسان احضار و دوباره به حکومت کرمان و بلوچستان منصوب گردید . سرانجام مردم کرمان بویژه سربازانیکه از وجود او سخت به ستوه آمده بودند بر او شوریدند و از کرمانش بیرون کردند .

آصف الدوله در تهران به وزارت خالصجات و حکمرانی پایتخت و سرپرستی ایلات و عشایر حومه مرکز تعیین شد که سرانجام مردم تهران سر بر او می شوریدند و در سال ۱۳۲۰ به ایالت فارس منصوب گردید ولی سه چهار ماه بعد بار به طهران احضار شد و مدتی این بروآن برمی بلکید و سنگ این و آنرا جرب میکرد ، تا دوباره حکومت خراسان و سیستان را خریداری نموده در سال ۱۳۲۲ قمری برای چندمین بار وارد خراسان شد تا بهتر به حساب مردم این دیار که خالی از اسم حسین خان هاشمه بود برسد . آقای حسین سعادت نوری در شرح حال این جنایتکار در خراسان و اینکه چگونه مردم را تقره داغ میکرد ، می گوید : [2]

«آصف الدوله با استفاده از تحریمات گذشته ، رعایای خراسان و مؤدیان مالیاتی (مالیات دهندگان) را تحت فشار قرار داد تا بتواند مطالبات دولت را وصول و امکانا "حقوق و وظیفه مستمری خواران (مرکز) را تأمین کند . اتخاذ این تصمیم و اجرای آن نه فقط وظیفه خواران و ارباب حقوق را آنطور که انتظار داشتند راضی نکرد ، بلکه عده ای را هم که از این رهگذر به زحمت افتاده بودند ، علیه او برانگیخت .

شیخ محمد ناظم الاسلام کرمانی می نویسد ، آصف الدوله اظهار تقدس میکرد و ریش می تراشید و از نوشابه های الکلی اجتناب می نمود ، ولی در عین حال صورت پسند و دارای طبعی شوخ و مزاج بود و از ارتکاب پاره ای اعمال منافی عفت ابا نداشت ، در هر کجا که به حکومت مبعوث گشت هر ارزاق مورد احتیاج مردم را احتکار میکرد و محصولات املاک خالصه را به ثمن بخس میخرید و پس از مدتی به قیمت گزاف میفروخت .

---

۱ ـ مجله یغما ـ اردیبهشت ۴۳ ـ مقاله حسین سعادت نوری .

۲ ـ تاریخ بیداری ایرانیان ـ ناظم الاسلام کرمانی ص ۳۳۳ ـ مجله یغما ـ تیرماه ۱۳۴۳ / مقاله آقای سعادت نوری .

بهمین سبب درزمان حکومت اودرمشهدمقدس انقلابی برپاگردید . . . دامنه‌ی مطالم آصف‌الدوله دراین ماه‌مورنیت چنان توسعه‌پیدانمودکه‌آزادیخواهان تهران رابه‌هیجان‌آورد و تعدیات‌والی‌خراسان واعمال جابرانه‌وناروای اودرهمه محافل پایتخت نقل مجلس شد ، میگویند رعایای قوچان دراثرفشاروسختگیری ماه‌مورین آصف‌الدوله‌چنان به‌ستوه‌آمدندکه‌ناچاردخترهای خردسال خودرابمبلغ ناچیزی به‌ترکمانان فروختندتابتوانندمطاع والی ستمکاررابامیـــــن‌و مالیـــهای موردمطالبه‌راداده‌بدهکنند . . .

مرحوم ملک‌الشعرای بهارخراسانی ضمن قصیده‌ای خطاب به‌مظفرالدینشاه درهمین‌زمینه می‌گوید .

« . . . سوی خبوشان بگی‌بین که‌نبوشی ناله‌چندین هزارمادرودختـــــر
بنگـــرتامتنـــــدوگریان بینـــی شوهـــروزن رابه‌فرقت زن وشوهر . . . »[1]

(سیدحسن) تقی‌زاده معتقداست که‌*تعدیات آصف‌الدوله‌حاکم‌خراسان وهمچنین بیدادگری‌های سالارمفخم حاکم بجنوردوموضوع فروش دخترهای قوچانی به‌ترکمانان بودکه‌مردم (ایـــران) رابه‌مبارزه‌وضدیت بااستبدادتحریک نمودوسبب انفجارانقلاب* (مشروطیت) گـــــردید . . .

درجلسه‌ٔروزسه‌شنبه‌سلخ ذیقعده ۱۳۲۴ مجلس شورای‌ملی ، سیدمحمدتقی هراتی وکیـل اصناف ، لایحه‌ای‌راکه محقق‌الدوله (میرزاعبدالله‌خان) نماینده‌تجارپیرامون تعدیات‌آصف‌الدوله وفروش دخترهای قوچانی نوشته‌بود ، قرائت می‌نماید . سپس میرزاابوالحسن‌خان وکیل فـارس اظهارمیکندکه‌این موضوع بایدتعقیب ووزیرداخله استیضاح‌شود ، تقی‌زاده میگوید بااین ترتیب‌که گفته‌شدتردیدی نیست که‌آصف‌الدوله‌آدم ظالم ومهملی است ودراین صورت بایداورامعـــزول وازکاربرکنارکنند . [2]

درهمان اوقات خبرمیرسدکه‌آصف‌الدوله‌ازتشکیل انجمن نظاردرمشهدمقدس جلوگیری کرده‌است . لذادرجلسه‌ٔپنجشنبه ۲ ذیحجه ۱۳۲۴ بارموضوع آصف‌الدوله‌وتخلفات وتعدیـات اومطرح میشود محقق‌الدوله‌وتقی‌زاده‌وسیدمحمدطباطبائی (یکی‌ازرهبران مشروطیت) ویکی‌دونفر ازوکلای مجلس لزوم عزل والی خراسان راگوشزدمیکنند .

وزیرداخله (وزیرکشور) درجواب میگوید . به‌حرف مردم ، دولت نمیتواندماه‌مورین خودرا احضارومحازات نماید ، سندلازم‌است . شایدمردم خواسته‌اندانجمن ملی تشکیل دهندوهرزگی وشرارت کنند ، حاکم جلوگیری کرده‌است .

(چندروزبعد) . . . وکلامجددا" موضوع فروش دختران قوچانی رابمیان می‌آورنـــــدو

---

۱ ـ مجله‌یغما ـ سال ۱۳۴۳ ـ شماره ۱۸۰ ـ ص ۱۸۰

۲ ـ مذاکرات مجلس ـ دوره‌ٔاول ـ ص ۹۵

سفقا" میگویندکه آصف الدوله باید دخترهائی راکه به اسیری رفته اند از ترکمانان خریداری وروانه قوچان کندوعلاوه براین ازسمت فعلی برکناروبه جرم اعمال نارواثی که مرتکب شده است محارات شود.

تلاش وفعالیت دولتیان برای ابقای آصف الدوله درخراسان به نتیجه نرسیدوسرانجام نامبرده اوایل سال ۱۳۲۵ قمری دراثر یافشاری وکلای مجلس معزول وبه طهران احضارشد.
نمایندگان به عزل اواکتفانکردندوداستان فروش دخترهای قوچانی رادنبال نمودند، درهمین اوقات تلگرافی ازطرف ایرانیان عشق آباد (ازروسیه) بشرح زیر به مجلس مخابره گردید.
((ما به چشم خود دیدیم که اطفال قوچانیهارا درعشق آباد مثل گوسفند به ترکمانان میفروختندو کسی نبوددادرسی نماید.))

پس ازقرائت این تلگراف مجلس متشنج گردیدودرجلسه ۱۳ محرم ۱۳۲۵ میرزامحمود کتابفروش گفت:

((داستان دوتاست، یکی اینکه سال گذشته درخراسان طاخ خواری شدوکشتهابارنداد، مردم کتبا" ازشاه دادخواهی کردندوشاه گفت بارزن فرستاده نشود، عین الدوله (صدراعظم سنند) گوش نمیدادوآصف الدوله وکارکنانش فشارآوردندومالیات خواستندومردم ناگزیردخترهای خودرا به ترکمانان فروختند.

دیگراینکه سالارمفخم بختوردی بادریافت مبلغی همه ساله ماءمور بودکه ازتاخت وتاز ترکمانهاجلوگیری کند. آصف الدوله پول (حقوق) رابرید. سالارمفخم هم ترکمانهارانحریک کرد ریختندبه قوچان وپس ازکشتاروتاراج، شصت تن کمابیش زن ودخترراالسیرکردندوبرای فروش به عشق آباد بردند.))

پس ازاظهارات ناطق، مجلسیان خاطرنشان ساختندکه آصف الدوله باید محاکمه ومجازات شود چندی بعدبازمجلس موضوع اسارت دخترهای قوچانی راپیش کشیدولزوم تعقیب آصف الدوله رایادآورشد. روزنامه صوراسرافیل هم گفتاری بصورت نمایشنامه نوشت واشعاری ازربان دخترهای قوچانی به چاپ رسانیدکه بندگردان آن این بود.

هفده وهیجده ونوزده وبیست ای خداکی فکرمانیست

تقی زاده می نویسد. ((... مجلس طی قریب یکسال این کار (رسیدگی به موضوع فروش دختران قوچانی) رادنبال ونمام روزخودرادرخصوص مجازات دادن مقصرین به خرج داد. بالاخره سالارمفخم رابه دیوانخانه عدلیه کشیده درورارت عدلیه فرمانفرمابه خواهش اویک هیاءت شش نفری ازوکلامنتخب شدندکه در دیوانخانه باحضورخودوزیرعدلیه به این کاررسیدگی نمایند. هیاءت محکمه عالی که ازجمله آنها تقی زاده ووکیل التجار یزدی وکیل گیلان وچند نفرازوکلای اصناف بودندآصف الدوله وامیراعظم حاکم استرابادوسردارمفخم لاریجانی وغیرهم رابه محکمه

خواسته و تحقیقات زیادی قریب یکماه کرده بالاخره حکم دادکه سالار معظم را پنج سال حبس کنند و مبلغ کلی (که مقدارش درخاطرم نیست) از او بگیرند)) [1]

محمدعلیشاه ازاین پیشامد (که ضربه مهلکی براستبداد بود) بسیار ناراضی و خشمگین گردید و حتی مایل بود که آصف الدوله را برای ادای شهادت و توضیحات هم به محکمه احضار نمایند. عبدالحسین میرزا فرمانفرما و برادلیه به اشاره شاه از آصف الدوله حمایت میکرد. وکوشش داشت که وی از تهامات منتسبه تبرئه شود و بهمین سبب نقی زاده در مجلس به وزیر عدلیه اعتراض کرد. جریان محاکمه سالار معظم و آصف الدوله را روزنامه های حبل المتین و مجلس برای اطلاع مردم چاپ و منتشر میکردند.

محمد علیشاه قاجار

---

۱ ـ تاریخ کسروی ـ ص ۴۸۰ ـ جلد اول.

عبدالرضاخان شجاع الدوله حاکم زعفرانلو

عبدالرضاخان فرزند ابوالحسن خان میربنجه و نواده‌ی امیرحسین خان شجاع الدوله در زمان حکومت عمویش محمدناصرخان شجاع الدوله بعنوان نایب الحکومه، حکومت شیروان را برعهده داشت، پس از فوت محمدناصرخان درسال ۱۳۲۰ قمری با دادن رشوه‌ای گزاف به درباریان به حکومت بوروثی خود نایل و به لقب شجاع الدوله دست یافت، درحالیکه سوئی از شجاعت نبرده بود.

وی تا سال ۱۳۳۸ قمری که در زندان قوام السلطنه در گذشت بطور گسسته و کجدار و مریز، در حکومت قوچان سر برد. او برخلاف نیاکان خود که به قبضه‌ی شمشیر خود متکی بودند و فرمان حکومت و لقب شجاع الدوله را با بقبه‌ی شمشیر از دولت میگرفتند، با دادن رشوه و تراشیدن واسطه و دلال به این عنوان نایل آمد. این امر باعث شد که هرچند گاهی دولتیان برای دوشیدن هرچه بیشتر، او را از حکومت قوچان برکنار کنند و دیگری را بجایش بنشانند تا او مجبور شود دوباره رعایای فقیر و بدبخت و بی پناه حال را لای منگنه و فشار قرار دهد و مالیات بیشتری وصول کند که بتواند مجدداً" حکومت را خریداری نماید. بقول لرد کرزن سیاستمدار معروف انگلستان: *اصولاً "جانشینان امیرحسین خان نتوانستند آن قدرت و شکوه افسانه‌ای را برای خود نگهدارند و آلت دست دولتیان و درباریان فاسد قرار نگیرند. آنها غرق در لهو و لعب و مشروب خواری و تریاک کشی و لاقیدی شدند و خوی ایلیاتی و سلحشوری خود را از دست دادند و با تشکیل حرمسرا و برپا داشتن مجالس بزم و طرب، حمایت و پشتیبانی ایل را از خود سلب کردند.*

و بقول مرحوم مهدی بامداد مؤلف کتب «تاریخ رجال ایران» ، «نتیجه این شد که خوانین زعفرانلو که مهمترین امراء خراسان و یکی از بهترین مرزداران ایران بودند، بواسطه‌ی این قبیل اعمال سوء، یعنی استعمال مشروبات الکلی و اعتیاد به کشیدن تریاک از میان رفتند، و بساطشان بکلی برچیده شد و امروز هیچ نامی از این خانواده در میان نیست.»[1]

خداوند، هرگاه اراده فرماید سلسله یا خانواده‌ای را از میان بردارد، اول اسباب و وسائل لازم را فراهم می‌آورد، ابوالحسن خان کشته شود، امیرحسین خان از اسب بیافتد، زلزله قوچان را ویران و مردم آنرا نابود میکند، و محمدناصرخان بی‌ولد از دنیا برود، و آنگاه برای سقوط خانواده‌ی زعفرانلو فرزندی چون عبدالرضاخان باقی میماند که در زمان وی کردهای خراسان بقدر کافی دچار دلت و توسری خوری از دولتیان فاسد فاجار میشوند و اصالت فرهنگی و ملی خویش را از دست میدهند. به مصداق: الناس علی دین ملوکهم، عبدالرضاخان نیز در حسن و بحالی دست کمی از پادشاه

---

۱ ـ *تاریخ رجال ایران ـ بامداد ج۱ ـ ص ۳۱۹*

عصرخویش یعنی مظفرالدینشاه‌نداشت ودوموارد دی نیوازحمله‌حرسراداری مغلدناصرالدینشاه بود. همچنانکه‌ناصرالدینشاه‌بهنگام مسافرت به‌اروپا یک رأس ماده‌گاوبرای ایرانیان سوغات آورد. السنه‌نه‌برای ایرانیان، بلکه‌برای ارضای امیال خودکه‌درداخل کشتی شیرتازه‌بخورد مادگاوی خریدوبه‌ایران آورد. عبدالرضاخان هم وقتی به‌پایتخت سفرکرد، عاشق رقاصه‌ای آواره‌خوان شدواورابه‌همسری برگزیدوبه‌قوچان آورد ولقب سماع حضور به‌اومرحمت فرمود!! واین سوغاتی اولین عامل ترقی ورفاه‌مردم قوچان بودکه‌ازپایتخت واردگردید.

حال ازاین پدرشیرگیروازاین سماع‌حضوری نظیرچه‌فرزندلیوی بوجودخواهدآمدکه حافظ منافع سرزمین ومردم قوچان وایلات وعشایرزعفرانلوباشد، حقایقی است که درجلدهای بعدی بازگو می‌کنیم.

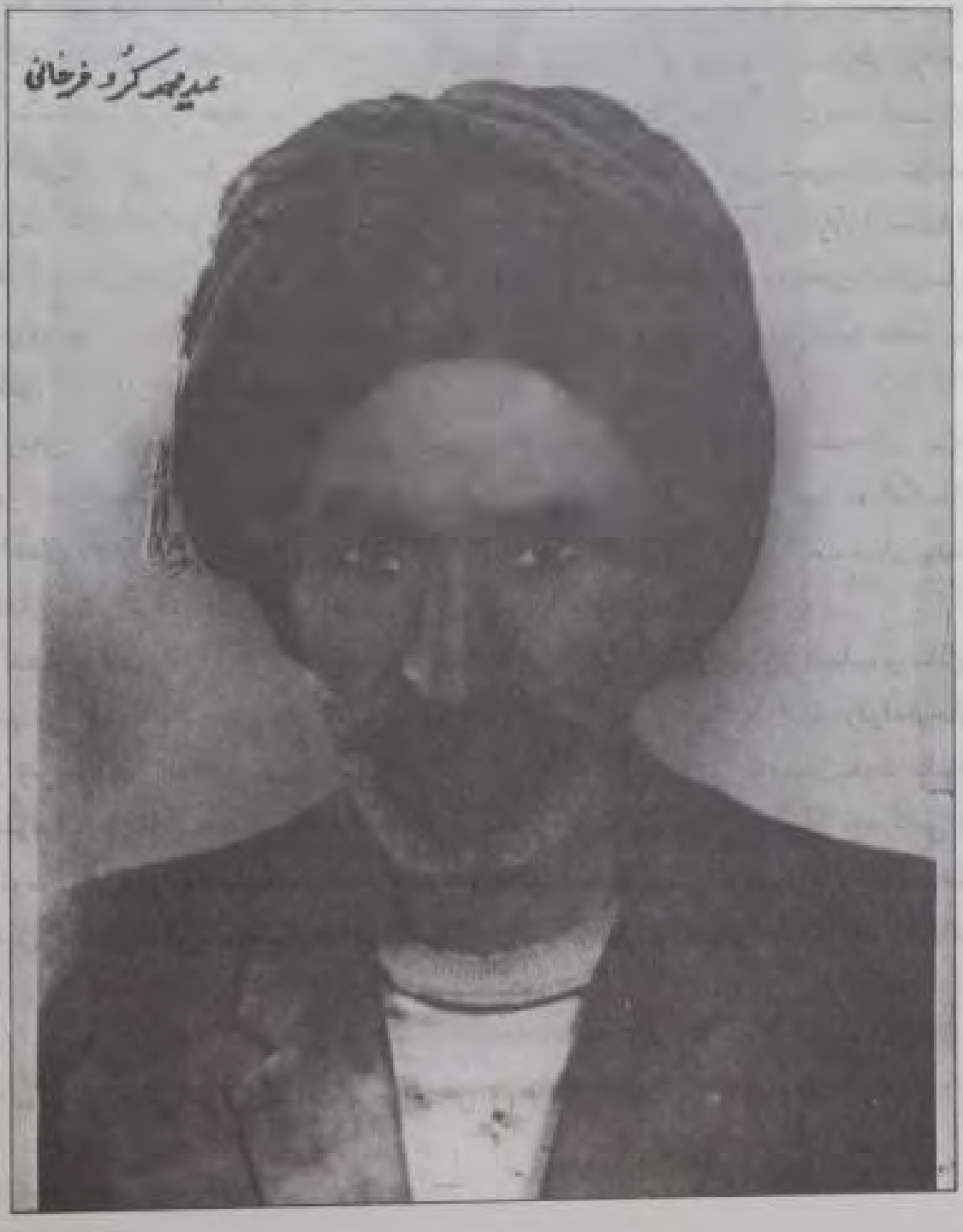

۱ـ امیر قلی خان سرهنگ ۲ـ بسا ولباشی ۳ـ شجاع الدوله (عبدالرضاخان)
۴ـ صولت نظام ۵ـ غلامحسن ایشیک آقاسی ۶ـ محمد عظیم خان شجاع نظام هراتی ۷ـ هزبرالملک قلیچی ۸ـ جلال دیوان افشار (محمدرضا)

اسارت دختران کرد قوچانی وانعکاس جهانی آن

گفته شد که بعد از فوت محمدناصرخان ، برادرزاده‌اش عبدالرضاخان بطور کجدار و مریز ، برمسند موروثی نیاکان خود تکیه داده بود ، و سایر خوانین کرد هم طبق عادت و رسوم ایلیاتی فرماندهی او را پذیرفته بودند ، و ناگزار این هم ظاهرا" چاره‌ای نداشتند .

حکومت موروثی بحضور دسپوتیسم بعد از یارمحمدخان سپهام الدوله به‌فرزندش عزیزالله‌خان سالارمعظم (سردارمعزبعدی) تعلق گرفت ، اما عزیزالله‌خان ضعف وبیحالی عبدالرضاخان را نداشت وهنوزهم والی خراسان را حساب نمی‌آورد . درچنین اوضاع واحوالی که حدود سال ۱۳۲۲ قمری بود ، غلامرضاخان آصف‌الدوله‌شاهسون که از اراذل وجباولگران ناحیه‌وکهنه‌کار بود ، برای دومین بار به‌حکومت خراسان منصوب وبجای شاهزاده رکن‌الدوله والی سابق ، رهسپار این دیارگردید ، وی پول بیشتری به‌دولت ودربار پرداخته بود وابتک برای سرکیسه‌کردن مردم حاکم‌زده‌ی خراسان وارد مشهد شده بود و با بسی که چندین برابر پول پرداختی را از ملت بگیرد .

آصف الدوله برای اینکه هرچشمی از عزیزالله‌خان سالارمعظم بگیرد ، ابتدا حقوق وجیره‌ی افواج بحضور دراکه برای نگهداری ارزهای بحضور دوحلوگیری از تاخت وتاز ترکمانان غارتگر استخدام شده بودند ، قطع کرد و به‌جب خویش سرازیر نمود . سپس عبدالرضاخان شجاع الدوله را از حکومت قوچان معزول و پسر خود امیرحسین‌خان را که در دزدی و نامردی دست کم از پدر نداشت به‌حکومت قوچان منصوب نمود ، و این اولین بار در تاریخ کردهای خراسان بود که استاندار خراسان میتوانست رئیس ایل زعفرانلو را از حکومت قوچان برکنار نموده ، فرمانروائی خویش را بر حاکم قوچان اعمال نماید و بدین ترتیب دوران دلت بار قوچانیان شروع شد ، بهنگام عزیمت امیرحسین‌خان آصف الدوله ، ملک الشعراء بهار سرپرستانه‌ای خطاب به‌او چنین سروده است :

خرم وآباد باد بر خوشان — هیچ دلی از تو مباد خروشان
گرچه خوشانیان خروشان بودند — بینی زین پس خموش اهل خوشان
مردی باید ستوده‌خوی گزین پس — بر نخروشند این گروه خموشان
تا نخروشد این گروه ، نباید — آنچه پسندد به‌خود ، پسندد به‌ایشان . . . [1]

امیرحسین خان آصف الدوله پس از ورود به‌قوچان ، با اطمینان خاطر از حمایت پدر به‌دوستی و شکنجه بر دم برداخت و بیشتر امرای کرد قوچان را دستگیر و زندانی ساخت و اموال آنها را مصادره نمود و مالیاتهای سنگین وضع کرد ، و حالب تر از همه ، اینکه با ترکان آغا خواهر عبدالرضاخان شجاع الدوله نیز ازدواج نمود ، که این خود لکه‌ی ننگی بود برای کردهای خراسان که خواهر رئیس ایل زعفرانلو

۱ـ دیوان ملک الشعراء بهار ـ ج ۱ ص ۱۷ ـ درچاپ این دیوان اشتباها" امیرحسین خان آصف الدوله ، امیرحسین‌خان شجاع الدوله آمده است .

درآغوش دشمن آنهافرارگیرد(۱). مردم قوچان که‌تاب تحمل این سه‌روز بهاراندانشتند، به تلگرافخانه‌رفته‌وبست نشستندوازامین‌السلطان صدراعظم وقت خدا "خواستارشدندکه‌نسبت به عزل آصف‌الدوله‌وبه نصب عبدالرضاخان‌شجاع‌الدوله‌اقدام نماید. درچنین اوضاع‌واحوالی عبدالرضاخان به‌حضور رفت تا از سردار بحنوردی تقاضای حمایت کند زیرا‌برای شادلوورعفرانلوملاوه‌برفرامت ایلی فرامت خانوادگی نیز داشتند. عزیزالله‌خان سالاربمحتم شادلوهروف به‌سرداربحنوردی که‌خوددرپی بهانه‌بود، تاضربه‌ای به‌آصف‌الدوله والی خراسان بزندوحقوق قطع شده‌ی خویش راباربابد، درجلسه‌ی مشورتی باعبدالرضاخان تصمیم بسیارخطرناکی گرفت که‌دودآن به‌چشم‌مردم محروم منطقه، بویژه‌زنان وکودکان باشکانلو رفت. آنهانقشه‌ای طرح واجراءکردندکه‌ناشی ازفکرباریک‌واحساسات منفی دوران جوانی بودکه سرانجام به‌لکه‌دارشدن نام خانوادگی آنهاانجامید. بدین‌ترتیب که‌سالاربمحتم به‌ترکمانان بموت ساکن‌نواحی‌شمالی گنبدکاوس پیغام‌فرستادکه‌بعدازاین مراباتاخت وتارهاوچپاولگری‌های شماهیچ‌کاری نیست واگرمتوانیدخارج‌ازمنطقه‌ی بحنورد به‌منطقه‌ی قوچان حمله‌کنیدوبه‌غارت بپردازید. ترکمن‌هاکه‌این پیغام رابک موهبت الهی ونعمتی بزرگ برای خودتلقی می نمودندار این مژده‌ی‌فرخجسته به‌سرورآمده‌طبل‌هارابه‌صدادرآوردندوبه‌جنگجویان وغارتگران خودرافراخواندند وبعدازسجود شکر به‌روستاهای مرزی قوچان براه‌افتادندوباعبورازمرزکوه‌تلو TALO و دره‌ی الامان وحلگه‌خرتوت وراز که‌همگی ازتوابع بحنورد‌بودندگذشته‌درمحل قشلیش وارد حلگه‌قوروق شده‌سوی روستای حنگا پیشروی کردندوسحرگاه‌چهاردهم‌ماه رمضان ۱۳۲۳ قمری (۲۵ آبان ۱۲۸۴ = ۱۱ نوامبر۱۹۰۵) برجادرنشان کردباشکانلو (باجیانلو ـ باجـوانلو) شبیخون زدند. صداهای تیروتفنگ وبگیروببندوهیاهوی ترکمانان غارتگردره‌ی تاریک وعمیق جنگاورانلوزه‌درآورد. زنان وکودکان وپیرمردان که‌به‌امیدروی‌های ایل خود (سالاربمحتم و شجاع‌الدوله) راحت‌خوابیده‌بودند، یکباره‌باشنیدن بگیروببندوهیاهووافغان ازرختخواب‌بیرون پریدند، امابیرون ازچادرهاخارج نشده‌بودندکه‌چادرهارابرویشان آتش زدند، زنان هولناک و وحشت‌زده درمیان دودوآتش درحالی که‌لباسهایشان آتش گرفته‌بودبچه‌هارابدوش کشیده‌از

۱ـ ترکمان آغاچون ازاین ازدواج صاحب اولاد نشدوبه‌عقیم بودن خودپی برد، ناچار ازآصف‌الدوله‌طلاق گرفت وبعدا "به‌عقدآیت‌الله‌فمی (برادرآیت‌الله‌قمی‌کنونی) درآمد و باهزینه‌ی‌شخصی‌خودزیرحضرت‌شاه‌عبدالعظیم‌درری‌راباساخت ونصب‌نمودوآرامگاهی نیزدرآنجا برای‌خویش‌تهیه‌نمودکه‌حدودسال ۱۳۶۰ خورشیدی یعنی پنجاه‌شش سال پیش درگذشت‌ومقداری اموال‌موروثی نیزبرای نوادگان برادرش عبدالرضاخان شجاع‌الدوله‌بجاگذاشت که‌ازآن بهره‌مند شدند.

شکافهای کوه بالا میرفتند ، از هر ده نفری دو سه نفر بیشتر قادر به فرار نبودند ، بقیه وسیله ترکمانان عقب و دستگیر شدند ، مردان تاآمدند بخود بجنبند باگلوله دشمن برخاک وخون غلتیدند ، بالاجره هرچه بود و هرچه داشتند در آن شبیخون شوم به غارت و یغما رفت و به آتش کشیده شد ، نه جان ماند و نه مال و نه ناموس۱ . واین بود نتیجه آشتی که دولت شاهنشاهی ایران از شاه و صدراعظم وآصف الدوله گرفته تا سالار مفخم وشجاع الدوله برای رعایای بینوا ریخته بودند و فرصت قصاصی به ترکمان بدرکشته دادند ، قصاص ترکمانان از حادثه ای که بفرمان ناصرالدینشاه بدست

۱ــ درسفری که در روز ۳۱ فروردین ۵۵ به بجنورد داشتم برادران ما آقایان علی رحمتی موردانلو و کیان ربانی دیرانلو اطلاع دادند که آقای حاج عباسعلی باشکانلو از اولاد این اسرا در بجنورد اقامت دارد ، لذا شبانه به خدمتشان رفتیم . حاج عباسعلی که پسرش نیز در جنگ تحمیلی عراق بشهادت رسیده است ، اطلاعات جالبی ارائه داد و گفت ، سربینه [سرمحله] آقاخان پدر مرحوم مراد خان سرخسوبی بود ، یوسف و بیگر نیز برادران آقاخان بودند ، یکی هم قنبر پدر من [حاج عباسعلی ۵۹ ساله] بود ، یکی هم کدخداعلی از روستای آلخان قره ی تکمران بود که بعدها به تهران رفت وشکایت کرد و چون چند سال درتهران مانده بود به علی تهرانی معروف شد . وقتی ترکمانها به چادرها حمله کردند ، کردها تنها یک تفنگ سه تیر داشتند ، علیخان باشکانلو با یک تیر به ترکمن ها زد ویکی راکشت ، ترکمن بعدی زد علیخان کشته شد ، حجی خانم خواهرعلیخان تفنگ برادر راگرفت و به ترکمنها زد ، ترکمنی زدکه تیرش به پای حجی خانم خوردواُفتاد که بعدها تا آخرعمر هم می لنگید ، ترکمن ها ریختند به چادرها زن جوان پدرم را بنام ننه گل هم که کودکی در آغوش داشت باهمان کودک به اسارت بردند حوری نامزدآقاخان و بالدورش [خواهرزنش] پری راهم که هردودختر بودند به اسارت بردند عمه ام را بنام بی بی خانم و رلنخاخواهر یوسف راهم که هر دو دختر بودند به اسارت بردند [این یوسف همان کسی است که بعداً از سوی باشکانلوها برای شکایت به تهران رفت] حوری و پری راکه در مراوه تپه مانده بودند بعدها که زعفرانلوها به فرماندهی ولیخان قرابانلو و سعادتقلی خان اوغازی درسال ۱۳۰۴ خورشیدی و همکاری لشکرشرق خراسان تحت فرماندهی امیرخان محمدخان به ترکمن صحرا حمله بردند و متجاوزان غارتگر را سرکوب کردند ، حوری و پری را ازاسارت بازآوردند . دو تازن دیگر هم از ترکمن صحرا فرار کرده و خودرا به تکمران رسانیده بودند که یکی اهل سوبره زاو [سوره زاو] و یکی از آلخان قره [علیخان قلعه] .
حاج عباسعلی در مورد باشکونلوهای کنونی گفت : در سوبره زاو ۷۵ خانوار در توکور ۷ خانوار که اولاد همان یوسف اند ، در قلعه جوق ۳۰ خانوار ، در داشلی قلعه ۱۰ خانوار ، در سوخسوی مرادخان پسرآقاخان ۳۵ خانوار که از سوبره زاو رفته اند .

حیدرقلی‌خان وامیرحسین‌خان زعفرانلو انجام گرفت، که در جلد اول بیان گردید. آتش زدن خیمه‌ها بروی زنان واطفال جزء درحادثه غم انگیز کربلا که از سوی یزید بان انجام گرفت در تاریخ بشر بی سابقه است. درحالیکه واقعه کربلا درروز بود واهلبیت امام حسین علیه‌السلام آن واقعه را پیش بینی میکردند وخود را برای جان بپیشآمدی آماده می نمودند، لکن این بیچارگان وستم دیدگان مادرخواب بودند که بلا برآنها نازل شد، وجوانان ومردان وکودکانشان به خاک وخون غلتیدند، خیمه‌هایشان سوزانده شد، اموالشان به غارت رفت و زنان وکودکانشان به اسیری برده شدند.

فریادیک جوان کردکه نامزدش به اسارت ترکمانان رفته بود

گفته شدکه درآن شب شوم، فکرشومی که ازمغزی شوم تراوش کرده بودوسیله افرادی شوم‌تر وخون‌آشام ازقبایل ترکمن طی یک شبیخون خونین برکردان حفته درچادرهایشان درسردیکی جنگا درشمال شروان به‌وقوع پیوست، مردان کشته ومجروح وسواری شدند. زنان وکودکان ودختران به اسارت ظالمان درآمدند. ظالمانی که‌روی سیاه‌ستمگران تاریخ راسفیدکردند.

این واقعه‌ی‌شوم درافکارمردمی که‌سبب بی‌عرضگی وبی‌لیقانی‌وبی‌کفایتی عبدالرضاخان، اسحام‌وقدرت‌رزمی‌خودرا ازدست داده‌بودند، اثری منفی بحشیدکه درآن روزگاری خزنالیدن‌و مرباد کردن‌وبرانه‌های غم‌انگیزسرودن درسوگ‌عزیزانشان نداشتند.

آهنگ لئ‌لئ‌یاری‌ که‌امروز بعنوان برگی تاریخی برادبیات گرمانجی خراسان خودنمائی میکندوجائی برای خودبازکرده‌است وارآن زمان تاکنون درمجالس ومحافل وسیله بحث‌های گردخوانده‌میشودومردم راغرق دریاء تروماتم می‌سازد، ازسینه‌برداغ یک جوان گرمانج برخاسته که‌معشوق‌ونامزدعزیزش رادراین‌شبیخون‌شوم به‌اسارت برده‌ودربازارهای بخاراوجیوه‌فروخته‌اند.

بهمن آن جوان عاشق پیشه‌گردکه‌چوپانی یکی ازگله‌های گوسفندان **باچپانلو** ابرعهده داشت آن روزعصربرای بردن آذوقه‌چندروزه‌خودوردفش به‌بینه‌ها (۱) آمدوبس ازصرف نان وچای مختصری ماحتاج‌خودراکه درحورحسی جادادەوبرپشت‌چهارپائی انداخته‌وسگش رابدنبال داشت ازمیان‌چادرهاخارج‌شد، اوهرچند درمیان‌چادرهاچشم به‌انبووآن‌شوگرداندنشانی ازنامزد زیبایش **گلنار** نیافت، سخت آزرده‌ومتاسف شد، زیرااوفرسنگهارا سنگلاخی وبرفراز وشیب کوه

۱- بینه‌برورن چینه‌دگرگون شده‌ی (بانه) بمعنای اردوگاه‌موقتی کردان‌چادرنشین است.

راطی کرده وازرفیقش خواهش کرده بود که از نوبت خود صرفنظر کند و به او اجازه دهد برای آوردن جیره به بیشه برود، بلکه به این بهانه یکبار دیگر گلنار عزیزش را لولو از دور مشاهده کند. اما امروز هرچه بهمن اینطرف و آنطرف را نگاه کرد اثری از گلنار ندید، حجب وحیای فطری ومقررات و ضوابط وآداب ورسوم ایلی نیز به او اجازه نمیداد از کسی سراغ او را بگیرد.

ناچار با دلی پر از درد و داغی سوخته درحالیکه هر قدم که خلو برمیداشت یکبار پشت سرش را می نگریست واشک در گوشه چشمانش فرو می غلتید، بسوی گله وکوهستان پیش میرفت، وقتی که از بیخ کمر بالا سر چادرها گذشت برای آخرین بار نگاهش را به میان چادرها انداخت ولی از آن فقط رعنای گلنار که در لباس زیبای گرمانجی چون طاووسی قشنگ ورنگارنگ بود، اثری نیافت، آهی برکشید و با امیدانه داخل دره ی عمیق و پوشیده از جنگل جنگاه پیش رفت، که ناگهان صدای طربخشی از پشت یک درخت سرخ او را بنام خواند، را نوانش لرزید و نتوانست حتی یک گام

پیش نهد. او صدا را شناخته بود. صدا صدای گلنار بود. صدای گلنار یکحالت مغناطیسی داشت که او را بسوی خویش می کشید بهمن برگشت و گلنار گویان او را به آغوش کشید. لحظه ای دور از چشم اغیار سر را رو بهم آورده و نالهٔ عاشقانه پرداختند. و آنگاه بهمن علت آمدن گلنار را به آنجا پرسید. گلنار گفت بهمن، از خواب پریشانی که دیشب دیده ام دلم سخت به تلاطم افتاده، گوئی که دیگر ترا نخواهم دید. از وقتی که از خواب برخاستم خدا خدا میکردم که امروز بسوی چادرها بیائی واگر نیامدی ورفیقت فرامرز را

میفرستادی من پیش از برگشتن او به کوهسار می‌آمدم تا تو را ببینم و از شور و التهابی که در قلبم به پا شده تو را آگاه سازم و برای همیشه با تو وداع گویم . بهمن نمیدانم چرا باور کرده‌ام که دیگر ترا نخواهم دید . بهمن در حالی که اشک در چشمانش جمع شده بود به دلداری دلبر پرداخت و گفت که یکماه بیش به موعد عروسی نمانده است بمحض اینکه دستور حرکت را از ارباب بستانم بساط عروسی را برگزار خواهم کرد و دیگر هیچگاه از هم جدا نخواهیم شد . آفتاب داشت بسوی مغرب پیش میرفت و آن دو هنوز در حال راز و نیاز بودند که از دور سر و کله یکی از سواران ایل پیدا شد و آنها ناچار برای آخرین بار همدیگر را بوسیده و با چشمانی حیران و قلبی آکنده از غمی سهمگین همدیگر را وداع کردند .

نمیدانم آن شب را بر بهمن در کوهسار چه گذشت ، لکن گلنار آن شب را تا نزدیکی صبح در رختخواب خویش علیل و گریه‌کرد و بیدار ماند ، چیزی به روشن شدن هوا و فرا رسیدن صبح نمانده بود که یکباره شبیهه‌ی اسبان و غلغله‌ی سواران او را متوجه وضع ناگواری ساخت . فورا" برخاست و در تاریکی شب به بیرون چادر دوید که ناگهان با خروش و هلهله سواران ترکمن روبرو شد او فریاد برکشید و مردان ایل را از خواب بیدار نمود ، و خود بدون درنگ درِ چادر را بیرون کشیده با تمام نیرو برگردن یکی از سواران ترکمن فرود آورد و او را نقش زمین ساخت در اینموقع سوار دیگر ترکمن خود را بروی او انداخته با وی گلاویز شد . . .

لحظه‌ای بعد ، چادرها سوخته ، مردان کشته و زنان و دختران و از جمله گلنار در اسارت ترکمنان بادستهای به پشت بسته و طناب برگردن چون حیواناتی به دام افتاده به سوی ترکمن صحرا در حرکت بودند و هرگدام مقاومت میکردند با چوب و تازیانه به کنفر میرسیدند .

روز دوم این ماجرا بود که این خبر شوم و ازهم بدتر اسارت گلنار در کوهستان شمالی جنگاه به بهمن رسید ، او نمیتوانست باور کند ، او نمیتوانست گلنارش را در اسارت دشمن ببیند ، بهمین سبب گوسفندان را در کوهستان رها کرد و به محل چادرها برگشت ، اما غیر از یکی خاکستر چیزی بر جا نبود ، همه چیز بر باد رفته بود ، همه جا به غارت و چپاول دزدان و غمال استبداد رفته بود . گلنار او با دست و کف بسته فریاد کنان از او دور شده بود ، او در حالیکه می گریست و گریبان می درید و نفرین میفرستاد ، از تپه‌ی کوه بالا رفت تا افق دور دست را بنگرد تا بدکه در انتهای افق آنجا که آسمان به زمین رسیده بود گلنار خود را مشاهده کند ، اما افسوس که افق نیز با او سر یاری داشت و از نشان دادن گلنار مضایقه می نمود .

بهمن خسته و کوفته بروی تخته سنگی نشست و در حالیکه بی هفت بند خویش را از کمر بند می گشود بر حسب این فاجعه نفرین و لعنت فرستاد و آنگاه لحنهای لرزانش را با نی آشنا کرد و آهنگ جدائی را که بعدا" در میان کردان خراسان به «لی یاری» معروف شد ، و از اعماق قلب خونینش بر میخاست برنی بی‌زبان دمید و آنرا به فریاد آورد . گوئی از نی هفت بند ، آن رفیق دیرینش می‌خواست این بار نیز به فریادش رسیده ، ناله‌ی جگرسوز او از فرسنگها راه دور و دراز کوهستانی در

آن سوی افق بیکران درآنجاکه‌خلگه‌خرتوت بجنوردبه‌ترکمن صحرامتصل میگردیـــــد به گـوش گلنارمزبوش برساند .نی لبک که‌انگارمقصودمحبوب رادریافته‌بودوبیش ازخودبهمـــن ازرفتن گلنارداغدارشده‌بود ، به‌شیون وفریادآمدوآنچنان نغمش درکوه‌وکمروکوهستان پیچیدکه‌تمـــام مرغان وجانوران ودرندگان کوه‌وجنگل رابه‌حیرت وتاءثری که‌سخت ناگـواربود وپیام قلب خونین عاشق راحکایت میکرد .انگشتان بهمن بااستادی تمام برروی ســـوراخهای نی‌هفت بندمی‌لغزیدوهمراه‌بافریادونغان نی ،قطرات اشک برزخسارمردانه‌بهمن روان میشد .

بهمن لحظه‌ای بعدنی رارروی زانوگذاشت وبه‌نسیم شبانگاهی التماس نمودکه‌پیام اورابه عزیزازدست رفته‌اش دردیارزنج وغربت برساندوآنگاه‌دست برپیشانوش نهادوبرخروشیدوآهنـگ «لیّ یاریّ» راایینچنین درفضای کوهستان سرداد .

۱) شه‌رکـوذیـــروپـرعمگینم لیّ یاریّ ، لی یـاری ، لی یـاری
چاف له‌بیتان ڈه‌گه‌ریتـــم گولـــــاریّ
بیتان زه‌ته ، شه‌ز ناویـــم لیّ یاریّ ، لی یـاری ، لی یـاری
زه تەلو ڈا وەرگەت ، سەریّ دێلەمن و سیاریّ
نرمان راهوو ، زه بوموتو ، سماریّ
حابلان کوشتن ، زنان گرتن لیّ یـاریّ
هێسرگرن ، برنه خێوه ، سوخاریّ
وان فرینن له کووجانو ، یـازاریّ
نام ،وه‌سەریّ نه جیهانین ؟ لیّ یاریّ ، گولناریّ

---

۲) فان شەفانا ، جەره شەفێ لی یـاری ، لی یـاری ، لی یـاری
خەو له چا فی مه ناکه فێ گولـــــاری
یار وه نەیّ را نـا کـه فێ لی یـاری ، لی یـاری ، لی یـاری
مەگەرێوی ، وەخەونیّ من توجاریّ
کوو ،فکریّ نه ، حالیّ من کو ڈەحاریّ
دیدار مایه قیامەتیّ لی یاری ، گولناری

---

۳) یارلاها ، شوه وه نەخسیر لی یـاری ، لی یـاری ، لی یـاری
له من نەنگ بوو ،چول وجزیر گولناری
یاریّ منیّ کر نه هێسیـــر لی یـاری ، لی یـاری ، لی یـاری
مێوی کور مینج زەلیل بو ونه لیّ یـاری

کوڵاکەبن ، مێوا ، مینا سەرکاری
بەدیوانە ، بەدەستگایە ، لێ یاری
ئەز بوا بەرخەک دەمێ بازاری
تاغوروشن بدەن لە رەدێ باری
بدەن ێێ بکرن شەربو گولناری ، لی یاری ...

برگردان نرانه‌ی گورانی «لی‌باری» :

۱) سکه امروز سخت غمگینم ای یار ، ای یار ، ای یار
به‌میان چادرها چشم می‌اندازم ای گلنارم
نشان از تلو می‌بینم ای یار ، ای یار ، ای یار
از تلو(۱)، جلوسواره‌ی الامان درآمد
ترکمن اربموت (۲) وسومبار (۳) برخاست
جوانان راکشتند ، زنان راگرفتند ، ای یار
اسیرکردند ، به‌خیوه‌وبخارا (۴) بردند
آنان رادرکوچه‌وبازارهافروختند
نمیدانم برسرت چه‌آوردند ؟ ای یارم ، ای گلنارم .

۲) این شبها ، چگونه شبهائی هستند ؟ ای یار ، ای یار ، ای یار
خواب به‌چشمان نمی آید گلنارم
یار ان‌وفادار تنهانمی‌خوابند ای یار ، ای یار ، ای یار
مگرکه یکبار دیگر به‌خوابم بیائی
تاازحال توآگاه‌شوم ای یار
خیال فکرتو ، جان مرامیخورد
دیدارمابه‌قیامت ماند ، ای یارم ، ای گلنارم .

۱ــ تلو = ازکوههای بلندوپوشیده‌ازجنگل که‌این‌زمان مرزبین ترکمن‌صحراوخراسان ، درغرب بجنورد می باشد ، ولی سابق دامنه‌های آنسوی تلو وتمام‌منطقه‌مراوه‌جزوبجنورد بود .

۲ــ منظوراربموت ، سرزمین طایفه‌ی ترکمانان یموت درشمال گنبدقابوس است .

۳ــ سومبار ، یا بقول کردها سِمار ، همان رودخانه‌ی اترک است که‌درشمال غربی بجنورد به این نام مشهورمیباشد .

۴ــ خیوه‌وبخارا ، امروزازشهرهای ترکمنستان شوروی میباشند ، که‌آن زمان اسرای ایرانی وسیله‌ی ترکمانان درآنجابفروش میرسیدند .

۳) بارالها به درگاهت توبه تقصیر می‌کنم ای بار ، ای بار ، ای بار
دشت و بیابان بر من تنگ شده است گلـــارم
یارم را اســـــرکـــــرده‌اند ای بار ، ای بار ، ای بار
مردان کورمانج ذلیل شده‌اند ای بار
کجا افتادند مردانی چون سرکار امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله
نه دیوان هست و نه دستگاه وقانونی که به‌حال ما رسیدگی نماید ای بار
کاش برّه‌ای می بودم که مرا به زار می بردند
و مرا میفروختند و در رد یارم میگذاشتند
تا بدهند با آن پول ، گلنار عزیزم را از اسارت بخرند . . .

اجرای نمایشنامه اسارت دختران قوچانی در روسیه

موضوع اسارت دختران قوچانی بدست ترکمانان درداخل وخارج کشور ازجمله در انگلستان وفرانسه و نیز درمطبوعات کشور مراکش در افریقا انعکاس وسیعی یافت ووجدانهای حقتـــه را علیه دستگاه استبداد و عوامل ناموس فروش قاجار بیدار ساخت که قطعه‌هائی از این تراژدی درشهرهای روسیه نیز ازجمله در تفلیس به نمایش درآمد ،که منجر به آگاهی مردم ایران و پیروزی مشروطه‌خواهان و استقرار مشروطیت گردید .

ادوارد براون درتاریخ مطبوعات ایران یک تصنیف سیاسی راکه درمورد اســـارت دختران قوچانی دررورنامه صوراسرافیل مورخ بیستم ژوئن ۱۹۰۷ میلادی (۱۳۲۵ قمری) درج‌شده بود نقل کرده‌وافزوده‌است ((ازقرارمعلوم این اقدام ناموافقت صمنی آصف‌الدوله‌وحاکم بجنورد [1] که بعدها بهمین جهت درمعرض مواخذه‌قرارگرفت ، انجام یافته‌بود .)) [2]

براون می‌افزایدکه . عنوان تصنیف بدینقراراست :

۱ـ مترجم آقای محمد عباسی اشتباها "بجنورد را به [[بروجرد]] و [[بیرجند]] ترجمه‌کرده است .

۲ـ تاریخ مطبوعات وادبیات ایران در دوره مشروطیت ـ ادوارد برون ـ ترجمه محمد عباسی ص ۱۱۳

کنسرت ایرانی ، به اشتراک دوشیزگان قوچانی که بنابه خواهش ترکمان وروسها در یکی از کافه‌های تفلیس برگزارشده ، دختران دستجمعی باآهنگ تصنیف چنین ترنم میکنند :

ای خدا لیلا یارمانیست

۱) بزرگان خطه‌ی ما مست غرورند ، (خداکسی فکرمانیست ا)
رانصاف ومروت سخت دورند ، (خداکسی فکرمانیست ا)
رعیت بیسوادوگنگ وکورند ، (خداکسی فکرمانیست ا)

هفده وهزده ونوزده وبیست
ای خداکسی فکرمانیست

۲) فلک ، دیدی بماآخرچه‌ها کرد ، (خداکسی فکرمانیست ا)
رخویش وآشنا بیزارمان کرد ، (خداکسی فکرمانیست ا)
جفا بیندگه ما این جفاگرد ، (خداکسی فکرمانیست ا)

هفده وهزده ونوزده وبیست
ای خداکسی فکرمانیست

۳) گرارکوی وطن مهجورماندیم ، (خداکسی فکرمانیست ا)
وگرازهجراوبی‌نورماندیم ، (خداکسی فکرمانیست ا)
به بیداری رعشقش دورماندیم ، (خداکسی فکرمانیست ا)

هفده وهزده ونوزده وبیست
ای خداکسی فکرمانیست

۴) یک دختردوازده‌ساله تنها میخواند .
نقش درسینه چاک شدکه‌کوشی ، (خداکسی فکرمانیست ا)
سیم ازکوی ما آورده بوشی ، (خداکسی فکرمانیست ا)
چه بوشی دلکش ، آهم ازچه‌کوشی ، (خداکسی فکرمانیست ا)

هفده وهزده ونوزده وبیست
ای خداکسی فکرمانیست

۵) دخترهاهم آوازمی‌گویند .
نسیم بوم ما بس جانفزابود ، (خداکسی فکرمانیست ا)
هوایش روح بخش وغم زدابود ، (خداکسی فکرمانیست ا)
ولی دردا که‌هجرش درقفابود ، (خداکسی فکرمانیست ا)

هفده وهزده ونوزده وبیست
ای خداکسی فکرمانیست

۲۸۸ ـــ

۶) مگر مردان ما را خواب برده ، (خداکشی فکر مانیست !)
غیوران وطن را آب برده ، (خداکشی فکر مانیست !)
که اغیار آب از احباب برده ، (خداکشی فکر مانیست !)

هفده و هژده و نوزده و بیست
ای خداکشی فکر مانیست

۷) دختر دوازده ساله تنها .
که خواهد برد تا مجلس پیامم ؟ (خداکشی فکر مانیست !)
که ای دل سرده ی نا داده کامم ! (خداکشی فکر مانیست !)
چرا شد محو از یادتو نامم ؟ (خداکشی فکر مانیست !)

هفده وهژده و نوزده و بیست
ای خداکشی فکر مانیست

(تماشاچیان بهیأت اجتماع بهزبانهای روسی وترکی فریاد برمی‌آوردند .)
هورا ، هورا ، هورا ، بهاسلاوگراسی وزنیم دویت سام پرسی !
اسلاوآصف الدوله ، اسلاومینسترست وویرسی . [۲]
پاشاسون ایرانی گورل فزلری ، پاشاسون آصف الدوله [۳] . پاشاسون ملت وزیرلری .)) [۴]

۱ـ هورا ، هورا ، هورا . زنده باد دوشیزگان زیبای ایران !
۲ـ زنده باد آصف الدوله ، زنده باد وزیران ایران !
۳ـ شعار ترکی هم بهمان معناست یعنی : زنده باد زیبارویان ایران ، زنده باد آصف الدوله زنده باد وزرای غیرتمند ملت ایران !!
۴ـ تاریخ مطبوعات ... بروان ص ۱۱۶

تاءثیراسارت دختران قوچانی درپیروزی انقلاب مشروطیت ایران

موضوع اسارت زنان وکودکان ودختران قوچانی که ازایل کرد باشقانلو (باشکانلو- باجبانلو) بودند ،زمینه مساعدی برای تبلیغ مشروطه‌خواهان درجهت کوبیدن حکومت استبدادفراهم کرد رهبران مشروطه‌بویژه مرحوم سیدمحمدطباطبائی برروی منابرواجتماعات انقلابیون ، موضوع را باآب وتاب خاصی بیان نموده احساسات مردم رانحریک میکردند ،این کارجائی رسید که شاه مجبورشد اتابک اعظم میرزاعلی اصغرخان امین السلطان راازوزارت معزول کند ،که این جنایت عظیم دردولت وی روی داده بودوبهمین علت اوضاع سیاسی ایران آنچنان علیه امین‌السلطان خائن برانگیخته شده بودکه پس ازبرکناری ازوزارت نتوانست درداخل ایران بماند ،ناچاربقصدفرارازکشورازطریق بندرانزلی عازم اروپاشد(۱). مردم گیلان که ازموضوع اسارت دختران قوچانی اطلاع یافته بودند ، درصددکشتن امین‌السلطان برآمدند ،لکن آنها اشتباها" دیگری رابجای وی کشتندوامین‌السلطان بااستفاده‌ازاین پیش آمدخودرابه داخل کشتی انداخت وکشتی برروی آبهای دریای مازندران حرکت درآمدوسوی روسیه‌رفت . مردم رشت موقعی به‌اشتباه‌خودپی بردندکه امین‌السلطان مقداربادی بابندرفاصله‌گرفته‌وجان سالم به‌دربرده بود .

اما ،زعمای مشروطیت موضوع راهرروز دنبال میکردندواحساسات مردم رادرحال جوشش وغلیان نگه میداشتند ، میدانیم که برای هرانقلاب یک جرقه‌کافیست ، جرقه‌انقلاب اسلامی ایران دوازگوئی رژیم پهلوی ،همان مقاله‌ی توهین آمیزروزنامه‌اطلاعات علیه‌امام‌خمینی بود ،وجرقه‌ی انقلاب مشروطیت هم ، موضوع اسارت دختران کردقوچانی بودکه‌روی آن تبلیغ شدوبه‌ثمررسید

۱- چون امین السلطان نهایت استبدادوخفقان وسانسورمجالس ومطبوعات دردولت خویش پیش گرفت ، مردم‌ناچاربه‌پخش اعلامیه‌هانمودندوجنایات اورابرشمردندکه‌باعث شد مظفرالدینشاه‌اورامعزول وشاهزاده‌عین‌الدوله‌معاصره" استبدادرابجای اومنصوب نماید ، فخرالواعظین کاشانی غزل ذیل راخطاب به‌امین‌السلطان نوشت که‌مردم شبها آنرا پخش کرده ودر درودیوارهانصب می‌نمودند ،تاسرانجام‌بدست شاه‌رسیدوموجب عزل امین‌السطان‌گردید .

ارمنی‌زاده میازارمسلمان را — بکف کفرمده‌سلطنت ایمان را
عاقبت‌خانه‌ی‌ظلم‌توکند شاه‌خراب — پس چه‌حاجت که‌به‌افلاک کشی ایوان را
درس عبرت چوشود درکف ملت ظاهر — پاک ازلوث وجودتوکند یزدان را
صورت مردوزن ازظلم نمودی مکشوف — باش تابرکنم‌ازپای توآیین تنبان را
کاسه‌لیسی توازروس نیآردثمری — کاین سیه‌کاسه‌درآخربکشد مهمان را

تاریخ بیداری ایرانیان - ناظم‌الاسلام کرمانی - ص ۳۹۷

خانه ایلی متحرک ترکمن معروف به "قاتات"

۱ ۲ ۳

۱-دردی خان رئیس ایل گوگلان ۲-آزاخان لوهوندری ۳-گلدی بای تکه .
عکس در تکه لـه قوزبجنورد گرفته شده - سال ۱۳۲۸ - هردو عکس از آلبوم آقای خانلرخان قراچورلو

تا آنجاکه مرحوم طباطبائی در نامه معروف خودخطاب به مظفرالدین شاه چنین نوشت :

« ... اعلیحضرتا ، مملکت خراب ، رعیت پریشان وگداست . تعدی حکام وما مورین بر مال وعرض وجان رعیت دراز ، ظلم حکام وما مورین اندازه ندارد . ازمال رعیت هرقدرمیلشان اقتضاکند می برند ، قوه غضب وشهوتشان بهرچه میل وحکم کندازردن وکشتن وناقص کردن اطاعت میکنند . این عمارت‌ها ومیل‌ها ووجوهات واملاک دراندک زمان ازکجاتحصیل شده ؟ تمام مال رعیت بیچاره است . این ثروت همان فقرای بی مکنت اندکه اعلیحضرت سرحالشان مطلعند . دراندک زمان ازمال رعیت صاحب مکنت وثروت شدند . *پارسال دخترهای قوچانی را درعوض سه‌ری گندم ، مالیات گه نداشتند بدهند گرفته به ترکمانها وارامنه عشق‌آباد به قیمت گزاف فروختند* . ده‌هزار رعیت قوچانی ازظلم به‌خاک روس فرارکردند . هزارهارعیت ایران ازظلم حکام وما مورین به ممالک خارجه هجرت کرده به‌حمالی وفعلگی گذران میکنند ... این مملکت اگراصلاح نشود ، عنقریب ... جزء ممالک خارجه خواهدشد . البته اعلیحضرت راضی نمیشوند درتواریخ نوشته شود درعهدهمایونی ، ایران به‌بادرفت ، اسلام ضعیف ومسلمین ذلیل شدند ... » [1]

۱ـ تاریخ بیداری ایرانیان ـ ص ۳۳۹ ـ ص ۳۷۶ چاپ قدیم و ج ۱ ص ۳۰۵ چاپ جدید .

مشروطه‌خواهان تحت تأثیر القائات رهبران خویش عرصه را بر دولتیان تنگ تر کردند، دولت دست به‌نوعی حکومت نظامی زد ورفت وآمدها را محدود ساخت. بمناسبت ایام وفات حضرت صدیقه‌کبری فاطمه‌زهرا سلام الله‌علیها، مجالس وعظ وروضه‌خوانی صبح ها در منزل آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی وعصرها در منزل آیت‌الله‌طباطبائی برگذار بود. عصر روز چهاردهم جمادی الاولی سال ۱۳۲۴ که انبوه جمعیت به‌حد غیرقابل توصیفی افزایش یافته بود آیت‌الله ـ طباطبائی براثر تقاضای مردم به‌منبر رفت وخطبه بلیغی درمورد مشکلات جامعه ایران، ایراد فرمود ونقطه ضعفهای دولت ونارسائی آن وفساد دستگاه استبدادی سلطنت رابیان نمود که قسمتی از آن نقل میشود،

«... این یک مشت مردم بیچارهٔ ایران به‌که عرض وداد کنند. شماها نمیدانید که در ولایتها، این حکام چه‌ظلم‌ها میکنند، رعیت بیچاره‌ی ایران خودش واهل وعیالش بایدنان ذرت وجو بخورند که مالیات دیوان را بپردازند (۱)، نه‌رعیتی باقی مانده‌ونه‌درخزانه‌ی پادشاه چیزی موجوداست (زیرا همه‌خرج عیاشی‌های شاه‌ودرباریان درمسافرتهای اروپا شده). پادشاه بواسطه‌ی خزانه پادشاه‌خواهد بودوخزانه معمور نمیشود مگر بواسطهٔ آبادی مملکت، ومملکت آباد نمیشود مگر بواسطه‌ی عدل. حکایت قوچان را مگر نشنیده‌اید که پارسال زراعت عمل نیامد و می‌بایست هریکنفر مسلمان قوچانی سه‌ری گندم مالیات بدهد (سه‌ری گندم دوازده‌من گندم است بوزن تبریز که هر یک من تبریز ششصدوچهل مثقال است وهر مثقال بوزن بیست وچهار نخوداست) ،۲ چون نداشتندوکسی هم به‌دادآنها نرسید، حاکم آنجا (پسرآصف الدوله) سیصدنفر دخترمسلمان رادرعوض گندم مالیات گرفته‌هردختری به‌ازاء دوازده‌من گندم (۳) محسوب وبه‌ترکمانان فروخت،

---

۱ ـ رعیت ایران بویژه‌روستائیان قوچان که‌نگارنده‌شاهد بودم تاسال ۱۳۳۵ خورشیدی نیز نان جو و ذرت میخوردند، یعنی درست ۵۰ سال بعد از مشروطیت وضع مردم کوچکترین فرقی نکرده بود.

۲ ـ تاریخ بیداری ایرانیان ـ ص ۳۳۱ ـ ص ۳۷۶ چاپ قدیم و ج ۱ ـ ص ۴۰۵ چاپ جدید.

۳ ـ قیمت گندم در این زمان خرواری چهارده‌تومان بودودوسال بعدکه‌خشکسالی واحتکارمحتکرین پیش‌آمدبهای هرخروار به ۳۵ تومان رسید. مذاکرات مجلس ـ دورهٔ اول ص ۱۴۹ و ص ۱۵۲ بنابراین می‌بینیم که‌آصف‌الدوله‌هردختری رابه‌مبلغ هفده‌ریال فروخته‌واین آدم‌فروشی ی گرانتر ازآدم فروشی امین‌السلطان اتابک اعظم بوده‌است، زیراامین‌السلطان قیمت هرایرانی رادوقران تعیین کرده‌بود. چنانکه‌حاج میرزاابوطالب مجتهدزنجانی میرزاعلی اصغرخان

گویند بعضی از دخترها را در حالت خواب از مادرهایشان جدا میکردند، زیرا که بیچاره‌ها راضی به تفرقه نبودند.

حالا انصاف دهید ظلم از این بیشتر تصور میشود...؟

خداوند خودش رحم کند، هرچه باداد می‌کشیم به خرج نمیرود و مردم نمی‌فهمند که غرض ما غرض شخصی نیست والله به خداوند و انبیاء و اولیاء قسم است اگر مجلسی باشد هم بجهت دولت خوبست وهم برای ملت ورعیت ...» [1]

پس از روی کار آمدن مشروطیت و رفتن وکلای ملی به مجلس، روزنامه‌ها و مطبوعات جهان و مردم ایران از نخستین مجلس ایران خواستار شدند. رسیدگی به مسأله‌ی اسارت دختران قوچانی را در برنامه اصلی کار خود قرار دهد که این تقاضاها و بحث و رسیدگی در مجلس شورای ملی، در روزنامه مذاکرات مجلس منعکس است و برخی به نظر میرسد. در اعلامیه حجت مسلمان فقفاز جهت تنویر افکار عمومی ایران که در تاریخ ۲۳ رجب ۱۳۲۴ به مجلس شورا فرستاده شده بود خطاب به وکلا آمده بود که:

« مگر روزنامه‌ها را قرائت نمی‌نمودید، حاکم بی‌عرضت قوچان (امیرحسین خان آصف الدوله) برای اخذ رشوه به سر اهالی بیچاره چقدر اذیت و آزار نموده، ناموسشان را بر باد داده، جماعت به جان آمده ترک جانمان کرده، دختران خود را به ترکمانها فروخته، بهای اولادشان را آورده تا خود را از تعدی این حاکم ظالم خلاص کنند.» [2]

امین السلطان اتابک اعظم را مورد خطاب قرار داد و گفت:

« میرزا علی اصغرخان، ایرانیان را خیلی ارزان فروختی. من حساب کرده‌ام هر ایرانی ۱۵ قران به خارجی فروخته شده!

اتابک جواب داد. « خیلی هم گران فروخته‌ام، هر ایرانی دو قران بیشتر نمی‌ارزد.»

روزنامه اطلاعات ۱۶ بهمن ۱۳۵۴ ـ ص ۱۰

بنابراین روشن می‌شود که اتابک امین السلطان صدر اعظم وطن فروش ایران در زمان ناصرالدینشاه و مظفرالدینشاه و محمدعلیشاه چه بدبختی هائی بر این مملکت وارد ساخته است، سرانجام او نیز بدست یکی از قهرمانان ملت بنام عباس آقای تبریزی در جلو مجلس شورای ملی ترور شد و به مجازات خود رسید.

۱ـ متن موعظه‌ی کامل مرحوم آیت‌الله طباطبائی خطاب به مظفرالدینشاه را در جلد اول تاریخ بیداری ایرانیان ـ ص ۴۴۳ تا ص ۴۵۴ چاپ سوم سال ۱۳۶۱ بخوانید.

۲ـ تاریخ بیداری ایرانیان ـ ناظم‌الاسلام کرمانی ـ ص ۳۷۰

اولین وکیل قوچان ـ در انتخابات دوره اول مجلس شورای ملی چهار نفر نماینده از قوچان به مشهد معرفی شدند که از میان آنها یکنفر بنام «حاجی میرزا بابا» به قید قرعه انتخاب و به مجلس معرفی شد. نامبرده را بعنوان سوغاتی از تهران برای وکالت قوچان معرفی کرده بودند.
در مورد اسارت دختران قوچانی یک حرف در مجلس شورای ملی از دهان این نماینده‌ی بی غیرت قوچان شنیده نشد، در حالیکه بیشتر وقت مجلس دوره‌ی اول مصروف به رسیدگی به این امر بود.
خرید و فروش دختران قوچانی در عشق آباد ـ حمزه بیک علم مدرسه عشق آباد گفت که:
«امروز در روزنامه عشق آباد نوشته بود که . . . به حاکم عشق آباد عریضه داده است که از جناب شما توقع میکنم که با چهار صد یا نصد نفر میخواهم بتو پناه بیاورم آن هم عریضه را به تاشکن (تاشکند) خدمت گوبرناطور بزرگ فرستاده تا جواب چه برسد.
باری از جناب شما متوقعم هر جا که باشد و صلاح بدانید خبر دهید که ایشان را توقیف نمایند و داد مظلومین و پول دخترهائی که . . . از قوچان و محمد علیخان [منصور الملک] از دره جز (درگز) فروخته و همه نت دار دو در دست مردم است و به بنده حکم نمایند تا تمت آنرا حاضر کنم یا اینکه از دیگران خواهد تا صورتش ارائه شود و اگر به طهران مراتب را تلگراف نمائید قیمت مخابره را قبول دارم بنده مسبوقم که چقدرها در نزد اهالی خارجه دختران ایرانی موجود است و هر یک دختری که می‌آوردند بنده بی نهایت خجالت میکشیدم والحال هم می‌کشم همین دو سه روزه یک دختر آورده بودند که آمدند به بنده اطلاع دادند رفتم دختر را از خانه‌ی ترکمان آوردم که نوشتن [ماجرای] آن به تحریر لایمکن و او را بردم به دیوانخانه. اول میخواست که مجدداً به ترکمان رد کنند ندادم و او را به منزل خود رجعت دادم که یکدفعه دیدم اطراف منزل بنده را دو هزار ترکمان محاصره نمودند که یا دختر را از دکن یا خانه‌ات را خراب می نمائیم.
دو مرتبه نزد حکومت رفته که از تو متوقعم این دختر را بدست حمزه بیک [علم] بسپارید تا از او جویا شویم که فروشنده‌اش که بود ؟ .
صاحب همین تلگراف را به طهران مخابره کنید.» این تلگراف عیناً از تژن روسیه به تهران مخابره گشت.
(صورت تلگراف صاحب مکتوب ـ از طژن (۱) به تهران ـ مجلس شورای ملی.
حکومت قوچان و دره جز قریب هزار دختر بهمراهی آصف الدوله به خارجه فروخته اند. مقیم طژن حاجی عبدالله عسکراوف (۲)»
همچنین روزنامه بشارت نوشت:
چون آصف الدوله در خراسان به زور یا به قیمت ناچیز وسیله مأمورین جزار خود گندم و جو

۱ـ تژن، که کردها تیجان می‌گویند در شمال شهر سرخس آنسوی مرز قرار دارد.
۲ـ روزنامه بشارت شماره ۱۴ ص ۴ سال ۱۳۲۵ قمری

زارعین راتصرف می‌نمودوبابول کلان بهروسیه میروخت تادرخراسان ایجادقحطی نمایدواز فروش گندم‌های خودبیشترین سودهارابرد، مردم به‌مجلس شورای‌ملی شکایت کردندکه: « بموجب حکم جدیدکه به‌جناب حاجی‌آصف‌الدوله‌ازطرف حضرت صدارت عظمی دام اجلاله مرحمت شده‌است که‌غلات‌حاجی آصف الدوله‌را ماءمورین گمرک ممانعت ننمایندوحمل به‌خارجه بشودواین مطلب اسباب وحشت وهیجان عموم اهالی مملکت خراسان است . استدعاداینکه قدغن‌اکید به‌ماءمورین گمرک بشودکه‌عموماً کمافی‌السابق ازحمل غلات به‌خارجه‌منع شدید ننمایندکه‌اسباب اطمینان وآسایش اهالی شود . » [1]

بدنبال شکایتهای متعدد ملت ،وآزادیخواهان خارج‌ازکشور ،وفشاری که‌مجلس‌شورای‌ملی بردولت واردآورده‌بود ، دولت ناچارشد ،آصف‌الدوله‌راازخراسان عزول کند . بدنبال عزل آصف‌الدوله ، شاهزاده‌رکن‌الدوله‌باردیگر به‌استانداری‌خراسان منصوب گردیدکه‌روزدوشنبه‌هفتم ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ واردمشهدشد .

انعکاس اسارت دختران قوچانی دراولین مجلس شورای ملی ایران

(۱) مذاکرات دارالشورای ملی ـ سه‌شنبه ۷ ذیحجه ۱۳۲۴

« آقاسیدحسن (بروجردی ـ احتمالاً " مجتهد معروف) بسه اول چیزی که‌لازم‌است این است‌که مجلس بتواندباحکام خودش رااجرابدارد . درانتخاب خراسان که‌آصف‌الدوله‌مانع بودوناحال بعویق افتادعزل اوراخواستگارشدیم و حال اینکه‌اوعلمارابه‌چوب نبسته ، [بسته] بود ، اینکه این کارراکرده‌گذشته‌ازعزل حتماً " بایدمجازات شود . » [2]

---

۱ ـ روزنامه‌بشارت ـ شماره‌ی ۱۵ ص ۴ وشماره‌ی ۲۲ ص ۴

۲ ـ روزنامه‌مذاکرات مجلس دوره‌ی اول تقنینیه ص ۵۹ ـ اولین مجلس مشروطیت ایران روز ۱۷ شعبان ۱۳۲۴ برابربا ۱۷ اکتبر ۱۹۰۶ ومجلس دوم روزدوم ذیقعده ۱۳۲۷ برابربا ۱۵ نوامبر ۱۹۰۹ میلادی افتتاح شد .

وزیر داخله درمورد اینکه آصف الدوله درخراسان شرارت کرده وآزادیخواهان را به چوب بسته پاسخ داده بود . که چون انجمن ملی میخواستند تشکیل جلسه بدهند و هرزگی بکنند ، حاکم هم برای جلوگیری از شرارت ، آنها را به چوب بسته است !!

درجلسه یکشنبه ۱۴ ذیحجه ۱۳۲۴ ـ صورت تلگراف خراسان خوانده شد که آصف الدوله تمام جنایات منتسبه را رد کرده بود ، لکن آقاسید حسن بروجردی بیان داشت .

«اولا" احقاق حقی که دراین باب ازطرف مجلس باید بشود اینست که آنچه دختری که آصف الدوله فروخته است آنها را پس بگیرد ، دراین باب درزمان وزارت خارجه صدراعظم (کنونی) [1] سوءال وجواب شده بود وعین الدوله گفته بود که من نمیتوانم جلوگیری بکنم ، باز میفروشد .

آنروز وزیر داخله گفت که باید به علم الیقین معلوم شود [که دخترها را فروخته یا خیر ؟] حالا بعد ازعلم الیقین آن دخترها را به هرقیمتی که هست بخرد بدهد . مجلس باید دراین امرمسامحه نکند ...

آقاسید محمد مجتهد . . . . آن تلگرافی را که ازقوچان کرده بودند آنهم درهمین مطالب بود؟

رئیس ، چه عرض کنم اطلاع ندارم . (!!)

آقاسید هاشم (۲) ـ باید دراین امور رسیدگی کرد و نگذاشت حقوق مسلمانان وناموس ایشان از بین برود .

حاجی محمد اسماعیل آقا ـ نوشته بودند که چند نفر بودند ، آنها این کار را کردند و دخترها را فروختند نه آصف الدوله .

آقاسید محمد مجتهد . ـ دونفر آنها در تهران هستند . (منظور علی بیک و یوسف باشکانلو هستند که برای شکایت حدود دوسال در تهران منتظر ماندند و قضیه را دنبال کردند) .

آقاسید حسین . آنهاکه (دخترها را فروختند) که حاکم نبودند ، حاکم آصف الدوله بود ، اگر آنها هم کردند به امر او بود . میگویند آصف الدوله حکم کرده بود ، ما این کار را کردیم .

حاجی محمد اسماعیل آقا . به گفتن آنهاکه نمیشود ، آنها با آصف الدوله غرض هستند پس باید تحقیق کرد . » [3]

---

۱ ـ شاهزاده عین الدوله

۲ ـ سید هاشم احتشام الاطباء نماینده ترشیز [کاشمر]

۳ ـ دوستان آصف الدوله برای او دلسوزی میکردند ، چنانکه میرزا طاهر خان شیبانی در سال ۱۳۲۵ قمری در نامه ای که از تهران برای میرزا ابراهیم خان صدیق الممالک شیبانی موءلف کتاب منتخب التواریخ مظفری بکاشان ارسال میدارد ، می نویسد که . امروز گفتند از برای دخترفروشی درخراسان فردا جناب آصف الدوله

درمذاکرات جلسه روز یکشنبه چهارم محرم ۱۳۲۵ ، تیز تلگرافی در مورد اسرای قوچانی از باطوم به مجلس رسیده بود که رئیس مجلس در این مورد به نمایندگان گفت :

« ... ثانیاً" درباب فروش اطفال قوچانی سفرما بنددراین خصوص اسناددروزارت خارجه هست وقوع این مسأله صحت داردواحکامی هم دراین باب صادرشده ومطرح مذاکره بودولی امروزآن شدت راندارد . [وبه دست فراموشی سپرده شده که بر آن زنان وکودکان اسیروخانواده های بگون بخت آنهاچه گذشته است] .

حاجی شیخعلی . این تعدیات ازطرف حکومت است یامباشرین [1] ؟

رئیس . حکومت پول میخواهدلا بدرعیت هم بایدفرزندخودرافروخته تهیه پول برای حکومت نمایدوتلگرافی هم دراین خصوص ازعشق آباد کرده اند .

آقاسید محمدتقی تلگراف رافرائت نمودندکه خلاصه مضمون آن اینست :

اگرچه ازشاهدکشی قسم نمیخواهدولی ماایرانیان بقسم عشق آبادکه پنجهزار نفرهستیم به شرف ودین واسلام قسم یادمی نمائیم وخداوندرا به شهادت می طلبیم که به چشم خوددیدیم که اطفال قوچانیهارادرعشق آباد مثل گوسفندوسایرحیوانات به ترکمانها می فروختندوکسی نبود دادرسی نماید . . . (دراینموقع تمام اهل مجلس وتماشاچیان گریه مخصلی نمودندبطوریکه

رادردیوانخانه ی عدلیه حاضرخواهندکرد . . . می ترسم نتیجه حبس آصف الدوله بشود . خلاصه ی این محاکمه راهفته ی آینده به عرض خواهیم رسانید .]]

مجله یغما شماره ۱ فروردین ۱۳۴۲ ص ۳۱ مقاله سرهنگ جهانگیرقائم مقامی .

البته این موءمن مجدد ندیده بخود میترسیده است که آصف الدوله زندان افتد ، زیرا آصف آنقدر پارتی داشت که نه تنها دراین دادگاه حاضرنشود ، بلکه چندروزبعدهم به حکومت فارس منصوب شودوبه دنبال آن وزیرداخله گردد واز اجرای حکم دادگاه نسبت به متهمین پرونده ی اسرای قوچان جلوگیری نماید . لکن سیدحسن تقی زاده نماینده ی برشورو جراءت مجلس هم بیکار ننشست ودرجلسه ٔ یکشنبه ۱۳ محرم ۱۳۳۶ تقاضای سلب اطمینان آصف الدوله وزیرداخله را نمودوحیانتهای اورابرشمردوسرانجام مجلس سلب اطمینان ازاوراتصویب نمودومعزول کرد .

روزنامه ٔ مذاکرات مجلس ــ دوره اول ص ۴۵۶

۱ ــ می گویندازسرشب نانیمه های شب یکی داستان عشقی لیلی ومجنون رانعریف میکرد ، درپایان یکی ازحاضرین پرسید . لیلی مرد بود یا زن .

حالا پس ازماهها اسارت دختران وطرح وگفتگودرمجلس ودولت ، حضرت آقامی پرسد : این تعدیات ازطرف حکومت است یامباشرین . بنازم برچنین نمایندگانی !!

نمیتوانستندخودداری نمایند).
حاجی محمداسماعیل‌آقا . عرض میکنم بعدازاین گربه‌بهترین گربه‌ها اینست که مجازات این شخص [فروشنده‌اطفال] راکیداً" ازدولت بخواهیدوهرکس این داغ رابه‌دل ایرانیان‌گذاشت به‌مجازات برسدکه‌باعث تشفی قلوب شود .
شرف‌الدوله . کاغذی هم ازباطوم نوشته‌اند ملاحظه‌نمائید .
آقامیرزامحمود[کتابفروش] . ازقراری که‌تحقیق شده‌ومعلوم گشته‌باعث این فروختــه‌شدن اطفال سردارمفخم قوچانی (۱) شده‌وحالاهم اسبابی فراهم کرده‌است درعوض ایـــن خدمت امتیازبگیرد .
حاجی محمداسماعیل‌آقا . هرکس هست بایدبه‌مجازات برسد .
سیدالحکماء . عقیده‌ی من آنست آنچه‌که [سردارمفخم] گرفته‌بدهدکه‌اطفال مستردشوند .
حاج‌سیدعبدالحسین . الحمدالـه رب‌العالمین‌که‌خداوندبرهمه‌ٔمسلمانان منت‌گذاشت‌واسباب انعقاداین مجلس رافراهم آورد . . . شماهم‌که . . . بجهت دادرسی حاضرهستیدپس مـذاکره واصلاح این مسأله‌به‌یک روزودوروزممکن نیست چندروزلازم داردواین نحوکارهابیست وچهار سال است که‌درصفحات خراسات متداول است وایشهم بردوقسم است .
یکی اینکه‌حکومت پول میخواهدلابدرعیت اطفال خودرافروخته‌تهیه‌پول میکند . دیگــراینکه جمعی هستندکارشان همین است . . .
آقامیرزاابوالحسن‌خان . درصورتیکه‌آقامیرزامحمودعنوان‌کرده‌آن‌شخص[سردارمفخم بجنوردی] اینجاحاضراست وباعث این کارشده‌بایدخواست وبه‌مجازات برسد .
حاجی شیخعلی . بایدازوزیرداخله‌خواست .
آقامیرزا فضلعلی (۲) ازآن کسانی که‌باعث فروختن اطفال شده‌اندهم ازحاکم کل وهـــم از مباشرین استرداداطفال رابخواهندونیزاموالی راکه‌ازاین راه‌حلال (!!) جمع نموده‌اند بگیرندصرف این کارنمایندبهترین مجازاتهااست دیگرلازم به‌تنبیه‌وسیاست نیست .
حسنعلی‌خان . عرض دارم . کلیتا" دراین مملکت تاامروزنمیتوان گفت اجزاءحکومت مسـٔول باشندبراکه‌ازحاکم‌کل [دولت ودربارسلطنت] تعارفی گرفته [به‌سروقت رعیت بــدبخت] میفرستادندآنهم ازاجزاءتعارفی گرفته‌میگویدفلان کارراکنیدتمام این‌کارهاراجع به‌حکومت‌کل [ودولت ودربار] است .
آقامیرزا فضلعلی . ابدا"چنین نیست .هزاروچندین سال است که‌ماهاگربه‌می‌کنیم برای اینکه

۱ــ سردارمفخم ، بجنوردی است نه‌قوچانی وهمان سردارمعززبعدی ایلخانی‌شادلواست .
۲ــ ازوکلای آذربایجان .

ابن زیادوشمروابن‌سعد ، امام حسین علیه‌السلام راکشته‌اندوحال آنکه به‌امریزیدبوده .

حاج سیدعبدالحسین . میتوانیم بگوئیم که‌یزیدما«خودیت شدیدترندارند؟

بحرالعلوم . اگرحاکم کرده‌است اومقصراست والامباشر .

آقامیرزامحمود (۱). سردارمفخم توجانی [بختیاری] اینجاحاضراست وخودش‌درحقیقت حاکم مستقل بوده‌است بایداراومواخذه‌شود .

حاج سیدعبدالحسین . بلی ،حکومتهای حر«خراسان حکومت‌ندارنددرحقیقت سلطنت دارند

آقاسیدمحمدتقی . این‌حکم است حاکم حر«بدون اطلاع حاکم کل نمیتواندکاری بکند ،رعایا وقتی که‌ازحاکم حر«تعدی دیدندبه‌حاکم کل عارض میشوندبایدرفع تعدیات راازرعایا نماید اینجابه‌عکس بوده‌ازفرارعلوم سوارشاهیون برای تقویت حکومت حر«هم فرستاده‌است‌واجراء وحکومت حر«هرچه‌مستقل باشدنبایدبدون اطلاع‌رئیس نمیتواندقدام به‌کاری نماید .

آقامیرزامحمود . من نمیگویم حکومت کل تقصیرندارد بلکه‌هردومقصرهستندامادراین‌موقع این شخص [سردارمفخم] بیشترمقصراست .

آقاسیدحسین . هروقت عرضی دراین خصوص‌میکردیم گفتندسندلازم داردامروزسنددردست داریم‌وحاضراست که‌فروش اطفال بدست آصف‌الدوله‌شده‌است اگرسابق هم فروخته‌اندولش به‌اورسده‌باکاربه‌اجراءنداریم طرف ماآصف الدوله‌است بایداطفال راسترددداوبدهدبا اجراءخودش ومقصوداینست که‌فقط مذاکره‌نباشدنتیجه‌هم به‌عمل آید .

آقامیرزاابوالحسن‌خان . اروزبودخله‌نخواهیم شخص هین نشود .هم ازماشرهم ازحکومت استردادطفال خواسته‌شودوهرکس باعث این کارشده‌به‌مجازات برسد .

آقاسیدمحمدتقی . من میگویم لعن‌الله‌الراشی والمرتشی ومن بینهما .

آقاسیدمهدی . حلوماتی دارم .شخص سابق‌الذکر (۲)قانونی‌وضع کرده‌وسندهم دردست‌هست که‌دراطراف کنابادوبجنوردوغیره‌هرکس متوفی شودخانه‌اوراضبط کرده‌واموالش راضبط میکردند . وبه‌اسم عشرگرفتن دوعشرمی‌گرفتند (یعنی گفتندکه‌این عموست داردمنحصربه‌آنهاست) . . .

آقاسیدمحمدتقی . امروزهم نتیجه‌دادوقرارشدبه‌ورودداخله‌ازبابت فروش اطفال‌قوچان رقعه‌ئی نوشته‌شود . »[۳]

. . . حاج سیدمرتضی . . . . درخصوص دخترهای قوچان نتیجه‌بگیرید .

۱ـ میرزامحمودکتابفروش ـ نماینده‌ی صنف کتابفروشی ومحاضی ازتهران ـ تاریخ‌بیداری ایرانیان ـ ناظم‌الاسلام کرمانی ـ ج ۱ ص ۶۳۴ .

۲ ـ منظور آصف الدوله والی‌خراسان است .

۳ ـ مذاکرات مجلس ـ دوره‌اول تقنینیه ـ ص ۸۳

عین الدوله به آصف الدوله نوشت:
اگر مردم فرزندان خود را هم بفروشند، مالیات را باید بپردازند!

وطن
۱۳۲۴

روزنامه وطن
طهران
هفته یکبار طبع و نشر میشود
محل توزیع جنب دبستان عزیزی
بتاریخ پنجشنبه سنه ۱۳۲۵ شمسیه
مطابق

وجه اشتراک سالیانه
طهران شانزده قران است
بشاگردان مدارس تخفیف داده میشود
در خارج با انضمام پست
قیمت یکشاهی چیقالبنداست

رئیس [مجلس]. هنوزاین مطلب تمام نشده‌آقای تقی زاده مطلبی دارند...
حاجی سیدمرتضی . درخصوص دخترهاباید ترتیبی دادکه نتیجه داشته باشد.
رئیس . طرف [آصف الدوله] حاکم است وآنهم درخراسان است بایدبیاید.
امین التجار . طرف ماوربوداخله‌است .
آقاسیدمهدی . ضیاء الدوله [عبدالرضاخان] که متصدی این امر بوده‌است درتهران است.
حاجی سیدمحمد . اومعزول است .
سعدالدوله . دراینمورد باحکام [شهرستانها] حق نمیگوئیم طرف ماوربوداخله‌است .
آقاسیدمهدی . پس چه‌انتظاری ازآصف الدوله دارید؟
رئیس . آن اسباب کاراست بایدبیاید.
آقاسیدحسن تقی‌زاده . دراینمدت بواسطه‌ی بحران، بعضی چیزهایی فهمیدم، بعضی ازتحقیقات وتوضیحات که وزراء به‌ما میدهند نبایدگول بخوریم، چنانچه‌وزیرخارجه درساعاله‌گریلا توضیحات دادندووزیرداخله درخصوص پسرسپهدار، نبایدآصف الدوله‌تاشش ماه‌نباید، نبایدمدت معین‌کرد واصلاح این کارراازوزیرداخله بایدخواست .
حاجی سیدعبدالحسین . آصف الدوله‌شاید نیاید.
آقاسیدحسین . آنچه‌مانی‌گذشته‌است، گذشته‌ودراین شش‌ماهه‌ی اخیرهم هرچه‌کرده‌است باشد بایدتهران‌شایدآنهم مثل اشخاصی‌شدکه‌ازسرحد جلفاردشده...

دوساعاله‌است یکی‌فروش اطفال ویکی ساعاله غارت وبردن آن شصت ویکنفر. درخصوص اینها [۶۱ نفراسیران باشکاتلو] سالارمفخم [بختیاری] اینجاحاضراست راهنمائی میکند که‌بدون جنگ وجدال وخرج برگردانند. امااسترداداطفال [که‌آصف الدوله‌براثرفشارسررعیت آنهارامجبورکرده‌اطفال خودراازطریق ترکیه‌عشق‌آباد برده‌به‌ترکمانان بفروشند ومالیات دولت راتامین کنند] موقوف به‌این است که‌حکم ازطرف دولت بشودچون امروزه‌دیگراین امورات ماوربوداخله‌است، وزیرداخله‌حکم نمایدآصف الدوله‌همانجااست اطفال رابرگرداند وقتی که اینجاآمدبه‌مجازات قانونی برسدوخانه‌نشین بشودکه‌عبرت سایرین باشداگرنیایداینجاوبعداز اینجایک نفربرودمیان ترکمان هیچ دایده‌نخواهدداشت . وزیرداخله‌راهم‌خواهیدبااسنادی‌که درورارت خارجه‌داریم حمایت اورانائیت کنیم. بعدازآنکه‌علم الیقین حاصل شدحکم شودبرای برگرداندن آن چهارصدوپنجاه‌نفراطفال. ومجازات مال وقتی است که‌آصف الدوله درطهران باشددربطی به‌برگرداندن اطفال ندارد. هرساعتی ازاوبگذرددیرشده‌است چه‌کاری مهم‌تر از این دارید مجلس دیگرفوق العاده‌روز پنجشنبه‌تشکیل بدهید بهتراست...
احسن الدوله . درفقره‌ی دخترهاچندروزاست اسمای‌ذکره‌دراطراف مسوولیت وزیرمالیه میدانند

یا نه این طور حرکت نموده اند ؟
آقاسیدحسین . تمام به ظلم آصف الدوله است .
احسن الدوله . [نماینده تبریز] صبح تا نهار صدوشصت نفر دختر باگره فروخته اند برده اند در تفلیس درمهمانخانه اجیرکرده اند . . .
آقاسیدحسین . . . . ازسرحد به وزیرخارجه مینویسند که آصف الدوله بطوری سخت گرفته که این دخترها را رعیت به مالیات فروخته اند به کاربردارهم نوشته اند جواب نوشته اند نمیتوانیم جلوی او رابگوییم ودرفرنگستان کنیزوغلام فروخته نمیشود چه شده دخترهای ایرانی را اینطور میفروشند .
سعدالدوله . این بدعت را واگذاشت .
آقاسیدحسین . با تمام احکام که در دفترو زارت خارجه ثبت است این ترکمانها سورسات برده اند داده اند شصت ودونفرزن آستن را برده اند تحقیق کنید این سورسات را چگونه داده اند ؟ تعطیل نباید شود مجلس . یکروزوزیرخارجه بیاید [پاسخ بدهد] یکروزوزیرداخله .
آقامیرزا فضلعلی آقا . شب هم مجلس بشود حاضریم .
آقاسیدحسین . سالارمفخم [شادلو] را نخواهیم .
حاجی شیخ محمدتقی . وزیرداخله مسؤولیت دارد . . . »[1]
مسأله ی فروش دختران قوچانی یکی ازموضوعاتی بودکه ماهها قسمت مهمی ازوقت مجلس دوره اول ودولت وقت را به خود اختصاص داده بود . درجلسه روزشنبه ۱۳ محرم ۱۳۲۵ آقاسیدحسین بروجردی بار دیگر به گونه ی مطرح ساخت .
آقاسیدحسین . درباب شصت ودوزن [باجیانلو] که [ترکمانان] به غارت برده اند ودر خصوص چهارصدوپنجاه نفر [دختران وکودکانی که آصف الدوله وپسرش امیرحسین خان حاکم قوچان ازطریق درگزفروخته اند . ازاین] اسراء قوچان چه میفرمائید ؟
وزیرافخم (۲) . اطلاعی نداشتم ولی بعدکه اطلاع پیداشدوزیرداخله عزل آصف الدوله را از [مظفرالدین] شاه استدعانمودند معزول شدونزدیک است می آیند تحقیقات میشود .
آقاسیدحسین . آخرین تحقیقاتی که باید بشود شده دیگرلازم به تحقیق نیست فقط باید آصف الدوله راحرم نموده تمام وکمال اسراء وشصت ودونفرزن را بهرقسم میداند یابه پول یابدوستاوی[؟] هم باشدگرفته برگرداند وبعدازآن باید مجازات شودتاعبرت دیگران بشود .
آقاسیدحسن تقی زاده . اشتباه شده در دوماه قبل وعده داده اند البته میخواهیم تمام وکمال اسراء وآن باقی دیگررابرگردانند . حالامی گویند تحقیقات باید بشود . عزل آصف الدوله هم کاری شد .

---

۱ ـ مذاکرات مجلس ـ دوره اول تقنینیه ـ ص ۸۴
۲ ـ معاون وزیرداخله ـ مدرک فوق ص ۹۳

علاوه برعزل باید اینها را بهرقسم است برگرداند بعدهم مجازات بشود...
آقا سیدحسین . دیگر لازم به آمدن [آصف الدوله] اینجانیست حکم میخواهد خیانت این سه سال [حکومت ننگین وظالمانه‌ی او در خراسان] را ثابت بکنیم ، سه کرور (۱) پول غیر از اطفال برده است .
آقا میرزا محمود [کتابفروش] . جناب رئیس بنده در این باب صحیحه‌ئی تحصیل کرده‌ام . اجازه میفرمائید که به عرض وکلا مجلس برسانم وآن اطلاعات اینست که عرض میشود؛

در این باب دو مطلب است . مطلب اول فروختن دخترهاست از اهالی بجنورد و قوچان اصل مطلب اینست که سال گذشته در صفحات خراسان طاعون خوارگی شد . مردم آن صفحات گرفتار قحطی و غلا شدند عریضه‌ئی در این باب به خاکپای شاه مرحوم [مظفرالدین شاه (۲)] عرض کردند شاه مرحوم دستخط فرمودند که معوق سرود و رسیدگی و تعدیل [در وصول مالیات] بنماید . شاهزاده عین الدوله (۳) [مستبد] بواسطه پیشکش که از حکومت کل گرفته بود (۴) اعتنائی به این دستخط نکرد . به آصف الدوله سخت نوشت که باید مالیات دیوان وصول بشود . آصف الدوله هم یک مبلغ گزافی از بابت حق خودش اضافه به آن مالیات کرده و حواله به حاکم جزء [از جمله پسرش امیرحسین خان حاکم قوچان] نمود . حکام جزء هم مبالغ گزافی از بابت حق خودشان به آن جمع افزوده سخت گیری نموده از رعیت مطالبه کردند (۵) و رعایا هم لابد و ناچار به فروش

۱ـ کرور نزد ایرانیان معادل پانصد هزار است . فرهنگ معین ج ۳ ص ۲۹۵۹ به نقل از یادداشتهای قزوینی . بنابراین آصف الدوله که کاری جز چپاول و دزدی و غارت خراسان نداشته تا پول آن زمان یک میلیون و نیم تومان غیر از فروش اطفال دزدی کرده بوده است و این دزدی و جنایت وی بخاطر بی لیاقتی ایلخانان کرد خراسان معاصروی بوده است ، اگر امیرحسین خان شجاع الدوله در قوچان بود چنین شخصی بی جا میکرد از این کارها بکند .

۲ـ مظفرالدین شاه در تاریخ ۱۴ جمادی الثانی سال ۱۳۲۴ قمری فرمان مشروطیت ایران را امضاء کرد و شب چهارشنبه ۲۳ ذیقعده ۱۳۲۳ وفات یافت . تاریخ بیداری ایرانیان ـ ج ۱ ص ۵۵۰ و ج ۳ ص ۵۷

۳ـ عین الدوله آخرین صدراعظم دوره‌ء استبداد او از مخالفین سرسخت مشروطیت بود .

۴ـ منظور از حکومت کل ، آصف الدوله حاکم خراسان میباشد ، که عین الدوله دست او را در غارت مردم باز گذاشت و بعدها نیز از او حمایت نمود و از گزند مجازات او را برکنار داشت .

۵ـ در جلسه ۶ صفر ۱۳۲۵ آقا میرزا فضلعلی از نمایندگان تبریز در این مورد اظهار داشت : مالیاتی که به ایلات کرد و شاهسون بسته بودند مبلغ هشت هزار تومان بود ولی در عمل حکام و

اسراءرا پس بگیرد. ایشان هیچ اعتنائی به این حکم نکرده بعدازآن علی اکبرخان سرهنگ ـ یافتاابادی (۱) باچندنفرسوارازکشیکخانه مبارکه مأمورشدبارهم اعتنائی به این امور نکردند تاآنکه آصف الدوله، مظفرنظام را بافوج مخصوص مأمورکردنداورا [سالارمفخم را] ازبجنوردحرکت به تهران دادند درصورتیکه پیش ازآنکه به طهران بیایند ده هزارتومان برات تجارتی بتوسط رشیدنظام بجهت عین الدوله فرستاد که ازاین مسأله منصرف شودعین الدوله بااین قساوت قلب که [دارد] گفت که بایدسالارمفخم رابه حبس این خیانتی که به دولت وملت کرده است سزاو رابرسند. ده هزارتومان رانقبول نکردبعدارآنی که سالارمفخم واردطهران شد(۲) دروقت ورود اعلیحضرت شهریاری [محمدعلی میرزای ولیعهدازتبریز به تهران] بواسطه ی انتسابی که به جناب وزیرنظام داشته، چندمنزل ازدوی کیوان شکوه راستقبال نمودندکه شایداین مطلب را درپیشگاه همایونی به اشتباه پرده پوشی نمایند، الحمدالله درنظرانورا علیحضرت این مطالب ها به اشتباه مخفی ومستورنمی ماندالحال بنده که یکنفرازوکلاء ملت هستم عرض میکنم بنده باسایر موکلین خودم ازجناب وزیرداخله اسرای ملت ومملکت خودم راتماما" میخواهم وکاری به این کارهاندارم بایدازآن وجهی که ازبابت قیمت اسراءوغیره گرفته شده است باازبابت وجه حبس وعلیق سوارهای بجنوردی [که وظیفه ای انجام نمیدهند] باازبابت وجه نقدی سالارمفخم داده اسرای مملکت ماراکه ناموس وعصمت این ملت محترم هستندپس گرفته به صاحبانشان برسداگر جناب وزیرداخله بخواهند بدانندکه این حکام جزء درآن صفحات به چه اندازه ظلم وتعدی می نمایندحکومت بجنوردوقوچان راازطرف دولت به اشخاص خارج ازاین دوخانواده بدهد تااینکه مردم آن صفحات آزادباشندبعداعلانی بشودکه هرکس بدسلوکی ازآنهاراطلاعی که داردبه عرض اولیای دولت برساندآن وقت می بینیدچه هنگامه ای بوده درآن صفحات، چون اسراءراازخاک ایران خارج کرده اند [وبه خاک روسیه برده اند] به قوه جبریه نمیتوان آنهارا پس گرفت بایدهمان پولهائی راکه حیف ومیل کردندبدهندواسراءرابخرند.

(برای مقالات ونطق آقای میرزامحمودا عضای مجلس محترم ونظارگران به گریه درآمدند.)

سیدالحکماء، اهل بیوت [ترکمانان] دراسترداد [اسراء] حاضرهستندوقتی ازدست رفتند دیگردست مانمیرسد.

حاجی محمداسماعیل: ترتیب حکم بامجلس است یاوزیرداخله؟

سعدالدوله: باوزیرداخله است بایدازوزیرداخله بخواهیم حکم اجرای استرداداسراء.

دراینجانمایندگان مجلس شوراواردبحث شده هریک درمورد بازپس گرفتن اسراءسخنی میگویند

---

۱ ـ درمتن: *یافتاب آبادی*.

۲ ـ *این زمان عین الدوله ازصدارت معزول شده بود*.

ارجله .

آقاسید محمد مجتهد طباطبائی ازرهبران مشروطیت می‌گوید :

((سالار مفخم می‌گوید آصف الدوله پول گرفته صدق وکذب رانمیدانم .))

آقامیرزا محمود خوانساری : خلاف می‌گوید . . .

آقاسید حسن تقی‌زاده (۱) : آصف الدوله را باید بخواهند آنچه استرداد باد دولت است .

آقاسید حسین (۲) مطلب دوتاست . آنچه به فروش رفته باید آصف الدوله بدهد ، آنچه به غارت رفته دولت باید استرداد نماید .

آقامیرزا فضلعلی : آنچه فروش رفته آصف الدوله باید جانش در بیاید بدهد . . .

رئیس : اجمالا" معلوم شد مجلس دو استدعا دارد از دولت . یکی استرداد اسراء ، یکی مجازات از برای اشخاصی که مرتکب شده‌اند . این دو مطلب را از وزیر افخم میخواهیم انجام بدهند . . .

آقاسید حسن تقی‌زاده : مجلس استدعا میکند حق نظارت که دار دوصول این کار را حق دارد . مدت میخواهد . گفتند بیست روز ه بلکه بیست ماه باشد . . .

آقاسید عبدالله [بهبهانی] : تا بیست روز دیگر میگویند اسراء اینجا نیستند طول میکشد . . .

آقاسید حسین : گفتم باید مجلس بخواهد بهر شکل است به قوه‌ی جبریه گرفته استرداد نمایند .

دکترولی‌الله‌خان : به قوه‌ی جبریه که فرمودید صحیح است ، لکن خوی و عادت ترکمان به تطاول و چپاول قرار گرفته و در این میان درحقیقت بکنوع بیع و شرع [خرید و فروش] شده عقیده بنده آنست اگر بهر نحوی که میسر است پولی فراهم آورده به ترکمانان داده البته استرداد اسراء ممکن خواهد بود اگر جنانچه عرضی که کردم رفتار شود یقین دارم اسراء حتی در بخارا و تمسک [؟] هم باشند پیدا خواهد شد . . .))[۳]

درجلسه روز یکشنبه دوم صفر ۱۳۲۵ - دبیرالملک تلگرافی را که از حکومت استرابـاد در مورد اسرای توچان به وزارت داخله [وزارت کشور] رسیده بود به گونه زیر برخواند که مضمونش چنین بود که فعلا" اسیران را از طریق خریـدن از ترکمانان یموت بهتریـن راه بدون برخورد و خونریزی دانسته ، نظر مجلس در این باره چیست ؟

میرزا محمود خوانساری : . . . درصورتی که برتمام اولیای دولت ووکلای محترم معلـوم شده که مرتکب این کار سالار مفخم بجنوردی است از قرار تحقیق صحیح سالار مفخم بجنوردی ترکمانهای

۱- نماینده‌ی آذربایجان وازتندروان مجلس بود .

۲- احتمالا " آقای سید حسین بروجردی [مجتهد معروف که در فروردین ۱۳۴۰ وفات یافت] ملقب به مدیرالاسلام ونماینده‌ی اصناف بود . تاریخ بیداریان ایرانیان ج ۱ ص ۶۳۵

۳- مذاکرات مجلس - دوره‌ی اول - ص ۹۳

طایفه‌بموت رابه‌این کاردعوت وتشویق نموده‌واردخاک بحنورد کرده‌سورسات وبلیط‌داده و دستورالعمل به‌آنها داده‌وارد سرحدقوچان کرده‌بعدازکشتن چندنفراشخاص وغارت پنجاه‌هزار تومان اموال وبردن شصت ودونفرزن به‌اسیری دوباره‌به‌خاک بحنورد وارآنجابه‌محل خودرفتند بعدازفرونش اسراءواموال غارت شده‌نصف تمام آن وجه‌رابه‌سالارمفخم دادندودونفرازآن اسرا معلوم شدازاهل بحنوردهستندآنهارا [سالارمفخم] گرفته‌بلاعوض به‌صاحبانش ردکرده .حال چه‌ضرردارد‌همین وجه‌رازخودسالارمفخم گرفته‌بدهندواسراءرااسترداد نموده به‌صاحبانش برسانند ومحارات سالارمفخم راهم که‌مرتکب این فعل شنیع شده‌بموجب قانون محمدی (ص) بدهند لیکن آن دخترهائی که‌ازقوچان وسایرجاهافروخته‌اندبایدآصف‌الدوله‌و [عبدالرضاخان] شجاع‌الدوله‌قوچانی ازعهده‌برآیندربطی به‌اسرای قوچان ندارد . . . »[1]

درمذاکرات‌روزسه‌شنبه۴ صفر ۱۳۲۵ وثوق‌الدوله[2] به‌جریان اعزام معتمدبه‌خراسان درزمان مظفرالدین‌شاه‌اشاره‌کرده‌که‌نتیجه‌ی‌آن‌هم که‌فراربود بحال رعیت رسیدگی نمودبه‌نفع آصف‌الدوله تمام شده‌است چنانکه‌ملاحظه‌میفرمائید :

« . . . درزمان صدارت‌امین‌الدوله بعضی رافرستادندکه‌حدودخراسان ازسیستان (۳) وقوچان وتوابع آن راممیزی‌کردند‌نتیجه‌ممیزی که‌وربرمالیه‌تحقیق کرد هشتادهزارتومان نقدو هشتادهزارخروارجنس شد ولی سی‌هزارتومان آنرا آصف‌الدوله‌استدعاکرده بودکه به‌اتباع او مواجب داده‌شودوازهشتادهزارتومان موضوع بودکمیسیون دراین باب رای دادکه‌این‌سی‌هزار تومان موضوع نشودودرجزودستورالعمل نوشته‌شود . . . »

درجلسه‌روز پنجشنبه۱۳صفر۱۳۲۵باردیگرمسائله‌ی‌اسرای‌قوچان ازسوی سیدحسن‌تقی‌زاده بدینگونه‌مطرح شد .

« . . . حال سه‌ماه‌است درخصوص اسراءقوچان وآصف‌الدوله‌گفتگوهاشده‌جرانا‌حال ازوزیر داخله‌خواسته‌نشده‌که‌چه‌اقدام کرده‌اندوالان سه‌روزاست آصف‌الدوله [ازخراسان] آمده‌است . چه‌کرده‌اندبایداسراءبرگردد‌علاج این کارچیست ؟

رئیس . علاج اینست که‌بایدبه‌وزارت داخله‌نوشت وخواست .

درجلسه‌شنبه ۱۵ صفر۱۳۲۵ مجلس شورای ملی ،آقای میرزاابوالحسن خان‌ازنمایندگان

۱ـ مذاکرات مجلس ـ دوره‌اول ـ ص ۱۰۹

۲ـ وثوق‌الدوله دراین زمان نماینده‌ی مجلس شورای ملی بود ،پس‌ازخلع محمدعلیشاه، رئیس هیأت مدیره‌کشورگردیدوی چهاردهمین نخست وزیرایران وعاقدقرارداد ننگین ۱۹۱۹ میباشدکه‌ایران رابه‌انگلیس فروخت . فرهنگ فارسی دکترمعین ج ۶ ص ۲۱۹۶

۳ ـ سیستان تااوایل سلطنت رضاشاه‌جزواستان خراسان بود .

مجلس بیان داشت : ((درچندروز قبل درمسأله‌قوچان اینجامذاکره‌هاشدگریه‌هاکردندرقت‌ها دست دادبه‌وزارت داخله‌نوشتندهوراثری نبخشیده‌می‌گویندحکومت‌خراسان چهارروزاست‌وارد شده‌اگرآقایان همراه‌هستندوزیرداخله‌رابخواهندوبپرسندچه‌اقدامی دراین خصوص کرده‌اند . مسأله‌ای که‌درمجلس شورای طی مذاکره‌میشود بایدمنتج نتیجه‌شود (دراین‌باب ازاهالی بجنورد عریضه‌ئی بعنوان سعدالدوله‌رسیده‌بود داد که‌درمجلس قرائت شودچون خیلی مفصل بودقرارشد دردفترمجلس خلاصه‌نموده بعدبیاورند درمجلس خوانده‌شود .)

وکیل‌التجار : این راباید دانست که‌بی‌نتیجه‌ماندن کارهاتقصیرخودمان است منحصر به مذاکرات نیست که‌بی‌نتیجه میماند بلکه‌ساپرکارهاهم که‌اخذرای میشود همینطوربی‌نتیجه‌میماند اگرآن قانون راثبی ومرتبی که‌وضع شد نوشته‌میشد به‌صحه‌ی همایونی میرسید امروز اینطور باز منصب فروشی وحکومت فروشی نمیشد . . .

آقامیرزاابوالحسن‌خان : اینکه‌درباب اسرای قوچان وآصف‌الدوله‌عرض کردم در روزنامه (طیمس انگلیس) (۱) خوانده‌ام که‌عین‌مذاکرات این مجلس راتماما" نوشته‌حتی مسأله‌ی آن دخترهائیکه‌درتفلیس [به‌ارامنه] فروخته‌شده‌وچهارصدوچیزی بالا دخترهاکه‌به ترکمان فروخته‌اندوحتی نسبت نطقی هم به‌جناب رئیس معظم ماکه‌ابدا" اصل ندارد داده‌وآن اینست . (حکام بلادازرعایاپول میخواهندورعایابرای دادن پول بایداطفال خودرابفروشند) .

دراینصورت همچومطلب مهمی که‌درچنین روزنامه‌که‌درتمام دنیامشهوراست درج ومنتشرشود ماوراسکوت عنه‌بگذاریم محل ایرادوملامت مردم تمام ممالک دنیاخواهیم شد . البته باید وزیرداخله‌راخواست وحدا" مطالبه‌کردکه‌درآن خصوص چه‌اقدامات کرده‌اند . . .))

درهمین جلسه‌رئیس‌التجارمی‌گویدد یروزخراسانیهاازمشهد به‌تلگرافخانه‌خواسته‌بودند مردم مشهد ((تلگراف کردندکه‌آصف‌الدوله جنسی داردابتیاع‌وادن گرفته‌است حمل به خارجه نمایدواین مسأله‌باعث توحش مردم وگرانی جنس شده . . .)) ۲

---

۱ ـ تایمزلندن ازروزنامه‌های مشهورجهان است .

۲ ـ آصف‌الدوله‌نیزمانندیگرحکام آن زمان وقتی واردخراسان شدهمه‌ساله‌گندم وجوراکه عامل اصلی ارتزاق مردم بود به‌زوروتهدیدباقیمت بسیارارزانی ازمردم میخریدوآنرااحتکار میکرد . تاریخ‌بیداری ایرانیان ـچاپ سوم ج ۱ ص ۳۹۷ . پس ازاینکه‌گندم همه‌جای‌خراسان درانبارا وجمع میشدآنگاه‌آنراباهرقیمتی‌که‌دلش میخواست‌باشرایط سنگین‌تری به‌مردم‌قحطی‌زده میفروخت وازاین‌بابت پولهای کلان ونامشروعی به‌جیب‌میزد . دراین‌تلگراف منظورازجنس‌همان گندم است که‌میخواست به‌کشورهای شوروی وهندوستان صادرنمایدوباهلاک کردن مردم خراسان ازگرسنگی‌آخرین ضربه‌ی خویش رافرودآورد .

درجلسه روز سه‌شنبه ۱۸ صفر ۱۳۲۵ سوگندگوی بازپس‌گیری اسرای قوچان به‌میان آمد.

آقامیرزا ابوالحسن‌خان : هرروزی که وزرا حاضر شوند برای ایضاح سؤالاتی هست. تا آن سؤالات تمام نشده نمیتوان به مذاکره دیگر داخل شد. بنابرین در مجلس صحبت از اسرای قوچان و آصف‌الدوله شد و قرار شد از جناب وزیر داخله استفسار شود که در این خصوص چه اقدام کرده‌اند؟ حال میخواهیم بدانیم چه اقداماتی شده تا همانطور که تفصیل اسر و فروش دخترها در روزنامه‌ها درج و منتشر شده همان طور هم عدالت اعلیحضرت را در استرداد اسرا نوشته و منتشر سازند.

وزیر داخله . استرداد اسرا تهیه لازم دارد. اما در باب آصف‌الدوله چند مجلس با او گفتگو شد، میگوید، کمیسیونی از وزرا و سایرین در دربار یا در عدلیه بنشود اگر مدلل کردند که این کار توسط من شده از تمام شؤونات خود معزول و هرچه بگویند حاضرم.[1]

آقامیرزا ابوالحسن‌خان : اما در خصوص آصف‌الدوله مگر حضرتعالی خاطرتان نیست آن روز در مجلس در این باب گفتگو شد گفتید آصف‌الدوله تقصیر کرده و از این جهت معزول شد و همچنین سبیل الطک مجلس آمده بود شما اظهار داشتند در وزارت خارجه بعضی اسناد هست و این مسائل را ثابت می‌نماید که محقق است اما در باب استرداد اسرا فرمودید تهیه لازم دارد قبول داریم ولی آن کسیکه مرتکب این کار شده به آن شخص چه مجازات داده شد؟

وزیر داخله . مجلس از وزرا ترتیب دادیم بعد از مذاکره و مشاوره راپورت آن نوشته شده و موشح به دستخط همایونی گردید باید مجری شود.

آقامیرزا محمود [کتابفروش] : حضرت والا در عدلیه (۲) فرمودید باید رسیدگی شود. اولا" عرض شده در خصوص اسرای قوچان است در سی و پنج روز قبل تخمینا" در همین مجلس عرض کردم که سالار معظم این کار را کرده است مخصوصا" بواسطه عداوتی که از بابت معزول شدن شجاع‌الدوله از حکومت قوچان داشت فرستاد ترکمان را دعوت کرده و گماشته خود را بلدی روانه کرده از سرحد قوچان وارد نموده همه نفر را کشتند و شصت و دو نفر را اسیر کرده با مبالغی اموال غارت نموده بردند خود جناب وزیر داخله [ی وقت] گفتند در این باب قراری گذاشته‌ایم و یکروز دیگر وزیر مختار معاون وزارت داخله (۳) و بنان‌السلطنه پیشکار آصف‌الدوله در مجلس بودند همین مطلب را بیان

۱ـ *البته آصف‌الدوله حتی یکبار در عدلیه حاضر نشد، زیرا وزرا و درباریان و برخی از وکلای مجلس ریزه‌خوارخوان نعمتی بودند که او از خراسان با خود آورده بود و باصطلاح "فرستاده بود". اینکه وزیر داخله می‌گوید گفتگوشد، این گفتگوهای آنچنانی در منزل آصف‌الدوله شده بود نه در پای میزبازجوئی.*

۲ـ *طبق برنامه‌ای که هیأت وزرای جدید در جلسه روز ۶ صفر ۱۳۲۵ به مجلس شورای ملی*

کردم بنان السلطنه همراه تحقیق کرده گفتند گویا محمود [اشاره بخود] خودش آنجا بوده و همچنین چندی قبل امیراعظم تلگراف نموده بودند که این کار را سالار مفخم کرده است در اینصورت عرض مینمایم آیا به قانون اسلام این شخص چه مجازاتی باید بشود ؟

(وزیر عدلیه جواب دادند هر چه حجج اسلام معین نمایند) و بعد را پورت وزارت داخله در باب استرداد اسرائی که موشح بوده به دستخط همایون قرائت شد که نتیجه و خلاصه آن قریب به این مضمون بود .

تمام وزراء بطور رأی دادند که بجهت وجه مخارج استرداد اسراء سی و پنج هزار تومان حکومت همان وقت قوچان و بجنورد بدهند به این تقسیم (حکومت قوچان پانزده هزار تومان)۱ (حکومت بجنورد بیست هزار تومان) و این سی و پنج هزار تومان به استراباد [گرگان] نزد شخص امینی فرستاده میشود که بتوسط امیراعظم به مصارف قشون کشی برسد دستخط همایونی بطوریکه نوشته شده بقبول و مجری شود و در این موقع مذاکره و مشاجره ی زیاد [در مجلس] به میان آمد . آقای سعدالدوله (۲) اظهار داشتند که در کدام محکمه حاکم قوچان و بجنورد و خراسان را محاکمه کرده اند که ببینیم مجازات آنها همین است ، وزیر عدلیه گفتند این خیلی مجازات است .آقای حاج سید نصرالله گفتند این ترتیب فعلاً" برای استرجاع اسراء است وجمعی گفتند مرتکب او بوده و سبب آصف الدوله است . بالجمله چون مذاکرات زیاد شده بود لهذا برای رفع خستگی و تنفس عموم اهل مجلس رفتند به اطاق دیگر ، . .))۳

همانطور که ملاحظه میشود رأی فوق را نه تنها وزراء بلکه شخص محمدعلیشاه که از ابتدا با مشروطه مخالف بود ، داده است بهمین جهت سعدالدوله نه بیهوده بودن این رأی که در واقع حکمی استبدادی است اعتراض می نماید .کاملا" آشکار بود که محمدعلیشاه و سالار مفخم بجنوردی و وزیر عدلیه و وزیر داخله و آصف الدوله تماما" از یک قماش و سرو ته یک کرباس بودند و اینها بهیچوجه حاضر به قبول حکومت مشروطه و رفتن زیر بار مجلس نبودند . بنابراین همگی هوای هم را داشتند .

معرفی شدند ، شاهزاده فرمانفرما قاجار به وزارت عدلیه و وزیر افخم که تا آن زمان معاون وزارت داخله بود ، به وزارت داخله منصوب شد .

۱ـ منظور از حکومت وقت قوچان ، امیرحسین خان پسر آصف الدوله است نه عبدالرضا خان شجاع الدوله زعفرانلو .

۲ـ میرزا جوادخان سعدالدوله از انقلابیون مشروطیت بود که به یزد تبعید شده بود پس از پیروزی انقلاب مشروطیت به نمایندگی مجلس منصوب شد . تاریخ بیداری ایرانیان ج ۱ ص ۶۳۳

۳ـ مذاکرات مجلس ـ دوره ٔ اول ـ ص ۱۲۵

محمدعلیشاه برای اینکه سالار معظم را از محمره بیرون کند، یک جریمه‌ی مختصری به او تخصیص داده، لکن نمایندگان دوره‌ی اول با تمام مشکلات و گرفتاری‌ها و تهدیدهائی که داشتند می‌کوشیدند بهر نحو شده به مسأله‌ی اسرای قوچان و برچیده شدن حکومت ستمگران و مستبدان رسیدگی و خاتمه دهند، و در واقع مسأله‌ی اسرای قوچان یک امر سیاسی داغ روز شده بود که بین دو قدرت متضاد جریان داشت. یکی قدرت زور و سلطه و سرنیزه و استبداد، دیگری قدرت قانون و خط مشروطه، بدیهی بود که هرکدام پیروز میشد، دیگری نابود میگردید.

در جلسه‌ی شنبه ۲۹ صفر ۱۳۲۵ وسیله چند نفر از وکلا سؤال شد که:

«... در باب حضور آصف‌الدوله جهت رسیدگی و استرداد اسراء جواب چه میفرمایند؟»

(جواب داده شد که یادداشت شده به وزارت داخله در این خصوص اخطار شود. یکی از وکلا اظهار داشت چند روز قبل که در این باب مذاکره میان آمد فرار شد آصف‌الدوله اینجا حاضر شده با حضور وزارت عدلیه با چند نفر از طرف ایشان در اطاق علیحده‌ئی رسیدگی و تکلیف معلوم شود.

یکی دیگر اینکه آصف‌الدوله در مجلس اظهار داشته که سلطنت ایران مشروطه شده به من ربطی ندارد من از استبداد خودم دست برنمیدارم ...

آقا میرزا سید محمد مجتهد [طباطبائی]: اما آصف‌الدوله مکرر به من پیغام داده است که من حاضرم در هر جا که بگویند حضور بهم رسانیده آنچه به گردن من دارد بیاورند از عهده برآیم [و آنچه هم که نتوانند وارد بیاورند دو تا ثابت کنند بار ضمن من!] در اینصورت او شخص عاقلی است نباید چنین حرفی زده باشد البته اگر چنین اظهاری نموده باید جزای او را داد...

سردار معظم از بجنانی که سابق حکومت استرابادرا داشت در مسأله‌ی اسرا اطلاع کامل دارد و اسرا در آنجا در دست او آسان است[1]. خوبست وزارت داخله در مجلس حضور بهم رسانیده و او را هم بخواهند که در این خصوص گفتگو شده قراری گذارده شود شاید غیر از پول دادن راه دیگری داشته باشد.

آقا سید عبدالله مجتهد [بهبهانی که تازه وارد مجلس شده بودند]: در باب آصف‌الدوله و مظلومین خراسان [کردهای باشکانلو] قرار بود اینجا با در دیوانخانه با جای دیگر حاضر شده و مطلب خود را اثبات نموده رسیدگی شود چه شد؟

۱ـ تنها راه بازپس گرفتن اسراء وجود مرد غیرتمند و کشوری همچون جعفرقلی‌خان شادلو ایلخانی بجنورد و حاکم اسبق استراباد بود. نگاه کنید به جلد دوم ص ۳۵۲ و ص ۳۶۵ ـ ماکردهای خراسان ضرب المثلی داریم که معنایش چنین است:

با بسم‌الله، بسم‌الله کردن گرا از بیشه خارج نمیشود. یعنی حمله و ورلازم است، با هر چیز و کسی باید مطابق خصلتش رفتار شود.

جواب داده‌شد. که‌قبل از آمدن آقا در اول مجلس مذاکره‌همین مسأله‌بمیان آمد. قرار شد به وزارت داخله‌چیزی نوشته‌شود که‌چه‌اقدام نموده.

یکی از وکلاء اظهار داشت. قریب پنجاه‌روز است که‌این مسأله‌عنوان شده‌واتصالا "یادداشت نموده به‌وزارت داخله‌اخطار کرده‌اند جواب داده‌است که‌رسیدگی میشود. با این طور باشد چه‌نتیجه‌خواهد داد؟

آقاسیدعبدالله اظهار کردند: *این دفعه‌اکیدا* "نوشته‌شود که‌اگر تا مجلس آتیه‌آصف‌الدوله‌حاضر نشود آن وقت عزل او را حکما" از اعلیحضرت پادشاه‌خواهیم خواست...

بعضی گفتند باید در همین مجلس رسیدگی شود. بعد عنوان شد که‌باید مدت معین شود که وزارت داخله‌ملزم شده‌اقدام نمایند. گفتند تا روز پنجشنبه. گفته‌شد تا روز پنجشنبه‌وقت کم است...»

«*مذاکرات روز سه‌شنبه ۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۵* — ... یکی دیگر از وکلا عنوان نمود چنین مذاکره‌شد که‌در مطلب اهم حرف بزنیم حال سه‌ماه‌است که‌از وزارت داخله‌استرداد اسرای قوچان را خواسته‌ایم کو؟ چه‌کرده‌اند؟ وچه‌اقدام نموده‌اند؟ وچند دفعه‌وعده‌دادند که‌دام نتیجه‌را بخشید آیا این مطلب مهم نیست؟ جواب داده‌شد که‌هر وقت از استرداد صحبت میشود پای آصف‌الدوله را داخل نموده‌مذاکره‌او میشود که‌باید در مجلس حاضر شود یا نشود و مطلب شخصی شده مقصود از میان میرود. ما باید بهر طوری که‌هست استرداد اسرا را جدا" بخواهیم. گفتند تا وزارت داخله را نخواهیم بجهت استرداد اسرا تکلیف معلوم نمیشود. پس خوبست برای روز پنجشنبه وزیر مالیه‌خواهند آمد باشد برای روز شنبه‌و گفتگو از مسامحه‌ی وزراء شد...» [1]

«*مذاکرات روز شنبه ۱۳ ربیع‌الاول ۱۳۲۵* —

... یکی از وکلا عنوان اسرای قوچان را نموده‌چنین بیان کرد که‌شش نفر از اسرای قوچان برگشته‌اند باید از این جهت از وزرات داخله‌اظهار امتنان نمود.

آقای دکتر *ولی‌الله‌خان* (۲) در این موقع این عنوان را کردند که‌نواب والا امیرخان سردار دو کار بزرگ در استراباد کرده‌اند، دو ماه پیش در چاتلی که‌سرحد است یکنفر تلگرافچی ویکنفر گمرکچی را که‌ترکمانان به‌اسارت برده‌بودند شبانه‌با نوکرهای شخصی به‌ابه‌ترکمانان رفته بدون اینکه‌قتلی واقع شود یا خون از دماغ کسی بیاید آن دو نفر را پس گرفتند و علاوه بر این در دو هفته قبل هفت زن *که‌در جزو اسرای قوچان* محسوب میشدند استرداد کرده‌اند و دوتای از آنها از خراسان است دوتا از حوالی استراباد یکی از قزوین ویکی هم *از ساوجبلاغ مکری* (مهاباد)...

یکی از وکلا بیان نمود چندی قبل گفتم حالا هم میگویم تا دو ماه و چهل روز بعد از عید اپل

۱- مذاکرات مجلس — دوره اول ص ۱۴۷

۲- از وکلای دوره اول تهران — تاریخ بیداری ایرانیان ج ۱ ص ۶۳۵

بموت[1] از آنجائیکه هست حرکت میکند واگر برود استرداد اسرا قدری سخت تر است (۱) ، وآن راپورت که[2] ازوزارت داخله آمده بود بموجب نوشته‌ی جناب حجة الاسلام آقای حاج میرزا حسن سبزواری ثابت ومعلوم شده که سالار مفخم این کار را کرده حالا باید او را خواست .

یکی دیگر از وکلا چنین اظهار کرد . مطالبی که به وزارت داخله رجوع شده وقتی ملاحظه نمائیم می بینیم گویا هنوز مسئولیت را نمیدانند با اینکه میدانند وطفره میزنند . درخصوص آصف الدوله حال قریب دو ماه است اینهمه مذاکرات شد چه اقدامی کرده اند ؟

دبیر الملک : تمام محاکمات که باو بر داخله نیست ومحاکمات عالیه هم که حالا نداریم اگر ما عدلیه است دیگر بطی به وزارت داخله ندارد ما عزل حکومت بود عزل کردیم [که بجای دیگری بفرستیم] وآنگهی این مسأله از سه سال قبل شده آنوقت مسئولیت نبود حالا که مسئولیت بمیان آمده باید بنحو مناسبی رسانیده ایم .

یکی از وکلای رشت اظهار داشت آقایان باید بدانند که مجلس در طریق استرداد اسرا نباید دخالت داشته باشد رجوع کنید به وزارت داخله .

دبیر الملک : علی العجاله شق ثالثی نیست اسراعظم پول خواسته با اینکه تصدیق نمائید از آن دو نفر [آصف الدوله وسالار مفخم] پول گرفته شود یا واگذار کنید خود وزارت داخله بهر عنوان هست پول را بگیرد .

یکی از وکلا چنین جواب داد : چطور میشود تصدیق کرد پول داد اسرا را گرفت فردا ترکمان [جری ترشده] بیاید باز [زن وبچه‌ی مردم را به اسری] ببرد پس قوه‌ی قهریه شما چه شده ؟

یکی از وکلا بیان نمود که این فرمایشات صحیح است وقتی که یکی از رعایای خود خاک [وطن] مرتکب خیانتی شد البته باید بقوه‌ی جبریه جزا داد . اما اینجا یک نظر پولتیکی در میان است وامروز سر حد

۱ـ ایل بموت بین منطقه کوهستانی کوههای بالخان در داخل خاک کنونی شوروی و منطقه قشلاقی سواحل رودخانه‌ی گرگان وناحیه جات قشلاق وییلاق میکرد . زمستانها تا دو ماه از بهار رفته را در داخل خاک ایران وبقیه‌ی مدت تابستان تا اوائل پائیز را در کوههای بالخان بسر میبرد .

۲ـ چون اولیای دولت در خراسان وروحانیون توچان که از حکام وقت می ترسیدند به عرایض وشکایات کردهای باشکانلو در خصوص اسرا توجه ورسیدگی نکردند . آنها به سبزوار رفته به مرحوم ـ آیت الله حاج میرزا حسن سبزواری مجتهد معروف شکایت کردند و نامبرده تلگرافها وشکایتهای متعددی از آصف الدوله وسالار مفخم به مجلس شورای ملی ودولت وقت ارسال داشت وهمین اقدامات وی بود که مسأله‌ی اسرا بطور جدی در مرکز مطرح ودنبال شد .

بودن استرباد با دولت همجوار [روس] میدانید [1]. پس خوبست امروز بهر طوری که هست بدون قوه‌ی جبریه پس گرفته شود اینطور که شما میگوئید بجهت بعدها تدارک شود. بازهمان وکیل اظهار داشت هیچوقت همچو چیزی نبوده در عهد امیرخان سردار مرحوم [2] وسابق چنین اتفاقی افتاد خود رکن الدوله (۳) آمد به قوه‌ی جبریه ترکمان را عاجز کردند. شما در قشون خراسان فکر کنید که هنوز سه هزار تومان گرفته یک فوج را به یکنفر میفروشند (۴) ما یک مجازات مرتکبین که البته باید به مجازات برسند و یک استرداد اسرا [را خواستاریم].

عقیده من اینست که اگر پنج هزار نفر هم کشته شود و اسرا استرداد شوند بهتر از اینست که با پول پس گرفته شود (۵).

یکی از وکلا چنین اظهار نمود که تکلیف ما نیست این حرفها را بزنیم تکلیف ما وضع قانون است تکلیف ما در هیأت وزراء مسؤول صحیح بودن است هر وقت چنین هیأتی را دارا شدید آنوقت کارها صحیح خواهد بود. در این مسأله دو ماه است که اوقات خود را ضایع کرده اید و حال آنکه در هیچ جا معمول نیست که همیشه مجلس به اینطور کارها برسد. این مال وقتی است که اگر در عرض سال یکدفعه دو دفعه چنین کاری اتفاق بیفتد از طرف مجلس اقدام شود آنهم به اینطور که اخطار نماید به وزارت داخله یا به وزارتخانه که راجع است اگر اقدام کرد خیلی خوب والا باید مجلس را مستقاعد نماید که چرا اقدام نکرده یا اینکه باید استعفا بدهد حالا باید شما بگوئید این مسأله را اخطار کردیم بتوسط معاون وزارت داخله به وزیر داخله. آصف الدوله و سپ [که سالار معظم است] هر دو در طهران هستند چرا مجلس را مستقاعد نمیکنند تکلیف شما اینست که همین را بگوئید.

یکی از وکلای آذربایجان چنین تقریر نمود که وزرا غیر از سر پیچاندن کاری دیگر ندارند ما را از اعلیحضرت شاهنشاه عرض کردند و اعلیحضرت شاهنشاه را از ما عرض نمودند میگویند که

۱ـ ترکمانان تا قبل از انقلاب روسیه و روی کار آمدن رژیم شوروی اگر از سوی دولت روسیه مورد تعقیب قرار میگرفتند، به داخل خاک ایران فرار میکردند و اگر از سوی ایران مورد تعقیب واقع میشدند بداخل روسیه بازگشته خود را تابع آن کشور میدانستند، بهمین جهت دولت نمیتوانست آنها را تنبیه کند.

۲ـ امیر خان سردار حاکم استراباد.

۳ـ رکن الدوله برادر ناصرالدینشاه.

۴ـ خرید و فروش پستها یک امر رایج بود.

۵ـ البته با توجه به روحیه و خلق و خوی طرف این بهترین راهی بوده که ارائه شده است.

اعلیحضرت شاهنشاه نمیگذارد (۱) [که به عزل و مجازات آصف الدوله و سالار معظم رسیدگی شود] پس چرا استعفاء نمیدهند؟ (۲)...

یکی از وکلای آذربایجان چنین عنوان نمود... اما گویا مایک نقصو داریم و آن فراموشکاری است. یک مسأله را می گوئیم سه ماه میگذرد و بحران میشود. این مسأله ی استرداد اسرا در تمام روزنامجات دنیا نوشته شده و باید ما تعقیب نمائیم و گمان من مجازات مرتکبین مقدم است از استرداد اسرا. آن روز گفته شد مرتکبین را در محکمه ئی که کمیسیونی هم از مجلس شورا حاضر نمایند تکردند و نخواهند هم کرد.

در این موقع آقای سید عبدالله مجتهد [بهبهانی] فرمودند شما میخواهید آنها بیایند و اقدام نمایند البته نخواهند آمد.

باز همان وکیل آذربایجان اظهار داشت بنده می گویم و عقیده ام این است هرکاری که به هرور ارتجاع رجوع میشود باید بحبت انجام آن یک مدتی معین کرد و آخر آن مدت اگر اقدام نشد آن وزیر را معزول نمایند گفته شد پس همینطور بحبت استرداد اسرا وقت بگذارید.

جواب داده شد اول تحقیق است بعد مجازات و استرداد (۳).

آقا سید عبدالله مجتهد: این هیأت وزرا را آوردیم اینجا مسؤولیت قبول کردند چه کردند [؟] یکی از وکلا اظهار کرد مکرر عرض کرده ام که کاغذ و مرکب و قلم کار نمیکند این صحیح است مجلس باید قانون وضع کند و بنویسد ولی آن کاغذ خبری میخواهد. کاغذ کار نمیکند. امروز صراحتا" عرض میکنم این هیأت مجریه با این مجلس موافق نیست. مملکت روسیه وزراء دارند نه مثل الوزراء

۱ـ از اینکه محمد علیشاه طرفدار استبداد و مخالف مجلس و قانون و کوتاه شدن دست ستمگران از سر مردم بی پناه بود ماست تردیدی نیست و بهمین جهت روز بروز بین او و مجلس فاصله و سوء تفاهم بیشتری بوجود آمد. مرحوم یحیی دولت آبادی در کتاب معروف "حیات یحیی" کاملا" به این موضوع اشاره کرده است.

۲ـ جمله ی اخیر دو پهلوست. یعنی ابهام دارد. دو معنا دارد. یکی اینکه پس چرا محمد علیشاه که مخالف مشروطه است از سلطنت مشروطه که وظیفه اش حفظ قانون و عدالت است استعفاء نمیدهد و معنای دیگر اینکه پس چرا وزراء که حتی جزو طرفه رفتن و سرگردان کردن مردم ندارند از مقام خود استعفاء نمیدهند که بهتر از آنها روی کار آمده به حقوق مردم رسیدگی نمایند.

۳ـ این جواب، نظر به طرفداران و حامیان آصف الدوله و سالار معظم و محمد علیشاه بود که اینقدر به کار ظاهرا" تحقیق ادامه دهند که شاکی ها که همان گردهای ناچیانلو بودند و در طهران با فقر و پریشانحالی زندگی میکردند خسته شده و به خراسان بازگردند و موضوع خاتمه پیدا کند و یا با یک گودتا و برچیدن بساط مشروطه باز آصف الدوله ها به تاخت و تاز و آدم فروشی بپردازند.

داریدقریب پانزده‌روزاست دودفعه‌در (دوما) (۱) داخل مذاکره‌شده . . .
یکی دیگرازوکلااظهارداشت:حالاوقتی راهبین نمائیداسرااستردادومرتکبین مجازات بشوند .
رئیس [مجلس] جواب دادندخلاصه‌مطلب همانست که‌گفته‌شدمانمیتوانیم درامورات جزئیه واردشویم باید [به‌دولت] مهلت داده‌ووقتی معین نمائیم ازبرای اینکه‌نتیجه‌بدست‌آید برای تحقیق ومجازات دوهفته‌کفایت وبرای استرداداسرامدت زیادترلازم داردوگمانم اینست که‌این دومسأله‌رااز‌هم جدانمائیم .
یکی ازوکلابیان‌کرد بیست‌روزدیگربگذردترکمان میرودآنوقت استرداداسرامشکل‌خواهدشد . ۲
یکی ازوکلااسترآباد [گرگان] هم اظهارداشت:هرچه‌زودتراقدام بشود بهتراست . پس از این یکی ازوکلای آذربایجان اظهارکردباین همه‌زحمت‌که‌کشیده‌ایدومیکشید این اسرا حرفی شده [اند] که‌چه‌کسانند [؟] آیابه‌اسم ورسم استردادخواهندشدیاگداهای‌خراسان‌رادرعوض اسراخواهندآورد . آیاصورت صحیح دارید (جواب داده‌شده‌صورت صحیح دردست‌داریم) .
باراظهارکردتکلیف اسرای اینجاچه‌چیزاست آنجا [دراسارت] لااقل نان جومیدهنداما‌اینجا آنراهم نمیدهند . ۳
دبیرالملک : حال دورائی پیداشدیکی استرداداسرابه‌قوه‌ی‌جبربه‌واین [سبب نبودن‌قشون] حالاممکن نیست بایدوزارت جنگ حاضرشودوترتیب قشون داده‌شودطول میکشدووقت‌میگذرد .
یکی هم پول دادن وعجالتا"این دفعه‌بایدبهمین ترتیب [پول دادن وخریدن اسیرعمل] بشود . ۴

۱ـ مجلس نمایندگان ملت درکشورروسیه ، فرهنگ معین ـ ج ۲ ص ۱۵۸۲

۲ـ ترکمانان یموت که‌مسکن اصلی آنان دامنه‌های کوههای بالخان درداخله‌کشور شوروی بود ، برای قشلاق دراواخرپائیزتااوائل بهاربه‌اطراف وسواحل رودگرگان وحدود گنبدقابوس می‌آمدندوپس ازکوچ‌کردن‌آنهابسوی‌ییلاق که‌همان کوههای بالخان درآنسوی‌دره‌ی چندربودبازمی‌گشتندکه‌دستیابی به‌آنان‌ازطریق‌قشون‌کشی‌امکان‌نداشت‌زیراروسیه‌نیزاری چنین اجازه‌ای‌به‌قشون‌ایران‌نمیداد . ترکمانان‌نیزباخیال‌راحت‌اسرا رابرده‌دربازارهای عشق آباد و بخاراواحیانا "درنواحی‌اروپائی‌روسیه‌به‌فروش میرسانیدند . بنابراین‌بهترین راه‌این بود که پیش ازکوچ‌کردن‌فصل‌بهاری‌ترکمانان ، اسرا، بهروسیله‌ای‌که‌ممکن‌بودماست‌آزادگردند .

۳ـ منظوربرخی اسراهستندکه‌خریداری وآزادشده‌وبه‌تهران انتقال یافته‌بودوآنجا سرگردان شده‌بودندکه‌کسی به‌آنهاتوجه‌میکردونه‌نان وخوراکی به‌آنهاداده‌میشد ، یعنی‌حالتی بدترازاسارت دردست ترکمانان راداشتند .

۴ـ خریدن اسرازترکمانان ، خودعملی درجهت تشویق به‌اسارت بردن زن وبچه‌ی‌مردم

یکی ازوکلاجواب داد [مااین ردوبندهارا] نمیدانیم مااسترداداسرارامیخواهیم بهرترتیبی که‌وزرات داخله‌صلاح بداند .

دراین وقت رئیس [مجلس] چنین عنوان کردند . اگرباشدپول بدهندبایدخودآنهاکه‌باعث این کارشده‌اندبروندباما مورد دولتی وبگویندنه‌اینکه‌خوددولت پول بدهد .

دبیرالملک : این صحیح است بعدازتحقیقات .

یکی ازوکلاجواب دادتحقیقات شده‌ومدلل گشته‌که‌تقصرآنها [آصف الدوله وسالارمحتشم] است ویکی دیگرازوکلای آذربایجان اظهارداشت رفتن آنهاحالاممنوع‌شودبایدتحقیق کنند و [آن دونفر] به‌محازات برسندوشایدمجازات آنهاحبس طویلی شد .

ویکی دیگرازوکلای آذربایجان چنین عنوان‌نمودتاحال ده‌دفعه‌دیده‌ایم که‌این مذاکره‌ی استرداداسرابمیان آمده‌وحقیقت ازحس اسلامیت خودمان‌تعجب میکنم واقعا "ترکمان‌ها"این رشهارابرده‌اندواین همه مذاکره‌شده‌چه‌نتیجه‌گرفته‌ایم بلکه‌میخواهم مطلب رابرگردانم‌آخرآنها هم خواهران ماهستنداگرحس اسلامیت داشته‌باشیم نبایدماهابخواهیم من نمیدانم‌چرا آنقدر بی غیرت شده‌ایم چرااسلامیت ماضعیف شده (دراینموقع مذاکره‌شدکه‌بایدتعیین وقت ازبرای استرداداسراومجازات باعثین‌بشود) .

رئیس: جواب دادندگفتم یک چیزی دراین خصوص بنویسیدحالا می‌نویسند قرائت میشودآنوقت رای میدهیم لایحه‌ای که‌دراین باب نوشته‌بودندقرائت‌کردندقریب به‌این مضمون بود (اولا "اشخاصی که‌مظان ارتکاب هستند بایددرمحکمه‌عدلیه‌حاضرشده محاکمه‌شوندپس از ثبوت وتحقیق به‌مجازات برسندواین تحقیق ومجازات ازتاریخ ذیل تا۱۵روزبیشترطول نکشد ثانیا "وزرات داخله‌به‌ترتیب صحیح اقدام دراسترداداسرانموده‌ازتاریخ ذیل تا۴۰ روزتمام استردادشوندوبهیچوجه‌عذرغیروجیهی پذیرفته‌نخواهدبودخواستداخذرای نمایندعموم‌وکلا اظهارداشتند محتاج‌به‌رای‌گرفتن‌نیست‌تماما " به‌اینطورکه‌نوشته‌شده‌متفق‌الرای‌هستیم . . .))[1]

بعدقرارشدبرای‌اسراوگردهای یاغیانوکه‌سوادوآگاهی حقوقی ندارندچندنفروکیل انتخاب شوندکه‌به‌حقوق آنان درعدلیه‌رسیدگی شود .

درمذاکرات روزپنجشنبه۲۵ ربیع الاول ۱۳۲۵ مجلس شورای ملی ، باردیگرمساله‌ی به

وسیله‌ترکمانان بود ، بدون تردیدبایداسرارازطریق زورآزادمیشدندنه‌ازطریق زر ، اماازآنجاکه دولت فاسدقاجارضعیف وذلیل بود ، زوروقدرتی درکارنبود .

۱ ـ روزنامه‌رسمی کشورشاهنشاهی ایران ـ به‌مدیریت سیدمحمدهاشمی ـ مذاکرات دوره اول‌تقنینیه ص ۱۵۳

مجازات رسیدن هرچه‌زودتر آصف‌الدوله ازسوی آقای سیدحسن تقی‌زاده نماینده‌ی تبریزوتیزاز سوی آقای حاج محتشم‌السلطنه مطرح شد .

روزشنبه ۲۷ ربیع‌الاول نیزمحتشم‌السلطنه اظهارداشت امروزراپورتی تلگرافی ازاسترابادرسیده است که ۲۲ نفرازاسرادراسارت ترکمانان طایفه‌ی یموتی هستندکه حاضرالملک رئیس آنهاست . درموردعدم رسیدگی لازم بموضع آصف‌الدوله بارهاوکلای آذربایجان بویژه سیدحسن تقی‌زاده درمذاکرات مجلس فریادکشیدندکه چراآصف‌الدوله مجازات نمیشود .

آقای تقی زاده درجلسه شنبه ۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ بیان داشت :

« درخصوص آصف‌الدوله می‌گویندحاضرنمیشودودراین شهرنیست گمانم اینست حاضرنشودبهتراست وافتضاح ماکمتر ، بجهت اینکه ازپارسال که‌فرمان مشروطیت صادرشده نزدیک است بالمره‌مجازات ازمیان برودیکنفررابه‌مجازات نرسانیدچنانچه‌می‌بینیم پس از چند محاکمه‌وثبوت تقصیرحالا میگویند [آصف‌الدوله] تب کرده‌وبایدازاوضامن گرفت‌واورارها کرددرصورتیکه‌مثل آفتاب روشن شده‌که‌ترکمن رادعوت کرده‌ومسلمان رابه‌اسیری داده‌میگویند؛ سی‌هزارتومان بدهدباضامن وخلاص شودوحال آنکه‌چندی قبل [پیش ازتشکیل عدلیه] چهل هزارتومان میداد . بموجب حکمی که‌نوشته‌شده‌بودقراربودکه‌مجازات بدنی داده‌شود [شلاق‌بخورد] حال معلوم نیست درباره‌ی او [باوساطت محمدعلیشاه] چه‌خواهدشدهنوز حکم [مجازات] اوعلنی خوانده‌نشده‌وشرعاً "وعقلاً" مجازات اولازم است وبایدقطع شئونات بشودحالابه‌این ترتیب میخواهنداوراخلاص نمایند .

آقامیرزامحسن : فرداحدا" ازعدلیه (۱) بخواهیداگرمسامحه‌شدحدا" باید مجازات اوخواسته شود .

حاج سیدنصرالله : گمان ندارم اگردراین باب مجازات داده‌نشوددیگردرایران تقصیری مهمترازاین پیداشودکه‌متعلق به‌مجازات باشدالبته‌مجلس بایددراین‌باب‌سختگیری نماید .

آقاسیدحسن‌تقی‌زاده : مخصوصا" [آصف‌الدوله] دسته‌بندی کرده‌ومحرک شده‌وسردارها [ی ماننداخوداووسالارمعظم وسپهدارتنکابنی ورحیم‌خان چلبیانلوآذربایجانی] اجماع کرده‌اند که‌نمیگذاریم اومجازات شوداگراینطورپیشرفت حاصل نمایددیگردراین مملکت [کسی] مجازات نمیشود ... » ۲

دراین رابطه‌قرارشدشاهزاده‌فرمانفرماوزیرعدلیه‌روزسه‌شنبه‌به‌مجلس بیایدوپاسخ بدهد .

---

۱ ــ وزیرعدلیه‌شاهزاده‌فرمانفرماقاجاربودکه‌مایل نبودمرتکبین جنایت مذکوربه‌اشد مجازات برسند . زیرامحمدعلیشاه‌اینچنین‌میخواست .

۲ ــ مذاکرات مجلس ــ دوره‌اول ص ۲۱۱

مذاکرات روز یکشنبه سوم جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

« آقامیرزا محمود خوانساری: . . . فعلا "چه مجازاتی برای سالار معظم معین شده است [؟] . وزیر عدلیه . اولا "باید بدانید این مسأله که ترکمان می‌آمدند در آن حدود به اسبوی میبردند اول کار [اولین دفعه] نیست . . .

این مسأله در زمان سردارهای بزرگ معمول بوده است همینطور که از آن طرف می‌آمدند اسیر میبردند از این طرف هم میرفتند به غارت می‌آوردند و این مطلب معمول به بود تا حال هم چنین محاکمه نشده بود که حال در سایه مشروطیت انجام گرفت استنطاقات علنی شد که هیچکس هم ایرادی ندارد .

محرمانه هم با اجزای دیوانخانه و با وکلا مشاوره در باب مجازات او کرده بودیم و بر همه مسلم بود که سالار [معظم] مقصر است پس از ثبوت تقصیرهم بلافاصله *او را محبوس داشتیم* هرچه هم اصرار کردند که ضامن بدهند قبول نشد ما این محاکمه را همین طور محفوظ داشتیم و در این محاکمه های سردارها [ی دیگرهم] در کار بود که تاکنون چنین چیزی ندیده بودند . . .

آقاسیدحسن تقی‌زاده : در اینکه ترتیب عدلیه طوری ظاهرش مرتب است که ایراد نمیشود گرفت حرفی نیست ولی عمده نتیجه است که آن مجازات و این مطلب بکلی از این مطلب رفته . بنده امروز عرض کردم اگر سالار سودسردار در تحت قانون گرفتار شود و سایر سردارها جمع شوند و اغتشاش نمایند بنده هم فردا گرفتار میشوم . سادات جمع میشوند (۱) و اغتشاش می‌نمایند آن وقت قانون ارسان خواهد رفت عمده مجازات است . . . . »

مذاکرات شنبه ۹ جمادی الثانی .

حاج سیدعبدالحسین شهشهانی : [نماینده مشهد] از خراسان و قوچان و سایر نقاط مطالبه تکلیف کرده‌اند که حکومت به اسم وزارت مالیه می‌گوید هرقدر تفاوت عمل که در سال گذشته میدادید امسال هم باید همان اندازه بدهید و این ترتیب نزدیک است قوچان بهم بخورد باید دانست که گرفتن تفاوت عمل محدود به حدی هست یا نیست اگر هست معین شود .

آقامیرزا سیدعلی‌نقی : این مسأله چند روز در مجلس مطرح [و] مذاکره شد در روزنامه‌هم درج گردید که تفاوت عطی که کدخدایان و مباشرین جزء میگرفتند موقوف باشد ولی تفاوت عطی را که حکام کل میگرفتند محسوب شود .

رئیس : باید در این خصوص به وزارت مالیه نوشته شود .

احتشام‌الاطباء : در ترشیز خراسان می‌گویند چون عمل مالیه در اینجا تعدیل شده ما تفاوت نهصد هم سال گذشته را *آصف‌الدوله به ظلم گرفت* ولی امسال دیگر بار ظلم نمیرویم . . . »[۳]

۱ـ *اشاره به اغتشاش سادات در مدرسه سادات است که مرحوم دولت آبادی در کتاب*

۳۲۰ ـــ

[حیات یحیی] بدان اشاره کرده که سرنخ این اعتشاش در کجا بوده است .

۳۰۲ ـ مذاکرات مجلس ص ۲۱۳ و ص ۲۱۵ .

۳ـ روزنامه محاکمات در شماره دوم خود که روز سه شنبه ۱۳ جمادی الاول ۱۳۲۵ منتشر ساخت اعلام داشت که این اولین محاکمه قانونی مملکت ایران است که . [به عموم هموطنان بشارت میدهیم که بحمد الله والمنه این اول مجلس محاکمه قانونی بود که در ایران ایجاد شد و هموطنان عظام را لازم است که این روز فیروز را عید ملی قرار بدهند و همه ساله تاریخ هشتم جمادی الاولی را به یادگار این فرخنده روز جشن ملی ترتیب بدهند . . . چرا که ، کمتر نتیجه محاکمه قانونی ، اینست که ظالم و مظلوم از یکدیگر ممتاز میشوند و کلمه حق ظاهر میشود و دیگر کسی جرأت اقدام به ظلم نخواهد کرد . . .]

آصف الدوله حاکم خراسان وسالار مفخم حاکم بجنورد بودکه بالاخره منجربه رسیدگی گردید و چون ابتدای کار مجلس بودتا اندازه‌ای هم ازحملات (مستبدین) آسوده شده بودندلذا برای اینکه بتمام ایالات وولایات منعکس شودکه مجلس ناظر برهمه "ما" مورین، خاصه فرمانداران و استانداران خواهدبودوضمنا" ازاین اقدام قدرت خودرانیزثابت نماید، وارددرمحاکمه و رسیدگی بمتظلم رعایای قوچان گردیدکه خودمن درروزهای محاکمه حاضربودم.

اروزرات عدلیه شش نفر: فرمانفرماوزیرعدلیه، عدالت السلطنه رئیس اطاق بایکنفرمعاون[1] حاج مطیع السلطنه، مشارالدوله، اقتدارالدوله علی آبادی، میراحسن خان مفتش (منشی کل عدلیه) اروکلای مجلس میرتقی‌زاده، وکیل التجار(۲)، حاج میرامحمود(۳)، حاج میرابا وکیل قوچان، آقاسیدمهدی.

ارطرف وزارت داخله (وزارت کشور): محتشم السلطنه.

ارطرف وزارت خارجه: دبیرمخصوص وکارگزارقوچان وکارگزاربجنورد.

منشی ونندنویس ارطرف وزارت عدلیه چهارنفر، روزنامه‌نویسان سه‌نفر.

وکیل التجاراظهارکرد: این محاکمه بی‌نهایت مهم وشریف است، عارض، ناموس ملت است‌و هروض یکی ازاشخاص درجه‌سوم دولت‌است. استدعادارم اولا" حضارطریقه ادب و نزهت وملایمت راهمواره منظورنظرخوددانسته، دچاراحساسات نشده‌وازملک معقولیت خارج نشوند، ثانیا"، جواب رامطابق سوءال داده، حاشیه‌روبدوصحبت متفرقه ننمایند.

... وکیل التجار: مطالب خراسان رباداست بایدیکی یکی راموضوع بحث قرارداده مخلوط

۱ـ عدالت السلطنه رئیس یکی ازمجالس تحقیقات عدلیه بامعاون دوم اتاق خودشان بنام اقتدارالدوله علی آبادی ودیگرشرکت کنندگان عبارت بودند از:

محتشم السلطنه معاون وزارت داخله [کشور]، سالارمنصورومشارالدوله رئیس هیأت مفتشه و دارالترجمه وزارت عدلیه.

جناب دبیرمخصوص معاون تحریرات راجعه بدولت روس ازطرف وزارت خارجه با اسناد متعلقه این کارکه دروزارت خارجه ضبط است.

مطیع السلطنه "ما" مورمخصوص محمدعلیشاه قاجار.

۲ـ وکیل التجارنماینده‌ی رشت.

۳ـ حاج میرزامحمودخوانساری، دادگاه روزهشتم جمادی‌الاولی دروزارت عدلیه تشکیل شدکه مدیران روزنامه‌های محاکمات وحبل‌المتین نیزحضورداشتند.

مجله خواندنیها ـ شماره ۴۳ بهمن ۱۳۵۱ مقاله محمدتقی دامغانی وکیل دادگستری ص ۳۴

پشت سر عبدالرضاخان، حاج میرزا با فراشتباشی ایستاده که مدتی از سوی شجاع الدوله مباشر روستاهای اطراف قاروج بود. پس با خواهر حاج اللهقلی یگیامی ازدواج کرد و به کار باغداری پرداخت. خودش هم معمار بود، ساختمان حمام سراب قوچان از کارهای اوست. این عکس را پسرش آقای حاج محمد داد در فرستاده است که سپاسگزارم. سبگار عبدالرضاخانی جانشین شمشیر امیرحسین خانی

هم نکنیم .
حال ازبابت اسرای قوچان گفتگوکنیم .

مراحل بازپرسی

وزیر (عدلیه) : بروید چند نفرازقوچانیهاراحاضرکنید .
دونفرقوچانی حاضرشده نشستند .
وزیر : فارسی میدانید ؟ قوچانیها : بلی .
وزیر : اسمتان چیست واهل کجاهستید ؟ قوچانیها : اهل تکمران (شمال غربی شیروان)
یکنفرعلی بیگ ودیگری یوسف .
وزیر : قوم وخویشی باهم دارید ؟
قوچانی : بلی دائی زاده هستیم .
وزیر : چندوقت است طهرانید ؟
قوچانی : یکسال ونیم است .
وزیر : برای چه آمده اید ؟
قوچانی : برای استرداداسرای قوچان که ترکمانها برده اند .
وزیر : تفصیل واقعه آمدن ترکمان وبردن اسرارادرست وبی کم وزیاد بیان کنید .
یوسف : ماچادرنشین هستیم ومنزل ماربرجادراست .روز ۱۴ رمضان ۱۳۲۳ وقت نماز صبح دیدیم همهمه بلندشد ، ازچادربیرون آمدیم دیدم پانصدنفرسوارکه ازترکمان وبجنوردی بودند دورمارااحاطه کرده اند ، ازاین سواره هاتقریبا" ۱۵ نفربجنوردی ومابقی ترکمان ، ازجمله بجنوردیها ، کدخداخدادادقدیمشی (قتلیشی) بود . من ازاوپرسیدم این سوارهاکجامیروند بمجردگفتن این کلمه تفنگ راسمت من خالی کردولی بمن نخورد به برادرزاده ام زدند نخورد ولی پدرم وخواهرزاده ام راکشتند ، خانه همه راغارت کردندوهرچه بودبردند ، چهارسیاه چادر راآتش زدند ، ۶۲ نفررابه اسیری بردند ، ازخانه من پنج نفرازخانه پسرعمویم دونفروازین اسرا از زن ودختروپسربودند .
وزیر : چقدراموال به غارت بردند ؟
یوسف : کسی راکه خودش رابکشندوزن وبچه اش راباسیربرندچطورمیشوددانست چقدراموالش رابرده اند ، آنچه معین است درحدود ۴۴ هزارتومان است . مقتول هم ۱۲ نفرومجروح ۴ نفر .
وکیل التجار : منزل ومسکن شمامتصل است به بجنوردیافاصله دارد ؟
یوسف : متصل است وزراعت دیم بهم وصل است .
وکیل : حاکم قوچان آنوقت کی بود ؟
یوسف : امیرحسین خان پسرآصف الدوله آنوقت حاکم قوچان بود .

۳۲۴ ـــ
وزیر : حاکم بجنورد کی بود ؟

یوسف : سالارمعظم عزیزالله خان شادی لو

وزیر : اورامی شناسی ؟ یوسف : بلی همین شخص است که اینجانشسته است .

وزیر : بعدازورود این قضیه شرح واقعه را بکجا اظهارکردید ؟

یوسف : به حکومت قوچان پسرآصف الدوله.

وزیر : چه وقت ؟ یوسف : بعدازیک روزرفتیم شیروان به حاکم قوچان گفتیم .

وزیر : ازمحل واقعه تامنزل حاکم قوچان چقدرفاصله است ؟

یوسف : دومنزل . یکی شیروان یکی قوچان

وزیر : چندفرسخ است ؟ یوسف : ۱۶ فرسخ .

وزیر : به حاکم بجنورد اطلاع دادید ؟

یوسف : چه فایده داشت که حاکم بجنورد خودش ازواقعه پیش مسبوق بود . بهمان سوارهاکه مارا غارت کردندتان وآب میداد .

وزیر : تابجنورد چقدرراه است ؟ یوسف : ده فرسخ .

وزیر : آخرآنهاکه ازجنگ ترکمانان گریختندهیچکدام برای حاکم بجنورد خبرنبردند ؟

یوسف : اوپنجاه شصت نفرسوارداشت .

وزیر : خوب چه ترکمنی بودندکه بسرشماریختند ؟

یوسف : یموت (یکی ازطوایف مهم ترکمن)

وزیر : تاآنجاچقدرراه دارند ؟

یوسف : تاخاک اینجه پنج منزل است ، دیگرآنطرف راخبرنداریم .

وزیر : هیچ پیشترترکمان به چپاول به سرشما می‌آمد ؟

یوسف : بلی پیش ازآنکه روس به ترکمن مسلط شودوبه آن حدود نیایدواقع میشد ، بعدازآن تاریخ ابدا" چنین قضیه‌ای اتفاق نیفتاده بود مگر یکدفعه درعهدشاه شهید (درزمان ناصرالدین شاه که امیرحسین خان شجاع الدوله آنهارا تارومارکرد) که پس گرفته شد .

وزیر : ازپسرآصف الدوله اقدامی نشد ؟ یوسف : خیر .

وزیر : ازحکومت بجنورد چطور ؟ یوسف : خیر .

وزیر : خوب ازچه خاکی داخل شدند ؟ وازچه منازلی عبورکردند ؟

یوسف : شش منزل (تقریبا" ۴۵ فرسخ) درخاک بجنورد آمدندواسم منازلی که آمده اند اینست : بوقه ، اینچه ، آمّند ، خَرتوت ، راز ، قدیمش والزبان .[ایرمان] ازقدیمش وارد ایزمـــان (۱)

---

۱ ــ درمتن ، الزبان آمده که اشتباه است درایزمان هنوزپیرزنی هست که این وقایع را به یاد دارد .

شدندکه جزء خاک قوچان است . [قدیمش باقتلیش پرانتهای دره‌قوشخانه درشمال غربی دشت تکمران قراردارد ترکمن‌ها پس ازآنکه ازخلقه‌فرق به‌ایزمان می‌آیندوازایزمان که تا جنگاه ده‌کیلومتربیشترفاصله‌ندارد واین دوآبادی درمنتهی الیه‌خاک قوچان‌قراردارند بسرچادرنشینان که‌همواره‌درآن مسرقشلاق وییلاق میکنندریخته‌وشبیخون زده‌اند .]

ازآنجابه‌سر ((اوه)) وچادرکه‌اسش چنگال [جنگاه‌صحیح است که‌دهگده‌کوچکی درمیان‌دره قوشخانه ودرشمال دشت تکمران قراردارد] است آمدندوایزمان باجنگاه متصل است .

وزیر : خوب ، سابق خبرداشتند [داشتید ؟] یوسف : اصلا"

وزیر : بعوت باشماچه‌عداوتی داشتند ؟

یوسف : چندمنزل فاصله بین ماوآنهاست وماهمدیگررامی‌شناسیم ،چه‌عداوت باماداشتند ،

وزیر : چطورخط حرکت آنهارافهمیدیدکه‌ازاین منازل بوده‌است ؟

یوسف : آخر ، دونفرازاسراء برگشتند ، یعنی یکی فراربه‌روسیه‌کردوازآنجابه‌منزل خودآمد ،و دیگری فرارکرده‌نزدحاجی سیرعلی خان بجنوردی آمدکه‌اورافرستادمنزل خودش .

وزیر : آن دونفرکجاهستند ؟ یوسف : درولایت

وزیر : زندیامرد ؟ یوسف : یکی زن‌بودکه‌طفل سه‌ساله‌خودرا رهاگذارده‌فرارکرده‌آمده ، دیگری دختراست . [شجاعت زمان کرمانج که‌ازاسارت ترکمانان فرارکرده‌وباچه‌رنجهائی به‌موطن خویش رسیده‌اندواقعا" قابل تمجیداست .]

وزیر : ازبجنوردی‌ها که ۱۵ نفربودندوترکمانان راهمراهی میکردندمی‌شناسید ؟

یوسف : بلی ، یکی کدخداحسین ، ، ، دیگری کدخداداددقدیمی وغلامحسین‌گوگلان‌قدیمی

وزیر : فهمیدیدکی سیورسات (آذوقه‌وتجهیزات) بآنهامیداد ؟

یوسف : دهات جلوراه‌که‌خاک بجنورداست .

وزیر : درعرض راه‌تفنگچی بود ؟ یوسف : بلی

وزیر : خوب ،آنهادرصددبرنیامدندجلوگیری کنند ؟

یوسف : چرا ، دونفرازتفنگچی‌های اصغروکیل (۱)درصددبرآمدند ،ولی کدخداخداداد و ملا مرتضی قلی وعلی وحسن وغلامحسین که‌همه‌قدیمی بجنوردی هستندآمده‌آن دونفررااگرفته دستهایشان رابسته ، درخانه‌حبس کردند ، نانتوانندممانعت کنند .

وزیر : محل شماتاقدیمش چقدرراه‌است ؟ یوسف : دوفرسخ .

وزیر : دشمن دارید ؟ یوسف : خیر ، معامله‌هم داریم وباکدخداداد دوست هستیم .

۱ـ قتلیشی‌ها اصلا "ازکردان جلالی هستندکه‌به‌ترکی وکردی سخن می‌گویندوچون در منطقه‌جغرافیائی شادلوبودندزیرنظرایل شادلواقدام‌میکردند .

وزیر : خونی بینشان واقع شده ؟

یوسف : خیر ،اینهاهمه‌بدستورالعمل حکومت بودوهمان دونفری که‌خواستند ممانعت‌کنند ، مغضوب سالارمفخم شده ،یکی راهشتادتومان ،دیگری راسی وپنج تومان جریمه‌کردند .

وزیر : آیادرمحل خودشماتفنگچی‌بود ؟ یوسف : خیر .

وزیر : اصلا" درقوچان سواردولتی هست ؟ یوسف : بلی ،پانصدنفر ،

وزیر : نزدیک بودند ؟ یوسف : بلی .

وزیر : همه‌شان ؟ یوسف : خیر ،یکصدوپنجاه‌نفرشان .

وزیر : خوب ،آنهابشماکمک کردند ؟

یوسف : آری ،کریم‌خان رشوانلو بایکصدسوارآمد ،ولی‌وقتی‌رسیدکه‌آنهاردشده‌بودند .

وزیر : خوب ، این کریم‌خان ازطرف خودش آمده‌بودیاحاکم فرستاده‌بود ؟

یوسف : خیر ،حکومت آنجانبود ،خودش ازپیش خودآمده‌بود ،ولی فایده‌نبخشید . (تاآمدن اوتوپ‌گلنهافرسنگهادورشده‌بودند .)

وکیل‌التجار : خوب شمارفیتدتلگراف کردیدفایده‌بخشید ؟

یوسف : خیر ،به‌پسرآصف‌الدوله گفتیم ،گفت به‌پدرم می‌نویسم ،وبه‌طفره‌گذرانید ،تاما" یوس شده‌به‌سبزوارآمدیم وبتوسط حاجی میرزامجتهدسبزواری به‌آصف‌الدوله‌تلگراف کردیم ، جواب دادهفت نفرما" مورفرستادم ولی ازآن ما" مورهاهم فایده‌نبخشید .

وکیل‌التجار : بعدچه‌شد ؟ یوسف : به‌طفره‌گذشت . (اینجادونفرقوچانی یوسف وعلی بیگ رامرخص کردم‌رفتند)

وزیرعدلیه‌خطاب به‌آصف‌الدوله : شمابگوئیددروقت رجوع این قضیه‌که‌بقول قوچانیها «الامان» بودکجابودید ؟ آصف‌الدوله : درمشهد .

وزیر : چه‌میکردید ؟ آصف : حاکم بودم .

وزیر : کی ازاینوقعه‌مطلع شدید ؟

آصف : همانطورکه‌عرض کردندبعدازسه‌روزبتوسط تلگراف شیروان .

وزیر : باسمت حکومتی که‌داشتید ،چه‌اقدامی دراینوقعه‌هائله‌ناگوارکردید ؟

آصف : فورا" تلگراف کردم به‌حاکم بجنورد ،وبه‌طهران هم مخابره‌کردم .

وزیر : ازتهران چه‌جواب آمد ؟

آصف : جواب دادندما" مورمیفرستیم ،ورشیدنظام راما" مورکرده‌فرستادند .

وزیر : جواب راضبط کرده‌دارید ؟ آصف : بلی .

وزیر : مگرشمادربجنوردتحکمی نداشتید ؟ آصف : چرا ،جزوخراسان وتحت‌حکومت‌من‌بود .

وزیر : پس چه‌حاجت داشتیدکه‌به‌طهران مخابره‌کنید ،بایدفورا" به‌حکومت بجنوردتلگراف

کنید جلوگیری کنند؟

آصف : ما ،رابرت (خبر) جزءوگل رابه‌دولت مخابره‌میگردیم ،دولت صلاح درفرستادن مأمور دیده‌بعلاوه‌حکام سرحدارطرف دولت معین میشوند.

وزیر: به‌قوچان درخصوص واقعه‌چه‌دستورالعمل دادید؟

آصف : دستوردادم ،ولی ازسوارقوچان کاری ساخته‌نبود.

دراینجاوزیرروبه‌وکیل قوچان حاج میرزاباباکرده‌می‌پرسد ،شماکه‌وکیل قوچان هستیدوآنجا بودیدچه‌اطلاعی دارید؟

حاج میرزابابا: این ساله‌روشن وافتابی بودکه‌سالارمفخم همراهی باترکمان کرده‌وآنهاراراه داده‌که‌ازخاکش بروندواهالی قوچان رابچاپند.

وزیرخطاب به‌آصف‌الدوله: سندودلیل برطبق ادعای خودوبی تقصیری خوددارید؟

آصف : بلی . درکابینه‌وزارت داخله‌وخارجه‌همه‌تلگرافات وجواب آنهاضبط است .

محتشم‌السلطنه : آنچه‌درکابینه‌داریم نوشتجاتی است که‌درزمان مشیرالدوله‌بوده ،امامتعلق به‌زمان امین‌الدوله‌راندارید...

وزیر : سالارمفخم تلگرافات شماراچه‌جواب داد ؟

آصف : خاطرم نیست... (گویا) میگفت اززاه‌بجنوردنبوده‌یااگربوده‌دنبال کرده‌ایم‌رفته‌اند

وزیرخطاب به‌سالارمفخم : خوب ،اطلاع‌شمادراین باب چیست؟

سالار : اسراراترکمان پدوچی (شتربان) که‌درپنگی چای منزل دارندکه‌خاک‌استراباداست واز آنجاآمدند.

وزیر : ازاسترابادچطوروازکدام راه‌بقوچان آمدند؟

سالار : طایفه‌دوه‌چی درپنگی چای منزل دارندکه‌خاک استراباداست وازآنجاآمدندکه‌تامحل غارت بیست فرسخ راه‌است .

وزیر : تاقدمش چقدرراه‌است ؟

سالار : تقریبا "دوازده‌فرسخ ، امامحل ترکمن وصل است بخاک بجنورد.

وزیر : آنوقت درکجابودید؟ سالار : دراسفراین بودم .

وزیر : ازپنگی چای کجارفتند؟

سالار : رفتندکوه تلو(۱) وازآنجاازبیراهه‌حرکت کردند.

۱ـ کوه‌تلوگه‌دره‌ "الامان" دردامنه‌شمالی آن قراردارد مرزبین خاک جرگلان ومراوه‌تپه است کوهی است مرتفع وپوشیده از جنگل . این زمان مرزبین استان خراسان و مازندران و کشور روسیه می‌باشد.

وزیر : خوب ، دراین منازل غذاازکجامی‌آوردند؟
سالار : رسم ترکمن اینست که‌دوبه‌غروب (دوساعت‌مانده‌به‌غروب) سوارشده‌شبانه‌داخل خاک دشمن شده‌سحرخودرابمحل غارت رسانیده‌وغارت کرده‌فورا "برمیگردند .
وزیر : ازکجاواردخاک قوچان شدند؟
سالار : ازمیان‌رودکه‌تامحل اقامت اسراچهل فرسخ راه‌است و ۷۶ ده دارد .
وزیر : چگونه‌این دهات راغارت نکردند [وار۷۶ ده‌بجنوردگذشته‌اولین‌ده‌قوچان را غارت کردند ؟]
سالار : ازآنجاشبانه‌عبورکردند . [پاسخ بچه‌گانه‌است]
وزیر : درمراجعت ازکجارفتند ؟ سالار : ازهمانجاکه‌آمده‌بودند .
وزیر : چرادهات جلوگیری نکردند؟
محتشم‌السلطنه : تکلیف رعیت نیست جلوگیری کند ،بایدسواردولتی جلوگیری کند .
وزیرعدلیه : مادرسرحدات حکومت کرده‌ایم واطلاعاتی داریم درصورتیکه‌شمامی‌گوئیدچطور میشودپنجاه‌هزارتومان غارت حتمی راازاین دهات بگذرانندواهل دهات ولواینکه‌برای شغل هم شده حقوقی مطالبه‌نکنند؟
سالار : اطلاعی ندارم ، من تحقیق کردم غیرازاسیراموال نبرده‌اند .
وزیر : چطورمیشود زن وبچه‌رابرند ،اموال رانبرند؟
سالار : چه‌عرض کنم ، نمیدانم .
محتشم‌السلطنه : اگرمدت رفتن ترکمان کم بوده‌است مال نبرده‌اند ،زیرابردن چندهزارگاووگوسفنددرمدت ده پانزده‌ساعت خیلی زحمت داردواگرمدت حرکتشان طولانی وچندشبانه‌روز بوده‌است معلوم میشودمال وحشم برده‌اند .
وزیر : خیر ،اینطورنیست ،ماکه‌درسرحدات حکومت کرده‌ایم میدانیم چه‌خبراست ،بسامیشود چندین هزارحشم رابرده‌ایل آنهاراتعاقب میکنند ،بعدآنهافرارکرده‌ولی ایل دیگرنمیتواند خودرابه‌حشم برساند .
(دراینحاصدای شلیک توپ‌هنگام ظهررااعلام کرد)
وزیر : آصف الدوله‌بشماتلگراف کردباخبر؟
سالار : بلی بعدازسه‌روزتلگراف کرد ،آنوقت ترکمن به‌خانه‌هم رسیده‌بود .
وکیل التجار : درصورتیکه‌ترکمن ازخاک شماعبورنکردچراجواب آصف الدوله‌راندادیدکه بمن ربطی ندارد .
سالار : چرامن به‌آصف الدوله‌همینطورجواب دادم .
وکیل التجارخطاب به‌آصف‌الدوله : تکلیف حکومت شمابودکه‌ما مورفرستاده‌تحقیقات لازمه بعمل بیاورد ؟

آصف : عرض کردم که هفت نفر ما مورفرستادم .

وزیر به آصف‌الدوله : ما مورین شما چه تحقیق کرده‌اند .

آصف : [پس از قدری طفره رفتن می‌گوید] یادم نیست .

وزیر : عمل به این بزرگی که از خاطر محو نمیشود ، اجمالش چیست ؟

آصف : اجمالش اینکه از خاک سالار ردشده‌اند ، زیرا خود سالار می‌گوید که از خاک روس نبوده‌اند و چون قوچان با بیوت متصل نیست یا از خاک روس آمده‌اند یا از خاک ایران چون از خاک روس نبوده ، لابد از خاک بجنورد بوده است .

دبیر مخصوص : بلی اگر از خاک روس بود حتما " به وزارت خارجه اطلاع میدادند .

سالار : این کارها چیز تازه‌ای نیست ، همیشه واقع میشده است .

وزیر : بلی ، این کار همیشه در ایران واقع میشده و تازه نیست اما اهل مملکت تازه بیدار شده‌اند (ختم جلسه اعلام میشود) .

سید حسن تقی زاده از وکلایی که برای اسرای کرد فعالیت چشمگیر داشت

فرمانروایان ابیورد وکلات ولاپین

میان سرخس است باورد توس — زباورد بسرحاست آوای کوس
زکوسیانان بی آب وتم — کلات ازدگر سوره اجرم
پس آنگه بیامد سپهدار توس — بهراه کلات اندرآورد کوس (۱)

منظور نگارنده نوشتن تاریخ باورد (ابیورد) وکلات وسرخس دراین قسمت ازتاریخ نیست بلکه تاریخ مفصل این نواحی رادرمجموعه‌ی جداگانه‌ی دیگری گردآورده‌ام وامیدوارم روزی امکانات مالی اجازه دهدنست بچاپ آن اقدام نمایم .هدف دراینجامختصراشاره‌ای به زندگی وتاریخ ایلات گردمنطقه‌ی کلات ولاپین میباشد .

کلات وسرخس وابیوردوسا (بین درگزکنونی وعشق آبادتوروی) درروزگارباستان از نواحی پرزی ایران ونوران بشمارمیرفته‌اند ، دربسیاری ازموارد سپاهیان نوران ازرودجیحون گذشته‌واین نواحی راکه‌اراصفهان پایتخت ایران آبورد ورده بوده ، اشغال کرده‌اند ،وجنگهای خونین برای باریس گرفتن آن ، ازسوی ایرانیان ، بین ایران ونوران (ترکستانی‌ها) روی داده است که‌مشهورترین آنان جنگ یازده‌رخ درکنارشهدرود (رودتژن سرخس) بوده‌است .کلات نیز بهنگام پادشاهی کیخسرو ، به‌تصرف نوراسان درآمده‌بودافراسیاب پادشاه‌توران‌زمین ، نواده‌ی دختری خودبنام فرود راکه‌برادرکیخسرو پدرسیاوش بود ، بحکومت کلات گماشته‌بود .

کیخسرو ، به‌توس سپهبدایرانی برای باریس‌گرفتن این نواحی فرمان دادکه حمله‌ای فراگیر راآغازکند ،ودرضمن به‌توس سفارش نمودکه‌ازراه‌کلات نرود ، مبادابین اووبرادرش فرود جنگ روی دهدوبرادرش کشته‌شود زیرحادثه‌توس راه‌جرم وکلات راانتخاب کرد ،زیراه‌سرخس دورویی‌آب بود .

همانگه بیامد سپهدار توس — بهراه‌کلات اندرآورد کوس

وسرانجام دراین جنگ همانطورکه‌کیخسرو پیش بینی کرده‌بود ، برادرش‌فرود به‌دست‌توس کشته‌شد ،وگفته‌اندچون توس ازشرمندگی روی بازگشت بسوی کیخسرورانداشت ، بعدا" در خراسان اقامت گزیدوشهرتوس زادگاه‌بعدی فردوسی رابناشهادکه‌بنام وی معروف شد .کیخسرو پس ازکشته‌شدن برادرش درنفرین خودخطاب به‌توس نودرمی‌گوید .

به‌گفتم که‌سوی‌کلات وچرم — مروگرفتندبرسردرم
که‌آنجافرودست بامادراست — کسوی کی‌نزاداست وگندآوراست
بگفتم مروسوی راه‌جرم ؟ — برفتی ودادی دل من به‌غم

درقرن چهارم هجری‌توراسان (ترکان غزنوی وسلجوقیان وغزان) به‌ترتیب تاریخ از

۱ـ نقل ازشاهنامه‌ی استادسخن ودانشمندنامداروفرزانه‌حکیم ابوالقاسم فردوسی توسی

رود جیحون گذشته و با استفاده از عدم فرماندهی واحد ایرانیان نواحی سرخس و ابیورد و کلات و درگز و سرتاسر خراسان و سپس ایران را به تصرف خویش درآوردند. در سال ۶۱۷ قمری مغول ها و بدنبال آن تیمورلنگ بر این نواحی و سرتاسر ایران مسلط شدند.

از دوره‌ی تیمور به بعد، جای پای ترکان جانی قربانی را که احتمالاً "بعد از تیمور شعبه مذهب شده‌اند در کلات و ابیورد می‌بینیم و حکومت کلات سالها در دست *طایفه‌ی جانی قربانی* بوده است که امروز این برادران جانی قربانی ما، در درگز اسکان دارند و قدیمی ترین ایلات باقیمانده و اصیل ترک در این منطقه میباشند و بقیه ترکهای کنونی شهر درگز از مهاجرین روسیه هستند که پس از انقلاب شوروی به ایران پناهنده شدند که بیشتر آنان مهاجرین آذربایجانی به عشق آباد بودند و در آنجا به کار تجارت و بازرگانی اشتغال داشتند و بهمین علت آگاهی در اقتصاد بود که آنها پس از ورود به درگز، اقتصاد آنجا را هم بدست گرفته و دست بومیان اعم از کرد و ترک را از بازار درگز کوتاه نمودند. از قدمت ترکهای جانی قربانی در منطقه کلات و درگز که بگذریم نوبت به ترکان جلایر و افشار و جاوشلو میرسد.

به احتمال زیاد جلایرها و افشارها و جاوشلو (چاپشلو) ها هم در زمان شاه عباس بهنگام انتقال گردهای خراسان، به این ناحیه انتقال یافته‌اند، لکن آن اهمیت سیاسی و نظامی گردها در خراسان را نداشتند. اهمیت جلایرها و افشارها بیشتر در نواحی آذربایجان و عراق عرب بوده است و جلایرها در اواسط قرن هشتم تا اوایل قرن نهم سلسله‌ی جلایریان یا آل جلایر را در عراق تشکیل دادند. گمان میکنم، جمعیت هر یک از دو ایل مذکور به تنهائی از هزار خانوار در زمان انتقال تجاوز نمیکرده و در مقابل ۴۵ هزار خانوار گرد انتقالی قدرت چندانی نداشته‌اند و این ایلات ترک با ایلات گرد شیخوانلو و صوفیانلو و زیدانلو و باچوانلو و قراباشلو و ترسانلو (۱) در منطقه‌ی کلات و درگز و ابیورد حفاظت از مرزهای ایران را بر عهده داشته‌اند. از اسنادی که در صفحات ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۶ جلد دوم چاپ کرده‌ایم، پیداست که قدرت برتر در این ناحیه با گردهای شیخوانلو بوده است، و دو الفقار شیخوانلو و پسرش مصطفی شیخوانلو از زمان شاه عباس به بعد در این منطقه از قدرتمندترین سران بوده‌اند و سنگ قبرشان نیز اکنون در قلعه‌ی کوه هزار مسجد در حاشیه اولنگ شاهی موجود می‌باشد. حاکم ابیورد در زمان ظهور نادر، باباعلی بیگ گوسه احمدلو بوده، که احتمالاً " از ایل افشار می‌باشد، و نادر در اوایل جوانی به خدمت همین باباعلی بیگ در آمد و بر اثر رشادت و دلاوری فطری روز بروز ترقی کرد، تا آنجا که دختر باباعلی بیگ را به زنی گرفت و از طرف او بیام و مالیات ابیورد را به اصفهان برد و ضعف و زبونی دولت شاه سلطان حسین صفوی را به چشم دید و از مرکز و پایتخت ایران و زمامداران امور مأیوس شد که در زمینه‌ی فعالیت خویش

۱ـ بقیه‌ی *ترسانلوها در اطراف چناران و داش بولاغ و مقصود آباد قوچان اسکان یافته‌اند.*

را در بازگشت به‌خراسان آغاز نمود.

درزمان نادرقدرت درگز در دست کردهای باجوانلو وقراباشلو وامیانلو بوده وشکرسلطان باجوانلو ازجمله کسانی است که با متحد کردن کردهای درگز نادر را یاری میدهد وپس از آن کردهای کلات ولاین هم به‌حمایت نادر برمی‌خیزند واز این زمان است که‌تهماسبقلی خان جلایر در منطقه‌ی کلات خودنمایی میکند و با اتحاد بخشیدن به‌نیروهای کرد وافشار وجلایر کلات ولایین و ابیورد به‌پشتیبانی از نادر برمی‌خیزد. تهماسبقلی خان جلایر از انگشت شمارترین سردارانی است که از آغاز تا پایان کار نادر نسبت به‌وی سخت وفادار بود، ونادر وی را همچون برادر وفرزند خود گرامی میداشت. شرح رشادتهای تهماسبقلی خان جلایر در جلد اول نگارش یافت وگفته شد که وی هنگامی که مأمورشده بود از سوی نادر به‌سیستان برود وعلیقلی میرزا برادرزاده‌ی نادرشاه را با پیدواندرز از مخالفت با نادر باز دارد، بدست علیقلی میرزا (عادلشاه بعدی) کشته شد و مرگ او ضایعه‌ای جبران ناپذیر برای نادر بود، واتفاقاً "چندروز بعد هم نادر در قوچان کشته شد (۱۱۶۰ قمری)

جلایرها از زمان نادرشاه وبویژه در دوره‌ی سلطنت شاهرخ نادری کم‌کم در شهر مشهد اسکان یافتند واکنون بقایای این ایل سلحشور هم درحال حرکت وانتقال به‌مشهد می‌باشند، ومن نمیدانم از این موضوع متأسف باشم یاخوشحال. زیرا از طرفی امکانات رشد فرهنگی واقتصادی درمشهد بیشتر است وبه‌موفقیت آنان می انجامد واز طرفی منطقه‌ی کلات ولایین از وجود آنها خالی میشود. جلایرها دورگه هستند، یعنی از سوی مادر کرد میباشند وبهمین سبب کردی زبان اول آنها شده وبرخی نیز اصلاً "ترکی نمیدانند. وتنها طایفه‌ای که کردها از آنها زن گرفته وزن داده‌اند، همین جلایرها می‌باشند که چندین قرن باکردها چه درعراق عرب وچه درآذربایجان وچه در خراسان آمیزش داشته‌اند ویکی شده‌اند که گوئی یک روح هستند در دو کالبد.

بهرحال حکومت کلات پس از کشته شدن تهماسبقلی خان جلایر ونادرشاه، همچنان در دست جلایرها باقی مانده است، وحکومت لاین در دوره‌ی نادر باشاهوردی‌خان کرد صوفیانلو بوده، زیرا شیخوانلوها تحت فرماندهی شاهوردی‌خان شیخوانلو کمتر از نادر اطاعت میکردند و هرزمان فرصت می یافتند علیه نادر شورش میکردند.

در دوره شاهرخ، حکومت کلات بایوسفعلی‌خان جلایر بوده است ویکی از زنان شاهرخ نیز از ایل جلایر بود، وبیشتر جواهرات سلطنتی نادر درزمان شاهرخ به‌چنگ همین یوسفعلی‌خان افتاد.[1]

درزمان فتحعلیشاه (۱۲۲۹ قمری) حکومت کلات با صید محمدخان جلایر برادر یلنگتوش‌خان جلایر بود. یلنگتوشخان این زمان از دولت ایران روی برتافته واز پادشاه خوارزم اطاعت میکرد

۱- حرکت تاریخی کرد به‌خراسان ج ۱ ص ۲۱۹

وازشاه‌حوارزم عنوان ولقب ((سردارکل سرحدات ترکستان)) راگرفته‌بود.[1]

در دوره محمدشاه‌قاجاروبهنگام فتنه‌ی سالاردرخراسان ،حکومت کلات بایلنگ توشخان جلایربوده‌است ،که‌طبق اسنادموجوداین زمان به‌بعدحکومت کلات به‌عهـــــــده‌ی اولاد یلنگ‌توشخان می‌باشد (۲) ومباشری‌لاین‌نیزبه‌عهده‌ی‌کردهای صوفیانلواز اولادشاهوردی خان بوده‌است که‌آخرین‌آنهاآقالرصوفیان هامرحوم‌فتح‌الملک جلایر بـــود .پس ازآقالرصوفیان مباشری لاین به‌نوروبردی‌خان جلایرخواهرزاده‌ی آقالرصوفیان واگذار گردید.[3]

اسنادی ازکردهای شیخوانلووصوفیانلو ابیورد وکلات و لاین

باتوجه‌به‌اینکه درسالهای اخیربیشتراسنادموجودکردهای خراسان بعلل دگرگونی‌سلاطین ورژیم‌ها وانقلاب ازبین‌رفته‌است ، بازهم درکناروگوشه‌های این خطه‌ی پهناوراســـــادحالبی پیداستود . مابایدازمردم کلات و لاین بخاطرحفظ برخی اسنادارزنده‌ومیراث فرهنگی خویش ممنون باشیم .

اسنادی ازکردهای شیخکانلو (شیخوانلو) منطقه‌ی ابیورد و لاین وجوددارد‌که‌بـه‌اوایل سلطنت صفویه‌مربوط میشود .سندی داشتیم‌ازولدان‌ذوالفقارشیخوانلوکه‌پیش‌ازسال۱۸۰۸قمری فـــوت کـــرده و او معاصرشاه‌عباس بوده‌واحتمالا" هنگام ورودکردهابه‌خراسان دردوره ی نوجوانی میزیسته‌است . سنددیگری بازهم مربوط به‌ابیوردو اولادهمین ذوالفقاربه‌سال۱۰۹۲ وسنددیگری مربوط به‌مصطفی شیخوانلوبه‌سال ۱۱۳۲ قمری مربوط به‌آخردوره صفویـــــه دوره حوانی نادرمی‌باشد . مرحوم رحمان‌بگ شیخوانلوازبزرگان لاین که‌چندسال پیش درگذشـــت از

---

۱ ـ حرکت تاریخی کرد به خراسان ج۱ ـ ص ۵۰ ـ ۳۷۶

۲ـ باتشکرفراوان ازآقای مهندس عبدالله‌جلایرکه اسنادنیاکان نامدارشـــان راجهت روشن شدن هرچه بیشترتاریخ ایران دراختیارنگارنده‌گذاشت .

۳ـ به‌گمانم مرحوم آقالرصوفیان اولین کسی استکه باشدت هرچه تمامترحکومت اسلامی راطبق احکام شرعی درلاین به‌اجرادرآورده باشد ،وسختگیری های شرعی اوباعث شدکه مردم کم کم ازاوبریده‌وبه‌خواهرزاده‌اش نوروبردی‌خان جلایرکه مردی خوش مشرب ودوست‌داشتنـی بودروی آورند ،که درجلدهای بعدی دراینموردسخن خواهیم گفت .

اولاد همین مصطفی شیخوانلو بود.

حاج رحمان بگ لاینی از اولاد ذوالفقار شیخوانلو

پیش ازورودکردهابه‌خراسان، احتمالاً برخی ازاعراب که درشمال شرقی خراسان جا مانده بوده‌اند، در نواحی ابیورد مرتبط‌اند، که میتوان طایفه‌ی اعراب اسکندری را ازآنها نام برد. کردهایی ازورود به ابیوردو کلات املاک آنها راخریداری کرده‌اندواحتمالاً اعراب ازآنجاکوچیده‌اند، زیرااکنون ردپای اعراب اسکندری را در نواحی سین گوگان وعرب بحور دمی یابیم که درکتاب مردمشناسی خراسان محل وسکنی آنها راذکرنموده‌ام.

این هم سند دیگری دراین رابطه که بقیه رمزهای اعراب اسکندری رااسمی‌خان وبدرخان فرزندان مرحوم نقدعلی‌آقا شیخوانلوفرزند ذوالعقارشیخوانلوسال ۱۱۴۱ قمری خریده‌اند (این زمان همه‌ی این رمزهاواسوردخرابه در تصرف روس هاست که بموجب قراردادیکطرفه‌ونحملی خوددرسال ۱۲۹۹ قمری ازایران‌جدا گردند.)

سندشماره۱ ـ دراین قباله‌آمده‌است که «... عالی پناه‌محمدفاضل ولدمرحوم میرسبحان ـ عرب اسکندری همگی وتمامی ملک مزرعه‌شورابه‌ی سلطان محمود (۱) مشهوربه‌شورابه‌ی کوچک صابه‌ی شورابه‌ی بزرگ وچشمه‌جلمحان است. حدی آن نافدری درسند [احتمالاً به فوری درسند] است واریکطرف شورابه‌ی بزرگ است که ملک منعلق وموروثی است، بمرفعت‌وعزت‌نشان اسمی‌خان آقاوبدرخان آقاولدان مرحوم نقدعلی آقاشیخوانلوبه‌مبلغ پنج تومان عراقی بدون وجه [؟] بقطعی همه‌ساله‌که مقداربیست [و] پنج من غله‌ی ساده‌ومبلغ یانصد [یک‌کلمه خوانده‌نشد] نقدکه‌قیمت وقت بیع بوده... و... کل آنچه‌منعلق به‌شورابه‌داردواتی‌رارو دیمحفراروکل مایتعلق بهامن القلیل والکثیر، آنچه‌ازآن‌داندوبدان نسبت دهندهمگی داخل بیع وبعلق به‌مشتری مشارالیه [ولدان نقدعلی] دارد...).

تحریرا "شهرجمادی الثانی ۱۱۴۱ ـ مهرهای محمدفاضل فروشنده‌وحداوبردی‌آقا وکیل اسکندری وعلی‌وبردی مادلو (ازکردهای مادلوبامادانلو، یامادوانلوکه‌تحریف شده‌ی‌آن مایوانلو می‌باشد) وملاعلی‌آقاعرب‌اسکندری که‌وکیل بیع ملک مسطوراست ومهرعلی محمدوخداوبردی

۱ـ احتمالاً "منسوب به‌سلطان محمود غزنوی درقرن چهارم هجری.

آقای اسکندری وامصای اللهقلی قراباشلو (کردهای قراباشلواکنون دردرگزمیباشند) ومهرهوالله علی‌الاکبر (علی‌اکبر) ومهرفتحعلی بگ اسکندری [سجع :فتحعلی بندهشاهوصی دارد عبا ... هکذا] .

سندشماره ۲ ـ عرض حالی است از مصطفی شیخوانلو به نادرشاه افشار به این مضمون که، هو ـ عرضه‌داشت کمترین بندگان مصطفی شیخوانلو به‌رروه‌ی وکلاء نواب مستطاب عالی که، ده‌یه‌زار ازقرآغاج از بیست سال پیش درتصرف من بوده، اکنون محمدنام اسکندری رفته به خدمت بیگلربیگی مشهدمقدس وبه خلاف به‌عرض وی رسانده که‌ملک مزبورمتعلق به اوست وحکمی گرفته وآورده ومحصولات آنجارا برده وتهدیدکرده است که‌اگرآنجا بروم مبلغ پنج تومان‌هم بایدوجه‌التزام و... داده‌باشم ووقتی من این موضوع راشنیده آنجارفته‌ام، نادرمحمدنام فرارکرده است ،اکنون وظیفه‌ی من چیست ؟

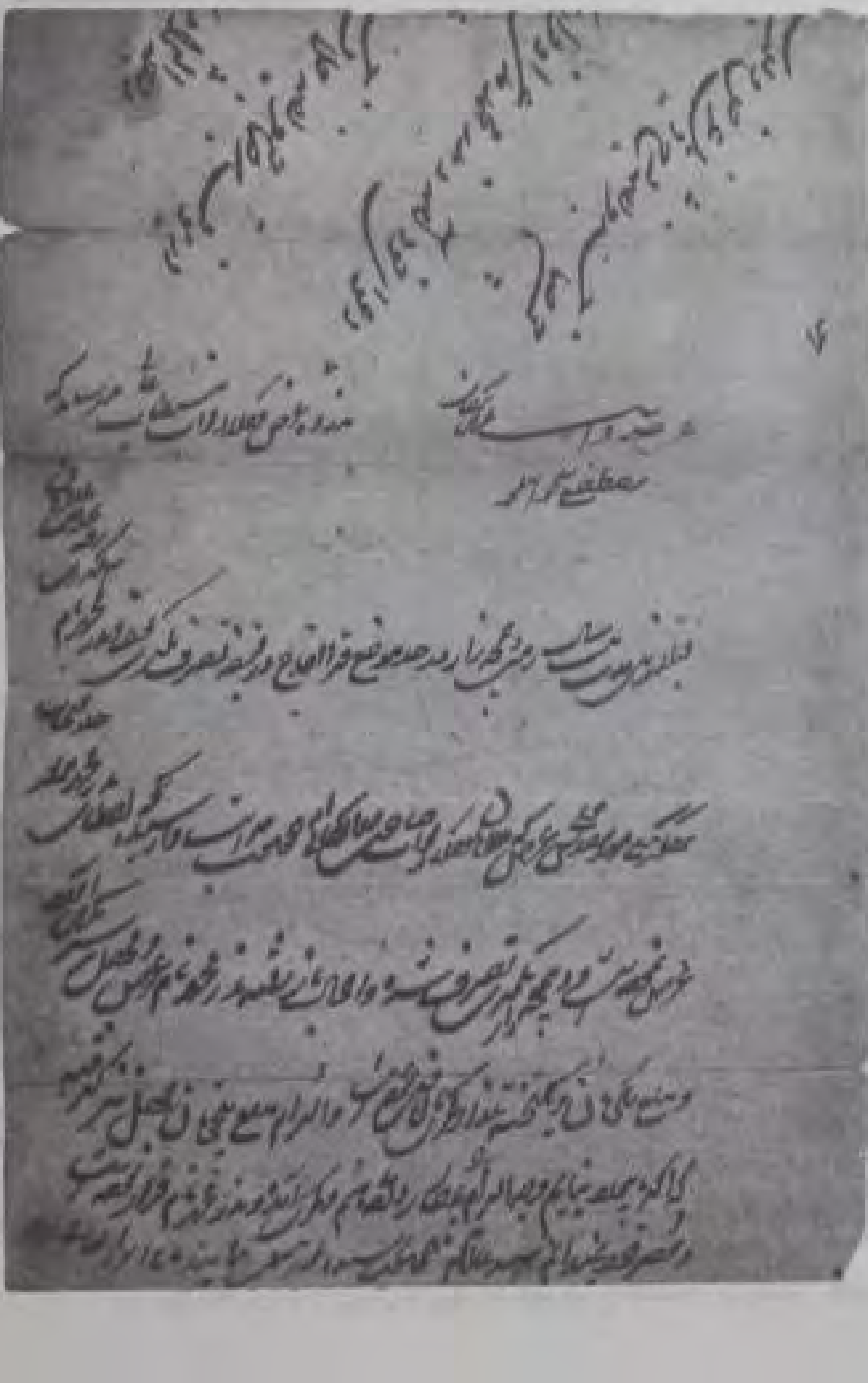

نادرشاه درقسمت بالای سنددستوررسیدگی راصادرنموده است که قسمتی ازآن افتاده است و تاریخ آن نامعلوم چون مردم این منطقه نادر را از خود میدانستندکوچکترین شکایتهای خودرانیزبه شخص وی عرض میکردندوحالب است که نادرباتمام گرفتاریهای خودبه همه‌ی این عرایض شخصا"رسیدگی میکرده است .

سندشماره۳ ـ عریضه‌ایست ازشاهوبردی خان صوفیانلورئیس شترخانه‌ی نادرکه‌در حکم‌وزیر حمل ونقل این زمان بوده است به نادرشاه‌افشاربه مضمون ذیل :

عرضه داشت کمترین بندگان شاهوبردی کدخدا به موقف عرض قرب یافتگان محفل‌جلد [ناخوانا] همایون میرساندکه بربندگان اقدس ارفع ظاهراست که علاوه‌براحساعت صوفیانلوپیشگاه شحت نفرازایشان [دوکلمه‌ناخوانا] دررکاب ظفرانتساب ملازم وبه خدمات اشتغال دارندواصل جماعت مزبور [درانجا] هفتادخانواراست دراین ولا درسر خانواری مزبوره کسی نیست وهرروزه ..... مکارو ..... کخ ورغال وچریک وغیره حوالجات ایشان را آزارصدهنداستدعامیگردد... که رقم عدالت شیم اشرف شرف صدوریابدکه درباب حوالجات مزبوره ندارددوبواسامالشان نموده تحویل نمایندکه توانندازعهده برآمدکه باعث امرداری .... خواهدبود . امره علی .

« بالای نامه فرمان نادر بدینگونه‌صادرشده است .

بسم اله الرحمن الرحیم .

سجع مهرنادر : ((مظهرلطف الهی نادراست .))

خط‌طغری . اعوذبالله تعالی ـ فرمان همایون شد،آنکه حاکم وعمال الکای‌ابیورد جماعت عارض صوفیانلورابه خلاف حکم وحساب بعلت ملازم [چند کلمه خوانده نشد] وکخ ورغال وچریک وغیره بیجهت مزاحمت نرسانیده گذارندکه‌مرفه‌الحال وفارغ بال به امر ایلیت وقدوبت خوداشتغال ورزند .

قدغن نمایندوبرعهده شناسند . تحریرا"فی ۱۵ شهر ربیع الاول سنه ۱۱۵۳))

سندشماره۴ ـ فرمانی است ازسوی نادرشاه به شاهوبردی بیگ صوفیانلوداروغه‌ی شترخان نادری که مسوءول‌حمل ونقل خواربار و مایحتاج لشکرکشی نادربوده ومدیریت وپرستاری ازشتران که‌تنهاوسیله‌ی حمل ونقل آن روزبودندبرعهده داشته‌است که‌درواقع وظیفه‌وزیرحمل‌و نقل این زمان راعهده‌داربوده است .مکاتبات نادرشاه باشاهوبردی بیگ که‌درتحدید چاپ جلداول خواهدآمد ،این موضوع راثابت میکند .اینک متن سند .

دومهرنادرشاه بربالای سندمشاهده میشودکه‌سجع آن چنین است :

((بسم الله ـ نگین دولت ودین رفته‌بودچون ازجا

بنام نادرایران قراردادخدا))

وطغرای سرنامه‌چنین است : ((اعوذبالله‌تعالی . فرمان همایون شد))

آنگه‌عمده الاعیان شاهوبردی بگ داروغه‌ی شترخان ، چون ازمضمون رقم اشرف مطلع گردد نظرعلی بیگ شاهسون (تکلو) راکه‌درشترخان داروغه‌بوده ، به زودی روانه‌ی درگاه علمی نماید ،که اورامیخواهم روانه نمایم وداروغه‌ی دیگری‌راکه‌حواله‌کردیم نفرستند ، بزودی نظرعلی مزبور را روانه‌نمایندودرعهده شناسید ـ ۲۹ شهرشوال سنه ۱۱۵۴))

ودرگوشه‌ی راست سنداحتمالا" به‌خط‌خودنادرشاه است که‌افزوده شده است ومهری برسالای آن بعنوان تائیدخورده ،آمده است که . ((ضرورنیست . همین نظرعلی بگ شاهسون ... [یک کلمه‌ناخوانا] بفرستیدبزودی روانه نمائیدوراهی نکنید .))

معلوم نیست این نظرعلی‌بگ شاهسون تکلوچه خطائی کرده است که‌این چنین سریع برکنار واحضارشده است .

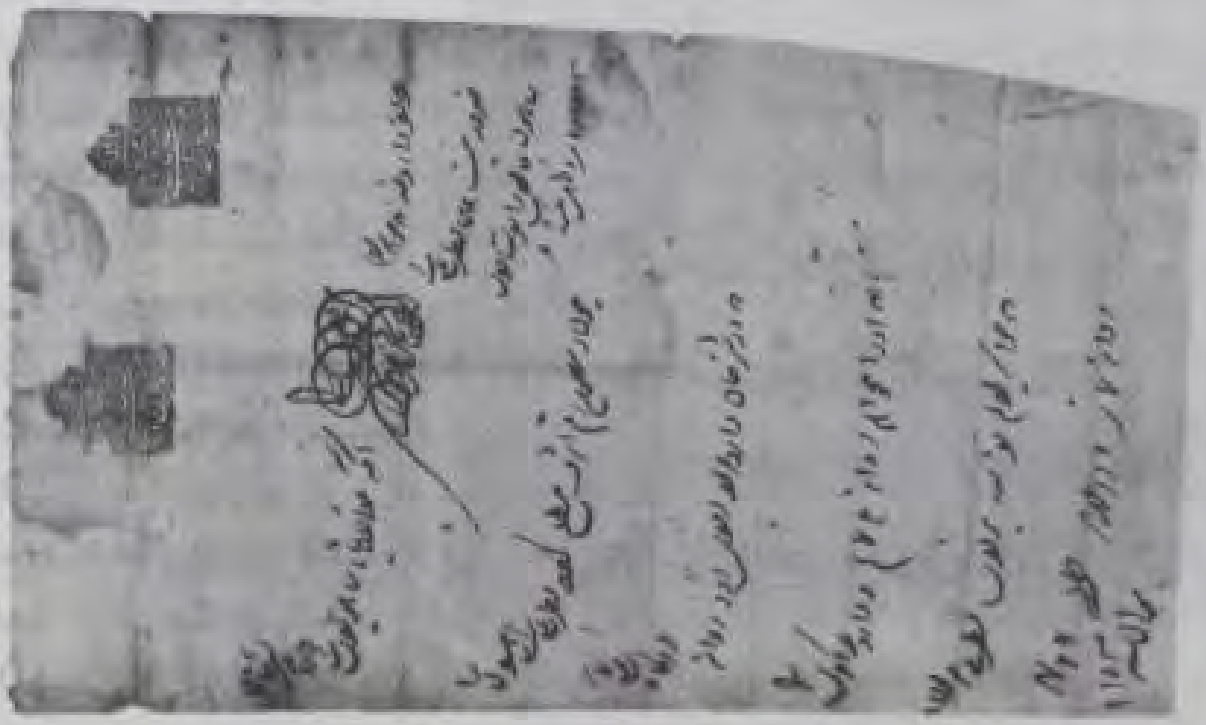

سندشماره۵ ـ عریضه‌ایست ازبهبودخان صوفیانلوبه‌پیشگاه‌نادرشاه مبنی برآنکه دوتکه زمین دیمه‌زارکه نادرشاه به پدربهبودخان بنام علی‌گل شفقت ومرحمت نموده وپارسال پدرکمترین فوت کرده وفتحرعلی نام آمده ادعاکرده ومی‌گویدزمین رابه تونمیدهم . . . استدعادارد که حالعا"للهبه تصدق فرق مبارک ودوازده‌امام علیهم‌السلام که مقررفرمایندکه قورس (محکم‌کاری) شده واحقاق گرددکه عندالله و عندالرسول حق کمترین ضایع نشود .

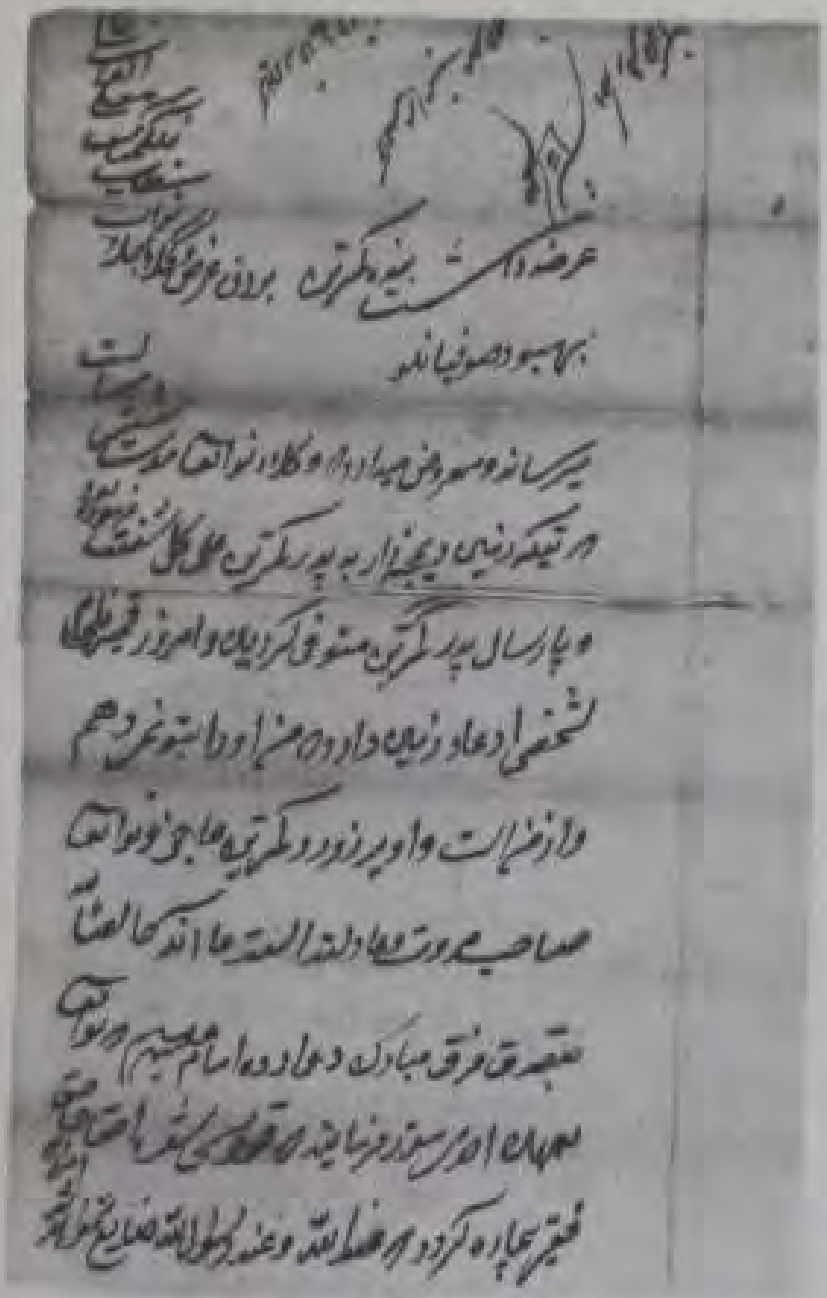

چون قسمت بالای سند که محل صحه‌ی همایونی است افتاده، تاریخ سند معلوم نمیشود. حکم نادر برای رسیدگی جنس شروع میشود که:

«حکم عالی شد آنکه رفعت و عالی پناه...»[1]

بقیه‌ی اسناد دوره نادرشاه مربوط به‌کردهای لاین وکلات در تجدید چاپ جلد اول خواهد آمد. اینک اسناد مربوط به‌جلایرهای کلات ولاینی که از اولاد دنبهاسیقلی خان جلایر سردار مشهور نادری باشند نشان میدهد که ازهنگام شورش سالار درخراسان بار دیگر بزرگان وامرای جلایر در منطقه‌ی کلات قدرت وحکومت داشته‌اند.

فتنه‌ی سالار که سرنخش در جیب انگلیسی‌ها بود بمدت ۳ سال از ۱۲۶۳ تا ۱۲۶۶ قمری ادامه یافت. سالار که ماموریت داشت خراسان را از ایران جدا سازد و حافظ منافع انگلیسی ها در هندوستان عزیزشان باشد از عدم آگاهی بعضی از امرای خراسان از وقایع و دسیسه‌های پشت پرده سوء استفاده می‌نمود. او خود را شاه می پنداشت و می گفت:

۱ـ بانشکر از سروران عزیز لاین بویژه آقایان حاج اسد حفائی و محسن غفوری و حاج امین و میرزا شیخوا نلوو نادرعالمی و حاج سلیمان ترسانلوو حاج میرزا بگزیدانلوو اولاد نوروبردی خان جلایر و حاج ذوالفقار جلایر و حاج یحیی و محرم گنج بخش و بانوگل بی بی جلایر که با اسناد و اطلاعات تاریخی و فرهنگی پربارخویش نگارنده را یاری فرمودند.

مرا مارآیدارایین رندگی که سالارباتم ،کنم بندگی

درسال ۱۲۶۴ قمری که محمدشاه‌قاجار درگذشت وناصرالدینشاه به‌جای وی به‌تخت نشست میرزا تقی خان امیرکبیر صدارعظم مقتدر ایران تصمیم جدی گرفت که به فتنه‌ی سالار در خراسان پایان دهد .لذاشاهزاده‌سلطان مرادمیرزاحسام السلطنه (پسرعباس میرزانایب السلطنه) رابه‌حکومت خراسان برگماشت ونشان وخلعت سرتیپی برای سام‌خان زعفرانلوایلخانی خراسان بفرستادوسام‌خان به‌فرماندهی سپاه ایران درخراسان منصوب شدوتصمیم جدی برای فتح مشهدواپادرآوردن سالارانخاذنمود . محاصره‌ٔ مشهدیکسال طول کشید (۱) وبلنگ توشخان حلابوحاکم کلات که‌برای یاری رساندن سپاهیان ایران به مشهد آمده‌ودرمحاصره‌ی شهرسام‌خان راباری میکرد ، درسال ۱۲۶۴ قمری کشته‌شد .

جریان واقعه‌ازاین قراربود ،که‌به‌فرماندهی‌سپاهیان ایران‌وآگاهی رسیدکه‌سالارقصددارد برخی ازجنگجویان خودرااز‌شهرخارج نموده‌به‌سمت‌کلات بفرستد ، تادرصورتیکه‌تنگنا او قطعی به‌نظررسید ،خودرابه‌دژسخت‌برساندوبه‌کلات رسانیده‌ودرآنجامقاومت نمایند . سام‌خان ایلخانی زعفرانلو فرمانده‌سپاه‌ایران ،بلنگ توشخان حلابورا‌ماٴموریت دادکه‌هرچه زودتر باسواران خودبه‌کلات برگردد‌وازورود‌سپاهیان سالاربه‌آنجاجلوگیری نماید . اماهنگامی که بلنگ توشخان به‌سوی کلات رهسپاربود ،سپاهیان بروی طرفدارسالاراز‌کمین درآمده واو رامحاصره‌ودستگیرکردندوبه‌مشهدآوردندوتحویل بیگلربیگی نمادرسالاردادند . به‌دستوربیگلربیگی‌سربلنگ‌توش‌خان‌حلابورابریدندوبرسرنیزه کرده‌ودرکوی‌وبازارمشهدگرداندند ،تاتقویتی برای روحیه‌ی تضعیف شده‌ی جنگجویان سالاردرداخل شهروعدم جلوگیری ازشورش‌داخلی مردم شهرباشد .

بهبودخان حلابوپسربلنگ‌توشخان که‌خودبهمراه‌پدردر محاصره‌ی مشهدشرکت داشت ، برای اینکه‌به‌حق موروثی خودبعنی حکومت کلات دست یابد ،استشهادی ساخته‌وآنرا به تائیدسرهنگان وسرتیپان سپاهرسانیده‌است که‌به‌شرح زیراست . سندشماره ۱ کلات .

« هو ـ به‌خدمت عالیجاهان مقربی الخاقان سرتیپان وسرهنگان عظام ومقربی الحضرت خوانین وسران سرکرده‌ذوی الاحترام ،عرض‌میشودکه‌ازروزورودموکب سعودوالا [شاهزاده حسام‌السلطنه] به‌خراسان ،والدحقیربلنگ توشخان مرحوم بافرج‌الله‌آقای مرحوم که بنی عم حقیربوددرراه‌دولت قوی مکنت خدمتگزار . . . . . راشیوه‌ی موصیه‌ی‌خودکرده ،والد حقیردرهنگام ماٴموریت به‌کلات درعرض راه‌گرفتارسوارهای بروی [های‌مقیم‌مشهد] شده ،

۱ـ برای‌اطلاع بیشترازوضع محاصره‌وفتح مشهد ،نگاه‌کنیدبه جلداول همین کتاب صفحات ۳۱۴ تا ۳۳۴ .

۳۴۲ ـــ
ـــ
ـــ

روحی‌فداه به‌خراسان تشریف آوردند. دراین مدت خودمرحوم یلنگ توشخان وفرج الله آقا و سهبودآقاهمیشه ملتزم رکاب نصرت انتساب سرکاروالابودندتافرج‌الله‌آقا زخمدارشدوبهمان‌زخم جان خودرافداکرد. یلنگ توش‌خان هم بجهت استخلاص سواران ساحلوکلات حسب الحکم روانه‌شد. حاجی سیگلرسنگی جمعی از [سواره‌ی] عروی وغیره به‌سرراه‌اوفرستاده‌واورادستگیر کرده‌به‌مشهدمقدس برده، سرش رابریده‌ودرکوچه‌وبازارگردانده‌خانه‌واسباب واوضاع آنهارابه غارت وتاراج بردند، بهمین‌ترتیب آقا کمال خدمتگزاری وجان نثاری رابه‌عمل آورده آنسی از خدمت غفلت نکرده‌دربام محاصره [دوکلمه‌خوانده‌نشد] درهمه‌جاهمراهی وجان نثاری کرده، انصافاً مستوجب هرگونه‌التفاوت ومرحمت اولیای دولت جاویدمدت است)) مهروامضای عبده‌مصطفی قلی‌خان مورخه‌همدانی.))

ودرکنارگواهی فوق می‌خوانیم: ((از‌ورورود موکب سعودمواب والا [حسام‌السلطنه] به‌خراسان مرحوم یلنگ توش‌خان وفرج‌الله‌آقادرجاده‌ی ارادت بی سارویا کمال صداقت خدمتگزاربوده‌عاقبت درمیدان ارادت درراه‌دولت ابدمدت آغشته‌به‌خون وواصل [یک کلمه خوانده‌نشد] اولائک عندربهم یرزقون، گشتند. عالیجاه‌سهبودآقاهم ازبدوالی ختم مشغول خدمتگزاری وجان نثاری بوده‌ـ فی شهردیقعده‌الحرام ۱۲۶۴ ـ مصطفی‌خان باورگروس)) مهر (عبده‌مصطفی‌قلی).

ودرکنارگواهی مذکورمی‌خوانیم‌که: ((آنچه‌بندگان درگاه‌درباره‌ی یلنگ توشخان وفرج‌الله آقای شهیدبه‌رای العین دیدیم ازاول ورود موکب والاروحی‌فداه تاآخرمنتهای خدمتگزاری و جان نثاری راکردندوسهبودآقاهم ازاول تاآخرملتزم رکاب بوده‌آنی ازخدمتگزاری غفلت ننموده ـ فی دهم شهردیقعده‌الحرام ۱۳۲۴ ـ امامقلی خان سرهنگ ایروانی (مهرامامقلی) مهدیخان سرپهادران (مهرباسهدی) مهرعبده‌محمدمراد).

ودرگوشه‌ی پائین سمت راست اگرنتوانم بخوانم چنین آمده: ((اقل [دوکلمه‌خوانده نشد] ادای شهادت وبیان واقع گوئی [یک کلمه‌خوانده‌نشد] که‌مرحوم یلنگ‌توشخان درراه‌دولت ابدمدت به‌درجه‌ی شهادت رسیده‌وفرج‌الله‌آقا نیزشرح‌ایضاً" [؟] وعالیجاه آقاسهبودخان چنان به‌صدق وارادت خدمت نواب اشرف‌ارفع والاکرده‌که‌بردشمن لازم است به‌مشارالیه‌بواسطه‌ی پاس داری وحقوق بجاآوردن رحمتی کندتابه‌دوست وآقاچه‌رسد [؟] میرزابزرگ خان هراتی (مهرمیرزابزرگ).

گواهی دیگرباخط ریزتردرحاشیه‌ی راست کاغذ: ((هوالله‌تعالی ـ مرحومان مغفوران یلنگ‌توشخان وفرج‌الله‌آقاازاول ورودموکب سعودوالا [حسام‌السلطنه] به‌خراسان به‌صداقت خدمتگزاربوده‌واقراری که‌سطوردربالااست جان خودرادرراه‌دولت قوی شوکت نثارکردند، مرحوم یلنگ‌توشخان رادرسرقتلگاه‌به‌ازدحام عام به‌انواع فضاحت ورسوائی به‌قتل رسانیده

سراورا ازتن جدانموده درمحله‌وسنگرهای شهرگردانیدند. مرحوم فرج‌الله درروزیورش به‌ضرب تیرتفنگ مقتول‌شد. خودعالیجاه سهیودآقا آنی ازخدمتگزاری درزکاب سرکاراشرف والاروحی‌فداه غفلت نکرده، شب وروزمشغول خدمت وجان نثاری بوده، براولیای دولت قاهره، بلکه هریک‌از چاکران دولت علیه‌لازم است‌که درهرحال مراقب احوال اوباشندو بهرگونه‌التفاتی که ازجانب اولیای دولت علیه درباره‌ی اوشود، شایسته‌ولایق است، جهت اولیای دولت‌قاهره‌حسارت‌عرض نمود. بتاریخ ۱۲ شهرذیقعده‌الحرام‌سنه ۱۲۶۴ میرزاعنایت‌الله‌لشکرنویس ﴾

(مهرعنایت الله)

سیاخط‌بزدرست راست گواهی عنایت اله، گواهی دیگری چنین آمده‌است :

﴿ هوالله‌سبحانه ـ ازبدو ورودبواب اشرف والاروحنافداه‌به‌خراسان الی یومناهذا، کسی که‌به‌ارادت وصداقت باطنا"وظاهرا"خدمت به‌دولت علیه [یککلمه‌ناخوانا] مخالفیها کرد، مرحومان بلنگ‌توشخان‌وفرج‌الله‌آقا برادرزاده‌ی اوبودندکه‌درخدمتگزاری درراه‌دولت‌علیه کمال جان نثاری راسنودند، تاآنکه‌دراین هنگامه‌شورش خراسان، بواب اشرف والاروحی‌فداه مرحوم بلنگ‌توشخان راازرکاب مرخص فرموده، ماءمورکلات نمودندکه‌رفته‌درکلات رامنظم‌نموده عالیجاهان آقاجان بگ باوراصلان سلطان وعلی اکبرخان راباسربازوتوپ به‌اتفاق خودبه کومک [کمک] بیاورد. بیگلربیگی [برادرسالار] درمیان شهرمطلع شده‌سواران مروی رافرستاده، دربین راه‌مرحوم‌خان راگرفته‌به‌شهرآوردندودرسرقبرستان قتلگاه‌به‌افتضاح هرچه تمامتربه‌قتل رسانده، سرش راازبدن جداساختند، به‌محله‌وسنگرهای شهرگردانیدندومرحوم فرج‌الله‌آقا هم درروزیورش به‌ضرب تیرتفنگ مقتول گردیدوسهیودآقاکه‌پسرمرحوم بلنگ‌توشخان است دراین یورش ازرکاب مستطاب والاجدانشده‌شب وروزدرخدمتگزاری وجانفشانی اشتغال داشته، برهمه‌ی اولیای دولت قاهره‌لازم است که‌سهیودآقاراکه‌قابل خدمت است حمایت‌و التفاوت نمایندیوما"فیوما"برعزت اوافزوده‌که‌موجب امیدواری سایرچاکران شود، شهادت‌لازم است. فی شهرذیقعده‌الحرام ۱۲۶۴ صمصام‌خان ﴾ (مهر ـ غلام درگه‌شاهنشه‌صمصام).

درزیرمهرصمصام‌خان باخط نستعلیق شکسته‌باخط بی نقطه‌ی درشت تری آمده‌است.

﴿ بلنگ‌توشخان‌مرحوم درراه‌دولت ابدآیت شهیدشده‌وفرج‌الله آقابرادرزاده‌اش درراه دولت جان‌داده، اظهرمن‌الشمس است جمیع اعلاوادنای خراسان میدانندونوکرهانیزدیده‌ودانسته‌اند که‌آن مرحومان چه‌خدمتهاکردند، برامنای دولت بل تمامی نوکران دولت واجب ولازم است‌که عالیجاه‌سهیودآقاکه‌ازآنهایادگاراست ازاول الی آخردرزکاب بوده‌ومشغول خدمتگزاری است که برمراتب اوبیفزایدوهروقت وهرجاهستندخدمت نمایند ﴾ ابراهیم خلیل خان [احتمالا" جوانشیر] مهربیضی شکل ابراهیم خلیل بن‌اسماعیل ـ ومهروامضای رضاخان قاجار.

درگوشه‌ی سمت راست باخط زیباودرشت نستعلیق شکسته‌گواهی دیگری این‌چنین میخوانیم :

« از بدو ورود موکب نواب اشرف والا روحی فداه الی حال، مرحومان یلنگ‌نوشخان و فرج‌الله‌آقا برادرزاده‌اش آنچه لازمه جان نثاری بوده به‌عمل آورده، درراه دولت جان داده اظهر من الشمس است وهمه‌ی جان نثاران دولت میدانند ولازم است که بجهت اطلاع امنای دولت عرضه دارند عالیجاه بهبودآقا که بادگارآنهاست، درخدمت ودرخدمات وجان نثاری کوشش کرده، برهمگی نوکران دولت ابد مدت لازم است که نهایت مرحمت راکرده و امنای دولت بوعزت ومراتب مشارالیه، انشاءالله خواهدافزود. نادرقلی خان مافی (مهربیضی ـ نادرقلی) جعفرخان سرهنگ افشار ـ (مهربیضی ـ محمدجعفر) .

ودرپشت هردومهر مذکور، درگوشه‌ی کاغذ، اینچنین شهادت داده‌شده‌است « هو ـ فربانی هردومرحوم یلنگ‌نوشخان وفرج‌الله‌آقا علی رؤس الاشهادواظهرمن الشمس است وحسن استعدادواستحقاق عالیجاه بهبودآقا بهرنوع السعات [کلمه‌ئی ناخوانا] دولت خاوید [دوکلمه خوانده‌نشد] دیگرحکم باامنای دولت قاهره‌است. مورخ فتح‌الله » (مهربیضی ـ فتح‌الله) .

استشهاد مذکور دراینجاپایان می یابد. وامامرحوم یلنگ‌نوشخان جلایردرکشمکش های سال ۱۲۵۰ قمری درلشکرکشی قاجاربه‌درگزکه پس ازخرابی قوچان به‌دست نایب‌السلطنه‌روی داد، شرکت داشت وقصداصلاح بین قاجارهاو رضاقلی‌خان درگزی راوجهه‌ی همت‌خویش‌ساخته بود، که در اردوگاه‌قاجاربارداشت شدومتهم به‌دودوره‌یاری گردید(۱)، که‌شرح آنرا انشاءالله درتجدیدچاپ جلداول خواهیم آورد.

سندشماره ۲ گلات . همچنانکه‌ازاستشهادنامه‌استنشمام میشود، بهبودخان جلایربرسند پدرش یلنگ‌نوش‌خان می‌نشیندوحاکم‌گلات میشود، ودرسال ۱۲۹۱ قمری به‌رشته‌ی سرهنگی نائل میگردد متن حکم چنین است .

« نمره ۴۶۰ (مهرشیروخورشیددربالای حکم) ـ هوالله‌تعالی شانه ـ

عالیجاه‌شهامت وصرامت اکتناه، بهبودخان حاکم کلات رامرقوم میشود. جناب جلالت ونیابت نصاب امیرالامراءالعظام مخدوم حسین‌خان نظام‌الدوله والی والاشان مملکت خراسان وسیستان، شرحی ازمراتب خدمتگزاری(۲) وجانفشانی‌آن عالیجاه‌به‌پایه‌ی‌سریراعلی عروض داشته‌واستدعای اعطای‌منصب سرهنگی برای آن عالیجاه‌نموده‌بودند، چون مستدعیات جناب عزی‌الیه درجاگهای فلک فرسای همایون همواره‌به‌شرف قبول متضمن است‌وبه‌درجه‌ی رضامندی جناب عزی‌الیه خاطرخطیرمرحمت تخمیرشاهانه‌ازخدمات‌آن عالیجاه‌قرین‌خرسندی گردیده‌ازپیشگاه‌حضوربانورباصدارفرمان منصب سرهنگی آن عالیجاه‌اشارت‌رفته‌است .

۱ـ سفرنامه فریزر ترجمه‌ٔ امیری ص ۳۰۲

۲ـ درتمام اسنادآن زمان خدمتگزاری را با [ذال] نوشته‌اند .

اینجانب(۱) محض اطلاع وامیدواری آن عالیجاه مراتب رامرقوم داشته‌وانشاءالله‌تعالی فرمان مهرلمعان مبارک راهمین روزهاصادروباجاپارپانزدهم [رجب] نزدجناب معزی‌الیه [نظام‌الدوله‌والی‌خراسان] میفرستدکه‌به‌آن عالیجاه‌برسانندتابیش ازپیش‌خدمات خود رابه‌جلوه‌ی شهودآورده‌به‌مزیدالطاف‌شاهانه‌سرافرازی‌حاصل کند .حررفی غره‌شهررجب المرجب سنه۱۲۹۱)) پشت سند ـ ملاحظه‌شد . مهربیضی شکل عبده‌الراجی محمدحسین .

سندشماره۳ *کلات* . فرمانی‌است ازسوی ناصرالدینشاه به‌برادرش میرزامحمدتقی‌رکن‌الدوله‌والی خراسان .که‌بنابه‌پیشنهادرکن الدوله یک قبضه شمشیر گل مرصع به بهبود خان حلالبر خلعت داده است .

((بسم‌الله‌تعالی شانه‌العزیز (باآب طلا بربالای مهرناصرالدینشاه)

مهرناصرالدینشاه باسجع : الملک لله‌تعالی ـ

تاکه‌دست ناصردین خاتم شاهی گرفت صیت دادوعدلت ازماه‌تاماهی گرفت

(طغرای سرسطرباآب طلا ـ امضای ناصرالدینشاه درگوشه‌ی‌چپ بین خط اول ودوم)

آنکه‌برادروالاگهرنامدارنورچشم‌فرخنده‌اخترکامکار ،رکن‌الدوله فرمانفرمای مملکت‌خراسان وسیستان به‌عواطف ضمیرمنیرشاهنشاهی مفروض‌ومباهی بوده‌بدانند ،که‌چون آن نورچشم نامدار مراتب خدمتگزاری وخلوص عقیدت عالیجاه‌شهامت وصراحت انتباه‌مقرب الحضرت الخاقانیه بهبودخان حاکم کلات مکرر [؟] اظهارورضامندی کرده‌واهتمام‌ومراقبت اورادرحفظ سرحد سپرده‌به‌خودوانجام خدمات دیوانی شرح داده‌وجناب جلالتمآب اجل اشرف امجداکرم وزیر امورخارجه‌سپهسالاراعظم شایستگی اورابرای مرحمت خسروانه‌به‌عرض رسانیده‌ازمکارم ملوکانه مقتضی آمدکه‌درحق مشارالیه مرحمتی شایسته‌مبذول داریم ،لهذابه‌اعطای یک قبضه‌شمشیرگل مرصع که‌چاکران جان نثاررامایه‌سرفرازی است برمدارج افتخاراوافزودیم تابدان برادرنامدار اورابه‌این عطیت قرین مفاخرت سازدکه‌درکمال امیدواری مشغول خدمت وجان نثاری باشد . البته‌حسب‌المقررمرتب داشته‌درعهده‌شناسند ـ فی شهرجمادی الاولی ۱۲۹۴)) درپشت‌فرمان مهرسپهسالاراعظم به‌چشم میخورد .

---

۱ ـ *نویسنده‌ی حکم معلوم نیست ، البته‌نه‌دل او ،ونه‌دل نظام‌الدوله‌ونه دل ناصرالدینشاه به حال بهبودخان‌سوخته‌است که حکم سرهنگی وسرفرازی رابرایش بفرستند ، بلکه هدف گرفتن پولهای کلان یعنی فروش پست هاومقام‌هاودرجات بود ،که دراین رهگذرهریک‌ازدست‌اندرکاران جداگانه‌حق حساب خویش رامی‌گرفتند .*

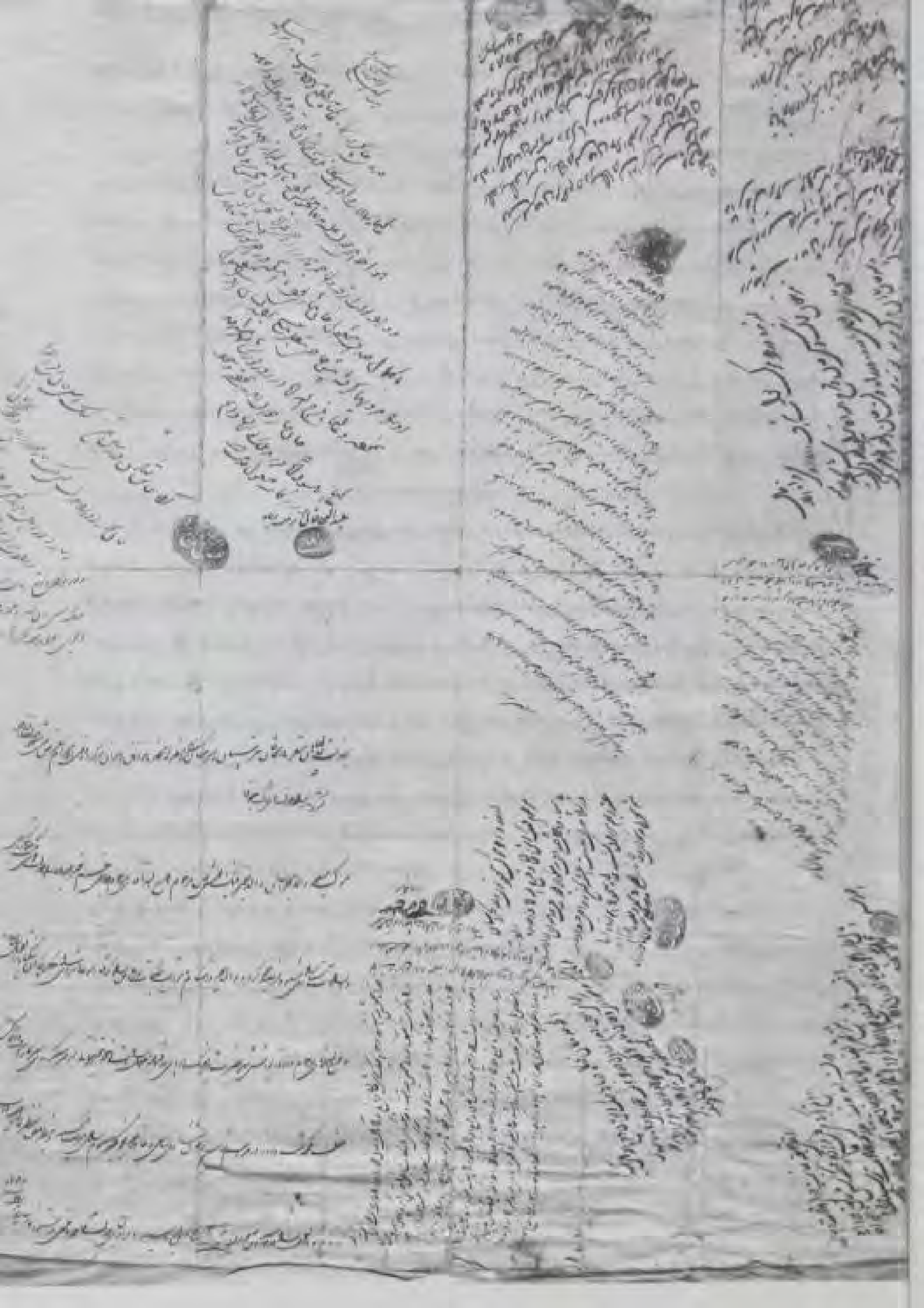

سند شماره ۴ کلات . فرمانی است از سوی ناصرالدینشاه به برادرش رکن الدوله در مورد حکم سرتیپی بهبودخان جلایر . ۱

[به مشخصات همان فرمان قبلی است] . آنکه چون نورچشم خجسته اختر نامدار برادر والاگهر کامکار رکن الدوله فرمانفرمای مملکت خراسان و سیستان از محاسن خدمت و خلوص عقیدت مقرب الخاقان بهبودخان حاکم کلات اظهار رضامندی نموده و جناب مستطاب قواما" للعرو الاقبال اجل اشرف امجد اکرم سپهسالار اعظم شایستگی او را در جاکپای مبارک همایونی تصدیق نموده مشمول مراحم و الطاف خاطر مهر اتصاف ملوکانه آمده در هذه السنه میمونه بارس شبل خیریت دلیل او را به اعطای منصبی سرتیپی سیم قرین افتخار و امتیاز فرمودیم و به صدور این منشور قضا دستور مبارک امر و مقرر میداریم که به بذل این مرحمت کمال سرافرازی حاصل کرده در مراسم خدمتگزاری و شواهد جان نثاری آثار مجاهدت به ظهور رسانده و در انجام خدمات محوله ظاهرا" مساعی جمیله ظاهر سازد . مقرر آنکه مقرب الخاقان لشکرنویسان گرام شرح این

---

۱ ـ بانوگل بی بی فرزند نوروزبردی خان جلایر فرزند بهبودخان که حدود ۹۰ سال دارد و خوشبختانه یک دائره المعارف کردی منطقه کلات ولاین می باشد و در جوانی از بهترین خوانندگان کرد بوده و اکنون از بهترین حافظان ترانه ها و آهنگهای اصیل و بازگوکننده ی تاریخ صد ساله ی اخیر مرزی کلات و قراردادهای ایران و روس می باشد ، در مورد بهبودخان جلایر پدربزرگ خویش بیان داشت که ، بهبودخان ۱۲ زن گرفته بود که دوتای آنها از دخترعموهایش بودند ، یکی هم از کردهای ممیش خانی زعفرانلوچناران بود . یکی هم بنام حوری خانم عمه ی عزت الله بگ و دخترحاج ابورخان بگ زیدانلو بود که مادربزرگ من می باشد . دوتا هم از قبایل ترکمن بودند .

اولاد بهبودخان از دخترممیش خان چناران عبارت بودند از . مرحوم یلنگ توشخان سرتیپ حاکم کلات که پدر مرحوم فتح الملک حاکم بعدی کلات و حسین خان و حاجی خان و فتح سلطان و رقیعه خانم مادر دولت السلطنه ی هزاره است .

اولاد بهبودخان از حوری خانم زیدانلوئی عبارتند از . نوروزبردی خان جلایر و حاجی خانم ، لطفعلی خان و فراخان نیز از دیگر اولاد بهبودخان هستند .

بانوگل بی بی در مورد مشلاق و ییلاقشان می گفت : زمستان را به گلنگان میرفتیم . گاهی نیز به خیوه آباد [نادرشاه] در نزدیکی قهقهه و کهنه باورد [ابیورد] میرفتیم . معمولا" با مرحوم حاج علی پدربزرگ آقای حاج ذوالفقار جلایر در یک سینه [محله] بودیم . آن زمان از هرگوسفندی روسها از مایک قران علفچر می گرفتند [مناطق مذکور اکنون جزو خاک شوروی میباشند] .

ییلاق ما هم در کوه هزار مسجد بود که بهار و تابستان را در آنجا بسر می بردیم و . . .

فرمان مهرلحان همایون راثبت وضبط نموده درعهده‌شناسند . فی شهرصفرالمظفرسنه ۱۲۹۶)) .
امضای ناصرالدینشاه درآخرسطراول باآب طلا مشاهده میشود .
پشت‌فرمان مهرهای قراوای ازجمله‌سپهسالاراعظم ،وزیرلشکر ،ملاحظه‌شد (احتمالا" وسیله‌ی رکن‌الدوله) مشاهده میشود .

سندشماره۵ *گلات* . که‌حکومت مستقل‌گلات‌ازسوی رکن الدوله‌برادرناصرالدینشاه‌ووالی‌خراسان به‌یلنگ توشحان (دوم) فرزندسپهودخان حلابرواگذارشده‌است . خط‌طغرائی بسیارزیبا به تاریخ ۱۳۱۵ ـ اندازه‌سند ۳۲×۴۲
درگوشه‌ی راست سندمهررکن الدوله‌مشهوداست :
((هوالله‌تعالی ـ حکم والاشد ،آنکه‌چون انتظام اموروحفظ حدودو ثغورسرحدی گلات‌وآسودگی‌ورفاه‌فاطبه‌اهالی آنحاسطورنظرمرحمت‌اثرسرکاراشرف‌والاست‌وازآنجاکه‌خدمات صادقانه‌وراتبه‌کفایت‌ولیاقت‌شخصی معتمدالسلطان یلنگ‌توشحان‌ومراتب درستکاری ومردم داری اودرحضورهمگان‌مشهورومعروف است ،لهذااز‌عهده‌السنه‌مسعوده‌ی تحاقوی ذیل‌ومابعدهاحکومت مستقله‌ی آنحارابعهده‌ی کفالت مشارالیه‌موکول ومرجوع فرمودیم‌که‌درمحافظت ومراقبت آن نواحی وحفظ‌وحراست دربندهاوعدم دخالت خارجه‌وداخله‌لوازم اهتمام‌واقدام‌رابعمل‌آورده سوارآنحاراقرین کمال نظام‌وآراستگی کرده‌مالیات ومنوجهات دیوانی رادراقساط مقرره‌وصول وایصال بداردوخاطرمرحمت مظاهررااز‌حسن خدمات مرجوعه‌قرین خشنودی ورضامندی دارد ، مقررآنکه‌فاطبه‌اهالی گلات وخوانین واشراف وطبقات نوکرمشارالیه‌راحاکم مقتدرمختارخود دانسته‌وحبها" من‌الوجوه‌ازامرونهی وصلاح وصوابدیداوخارج نشوندوانحراف نورزند ،الدقرر معتمدالسلطان ومستوفیان عظام وسررشته‌داران گرام‌شرح رقم‌مطاع راثبت وضبط نمودودرعهده شناسند .شهرجمادی الاولی وفی سنه۱۳۱۵)) دربشت سندمهرتحدالسلطنه‌وحطه‌ی (کتابچه دارالانشاء . . .)) به‌چشم می آید .

سندشماره۶ *گلات* . دستوری است ازسوی رکن الدوله‌والی خراسان به‌یلنگ توشحان حلابر حاکم‌گلات که‌حق ندارداز‌اهالی‌قلعه‌نوگلات وناحیه‌ی تحت حکومت خودمالیات‌اضافی دریافت دارد .
((معتمدالسلطان یلنگ‌توشحان سرتیپ حاکم گلات ،ازقراری که‌رعایای قلعه‌نوگلات‌به حضورالانتظام‌گرده‌اند ،موافق‌سنجه‌بندی‌وسرخط ومعمول‌سنواتی هرساله یکصدوشصت‌ودوتومان نقدومقدارهفده‌خروارجنس مالیات مابوده‌است ،درهذه‌السنه‌مبلغ چهارصدتومان نقدو بیست وپنج خروارجنس مطالبه‌می‌نماید .لهذابصدوراین ملفوفه‌رقم مطاع‌والاامرومقررمیگردد به

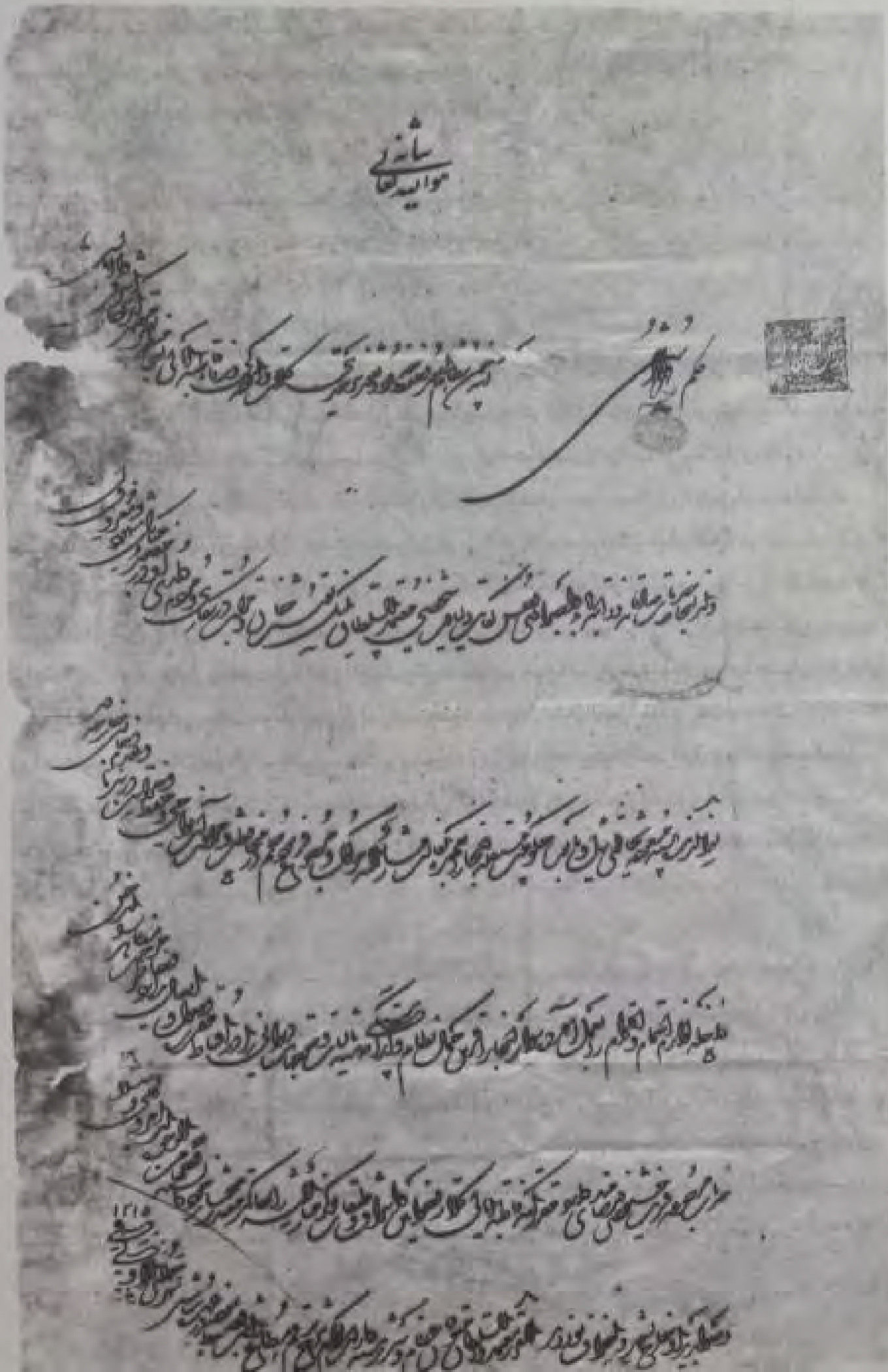

مأمورت مقرب الخاقان محمدحسن‌خان در این فقره رسیدگی بایدشود. ابدا" حق ندارند زیادتر از معمول سنه ماضیه ودوسال قبل باآنها رفتار نمایند. هرقسم که پارسال ودوسال قبل مالیات گرفته‌اند، بایدهذه السنه‌هم بدون دیناری تعدی باآنها رفتار نموده ودیناری زیادی نگیرند. و البته از قراری که امرو مقرر شده است مأمور مرقوم رسیدگی نموده ورعایا راآسوده نموده درعهده‌شناسند. مورخه ۱۸ شهرجمادی الاولی سنه ۱۳۱۷ » مهرکن الدوله درگوشه‌ی راست به‌چشم میخورد، و خطه‌ی ملاحظه‌شد درابتدای خط اول درمقابل مهردیده میشود. درپشت سند مهرنجد السلطنه و مهر [؟] الدوله دیده میشود. اندازه‌ٔ سند ۳۶×۲۲

سند شماره ۷ کلات . دستوری است ازسوی شاهزاده نیرالدوله والی خراسان به محمدرضاخان حاکم کلات که چندنفر را به قونسولگری روس تحویل دهد. گویا در این زمان حکومت کلات با یلنگ‌توخان نبوده است. مهرنیرالدوله درگوشه‌ی سمت راست سند میباشد. اندازه‌ٔ سند ۳۶×۲۲

« معتمدالسلطان محمدرضاخان سرتیپ حاکم کلات ، ازقرار مراسله‌ی رسمی که از قونسولگری روس به‌کارگزاری اول خراسان اظهارشده‌است ، اشخاص مفصله‌ی ذیل حسنعلی ، اسرخان ، گرسلانی رمضان ، علی عوض کله [از] اهالی کلات راوکالتخانه‌ی دولت بهیه مقیم دره‌جز [درگز] بتوسط کارگزاری آنجابرای تحقیقات سرقت چندنفرشتروبعض [؟] دواسب ازترکمانها به دره‌جرخواسته بوده‌اند. جلیل الملک ازفرستادن اشخاص مرقوم فوق مماهله‌نموده که موجب شکایت مزبورقونسولگری‌شده‌است. لهذابموجب این خطاب مستطاب والامقرر میداریم که‌به‌وصول این حکم والاچهارنفرمزبوررا به دره‌جزروانه‌داشته‌که درکارگزاری آنجارسیدگی و استنطاق شوند. البته‌حسب المرقوم معمول داشته‌تخلف نشود. زیاده مرقوم نمیشود ـ ۲۱ شهر ذیقعده‌الحرام ۱۳۱۹ » ـ پشت سند مهرمنتخب الملک .

سند شماره ۸ کلات . دستورالعملی است ازشاهزاده نیرالدوله والی خراسان به محمدرضاخان شجاع‌الملک [هزاره‌ای] حاکم کلات . مهرنیرالدوله درگوشه‌ی سمت راست سند به‌چشم میخورد. اندازه‌ٔ سند ۳۶×۲۲ ، سجع مهرچنین است « هوالمعز ـ نیرالدوله ۱۳۱۸ »

عمدة‌الامراءالعظام محمدرضاخان شجاع‌الملک حاکم کلات (۱) ، بقراری که از قونسولگری روس به‌کارگزاری اول خراسان رسما" نوشته‌اند ، ملافریدون پسرعلی بادکوبه [ای] تشعدیوت گندم بموجب سند از سیکلر پسرنورورکلاتی طلبکار است که‌هرسالی سه‌خروار گندم درسر حرمن بدهدومقدارمزبوررا ادانکرده‌است. لهذابموجب این خطاب مستطاب والامقرر میداریم که

---

۱ ـ شجاع‌الملک هزاره‌ای ، پدرصولت‌السلطنه که درجلد چهارم ازوی سخن می‌گوئیم .

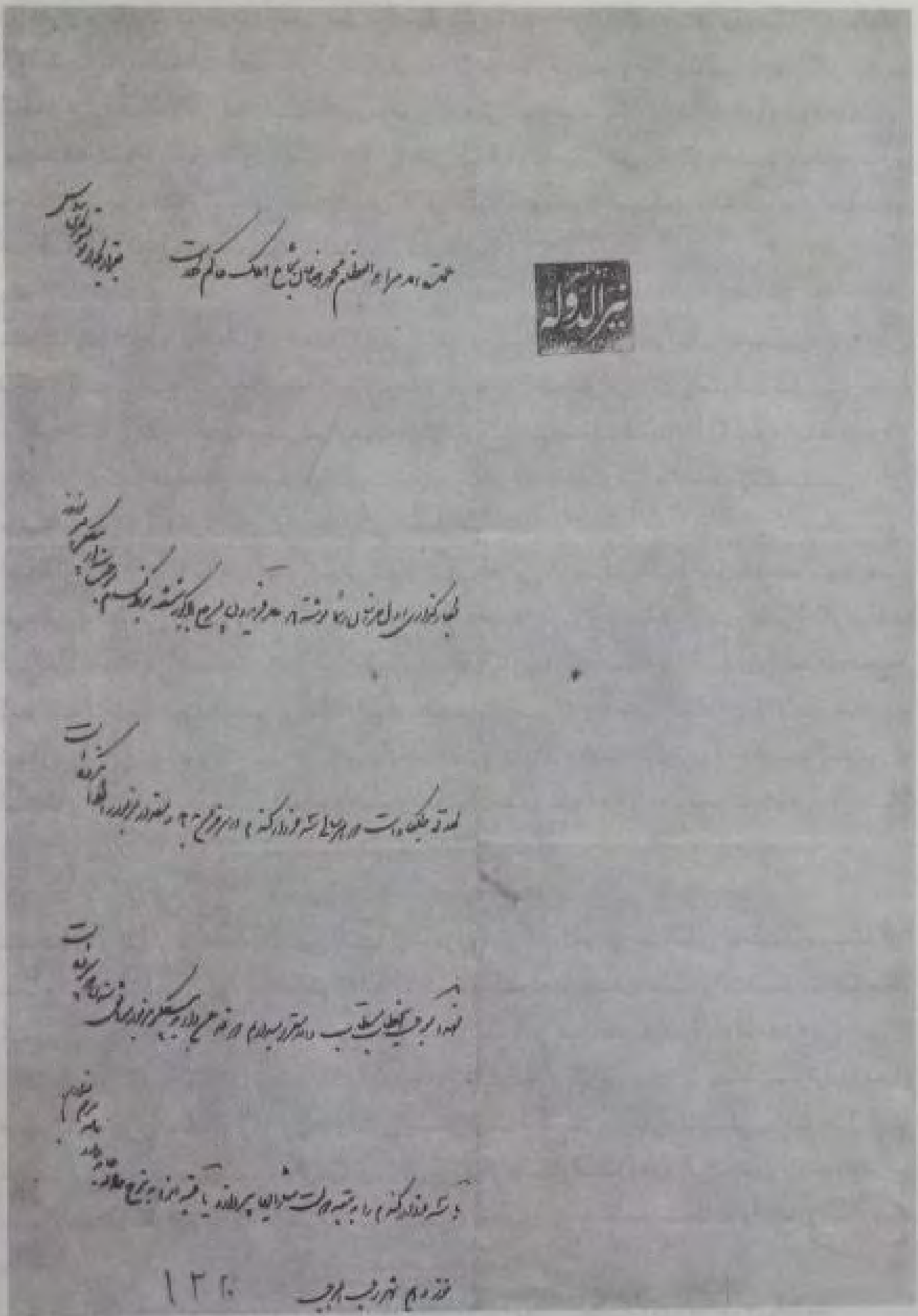

قدغن دارید دیگر مزبور موافق سندی که سپرده است باسه‌خروارگندم رابه‌تبعه‌ی دولت مشارالیها بپردازد، یاقیمت آنرا به‌نرخ عادله‌عاید دارد. زیاده مرقوم نمیدارم ـ نوزدهم شهررجب المرجب ۱۳۲۵ » پشت سند مهر منتخب الملک .

سندشماره ۹ *کلات* . دستوری است ازسوی رکن‌الدوله که محمدا" بعدازنیرالدوله به‌حکومت خراسان منصوب شده‌است، خطاب به‌فتحعلی خان (فتح‌الملک بعدی) پسربلنگ توشخان‌در مورد معرفی افرادی به‌قونسولگری روس . اندازه‌سند ۳۶×۲۲ .

« سره ـ ۱۷۱۵ ـ هو ـ معتمدالسلطان‌فتحعلی خان حاکم کلات . ازحنرال‌قونسولگری روس به‌کارگزاری‌اول خراسان اظهارداشته‌اندحضوراشخاص ذیل (رسول قره‌تیکانی . حسنخان ساکن رو . علاحسین خان ساکن گزناوه . محمدباقرولد جعفرسنگ ساکن لاین) برای‌رسیدگی دعاوی اتباع روس درکارگزاری دره‌جز وکلات لازم‌شده‌است . لهذابموجب این‌خطاب مستطاب والاتقرر میشودکه‌سریعا" آنهارادرکارگزاری دره‌جزحاضرنمائیدتارسیدگی به‌موادادعائیه‌بشود ـ ۹ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶ »

سندشماره ۱۰ *کلات* . فرمانی است تذهیب شده (اندازه‌ی ۱۳×۲۰ سانت . نوع‌کاغذروسی) ازسوی محمدعلیشاه‌قاجارکه‌بموجب آن مرحوم فتحعلی خان جلایربه‌لقب ((فتح‌الملک)) نایل شده‌است . امضای محمدعلیشاه‌برخلاف شاهان قاجار، درگوشه‌ی پائین سمت راست فرمان مشاهده‌میشود . پشت فرمان مهرمستطیل شکل باآرم گاردشاهنشاهی که‌دررمان پهلوی نیز مرسوم بودکه‌دوشیرخمشیربدست تاج پادشاهی رابین خودبرروی دست گرفته‌وپاسداری‌میکنند . درداخل سهرحلقه‌ی « ورود به‌دفترمخصوص شاهنشاهی بتاریخ ۲۶ شهررجب ۱۳۲۶ سره ۲۹۷۰ » به‌چشم میخورد . مهرمشیرالسلطنه نیزدرپشت سندمشاهده میشود . این‌فرمان‌کوچکترین وزیباترین فرمانهائی است‌که‌نگارنده‌دیده‌است . بویژه‌که‌فرمانهای صادرشده‌ازسوی محمدعلیشاه همچون سکه‌های وی نایاب می‌باشند . اینک متن فرمان .

« چون مراتب کفایت واستعدادلیاقت فتحعلی خان حاکم کلات که‌همواره باکمال صداقت مشغول خدمت است درخاکپای جواهرآسای اقدس همایون ملوکانه‌مشهودافتادومستوجب بذل الطاف شاهانه‌گردید، لهذامحض بروزمرحمت درباره‌ی اوبه‌صدوراین دستخط آفتاب نقط صادر وتصویب جناب مشیرالسلطنه‌وزیراعظم، مشارالیه‌رابه‌لقب فتح‌الملک مفتخروسرافراز فرمودیم که‌بهترازپیشتربه‌مراسم خدمتگزاری قیام واقدام نماید . شهررجب المرجب ۱۳۲۶ »

سندشماره ۱۱ *کلات* . تلگرافی است ازسوی قوام‌السلطنه‌نخست وزیرایران خطاب به مرحوم

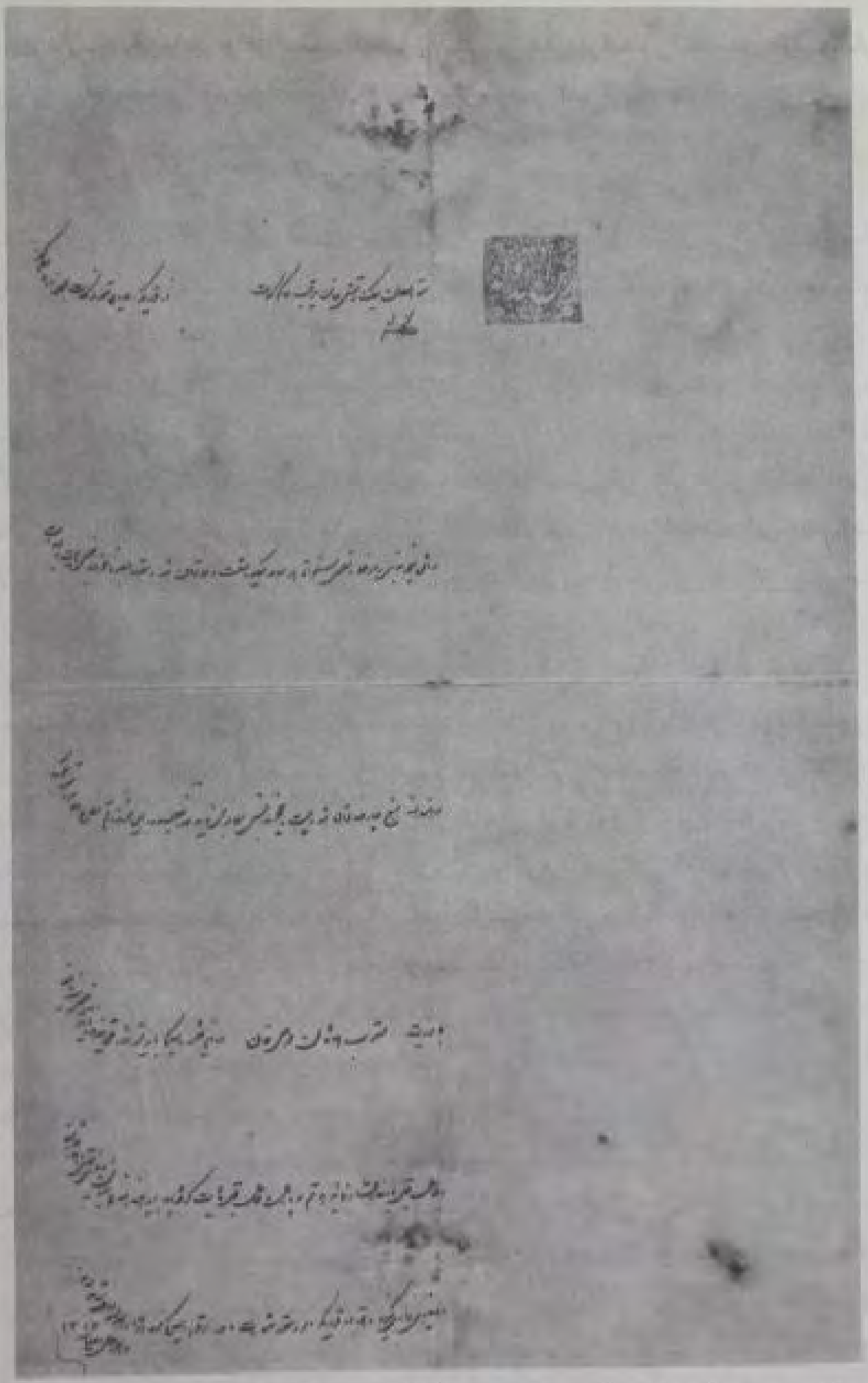

حکمی از سوی رکن الدوله والی خراسان به بلنگ توش خان درسال ۱۳۱۷
مربوط به صفحه ۳۴۹ ردیف ۶ پشت سند به مهر نجدا لسلطنه ممهور است.

فتح‌الملک بتاریخ ۲۰ آبان ۱۳۰۰ یعنی ۵۰ روز پس ازکشته‌شدن مرحوم کلنل محمدتقی خان پسیان درقوچان که به‌امرقوام‌السلطنه‌ورضاخان سردارسپه‌انجام گرفت که‌درجلدچهارم به‌آن پرداخته‌ایم .

((ازطهران به‌کلات ـ نمره‌تلگراف ۴۵۵ بتاریخ ۳۰ برج عقرب سنه ۱۳۰۰ عددکلمات ۶۷

امیرالامراءالعظام فتح‌الملک حکمران کلات (۱) . ازمفادنمره‌ی ۲۱ دایربه‌سوارمحلی کلات ولزوم به‌یادارشدن آنهامطلع شدم . چون ایالت حلیله‌چندروزاست حرکت نموده‌اند لازم است بعدازورودمراتب رابه‌اطلاع ایالت جلیله‌برسانید . البته‌ترتیب صحیح درنظم‌و یادارى‌سوارو پرداخت‌حقوق‌آنهاخواهندداد ـ ۳۰ عقرب نمره‌ی ۱۳۳۳ ـ احمدریاست‌وزراء)) و بدنسال آن مهرتلگرافخانه‌کلات .

خنجروشمشیرو با روت دا ن
مرحوم فتح ا لملک جلایر

۱ـ همانطورکه‌گفته شدفتحعلی خان فتح‌الملک ، پدرش یلنگ توشخان دوم ومادرش‌گرد معش خانی بود . الاوفتح‌الملک عبارتنداز : آقای عباس خان جلایرپدرآقای مهندس‌عبداله جلایر و . . .

فرمانروایان درگزازنادرشاه تامشروطیت

دەرەگەزی کەلە ،کەلە کەلیژیری شاخ مەرەلە نافی یارێ من گورەلە

شهرستان درگزکه امروزیکی ازنواحی شمالی خراسان میباشدومتاسفانه بسبب نداشتن جاده‌ای اسفالته ومناسب ، دیدن آن سرزمین زیباوحاصلخیزبامردمانی سلحشوروشریف و مهمان نواز به سادگی برای هم میهنان عزیزمان امکان پذیرنیست ، درگزدرآن سوی رشته کوه الله اکبر باروستاهای زیادی دردامنه جنوبی اتک قراردارد که هرچندقراردادمنحوس آخال ۱۲۲۹ قمری ازبیخ گوش آن گذشت ،اماخوشبختانه شامل حالش نشدوهمچون گذشته در آغوش ایران باقی ماند .چونکه اوجودسربلای ایران درطول قرون واعصاربوده است .

تاریخ درگروفرازونشیبهای آن ،آنچنان که بایدهنوزبه رشته‌ی تحریردرنیامده است ، گرچه استادابوالفضل قاسمی بانوشتن کتاب ارزنده‌ی ((خاوران گوهرناشناخته‌ی ایران)) گام مهمی دراین زمینه برداشته‌واخیرا "آقای سیدعلی میرنیابابهره‌گیری ازکتاب مذکوروبوشته‌های مرحوم اللهیارخان درگزی که به دست مرحوم میرزامحمودصارم الملک افتاده بود ،کتاب ((ایلات وطوایف درگز)) راانتشارداده ، امااین هردوکافی نیستند و نواقصی هم دارند ، که امیدوارم تجدید چاپهای بعدی برطرف گردد و دراختیار پژوهندگان قرار گیرد .

جغرافیت درگزازنظرنژادشناسی بافت پیچیده‌ای دارد .اگربادیدوسیع به اوضاع بنگریم بایدبه این نکته توجه کنیم که پس ازعبورترکان سلجوقی ازرودجیحون درسال ۴۲۹ قمری و بدنبال آن حملات ترکان غز به سرزمین‌های شمالی ایران ، بومیان قدیم درگزنابودشده وازبین رفته‌اند واگرقلیل جماعتی مانده باشد ،دراقوام ترک ساکن آن منطقه حل شده‌و خصوصیات نژادی خودرااز دست داده‌اند . بهنگام یورش های تیمورلنگ به خراسان ردپای ترکان جانی قربانی ومبارزات آنان دراین خطه ازکلات تادرگزرامی بینیم .وامروز بایدار بومیان اصلی پس اروردترکهابه ایران از همین‌جانی قربانیهانام برد . دراردیبهشت ۱۳۶۵ هم که‌برای تحقیق به درگز رفته‌بودم بااین برادران مهربان ومهمان نواز جانی قربانی ملاقاتی داشتم ، ترکهای بعدی که‌امروز دردرگزاسکان یافته‌اند پس ازانقلاب کمونیستی شوروی به‌ایران پناهنده‌شدندوچون درگزدرنوارمرزی شوروی قراردارد بیشترآنان درآنجااسکان گرفتند و باتجربیات تجارتی که‌داشتنددراندک زمانی توانستند بازاروااقتصاددرگزرادردست بگیرند و دراینمورد رقیب سرسختی برای بزدیهای مقیم درگزجلوه‌گرشوند .ترکهای جانی‌قربانی‌هم‌هنوز بسبب حفظ خوی وخصلت ایلیاتی خودهمچون کردهای خراسان ، نمیتوانندیک بازاری ویک کاسب موفق بشوند ،زیراعبورازپیچ وخمهای بازاری ومتوسل شدن به‌پاره‌ای تشبثات وبرخی فعل وانفعالات و اموری که منافی شخصیت وغروروسرفرازی ایلیاتی است ،این اجازه رابه ترکان جانی قربانی وگردهانمیدهد .آنهابیشتربه اخلاق وبرستیژ ایلی خودمتقیدند تا

به‌دست آوردن مادیات .

ازقدمت ترکان جانی قربانی که بگذریم کردهاقدیمی ترین بومیان این منطقه‌اند واز تاریخ ورودآنهادرسال ۱۰۰۷ قمری به خراسان واسکان یافتن دردرونگر (نام قدیمی درگز) اکنون چهارصدسال میگذرد . (۱۴۰۷ قمری)

باورودکردهادرزمان شاه‌عباس به خراسان واسرالامرائی شاهقلی سلطان‌جمشگرک‌درالکای درون‌گر ،قدرت درگزدردست کردهابود .احتمالا" ایل افشارسوایی زمان وباچندی بعددردرگز اسکان یافته است که شاخه‌ای ازنژادترک میباشد ،تفکیک تاریخ وجغرافیای درگزازشهرهای باستانی‌اسپورد و تسا نیزخودیکی ازمشکلات کارتحقیقی دررابطه بادرگزاست . بهرحال‌هنگام ورودنادربه صحنه‌ی کارزاردراواخردولت‌صفوی ،کردهای باچوانلو ،قراچورلو ،بیجرلو ،مامیانلو قراباشلو و ... باتمام قوابه یاری نادربرخاسته اوراحمایت نمودند وسرانجام به سلطنت رسانیدند .

پس ازاینکه‌نادربه فکرپادشاهی ایران افتاد ،بسیاری ازسران کردواز جمله باباخان که احتمالا" همان بهبودخان چاپشلوئی ازترکان درگزمی‌باشد ،عهدنامه‌ی معروف دشت‌مغان وی راامضاءکردند .چاوشلووباچاپشلوبنابه نوشته‌ی بیشترمورخین ترک بوده‌اندوبیش ازافشارهادر تاریخ دوره صفویه اسم ورسم دارند ،لکن باظهوردولت نادری ،عنوان چاپشلوتحت الشعاع عنوان افشارقرارگرفت وطایفه‌ی افشارشهرت یافت . دربوردافشارهم هنوزنمیتوانیم به‌درستی قضاوت کنیم که اینهاترک بوده‌اند ، یاکرد ؟ زیرادرخراسان طایفه‌ی کرد افشران لودارییم که‌به‌معنای همان ((افشارها)) می‌باشدوترکردبودن اینهاهیچ تردیدی نیست .

بهرحال بهبودخان چاپشلودرروزگارنادرشاه‌ازشخصیتهای برجسته‌ی درگز بوده‌و اینکه‌آقایان قاسمی ومیرنیاحکمرانان بعدی درگزرانیزازچاوشلودکرکرده‌اند ،جای تامل داردو احتیاج به‌بررسی بیشتر ، نگارنده‌به‌این نتیجه‌رسیده‌است که‌حکام بعدازبهبودخان ازچاپشلوها نباشند ،وایشهاازترکان قارشی قوزی هستندکه‌درجلداول اشاره‌کردیم که‌اینهادرآن سوی‌رود جیحون ساکن بودندوجنگ رضاقلی میرزاپسرنادربه‌همراهی محمدحسین‌خان زعفرانلورا بیان کردیم‌که‌چگونه‌قارشی‌قوزی رادرسال ۱۱۵۱ محاصره‌کردند (جلداول ص ۱۶۴) - به‌احتمال قوی نادربس ازبازگشت ازهندوستان ولشکرکشی به‌خیوه‌وبخارادراواخرسال ۱۱۵۳ ترکهای شورشی قارشی قوزی‌راشاخه‌ای‌که‌ازقاجارهائی بودندکه‌به‌امرشاه‌عباس‌صفوی ساکان آنهابه سرحدهای مروبخاراکوچانیده‌شده‌بودندکه‌درمقابل تجاوزات ازبکهاازمرزهای ایران دفاع نمایند به‌اطاعت درآورده‌وبه‌درگزانتقال ودرروستای چاپشلواسکان داده‌است . امآقای میرنیاآورده‌است که‌درزمان نادرشاه‌حکومت درگزبه‌بهبودخان چاپشلوسردارانک داده‌شده‌است وچاپشلوقبلا" درقارشی قوزی اسکان داشته و مرحوم اللهیارخان حاکم درگزدرزمان

ناصرالدینشاه گفته است که . ((اجداد ما در قارنی قوزی بین بخارا و بلخ میزیسته‌اند ، بعداً با خانواده خود به درگز آمده‌اند و در محلی که امروز بنام تپره چاپشلو نامیده میشود مسکن گزیده‌اند. [۱]))

بهرحال در زمان نادر و پس از آن در زمان قاجار حکومت درگز به خاندان ترک انتقال می‌یابد اما انتصاب فرمانروایان درگز با پیشنهاد و صوابدید ایلخانی گردز عفرانلو مقیم قوچان به سلاطین وقت انجام می‌گرفته است ، چنانکه می‌بینیم عباسقلی‌خان (رضاقلی خان دلی) بسبب طغیان علیه دولت مرکزی با دخالت رضاقلی‌خان زعفرانلو مجبور به فرار از درگز میشود ، [۲] یا هنگامیکه اللهیارخان درگزی در زمان ناصرالدینشاه قادر به حفظ نظم درگز نمی‌باشد به پیشنهاد امیرحسین‌خان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو از حکومت برکنار میگردد .

بهرحال بعد از بهبودخان از لطفعلی‌خان چاپشلوئی نام برده میشود که بین سالهای ۱۲۰۳ تا ۱۲۱۷ قمری حاکم درگز بوده و هم اوست که مرکز حکومت را از چاپشلو به دستگرد که خرابه‌هایش نزدیک محمدآباد کنونی است انتقال میدهد . در سال ۱۲۱۱ قمری هم که آغامحمدخان قاجار وارد قوچان گردید و با امیرگونه‌خان ایلخانی خراسان به مذاکره پرداخت لطفعلی‌خان هم در آنجا وسیله‌ی امیرگونه‌خان به حضور آغامحمدخان معرفی شد . پس از لطفعلی خان پسرش بیگلرخان به امر فتحعلی‌شاه قاجار حاکم اتک و درگز شد که از طرفداران رضاقلی خان ایلخانی زعفرانلو بود . [۳]

از بیگلرخان چندین پسر بجای ماند و برای ما روشن نیست که آیا بهادرخان درگزی حاکم مرو در زمان ناصرالدینشاه که در جلد اول در واقعه‌ی قرناب (۴) از وی یاد کردیم که امیرحسن‌خان زعفرانلو او را از محاصره شورشیان مرو نجات داد ، نیز پسر بیگلرخان بوده است یا از برادران وی ، چنانکه صادق آقا نیز برادر بیگلرخان است (۵) ، که در جنگ قوچان بخاطر حمایت‌داریش از رضاقلی‌خان زعفرانلو ، به دست عباس میرزا قاجار دستگیر و مقتول میگردد . عباس میرزا این زمان رضاقلی خان درگزی پسر بیگلرخان که از رضاقلی‌خان زعفرانلو شکست خورده و به خیوه متواری شده بود به حضور فراخواند . و بار دیگر حکومت درگز را به او داد . اما به گفته‌ی فریزر چون خاطر خوشی از نام رضاقلی خان نداشت ، نام او را به عباسقلی‌خان (یعنی نوکر عباس) تغییر داد اما این تغییر اسم مفید واقع نشد و چند روزی پس از خروج عباس میرزا از خراسان این عباسقلی خان ، عادت رضاقلی خانیش گل کرد و دست به شورش زد و کردهای متواری قوچان و چناران را در درگز

۱ـ سردارانی از ایلات وطوایف درگز ـ میرنیا ص ۱۱۰

۲ـ حرکت تاریخی گرد ج ۱ ص ۳۷۵

۳ ، ۴ ـ حرکت تاریخی گرد به خراسان ج ۱ ص ۳۵۴ و ص ۳۴۰ در سال ۱۲۶۹ قمری .

۵ـ همان مدرک ص ۳۰۲

به دورخویش گردآوردوارآن شوروشی عظیم فراهم ساخت وعلیه سلطنت قاجاردست به قیام زد.که بوجب لشکرکشی فتحعلیشاه درسال آخرعمرش ۱۲۴۹ قمری به درگرگزیدولی به سبب پایداری رضاقلی‌خان معروف به دلی ووساطت یلنگ‌توشخان حلابرحاکم‌کلات که‌سرانجام به گروگان دولتیان درآمد،شهردرگزبی آسیب ماند،لکن روستاهایش موردغارت وچپاول سپاهیان قاجارقرارگرفت.[۱]

دردوره سلطنت محمدشاه قاجارمعلوم نیست چه برسررضاقلی‌خان مذکور درآمده‌است، امادراین‌دوره محمدخان برادرهمین‌رضاقلی‌خان‌حاکم درگزاست (۲)،سام‌خان ایلخانی‌زعفرانلو

۱ـ سفرنامه‌جیمزبیلی فریزر ـ ترجمه‌منوچهرامیری ـ وقایع درگز.

۲ـ آقای ابوالفضل قاسمی ازقول سیدبی چرچیل که‌تحقیقاتی درموردسرخس ودرگزداشته آورده‌است که،[چرچیل آقامحمدخان چاپشلورا پسربهادرخان معرفی میکند.]نامبرده می‌افزایدکه‌محمدخان برای‌استحکام قدرت خویش باخوانین گردخراسان روابط سببی برقرار کردوگوهرسلطان‌دخترشاهوبردی بیگ کیوانلوحاکم رادگان رابرای پسرش لطفعلی خان به زنی گرفت وقبیله‌ی ازدواج گوهرسلطان بالطفعلی خان تااین اواخردردست اسماعیل خان بهبودی دردرگزوجودداشته‌است.آقای قاسمی ساختمان شهرمحمدآبادکنونی رابه‌این محمدخان نسبت داده‌اند،که‌مثلا"سفانه‌دچاراشتباه‌شده‌اندوآقای میرنیاهم همین اشتباه‌رامرتکب شده‌اند.آقای قاسمی درصفحه" ۳۵۹ خاوران آورده‌است که‌محمدخان[شهرنوبی براساس اصول مهندسی مترقی متداول درمنطقه‌فراتپه‌بوجودآورد.این شهربنام بنیادگزارش به[محمدآباد]نامیده‌شد جانشین دستگردگردید.این همان شهربست که‌الان بنام تمام منطقه‌این شهرستان بیشتر به درگزمعروف‌بوده،مرکزاین‌شهرستان‌بشمارمیرود.[ودرپایان افزوده‌اندکه.نامگذاری‌محمدآباد که همزمان باسلطنت آقامحمدخان قاجاروحکمرانی آقامحمدخان دردرگزبوده قرینه‌سازی شده که هم شامل [آقامحمدخان قاجاروآقامحمدخان چاپشلو] شود،

تعجب است که‌چگونه‌آقای قاسمی توجه‌نفرموده‌اندکه‌آقا محمدخان قاجاردرسال ۱۲۱۱ـ قمری درشوشی‌کشته‌شدواین‌محمدخان ۳۳ سال بعددرزمان محمدشاه‌قاجاربه‌حکومت‌درگزرسیده است،چگونه‌سلطنت وحکومت این دومیتواندباهمدیگرهمزمان باشد؟. آقای میرنیانیز می‌گوید.بیگرخان چاپشلوئی باکسب اجازه‌ازمحمدشاه‌قاجار،محمدآبادرابنام اوساخت و امیرحسین خان شجاع‌الدوله وحیدرقلی خن شادلونیزدراین امراورایاری نمودند!!!

واقعا"جای تا"سف است که‌به‌تاریخ زندگی رجال وحکام مزبورتوجه‌نشده‌است ، اولا" محمدآباد پیش ازبدنیاآمدن محمدشاه‌قاجاروجودداشته‌وفریزردرسفرنامه‌خوددرسال ۱۲۳۹ قمری

←

هم در این زمان در زندان قصر تهران بازداشت است ومعلوم میشود که این محمدخان از طرفداران سلطنت محمدشاه قاجار بوده است . در زمان حکومت وی که از سال ۱۲۵۳ تا ۱۲۶۲ ظاهراً" ادامه داشته است ، نوروزخان کرد پسر شکرسلطان باچوانلو که برادر زن نادرشاه بود ، علیه محمدخان قیام می‌کند ، لکن والی خراسان که ازشاهزادگان قاجار بود ، باتوپخانه و اردوئی عظیم عازم درگز میشود وقلعه‌ی پالکانلو راکه نوروزخان درآن پناهنده شده بود ، محاصره می‌نماید . بسبب استحکام برج وباروی قلعه و دفاع سرسخت وجانانه‌ی نوروزخان باچوانلو مدت محاصره شش ماه طول میکشد ، وسرانجام باوساطت یزدان وبردی خان زعفرانلو که به نیابت برادرش سام خان ایلخانی ، حکومت قوچان رابرعهده داشت این جنگ بدون نتیجه پایان می پذیرد و والی به مشهد بازمیگردد ، ولی نوروزخان ازمخالفت خویش علیه محمدخان دست برنمیدارد وکار به آنجا کشیده میشود که آب رودخانه‌ی درونگر راکه مزارع اطراف شهرمحمدآباد حاکم نشین درگز را آبیاری میکرد ، تغییرجهت داده ولطمه شدیدی به کشاورزی درگزوارد می‌آورد . هر چند حاکم خراسان نوروزخان رااز ریاست باچوانلو برکنار میکندوحکومت‌آن راهم به محمدخان میدهدلکن نوروزخان نه‌حاکم خراسان رابه رسمیت می‌شناسد و نه محمدخان راوتازمان مرگ محمدشاه قاجار درسال ۱۲۶۴ وروی کارآمدن ناصرالدینشاه‌ومیرزاتقی خان امیرکبیرو بازگشت سام خان زعفرانلو به خراسان وضع بدین منوال بوده‌است .

باتغییرسیاست دولت درخراسان ، محمدخان برکنار وبرادرش سلیمان‌خان درسال ۱۲۶۲ به‌حکومت درگز منصوب میشود ، وی مردی مدبروسیاستمدار بودوچون دیدکه درمیدان جنگ یارای برابری بانوروزخان راندارد ، ازراه‌حیله درآمدوعده‌ای ازمعتمدین درگزراواسطه‌قرار دادتابانوروزخان مذاکره‌وقرارداد صلح رامنعقدسازند ، بدنبال یک سری مذاکرات سرانجام توافق میشودکه سلیمان خان و نوروزخان هریک با ده نفرسواران ومعتمدان خوددرمحلی بین محمدآبادوباچوانلو ملاقات ومذاکره نهائی راآغازنمایند . سلیمان خان درنهان یکصدنفرازسواران زبده‌ی خودراشبانه به

ازاین شهربهمین نام دیدن کرده‌است ثانیا "امیرحسین خان وحیدرقلی خان درحدود بیست سال پس ازمرگ محمدشاه به‌حکومت قوچان وبجنوردرسیده‌اند .

ممکن است محمدآبادرابیگرخان ساخته‌باشد ، اماوی معاصرفتحعلیشاه‌است وفریزر روز اول ژوئیه ۱۸۳۳ [۱۲۴۹ قمری] واردمحمدآبادمرکزدرگزشده‌وبعنوان شهرخالی ازوی یاد میکند [سفرنامه‌فریزرص ۳۷۵] . بنابراین سابقه‌ی شهرممکن است به‌دوره‌آغامحمدخان قاجار مؤسس قاجاریه‌برگردد ، امابرخلاف نظرآقای قاسمی ربطی به حکومت محمدخان حاکم درگز نداشته‌باشد .

محل میفرستدکه درآنجاپنهان شوند .روزبعدکه نوروزخان برای مذاکره بادهنفرازرییس‌سفیدان ومعتمدان خودبه محل قراردادمی‌آید ، یکباره‌سواران سلیمان خان ازکمین گاه درآمده بر سر اومی‌ریزندوبدین ترتیب باچواللوهامحاصره‌ودستگیرمیگردندوبه دستورسلیمان خان بیدرنگ سربنوروزخان راازپیکرجدامیسازندوبه شورش گردهادردرگرخاتمه میدهندوازاین تاریخ‌ببعد باچواللووبرونگرونوخندان عملا" به حوزه‌ی حکومتی‌سلیمان خان ضمیمه میشود .وظاهرا" این امرازسوی ایلخانی زعفرانلوبنوردناشیدقرارمیگیرد .زیرابعدا" درطول محاصره‌ی مشهدهمین سلیمان خان رادرکنارسام‌خان ایلخانی زعفرانلووارمیدان وی‌می‌بینیم (۱) . بعدهامحل قتل باچوانمردانه‌ی نوروزخان درنزدیکی محمدآبادبه گلایه‌ی نوروزخان مشهور میگردد سلیمان خان نزدیک ۱۲۷۰ گه‌پایان عمراوست حاکم درگزبوده‌است (۲) .

پس ازفوت سلیمان خان پسرش اللهیارخان به‌حکومت درگزمنصوب میشود ،اماوی بعلت داشتن حرمسراوگذراندن بیشتراوقات عمرخوددرمشهدقادربه‌حفظ سرحدات درگزنمیشودو دررمان اوازیکان وترکمانان به‌درگرحملات پیاپی انجام میدهندورزان وکودکان رابه‌اسارت می‌برند ، مزارع وباغستانهابدیل به ویرانه میگرددوروزگاربردرگری‌هاآنچنان سخت میشودکه بیشترآنهابسوی قوچان ومشهدمتواری‌میشوند .ترکمن‌هادراین زمان جنایاتی دردرگزانجام میدهندوآنچنان دربوردامرابویژه‌زنانی که‌تابای مرگ حاضربه تسلیم‌شدن به اسیال پلیدآنها نمیشوند ،قساوت وشقاوت به خرج میدهندکه‌نظیراین وحشیگری هاودرنده‌خوئی‌هارادررفتارو گزارآغامحمدخان قاجاربالطفعلی خان زندمی‌بینیم وحتی اعمال ناشایست وبدتری‌ازآن ،که قلم ازبیان‌آن‌شرم دارد .آقای‌هوشنگ‌بهبودی‌ازدوستان‌نگارنده‌که‌ازاولاداللهیارخان‌میباشدبرایم به نقل ازنیاکان خودداستان زیر راصحت کردکه‌وی پس ازسالهااسارت توانسته بودازچنگ ترکمانان بگریزدوخودرابه درگرواللهیارخان برساندوشرح بدبختیهای خودودیگرهموطنان را برای‌اوتعریف کند . می‌گویندالله‌یارخان آنقدرگریه کرده بودکه‌بیهوش افتاده بود .شرح این بدبختیهاوسیه‌روزیهای هموطنان مارارضاقلی‌خان هدایت درسفارتنامه‌خوارزم آورده است که درجلددوم مذکورشد (۳) . سرانجام عدم کفایت اوباعث توبیخ وی ازسوی ناصرالدین‌شاه وامیرحسین‌خان شجاع‌الدوله ایلخانی زعفرانلو و حیدرقلی خان سهام الدوله شادیلو ایلخانی بجنوردما"مورد یافتندکه روستاهاوشهرویران شده‌ی درگزرادوباره بسازندوبا

---

۱ ـ حرکت تاریخی کرد به‌خراسان ج ۱ ص ۳۳۶ ـ ص ۳۱۷

۲ ـ ایلات وطوایف درگز ـ میرنیا ـ ص ۱۱۴

۳ ـ سفارت نامه‌خوارزم ـ رضاقلی خان هدایت ص ۶۴ وحرکت تاریخی کرد به‌خراسان ج ۲ ص ۳۵۲

اللهیار خان

مستقر نمودن ایلات وطوایف هرچه بیشتر گرد در آنجا، در گز را از تاخت وتاز ترکمانها مصون دارند که متن فرمان ناصرالدینشاه را در جلد دوم در صفحات ۴۱۷ به بعد آورده‌ام و در اینجا نیازی به تکرار نیست. در اردیبهشت امسال (۱۳۶۵) که در گز رفته بودم، شهردار فعال آنجا شروع به توسعه‌ی بازار شهر نموده خیابان اصلی شهر را تخریب میکرد که بافت خانه‌های اصلی شهر به خوبی نمایان بود و نی‌های بلندی که در زمان امیرحسین خان ایلخانی روی سقف خانه‌ها گذاشته بودند، همچنان مقاوم و سرسخت وحتی سبز رنگ باقی مانده بودند. سابقاً" در در گز سبزار فراوان بود و در پناه این سبزارها ترکمن‌ها به مردم بی دفاع حمله میکردند. بدستور امیرحسین خان این سبزارها آتش زده شد و همه‌ی آنها تبدیل به باغ وکشتزار گردید.

سرانجام اللهیارخان بعد از چندین سال حکومت از مقام خویش معزول شد و در مشهد اقامت نمود. وی ۱۲۵ سال عمر کرد و ۳۰ زن داشت که اولاد زیادی از او بجاماند. وی با استفاده

از نوعی مجنون تا پایان عمرهم از وظیفه شرعی خود در مقابل زنان عاجز نمی ماند که حتی در اواخر عمرهم دارای اولاد نورا دبوده است .

با این حال در سفرهای ناصرالدینشاه به خراسان همواره حضور رجالی بوده که همراه والی خراسان به استقبال شاه میرفته است . که در شرح سفر ناصرالدینشاه به مشهد مذکور شد . (اللهیارخان پیش از سال ۱۳۰۰ هجول گردید ، وانیکه آقای قاسمی در کتاب خاوران حکومت اورا تا ۱۳۰۲ قمری نوشته مورد تردید است . نیز مجدالدوله (۱) در رساله مجدیه خود که امیرحسین خان وسهام الدوله را یکجا به محکوم کرده ، اطلاع کافی از وضع درگز در زمان اللهیارخان وخرابی های درگز نداشته است .

بعد از برکناری اللهیارخان به پیشنهاد امیرحسین خان شجاع الدوله ، محمدعلیخان برادر اللهیارخان به حکومت درگز منصوب گردیده است . ناصرالدینشاه در سفر سال ۱۳۰۰ خود که از مشهد عازم قوچان بود در روز اول شوال در محلی چمن لیلی قوچان می گوید . « سواره درگزی ومحمدعلیخان حاکم دره جز با دو برادرش موسوم به فراخان وساربخان . . . که از درگز آمده بودند به حضور رسیدند . محمدعلیخان برادر اللهیارخان است وایشها پسرهای سلیمان خان دره جزی هستند . » [۲]

از کارهای برجسته ی اللهیارخان بد برائی از امیر عبدالرحمن خان پادشاه فراری افغانستان بود که هنگام ورود به درگز اوی به عمل آورد و سندی در این رابطه موجود است که عینا" ملاحظه میفرمائید . ناگفته نماند که انگلیسی ها در مقابل روسها از امیر عبدالرحمن خان حمایت کرده و به حکومت رساندند .

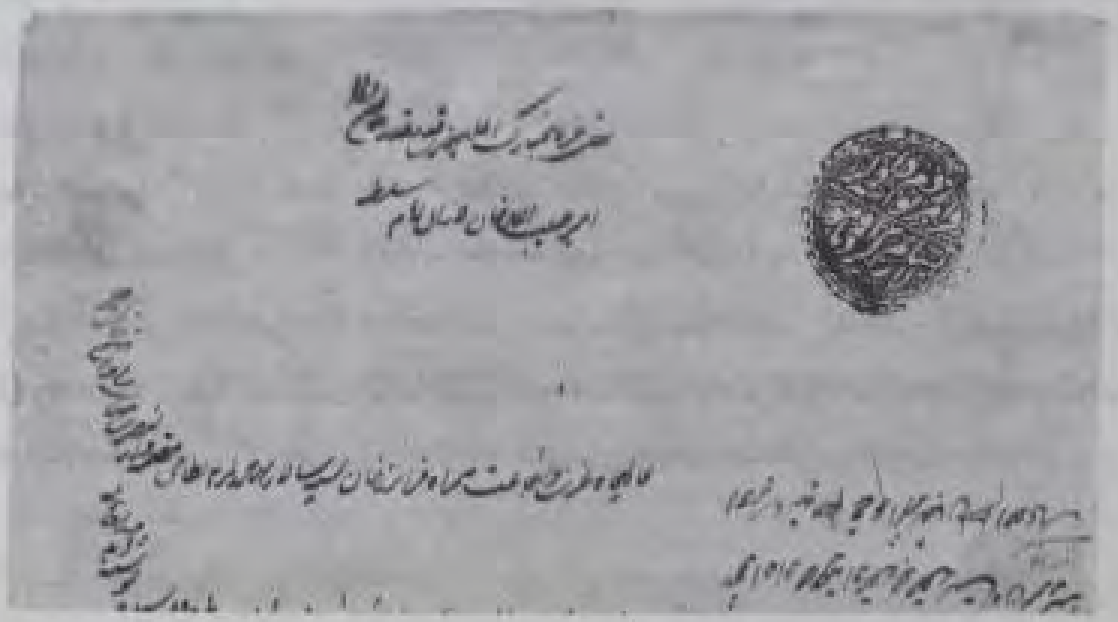

۱ ـ رساله مجدیه ـ ص ۴۳

۲ ـ حرکت تاریخی کرد به خراسان ـ ج ۱ ص ۴۱۱

۳۶۴ ـــ—درگز ۳۶۴

این سندگویای این واقعیت است که پس از اینکه امیر عبدالرحمن خان دوباره به حکومت افغانستان نایل میگردد، به پاس محبتها و مهمان نوازی های اللهیارخان شـــاه پیشنهاد سپهسالار و حاکم نظامی هرات که فرامرزخـــان نام داشته و احتمالا "خودش نیز از فراریان همراه شاه بوده است، سالی مبلغ ۱۵ هزار- قران برای اللهیـــارخان حقوق معین نموده و پس از مرگ پادشاه مذکـــور نیز، بازهم به خواهش اللهیارخان که این زمان در مشهد سر می برده، بـــار دیگـــر فرامرزخـــان از امیر حبیب الله خـــان پســـر عبدالرحمن خان که تازه به سلطنت رسیـــده بوده است درخواست می کند که حقوق مذکـــور را در حق اللهیارخان برقرار دارند که موافقت میشـــود. این حقوق را اولاد اللهیارخـــان هم بعدا" میگرفتند. چنانکه می بینید در عکس فوق یحیی خان بهبودی پسر اللهیارخان نیز بعدا" به افغانستان رفته و در دربار آنجا عکس گرفته است نفر سمت چپ یحیی خان میباشد. و اینـــک متن تقاضای فرامرزخان سپهسالار و فرمان پادشاه افغانستان در مورد مستمری اللهیارخان.

یحیی خان پسر اللهیارخان
نفر سمت چپ در دربار افغانستان

نقل فرمان مبارک اعلیحضرت قدرقدرت همایون والا
امیرحبیب اللهخان لازال ایام السلطنته

عالیجاه عزت وشجاعت همراه فرامرزخان سپهسالار بهادرالعرام نظامی منصبه [؟] دارالنصرت هرات راواضح خاطرباد . عریضه مورخه ۲۳ شهررجب المرجب ارسالی شمابه شرف مطالعه صالحه والارسیده نوشته ابد دراوقاتی که حضرت امیرکبیرغفران پناه دراوقات قرارارراه سیستان درمشهدمقدس نزول اجلال فرمودند [و] ازآنجابه سمت طهران تشریف برده موکب همایونی عازم دره گزگردیده که درآنجاوارد شدند درآن وقت حاکم دره گزاللهیارخان نامی ازمردم قوقن [؟] بوده ، نامبرده درعالم ناشناسی مدت یکماه لازمه مهمانی وعزت داری راباآورده اردوی ظفرشکوه رابه خواجه نان وطعام داده آنچه اسباب کمبودی که داشتیم بوره [؟] نموده اضافه برآن حضرت شهریارمرحوم اراده عازم شدن ازگنج را فرمودند عالیجاه اللهیارموصوف قافله ترکمان راکه بقدریکهزاربار (است وشتر) عبورمی نمودند معطل کرده امرنمودتامادامی که مهمانهای مرادرازگنج برسانیدورسیدنشان راباورید قافله شمارا نمیگذارم که [ازدرگز] حرکت کنند . همانابقدریکهزارسوارترکمان پادشاه غفران پناه وباقی فراریها راتاالی ازگنج رسانیده رسیدحاصل نمودند . حضرت شهریارمرحوم ترکمانهارا مرخص فرمودند . ازآنجاموکب همایونی عازم وروانه بخاراوارآنجارابه سمرقندنزول فرمودند . خلاصه دراوقاتی که غلام (سپهسالارفرامرزخان) بقرروما بورهرات گردیده واردشدم ، شرح خدمت اللهیارخان رافرایادخاطرخطیرپادشاه مرحوم نمودم ، فرمان مبارک عروروديخشيدكه جهت قدوی ارقام یافته بودکه پانزده هزارتومان هرقدرصلاح میدانید برای عالیجاه اللهیارخان بطریق مواجب مقررنمائید . قدوی عریضه نگارشدم که پانزده هزارقران که عبارت از هفت وسیم هزارروپیه کابلی به آن کفایت است . فرمان منظوری صادرگردیدکه قدوی همه ساله مواجب مشارالیه راازدفترخانه مبارکه مراتب برات گرفته جمع آوری نموده خفیتا "درمشهد برای اللهیارخان ارسال می نمودم که احدی واقف نشود . چنانچه بنحواهده السنه اودلیل او راسرجمع آوری وارسال نمودم بواسطه دوکس براحوال اومطلع نشده نامبرده راننانی سجع مهرخودراسجع نموده لهذادراین اوقات که نامبرده ازوفات امیرکبیروجلوس میمنت مانوس حضرت ولینعمتم برتخت سلطنت وجهانبانی اطلاع یافته بود ، عریضه ای مبنی برتعزیت و استدعای تنخواه مقرری خودبه خاکپای مبارک قلمی نموده ورقعه ای هم جهت قدوی من باب ارسال نمودن این نوشته فرستاده بود . غلام عریضه ورقعه مذکورراذیل عریضه هذاارسال حضورانورنمودم انشاءالله بمقتضای رای صواب نمای همایونی جواب ارقام خواهدیافت که قدوی جهت اللهیارموصوف ارسال دارم .)

امیرحبیب الله خان پادشاه افغانستان درحاشیه ی عریضه ی فرامرزخان سپهسالار هرات

خطاب به وی نوشته است . ((احوالات معروضه شما حالی رای انور والا گردید چون خدمت حضرت قبله مرحوم مراکرده بود وارزبان مبارکشان بارها تعریف اوراشنیده بودم لهذا بهمان نظر که حضرت قبله مرحوم می دیدند ، منهم خواهم دید وهمان نحواه اوکه جهت او مقرر بود مقرر است همان سررشته جهت او برسانید .

فی ۱۶ شهر شعبان المعظم او دی ئیل سنه ۱۳۱۹))

از فرمان مذکور در هرات رونوشت شده وجهت اللهیارخان ارسال گردیده است . خط آن حالب نیست ، مهر فرامرز خان در پشت این رونوشت اینگونه به چشم میخورد .

((فرامرز بودم نه دادگر به سالاریم گرداونامور - ۱۳۰۰))

جوهر اسناب قرمز بوده است .

پس از عزل اللهیارخان از حکومت درگز که احتمالا" بعلت برادرش محمدعلیخان در برکناری او نیز مشهود است ، بنابه پیشنهاد ، ایلخانان گردز عفر انلو و شادلو یعنی امیرحسین خان شجاع الدوله وحیدرقلی خان سهام الدوله ، محمدعلیخان بجای برادرش به حکومت درگز منصوب شد . محمدعلیخان با القاب سرپنجه و سپهر سپهری و منصور الملک از سال ۱۲۸۱ تا ۱۳۲۸ قمری که وسیله ی حجوخان از درگز رانده شد مدت ۴۸ سال حکومت این خطه از خراسان را عهده دار بوده است . منصور الملک یک بار نیز وسیله برادرش فره خان از حکومت درگز رانده شده است و خود فره خان زمام امور را بدست گرفته ، اما حکم فره خان از سوی والی خراسان صادر نشد ، و فرمان حکومت بنام برادر دیگرشان صمدعلیخان صادر گردید .

حبیب الله خان امیر افغانستان

سارخان آقا
کارگزار دورگو
منصورا لملک
امیرخان
اسدخان

فرمانی است ازسوی ناصرالدینشاه درمورد محمدعلیخان سرتیپ درگزی درمورد اضافه‌نمودن حقوق وی .

هوالله‌تعالی‌شانه ـ مهرناصرالدینشاه

چون ازقرارنوشت وسررشته دفترخانه مبارکه مبلغ سیصدتومان بعدازوضع رسوم دردستورالعمل‌خراسان به صیغه مواجب به‌اسم معتمدالسلطان محمدعلی‌خان‌سرتیپ دره‌جزی به‌خرج منظورومرحمت شده فرمان همایون شرفصدور نیافته بودمحض‌خصوص افتخارازخاکپای قدر اعتلای ملوکانه استدعای صدورفرمان مبارک نمود، علیهذادرهذه‌السنه‌ئیلان ئیل (سال‌مار) خجسته تحویل امربه صدوراین فرمان مهرلمعان فرموده به حکام حال واستقبال خراسان مقرر میداریم که مبلغ مزبورراهمه ساله به‌مشارالیه‌عاید دارندبه خرج حساب خراسان مجری گردد . مقررآنکه مستوفیان عظام شرح فرمان همایون راثبت وضبط نموده درعهده شناسند .شهرذیقعده ۱۳۱۰ »

فرمان شاه ۱۳۱۰

حشمت الدخان پسر منصورالملک
درسال ۱۳۰۶ خورشیدی

آقای هوشنگ بهبودی نواده‌ی الهیارخان وحشمتاله خان (همکارفرهنگو، ما)

فرمانی است ازناصرالدینشاه برای محمدعلیخان منصورالملک درگزی به‌شرح زیر.

بسم‌الله‌تعالی العـــزیز –
مهرناصرالدینشاه

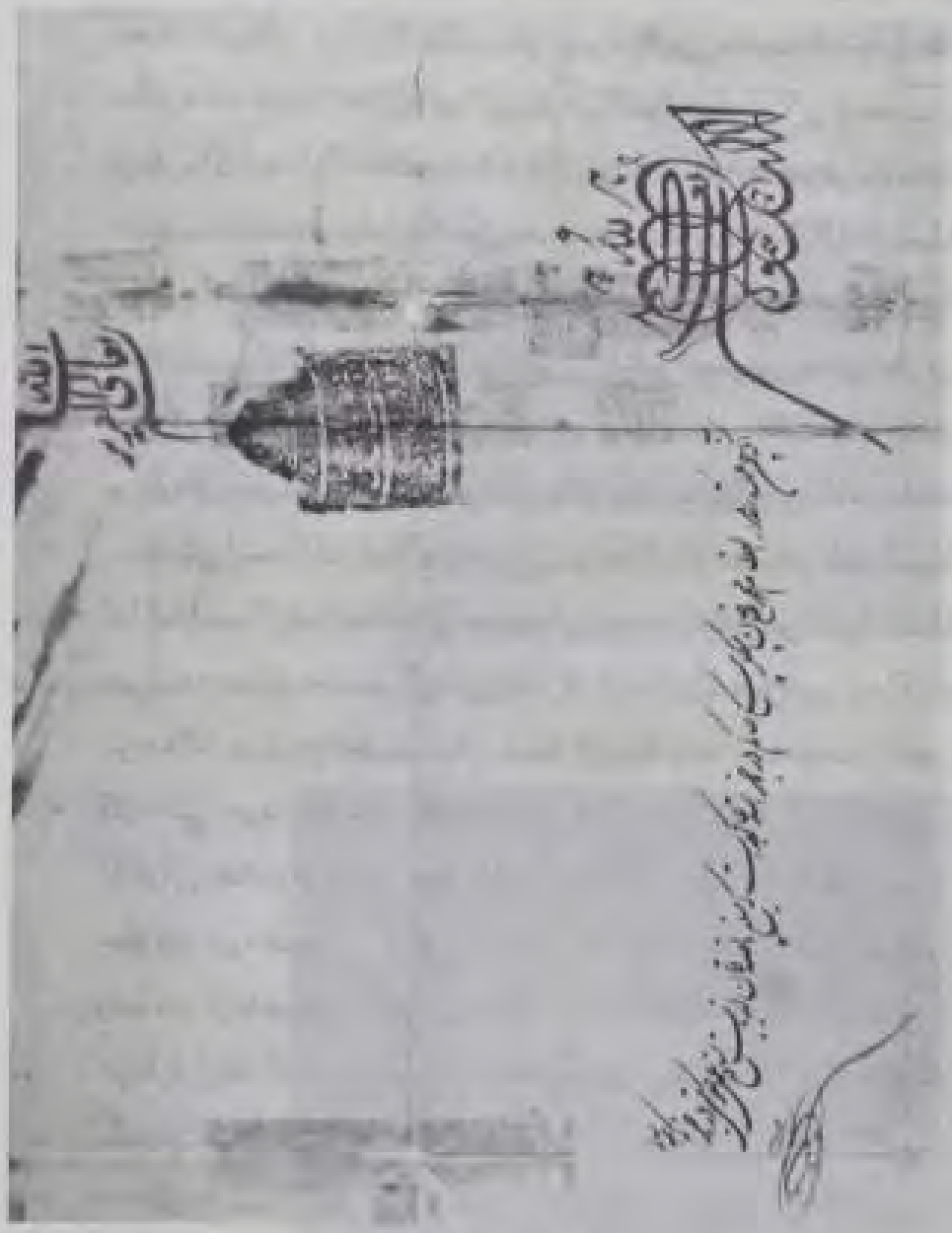

فرمان ۱۳۱۱

( )آنکه چون عمده الامـــراء العظـــام محمدعلیخان [منصور – الملک بعدی] بیگلربیگی حاکم دره‌جز (درگـــز) استدعاکرده است که مبلغ پانصدتومان ازبابت منافع عمل حکومتی دره‌جـــرکه همه ساله به‌اومیرسیده به صیغه مواجب درحـــق‌او برقرارشود، لهذا به قبول استدعای مشارالیـــه مبلغ ششصدوبیست‌وپنج تومان به این تفصیل به صیغـه‌ی مواجب درحق اومرحمت و برقرارفرمودیم کـه بعداز وضع‌رسوم [مالیات‌دولتی وغیره] علاوه‌جمع دره‌جز شدازهذه‌السنه‌ئیلان [سال‌مار] ومابعدهاهمه ساله اخذودریافت نموده مشغول خدمتگزاری باشد. مقررآنکه مستوفیان عظام شرح فرمان مبارک راثبت وضبط نموده درعهده‌شناسند.
شهرربیع الثانی ۱۳۱۱ ».

دستورات پرداخت ازسوی والی خراسان به وزیردفترنیزصادرشده است که درحاشیـــه فرمان به چشم میخورد. پشت فرمان نیزپرازمهرهای گوناگون خزانه‌داری وغیره است.

فرمان دیگری نیزدقیقا" بهمین خط‌وانشاءوتاریخ ربیع الثانی ۱۳۱۱ قمـــری ازسوی ناصرالدینشاه بنابه‌استدعای محمدعلیخان درگزی‌صادرشده‌است که درآن پسرش‌غلامحسین‌خان به مقام سرتیپی درگزمنصوب شده وپانصدتومان حقوق برایش برقرارگردیده است. چون‌ازهر

نظر شبیه سند اولی است ازچاپ تصویرآن خودداری گردید[1].

ضمنا "فرمان دیگری است ازسوی مظفرالدینشاه قاجار به سال ۱۳۱۸ قمری که بنابدرخواست محمدعلیخان منصورالملک برای پسردیگرش حشمت الدخان مقام سرتیپی وخلعت به شرح زیر صادرشده است :حاشیه فرمان نقوش گلبوته وتمام آن تذهیب شده می باشد.

فرمان والاشد، ازآنجاکه خدمات چاکران سپهرمدارکه درطریقه جانفشانی جان نثاربهاکرده بپاداش خدمات عمده بدرجات عالیه ارتقاجسته اندبه مفادفضل الله المجاهدین علی القاعدین درجتا "بردمت همت والانمولازم ومحتم است که ترتیب اخلاف خدمتگزاران اسلاف راخلفـــا" بعدسلف بدلایل [؟] صحیحه السابقون اولئک المقربون منظورنظرفرموده بمراتب اعتباروافتخارشان بیفزائیم ومدارج تقرب وخدمتگزاری ارتقادهیم ذالک فضل الله تؤتیه من یشاء ازجمله خدمات مرحومان سلیمانخان وبیگلرخان واللهیارخان که ازحکام سابقه ولایات درجزوانک بوده اندواز بدوظهوراینحدولت ابدآیت درآن سرحدات متصدی امورات دولتی ودرطریـــق خدمتگزاری جانفشانیهاکرده اندکاملا" مشهودگردیده خاصه امیرالامراءالعظام محمدعلیخان منصورالملک مرپنجه حاکم حالیه دره جزوانک که ازبدایت عمرقدم بجاده خدمتگزاری نهاده درانتظام امور سرحدات مربوروتمشیت مهام مهمه آن ولایات مجاهدت وافیه بعمل آورده ازحسن کفایـــت و کاردانی خودمستوجب بذل شایان آمده خواستیم اورابه شمول عواطف والاهزروبین الاکفاءو الاقران مفتخرفرمائیم عمده الامراءالعظام حشمت اللهخان سرتیپ پسرمشارالیه که بـــه نیابت حکومت دره جزوانک منصوب ومصدرخدمت وجان نثاری است وآثاررشدوکیاست ومراتب کفایت ولیاقت ازناصیه احوال اوپیداوکاملا" درپیشگاه اقدس والامشهودافتاده محض ظهــور مرحمت درباره ازهذالسنه سعوده سیچقان ئیل وبعدهااورادرجزوپیشخدمتی خودمان برقراروباعطای یکثوب سرداری ترمه کشمیری مخلع وسرافرازش فرمودیم که باکمال افتخارزیب بردووش اعتبار خودکرده بین الاقران سربلندآیدوبیش ازپیش درانجام خدمات دیوانی انتظام امورات سرحدی مجاهدت وافیه بعمل آوردومورد مرحمت آیدمقررآنکه عموم خدام استان مبارک مشارالیـــه را درسلک پیشخدمتان مابرقرارداسته توقیرواحترام اورامرعی دارندوکتاب سعــادت اکتساب شرح رقم مبارک راثبت وضبط نموده درعهده شناسند.شهرذی القعده ۱۳۱۸ ــ درحاشیه راست نوشته شده (برحسب امرمبارکست)

پس ازبرکناری قره خان برادرش صمدعلیخان که مردی ادیب وفاضل ونیک اندیش بـــودو اشعارخوب میسرود.گفته اندوی سمت استادی بر ملک الشعراءبهارداشته است . ایـــن شعر

---

[1] ـ ازدوست فاضل وارجمندم آقای هوشنگ بهبودی که خودیادگاری ازخاندان امرای درگز می باشندواسناد مربوط به درگزرادراختیارم گذاشتند، تشکرمیکنم.

افیون صیدعلی خان بیشترشهرت دارد ،

ازدیده شب وروز همی بارم خون — زین طالع دون
بیگانه‌زعقل وآشنایم به‌جنون — زین چرخ دون
دانی که مراچه کرد پامال وزبون — وزحلقه برون؟
افیون ، افیون ، افیون — بارهم افیون (۱)

صیدعلی خان ازدوری مصاحبان خودکه بیشتراهل شعروفضل ودانش بودندودرمشهد مکان داشتند ،رنج می‌بردوشایداین امردربازگشت وی ازدرگربه‌مشهد بی‌تاثیرنبوده است ، صیدعلی خان باکسب اجازه‌ازوالی خراسان ،حکومت درگزرابه‌پسرش مسعودخان واگذارنمودو خودبه‌مشهدبازگشت ،حکومت‌صیدعلی‌خان پس ازاستقرارمشروطیت درایران‌بود ،روی‌کارآمدن حه‌جوخان زعفرانلودردرگروحمایت مردم اروی یکی دیگرازعللی بودکه صیدعلی خان مجبور شد ،بدون اینکه خودراباحجودرگیرسازدبه مشهدبازگردد ،اوضاع درگزدراین‌زمان‌هشوش‌است ومردم به طرفداری ازمشروطه برخاسته وحجوخان راه رهبری خویش برگزیده‌اندلکن عوامل روس ومحمدعلیشاه می‌کوشیدند ،مسعودخان راه حکومت درگزمنصوب نمایند ،جنگهای بین مسعودخان وحه‌جوخان رادرشرح حال حه‌جوخان ملاحظه‌مفرمائید .

منصورالملک باریش سفید ، شاهزاده نیرهمایون
رئیس تلگراف درگز،ایستاده مامور نظمیه

۱ــ خاوران گوهرناشناخته‌ایران ــ فاسمی ص ۳۳۳

اوضاع درگز در مشروطیت

((مکتوب یکی از غیرتمندان ـ خدمت جناب مدیر (روزنامه خورشید) عرض میشود .
[حال که حکومت مشروطه روی کار آمده و به ما آزادی بیان داده آنچه در درون سینه از سالها پیش داشته‌ام بازگو می‌کنم .] بنده شخصی هستم روضه‌خوان و دعاگوی دولت و ملت و سیاح . مدت بیست سال است که اقلاً " هرسالی دو مرتبه به سمت روسیه ازراه دره‌جز و قوچان سفر میکنم و همه ساله یکماه یا بیشتر یاکمتر در (محمدآباد) یا (لطف آباد) (۱) دره‌جز توقف میکنم از وضع آن صفحات بصیرت کامل دارم . . .
در زمان ایالت شاهزاده رکن‌الدوله (۲) طاب ثراه که ازراه بجنورد و قوچان مشرف شدند حکومت درجز با (منصورالملک) بود . جمعی از رعایای درجز که از تعدیات او بستوه آمده بودند به قوچان آمده در حضور شاهزاده‌ی مرحوم تظلم کرده عزل اوراخواستار شدند . لهذا اورامعزول و برادرکوچکش قره‌خان را به حکومت درجز منصوب فرمودند . در مدت چند ماه که قره‌خان حاکم بود رعیت ازهرجهت آسوده بودند . خوب رفتار میکرد و آن زمان اهل درجزاین قسم گرفتار تریاک نبودند بعضی اشخاص غیرتمند درمیانشان پیدا میشد . ولی حکومت قره‌خان طولی نکشید که وفات کرد . پس ازفوت او حکومت درجز را به برادر دیگر منصورالملک دادند . شارالیه نیز شیوه‌ی برادر بزرگ را پیش گرفته آنچه توانست ازظلم وتعدی و غارت رعیت کوتاهی نکرد .
در دو سال حکومت دو ظالم غدار از دو طرف دچار رعیت بیچاره شد . یکی تریاک بی پیر ، دومی حاکم جابر در آن مدت دمار از روزگار رعایا برآوردند ، قریب چهل سه هزار تومان از درجز را به‌که همه‌ی مالیاتش سالی نه هزار تومان بیشتر نیست گرفتند ! بیچاره رعیت باز به فریاد آمده جمعی قریب به هزار نفر به مشهد مقدس آمده به آستان قدس ملتجی شده کتباً " وتلگرافاً " تظلمات خودشان را به طهران رساندند . آخرالامر به توسط و توجه حضرت مستطاب ملاذالانام آقای حاجی میرزاحبیب‌الله مجتهد (۳) مدظله‌العالی که خداوند طول عمرش بدهد اورامعزول کرده بازگوسفندی صاحب را به گرگ اولی سپردند (۴) منصورالملک [دوباره] حاکم شد.[۵]

۱ـ محمدآباد و لطف آباد دو قصبه بزرگ درگز که این زمان محمدآباد مرکز شهرستان درگز است
۲ـ محمدتقی میرزا رکن‌الدوله برادر ناصرالدینشاه که مدتها حاکم خراسان بود و در سال ۱۳۰۰ قمری این مقام راداشت .
۳ـ حاجی میرزاحبیب‌الله مجتهد از علمای معروف صدر مشروطیت در مشهد .
۴ـ چو از چنگال گرگم در ربودی بدیدم عاقبت گرگم تو بودی . [[سعدی]]
۵ـ روزنامه خورشید ص ۸ شماره‌ی ۶ سال اول ۲۵ صفر ۱۳۲۵ به مدیریت محمدصادق تبریزی

در ایـــن دوسال حکومت رسم دخترفروشی رواج یافت درهمین محرم [۱۳۲۵] در لطف‌آباد بودشنیدم ازتمام اهل آن محل که *دراین دوسال یکصدوشصت وچهارنفردخترورزن به ترکمان فروخته‌اند* . این حرف‌هارامی‌شنیدم ولی باورنمیکردم تاآنکه دوازدهم محرم مراجعت کرده دراداره گمرک که یکی ازپسرهای خان حاکم هم حضورداشت رئیس تلگرافخانه وجمعی از ریش سفیدهادرنزدمیرزاابراهیم خان رئیس گمرک بودیم بنده به مشارالیه گفتم آخرشماها مور دولت هستیدواظهارغیرت وناموس می‌کنیدچرامماشعت ازاین کارهانمی‌کنیدوخبربه‌امنای دولت نمیدهید ؟

درجواب گفت بیچاره‌رعیت چه‌کنددرتمام بلادمالیات [دادن] حســـابی داردمگر اینجاکه اسم اصل مالیات ششهزارتومان است ولی دردوسال گذشته والی خراسان چنان‌سخت گرفته بوددوازده‌هزارتومان فرع ودوهزارتومان تقدیمی والی ویکهزارتومان پیشکش‌وزارت لابد خوداین حکومت وانباعش نیزهمان قدرهامخارج دارندواندوخته میخواهند رعیت هم قدرت تحمل *این بارراندارد‌به ضرب چوب میگیرند* ،آن وقت ناچارمیشونددخترهای خودشـــان‌را میفروشندوجیب مستبدین ظالم رابرمیکنندریش سفیدهاقسم خوردندکه همه ساله ازمـــایه بیست ودواسم پول میگیرندکه هیچکدام دخلی به مالیات ندارد ـ حاکم پولی ـ بیگ‌پولی ـ ایرشم پولی ـ سکارپولی ـ سوارپولی ـ مرغ‌پولی ـ پاول پولی ـ میرزاپولی ـ وکیل‌الرعایا پولی ـ وکیل مشهدپولی ـ مژده‌پولی ووو . . . .

این پولهارابایدبدهیم والادرروجوب پاول بایدخان بدهیم .رئیس گمرک دفتـــری نشان داد که‌تمام اسامی دخترهاوپدرشان واسامی قلعه‌های آنهاواسم قلعه‌ای راکه بـــه آنجا برده‌اندثبت بوددراین بین پیره مردی راآدمهای گمرک آوردندکه دخترجوانی رابالباسهای نوبه ردیف خودسوارکرده میبردازاوسئوال کردنداین دخترراپه‌کاسیری گفت به مهمانی در فلان قلعه که درخارجه [روسیه] است خوداین شخص اهل قلعه میـر بودرئیـس بـه او تغیرکردکه راست بگوکجاسپردی ؟ اقرارنکردبعدچند چوبی به اوزدنداقرارکردکه‌این دخترمن است فروخته‌ام به یکصدوپنجاه‌تومان (۱) به‌سرکارخان قرض دارم اربابت جریمه ومالیـــات و

۱ـ *البته‌قیمت‌عرزن بستگی به‌جوانی‌وزیبائی وتناسب اندام وهنرمندی اوداشت .فی‌المثل درهمین ایام سه‌نفرزن که‌ازسمت لرستان وطریق تهران عازم خراسان بوده‌اندکه‌ازشاهرودآنها راازراه منحرف کرده وبه درگرولطف آباد برده و[[درآستانیه‌آرتیق‌باشین نشانده‌درچله‌گان]] آنهارابه‌ترکمانان فروخته‌اند .این اسیران به‌نامهای [[حاجیه‌ماه‌بی‌بی دخترشیرعلیشـــاه ـ منجم‌باشی مرحوم ناصرالدینشاه باهمشیره‌زاده‌ی خودآمنه‌دخترمحمدنجفی بایکنفرخدمتکار*

۳۷۴ ـــ ـــ

مسماه به هاجر] بوده اند و در عریضه ای که از اسارت به روزنامه خورشید در مشهد فرستاده اند گفته اند که برادر مانیز با بایندگان ما در این خرید و فروش دست داشته [برادر حاجیه ماه بی بی] .

حاجیه خانم را به آتاطلی ترکمان به ۱۳۰ تومان و آمنه خانم را که جوانتر بوده به قربان نیاز پسر آقانیاز ترکمان به ۱۹۰ تومان و صاحر خانم [کلفت] را که آب و رنگ بیشتری داشته به قلیچ مختوم ترکمان به ۳۰۰ تومان فروخته اند .

روزنامه خورشید ص ۸ شماره ۱۵ بتاریخ ۷ جمادی الاول ۱۳۳۵ .

۲ـ روزنامه خورشید ص ۵ شماره ۱۱ سال اول ۶ ربیع الثانی ۱۳۳۵ .

۳ـ مدرک فوق ص ۶ شماره ۱۷ .

غارت شدن کوچ نشینان و روستائیان خراسان از سوی حکام و مأمورین دولت

روستائیان ایران عموماً "و چادرنشینان خصوصاً " همیشه دچار غارت و چپاول راهزنان بوده اند . این راهزنان نیز که خود بابرا ترظلم و جور حکام و مأمورین دولتی ، باغی شده و به راهزنی پرداخته اند و یا مستقیماً "از سوی برخی حکام محلی مأمور راهزنی میشدند ، و بهانه بدست مأمورین دولتی میدادند که ایلات و عشایر و روستاها را مورد غارت و چپاول قرار دهند .

بعدازفوت ناصرالدینشاه ، بویژه از صدرمشروطیت تشکیل دسته‌های دزدمسلح وسیله‌ی حکام وما"مورین دولتی بهترین منبع درآمد بود . استانداران ، فرمانداران ، ما"مورین دولتی وخانها هرکدام چنددسته درداشتندکه مردم راغارت میکردندکه‌تاپیش‌ازانقلاب‌هم معمول بود .

مجدالاسلام درسفرنامه‌کلات درسال ۱۳۲۳ قمری که یکسال پیش ازمشروطیت است، دراین باره ازدردانی که منصورالملک حاکم درگز به راهزنی واداشته وتصادفا" دونفرازآنهاسه وسیله‌حسن‌خان یکی ازما"مورین آصف‌الدوله والی دردخراسان دستگیرمیشوندبهانه‌ی جالبی بدستش میدهدتاایلات وعشایراچپاول نماید ، این چنین یادمیکند .

« چندروزقبل درمیان محله‌ی خیرانلو چندنفردرد . . . [که] این صفحات راگرفتار نهب وغارت ودستخوش سرقت نموده‌اند ، مخصوصا" راه قوچان ودرگزوخاکستر بواسطه‌ی‌سرقت وشرارت [آنها] بکلی ازامنیت افتاده است [حسن خان رئیس محفظین آصف‌الدوله] آنها [رادستگیرو] ازاین قرارمعرفی کرد :

« شاهرضا » برادرامیرآخورمنصورالملک حکمران درگز . « ایمانقلی » که اوازنوکرهای منصورالملک بوده . . . »[1]

مجدالاسلام می‌گویدکه‌حسن خان ازسوی آصف‌الدوله‌که‌خودسردسته‌ی دزدان دولتی بود ما"مورمیشودکه ازحاکم کلات نیزسواره کمکی بگیردکه به جنگ یغمه‌ی دزدهابرود .

« قبل ازحرکت بنده محرمانه باحسن‌خان [که سابقه‌ی آشنائی داشتم[2]] صحبت کردم وازاوپرسیدم واقعا" خیالت چیست ؟ آیادرمیدان جنگ میکنی ودزدهارامیگیری یاآنکه به دفع الوقت میگذرانی ؟

باکمال تعجب جواب داد . مگرشماهادرمیان بزرگان نبوده‌ایدوقانون نمیدانی که اینگونه سئوالات ازمن میکنی ؟

گفتم . شایدهرارمطلب باشدکه من ندانم ، البته بایدبپرسم تابدانم .

گفت . من یک حکم محرمانه هم دارم وفورا" ازبغل خودحکمی نیم‌ورقی ممهوربه مهرحضرت اشرف [آصف‌الدوله‌والی‌خراسان] ارائه‌داد ، حاصل مضمون حکم مبارک نیم ورقی محترم آنکه .

حسن خان ما"موراست درتمام ایلات ومحلات عبورکند ، هرطایفه یامحله که به سارقین

---

۱ ـ سفرنامه‌کلات ـ ج ۲ ص ۲۹۵ .

۲ ـ حسن خان چندی پیش ما"مورشده‌بودمجدالاسلام ومیرزاحسن رشدیه‌وهمراهانش راکه ازتهران تبعیدشده‌بودندبه‌کلات ببرد ، که‌اعمال ورفتاراین ما"موردولتی درسفرنامه کلات بخوبی تشریح شده است .

مساعدت وهمراهی کرده‌اند [!!] یابعضی ازاموال مسروقه درنزدآنهاپیدامیشودتنبیه و جریمه نموده اموال راازآنهااسترداد گند .

گفتم ، من که معنی این حکم رانفهمیدم ،خودت که ماموراجرای اوهستی ، مدلول اورا بیان کن .

درجواب خنده‌ی طولانی کردوگفت مدلول این رقم قصاحریان اینست که . من هرچه‌ازهرکس بخواهم بگیرم .

گفتم . عجب مطلب واهی میگوئی! توماموری که دزدهارابگیری یاازهرکس که مال دزدی در نزد تواست بگیری ؟ چه ربطی به مال هرکس دارد ؟

مجددا" خنده‌ی طولانی نمراول کردوگفت .مگرواقعا "خواست درگلات مختل شده یاسربه سر من میگذاری ؟ من باهمین حکم میتوانم تمام محلات وایلات گلات رابلکه قوچان رابچاپم .

بارحیرت کرده‌توضیح خواستم ، این طورجواب دادکه :

((من الان میروم به طرف کوه هزارمسجدکه محل توقف وما"من درزدهاست ، اگردستم به‌آنها رسیدوبه‌آسانی توانستم آنهاراگرفتارنمایم که اموال بسیارکه سالهای درازازمردم دزدیده‌اند به دست خواهدافتادواگردستم به آنهانرسیددرآن حوالی یعنی دردامنه کوه هزارمسجد که بواسطه مرتع بودن اقلا "دویست محله ازطایفه‌ی جلایروهزارخانوارشیخوانلو وغیره منزل دارند ، درهرمحله هم لااقل یک جرثی ازاموال مسروقه هست ، جراکه دزدهامال بازاری و حراری رانگاه نمیدارندوفورا" بعدازسرقت میان آن طوایف میفرستندوبه آنهامیفروشند وآنها هم فورا" بااختیارا" میخرندوبهمین وسیله [ولویک دستمال یابگدانه‌آبی باشد] من‌تمام دارائی آنهاراضبط خواهم کردوبرفرض‌که مال دزدی نخریده باشند ، بهانه‌ی دیگر دارم وآن اینست که شماها درفلان روزبه دزدهامعاونت کرده‌اید ومان وقندوجائی وبره برای آنهابرده‌اید ،حالابه جرم این گناه بایدفلان مقدارجریمه بدهید .

گفتم . سبحان الله ، مگراین بیچاره‌هابه اختیارورغبت به دزدهامساعدت کرده وسیورسات داده‌اند ؟ باچاراترس جان داده‌اند ،حالاعوض آنکه حکومت محل خبران خسارت آنهارا بگند ، دومرتبه بایدجریمه [هم] بدهند؟

جواب داد . خدابدرت رابیامرزد ،مقصودبهانه است هرچه میخواهدباشد .

باری حسن خان باده‌نفرسوارگلاتی وسه نفرشاهسون که همراه خود [ازمشهد] آورده بود و دونفرسوداگران [دردرده] مجموع شانزده نفرمیشدندبطرف کوه هزارمسجدروانه‌شدند چهارشنبه روزبه انتظارآمدن حسن خان بارسیدن خبرازمیدان جنگ گذرانیدیم .

میرزاباقر که برادرقاضی ودرجزوسواران گلات ومستخدم مخصوص حکومت بودواردگردیدو شرح مسافرت چهارروز خودوهمراهان خودرااینطوراظهارداشت :

« ... دردهاازآمدن ماخبردارشدندوفرارکردند .حسن خان هم مصلحت درعافیت آنها [که خودش آنهاراخبرکرده وفراری داده بود] ندیده به چادرهابامحله‌ها که درآن اطراف بوده ،برده ، چندنفرزیش سفیدان آنهاراگرفته به زیر زنجیرکشیده وچندنفرراهم به بادشلاق گرفت وعنوانش این بودکه شماچرابادزدهاهمراهی کرده‌اید وسان وآب به آنها داده‌اید ؟

بیچاره‌هاهرچه دادوفریادکشیدندکه مادردادن سورسات مجبوربوده‌ایم وتهدیدبه‌قتل ازما میکردند ،حسن خان زدنارسهاجمع شدندوبنای گریه وزاری گذاشتندونزدیک بودترتوحوردی اتفاق بیفتد .حسن خان بحکم ضرورت قدری آرام شدواجازه دادکه‌بعضی ازمردهاشان که از ترس حسن خان واردوی دولتی به کوههاپناه برده بودند ،برگردندوفرارختم عمل رابدهند .

رنهااطمینان گرفته رفتندومردهای خودراخبرکردند ،آنهاهم آمدندوباحسن خان داخل درمذاکره شدندوگفتندوشنیدندتابالاخره قرارجریمه‌دادن رادادندوازهرمحله که درآن نواحی بودوجهی به « اسم ایالت گیری » ومبلغی هم برای « سپهسالاراعظم » وتعارفی هم برای « اردوی گیوان شکوه » معین نموده وسیصدتومان مجموعا" برای تقدیم حضرت اشرف [آصف الدوله] مرتب وحاضروصدتومان هم حسن خان سردارفاتح وهرنفری پنج تومان برای سوارهاترتیب داده وآماده شدورفته محبوسین رامرخص کردندوحسن خان سوارهارا برداشته ازآنحابطرف « بنگ قلعه »[1] روانه شدیم درین راه یکدسته شترسواربان [؟] [یک کلمه درنسخه‌ی خطی خوانده‌نشده است] که یکی ازدهات بلوک جولاهی است

---

۱ – آقای محمدخلیل پورکه‌نسخه‌ی خطی سفرنامه‌مجدالاسلام رامقدمه وحاشیه‌زده و درداشگاه‌اصفهان به‌چاپ رسانیده متاءسفانه بانام‌های محلی خراسان آشنائی نداشته ، اشتباهات‌زیادی رامرتکب شده‌ونتوانسته است نسخه‌ی خطی رابهتربخواند ، لذا[بنگ‌قلعه] که‌همانا[بنگی‌قلعه] یعنی قلعه‌نو می‌باشد‌درمعضی جاها[نیک‌قلعه] ومعضی جاها[بیک قلعه] آورده‌است . بایدتوجه‌داشت که این روستاسابقا "محل اسکان ترکهابودوبنگی قلعه [یعنی قلعه‌ی تازه باقلعه‌ی‌نو] نامیده‌میشد ، بعدهاترکهامهاجرت کرده ورفتند وکردهای شیخوانلوبرجای‌آنجااسکان‌گرفته آنرا[قلعه نو] نامیدند ، درفرهنگ‌جغرافیائی آمده‌است ، [قلعه نو – مرکزدهستان قلعه نوبخش کلات شهرستان مشهد – ۴۵ کیلومتر جنوب‌خاوری کبودگنبد .

... شغل مردان زراعت ، مالداری ، صنایع دستی زنان ، قالیچه‌وگرباس بافی ، مذهب آنها شیعه ، زبان فارسی کردی کمی به‌بلوچی آشناهستند] ، فرهنگ جغرافیائی ایران – استان‌نهم رزم‌آرا – ص ۳۰۴ .

مشغول چرا بودند و در میان آنها دو سه جفت شترهای قوی هیکل خوش اندام بود ، حسن خان بعد از امتحان به ما گفت ، این شترها خیلی به کار حضرت اشرف [آصف الدوله] میخورند ، و در میان دو سه هزار شتر متعلق به حضرت اشراف اگر ده بیست شتر پیدا شود به این خوبی . و ما اگر این شترها را نقد بمی ببریم مورد توجه خاص و مشمول عنایت اختصاصی حضرت اشرف خواهیم شد .

من در جواب او گفتم . به چه مناسبت ما این شترها را که نمیدانیم صاحبش کیست بگردانیم و به شهر بریم ؟

حسن خان گفت :

کدام مناسبت بهتر از اینکه شترهای او خوب است و خداوند هر چیز خوبی را برای حضرت اشرف آفریده و هنور سخنش تمام نشده بود که بطرف شترها راند سوارها متابعت کرده اطراف شترها را حلقه وار محاصره کرده بطرف ((نیک قلعه)) راندند . قریب هزار قدم که رفتیم صدای ضجه‌ی زنی شنیده شد که پای برهنه میدوید و ناله میکرد . حسن خان به خیال اینکه شاید ضعیفه [از دست کسی عارض] باشد و مطلبی داشته باشد که مستلزم فایده باشد ، عنان اسب را کشید تا ضعیفه برسد ، ولی بیچاره هیچ نمیتوانست تلفظ نماید چون متصل اشک می‌ریخت و حسن خان با کمال ملایمت با او صحبت میکرد و دلداری میداد و می‌گفت :

((خواهر جان گریه نکن ، هر مطلبی داشته باشی من انجام میدهم ، به سر حضرت اشرف تا کار تو را اصلاح نکنم از اینجا حرکت نخواهم کرد . خداوند وجود مقدس حضرت اشرف را برای احقاق حق مظلومین و اغاثه ملهوفین مقرر فرموده و نعمت وجود آمدن مجسمه عدل و داد را مخصوصاً" برای شما مردم خراسان فرستاده چون شما در پناه آستان قدس امام علیه السلام هستید . بر تمام شیعیان نوبت دارید . لهذا خداوند به باطن امام هشتم امام رضا ((علیه آلاف التحیه والثنا)) بر شما تفضل مخصوص فرموده و چنین حاکمی رئوف و خیرخواه و نوع پرست برای شما فرستاده که در تمام عمر یک قطره عرق نخورده ، در هر هفته دو مرتبه به حرم مطهر مشرف میشود و هر دفعه یکساعت زیارت میخواند یک ساعت هم گریه میکند ، ما هم نوکر او هستیم ، هر نوکری حتما" باید تابع اخلاق اربابش باشد . . . گذشته از مقام نوکری ، شخص من از طایفه‌ی جلیله شاهسون و بنی اعمام حضرت اشرف هستم ، فضیلت سلسله جلیله شاهسون را احدی منکر نیست و شاید در تمام این طایفه که زیاده از یک کرور در تمام خاک ایران هستند ، ده نفر ظالم پیدا نمیشود و . . .

القصه مادر جان خیالت راحت باشد و گریه نکن ، مطلبت را بگو . اگر طرف تو یا کسی که به تو ظلم کرده در آسمان چهارم هم باشد ، از دست من جان در نمی‌برد و انتقام تو را در کمال سختی خواهم گرفت .

ضعیفه‌ی بیچاره کم کم به حرفهای حسن خان امیدوار شده شرح تظلمات خودش را اینطور

شروع کردکه من اراهل « سیج »[1] هستم وشوهرمن سه سال است مرده ، دوطفل صغیردارم وترکه‌ی اومنحصراست به همین چندشترومن چون بضاعت‌ندارم که ساربان مخصوص‌داشته‌باشم لهذاخودم درفصل تابستان که موقع چرانیدن شترهاست بچه‌هایم رابه دست خواهرم‌سپرده وخودم شترهارابرداشته می‌آورم دراین بیابانهامیچرانم وامسال کدخدای اینجاخیلی به من اذیت کردو حق‌المرتع مطالبه‌نمود ، منهم چیزی نداشتم به اوبدهم . آن بی انصاف یکنفراز شترهای مراجبرا" تصرف کرد ، بازدلم خوش بودکه باقی شترهای یتیمانم سالم هستند ، حالا سوارهای شمااشتباها" آنهارارانده‌اند ومن دردنیاغیرازاین‌چندشترچیزی‌ندارم‌ودوطفل یتیم رابایدداربپهلوی این شترهانگاهداری کنم . امروز روزی است وروزبنجاه هزارسال هم روزی ، در حضورجده‌ام فاطمه‌زهرادادمت رامیگیرم ، اگربرمن ویتیمانم رحم نکنی ، واگربرحم کنی جده‌ام ازتوشفاعت خواهدکرد .

کلام صغیره‌که به اینجامنتهی شد ، حسن خان باکمال تغیروبه ماکرده وگفت :

عجب رنگه یوحرف درارغسی است | دوساعت بعت مارامعطل کردهوروبه صغیره کردوگفت :

من به حکم حضرت اشرف ما"مورم این شترهاراببرم ومی‌برم به شهرخراسان [مشهد] تواگرحرف حسابی داری ، بیادرشهروعارض بشو ، شایدتوجهی به تونفرمایند . ولی چون علوبه هستی‌محرمانه‌به‌تونصیحت‌میکنم‌که‌ابدا" به‌شهرمباواسمی‌هم ازشترهامبر . ((شنردیدی‌ندیدی)) و الاجان بچه‌هایت درخطراست ومی‌ترسم آنهاراهم روی شترهابگذاری . این بگفت‌وسلاقی براسب زده تاخت وروانه شدوماهم ازعقب اوروانه‌شدیم .

صغیره‌هرقدردویدبه گرد پا نرسید ، امانانبم فرسخ راه‌صدای ناله‌وصحه اورامی‌شنیدیم .

باری رسیدیم به پنگ قلعه (۲) ، آنجاهم حسن خان واردبرکدخدانشدوتمام آنچه سورسات لازم داشتیم گرفتیم وصبح که برخاستیم چای خوردیم ومالهارادرست کردیم که‌سوار شویم ، حسن خان به کدخداگفت : دریکماه قبل که ماازاین راه مقصربه کلات می‌برویم ، شوتر بدبوئی ماگوناهی کردی ومامیخواستیم توراتنبیه وجریمه کنیم آخوندها (۳) شفاعت‌وممانعت کردند ، حالابدرت رامی‌سوزانم وفورا" تلاق راکشیدوبه سروگله‌ی کدخدانواخت ، باقی‌سوارهای شاهسون هم متابعت‌کردند [وبه‌جان کدخداافتادند .] من خودم راروی کدخدانداخته

۱ـ درمتن چاپی اشتباها" [[سبج]] آمده‌است وصحیح آن سیج است . [[سیج دهی ازدهستان چولائی خانه‌بخش حومه شهرستان مشهد ـ ۵۵ کیلومترشمال خاوری مشهد ـ دوکیلومترخاورراه مشهدبه کلات .]] فرهنگ جغرافیائی ایران ـ ج ۹ ص ۲۳۰

۲ـ درمتن ، [[نیک قلعه]] آمده .

۳ـ منظورازآخوندها ، مجدالاسلام وهمراهانش می‌باشند .

ممانعت کردم و به اصرار و التماس من راضی شد که از سبیه که خداصرف نظر کند **ولی هرگز از جریمه نخواهد گذشت** (۱) و بعد از نیم ساعت اصرار و جانه زدن، قرار دادیم :
یک بمد تور بنی و یک چادرشب [ابریشمی] و یک تومان نقد و چهار جفت جوراب [رنگی پشمی] گرفت، آن وقت از طمعه خارج شدیم، در اینجا حسن خان به ما گفت : شماها مرخص هستید که بطرف کلات بروید ولی من از راه امیرآباد [جناران] به شهر خواهم رفت و به هر کدام از ما سه تومان داد [از پنج تومانی پولی که از کردهای شیخوانلو و جلایر گرفته بود] و دو تومان خودش برداشت و ما هرچه چانه زدیم فایده‌ای نبخشید، او به طرف شهر رفت و ما به طرف کلات آمدیم، رفقا هر کدام به مرکز ده خودشان رفتند، بنده هم شرفیاب شدم که شرح این مسافرت [دستگیری دردها را] به عرض برسانم، از استماع این اخبار حالت حاکم بکلی به هم خورد و علی الظاهر تأسف کرد که چرا این همه ظلم به مردم وارد شده، ولی در متن واقع اوقاتش از این بابت تلخ بود که چرا حسن خان به او اعتنا نکرده و به کلات نیامده که سهم او را که در این کار زحمتی کشیده است، بپردازد، و هنوز حاکم مشغول آه و ناله بود که صدای ناله‌ی بسیار جان گدازی شنیده شد، همه متوجه آن طرف شدیم ضعیفه‌ای دیدیم با پای پیاده و برهنه که خون از اطراف پاهایش جاری و یک چوب به دست گرفته، مثل زنهای بچه مرده شیون میکند و همین که نزدیک حاکم رسید بی اختیار به زمین افتاد، اول پاهایش را بوسید، بعد دامنش را گرفته بطوری آه و ناله و گریه و زاری میکرد که ما و تمام حاضرین از گریه‌ی او به گریه افتادیم و مخصوصا" حال نگارنده [مجدالاسلام] پریشان شد و خواستم از حال او استفسار کنم، میرزا جواب داد این همان ضعیفه‌ی صاحب شتر است که این مسافت بعیده را که زیاده از هشت فرسخ است پیاده دویده تا اینجا رسیده است، لازم نیست حالت خودمان را تشریح کنیم که به چه حالتی گرفتار شدیم، هر صاحب حسی میداند که در چنین موقعی حال سنگ آب، بلکه سنگ خارا کباب میشود، واقعا" به مرگ راضی شدیم و ضعیفه را اینطور تسلی دادیم که ما و جناب حاکم به حضور حضرت اشرف عریضه‌ای [عرض] می‌کنیم و یقین است شترهای تو را پس خواهند داد.

معلوم شد ضعیفه علاوه از غصه شترها برای بچه‌های یتیمش می‌ترسید و از حرفهای حسن خان به شبهه افتاده که مبادا واقعا" این دو طفل یتیم گرفتار قهر و غضب حضرت اشرف شده باشند. باری بهر وسیله‌ای بود او را ساکت کردیم و خان حاکم او را فرستاد به اندرون و سفارش کرد نانش بدهند و شرحی به جناب جلیل الملک بیگلربیگی خراسان در توجه ضعیفه نگارش داده و ما هم شرحی به حضرت اشرف عریضه کرده استدعا کردیم شترهای ضعیفه را پس بدهند. فردا صبح

---

۱ ــ *تمام دعواها روی لحاف ملانصرالدین بوده است.*

صفیه راروانه‌شهر [مشهد] کردیم ...»[1]

باری محدالاسلام درسفرنامه‌ی خودمی نویسد، هنگامیکه سبب پیروزی انقلاب مشروطیت ازحبس وتبعید درگلات آزادشدیم وبسوی مشهدحرکت کردیم درطوق‌چولایخانه، «صفیه‌ی لختی‌رادیدیم که ماراشناخته وآمدسلام وتعظیم نمودوخیلی اظهارتشکرمیکرد، ازاوپرسیدیم *آیاایالت جلیله* [خراسان] *شترهایت راپس داد؟*

جواب داد، بلی، به‌ملاحظه‌ی سفارش نامه شماشترهارادادامادوجفت شترخوب ازمیان آنها انتخاب نموده برای خودش برداشت ومابقی رابه خودم ردکرد، باانکه‌چهارشترازاوبرده‌بودندبارخیلی ممنون بود.»[2]

بزرگان کلات ولاشین ـ از چپ: کدخدا نادر شیخکانلو، حاج آقای نرسانلو، حاج میرزا بیگ زیدانلو، حاج امین صوفیانلو ـ اردیبهشت ۶۵

۱ـ سفرنامه‌کلات، محدالسلام کرمانی ـ ص ۳۰۲ ـ ازاین قبیل بدبختیهائی که براین‌ملت ازدست دولتیان رفته‌است درکتاب مذکور، فراوان مندرج است که خوانندگان گرامی برای اطلاع ازاین فجایع درشمال خراسان میتوانندبه آن رجوع فرمایند.

۲ـ مدرک فوق ـ ص ۳۵۳.

قیام جمجوخان در مقابل متجاوزان روس و انگلیس در خراسان

در اواخر قرن نوزدهم که نفوذ استعماری دوزالوی خونخوار شرق و غرب ، یعنی روس و انگلیس در حاورمیانه ، بویژه در ایران به اوج خود رسیده بود ، سرزمین پهناور خراسان نیز ، بعنوان سر بلای هندوستان ، نمی‌توانست از کشمکش‌ها و رقابتهای سیاسی و نظامی این دوابرجنایتکار تاریخ در امان بماند ، حرص و ولع و اشتهای سیری‌ناپذیر روسها برای بلعیدن سرزمینهای دیگران بی‌انتها بود . کنسول‌های هر دوامپریالیزم مذکور در مشهد و قوچان و دیگر شهرهای شمالی خراسان ،مردم را علیه همدیگر تحریک نموده و بجان هم می‌انداختند ، تا از آب گل آلود ماهی بگیرند و با ایجاد جنگهای خانگی و برادرکشی و اغتشاشات داخلی، دولت زبون و رو به زوال قاجار را بیش از پیش مشغول و پریشان و مشغول دارند و خود با خیال راحت به نقشه‌های شوم خویش بپردازند .

با شروع دوران مشروطیت ایران ، انگلیسی‌ها از مشروطه‌خواهان و روسها از استبداد محمدعلیشاهی حمایت می‌کردند . روسها قصد داشتند از طریق قوچان و مشهد و هرات خود را به مرزهای هندوستان برسانند .انگلیس‌هابرای‌جلوگیری از آنها تعدادی مزدوران هندی‌در آنجاها مستقر نموده بودند ، و برای تحریک گردهای مرزنشین خراسان هم دست به برخی حقه‌های سیاسی زده بودند ، از جمله می‌گفتند : " ما پشتیبان شما هستیم و برای اینکه مبرورد و دیگرسرزمینهای خود را از روسهای کافربگیرید باید همه تفنگ به دست‌گرفته و مسلح شوید . بدین ترتیب انگلیسی‌هاتوانستند یک نیروی چریکی قابل توجهی از کردهای زعفرانلو بر ضد روسهای متجاوز سازمان دهند ، چنانکه قبلاً " در جنگ گوگ تپه نیز ترکمن‌ها را علیه روسها تجهیز و تحریک کرده بودند ، حقوق و اسلحه و تجهیزات نیز به کردها می‌دادند . انگلیسی‌ها که فرماندهی این قوای چریکی را برعهده داشتند ، طبق برنامه کردها را وادار نموده‌تاعلیه تأسیسات نظامی روسها در آنسوی مرز اقدامات تخریبی انجام می‌دادند .روسها هم متقابلاً " به دفاع برخاسته و دهکده‌های نوار مرزی در داخل ایران را زیر حملات و یورش‌های خویش قرار می‌دادند و زنان و کودکان و مردم بی‌گناه را به خاک و خون می‌کشیدند ، که به آتش کشیدن روستاهای یاماملو و بنجرانلو از سوی روسها معلول همین علت بود که هنوز هم آثار آن مشهود است و قلعه‌ی سوخته یاماملو یادگار آن روزگارشوم می‌باشد .بدینگونه شمال‌خراسان بویژه نواحی مرزی محل تصادم و قدرت نمایی دو امپریالیزم شرق و غرب شده ، اسبت از همه جا رخت بربسته و بیشتر فشارها مثل همیشه بر روی دوش مردمان فقیر و بیچاره‌روستایی بود .خوانین و حکمرانان شمال خراسان نیز به سبب زوال عمر ملوک الطوایفی آخرین‌مراحل احتضار را می‌گذرانیدند . در قوچان نیز ، دیگر از آن سطوت امیرحسین خانی نشانی بر جای نمانده ،سگار عبدالرضاخانی جای شمشیر امیرحسین‌خانی را گرفته بود . عبدالرضاخان

رعفرانلو پسر ابوالحسن‌خان پسر امیرحسین خان و ملقب به شجاع‌الدوله بی‌شجاعت برمسند حکومت مرار داشت . خاندان حکومتی درگز هم دست کمی از قوچان نداشتند ، محمدعلی‌خان منصورالملک حاکم درگز به چیزی غیر از برگردن جیب خود و اطرافیانش نمی‌اندیشید . ضعفا و فقرا روزبروز ضعیف‌تر و فقیرتر می‌گردیدند ، و روسها هر روزی که پیش می‌آمد ، از روز دیگر بیشتر بر سرنوشت مردم بی‌پناه این منطقه مسلط می‌شدند ، دایرا کنسول روس درمشهد حاکم بر سرنوشت خراسان و ژنرال ردکو حاکم نظامی روس در مشهد حاکم مطلق العنان خراسان و حاکم نظامی منطقه بود .

در چنین اوضاع آشفته‌ای یکی دیگر از فرزندان خاوران بنام جهجوخان که انگلیسی‌ها او را جوجو می‌گفتند ، قد مردانگی برافراشت و به یاری مظلومان و ستمدیدگان برخاست . جهجو از کردان درگز و به قول آقای ابوالفضل قاسمی ، روح نادر بود که بار دیگر متجلی شده بود تا مشتهای گره‌کرده‌ای بر دماغ بیگانگان و بیگانه‌پرستان بکوبد و به آنها بفهماند که هنوز این بیشه از شیران شرزه خالی نشده است .

جهجو هر دو استعمارگر روس و انگلیس را دشمن سرسخت ایران و عامل عقب‌ماندگی و بی‌خبری مردم این بوم و بر می‌دانست ، و بهمین جهت کینه و تنفر شدیدی از این دو جنایتکار در دل داشت و آگاهانه مردم را علیه آنها برمی‌انگیخت .

گفته شد که حکومت خراسان ، ظاهرا" با قاجارها و عملا" با روس و انگلیس بود ، در تائید این موضوع به گزارش تلگرافی نمره ۱۷۲ مورخه ۱۳ ژانویه ۱۹۰۹ وزیر مختار انگلیس از تهران به لندن توجه فرمائید ، که می‌گوید :

" رکن الدوله والی خراسان معزول شده است و قرار است به سفارش دولتین روس وانگلیس تا عید نوروز در پست خود باقی بماند . . . " [1]

و در دنباله این گزارش آورده است که : " بهر صورت در اوایل مارس راپرت داده شده که رکن‌الدوله معزول شده[2] و شاهزاده نیرالدوله را که شخصا" در خراسان منفور عامه است به مناسبت‌تقریبا" ۲۴۰۰ لیره پیشکشی که برای (گرفتن) این مقام داده است ، (شاه او را) به ایالت تعیین نموده است . در ۴ مارس رکن‌الدوله از مشهد عزیمت نمود و در ۷ مارس

---

۱ ـ کتاب آبی ج ۳ صفحه ۳۰۶

۲ـ محمد تقی میرزا رکن الدوله برادر ناصرالدین‌شاه چندین بار به حکومت خراسان منصوب و معزول گردیده بود . این بار در سال ۱۳۱۵ قمری به فرمان مظفرالدین شاه پس از عزل آصف الدوله به حکومت خراسان منصوب شده بود . حدیقه الرضویه ادیب هروی ـ صفحه ۱۷۵ .

مازورسایکس (کنسول انگلیس در مشهد) راپورت داد که انقلاب در مشهد شروع شده است ."
بدیهی است که خرید و فروش پستهای حساس ایالت و وزارت چه بدبختی ها و سیه‌روزیهایی را برای مردم ما به ارمغان می‌آورده است .والی خراسان و دارو و دسته‌اش به محض ورود به خراسان درصدد برمی‌آمدند که در اندک زمان چندین برابر آنچه را که به شاه و درباریان و دولتیان داده و این مقام را خریده‌اند ، از مردم محروم و بینوا وصول نمایند ، آنها فقط به فکر جیب خویش و جمع آوری مال و منال بودند و هم میهنانشان کوچکترین ارزش و اعتباری برایشان نداشتند . وضع مملکت بویژه خراسان تأسفبار بود ، چنانکه در قسمتی از تلگراف وزیر مختار انگلیس از تهران به وزیر امور خارجه انگلیس در لندن بتاریخ ۲۷ دسامبر ۱۹۱۰ (۱۲۸۹/۱۰/۶) چنین آمده است :

" مشهد . وضع خراسان بهیچوجه خوب نیست ... محمد علی نیشابوری هنوز در گناباد مقیم است . در غیبت حاکم (خراسان) ظهیرالسلطان دچار مشکلات زیاد است نه پول دارد نه قشون که حفظ اقتدار خود را نماید ... راپورت‌های تربت (حیدریه) مشعر بر عدم امنیت آن نواحی و عموما " عدم انتظام راههاست .
مازورسایکس (کنسول انگلیس در مشهد) در سیزدهم دسامبر تلگراف کرده که : درمشهد احتمال اغتشاش می‌رود و (ظهیرالسلطان) نایب الحکومه از جان خود بیمناک است .دردرگز در اواسط نوامبر (اواخر مهرماه ۱۲۸۹ خورشیدی) اغتشاش شروع شده (و منصورالملک) حکومت و رئیس نظمیه آنجا را (به امر جه‌جوخان) از شهر خارج کرده‌اند . در بیست وپنجم (نوامبر) حاکم جدیدی با قدری سواره از مشهد (به درگز) گسیل شد . در بیست و هشتم نوامبر در یک اردجامی (درآنجا) یکنفر از صاحب منصب گمرک و هفت نفر سواره را کشته ، حاکم را زخمی کردند ."

در دویم دسامبر (۱۱ آذرماه ۱۲۸۹) *قسمتی از اهالی درگز (به فرماندهی جه‌جوخان)* به باجگیران رفته گمرک خانه را که در تصرف صاحب منصبان نظمیه بود توقیف و مسافرین را که بیشتر آنها از اتباع دولت روس بودند لخت کردند .

همینقدر که عده‌ی آن جمعیت به سیصد نفر رسید در خیال حمله به قوچان افتادند ولی یک اسکادران قزاق روسی که از قوچان مرخص شده به مشهد می‌رفتند ،دوباره به قوچان عودت داده شدند و به همین جهت شهر قوچان از حمله و غارت (!!) آنها خلاصی یافت [1] سپس موسیول جنرال روس پیشنهاد نمود پنجاه نفر قزاق در قوچان بگذارند و چهارصد نفر هم در

---

۱ ـ معلوم است که استعمارگران غارتگر بوده‌اند ، یا انقلابیون درگز .

عدان [۱] که مرحد است حاضر باشند که در موقع لزوم احضار شوند . مازور سایکس با این پیشنهاد موافقت نمود . در سیزدهم دسامبر مازور مشارالیه رابرت داد که حاکم جدید درجز به‌محض ورود آنجا محبوس و نوکرهای او کشته‌شدند و مظنون است که‌منور سمعدنفر از غارتگران مزبور در نزدیکی قوچان باشند .

مسیو پوکلوسکی (وزیر مختار روس در ایران)در پیشنهادهای مسیوگریگوریف (قونسول روس در مشهد) تغییرات داد . پنجاه نفر قزاق برای قوچان و فقط یکصد نفر بجهت عدان تصویب کرده است . " [۲]

تلگراف نمره ۱۵۹ مورخه ۱۱ اوت ۱۹۱۰ سفیر انگلیس به لندن در مورد خراسان

" ... ظاهرا " اختلاف و نفاری زیاد بین حکام بعضی محال و نظمیه‌های آن نقاط موجود است . مخصوصا " در بجنورد و قوچان و سرخس و بیرجند . " [۳] تلگراف فوق مربوط به ایام بحست‌وزیری مستوفی‌الممالک و استانداری رکن‌الدوله در خراسان و حکومت یورش اعدل‌الدوله درقوچان است ـ ۲۵ مرداد ۱۲۸۹ خورشیدی .

این تلگراف‌نیز در رابطه با عزیمت‌مسعودخان پسرمنصورالملک به درگزمخابره‌شده‌است .

از تلگرافات خلاصه وقایع ماهانه ایران ۲۴ ژانویه (بهمن ۱۲۹۰) فوریه ۱۹۱۱ از ـ تهران به لندن :

" مشهد ـ مسعودخان که به حکومت درگز منصوب شده بود تا قوچان رفته و چندی‌است همانجا متوقف است و علی‌الظاهر می‌ترسد جلوتر برود . [۴]

۱ـ منظور ازعدان ، عودان می‌باشد که در آنسوی مرز باجگیران قرار دارد .

۲ـ کتاب آبی ج ۳ منمم ج ۱ ـ وقایع سال ۱۹۱۰ برابر ۱۲۹۰ خورشیدی و ۱۳۲۹ ـ قمری .

۳ـ کتاب آبی ج ۱ صفحه ۳۰۷

۴ ـ درگزارش دیگر می‌گوید : اغتشاش درمجز بواسطه‌ی تعیین شدن مسعودخان به حکومت مرتفع شده . این مرد اولین وسیله اغتشاشات بود . اشرار [درگز] تقاضا کردند که خود او حاکم بشود . " کتاب آبی جلد ۳ صفحه ۴۳

تلگراف نمره ۲۳۴ مورخه ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۲

" از منابع موثق شنیده‌ام که دولت روس سهمین زودیها جنرال ردکو و " تامان " و قزاقهای قفقازیه و باطری کوبان و سربازهای دسته۱۳ ترکستان را از اینجاعودت خواهد داد .

بر دسته‌ی قوچانی یکصدنفر از سربازهای دسته ۱۸ ترکستان افزوده خواهد شد [1] و تمام عده آنها در آنجا ۲۵۰ نفر خواهد بود و عده آنهائیکه در مشهدحاضر خواهند بود ۸۵۰ نفر خواهد بود . " [2] این آماری است که روسها داده‌اند که بی‌تردید $\frac{1}{10}$ آنرا ذکر کرده‌اند .

درگزارش وزیر مختار انگلیس از تهران به لندن در مورد تحریکات روسها و اوضاع مشهد آمده است که : " سرکنسول دولت اعلیحضرت پادشاهی (بریتانیا) دیروز بوسیله تلگرام گزارش داد که اتباع روس و مردم مشهد به یک جنگ خیابانی پرداخته‌اند . این جنگ تلفاتی نیز داشته است . سرکنسول روس حاضر نیست کتبا " اعلام دارد که این افراد (ماجراجو مثل طالب‌الحق و یوسفخان هراتی) اتباع روس هستند و یا بگذارد تا مقامات دولتی (ایران) مستقلا " با آنها رفتار کنند . مازورسایکس (کنسول انگلیس در مشهد) فکر می‌کند که او (کنسول روس) حرف‌شنوی دارد . مسیو سابلین هم که اکنون از ملاقاتش (از سفارت روس در تهران) بازگشته ، به من اظهار داشت که سرکنسول او به این اعتشاشات گزارش نداده است . " [3]

تلفوف نمره ۱۷۳ ـ خلاصه وقایع ایران از پنج هفته قبل تا ۱۸ ژوئن ۱۹۱۲ (تیرماه ۱۲۹۱)

" . . . مشهد ـ عدم امنیت عمومی در این ایالت دوام دارد و چندین (نفر) صاحبان املاک افغان و بربر از قرار مذکور مشغول فروش املاک خود و مهاجرت به افغانستان می‌باشند .

---

۱ ـ در این‌هنگام که صحبتشان از درگیرعازم قوچان شده بود روسها از بنه‌وی نیروهای خود را در قوچان تقویت می‌کردند . بطور کلی این زمان در شهر قوچان وسیله روسها حکومت نظامی اعلام شده بود و بشدت رفت وآمد مردم شهر تحت کنترل بود و بیشتر جاسوسان شوروی در قالب تاجر و کاسب سرازیر این شهر گردیده بودند و کوچکترین حرکت را مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دادند ، اگرچه ظاهرا " شاهزاده رکن‌الدوله یا نیرالدوله والی‌خراسان بودند ، اما عملا " مازور ردکو فرمانده روسی در مشهد اوامر و دستورات لازم را صادر و اجرا می‌کرد .

۲ ـ کتاب آبی جلد ۶ صفحه ۳۰۸

۳ ـ تاریخ استقرار مشروطیت ـ حسن معاصر صفحه ۹۹۵

۳۸۸ ـــ

---

۱ ـ یوسف خان هراتی که صبا " در دستگاه امیرحسین خان شجاع‌الدوله بود و پس از مرگ امیر به مشهد بازگشت و به تجارت و ماجراجویی پرداخت و محمدعلی فورش‌آبادی هم به او پیوست که به نفع روسها دست به تجارت زدند و عامل بمباران حرم نیز همین‌ها بودند.

۲ ـ از شهرهای روسیه

۳ ـ کتاب آبی ج ۶ ـ میرزا حسن خان اصفهانی صفحه ۲۱۵

۴ ـ عباس آباد سبزوار که مورد تاخت و تاز ترکمن‌ها قرار گرفت .

۵ ـ کتاب آبی ج ۶ صفحه ۲۸۵

۶ ـ تاخت و تاز و غارت ترکمن‌ها در نواحی بین شاهرود و سبزوار بویژه در میامی و عباس آباد و مزینان مجامع زیادی به بار آورد که علاوه بر قتل و غارت زنان و کودکان

شرارت می‌باشد دستجات دیگر از همان ایل ملحق شده و عده حالیه آنها ۱۰۰۰ نفر تخمین شده است راه تا تهران مسدود است و پست را از راه روسیه حمل می‌کنند .

۱- حسینقلی خان قراجورلو

۲- دکتر محسن خان پدر سپهبد رضا زاهدی ((پسر عموی سپهبد فضل ال... زاهدی)) است .

بسیاری نیز به اسارت برده شدند . سرانجام کردهای شادلو و قراجورلوی بجنورد که از ادامه‌ی این وضع رقت‌بار و عدم کفایت دولت وقت به ستوه آمده بودند ، بپا خاسته به رهبری حسینقلی‌خان قراجورلو راه را بر ترکمانان غارتگر مسدود کرده عده زیادی از آنها را مقتول و اسیر نموده و اسرای خراسان را آزاد ساختند و سرهای ترکمن‌ها را بر نیزه‌ها کرده به مشهد آورده و مورد استقبال مردم قرار گرفتند .

تلگراف سروالترتنلی به سرادواردگری ـ تهران ۴ دسامبر ۱۹۱۲

بواسطه هجوم ترکمن‌ها ایاب و ذهاب در راه تهران الی مشهد مقطوع شده‌است ـ مرّتین یکی از مفتشین اداره تلگراف هند و اروپا دیروز نزدیک میامه (مابین شاهرود) دستگیر و به او بد سلوکی نمودند. یکی از غلامهای ایرانی که همراه او بود بادرشکه‌چی اومقتول گردیدند. او دیروز ساعت ۶ بعدازظهر به میامه رسید. تلسن از اجزاء بانک شاهنشاهی با اهل خانه‌او که بطرف مشهد می‌رفتند از شاهرود نمیتوانند جلوتر بروند.

مأمورین محلی می‌گویند نمی‌توانند اقدام مساعدی بنمایند. من در این باب به دولت ایران اظهار می‌کنم چون دولت نمی‌تواند مساعدی به قاعده بکند من به رئیس بانک تعلیم می‌دهم که به تلسن بگوید به اینجا مراجعت نموده و از راه رشت و خط‌آهن ماوراء بحر خزر (از طریق بازگیران) به مشهد برود.

مصاحبه با آقای براتی درگزی ۸۵ ساله در مورد اوضاع درگزوجه‌جوخان

جه‌جو فرزند اللهویردی‌بگ فرزند جه‌جو بود. جه‌جو در نوجوانی پدرش را از دست‌داد و حکومت درگز مقام پدرش را به او تفویض نمود و او به حکومت میانکوه (گَنِی، گُنگان، خادمانلو و صیاب و دربند، رُشتی، حصار و زَنگلانلو) منصوب شد، زیرا اهالی آنجا کرد بودند و شورش می‌کردند.

چون در سرزمین درگز که مرز بین ایران و روسیه است دزدان و یاغیان دوطرف ایران و روسیه دست به شورش و غارت و چپاول و گوسفنددزدی می‌زدند، و هنگامی که از سوی ایران تعقیب می‌شدند به داخل خاک روسیه فرار می‌کردند، دزدهای آن سوی مرز هم وقتی از طرف روسها مورد تعقیب قرار می‌گرفتند از مرز گذشته به داخل خاک ایران می‌آمدند و امنیت دوـ سوی مرز به این وسیله به خطر افتاده بود. اولیای امور دولتهای ایران و روس به چاره‌جوئی برخاستند، و استاندار خراسان و حاکم ترکستان شوروی نقشه‌ای طرح کردند که بموجب آن‌از طرف ایران جه‌جو به سرداری اتک منصوب شد و از سوی روسیه نیز یکنفر به سرداری اتک روس گمارده شد که جلو تاخت و تازهای غارتگران دوسوی مرز گرفته شود.

اقدامات سریع و بی‌باکانه‌ی جه‌جو در برخورد با اشرار مرزی امنیت را به منطقه‌ی درگز بازگرداند. حکّام درگز که مشاهده کردند با کوتاه شدن دست غارتگران و دزدان، منافع آنها

---

۱ ـ روستاهای رشتوار و حصار میانکوه فارس زبان اند. این حصار غیر از حصارمرزی جه‌جوخان است.

از این بابت به خطر افتاده است، با دسیسه‌چینی در نزد والی خراسان، جمجو را از سرداری اتک برداشته به نایب الحکومتی درگز که پست بی‌خاصیتی بود گماردند. چندی نگذشت که سر و صدای مشروطه بلند شد. انگلیسی‌ها از مشروطه و روس‌های تزاری از محمد علیشاه حمایت می‌کردند.

یکنفر به نام آغامحمد از عشق‌آباد، عده‌ای را به روستاهای درگز می‌فرستد که ظاهراً به نفع مشروطه و باطناً برضد مشروطه اقدام کنند. آنها دم از مشروطیت می‌زدند، اما کارهای آنچنان زشت و ناپسندی از خود نشان می‌دادند که مردم ساده‌دل می‌گفتند، اگر مشروطه این است که هزار بار رحمت به استبداد باد، ما مشروطه نمی‌خواهیم، و بدین‌ترتیب با نقشه‌ی ماهرانه‌ی خود احساسات مردم ساده‌لوح را علیه مشروطیت برمی‌انگیختند و آنچه‌را که روشنفکران و آگاهان به نفع مشروطیت رشته بودند، آنها با اقدامات منافقانه‌ی خود پنبه کرده و اهداف روس‌ها را تأمین می‌نمودند.

اینها از بخش‌های درونگر و نوحندان عده‌ای از ساده‌لوح‌ها را تجهیز نموده و به سوی درگز می‌آیند که شهر را غارت کنند تا به ۴ کیلومتری درگز می‌رسند سید علی‌خان حاکم درگز جمجو را به جلوگیری آنها می‌فرستد. جمجو در نخستین برخورد نیروی آنها را مغلوب و متواری می‌سازد فراریان خود را به قلعه نوحندان رسانیده در آنجا سنگربندی نموده و به‌دفاع برمی‌خیزند و در برج‌وبارو مستقر می‌شوند، در میان محصورین یکنفر مجربگی (مرزجی) بود بنام علی‌اکبر پهلوان که خیلی رشید و بی‌باک و در تیراندازی ماهر بود. نامبرده مأمور حفاظت و دفاع از برج جلوی قلعه‌ی نوحندان می‌شود یک پنج‌تیر روسی و یک جعبه فشنگ با خود به داخل برج حمل می‌کند، در پای برج یک باغ انگور بود. این باغ و برج در بلندی قرار داشت و بر اطراف خود مُشرف و مسلط بود. به‌محض اینکه جمجو و یارانش به تیررس برج رسیدند علی‌اکبر پهلوان آنها را هدف گرفت و با تیر اول و دوم دو نفر از سواران جمجو را از روی اسب سرنگون ساخت. جمجو که دونن از سوارانش را از دست داده بود، عقب‌نشینی کرد و به چاره جویی پرداخت. آنگاه خطاب به یاران خود گفت: هفت نفر از جان گذشته می‌خواهم که همراهم بیایند. تمام یاران جمجو اعلام آمادگی کردند، اما خود جمجو هفت نفر از آنها را جداکرده و باخود برد که یکی پدر من حضرتقلی دُهباشی بود که باجمجو هشت نفر می‌شدند. جمجو با یاران خود ازمیان رودخانه‌پیشروی‌کرده، خود را به‌پشت برج‌رسانیدند. جمجو به هرکدام از یاران سه دانه فشنگ داد و گفت شما هرکدام یکی از سوراخهای دیوار برج را هدف بگیرید و درظرف پنج دقیقه ۲۱ تیر به برج شلیک نموده سپس سکوت کنید و کف رودخانه فرار بکشید و بعد کار نداشته باشید.

نقشه‌ی جمجو کارگر افتاد و علی‌اکبر پهلوان مشاهده نمود که یکمرتبه از پشت‌سر مورد

حمله قرار گرفت ، شدت تیراندازی چنان بود که او نمی‌توانست سر از برج بیرون آورده موضع مهاجمین را بررسی کند . پس از اینکه طبق دستور جمجو ، ۲۱ تیر شلیک شد و سکوتی کامل حکمفرما گردید ، علی‌اکبر پهلوان که فریب خورده بود ، گمان کرد که مهاجمین احتمالا" به سوی برج پیشروی کرده و قصد دارند خود را به برج برسانند ، برای اینکه موقعیت آنها را درک کند و ببیند حمله‌کنندگان کجا رفتند ؟ (چون از سوراخ برج نمی‌توانست زیر دیوار برج را ببیند .) تا سرش را از دیوار برج بالا آورد که اطراف را نگاه کند ، جمجو با شلیک یکتیر سمی از کاسه‌ی سرش را به هوا پرتاب کرد . علی‌اکبر پهلوان از طبقه‌ی سوم برج از راهروهای مارپیچی‌به پائین غلتید و به داخل جوی باغ انگور افتاد و در آن حال که هنوز جان داشت ، از شدت درد دستش را به یک درخت انگور انداخت که از جوی بالا بیاید ، بر اثر فشار وارده درخت انگور کهنسال از ریشه درآمد و علی‌اکبر پهلوان به داخل جوی میم افتاد و جان داد . تیر جمجو با علی‌اکبر پهلوان چنین کرد که گفته‌اند :

گر این تیر از ترکش رستمی است نه بر مرده بر زنده باید گریست

لحظه‌ای بعد جمجو و یارانش به بالین او رسیدند که خون جوی باغ را فرا گرفته ، و علی‌اکبر پهلوان همچون اسفندیار پل بیجان افتاده بود . به دستور جمجو سرش را بریده بر سر نیزه کردند ، و بدین ترتیب برج اول که تاه برج بود به تصرف جمجو درآمد . آشوبگران که چنین دیدند ، ناچار تسلیم شده و اسلحه‌ی خویش را بر زمین گذاشتند . جمجو آنها را اسیر کرده با خود به درگز آورد و تحویل صمد علی خان حاکم وقت داد . چون تاصردگان فریب خورده بودند ، مورد بخشش قرار گرفتند آنهایی که ایرانی بودند به روستاهای خود رفتند ، و عوامل روس نیز تحویل کارگزار روس در درگز شده و به آنسوی مرز بازگردانده شدند . چندی از این میان نگذشته بود که مسأله‌ی محمدعلی خان قوش آبادی نیشابوری پیش آمد . مشروطه خواهان از صمد علی خان خواستند که جمجو را برای سرکوبی قوش‌آبادی به مشهد بفرستد .

این‌بمین یک درگزی که بعدها رئیس شهربانی درگز شد ، و در این سفر همراه جمجوبود ، نقل کرد که ما سیصد سوار بودیم که به فرماندهی جمجو از درگزبه‌مشهد رفتیم . در مشهد حکم دستگیری و کشتن قوش‌آبادی از سوی والـــــی به جمجو داده شد . ما از مشهد به‌سمت نیشابور حرکت کردیم و در کوههای بین نیشابور و مشهد با قوش‌آبادی مواجه شدیم که سنگرگیری کرده و راه را بر ما بسته بود .

جمجو یکنفر از سواران را فرا خواند و اسلحه او را گرفت و پارچهٔ سفیدی بر سر چوب بلندی بست و گفت برو به اردوی قوش‌آبادی و به او پیام بده که برای انجام مذاکره محلی‌را معین کند تا با هم صحبت بکنیم و بجهت دست به خونریزی نزنیم که همه‌ی ما ایرانی‌هستیم

و کشته شدن هیچیک از ما به نفع مملکت نیست . یا او به همراه یکنفر به اردوی ما بیاید ، یا من با یکنفر به اردوی او خواهم رفت .

پیک جمجو با علامت صلح وارد اردوی فورش‌آبادی شد و پیام گزارد . فورش‌آبادی گفت: من به اردوی شما نمی‌آیم ،اگر جمجو مایل به مذاکره است خود با یکنفر بدون اسلحه به‌اردوی ما بیاید تا با هم صحبت کنیم .

پیک برگشت و پیام فورش‌آبادی را رساند . جمجو به من (ابن‌یمین یک درگزی) گفت : برویم . گفتم کجا برویم ؟ ما دو نفر بی‌اسلحه چگونه به میان اردوی دشمن برویم ؟ این کار دور از احتیاط است و در حکم خودکشی است . جمجو خیره خیره به من نگریست و سوار بر اسب شد و راه افتاد . منهم ناچار پشت سرش حرکت کردم .برسیده به سنگرهای فورش‌آبادی نوکران او حلو آمده افسار اسبهای ما را گرفتند . جمجو از اسب پیاده شد . فورش‌آبادی هم‌از سنگر خارج شده به استقبال آمده درود گفت و درود شنید .

جمجو با ملاطفت دستش را به سمت او دراز کرد و پس از دست دادن و احوال پرسی ، جمجو بی‌مقدمه شروع به سخن کرد . آنچنان سخنان محکم و قاطع از دهانش بیرون می‌آمد که گویی با اسبرخودش صحبت می‌کند و انگار به‌انکار که یکه و تنها و بدون اسلحه در میان اردوی دشمن است . آنچنان با تهدید و ارعاب و توپ و تشر با فورش‌آبادی صحبت می‌کرد و با انگشتهای خود بسوی چشمان او حمله می‌نمود و می‌گفت : محمد سردار ، اگر چنین نکنی ، چنان می‌کنم و ... رنگ از روی فورش‌آبادی پریده بود ، که گویی کبوتری در مقابل شاهین قرار گرفته است .جمجو صدایی بلند و قوی و پرطنین داشت ،وقتی که صحبت می‌کرد ، شنونده تصور می‌نمود که چندین نفر دارند فریاد می‌کشند .

جمجو با سخنان پندآمیز و تهدیدآمیز قاطع خود ، دشمن را به تسلیم واداشت و حکم دستگیری او را از چنب خویش در آورده به او نشان داد و گفت اگر تسلیم نشوی حیاتت‌را از اینجا بر پشت یابو حمل کرده بر دروازه‌ی مشهد آویزان می‌کنم . فورش‌آبادی که سمه را پرزور دید ، گفت :

سردار ، من آوازه‌ی دلاوری و مردانگی تو را شنیده‌ام ، اما ندان که نامردی‌هایی کهار مأمورین دولت و حکام محلی دیده‌ام ، کارم به اینجا رسیده و مرا با مخالفت با مشروطیت واداشته است ، چنانچه شما به من و سوارانم تأمین جانی و مالی بدهید ، من حاضرم خودو یارانم را تسلیم تو کنم . جمجو با گرفتن قول از فورش‌آبادی به او گفت : تو دست به هیچ خرابی نزن ، تا من بروم و از والی مشهد برایت تأمین بگیرم و تا برای بردن تو شخصاً نیامده‌ام ، فریب نخورده و به شهر نیایی که ممکن است دامی برای تو نهاده باشند ، که بدنامش را به من نسبت دهند .

قورش آبادی اظهار تشکر کرد و گفت من در انتظار اقدامات شما در انجامی مانم. حمحو به مشهد برگشت و به نزد والی رفت که برای قورش‌آبادی از شخص احمدشاه تأمین بگیرد، زیرا علی‌نقی میرزا رکن‌الدوله والی خراسان چیزی به پایان حکومتش نمانده بود و تأمین خطاوار نظر حمحو بی‌اعتبار بود، زیرا ممکن بود والی بعدی تعهدات والی قبل را محترم نشمارد و قورش‌آبادی را به هلاکت برساند. رکن‌الدوله حاضر نشد از احمدشاه برای قورش‌آبادی تأمین بگیرد. وقتی حمحو دریافت که تمام حقه‌بازیها و دسیسه‌ها و فتنه‌جویی‌ها زیر سر والی مشهد و سفارش روس و انگلیس می‌باشد که خراسان را در اغتشاش و ناامنی نگهدارند، تصمیم به بازگشت به درگز گرفت، چون از مشروطه‌خواهان نیز در این مورد کاری ساخته نبود. لذا حمحو پیکی به نزد قورش‌آبادی فرستاد و او را از آنچه رفته بود با خبر ساخت و سفارش داد که بهتر است از نزدیک مشهد دور شود تا سروصداها بخوابد.

۱- یوسف‌خان هراتی ۲- محمدعلی قورش‌آبادی

فورش‌آبادی به سفارش جهجو عمل کرد ، و به سمت نیشابور رفت . این اقدام جهجو از دور کردن وی ازمشهد اثرمطلوبی درذهن عمومی بخشیدبرخی گمان کردندکه فورش‌آبادی‌از جهجو شکست خورده و متواری شده است لذا این ترانه آن روزها ورد زبان گردید که :

شیمام رضا وه گولدسته جهجوخان بگر که‌مر یه‌سته ساکو دوشمه‌ن بگه یه‌سته

امام‌رضا گلدسته‌دار است جهجوخان را کمربسته کرده که دشمن را سرکوب کند .

روسها که با پادگان نظامی خود در قوچان به وسیله بی‌سیم در ارتباط‌بودند ، پادگان قوچان را مأمور جلوگیری از ورود جهجو به قوچان کردند . جهجو قصد داشت وارد قوچان‌شده نیروهای ملی را علیه روسها به یاری عبدالرضاخان نجاح‌الدوله بسیج نماید . لکن روسها

اندکی مدتی بعد از رفتن جهجوخان به درگز و حوادث بعد که در حکومت سپهرالدوله که جانشین رکن الدوله شده بود ، روی داد ،فورش‌آبادی به سوی مشهد آمد و ازطریق کوهسنگی وارد مشهد شد و به یوسف‌خان هراتی سردسته‌ی شورشیان که خواهان بازگشت محمدعلیشاه بودند و از سفارت روس دستور می‌گرفتند ،پیوست که بعدا" کار به بمباران‌کردن حرم امام‌رضا وسلطه‌ی روسها و کشته شدن یوسف خان هراتی و متواری شدن فورش‌آبادی انجامید .

پس از بمباران حرم ،روسهای نوازی که جهجوخان رامخالف‌اهداف وامیال‌نجاورکارانه‌ی خویش می‌دیدند ، درصدد دستگیری جهجو برآمدند .جهجو به مقابله برخاست . جهجو به سانگوه رفت ،روسها هم رد به رد جهجو حرکت می‌کردند . قربان دردی درگزی از سواران جهجو که در جنگ آخر به اسارت روسها درآمده بود و بعدا" آزاد گردید ، برایم (براتی) گفت که :

ما چهل نفر وفادار و جانثار جهجو مانده بودیم . در نزدیکی رُشقی یک درسد هست که نیروی روس قصد عبور از تنگه را داشت . ما از شکاف کوه این تنگه را هدف گرفته بودیم ، هربار که نیروهای روس به دستور فرماندهی نظامی خود پیشروی‌می‌کردند با چهل‌گلوله مواجه شده و چهل نفر نقش بر زمین می‌شدند . فرمانده روس بار فرمان پیشروی می‌داد . سالدانهای تازه‌نفس آمده تفنگ و فشنگ همقطاران مقتول‌خویش را برمی‌داشتند و عقب‌نشینی می‌کردند ، مجددا" فرمان پیشروی داده می‌شد و بار عده‌ای با گلوله‌های ما نقش برگف درسد می‌شدند. چندبار این عمل تکرار شد .سرانجام فرماندهی روس دستورداد که با سلحه وفشنگ و جنازه‌ی سالدانها و مجروحین توجه نکرده با هجوم موج انسانی پیشروی کنند و از مرگ نترسند . بدین ترتیب روسها مانند مور وملخ حمله کرده از روی جنازه‌های همدیگر می‌گذشتند ، دیگر تیرهای ما بر آنها کارگر نبود ، روسها در جنگ این درسد که یکروز به طول انجامید بیش از یکهزار نفر کشته دادند . با فرارسیدن شب ، ما که جوانان و آذوقه و مهمات کافی دراختیار نداشتیم با عبور از دره‌ها و قله‌های کوه عقب‌نشینی کردیم .

شبانه‌به‌منزل‌عبدالرضاخان شجاع‌الدوله‌هجوم‌برده ،اورادستگیرکرده‌وشبانه‌به‌تهران‌فرستادند، جعجو با شنیدن این خبر مصلحت ندید وارد شهر شود ، زیرا بدون تردید وسیله نیروهای روس که از مشهد و قوچان و درگز علیه وی بسیج شده بودند ،شهرمحاصره می‌گردید، و شهر قوچان در مقابل محاصره‌ی دشمن با توپ و خمپاره و مواد منفجره امکان مدافعه نداشت و بزودی سقوط می‌کرد ، کمااینکه در جنگ رضاقلی‌خان زعفرانلو با عباس میرزانایب‌السلطنه نیز دچار چنین سرنوشتی شد ، علاوه بر آن هر سرداری که خود را به‌محاصره‌بیندازد ، سرانجام شکست خواهد خورد ، با توجه به اینکه زنان و کودکان و افراد بیگناه و غیرنظامی قوچان نیز با خطر مرگ مواجه می‌گردیدند ، بنابر این جعجو از وارد شدن به قوچان منصرف شده و به کوه شاه‌جهان رفت که از ولیخان قرامانلو و فرهاد خان تویکانلو کمک بگیرد .فرهاد خان فقط مقداری کمک‌مالی به جعجو کرد .اما در مورد ولیخان دو روایت‌هست ، به روایتی می‌گویند که : پس از اینکه جعجو چند روزی مهمان ولیخان بود ،خود ولیخان برای روسها خبر فرستاده بود و آنها را به دنبال جعجو به کوه شاه‌جهان کشانده بود چون که برخی این قول را رد کرده‌اند ، این روایت ضعیف و غیرقابل قبول به نظر می‌رسد زیرا که ولیخان یک آدم با غیرت و مهمان نواز بود و امکان نداشت جعجو را که درحکم مهمان اوبود برخلاف اصول ایلیاتی و جوانمردی تحویل روسهابدهد و سرشکستگی برای خود و ایل‌وتبارش فراهم کند .

روایت قابل قبول تر این است که روسها بوسیله‌ی ایادی و جاسوسان خود دریافتند که جعجو مهمان ولی‌خان است ،باتوجه به اینکه غیر از این ،راه دیگری برای جعجو وجودنداشت و قدرت منطقه شاه‌جهان در دست ولیخان بود ، بنابر این برای روسها کاملا" مشخص بود که جعجو به نزد ولیخان رفته است .

جعجو درمنزل ولیخان بودکه خبر دادند روسهاآنجا را محاصره کرده‌اند ،جعجو دستور حرکت به یاران خود داد .ولیخان او را از رفتن منع کرد و گفت : من حاضرم با ایل وطایفه‌ام از تو پشتیبانی کنم و با روسها بجنگم ،اما جعجوگفته بود که من حاضر نیستم زنان و کودکان ایل و طایفه‌ی تو ،به گناه آمدن من به اینجاباخطرمرگ مواجه‌شوند ،لذا باتشکر ازمهمان‌نوازی تو ، دردسر را کم می‌کنم ، شاید که جعجو نیز به کار ولیخان میزبان خود مظنون شده بوده است . بهرحال خدا عالم بر اسرار است ، جعجو به خط محاصره‌ی دشمن حمله کرد و در هم شکست و با دادن چند نفر تلفات ،از مهلکه جان به در برد و بسوی بام وصفی‌آباد پیش رفت روسها نیز از دنبال او تاختند . دسته‌ای از روسها از پیش‌روی جعجو درآمدند درآغش‌بیش آوه جنگ درگرفت ، شب فرا رسید ، جعجو و یارانش دلیرانه می‌جنگیدند ،تپه‌ای بین جعجو، و یارانش قرار داشت ،اسب جعجو در تاریکی شب به باتلاق گیر کرد ، روسها اسب را با گلوله

زدند که گلوله به ران جمجو و شکم اسب خورد و اسب به میان باتلاق افتاد و (در مورد محل کشته شدن جمجو اختلافی بود که مردم سرخد به نقل از ابوطالب بگ بیجری اولنگ بام یعنی اولنگ لیلی را معرفی می‌کردند ، اما بعد در آخرین مراحل چاپ کتاب در مصاحبه‌هائی که با آقای نصرت‌الله‌خان پسر ولیخان قهرمانلو و آقای سلیمان خان فرزند محمدابراهیم خان‌روشنی داشتم ،هر دو متفقا "گفتند اولنگ بیا م‌بود ، نه بام .همچنین ازمرحوم ابرج‌خان وحیدبامی نیز این نظرباشد شده که درمیش آوه‌ی بام جمجو کشته شد و آن زمین‌باتلاقی اکنون به زمین جمجو معروف است .حجی قربان بیجری و قادرقلی خان قبادی راویان سرخدی اشتباها " از ابوطالب بگ بام را بام شنیده بودند .بام جرو شهرستان سبزوار و بام جرو شهرستان قوچان است و فاصله‌ی آن دو حدود ۶۵ کیلومتر می‌باشد .)

پس از اطلاع از مرگ جمجو ، قونسول روس در قوچان از جنازه‌ی جمجو بازدید کرد و گرد سفید رنگی که همراه داشت برای ضدعفونی کردن بر روی جنازه‌ی جمجو پاشید و گفت از مسکو دستور رسیده است که باید جنازه را به پایتخت روسیه بفرستیم ، لذا شکم جمجو را شکافتند و برف و یخ از کوه شاه جهان آورده داخل شکم او را پر از برف و یخ کرده و بستند و در صندوقی نهاده بر پشت اسب بسته به روسیه حمل کردند . بعدا " شایع شد که قلب جمجو را در کاخ سنکلای امپراتور تزار روس درآورده و دست بدست گردانیده و به همدیگر شاد باش گفته و گفته بودند : این است قلب جمجو خان !!

یارهم قربان[1] دُردی گفت:که در اوایل قیام جمجو ، در لطف‌آباد ، رئیس گلانتری،زنی را به اتهام بدکاری در ملاء عام به ثلاثه (سه پایه) بسته بود و شلاق می‌زد ، تصادفا " در این موقع جمجو وارد لطف‌آباد شده بود و این عمل جاهلانه‌ی گلانتر را دیده بود . جمجوار گلانتر پرسیده بود : چرا این زن را به ثلاثه بسته‌ای ؟

گلانتر گفت : به من خبر داده‌اند که او زنا داده است .جمجو گفت : آیا تو به چشم دیده‌ای که چنین کاری کرده است ؟ گفت : نه من ندیده‌ام به من گزارش داده‌اند .

جمجو گفت : تو شاهدی برای اثبات ادعای خود داری ؟

گلانتر گفت : شاهد حاضر نیست در انظار مردم شهادت بدهد .

جمجو گفت : تو مسلمان هستی ؟ گلانتر با عصبانیت گفت : پس مسلمان نیستم ؟

جمجو گفت : اگر تو مسلمان هستی که خود پیغمبر دین را نادیده گرد ، چگونه تو نادیده را بدون داشتن گواه عادل دید می‌کنی و اجرای حکم می‌نمایی و آبروی مردم درگز را برزمین می‌ریزی و حیثیت و شرافت خانوادگی مردم را لکه‌دار می‌کنی ؟

---

۱ ـ قربان دردی ازدواج نکرد ولذا از او اولادی بجا نماند .

کلانتر گفت : بتو مربوط نیست ، من کلانتر اینجا هستم ، خود می‌دانم چکار باید بکنم . جه‌جو به یکی از سواران خود اشاره کرد که زن را از ثلاثه باز کند . کلانتر با تهدید به سوی آن سوار اسلحه کشید ، جه‌جو که چنین دید ، ماوزرش را کشید و با شلیک گلوله‌ای مغز کلانتر را در فضا پراکنده ساخت ، و زن را نجات داد . و مردم لطف‌آباد که ناظر این بی‌باکی جه‌جو بودند ، یکباره فریاد کشیدند : زنده باد جه‌جو خان سردار خاوران . از آن تاریخ مردم جه‌جو را جه‌جوخان نامیدند .

جه‌جو از آنجا به سوی درگز حرکت کرد و آنجا را تصرف نمود و منصور الملک حاکم آن وقت را دستگیر و زندانی کرد و سپس از درگز بیرون راند . بخاطر این جسارت جه‌جو ، مردم لطف‌آباد این ترانه را برای جه‌جو ساختند که ورد زبانها شد :

جه‌جو خان آتلوبه دیدی سوره لی دان قامه میش مَمَد آواتـه رگره لی

اول باش ده ن ثلاثه نسی وره لی شوندُ ئیل ورسلەن ، شیردی جه‌جوخان

درگز دەن توران قیل دی جه‌جوخان

جه‌جو خان چو ره گین هر یاکه وبردی بیلمه‌دی‌گنجی تکرجب‌تک‌تولکی‌له‌واردی

. . . . وفالی غیرت لی‌شیردی جه‌جو خـــان

اونه وفادر ، اونه مددکار ، شیر قوربان دوردی

جه‌جو پس از اینکه درگز را محاصره کرد و نیروهای منصورالملک به‌مقابله با وی برخاستند ، قلیج خان آقا رئیس سواره‌ی درگز با جه‌جو جنگید و کشته شد چند روز پس از اینکه شهر به تصرف جه‌جو درآمد ، عده‌ای از طرفداران حکومت سابق که حدود ۳۰۰ نفر می‌شدند در منزل آقا میرزا آقا رئیس فرقه‌ی صوفیه جمع شدند و از او خواستند که از جه‌جو بخواهد ، کاخ حکومتی درگز را ترک نموده از شهر خارج شود تا حاکم قبلی برگردد . کسی حاضر نمی‌شود این پیام را از سوی آقامیرزا به جه‌جو برساند سرانجام یکنفر از جوانمردان داوطلب می‌شود و به نزد جه‌جو رفته و پیام را ابلاغ می‌کند . جه‌جو می‌گوید اگر سه نفر از آن سیصد نفر بیایند به من بگویند شهر را ترک کن ، چنین خواهم کرد . پیک برمی‌گردد و پیام جه‌جو را می‌دهد ، لکن همه به‌همدیگر نگاه می‌کنند و کسی جرأت نمی‌کند که از جایش برخیزد . چندی بعد ، یکنفر ترک آذربایجانی بنام حسن که معامله خرید تریاک در درگز داشت و تریاکها را از طریق عشق‌آباد به روسیه و آذربایجان می‌برد ، با زن بیوه‌ی قلیج خان آقا سروسرّی برقرار کرده بود ، خبر به گوش جه‌جو رسید ، عده‌ای را از دور و نزدیک مأمور مراقبت از او نمود تا ببینند موضوع صحت دارد یا خیر ؟

در یکی از شبها خبر می‌دهند که نامبرده وارد حریم قلیچ خان آقا شده و به اندرون منزل او رفته است . جمجو نوکران خود را می‌فرستد ، او را در اندرون خانه دستگیر نموده و به نزد وی می‌آورند ، جمجو ابتدا او را زیر مشت و لگد در هم می‌کوبد ، سپس می‌گوید : تو گمان کردی ، درگز بی صاحب است ؟ یا گمان کردی که چون قلیچ خان آقا در جنگ با من کشته شده است تو آزاد خواهی بود به‌حرمسرای او وارد شوی ؟ تو باید بدانی ناموس من و هر درگزی در نزد من یکسان است و پاسداری از ناموس مردم این مرز و بوم بر عهده من است تجر و لابه‌های حسن سودی نبخشید . همان شب به فرمان جمجو او را شیرباران کردند که دیگر چنین تعالانی در منطقه‌ی درگز پیدا نشوند .

از دیگر کارهای جمجو در هنگام تصرف درگز این بود که بعضی از نوکران او با استفاده از موقعیت به اموال مردم دست درازی کرده بودند . از جمله آن زمان در مغازه‌های درگز یک نوع دستمال رنگی روسی به فروش می‌رفت که عکس نظامیان روس روی آنها نقش بسته بود . یکی از نوکران جمجو یک دستمال می‌گیرد و پولش را نمی‌دهد ، مغازه‌دار به جمجو شکایت می‌کند. جمجو آن سوار را خاسته شبیه نموده دستمال را از او گرفته به مغازه‌دار می‌دهد و آنگاه او را از نوکری خود اخراج می‌کند و می‌گوید هدف نوار همراهی با من چپاول و غارت مردم است ، نه خدمت به عموم . آنگاه جارچی به میان شهر می‌فرستد جار بزنند که اگر برادرم هملوخان هم بدون پرداخت پول چیزی از شما بخواهد به او ندهید و هر کس از این حکم تخلف کند مجازات خواهد شد . ای مردم درگز بدانید که ما برای احقاق حق مردم ستمدیده قیام کرده‌ایم ، نه اینکه خودمان به مردم ستم کنیم و آنان را چپاول نماییم . این فرمان جمجو اثر بسیار نیکویی در درگز بخشید و مردم را به سوی او جذب کرد .

باید بگویم که از خبر شنیدن مرگ جمجوخان ، تمام زن و مرد شمال خراسان بویژه مردم غیور و سلحشور و مبارز درگز سیاهپوش شدند و در سوگ او گریستند و اشعار و ترانه‌های سوزناکی در رثای او سرودند .

از جمله شعراء و نوازندگان درگز که اشعار سوزناک در سوگ جمجو را با چشمان خونبار می‌خواندند : "ایشان بخشی" بود . وی تار قفقازی صدف نشانی داشت که در مجالس بزرگان و هنردوستان حضور میافت . آقای شعار درگزی بیان داشت که در حدود سال ۱۳۰۵ خورشیدی (۱۵ سال پس از مرگ جمجو) اشعار بسیار غم‌انگیز و حماسی در یکی از مجالس درگز از ایشان بخشی شنیدم که در توصیف ورثای جمجو می‌خواند و تار می‌زد ، صدای تار او عوغا می‌کرد . تو گویی از حصار مجلس نفس برنمی‌آمد ، سکوت غم‌انگیز و در عین حال افتخارآمیزی مجلس را فرا گرفته و همه‌چشم بر دهان ایشان بخشی دوخته بودند و شعری که او می‌خواند "مُخَمَّس" بود و در آخر هر بند تکرار می‌کرد که " حیف مُتِن جمجو خان " .

موضوع داستان این بود که جنگ جه‌جوخان در رنگاتلو و شجاعت و بی‌باکی او در مقابل سپاهیان روس را توصیف می‌نمود ،که چگونه شخصاً به مسلسل‌چی روس‌ها حمله کرده و مسلسل را از او گرفته و به سوی سربازان روس حمله کرده و آنها را چون علف درو کرده بود .

غیر از ایشان بخشی ، شخص دیگری هم بود معروف به حسین کور که یک چشمش نابینا بود .دایره خوب می‌زد و در شهرها و روستاهای شمالی خراسان و ترکستان روس گردش می‌کرد و سابقه می‌داد . در دایره زنی‌بی نظیر بود . او نیز اشعارش حالب در توصیف رشادتهای جه‌جو و سوارانش در مقابل حملات متجاوزانه‌ی روسها به آواز زیبا و گیرایش می‌خواند و اشک بر رخسار شنوندگان جاری می‌ساخت . یادم می‌آید که چنین می‌سرائید که : ای جه‌جوخان مردم ایران قدر و ارزش تو را ندانستند ، تو را در مقابل بیگانگان کمک نکردند . آنها تسلیم زور و زر شدند ، سرافت ساکان باستانی خویش در حفظ حدود و ثغورمیهن را از یادبرده‌اند. آنها به افتخارات ملی خویش پشت پا زدند . . . افسوس که تو تنها بودی ، و اندک یاران فداکار و جانبار تو برای این حرکتی که تو آغاز کرده بودی ، کافی نبودند . جه‌جو ، ما مردم درگز به پاس فداکاری‌ها و گردنفرازی‌ها و تعصبات غرورآفرین ملی تو ، نام تو را فراموش نمی‌کنیم . زنهای ما که برایند نام تو را بر کودکان خود می‌نهیم تا همیشه در یادما و سینه‌ما و منزل ما بماند و جاودان باشی ،جه‌جو مطمئن باش که‌فرزندان جاوران تو رافراموش نخواهند کرد .

این حسین دایره‌زن پیش‌از هرکسی در جان بخشیدن به خاطرات جه‌جو در منطقه‌نقش داشت ، زیرا او دیار به دیار می‌گشت و اشعار حماسی خویش را می‌خواند و کودکان و جوانان و بخشی‌های دیگر از زبان او مدایح جه‌جوخان را شنیده و بیش از پیش گسترش می‌دادند .

از آقایان براتی معروف به کُدو ، و آقای شعار در مورد منزل جه‌جو در درگز سئوال شد .

آقای براتی گفت :منزل الله وبردی‌بگ پدر جه‌جو در کوچه‌ای بود که اکنون نام آن کوچه را " برگی " گذاشته‌اند ، در روبروی مسجد گلربزی منزل آنها بود که بعداً" آقای گلستانی آن را خرید ، بعد آقای حسین لطفی خرید .

و در مورد خصوصیات بیشتر جه‌جو گفت : من از پدرم دَهباشی شنیدم که : جه‌جوار روستای حصار واقع در سوار مرزرن گرفته بود .زنش دختر رضاقلی خان اراجداد بزرگرهاست .

وقتی که جه‌جوار درگز خارج شد ، چون می‌دانست که پس از اینکه روسهابه درگز دست بیابند ، ممکن است زن او را گروگان بگیرند یا اسیر کنند ، از اینرو زنش را که حامله بود به یکنفر مسیحی که درگز کارخانه‌ی پنبه‌پاک کنی داشت و نامش بود سپرد .

زیرا این ارمنی در امانت‌داری و درستکاری معروف بود و علاوه بر آن روسها گمان نمی‌کردند که زن جه‌جو در منزل او بوده باشد .

چون جنگهای جمجو با روس‌ها طولانی شد و نتوانست به درگز بازگردد، در این زمان زن جمجو بچه‌ای را زائید که پسر بود. نامش را قدم‌بار گذاشتند. یعنی که‌خوش‌قدم باشد و پیروزی جمجو را بر روسها نوید دهد. اما جمجو چندی بعد در جنگ با روس‌ها کشته شد و روی فرزند را ندید.

بعدا" این قدم‌بار بزرگ شد و همچون آفتی به جان روسها افتاد و بسیاری از آنها را به انتقام خون پدر بکشت. من خودم (یرانی) قدم‌بار را دیدم که در شهریور ۲۰ روسها اورا اسیر کرده و به روسیه برده و در آنجا شهربار کردند. او جوانی نسبتا" کوتاه قد بود، خیلی زیبا و چالاک و بی‌باک بود. چشم و ابروی مشکی و پرپشت و بینی کشیده داشت. بزرگان درگز که جمجو را دیده بودند می‌گفتند که قدم‌بار عین شبیه پدرش بوده چه از نظر جسمانی و چه از نظر خصوصیات روحی - حتی صدایش نیز مانند صدای پدرش قوی و پرطنین بود.

جمجو فریاد رس ستمدیدگان و بیچارگان

گزارش رزیدنت کلی وزیر مختار انگلیس از تهران به وزارت امور خارجه انگلیس در لندن در مورد جمجو که انگلیس‌ها و روسها او را جوجو می‌نامیدند، اهمیت و موقعیت جمجو در خراسان را به خوبی نشان می‌دهد.

در این گزارش تلگرافی به تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۱۱ (اواخر اسفند ۱۲۹۰) که خبر از دستگیری جمجو وسیله‌ی روسها را می‌دهد، او را سردسته‌ی شورشیان نامیده‌اند و گفته‌اند:

" جوجو نام سردسته‌ی شورشیان درگزی که با برادرش به خاک روسیه فرار کرده بودند، روسها آنها را گرفته، با هست آنها را به دولت ایران تحویل دهند. "[1]

اینکه گفته شده جمجو به خاک روسیه فرار کرد، درست نیست، بلکه جمجو پس از جنگهای فرسایشی بسیاری با نیروهای روس وحکومتی درگزمجبورشد به آن سوی اترک عقب‌نشینی کند جمجو در جنگهای آنسوی اترک عده زیادی از یاران خود را از دست‌داد و خود با برادرش دستگیر و زندانی شدند.

برای بهتر شناختن جمجو لازم است پای سخنان کهنسالان شمال خراسان بنشینیم، که خاطرات ارزنده‌ای از وی دارند.

در مصاحبه‌ای که در زمستان ۱۳۶۰ در تهران با آقای غلامحسین رحیمیان نماینده اسبق مردم قوچان در مجلس شورای ملی ایران داشتم، نامبرده که این زمان ۸۵ سال داشت

---

۱ ـ کتاب آبی ـ تلگراف وقایع سال ۱۹۱۱ صفحه ۱۱۱

و جه‌جو را به هنگام تسخیر یاجگیران دیده بود ، و خود در مورد جه‌جو از مرحوم – میرزامحمودصارم الممالک درگزی تحقیقاتی کرده بود ، چنین گفت :[۱۰]

جه‌جو از سرداران برجسته‌ی تاریخ ایران است که متأسفانه به مردم شناسانده نشده و دارد به فراموشی سپرده می‌شود . جه‌جو را باید با آریوبرزن سردار ایران در جنگ با اسکندر مقدونی مقایسه نمود ، او از توابع سرزمین خراسان و از مفاخر ملی ماست . در روزگاری که به سبب ضعف و بی‌کفایتی حکام وقت ، سرزمین ایران از شمال وجنوب در اشغال بیگانگان بود و نشانی از استقلال ایران برجای نمانده‌بود ، از سرزمین قهرمان‌پرور درگز دلاور دیگری از تبار گرد فد مردانگی برافراشت ، تا دوباره خاطرات نادرشاه‌افشار را در یادها زنده سازد و منت محکم و آهنینی بر پوره‌ی تجاوزگران بکوبد که دریابند سرزمین ایران هیچگاه خالی از شیران شرزه نبوده است .

جه‌جو مردی با غیرت و دلیر و مشهور و بی‌باک بود ، و چون بیشتر مردم شمال‌خراسان دارای این خصوصیات هستند برودی او را شناختند و به دورش گرد آمدند ، او حرکتی عظیم آغاز کرده بود ، اما زمان او غیر از زمان نادر بود . سیاستهای استعماری اوایل قرن بیستم‌که از سوی دو ابرقدرت روس و انگلیس در منطقه حکمفرما گشته بود ، با وجود سلاحهای مخرب‌و آتشین و نیروهای اطلاعاتی قوی هرگونه مخالفی را از پیش‌روی استعمارگران برمی‌داشت . با توجه به اینکه زمان و مکان در پروراندن یک قهرمان نقش اصلی را دارند ، زمانی که جه‌جو قیام کرد ، شانسی پیروزی او در این درگیری با ابرقدرتهاکه هردو از او بیمناک بودند ،بسیار ضعیف بود .

جه‌جو اگر با انگلیسی‌ها می‌ساخت ،می‌توانست دردسرهای بزرگتری را برای روسیه‌فراهم سازد ، لکن او چنین نکرد ، زیرا او مانند تمام کردهای ما ، هر بیگانه‌ای را بیگانه می‌دانست و آن دو استعمارگر را دشمن سرسخت مردم ایران و عامل عقب ماندگی و بدبختی و سیه‌روزی مردم می‌دانست ، به همین جهت با هر دو متجاوز مذکور با خشونت برخورد می‌کرد .

جه‌جو در روستای کپکان به دنیا آمده بود . او پارتیزان خوبی بود . حدود سال ۱۳۲۹ قمری بود و من آن زمان کودک بودم که جه‌جو شبانه باژگیران رامحاصره کرد و وارد آنجاشد . صدای تیراندازی آنها را کاملا" به یاد دارم که در شب رئیس گمرگ یاجگیران را که یکی از شاهزادگان قاجار بود دستگیر و زندانی نمود . می‌گفتندکه اوازطرفداران روس‌بوده و گزارشهای

---

۱ ـ آقای رحیمیان در تابستان ۱۳۶۵ به رحمت ایزدی پیوست .

خلاف واقع علیه جمجو به تهران مخابره کرده بوده است که دولت ایران هر چه زودتر سست به رفع شورش جمجو اقدام کند . جمجو روز دیگر در ملاء عام این شاهزاده را به چوب بست و سپس او را با همسرش سوار بر الاغ کرده از باجگیران اخراج نمود . سربازهای روسی مقیم باژگیران هم یا کشته شدند یا به داخل خاک روس فرار کردند . جمجو گمرک را متصرف شد و آنچه مواد خوراکی و پوشاکی در آنجا بود بین بیچارگان و فقرای باژگیران قسمت نمود . آن سالها قحطی بود و جمجو با گرفتن گمرک و انبارهای دولتی در فاروج و قوچان و درگز و باجگیران کمک بزرگی به مردم کرد و گندم و جو موجود در انبارها را بین بیچارگان تقسیم نمود . همان کاری که چند سال بعد سلطان بیگ باژگیری نمود . به جرأت می‌توان گفت ، اگر جمجو در آن سالها به داد مردم نمی‌رسید و حلوی محتکران را نمی‌گرفت تعداد زیادی از مردم سرحد از گرسنگی می‌مردند .

مرحوم صارم الممالک درگزی که خود یکی از سواران جمجو بود ، می‌گفت : جمجو سخت شیفته‌ی داستانهای حماسی شاهنامه بود و در تمام جنگها و کوه و بیابانها شاهنامه‌ای به‌همراه خود داشت و کمتر شبی بود که شاهنامه نخواند . او می‌گفت اگر ایرانیان ارزش و اهمیت شاهنامه را می‌دانستند و به آن عمل می‌کردند ، هرگز سرزمین ما به اشغال بیگانگان درنمی‌آمد . جمجو شاهنامه را در کودکی در نزدیکی از ملاهای درگز آموخته و به آن انس گرفته بود .

جمجو وقتی اشعار شاهنامه را می‌خواند ، مشتهای خود را گره‌می‌کرد و بالا و پائین می‌آورد و سپس می‌خروشید و بر خود می‌پیچید . شاهنامه توفانی در روح جمجو به وجود آورده بود ، تا جائی که دیگر او نمی‌توانست سیه‌روزیهای مردم را که ناشی از تجاوز بیگانگان بود ، تحمل کند . از این رو بی‌اختیار همچون دیوانگان به راه می‌افتاد و چپ و راست قدم می‌زد و زمین را با چکمه‌هایش زیر لگد می‌گرفت و می‌گفت وپس کو ؟ پس کو ای سرزمین ایران چرا دیگر گیو و گودرز و بیژن و رستم و اسفندیار در دامنت پرورش نمیدهی ؟

پس چه شد ؟ آن مردانت کجا رفتند که امروز سیه‌روزی و ننگ و ذلت ما را تماشا کنند؟ آنگاه سیلهای مردانه‌اش را می‌تابید و در حالیکه از شدت خشم و غیرت به خود آمده بود ، می‌گفت : نه ، هرگز ، ما به بیگانگان هرگز اجازه نخواهیم داد ، به سرزمین ما بتازند و شرافت ملی ما را لکه‌دار سازند . نه ، ما هنوز نمرده‌ایم . ما فرزندان گودرز هستیم ، ما جنگ سازده رخ را بار دیگر در خاوران تجدید می‌کنیم و با خون خود این سرزمین را رنگین می‌سازیم ، اگر چه سلاطین عاصب قاجار حیثیت جهانی ما را از بین بردند و در ذلت ما کوشیدند ، اما دشمن باید بداند روزی می‌تواند سرزمین ایران را اشغال کند که از روی جنازه‌ی فرزندان آن بگذرد ، ما همان کاری را خواهیم کرد که سردار عوض خان در دوغری دژه کرد . مرگ سرخ به از زندگی ننگین است . ما تن به مرگ می‌دهیم به ننگ نمی‌دهیم

سراسر اگر تن به کشتن دهیم | از آن به که کشور به دشمن دهیم
چو ایران نباشد تن من مباد | بدین بوم و بر زنده یکتن مباد

و بدینگونه شاهنامه اثر خویش را بر جهجو بخشیده بود و او را به طغیان و سرکشی علیه ظلم و فساد و قلع و قمع بیگانگان آماده نموده بود که قد مردانگی برافراشت و جوانان محلی را به دور خویش جمع نمود. آنها بنام ایران سوگند خوردند که یا بکشند یا کشته شوند تا دخالت بیگانگان را در تعیین سرنوشت ایران به چشم نبینند. آنها اول از بیگانه‌پرستان و ستمگران آغاز کردند، که نخستین آنها کلانتر لطف آباد بود که زنی را در میدان عمومی به شلاق بسته بود.

جهجو همچون ابومسلم خراسانی و همچون نادرشاه افشار برخروشید و قیام خویش را آغاز نمود. او در همان روستائی چشم به دنیا گشود که نادر گشوده بود[1]. او در کبکان زاده شده بود، و کبکان قهرمان آفرین بود.

صارم می‌گفت: هنگامی که جهجو قصد تصرف باجگیران کرد و با سوارانش از درگز حرکت نمود، من و چند نفر از نوجوانان هم سن و سال به جلوی او شتافته، گریه‌کنان افسار اسبش را گرفتیم که به ما نیز اسلحه بدهد و با خودش ببرد. جهجو از اسب پائین آمد و ما را نوازش کرد و گفت شما هنوز کوچک هستید برگردید به تمرینات نظامی مشغول شوید و از شهرخودتان در نبودن ما به خوبی حفاظت کنید. بار دیگر که هر جا رفتم شما را خواهم برد.

جهجو از طرفداران پروپاقرص مشروطیت ایران بود و خلاصی محرومان و ستمدیگان را در اجرای قوانین مشروطیت می‌دانست. به همین جهت از کیان مشروطیت و مشروطه‌خواهان به شدت دفاع می‌نمود و در همان روزهای نخست نیز که نطفه مشروطیت در حال انعقاد بود به کمیته‌های انقلابی درگز و مشهد کمک می‌کرد و بهمین مناسبت بود که به نیشابور تاخت و شاهزاده سیرالدوله را که یکی از مستبدین سرسخت بود و آزادیخواهان را مورد زجر و شکنجه قرار می‌داد، دستگیر نمود و به چوب بست و سپس به زندان انداخت. تا اینکه دربار قاجار متوسل به عبدالرضاخان شجاع‌الدوله شد و شجاع‌الدوله محمدابراهیم‌خان روشنی زعفرانلو حاکم شیروان را به نیشابور فرستاد و محمدابراهیم خان توانست نظر جهجوخان را نسبت به رهائی شازده‌ی قاجار جلب کند.

در جنگ بین جهجو و مسعودخان درگزی عده زیادیّ کشته شدند. جهجو که عِرق ملی و میهنش به جوش آمده‌بود و تمام بدبختی‌های منطقه را از بی‌لیاقتی عبدالرضاخان شجاع‌-

---

۱ - زندگی نادرشاه افشار پسر شمشیر - لارودی نیزآورده است که نادر در کبکان متولد شد.

الدوله رهبر ایل زعفرانلو می‌دانست ، هنگامی که وارد قوچان شد ، سواره بسرِدَم خانه شجاع‌الدوله ایستاد و فریاد زد :

آهای مردکه شیرگی از پشت چراغ قلیان برخیز که از تو نادر بسازم ،

و برخاش کنان خطاب به شجاع‌الدوله می‌گفت : *تو نیروی نظامی و قدرت رزمی کردها را ضایع و نابود کردی . تو کردها را خوار و ذلیل و زبون ساختی و اتحاد آنها را از بین بردی ، مرگ بر تو باد .*

عبدالرضاخان شجاع‌الدوله از جعفرقلی جعفرو می‌ترسید ، زیرا بیم داشت که اگر با او به‌سهربانی رفتار نکند و اعتراضات او را نادیده نگیرد ، ممکن است ایل زعفرانلو را علیه او بشوراند ، از این رو هنگامی که جعفرقلی به سوی درگز می‌رفت و در نزدیکی شورک در شمال قوچان بر سر راه درگز اردو زده بود ، شجاع‌الدوله سوار بر کالسکه‌شخصاً "به‌دیدن جعفرقلی رفت . شجاع‌الدوله باطناً "از سیاست جعفرقلی حمایت می‌کرد ولی شهامت برخورد مستقیم با روسها را نداشت ، شاید صلاح خود و مردم را در آن نمی‌دید . زیرا این زمان سازمان جاسوسی شوروی بنام "گ.پ.ئو[1]" که به گپیو معروف بود در شمال ایران بویژه در قوچان به شدت فعال بود و بهرکس که مظنون می‌شد ، سر به نیست می‌کرد ، یا به سیبری می‌فرستاد .

سرانجام همین سازمان جاسوسی که از حمایت شجاع‌الدوله از جعفرقلی اطلاع یافته بود ، شبانه به منزل شجاع‌الدوله‌هجوم‌برده او را دستگیرنموده‌تحت‌الحفظ به‌تهران تبعید کردند[2] .

آقای حاج سلیمان روشنی به نقل از پدرش محمد ابراهیم‌خان روشنی که‌برای آزادکردن شاهزاده نیرالدوله از دست جعفرقلی ، به امر شجاع‌الدوله به نیشابور رفته بود ، بیان داشت : نیرالدوله والی خراسان بود ، و از مخالفان مشروطیت ، بهمین جهت باطناً "ازمحمدعلی

---

۱ ـ *خاطرات آفابکوف ـ ترجمه ابوترابی ـ صفحه ۱۱۸ همانطور که خواهد آمد بعداً" این سازمان بنام ک.گ.ب تغییر نام یافت ، آفابکوف در مورد وضع جاسوسی روس و انگلیس در قوچان می‌گوید : جاسوس روسها در قوچان مشیل گانیف بود که نمایندگی سندیکای نفت شوروی را برعهده داشت و سالهای متمادی در آن شهر زندگی کرده بود . او نیز اطلاعات مبسوطی از منطقه خود به ما میرساند که مخصوصاً" از نظر موقعیت کردهای قوچان برای ما بسیار جالب بود ،*

گانیف در آنجا فعالیتهای مخفی یکی از مأمورین مخفی انگلستان بنام آرامائیس را که از قوچان امور جاسوسی در مرزهای شوروی را اداره می‌کرد ، تحت نظر داشت ، برای منطقه بجنورد یکی از پناهندگان روس بنام کروبلوف فرستاده بودیم ، ، ، "

۲ ـ *پایان گفتار آقای رحیمیان .*

قورش‌آبادی حمایت می‌کرد. شاهزاده نیرالدوله در نیشابور باغ و املاک زیاد داشت، زمانی نیز حاکم آنجا بود. اصولاً "نیشابور در تیول او بود. نیرالدوله پس از معزولی از ایالت خراسان، به هنگام ورود به نیشابور و بازدید از املاک خود، یکنفر از رعایا را مورد غضب قرار داده بود و او را در میدان نیشابور به دار زده و در ملاء عام شقه کرده بود، تا زهرچشمی از نیشابوری‌ها بگیرد. بهمین جهت نیشابوری‌ها از جهجو کمک خواسته بودند. هنوز نیرالدوله در نیشابور بود که جهجو بر سر او فرود آمد و او را گرفت و در همان میدان به چوب بست، و چوب را به دست نیشابوری‌ها داد که قصاص خود را بگیرند. اینقدر چوب به نیرالدوله زدند که بیهوش افتاد. سپس او را به زندان انداخت. نیشابوری‌ها از این اقدام متهورانه‌ی جهجو بسیار شاد خاطر گشتند و فریاد زنده باد جهجو سردادند. خبر دستگیری و حبس نیرالدوله در خراسان دهان به دهان گشت و همه جا شایع شد و انظار ستمدیدگان و مظلومان را به سوی جهجو معطوف ساخت. انتشار این خبر انعکاس نامطلوبی در تهران بوجود آورد و آبروی دستگاه سلطنت را بر باد داد. بهمین جهت دولت وقت آزادی نیرالدوله را از شجاع‌الدوله خواستار شد. شجاع‌الدوله که می‌دانست جهجو غیر از خواهش پدرم (محمد ابراهیم خان) که این زمان حاکم شیروان بود، به تقاضای کسی توجه نمی‌کند، پیکی به شیروان فرستاد و او را به قوچان احضار کرد و جریان را به اطلاع او رساند. پدرم به نیشابور رفت و تقاضای آزادی شاهزاده را نمود و او را آزاد کرد. جهجو چندی بعد از طریق قوچان به درگز برگشت. اما از آنجا که از شجاع‌الدوله دل خوشی نداشت، وارد شهر نشده و در بین شورک و زوباران بر سر راه درگز قوچان اردو زد و شجاع‌الدوله به کالسکه سوار شده به دیدن جهجو رفت، جهجو ظاهراً "برای حفظ آبروی شجاع‌الدوله از او استقبال کرد، لکن در خلوت او را به شدت سرزنش نموده بیحالی و ضعف رهبری او را مورد نکوهش قرار داد و چون برادر جهجو را این زمان روسها دستگیر نموده و در درگز زندانی کرده بودند، جهجو برای رهائی وی توقف نکرده به درگز رفت و پس از آزادی برادرش عملاً "با روسها وارد جنگ شد.

در رابطه با این جریان آقای حاج طاهری ۸۰ ساله از کردهای بادلانلو ساکن ایده‌لی[1] در سال ۱۳۶۰ به نگارنده گفت که مادر جهجو از کردهای بادلانلو بود، عباسقلی ـ

---

۱ ـ "ایده‌لی" یا "ایده‌لو" از طوایف افشار است، هرچند در روستای مذکور امروز اکثراً "از کردهای بادلانلو ساکن‌اند، لکن این روستا در گذشته محل طایفه ایدلوی افشار بوده است. مؤلف عالم‌آرای عباسی در سال ۱۰۳۷ قمری که سال فوت شاه عباس است، ضمن بیان حال امراء و حکام کشور، می‌گوید در این سال: "جمشید سلطان گرجی میراویماق ایدلو ـ افشار و حاکم ابیورد خراسان است."

یادلانلو از ایده‌لو از نوکران برجسته‌ی جه‌جو بود که به‌من‌گفت روسها در درگز موسی‌خان برادر جه‌جو را دستگیر و زندانی کرده بودند. یک‌شب جه‌جو مرا خواست و گفت باید امشب موسی‌خان را آزاد کنیم. سپس طبق نقشه‌ای که طرح کرده بود، من به حلو نظمیه درگز رفتم درحالی‌که خنجرم را زیر پالتو چوخ از لای کمربندم گذرانده بودم. یکمرتبه خود را روی نگهبان حلو نظمیه انداخته با دستی گلویش را فشردم و با دست دیگر نوک خنجر را روی قلبش گذاشته گفتم اگر صدایت درآید شکمت پاره می‌شود. هیچ حرف نزن. سپس او را پشت دیوار برده نگهداشتم. جه‌جو وارد نظمیه شد که بقیه مأمورین خوابیده بودند. قفل زندان را شکست من هم که دست و دهان فراول را بسته و تفنگش را گرفته بودم پس از آزادی زندانیان و دورشدن از آنجا او را رها کرده خود را به جه‌جو رساندم.

جه‌جو شبها به پاسگاهها و پایگاههای روسها در نواحی مرزی شبیخون میزد و افسران و سربازان روس را می‌کشت و اسلحه و مهمات آنها را بین سواران خود تقسیم می‌نمود و روزها در کوههای درگز سنگر می‌گرفت. روسها از دولت احمدشاه خواستند که جه‌جو را دستگیر کند. دولت گفته بود این کار از عهده ما ساخته نیست.

پس از این جریان روسها تمام نیروهای خود را علیه جه‌جو بسیج کرده به تعقیب او فرستادند. هفت شبانه‌روز در کوههای هزار مسجد و اللهاکبر با روسها جنگیدیم و تعداد بسیار زیادی از روسها را به قتل رساندیم. در یکی از روزها اطلاع دادند که قشون روس نزدیک شده است. ما آنگاه در کوههای زنگالانلو[1] بودیم. جه‌جو دوربین انداخت و سواران روس را که حدود پانصد نفر بودند مشاهده نمود که پیش می‌آیند. بیدرنگ دستور آماده‌باش داد و ما را که ۱۲۵ نفر بودیم به سه قسمت تقسیم کرد و در اطراف دره مستقر نمود. ساعتی بعد روسها وارد دره زنگلانلو شدند با دادن علامت از سوی جه‌جو روسها زیر رگبار گلوله قرار گرفتند و سپرطرف که میدویدند با آتش گلوله مواجه شده و بر زمین می‌غلتیدند. یک ساعت به غروب مانده جنگ پایان یافت، در حالی که یکنفر از این پانصد نفر زنده نمانده بود. اسلحه و مهمات زیادی از جمله چند قبضه توپ و مسلسل به تصرف ما آمده تعداد زیادی هم اسب روسها نصیب ما شد که برخی را خود بردیم و بعضی را به روستائیان درگز دادیم.

روسها دوباره نیروهای تازه‌نفس پشت سرهم وارد درگز و منطقه‌ی زنگلانلو کردند که کار ما را یکسره کنند. این جنگها به مدت چهل شبانه روز ادامه داشت که به کشته شدن هزاران نفر از نیروهای روس انجامید. همزمان ما هم بیشترشان کشته یا مجروح شده بودند. نبودن دارو

---

۱ ـ زنگلانلو از تیره‌های کرد کیوانلو ساکن درگز است که رودخانه و کوههای آن منطقه بنام آن مشهور گشته، در رادکان به زنگل و زینگل معروفند.

جهت معالجه‌ی زخمی‌ها بزرگترین مشکل ما بود ، و جه‌جو از این بابت به شدت ناراحت بود ، زیرا می‌دید زخمی‌هایی که با کوچکترین مداوا بهبود می‌یافتند ، به سبب نبودن دارو و امکانات پزشکی زخم آنها چرکین می‌شد وجان می‌دادند ، بهمین جهت جه‌جو فرمان داد از کوههای درگز به سوی قوچان برویم لذا چندی در کوههای کپکان و رشقی در شمال رادکان سر بردیم که باز روسها به تعقیب ما آمدند و ما از آنجاهم گذشته به‌قوچان رفتیم ، چون قوچان در اشغال روسها بود ، چند نفر از زخمی‌ها را پنهانی به قوچان فرستادیم وخود ما به همراه جه‌جو به کوه شاهجهان رفتیم . روسها این زمان به تمام رؤسای ایلات و حکام شهرهای شمالی خراسان دستور داده بودند که کشته یا زنده‌ی جه‌جو را تحویل آنها بدهند .

روسها جایزه‌ی سنگینی نیز برای این کار معین کرده بودند . (عباسقلی پس از کشته شدن جه‌جو زنده ماند و به کلات نادری رفت و به خدمت مرحوم فتح‌الملک جلایر درآمد) .

آقای ملاعلامعلی ۸۵ ساله اهل رشقی در تاریخ ۲۲ اسفند ۶۵ در مورد جنگ جه‌جو در رشقی چنین گفت :

جه‌جو سه سال قبل از قحطی آمد به رشقی [۱] ، سالداتها به دنبال جه‌جو آمدند به رشقی ، جه‌جو در خانه‌ی محمد کدخدا بود . دو تا نگهبان در میان دره به فاصله‌های معین گذاشته بود ، روسها وارد دره شده بودند نگهبان اول متوجه ورود روسها نشده بود . قولوکورد (نگهبان دوم) صدا زد سالاتها آمدند . مردم همه فرار

سمت راست آقای براتی سمت چپ آقای شعار درگزی

---

۱ ـ رُشقی که برخی اشتباها " رشخوار می‌گویند از روستاهای منطقه‌ی میانکوه کپکان است . مردم رشقی و دربند وحصار و انزگ [علی آباد کنونی] از روستاهای فارسی زبان میانکوه هستند ، بقیه‌ی روستاهای میانکوه کرمانج می‌باشند

کردند به کوه . جهجو رفت به شیعه‌ی (کوه) که نهرار . جلو سالاتها را گرفت و (آنها را به گلوله بست و)برگرداند .یکشنبه روز جنگ بود . شب بعد جهجو به سوی بوغیج عقب‌نشینی کرد . جهجو دو تا برادر و ۲۵ نفر نوکر داشت . پس از رفتن جهجو ، سالداتها آمدند به‌قلعه و یکنفر بیمار را که نتوانسته بود فرار کند ، در رختخواب یافتند و کشتند . یک زن پیر راهم بنام بارلی که نتوانسته بود فرار کند کشتند . یک مُدال دیوانه بود ، که قبل از این وقایع همیشه می‌گفت : سالدات می‌آید به رشقی . رشقی خراب می‌شود . مدال گشته می‌شود ، همین طور هم شد . روسها این مدال دیوانه را هم پیدا کرده بودند و او را کشته بودند .بعد از سه روز کشتار و غارت روسها از رشقی رفتند ، و مردم دوباره به ده بازگشته و کشته‌ها را دفن کردند . جهجو با نیروی خودش چند سال بر درگز و شمال قوچان حکومت کرد[1].

در پایان اسفند ۱۳۵۹ پس از انتشار جلد اول کتاب حرکت تاریخی کرد به خراسان ، یک روز صبح شخص محترمی به دفتر کارم در کتابخانه دکتر شریعتی مشهد آمد و ضمن تبریک به نگارنده در موفقیت به چاپ رساندن این کتاب ، گفت من از دیروز که این کتاب‌را گرفته‌ام تا همین الان که ساعت ۹ صبح است نخوابیده‌ام یکسره آن را خوانده و پس از تمام کردن آن یک فنجان چای خورده و آمده‌ام سپاس و تشکر خویش را؛ در قبال زحمات شما در گردآوری این اثر خاوران اعلام دارم .

از ابراز مرحمتتان تشکر کرده تقاضا نمودم خود را معرفی کند .

گفت من ... [illegible] کارمند بازنشسته از مایوانلو[3]هستم . پدرم از جهجوخان و خدوسردار کرد مطالب زیادی برایم تعریف کرد ، در مورد جهجوخان گفت : که هنگامی که جهجو از شاه‌جهان با سوارانش به مایوان آمد . قبل از ورود به روستا از پدرم اجازه گرفته بود که اجازه دهد آنها شب را در مایوان بمانند . پدرم با بزرگان مایوان حدود یک فرسخ به استقبال رفته‌و جهجو و سوارانش را به ده آورده‌بودند .جهجو بیش از صد نفر سوار داشت همه‌مجهز و مسلح و چابک‌سوار بودند ،که‌قطار فشنگ چپ و راست حمایل کرده‌و براسبهای

---

۱ ـ این مصاحبه را دوست عزیز و دانشمندم جناب آقای دکترنوغانی درمنزل‌خودشان در مشهد با آقای ملاغلامعلی انجام دادند .کمال الطاف و توجه این عزیزان به غنای فرهنگی سرزمین خراسان تشکر می‌کنیم..

۲ـ عکس نامبرده در کنار باستانکاران قوچان ، بشماره‌ی مشخص شده است که به حسام معروف بود .

۳ـ مایوانلو دگرگون شده‌ی مادوانلو است که حرف دال آن مجهول و تلفظش شبیه به یاء می‌باشد .

رشید و زیبائی سوار بودند . مابوانی‌ها از آن‌ها پذیرائی نمودند . جمجو شب را در منزل ما مانده‌بود . پدرم گفت به جمجو نصیحت کردم که از درگیری با روسها دست کشیده به گوشه ددنجی برود و جان خود و یارانش را از مهلکه نجات دهد .

جمجو در پاسخ گفته بود من و سوارانم سوگند خورده‌ایم برای کشتن سپاهیان روس و انگلیس وبیرون راندن آنها از سرزمین ایران از هیچ کوششی فروگذاری نکرده ودست ازمبارزه برنداریم یا همگی کشته شویم یا دشمن را از ایران بیرون نمائیم .این سواران را که می‌بینید هیچیک امیدی برای زنده ماندن ندارند و نمی‌خواهند زنده بمانند و میهن خود را دراشغال بیگانگان ببینند ، بنابراین راه مرگ را انتخاب کرده‌اند و مرگ افتخار آفرین را بر زندگی ننگین و ذلت‌بار ترجیح داده‌اند .

پدرم گفت با اینکه جمجو خسته و کوفته بود اما بیش از خوابیدن به مان ده رفت و از احوال سوارانش جویا شد که مبادا در مورد آنها کم‌توجهی شده باشد . جمجو سوارانش را بیشتر از جان خود دوست می‌داشت .بامداد روز دیگر در حالیکه از مهمان‌نوازی‌مابوانی‌ها سپاسگزاری می‌کرد . آنجا را بیشت سر گذاشته و رفتند که چند روز بعد خبر کشته شدنش‌به دست روسها مردم مابوان را عزادار و اندوهگین ساخت .

ملارمضان عموی نگارنده که ۱۰۳ سال عمرداشت‌گفت که : جمجو یار مظلومان‌وبیچارگان و ستمدیدگان بود و در ملح اول انبارهای مستکرین را می‌شکست و از احتکار گندم جلوگیری می‌نمود و گندم را بین فقرا و بیچارگان‌تقسیم می‌کرد و اگرجمجو این کار را نمی‌کرد ، بسیاری از مردم مهیدشت از گرسنگی می‌مردند . سپس در سکوتی اندوهبار فرو رفت و آهی کشید و گفت این اشعار آن روزها ورد زبان بود که :

خانێ خانان جمجوخانه　　خەراو دەگە ئامارانه
دە دە فەقیر بێچارانه [1]

خانێ خانان جمجو خانه　　پشتوانی بێچارانه
وە روڕێ خابوبه خانه [2]

---

۱ ـ خان خانان جمجو خان است　　خراب می‌کند انبارها را
[گندم را در آورده] می‌دهد به فقرا و بیچارگان .
در لنگه سوم شعر فوق [دە دە] را با دال خفیف بخوانید .

۲ـ خان خانان جمجو خان است　　پشتیبان بیچارگان است
بازور [و شجاعت] خود " خان " شده است

واسەر دارا جەجو خانە　　تۆفانگ لەئاریّ پیلانە

ئار بەردّە ڈە سەڵانانە[1]

آقای اسماعیل بگ سرزائی از کردان زیدانلو درگز فرزند سرزایگ فرزند کورد اسماعیل که پدر بر پدر از سرداران سلحشور ناحیه درگز و کلات و از دشمنان سرسخت بیگانگان متجاوز بوده‌اند و بدین سبب نیز روسها هنگام اشغال ایران در شهریور ۲۰ به آزار وی و دستگیری قدم‌یار و پسر جەجو پرداختند ، در ملاقاتی که در زمستان ۱۳۶۱ در مشهد در منزل پهلوان احمد وفادار با وی داشتم از شنیدن نام جەجو چنان به وجد و شعف درآمد که انگار گمشده‌ی چندین ساله خود را یافته است ، وی از زنده‌ترین مُرگانان لاین و درگز است و هشتادسال عمر دارد و کاملا" شاداب و سرحال است[2]. این اشعار را که آن زمان برای جەجو خان و برادرانش سروده شده بود ، برایم به آهنگ زیبائی برخواند .

جەجوخانو ، هەلوخان ، دەلێر هەر دو برانە

سبا دو بەرە سێران پێشی سەڵێت شاۆ دانە

وە زورێ خاهلگر تێس زە سەڵانان تۆپخانە

ئافە زین گۆ دەلێرێ خاڈێ پشت و پەنای وان[3]

جوجو سار بوو ،وەرگەت ،وەتۆفانگێ پێنج‌تیرە

گشتی خەلکێ ڈە گوتن ، جەجوخان جهان‌گیرە

۱ـ این سردار [که‌می‌بینید] جەجوخان است

تفنگ در میان شانه‌هایش آویخته است

[او] آتش سر می‌دهد [به‌جان] سالدانها [ی روس]

۲ـ متأسفانه آقای اسماعیل بگدر زمستان سال ۱۳۶۴ بر اثر حادثه‌ای جانگدار که‌برای دختر و فرزندان دخترش پیش آمده بود ، دچار حالتی سخت و بحرانی گردید و از غم عزیزان از دست رفته خود ، جان به جان آفرین تسلیم کرد . روحش شاد باد .

۳ـ جەجوخان و هلوخان دلیرند هر دو برادر

مانند دوتا ببر جلو سالدات‌را تاب‌داده‌اند [برگردانده‌اند]

به زور [و شجاعت] خود گرفتند از سالدانها توپخانه را

آفرین که دلیرند ، خدا پشت و پناه آنان [باد]

هلو ، به معنای عقاب کوهستان و از نامهای معروف کرد است . در زمان صفویان و قاجاریه نیز سردارانی از کردان منطقه مهاباد به این اسم در سپاه ایران خدمت کرده‌اند] .

روسته مه ک داستانه ، له دونیْ بیْ ته زیره
ئاوْ ربن گُو دەلیرِن خادێ پشت و پە نای وان[1]

اسماعیل یک آهی کشید و دوباره چنین خواند :

مووساخانو[2] ، تو سیار ، وی سەلات هاتیه ، دَه وی داوی
زه وان تاتان ئەرخەبن‌ناوی جەحو خانه ک پەیدا ناوی[3]

بهرحال جه‌حو که از میان‌توده مردم برخاسته بود جایش در قلب مردم و مهر و محبتش در تار و پود اندام خراسانیان ریشه دوانده بود ، هر کس از زورگویان زمان ستمی می‌دید ، دست به دامن جه‌حو می‌زد ، آنکه گرسنه می‌ماند . به جه‌حو متوسل می‌شد و اگر زیر بار قرض و بدبختی کمرش خم می‌گشت به جه‌حو روی می‌آورد . جه‌حو امید و پشت و پناه مردم منطقه بود و همه دل به او بسته و دیده به او دوخته بودند و شبانه‌روز دعا می‌کردند که در برابر روسهای متجاوز پیروز شود و عظمت و شرافت از دست رفته ایران را تجدید کند ، اما افسوس که تمام این آرزوها با کشته شدن سردار بزرگ خاوران در برابر سپاهیان بی‌شمار و تا دندان مسلح روس به یأس و ناامیدی انجامید . و ملتی را غرق در عزا و ماتم ساخت .

آقای ابوالفضل قاسمی در کتاب ارزنده‌ی " خاوران گوهر ناشناخته ایران " در مورد جه‌حو آورده است که : او سابه روح نادر و دارای سری پر شور و اندیشه‌ای آشتی ناپذیر با سستی‌ها و بیحالیها و سرافکندگیها بود .

---

۱ ـ جه‌حو سوار شد راه افتاد با تفنگ [حمایل] پنج‌تیر
تمام‌مردم می‌گفتند ،جه‌حوخان جهانگیر است
[جهان را فتح خواهد کرد]
یک رستم داستانست ،در دنیابی‌نظیر است
آفرین که دلیرند ، خدا پشت و پناه آنان [باد]

۲ـ موسی خان برادر جه‌جو که روسها در درگز زندانی کرده بودند و جه‌جو آزادش ساخت .

۳ـ الا ای موسی خان تو سوار شو
سالدات [روس] سر رسید و جنگ می‌شود .
به آن تات‌ها پشت بستن نمی‌شود ، [کردها به فارس‌ها تات می‌گویند و تات را به‌معنی ترسو و عهد گسل بکار میبردند‌ه‌ در این لنگه از شعر واژه ترکی " ئه رخه بن " مشتق از ئارخه به معنی پشتیبان بکار رفته ، منظور این است که از آن تات‌هائی که به تو قول داده‌اند در برابر تجاوزات روس از تو حمایت می‌کنند نباید امید پشتیبانی داشت .

" جه‌جو از حصار اتک به روستاها و سپس لطف آباد تاخت ، به یک چشم زدن تمام آن نقاط را بدست آورد "

فاسمی می‌گوید : جه‌جو نیز مانند دیگر سرداران بزرگ خراسان همچون ابومسلم و نادر فدای ساده‌اندیشی و خوش باوری خود شد و به هرکس و ناکس اطمینان حاصل کرد و اسرار خود را نزد آنان فاش نمود . غافل از اینکه :

" ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس به هر دستی نباید داد دست

در تصنیفی که مردم به زبان محلی ساخته‌اند و هنوز ورد زبانهاست اشاره به همین نکته‌شده که :

جه‌جو حرف هر کسی را باور می‌کرد غافل از اینکه میان یاران او عناصر روبه صفتی نظیر . . . بودند . "

تصنیف ترکی درگز در این مورد چنین است :

جه‌جوخان چورگین هر ناکسه ویردی بیلمدی گنجی تک، رحب تک تولگی له واردی
وقالی غیرت لی ، شیر دور جه‌جوخان درگزدن توران فیل دورجه جه‌جوخان

سپس می‌افزاید : مردم درگز

به دور جه‌جو جمع شدند
گوئی تمام امید و آرزوهای
خود را در پیشرفت وجود
این سردار جاوران می‌یا-
فتند، بدین جهت او را به
فرمانروائی خود برگزیدند.

منصورالملک خان
موروثی درگز و حاکم محل
که وجود جه‌جو را مزاحم
خویش می‌یافت با وی به
جنگ پرداخت لکن از
جه‌جو به سختی شکست
خورد و نیرویش نار و مار
شد و خود به

عوض قوجم ،با یرا معلی
قیرش گون ده‌ا ولار دلی

عوض بگ اقبالی درگزی از یاران
ججو از مردم با یرا معلی شوروی

اسارت جمجو درآمد . اما پس از این جریان والی خراسان[1] که به وحشت افتاده بود مسعود-خان[2] را با قوای بیشتر و مجهزتری به جنگ جمجو فرستاد . نیروی سوارس جمجو که هنوز به سلاح خوبی مسلح نبود پس از جنگهای فراوانی با مسعود خان و وارد آوردن تلفات سنگینی به نیروی او ، سرانجام در برابر توپخانه و تجهیزات رزمی مسعود خان مجبور به عقب نشینی به آنسوی اترک شد . روسها که از جمجو دل پر خونی داشتند او را محاصره و دستگیر نموده ابتدا در مرو و سپس در عشق آباد زندانی کردند . به قول آقای قاسمی :

" گوهرشناسان بیگانه او را شناختند و دانستند او دلاوری بزرگ و چون پهلوانان اشکانی در نبردهای (پارتیزانی) بی همتاست . یکی از مشکلات بزرگ آن روز روسها و ایرانیان وجود راهزنان و قاچاقچیان مرزی دو کشور بود . هر دو دولت موافقت کردند که این مسئوولیت خطیر (امنیت سرحد) را به او بدهند . اینچنین او سردار بزرگ دو آتنگ (شمالی و جنوبی) روسیه و ایران شد .

آن روزها فعالیت (تجارت) راهزنان (همچون محمد قورش آبادی) در اطراف مشهد آرامش این نقاط را بهم ریخته بود . "

جمجو مأمور آرامش و برقراری امنیت این خطه از خراسان گشت و بخوبی آنرا انجام داد . اما از رفتار ناجوانمردانه حکام آن روز روح آزادمنشانه و حساس جمجو آزرده شد و از نیشابور به درگز و سپس به اترک بازگشت . *اما هنگامی که یکی از مأمورین دولتی را در اترک مشاهده*

---

۱ ـ والی خراسان در این زمان رکن الدوله و سپس نیرالدوله بود .

۲ ـ مسعود خان پسر محمدعلیخان منصورالملک به دستور روسها حکومت درگز را پذیرفت و عازم آنجا شد . مسعودخان با روسها نیز قرابت سببی داشت . ماهتاب خانم همسر رضاخان امیر مسعود و مادر آقای بهمن امیرمسعود دختر کنسول روسیه مقیم درگز بود و بنابه درخواست کنسول مذکور روسها موافقت کردند مسعودخان برای سرکوبی جمجو به حکومت درگز منصوب گردد . روسها والی خراسان را تحت فشار قرار دادند که خان انتاع آنها در درگز به سبب پیروزی جمجو به خطر افتاده است .

مسعود خان برای تحکیم موقعیت خود خواهر عبدالرضاخان شجاع الدوله حاکم قوچان و رئیس ایل زعفرانلو را به زنی گرفت ، تا از اقدامات ایلخانی کرد علیه خویش آسوده گردد و به عنوان اینکه داماد کردها میباشد ، کردها را از جنگیدن با خود و جمع شدن به دور جمجو منصرف سازد . مسعود خان از این زن یک پسر داشت . این پسر پس از مرگ مسعود خان بمرد و ارث او به مادرش رسید و هنگامی که تاج محمدخان بهادری به حکومت درگز منصوب شد با همسر مسعود خان ازدواج کرد و تمام آن ثروت به دست تاج محمدخان افتاد .

نمود که زنی را در ملأ عام به چوب بسته ، غیرتش به جوش آمد و بار دیگر در اندیشه خود تجدید نظر کرد تا مردم ستمدیده را دریابد .

او باردیگر بر اورنگ و درگز مسلط شد ، اندیشه او این بار والاتر و مهمتر بود او هیأت حاکمه و قدرت متزلزل مرکزی و رجاله‌های عصر را شناخته بود و از دستگاه اداری و حکومتی قاجار کاملا " مأیوس شده بود . از این رو بیهیچکس از سیاهکاران اعم از روس و انگلیس رحم نمی‌کرد و آنان را افرادی فاسد و خیانتکار و بی وطن و غیرقابل اطمینان می‌دانست . او در نظر داشت رهبری انسانهای ستمدیده را به عهده گیرد و کاخهای ظلم و فساد را ویران سازد .

عمال ترسو و کارگزاران خیانتکار که منافع خود را در خطر می‌دیدند به دستگاه حکومتی قاجار فشار آوردند تا این سردار انقلابی و پرتوان را مانند بسیاری از جوانان باکدل این مملکت از پای درآورند ، تا او نیز به سرنوشت قائم مقام‌ها و امیرکبیر دچار گردد .

گزارش تلگرافی قنسول خانه مشهد و سفارت تهران به وزارت خارجه (انگلیس) وطرح موضوع جعفرقلی با نقول انگلیسی‌ها[1] (جوجو نام سردستهٔ شورشیان) اهمیت وی را بخوبی نشان می‌دهد . انگلیس‌ها که در این مواقع همیشه سر مار را بدست دشمن می‌کوبند . این بار نیز قوای مجهز تزاری را به تعقیب جعفرقلی روانه ساختند مرگ یاران وفادار جعفرقلی در هزارمسجد او را ناامید ساخت . جعفرقلی که خود را در محاصره دشمن می‌دید به سوی قوچان عقب‌نشینی کرد . روس‌ها نیز قدم به قدم او را تعقیب می‌کردند . این بار نیز مقدر شده بود که خون یکی دیگر از فرزندان غیور و رشید وطن در این سرزمین خونین شده بر زمین ریزد همانطوری که خون پدر و گلنل ریخته شد . . .

در قوچان ولیخان قهرمانلو نیرنگ سوداگر و سنت شکن ایلیاتی سردار ما را بیگانگان بفروخت ، سرباران تزار . . . (جعفرقلی خان) را محاصره کردند . پایان سرنوشت غم‌انگیز فرزند سیکس و شیهای انگ در برابر نیروی بیگانه فاتح قراردادهای ترکمانچای و گلستان پیدا بود . در گزارشات مرکز فرماندهی آخال تأکید شده بود که جسد جعفرقلی را به روسیه بفرستند . آن روزها که فاصله شهرها بسیاردور بود شکم سردار خاوران را دریدند پر از یخ و برف کردند و تن بیجانش را در صندوق یخین گذاشته به روسیه نزد متخصصان فن فرستادند تا شاید از مکانیسم مغز و دل این آفریده[2] شده بی به نبوغ و برتری‌های ملی و نظامی او برند[3] . "

و بدین ترتیب قلب خونین و پرآرزوی جعفرقلی در کاخ امپراتور تزار روس بدست افسران

---

۱ ـ کتاب آبی ـ وقایع ۲۳ ژانویه تا ۲۳ فوریه ۱۹۱۱ صفحه ۱۱۱

۲ ـ در متن " آفریننده " آمده بود که احتمالا " اشتباه چاپی بوده است .

۳ ـ خاوران گوهرناشناخته ایران ـ ابوالفضل قاسمی صفحه ۳۹۸

و درباریان دست به دست می‌گشت و آنها بهمدیگر شادباش می‌گفتند .

بخشی‌های محلی درگز نیز در رثای جه‌جوخان سردار خاوران اشعار بسیاری سروده ودر مجالس و محافل می‌خواندند ، که نمونه‌ای از آن را آقای میرنیا در کتاب خود آورده است ، که از زبان خواهران و برادران ترک درگزی سروده شده است :

جه‌جو خان خانلرین خانی — در گزده یوخدی شانی،
یورگده قالدی ارمانی — حیف اولدین سن ایلدین جه‌جو
سنون تکین آنا دو غمز — دولت سنون قدرین بیل
نامرد جوانمردی سیو مز — حیف اولدین سن ایلدین جه‌جو
درگزی آلدین بوتین[1] — یوخدی رشد سنون تکین
حلال اولسون ایمن بوتین — حیف اولدین سن ایلدین جه‌جو
دشمنلری یاخشی قردین — سالات لری حیران ایتدین
وطن یولنده جان ویردین — حیف اولدین سن ایلدین جه‌جو
دور و برین سالات دوتدی — سنون یختین اوگون باتدی
خانلر شی ارزان ساندی — حیف اولدین سن ایلدین جه‌جو
آنین یاتلاقلره باندی — گوله دگدی یودین یارد؛
رشید یوبین فانه باندی — حیف اولدین سن ایلدین جه‌جو
جه‌جو خان نامراد اولدی — کنان گونیک گون اولدی
آنا یاند قاراسالدی — حیف اولدین سن ایلدین جه‌جو

برگردان :

جه‌جو خان یخان خانان — در درگز همتا ندارد
آرزو در دلش ماند — حیف شدی تو مردی جه‌جو
مانند تو را مادر نخواهد زایید — افسوس که دولت فاسد فاجار قدر تو را نمی‌داند
نامرد هیچگاه جوانمرد را نمیتواند ببیند و تحمل کند — حیف از تو که مردی جه‌جو
درگز را گرفتی یکسر — (سردار) رشیدی مانند تو نیست
حلالت باد شیری را که مکیدی — حیف شدی که مردی جه‌جو
دشمنان را خوب ریشه‌کن کردی — روسها را حیران و سرگردان کردی
در راه وطن و اهدافت جان‌دادی (که ان الحیات عقیدة و جهاد) ،حیف که توکشته‌شدی‌جه‌جو

---

۱ ـ بوتوم ، تمامی ، کامل .

۲ ـ ایلات و طوایف درگز ـ سیدعلی میرنیا صفحه ۱۵۶

دوروبـــرت را سالدا تنها گرفتند
خان ها (ی محل) ترا ارزان فروختند
است به باتلاقها فرو رفت
قدو بالای رشیدت عرق در خون شد
جه‌جو خان نامراد شد
مادر به سرسیه‌پوش شد

بخت آن روز خوابید که :
حیف شدی تو مردی جه‌جو
گلوله خورد رانت را از هم شکافت
حیف شدی که تو مردی جه‌جو
پیراهن کتانی‌اش کفن شد
حیف شدی تو مردی جه‌جو،

چگونگی کشته شدن جه‌جوخان به دست روسهای متجاوز

تا اینجا دانستیم که هر دو نیروی متجاوز و امپریالستی روس و انگلیس خراسان را عملا" اشغال کرده و به خوبی دریافته بودند که جه‌جو و آزادمردان درگزی و لاینی و فوجانی چه احساس و رفتاری نسبت به آنها دارند. آنها دریافته بودند که اگر این حرکت رادر نطفه خفه نکنند، شعله‌ی آتش آن به تمام نقاط ایران زبانه‌کشیده بساط زندگی و قدرت این استعمارگران رالوصفت را درهم خواهدپیچید و آنان را به کام مرگ و نیستی فرو خواهد برد ومردم ایران را از خواب خرگوشی که سالها به آن فرو رفته بودند، بیدار خواهد ساخت، تا به سرزمین و میهن و فرهنگ خویش بیندیشند. لذا هر دو استعمارگر با هم متحد شدند و صلاح خویش در آن دیدند که مسعودخان پسر جوان منصورالملک‌شکست خورده را به‌حکومت‌درگزمنصوب نموده با نیرویی که در اختیارش گذاشتند او را به درگز فرستادند. لکن او جرأت نکرد بزودی وارد درگز شود، لذا مدتی در قوچان توقف نمود و برای تحکیم موضع سیاسی و نظامی خود در منطقه با خواهر عبدالرضاخان شجاع‌الدوله ایلخانی زعفرانلو ازدواج نمود که‌از این طریق حمایت کردها را به سوی خود جلب نماید. پس‌از انجام این کارها با توپخانه و قوای مجهز و فرماندهی افسران روسی بسوی درگز حرکت کرد و با جه‌جو به جنگ پرداخت. سرانجام پیروز شد و وارد درگز گردید. و جه‌جو ناچار بسوی انگ شمالی که در تصرف روسها بود عقب‌نشینی نمود و پس‌از چند روز جنگ و جدال با روسها سرانجام به‌محاصره افتاد و دستگیر شد که‌ابتدا او را برای دور بودن از منطقه به زندان مرو فرستادند. چندی بعد که شورش‌های مردم درگز فروکش کرد، جه‌جو را برای محاکمه به زندان عشق‌آباد برگردانیدند. جه‌جو در یکی از شبها توانست به کمک برادرش موسی پنجره‌ی آهنی زندان را از جا برکنده و سوار اسب بسوی

درگز فرار کند . گفته شده است که در عشق‌آباد یکی از ایرانیان که در آنجا کاروانسرایی داشته اسب و امکانات فرار را برای جمجو فراهم کرده است .

بهرحال جمجو از زندان گریخت ، چند ساعت بعد که زندانبانان متوجه فرار محبوسشده بودند ، او فرسنگها از عشق‌آباد فاصله گرفته بود . جمجو برای اینکه روسها را اغفال کند از دورترین راه حرکت کرد ، اما سواران روس بر خلاف پیش‌بینی جمجو به دو دسته تقسیم شدند ، دسته‌ای از طریق درونگر که عادی‌ترین راه می‌باشد ، حرکت کردند و عده‌ای از راه غیرمعمولی که به حصار می‌رسید و جمجو از آن راه رفته بود .

نزدیکی‌های صبح بود ،جمجو در راه فرار بود و روسها در آنسوی انگ در دشتها و ماهورها به دنبالش است می‌تاختند . شاهسوار همسر جوان جمجو خواب آشفته‌ای دید . پریشان از خواب برجست . رعشه اندامش را فرا گرفت . لحظه‌ای در داخل رختخواب نشست و افکارش را متمرکز ساخت و آنگاه با خود زمزمه کرد که : ها ،دیدم که جمجو بسوی مامی‌آید، در آنسوی انگ شعله‌های سوزنده‌ی آتش بدنبال جمجو در حرکت‌اند و می‌خواهند او را دربر گیرند . جمجو فریاد می‌کرد و یاری می‌خواست . آری جمجو گرفتار دشمن شده است ، باید به یاری او بشتابم ،این خواب که دیده‌ام خواب درستی است .

شاهسوار از جابرخاست و از پنجره‌ی اتاق افق را نگریست که در دور دست در آنسوی مرزهای خاوری خاوران رنگ سیاه و ظلمانی شب داشت‌جای خود را باروشنایی و سفیدی عوض می‌کرد .

شاهسوار طاقت نیاورد با عجله لباس رزم پوشید و بیرون دوید .و از پشت بام برادران جمجو را فریاد زد :

هه لوخان ، هه لوخان ، محمودخان ، محمودخان .

هلوخان باشنیدن فریاد شاهسوار از جا جست و گفت چه می‌گویی شاهسوار ؟

شاهسوار جواب داد : بسوی انگ حرکت کن که جمجو گرفتار دشمن شده است .

شاهسوار این بگفت و دهنه بر اسب زد و بر پشت اسب پرید در حالیکه تفنگی پنج‌تیر بردوش و تفنگی بر فریوس زین آویخته و حمایل و قطار فشنگ بسته بود ، تازیانه بر اسب زد و بسوی انگ تاخت . شاهسوار پس از عبور از مرز و روشن شدن هوا مشاهده نمود که عده‌ای سوار دو نفر سواره را تعقیب می‌کنند . او دریافت که آن دو جمجو و برادرش می‌باشند که با جنگ و گریز پیش می‌آیند . فشنگ جمجو پایان یافته بود و روسها به او نزدیکتر می‌شدند .

شاهسوار پس از لحظه‌ای تأمل و درک موقعیت زمانی و مکانی اسب را به تاخت واداشت، و چون به نزدیک جمجو رسید یکی از سالداتها که به جمجو نزدیک شده بود ،همانطور گاسب می‌تاخت هدف قرار داد ، صدای گلوله در فضا پیچیده و آن سالدات از روی اسب بر زمین

سرنگون شد . شاهسوار خنده‌ای پیروزمندانه سرداد و برای جهجو اینچنین خواند :

جهجو خانو ، بوین هاتم — وه سهر دوشمه ن را دا که تم
تو مه وئزه کُو بیّ عیّرتم — خانیّ خانا ، جهجو خانو

و جهجو در جواب گفت :

شاهسارو ، شیره ژنو — سوورێ هه‌ردو چاڤێ پنو
تو ربند گیشتی دادێ بنو — فوروانه ته جهجو خانو

یعنی :

الا ای جهجو خان ، ببین که آمدم — و چون عقاب بر دشمن فرود آمدم
تا بگویی که من زن بی‌غیرتی هستم — ای خان خانان جهجو خان
شهسوار الا ای شیر زن — شور هردو چشمان من
تو خوب رسیدی به دادمن — قربان تو شود جهجو خان

جهجو در حالی که بر شاهسوار آفرین می‌گفت صدا زد که تفنگ را بمن بده . شاهسوار تفنگی به جهجوخان و یکی به موسی خان پرتاب کرد که آن دو در هوا گرفته و بسوی روسها شلیک کردند ، در این هنگام قلو خان و محمود خان دیگر برادران جهجو با مردم حصارنسر اسب تازان از سوی ایران رسیدند . و در داخل اتگ روس جنگ دیگری آغاز شد . چند نفر از سالداتها که‌نزدیک‌شده بودند کشته شدند و بقیه توانستند دهنه‌ی اسبها را برگردانده بسوی عشق آباد (اشک آباد) متواری شوند . و جهجو در میان استقبال مردم پرشور حصار در حالی که با شاهسوار در کنار هم اسب می‌تاختند وارد قلعه شدند . مردم حصار گاو و گوسفند در استقبال از جهجو قربانی کردند و عاشق‌های آنجا دهل و سرنا نواختند و مردم خوش گرفته و به رقص و پایکوبی پرداختند .

چند روز از ورود جهجو به حصار نگذشته بود که خبر فرار وی از زندان روسها در سراسر خراسان منتشر گشت . یاران جهجو یاردیگر از هر گوشه و کنار این استان سوار بر اسب به‌سوی درگز تاخته و به جهجو پیوستند . از جمله‌ی آنان ابوطالب بگ بیجه‌ری (بیجرانلو) بود ، که سالها پیش در جنگ‌های نخارا که بین مسلمانان و ارمنیان درگرفته بود ، وجود ابوطالب موجب پیروزی مسلمانان شده بود . ابوطالب بگ در جسارت و شهامت همتای جهجو بود . او هرگز واژه‌ی ترس را نشناخته بود . جهجو به استقبال ابوطالب بگ رفت و او را با سوارانش با اعزاز و اکرام فراوان پذیرا شد . رسیدن این دوسردار سهمدیگر وضع را دگرگون ساخت . خبر به مسعود خان درگزی رسید . روسها از شمال و مسعود خان از جنوب بسوی جهجو حرکت کردند .

جهجو و ابوطالب‌بگ و سوارانشان برای‌مقابله‌با دشمن حرکت‌کردند . جنگهای پراکنده‌ای

بین آنان درگرفت که مهمترین آنها جنگ زنگلانلو بود که چهل شبانه روز طول کشید که بیش از هزار نفر از سالدانهای روس و سربازهای مسعودخان در این جنگ کشته شدند ، چندنفری‌از یاران جه‌جوخان نیز به هلاکت رسیده و شماری چند زخمی گشتند .

جه‌جوخان در این جنگ به مسلسل‌چی روس حمله کرد و مسلسل را از دست او گرفت و سوی دشمن نشانه‌گیری نمود و آنها را درو کرد . هلوخان برادر جه‌جو و ابوطالب بگ نیز به توپخانه‌ی روسها حمله کرده توپخانه را از آنهاگرفتند .یک قبضه توپی که به تصرف یاران‌جه‌جو درآمد ، چون چند گلوله بیش نداشت ، و آنها هم در آن جنگ مورد استفاده قرار گرفتند ، پس از اینکه جه‌جو بسوی هزار مسجد حرکت کرد چون حمل و نقل آن غیر از دردسر نتیجه‌ای نداشت ، از کوههای زنگلانلو به ته دره غلتانده شد و در هم شکست .

درفروردین۱۳۶۵ که به‌میانکوه رفته بودم در روستای حادمانلو دامنه‌های کوه‌الله‌اکبر آقای نوروز حادمانلو[1] به نقل از پدرش قربان محمد می‌گفت : جه‌جو در هر حمله‌ی خود به‌انگ روس‌اگر کمتر از۲۰۰ تا۳۰۰ نفر سالدات می‌کشت ،به درگز بار نمی‌گشت .به‌کرمانجی می‌گفت : " له سه ریّ دوشمه ن دّه گره تووفان " .

جه‌جو ناچار برای معالجه‌ی زخمی‌های خود و استراحت بقیه‌ی سوارانش درصدد برآمد بسوی قوچان پیشروی کند . هلوخان برادر جه‌جوخان نیز که در جنگهای زنگلانلو به شدت زخمی شده بود جان به جهان آفرین تسلیم کرد .

جه‌جو در حالی بسوی قوچان آمد که دستور دستگیری وی به تمام سران و خوانین کرد قوچان و شیروان و بجنورد و اسفراین از سوی والی خراسان که تحت فشار ژنرال ردکوفرمانده نظامی روس در خراسان بود ،صادرشده و برای سر جه‌جو جایزه تعیین‌گردیده‌بود .عبدالرضا-خان شجاع‌الدوله ایلخان زعفرانلو را نیز روسها دستگیر کرده و به تهران فرستاده بودند .

جه‌جو ناچار از شری قوچان‌گذشته‌خود را به‌کوهستان شاهجهان (شاه‌جهان - شاجان) رسانید که بلکه از ولیخان قرامانلو و فرهادخان تویکانلو کمک بگیرد . فرهاد خان برخلاف

---

۱ - مردم حادمانلو می‌گفتند : مردم روستاهای میاب و کیکان و حادمانلو اصلا " از کردهای شادلو بجنورد هستند که در دوره‌ی نادر شاه به اینجا کوچانیده شده‌اند .نامهای محلی مراتع و مزارع و چشمه‌ها و کوهها همانهایی هستند که اکنرا " در منطقه‌ی بجنورد وجود دارند روستای حادمانلو ۱۱۵ خانوار دارد که عبارت از پنج تیره می‌باشد ، یک تیره‌ی آنها عبودانلو می‌باشند که ۲۲ خانوارند و از بزرگ ایل زعفرانلو می‌باشند ،بقیه همگی حادمانلو و شادلو هستند ، البته طبق گفتار آقای الله نظر سخی که به دادستان حادمانلو معروفند و دیگر مطلعین حادمانلو.

دستورالعمل والی خراسان و حاکم نظامی روس در مورد دستگیری جهجو به او کمک مالی نمود، اما محمد ابراهیم خان روشنی و فرج‌الله‌خان شیروانی (ضیغم‌الملک بعدی) نیز به جنگ جهجو رفته بودند که نیروهای روس را در دستگیری جهجو یاری دهند . در مورد کشته شدن جهجو بدست روسها با کردها اختلاف افتاد و سرانجام از نوع گلوله مشخص شد که جهجو با گلوله‌ی سه‌تیر کردها کشته شده است .

آری برادر همیشه چنین بوده است :

من از بیگانگان هرگز ننالم که هرچه کرد با من آشنا کرد

هنگامی که تیر استخوان ران جهجو را درهم شکافت جهجو به رخم خویش نگریست آهی کشید و ...

گفتا زکما لیم که ازما ست که بر ما ست

جهجو چند روزی مهمان ولیخان قراماتلو بود اما معلوم نیست که ولیخان موضوع دستور دستگیری را با خود جهجو در میان گذاشته بوده و او را در جریان کار گذاشته است یا خیر ؟

بهرحال چند روز بعد سروکله‌ی سالدانهای روس در شاهیجان پیدا شد . نگهبانان جهجو به او اطلاع دادند . جهجو فرمان حرکت داد یارانش سوار شدند . ولیخان قراماتلو جلو جهجو را گرفت و گفت تو مهمان من هستی در اینجا بمان ، من از تو حمایت می‌کنم و نخواهم گذاشت روسها بر تو دست یابند . اما جهجوخان با تشکر از مهمان نوازی وی تصمیم به رفتن گرفت . شاید جهجو مطمئن شده بوده است که روسها به دعوت ولیخان به آنجا آمده‌اند . اما امروز که این قضایا را دنبال می‌کنیم ، از اخلاق و رفتار ولیخان قراماتلو و مهمان نوازی و غیرت کردی او بعید می‌دانیم که به چنین کاری دست زده باشد و خود واپل و تبارش را به ننگ بیالاید . بهرحال خدا عالم است .

جهجو از ولیخان خداحافظی کرد و بسوی بام حرکت نمود ،زیرا او نمی‌دانست که اربیت سرسرگردهای شیروان و روسها اورا محاصره‌کرده‌باشند . با نزدیک شدن غروب آفتاب جهجوبار دیگر به‌محاصره افتاد .او ناچار به قلب دشمن زد و خط محاصره را شکست و سوی بام پیشروی کرد . هوا داشت تاریک می‌شد . تپه‌ای بین جهجو و یاران او واقع شد ، در این میان اسب جهجو به باتلاقی گیر کرد و تا شکم در باتلاق فرو رفت دشمنان او را گلوله‌باران کردند . تیری به ران راست جهجو خورد و از شکم اسبش بیرون رفت واسب بر باتلاق غلتید . جهجوبا استفاده از تاریکی با دستمال خویش زخم را بست و خود را به کنار باتلاق کشید و به طرف روسها تیراندازی کرد . روسها نیز او را به رگبار گرفته بودند . با اینکه جهجو آن شب کشته شده بود ، اما دشمن تا برآمدن آفتاب جرأت نکرد به حیاره‌ی او نزدیک شود . این رمس در نزدیکی شش آوه، از روستاهای بام دربک فرسنگی بام بود که اکنون هم به‌رمس

جه‌جوخان معروف است.

روسها جنازه را به قوچان آورده، تکفین را دریدند و بر از یخ و برف کردند و از آنجا به مسکو فرستادند. مرگ جه‌جو ضایعه‌ای بزرگ برای مردم محروم و بیچارهٔ نواحی مرزی‌بود، زن و مرد و کودک در مرگ جه‌جو داغدار و سیاهپوش شدند. کودکانی که در آن سال دیده به جهان گشودند بیشترشان جه‌جو نامیده شدند. هرچند هیچ‌کدام از آنها جه‌جو نشد، نمی‌دانم که زنان کورمانج نتوانستند باردیگر جه‌جو بزایند، یا اینکه شرایط زمان پرورانیدن جه‌جوها را ایجاب نمی‌کرد. بهرحال هر چه بود، دیگر جه‌جوخانی پیدا نشد. اما امروز در نواحی قوچان و باجگیران و شیروان و بجنورد و درگز به نام جه‌جو فراوان برمی‌خوریم. که بادبودی از آن قهرمان است. امیدوارم باز هم مردم این دیار نام جه‌جو را بر فرزندان خود بگذارند.

ایوانف مستشرق روس که اندکی پس از کشته شدن جه‌جو به تحقیقات خود در مورد نژادشناسی خراسان ادامه داده و نوشته‌هایش در سال ۱۹۲۷ در مجله انگلیسی زبان در بنگال به چاپ رسیده این اشعار را در مورد جه‌جو از مردم خراسان شنیده و ضبط نموده که مشاهده می‌فرمائید:

Translation.

The sardárs came together to have a consultation,
in the gorge of Aqlishlí they took auguries.
In anger and irritation (because the auguries were not propitious), they broke the legs of three horses.
O unhappiness, o sorrow, o sorrow, o my brother Awáz!
Where will I see a sardár like Awáz!
To-morrow I will send a friend to Qúshkhána,
I will take all that he will bring as (his) share.
O unhappiness, o sorrow, o sorrow, o my brother Awáz!
He put a coat on, took his pistol,
put his foot into the stirrup.
Oh Awáz, brother Awáz, luck was not with thee!
O unhappy, o sorrow, o sorrow, o my brother Awáz!
He left his horse on the lawn,
and stretched himself on a mat,
(because) the bullet struck him through the eyelashes.
O unhappiness, o sorrow, o sorrow, o my brother Awáz!

مرگ جه‌جوخان *Death of Jaju Khan.*

Haspe Jaju kin jmí-y-a;
khurjini ni Turkmani-y-a;
khanar hat mauteal chuyn.
Jaju wa khan la gune-dho;
guli likal li done-dho;
khún chuyn sare chalune-dho.
Wa khurjini wa khurjini;
chalani kokan cha wan khánd
dannal dana ar berini.
Jaju wa kune chiyani;
buyn [sharpi] sharqi panjtirona;
noice beroy Musa khan-a.
Haspe Jaju malweriy-a;
guli likal wikori-y-a;
khanar kolu ke meriya.

مرگ جه‌جو خان

هه سپی جه‌جو[1] هین جانی به خورجینێ وی ترمانی به
جه‌ور هات تا مراد جووبه[2]
جه‌جو وه حاله گاوێ دا گوله لێکه‌ت لی[3] داوێ دا
خوبنێ جوو به سه‌ر چه‌کمێ دا
وه خورجینێ ، وه خورجینێ چه کمه کشاند زه تاو خوبنێ
ده سمال دایه سه‌ر برینێ
جه‌جوحانو ، جه‌جوحانو بووبه شه‌رقه شه‌رقێ به‌ح ترانو[4]
تاوێ بڕێ مووسا حانو
هه‌سێ جه‌جو ملواربی به گولّه لێکه‌ت وی کاربی به[5]
جه‌وه‌ر هات گو(ته و) مربی به
جه‌جوحانو ، جه‌جوحانو وه‌رگه ربا خوولگێ خویانو
برینێ ته[6] پر وه زانو
هه‌سێ جه‌جێ هین جانی به جلّێ سه‌ر وی ترمانی به
نه‌نگێ وی آلمانی به
هه سێ جه‌جێ هین ڕچکه سال و مخان چکه چکه
زێ جه‌جێ ما، که‌چکه[7]

---

۱ ـ باید [جه‌جی] می آورد نه [جه‌جو] چون مغایب است .

۲ ـ این لنگه نارساست .

۳ ـ کرمانج خراسان به معنای " از " دو واژه را بکار می‌برد یکی " لی " که صادرنشینان بکار می‌برند و دیگری " زه " که سرحدی‌ها بکار می‌برند . اینها می‌گویند " لی داوێ " سرحدی‌ها می‌گویند : " زه داوێ "

۴ ـ این لنگه وزن ندارد .

۵ ـ این لنگه باید چنین می‌شد : " گوللێ له وی کت کاربی به " .

۶ ـ در متن : " برینێ وی " می‌باشد ، یعنی زخم آن ، که از مغایب به مخاطب توجه نموده . ولی در افوا همان است که در فوق نوشته شد و در هر سه مصراع مخاطب است .

۷ ـ Yourmal of the Asiatic Society of Bengal[N.S.

ترانه‌دیگری نیز در وصف اسب جه‌جو چنین گفته شده است :

برگردان اشعار :

اسب جه‌جو هنور جوان است خورجین (ترک‌بند) آن‌ترکمنی است
خبر آمد که نامراد رفته است

جه‌جو خودش در دامنه کوه است گلوله خورد از دامنش
خون رفت (روان شد) بر روی‌چکمه‌هایش

ای که (به‌ترک‌خود) خورجین‌داری ،خورجین‌داری چکمه‌ها را از میان‌خون بیرون کشیدی
دستمال را روی زخم گذاشتی

جه‌جوخان ، الا ای جوجو خان شرق شرق (تفنگهای) پنج‌تیر بلند شد
ای که نام برادرت موساخانست

اسب جه‌جو (رنگش) مروارید‌ی است گلوله‌ای‌که‌خورده‌است‌به‌او کاری است (کشنده‌است)
خبر آمد که (آن حیوان) مرده است

الا ای جه‌جو خان ،الا ای جه‌جو خان (ای که تو) سرازیر شدی به جلگه‌ی "خوبان[1]"
زخم تو خیلی بر "سور" است

اسب جه‌جو هنوز "کـــره" است جل رویش ترکمنی[2] است
تفنگ وی (جه‌جو) آلمانی است

هه سیێ جه‌جێ یال ڤزڵه گوللە لێکەت ژه سەر دڵه وه خوبین دامێ زین و جله

ترجمه :

اسب جه‌جو یالش طلائی است گلوله به قلبش خورد
زین و برگش به خون آغشته شد

۱ ـ خوبان : با واو سنگ دارای معنای لطیف و عمیقی است که نظیر آن در فارسی کلمه‌ای وجود ندارد ،جلگه‌ی خوبان یعنی جلگه‌ای ویران شده ،چنان آثار و روستاها و مزارعش ویران شده باشد که بتوان خاک آن ویرانه‌ها را از غربال گذرانید .
واو آخر [پسوند] خوبان ، واو حالت و چگونگی است ، و خوبان به معنای خرد و خاپور کردن است ، تکه‌پوستی که در سالهای اخیر در سلیمانیه عراق بدست آمد و به زبان کردی اشعاری از نتایج حمله‌ی اعراب به ایران و ویران کردن شهرهای کردستان بیان گردیده ، واژه خاپور آنچنانکه امروز در کرمانجی معنی می‌دهد بکار رفته است : "زورکار ئەرەب کرد ئەخاپور گنای پالەڤ هه شاره زور" یعنی عرب ستمگر تمام شهرها تا شهر زور را ویران کرد .
۲ ـ جل‌های ترکمنی که برای روی اسب می‌بافتند بسیار ظریف و بربهاء بود .

است جه‌جو هنوز کوچک است نعل وسخهایش (روی زمین) چیک‌چیک (صدا) می‌کند

زن جه‌جو، در جوانی بیوه ماند

بانو گل‌بی‌بی جلایر فرزند مرحوم نوروبردی خان جلایر از بزرگان لاین که اکنون (اسفند ۶۵) در حدود ۹۴ سال دارد و از کشته شدن جه‌جوخان ۷۵ سال می‌گذرد، خاطره‌ای از جه‌جو اینچنین برایم تعریف کرد:

چادرهای ما در محل قاوزار (آبریز کوچکی است نزدیک روستای حه ر که ت) بودند. مرحوم حاج علی عموی آقای حاج ذوالفقار جلایر نیز با ما هم سینه (همسایه) بود. خبر آوردند که جه‌جو از کانی‌مراد (چشمه‌مراد در پشت زیارتگاه هزار مسجد) حرکت کرده وبسوی چادرهای شما می‌آید. تازه اسم جه‌جو سر زبانها افتاده بود و تا آن زمان به لاین و کلات نیامده بود. پدرم نوروبردی خان با حاج علی تا صبح تفنگ به دوش دور چادرها کشیک دادند که مبادا از سواران جه‌جو آسیبی وارد شود، چون شناخت زیادی نسبت به‌وی نداشتند. جه‌جو به چادرهای کربلایی سلطان پسر کربلایی محمدعلی صوفیانلو رفته بود.

وقتی خبر مرگ جه‌جو به لاین رسید، این ترانه هم در میان مردم شایع شد که:

جه‌جوخانو، جه‌جوخانو دوشمه‌ن زه نه همرانو

له دلیّ نه ما نه‌رمانو

سوگ جه‌جو در ادبیات کرمانجی

نوازندگان و هنرمندان و حافظان موسیقی و فرهنگ کرمانجی، اعم از عاشق‌ها و "بخشی‌ها" خاطره‌ی مرگ جه‌جو، آن سردار نامدار خاوران را با اشعار و مرثیه‌های سوزناک خود که در مجالس و محافل عروسی و عزا می‌خوانده‌اند و سینه به سینه نقل می‌کرده‌اند تا امروز از دستبرد و تطاول زمان حفظ نموده و به ما رسانده‌اند، که با سپاس بیکران از این پاسداران گمنام فرهنگ و ادبیات کرمانجی به ذکر نمونه‌هایی از آن پرداخته می‌شود. آقای شعار درگزی از دهبران بازنشسته و صاحب ذوق که در مشهد سکونت دارد اظهار داشت در درگز یکنفر بود به نام "ایشان آغا" که تا حدود سالهای ۱۳۱۵ خورشیدی نیز زنده بود و از برادران ترک‌درگزی بود که تار قفقازی می‌زد (تار قفقازی معمولا ۱۲ تا ۱۳ سیم دارد) و بسیار خوب می‌زد، اما آواز نمی‌خواند، مگر در مجالس‌مخصوصی که به عللی سرحال وشوق

و شعف می‌آمد ،که دو قطعه به زبان ترکی می‌خواند که معمولا "به صورت مخمس (پنج‌لنگه‌ای) سروده شده بودند . یکی در رثای کلنل محمدتقی خان پسیان بود که در آخر هر بند تکرار میشد :حیف بندن کلنل مه د تقی خان .

و دیگری در رثای حه‌جوخان بود و طولانی تر ، که در آخر بندهای آن بدینگونه تکرار می‌شد : " تو دور حه‌جوخان ، شودور حه‌جوخان "

یعنی : چنین بود حه‌جوخان ، چنین بود حه‌جوخان ، و در حال خواندن اشک از چشمانش سرازیر می‌شد .

دیگر حسین کور دایره‌زن بود که همتا نداشت و برای مسابقات دایره‌زنی به عشق آباد و قفقاز می‌رفت . او هم ترک بود . دیگری بابا علی عاشق کرد بود که بهترین کمانچه‌زن بود و اینها همه ترانه‌ها و آهنگهای حه‌جو را در مجالس می‌نواختند و می‌خواندند .

آهنگ حه‌جو نیز مانند آهنگ سردار شیوه‌ی جای ویژه‌ای در ادبیات کرمانجی به خود اختصاص داده که به جشن‌های محلی آنرا با تار و کمانچه و نی‌وقوشمه درمجالس و محافل‌برای تشحیم مردم و بزرگداشت‌خاطره‌ی آن جانبازان در ردیف‌آهنگ‌هم‌رای کورمانجی می‌خواندند :

حه‌جوخانو ، تو سیار ، وی	سه لات[1] هاتیه ده وی داوی
ته‌لی[2] ته گو په بدا تاوی	جانێ خانان حه‌جوخانو
جانێ خانان حه‌جوخانو	دوشمه‌ن ژه ته هه رانو
حه‌جوخان چوو ، زنگلانه	وه دوو ، که پن سه‌لانانه
هه قدی[3] داه وه‌ر گولانه	جانێ خانان ، حه‌جوخانو
جانێ خانان حه‌جو خانو	دوشمه ن ژه ته هه رانو
جه جی[4] گرت سه‌رێ چیانه	له وان راوان[5] گر ته‌وقانه

---

۱ ـ سه لات : بالام مشدد یعنی سالدات ، سرباز روس

۲ ـ ته‌ل : تالی ، همتا

۳ ـ هه‌قدی = Havde با واو کرمانجی یا آوستائی به معنای همدیگر است .

۴ ـ جه‌جو ، وقتی مخاطب خطاب شود تبدیل به " جه جێ " می‌گردد ،

اسامی شکسته در کردی در مخاطب برای مردان آخرش " واو " می‌گیرد ، مانند : فرهاد که می‌شود : " فه‌رو " و در مخاطب کسره می‌گیرد و می‌شود : " فه‌رێ "

فه‌رێ بر یعنی فرهاد برد . فه‌رو ، وه ره ـ یعنی فرهاد بیا .

وەی ئار بەردا سەلاتانە — خانێ خانان ، حەجوخانو
خانێ خانان حەجوخانو — دوشمەن زە تە هە راسانو
چەند شەئارو ، وەی ڕحنگە — مەیدان لە دوشمەن ڕگر ئەنگە
سەلات ماسە ، مانو مەنگە — خانێ خانان حەجو خانو
خانێ خانان حەجو خانو — شوروس[1] زەئە[2] هە راسانو
نە بید کوشتس زە سەلاتان — ڕبنێ سەر هەف مینا لەتان
حوبین وەڕێ کەت لەئاواتان[3] — خانێ خانان ، حەجوخانو
شێرە مێرو جەجو ، خانو — شوروس زە ئە هە راسانو
لە زنگلان بوو ، بهارە — زە مین زە حوبین لالە زارە
دوشمەن بوویە تارو مارە — خانێ خانان ، حەجوخانو
خانێ خانان حەجوخانو — دوشمەن زە ئە هە راسانو
حەجو ، جوو ، چیای شابخانێ[4] — سەلات وە دو زە قوچانێ

و اما برای زنان در هر دو حالت مخاطب و مغایب گسره می‌گیرد که در رسم‌الخط کردی به صورت "ێ" نوشته می‌شود . مانند :

گولدێ ، بِر — یعنی گلدسته برد ، در حالت مغایب
گولدێ ، وەرە — یعنی گلدسته بیا ، در حالت مخاطب

۶ ـ زاوان = زاب‌ها ـ دره‌ها ، تنگه‌ها . الف و نون در آخر علامت جمع است .
جنگ زاب در محل دره‌های کردستان عراق که به شکست قطعی اعراب از ایرانیان در زمان ابومسلم خراسانی انجامید ، معروف است . رود زاب ، منطقه‌ی زاب در کردستان عراق ، از همین ریشه است .

۱ ـ کردهای خراسان به روس‌ها " اوروس " می‌گویند . در متون تاریخی دوره صفوی و نادرشاه نیز " اوروس " بکار رفته است .

۲ ـ ئاوانان = یعنی زمینهای شار شده‌ی دیه‌زار کوهستان

۳ ـ شابخان یا شاهجهان نام یکی از ایلات کرد است که مسعودی در مروج الذهب و دیگر مورخین از آن نام برده‌اند ، احتمالا "کردها وقتی به خراسان آمده‌اند نام این ایل بزرگ را بر آن نهاده و در آنجا اسکان یافته‌اند که امروز مسکن ایلات قراملو است . کوهستانی است با رشته کوههای متعدد که خراسان شمالی را از خراسان جنوبی جدا می‌سازد و دارای آبگاهها و علفگاههای فراوان و پربرکت و چشمه‌سارهای بسیار است .

۴۲۸ ـــ

---

۱ ـ ئەرگەت :

۲ ـ مالک : با تلفظ کاف کرمانجی . کاف تصغیر است . مال به معنای خانه و منزل است و مالک به معنای خانه‌ی کوچک ، " مالک له گورمانجان دانیی " یعنی ولیخان ـ خانه‌ی کردها را خراب کرد و مالک دانین : اصطلاحا " زمانی بکار برده می‌شود که ستون و پایه‌های خانه‌ای بشکند و خانه یکی فرو ریزد و ویران شود . در اینجا آوردن این اصطلاح به این معناست که جمجوخان شیرازه‌ی اتحاد کردها و دیگر مردم خراسان و پشت وپناه وتکیه‌گاه و امید آنها بوده است که ولیخان با شکستن آن این کاخ آمال و آرزوها را ویران کرده است .

وه خوبین دا ما زین و چله — سەردار جانو ، جەجوجانو
ئیی شەف دوشمەن راهەت راکەت — هە ڤوورلە ڤورمانجان نەکەت
سەیداغ[1] و بەختێ مە راکەت — سێ کەس جانو ، جەجوجانو
سێ کەس جانو ، سەردارجانو — لە دلێ تە ما ئەرمانو
ئیی شەف کورمانج داغدارە — جەنازێ تە بوو ، هاوارە
تە رو[2] ، لە مە ڕکر ئێفسارە — خانێ خانان جەجو خانو
خانێ خانان جەجو خانو — ئیی شەف لە دوشمەن مێفانو
مەیتێ تە بڕین شەروە شەر — گەرانێن لە جولو کە مەر
لە مەکو وەرچستن جگەر — خانێ خانان جەجو خانو
قەریو جانو ، سەردار جانو — لە دلێ تە ما ئەرمانو
ژە نوبان تەرە بوو ، داغێ مە — ئێوز[3] بابا سوراغێ مە
جەنازێ تە بەداغێ مە — خانێ خانان جەجو خانو
خانێ خانان جەجو خانو — دوشمەن ژە تە هەرانو
لاوێ تە ناڤ قەدەم یارە — هین خوزانە نێ بە کارە
کەتیە ڕش و داغدارە — چاف رەش جانو ، جەجوجانو

تیرباران شدن پسر جەجوخان بدست روسها در شهریور ۱۳۲۰

کشته شدن سردار خاوران به دست روسهای تزاری و بی‌حرمتی که بر جنازه‌ی وی روا داشتند و دل و جگر او را در کاخ ستمگران روس دست به دست گرداندند ، کردهای خراسان را بیش از پیش از روسها متنفر و داغدار ساخته ، آنان را به گرفتن انتقام خونین و عکس‌العملهای شدید واداشت ، به طوری که سالها بعد کردها به نوار مرز می‌رفتند و کمین می‌کردند ، به محض این که یکی از سالدانها یا افسران روس به تیررس آنها می‌رسید با گلوله‌ای

---

۱ ـ به یداغ = بیدق ، بیرق ، پرچم ، نشانه‌ی سپاه و ملیت هر قوم ،

۲ ـ رو ـ کوتاه شده‌ی " روژ " به معنای " روز " است .

۳ ـ منظور سردار ئێوەز قهرمان گلگون کفن کرد که او نیز در دفاع از میهن در مقابل روسهای متجاوز به چنین سرنوشتی دچار شد .

از پای درمی‌آوردند . در مرزهای بیجرانلو و بازگیران و درگز این انتقام‌گیری ادامه داشت .

کردها بیشتر با اسلحه‌های برنو و پنج‌تیر مسلح بودند[1] و بدین ترتیب عده زیادی از روسها را در منطقه‌ی مرزی به انتقام خون جه‌جو به خاک و خون کشیدند . کردهای بیجرانلو بویژه ابوطالب بگ که از همرزمان جه‌جو بود ، در این امر تا حد افراط پیش رفتند و کار به جائی کشید که در زمان رضا شاه نیز روسها جرأت بازدید از نوار مرزی را نداشتند . در یکی از روزها که یکی از افسران بلند پایه‌ی روس سوار برجیب ازمنطقه‌ی مرزی بازدید می‌نمود یکی از کردهای بیجرانلو از پنجره‌ی جیپ دقیقاً" پیشانی ژنرال روس را هدف گرفت و مغزش را متلاشی کرد . راننده‌ی جیپ نیز از هول جان نتوانست ماشین را کنترل کند که به دره سقوط کرد و آتش گرفت .

کردها پس از کشتن شکار خود ، اسلحه و فشنگهای او را گرفته به میان ایل می‌آوردند .

روسها که با چنین مشکل فزاینده‌ای روبرو شده بودند ،درصدد برآمدند سر مار را بدست مارگیر بکوبند ، لذا نقشه‌ای کشیدند و با فرج الله خان بیجرانلو وارد مذاکره شده امتیازاتی به ایل بیجرانلو دادند ومانند یک دولت خودمختار با آنها رفتار می‌کردند[2]. دادوستد،پرسنای پاپایای بین کردها و روسها انجام میشد .قند و چای و نفت و ظروف چینی و چرخهای خیاطی و گرامافون و سماورهای عهدبوقلای را به سرحدی‌ها می‌دادند و از آنها کشمش و آرد و گندم و برخی لوازم دیگر می‌خریدند . گوسفندان کردها هم تا زمستان ۱۳۲۳ به روسیه رفته ، در نزدیک عشق‌آباد ، چادر می‌زدند و ضمن گله‌داری به داد وستد می‌پرداختند ، چنانکه چرخ تیر را که هنوز در دیگر جاهای ایران شناخته نشده بود ، از این طریق از روسیه به خراسان آوردند .

۱ـ در مورد پوشاک و اونیفورم جه‌جو و سوارانش ، آقای نادر عالمی لاینی به نقل از پدرش حیدرقلی مرگان که ۱۳۰ سال داشت ،بیان نمود : جه‌جو جبه قرمزی می‌پوشید ، گاهی شال کردی به سر می‌بست و زمانی کلاه پوستی سیاه شبورمه مانند ، گاهی چکمه به پا داشت و گاهی چاروق و پاناوه . پالتوشان هم چوخ [چوخا] بود . سوارانش هم مانند خودش بودند، اسب جه‌جو هنگامی که گرناوه لاین آمده بود ، سفید بود . اسلحه‌شان ماوزر و پنج تیر روسی بود ، دو قطار فشنگ و یک حمایل از چرم عراقی داشتند .

۲ـ چگونگی کشتار سواران ۱۲۰ نفری سالدات روس در [گوریِ لووجیِ] از رشته کوه گلیل بدست پنج نفر [مرحوم فرجاله خان ـ آقارستم ـ حیدرقلی ـ شاه حسین ـ ابوطالب بگ] در سال ۱۳۱۱ خورشیدی در همین رابطه است که در جلد پنجم چگونگی آن به نظر عزیزان خواهد رسید .

خودمختاری بیجرانلوها تا آنجا ادامه یافت که رضا شاه و دولت مرکزی را به وحشت انداخت که نتیجه‌ی آن منجر به دستگیری و حبس علیخان بیگ بیجرانلو و فرج‌الله‌خان بود. فرج‌الله خان پس از آزادی از زندان که شش سال‌طول کشید به گلپایگان یکی از شهرهای جنوب ایران تبعید شد که تا شهریور۱۳۲۰ و اشغال ایران از سوی روس و انگلیس این حبس و تبعید ادامه‌داشت که در جلد پنجم ضمن شرح حال فرج‌الله خان و علی‌خان بیگ به‌آنها اشاره‌خواهد شد.

اما در منطقه‌ی کلات و درگز نیز کردها صدمات زیادی در جهت خونخواهی حمزه‌خان بر مأمورین روسیه وارد ساختند، مخصوصاً" قدم‌یار پسر حمزه‌خان روزها به مرز می‌رفت و کمین می‌کرد و مأمورین مرزی شوروی را از پای درمی‌آورد و اسلحه و فشنگ آنها را با خود می‌آورد و با قیمت ارزانی به مردم می‌فروخت و از این راه امرارمعاش می‌کرد. که هم شغل شاق و آب‌داری بود و هم انتقام.

سرانجام پس از سالها زخم‌خوردگی روس، شب پنجم شهریور ۱۳۲۰ فرا رسید که بار دیگر نیروهای متجاوز و اشغالگر روس سرتاسر مرزهای‌شمالی و شمال شرقی ایران را مورد یورش قرار داده با نقض بیطرفی ایران در جنگ جهانی دوم سرزمین ما را اشغال کردند. اولین ستونی که از منطقه‌ی درگز وارد ایران شده بود مأموریت داشت که نسبت به دستگیری پسر حمزه‌خان اقدام کند.

آقای بافکر باجگیرانی که از معمرین و محترمین کردهای کُم‌کیلانلو و از مطالعه‌کنندگان تاریخ ایران و جهان و ساکن مشهد بود و در تابستان ۶۵ فوت نمود، بیان داشت من خود ناظر دستگیری پسر حمزه‌خان بودم که روسها در شب پنجم شهریور درگز را اشغال نمودند و پیش از هر اقدامی به سر وقت پسر حمزه‌خان رفته او را دستگیر کرده و به روسیه فرستادند و چکمه‌پوشان استالین بدون محاکمه او را تیرباران کردند. به قول نظامی گنجوی:

ز روسی نجوید کسی مردمی که جز صورتی نیستشان آدمی[1]

مرحوم بافکر گفت که دستگیری قدم‌یار شبانه در روستای مرزی حصار انجامید. قدم‌یار بمحض شنیدن حمله‌ی روسها زیر خارهائیکه برای خارخانه جمع‌آوری کرده بودند، پنهان شد. سربازان و افسران روس هر چه جستجو کردند او را نیافتند. حتی با چارشاخهای آهنی که مخصوص خرمن کوبی است خارها را بهم زدند و بدنش را مجروح کردند، بازهم او اصلا" دم برنیاورده بود، و بدین‌ترتیب آنها گمان کرده بودند، که گزارش‌کذب بوده است بازمی‌گردند، امانگهبان‌مرزی روس که با استفاده از برزگنور پنهان شدن قدم‌یار زیر بوته‌های خار رامشاهده

۱- مجله کاوه - چاپ برلین - سال دهم شماره ۶ - ۵ (آذرماه ۱۳۸۵ یزدگردی)

نموده بود ، تأکید و اصرار کرد که او زیر خارها رفته است . روسها دوباره بازگشتند و خارها را آتش زدند و قدم‌بار را با سر و صورت سوخته و خونین از میان خارهای مشتعل بیرون کشیدند . و بدون معالجه و پانسمان برخلاف اصول انسانیت او را دست و پا بسته داخل جیب نظامی انداخته و با اسکورت به روسیه فرستادند و این فرزند مجروح و سلحشور خاوران را بار دیگر بدون محاکمه تیرباران کرده و انتقام خویش را باز گرفتند ! **لعنت الله علی المتجاوزین .**

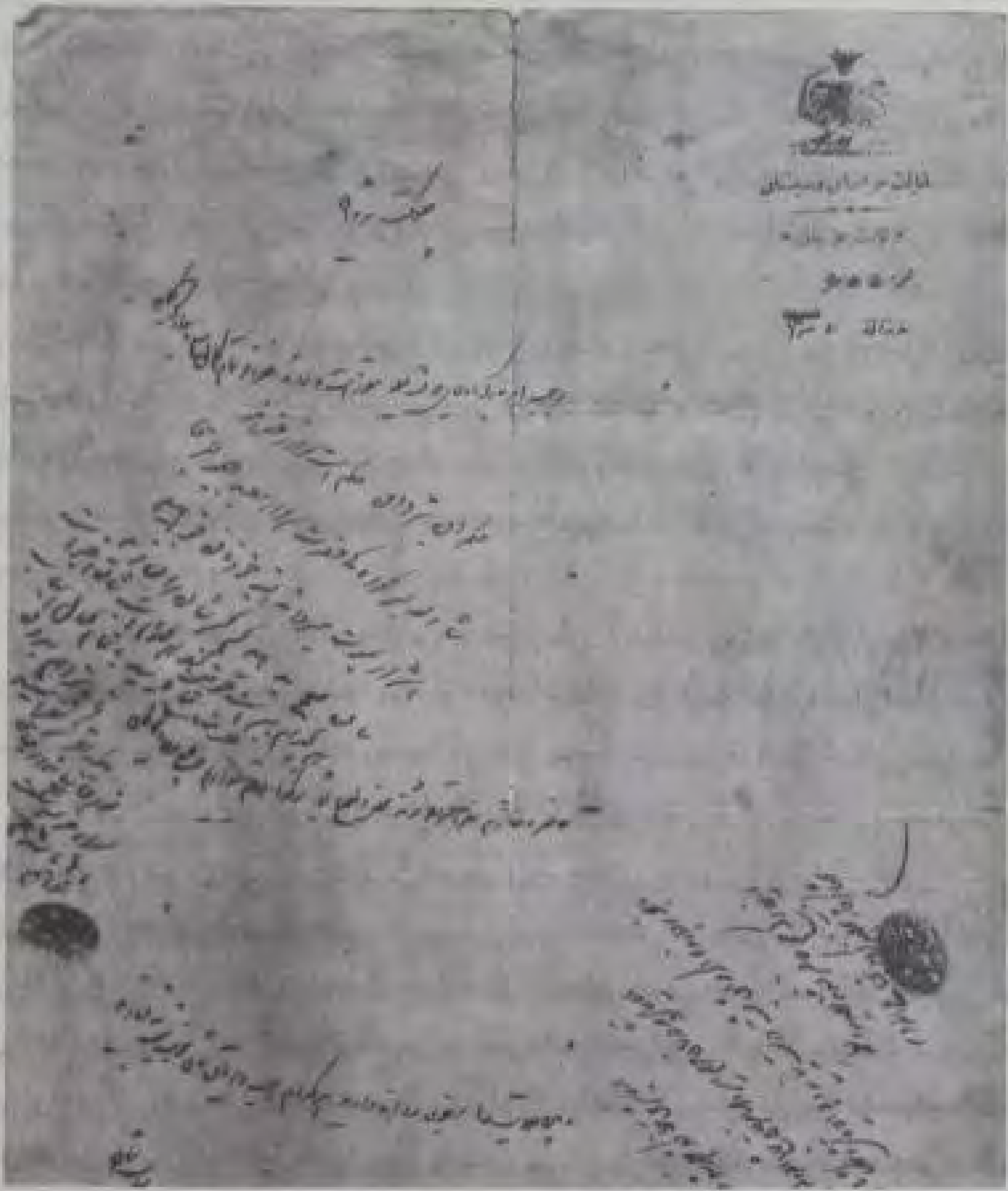

حکم عبدالرضا خان

۱ـ خوشبختانه امروزه زمامداران شوروی منطقی‌تر از اسلاف خود عمل می‌کنند ، و شوروی ، بویژه در ناحیه‌ی خراسان از امن ترین مرزهای کشور است .

حکمی است از سوی عبدالرضاخان شجاع‌الدوله به محمد ابراهیم خان حاکم شیروان درجهت تجهیز سپاه و عزیمت بسوی استراباد

از حکم ذیل چنان برمی‌آید که ترکمانان این زمان بر شدت حملات و قتل و غارتهای خود در منطقه گرگان و دشت افزوده بوده‌اند که دولت ناچار شده بار دیگر همچون زمان امیرحسین خان در زمان صدارت سپهسالار[1] از وجود کردهای زعفرانلو در سرکوبی شورش آنجا استفاده کند . قسمتی از سند به خط خود عبدالرضاخان شجاع الدوله است .

آرم " شیر و خورشید "

ایالت خراسان و سیستان ـ ولایت قوچان ـ نمره ۶۵۵ مورخه ۷ میزان[2]

حکومت شیروان

برحسب امرمبارک اولیای دولت علیه مقرراست که سوار زعفرانلوتمام کمال مسلح با تدارک یک‌ماهه حاضر و عازم سفر استراباد شوند . محض اطلاع شما بوکدا " مرقوم می‌داریم که جمیع سواران و شمخالچیان باسن ولایت[3] را بزودی روانه دارند هرکدام اسب وبراق‌شان خوب‌نیست بسازید ، مثل سایر اوقات فرض نکنید . هرگاه یکی دو نفر حاضر نمی‌شد یا تفنگ و اسب و اسبابشان پسند نمی‌شد به عفو اغماض می‌گذاردیم[4] . این مرتبه هر کدام نماند یا اسب و و اسلحه‌شان بد باشد تنبیه و جریمه و سیاست‌خواهد شد ،هر کدام تفنگ تهپر[5] با خود بردارد اسب و اسباب خوب باشد اضافه مواجب و انعام خواهند دید البته برودی‌سواران و شمخالیان[6]

---

۱ ـ منظور میرزا حسین خان سپهسالار بانی مسجد بزرگ سپهسالار تهران است ، سپهسالار در سال ۱۲۷۸ برای سرکوبی ترکمانان بموت به استراباد لشکر کشید ،که امیرحسین خان شجاع‌الدوله و حیدرقلی‌خان سهام‌الدوله‌به فرماندهی‌کردان‌زعفرانلو وشادلو ازخراسان مأموریت‌یافتند که در استراباد به او بپیوندند . حرکت تاریخی کرد به خراسان ـ ج ۳ صفحه ۴۱۱ تألیف نگارنده و خاطرات واسناد حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه مافی باب اول به‌کوشش منصوره اتحادیه نظام مافی صفحه ۳۹۸ .

۲ ـ متأسفانه تاریخ سال مرقوم نگردیده است .

۳ ـ قوچان سابق به سه بخش سرولایت ، میان ولایت و پائین ولایت منقسم می‌شد .

۴ ـ همین عفو و اغماض در امور لشکری بود ، که منجر به سستی و بی‌نظمی و سرنگونی خود شجاع الدوله گردید .

۵ ـ تهپر نوعی تفنگ بارونی بود .

۶ ـ شمخال نوعی تفنگ سرپر بلندتر از برنو با دهانه‌ی گشادتر و از اواخر صفویه‌بویژه در ارتش ایران مورد استفاده بود .

را تمام مکمل و مسلح روانه دارید .

و ثانی مرقوم کنم مسموع نخواهد شد که عذر بیاورید فلان نوکر جهت وصول بقای مالیاتی مانده یا عقب فلان خدمت مأموریت دارد هرگاه یکنفر از این سان ننماید سلغ یکصد تومان[1] از مباشر[2] حق حطا گرفته خواهد شد و تنبیه و سیاست سخت از آن نوکر خواهم کرد و همچنین آنچه آلاقایش[3] چه در زمان مرحوم امیر[4] و محمد ناصر خان شجاع‌الدوله چه در زمان خود می که داشته‌اند باخود بردارند که اگرموافق ثبت درست نیامد و بی الاقایش و تفنگهای خوب و زین و برگ صحیح حاضر نشدند به صدمه و لطمه سخت گرفتار خواهند گردید .

شجاع‌الدوله . مهر

نیز در حاشیه سمت چپ سند بین سطرهای اول و دوم شجاع‌الدوله به خط خویش افزوده است :

" حکمران شیروان

حکم است سوار رعقرانلو (و) شادلو به سرکردگی حضرت سردار سعید[5] به حلوگیری اشرار بموت می‌روند . البته خودتان بخواهید سان صحیح بدهید کم کسرشان را بسازید وهر کدام پیر است عوض کسد هر کدام اسبشان آجز (عاجز) است عوض نمایید تا پانزدهم (شوال) بدون یکنفر کسر نفرستد توری (طوری) نباشد (که) درمیان سوار غربیه[6] شکست ماها باشد . هفتم شوال "

مهر شجاع الدوله[7]

---

۱ ـ قدرت خرید پولی صد تومان آنگاه مشخص می‌شود که بدانیم گندم در آن تاریخ خرواری سه تومان خرید و فروش می‌شد .

۲ ـ مباشر به کسی گفته می‌شد که از سوی حاکم قوچان به سرپرستی طایفه‌ای منصوب می‌گردید .

۳ ـ الاقایش : سینه‌بندی چرمی بود که گلی نقره‌ای یا طلا در محل سینه‌ی اسب برآن کار گذاشته بودند . به کردی آنرا " آلەقاش " می‌گویند که ترکی آن آلاقایش است .

۴ ـ منظور : امیر حسین خان شجاع الدوله است .

۵ ـ سردار سعید شناخته نشد .

۶ ـ منظور از جمله اخیر این است که وقتی وارد استراباد شویم که از سایر نواحی ایران نیز احتمالا " افواج قشون آمده باشند و نسبت به ما غریبه و بیگانه هستند .

۷ ـ پشت سند نیز به سه مهر " دفتر نظامی قوچان و درگز " نمره ۳۳۴ و مهر " مشیر دیوان " و مهر " عبدالعلی " ممهور می‌باشد .

حکمی است از عبدالرضا خان شجاع‌الدوله به ولیخان قهرمانلو

ولیخان قهرمانلو ایلبگی کورمانج قرامانلو ، یکی از مشهورترین و سلحشورترین خوانین کرد خراسان است . وی فرزند ابراهیم بگ قرامانلو بود . ابراهیم‌بگ را ولیخان امیر بادلانلو پدر تاج محمدخان در گرماب سر برید . ولیخان قرامانلو در ایجاد امنیت خراسان از تاخت و تاز و شرارت ترکمانان نقش ارزنده و فعالی داشت که در آینده با خصوصیات اخلاقی و زندگی وی بیشتر آشنا خواهیم شد . چون روال کار بر این است که اسناد طبق تاریخ‌صدور، طبقه‌بندی و ارائه گردند . از این رو چند سندی از ایشان در همین جلد از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد .

دستخطی است از عبدالرضا خان شجاع‌الدوله رئیس ایل زعفرانلو و حاکم قوچان به ولیخان که افتخارالذاکرین را که بقول عبدالرضاخان فضولی می‌کرده است نزد وی فرستاده تا محبوس کند :

" هو

سیم شهر ربیع الاول ۱۳۳۶ (برابر ۱۲۹۶ خورشیدی) معتمد السلطان ولیخان مباشر طایفه‌ٔ قهرمانلو افتخارالذاکرین که به فساد اخلاق مشهور است چند روز می‌باشد در شهر خیلی کاغذپرانی و فضولی نموده برحسب لزوم تأدیب گردید و حالا او را توسط دو نفر سوار فرستادم نزد شما حبس باشد مواظب باشید از آنجا فرار ننماید و خیلی مراقبت کنید کاغذ پرانی و معاشرت با کسی نداشته باشد . البته حسب المرقوم معمول دارید .

عبدالرضای زعفرانلو

---

۱ ـ در جلدهای اول و دوم ازامرای نامدار کردان قرامانلو که در روزگار صفویه مصدر خدمات ارزنده‌ای بوده‌اند و به مقام فرماندهی کل ارتش ایران منصوب شده‌اند نامی به میان آوردیم که مهمترین آنها بیرام بیگ قرامانلو والی خراسان بود که در دارالسلطنه بلخ مستقر بود و در جنگ با ازبکان بخاطر تهور و بی‌باکی بیش از حد خود به قتل رسید و کشته شدن وی موجب شکست و هزیمت سپاهیان ایران گردید . از دیگر امرای قرامانلو فرهاد خان و دولفقارخان قرامانلو بودند که تسخیر خراسان در زمان شاه‌عباس به همت آنان انجام‌گرفت چون مرکز اصلی ایل در کردستان ترکیه در منطقه قرامان بود ،لذا به قرامانلو یعنی ساکنین قرامان معروف شدند . بعدا" ولیخان این عنوان را به قهرمانلو تغییر داد ،چنانکه تاج محمدخان رئیس ایل بادلو [بادلان] هم عنوان خانوادگی خویش را به " بهادرانلو " تغییر داد .

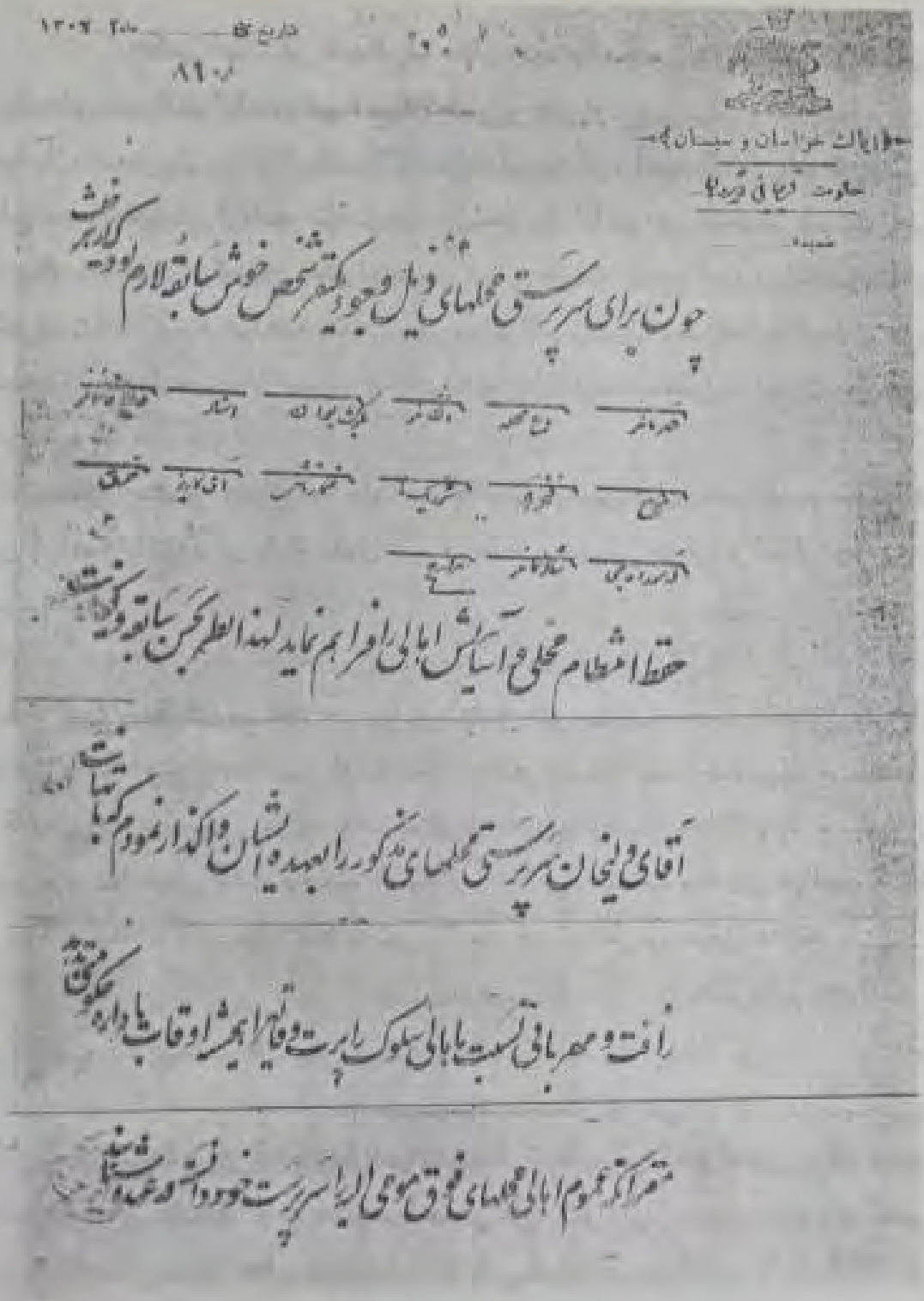

حکم ولیخان ـ نمره ۸۹

ایل قراماتلو در کوهستان شامیحان واقع در جنوب غربی قوچان که بین فاروج و اسفراین قرار دارد اسکان گرفته و در روستاهای آق‌چشمه، قره چشمه، تبریان و چورگخانه، زاوه قراماتلو، گرماب، زینگانلو، آرمود آقاجی، پرتگانلو، قرخ قول، قلعه حسن [قلعه حسنی‌ها شراتلو هستند]، هشت مرخ، قره جقه، گواکی، سوگنلی ریزه کلاته شامیر، دالنجان کردیه، باغ محله [که کرد و ترک می‌باشد]. قره گول و برگار زندگی می‌کنند. برخی هم به روستای ورگ کوچیده‌اند. حدود ۳۰۰ خانواری از قراماتلوها هم هنوز در حال کوچ نشینی‌اند.

حکم دیگری مربوط به ولیخان قرامانلو :

آرم : " دولت علیه ایران - شیر و خورشید
فرمانفرمای کل ایالت خراسان و سیستان
نمره ۹۷۱۳ بتاریخ ۱۶ برج حدی (دیماه) ۱۲۹۹

از آنجا که مراتب لیاقت و شایستگی و خدمتگزاری ولیخان قهرمانلو مشهود افتاده و مستوجب بذل مرحمت گردید بموجب این حکم مشارالیه را به لقب بهادر دیوان ملقب ساخته مقرر می‌داریم که این موهبت دولت را موجب مزید افتخار خود قرار داده بیش از پیش به‌مراسم خدمتگزاری و جان نثاری دولت قیام و اقدام نموده در عهده شناسد ."[۲]

امضاء و مهر فرمانفرمای کل ایالت خراسان و سیستان

ولیخان قرامانلو

---

۱ - بهادر به معنای شجاع و دلیر و بی‌باک است و دیوان به‌معنای دولت و مرجع رسیدگی به حقوق مردم ، و بهادر دیوان یعنی شیر دولت ، یکه‌بزن دولت ، بهادرالدوله و معنای همان شجاع‌الدوله را می‌دهد .

۲ - اصل این سند در مرکز اسناد و آمار شهرستان قوچان بود ، اندازه سند اصلی ۳۱ × ۳۵ سانت‌می‌باشد که در سال ۱۳۵۶ با بذل توجه آقای دکتر برزین نژاد از آن رونوشت برداشتم که آن زمان رئیس بهداری قوچان بود و مرکز اسناد در بهداری بود .

۳ - والی و فرمانفرمای کل خراسان و سیستان میرزا احمدخان قوام السلطنه .

اسنادی از فرهاد خان توپکانلو و نقش او در تاریخ قوچان

در جلد دوم کتاب از قول آقای حسن صادقی چگنی مطالبی درمورد فرهاد خان ایلبیگی توپکانلو نوشته شد که فرهاد خان مالیات توپکانلو را خودش می‌گرفت و به دولت رضاشاهی نمی‌داد . در این رابطه برادرمان آقای سهراب فرهادی توپکانلو نامه‌ای مرقوم و به پیوست اسنادی ارسال داشته‌اند و گفته‌اند : درست است که فرهاد خان با دولت وقت سرسازگاری نداشت و بارها نیز تا سال ۱۳۱۵ با مأمورین رژیم جنگید ، لکن مالیات خود را طبق اسناد موجود پرداخت می‌نموده است .

سندی را که ملاحظه می‌فرمائید و فاقد شیر و خورشید ، نشان دولت ایران است به دو-زبان فارسی و انگلیسی نوشته شده است .

دولت علیه ایران - مهر خزانه‌داری کل - تفتیش شد - ۱۳۰۵

قبض نقدی رسمی نمره ۵۳۰۲۲ وزارت مالیه - اداره مالیه - (توپکانلو)

ایالت خراسان - ولایت قوچان - ناحیه فاروج

بدهی آقای فرهاد خان و اولادان ایشان - (سال) ۱۳۰۹ - نوع مالیات گله ،

شرح : بابت مالیات ۱۳۰۹ هشتصد رأس گوسفند می ؟	۴۴۰ قران
بابت مالیات ۱۳۰۹ بیست بقر شتر می	۱۱۰ قران
جمع : ۵۵۰ قران - معارف ۱۱ قران . جمع کل	۵۶۱ قران

بتاریخ ۶ تیرماه ۱۳۰۹ صحت ارقام فوق و رسید آنرا که معادل ۵۶۱ قران است تصدیق می‌کنم .

امضاء رئیس مالیه فاروج

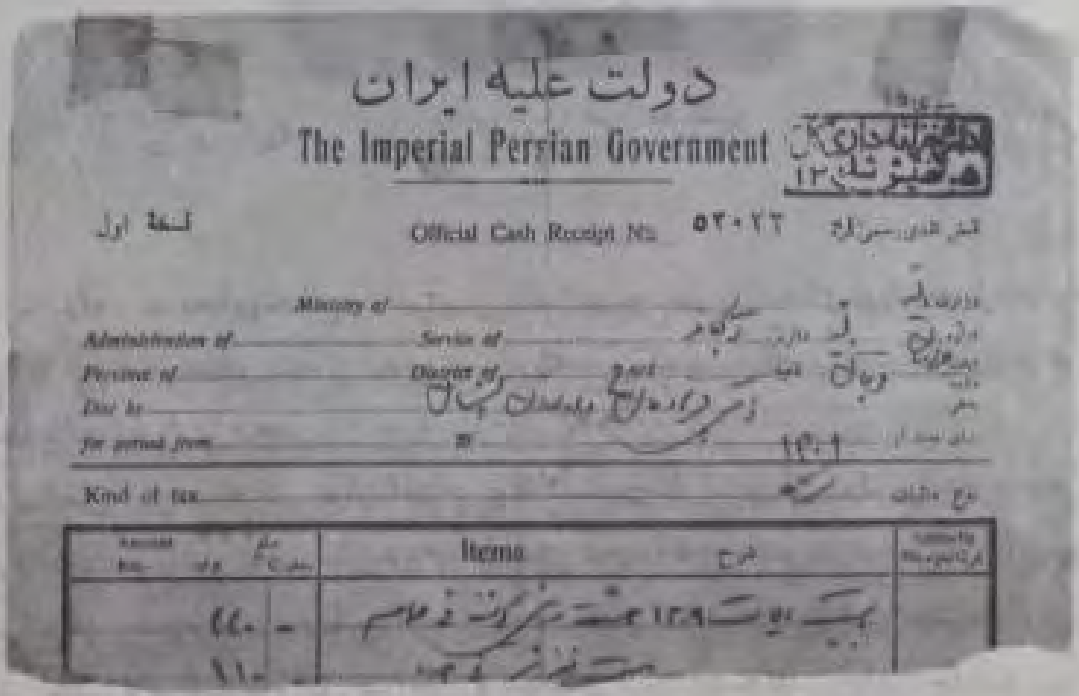
دولت علیه ایران

The Imperial Persian Government

نسخهٔ اول

Official Cash Receipt No. ۵۳۰۲۲

Ministry of

Administration of — Service of

Province of — District of — Port

Due by

for period from — to — ۱۳۰۹

Kind of tax

Item	شرح
بابت مالیات ۱۳۰۹ هشتصد رأس گوسفند ۴۴۰	
بابت ۱۱۰	

واما نگارنده با نظر آقای صادقی و نظر آقای سهراب فرهادی هر دو موافقم ، زیرا فرهاد خان هم مالیات می‌داده و هم نمی‌داده است ، در سند مذکور تعداد گوسفندان فرهادخان و ایل و تبارشان ۸۰۰ رأس گوسفند ذکر شده ،در صورتی که تعداد گوسفندان آنها کمتراز ده‌هزار نبوده است ،تعداد شتران هم دست‌کم سیصد نفر بوده و تعداد است و قاطر و الاغ هم اصلا" به حساب نیامده ، در صورتیکه فرهاد خان حدود ۶۰۰ نفر سواره‌ی آماده به رزم داشته‌است، بنابراین می‌توان گفت که فرهاد خان هم مانند دیگر مالیات دهندگان زیر آبی می‌زده است، فرهادخان حتی درمقابل عبدالرضا خان شجاع‌الدوله هم این برنامه‌ها را اجراء می‌کرده و هنگامی که سواران ایلات و عشایر برای سان و رژه در قوچان به حضور ایلخانی‌ـ رعفرانلومی‌رسیدند ، فرهادخان ۳۰ ـ ۴۰ سواری بیشتر با خودش نمی‌آورد و هزار بهانه می‌آورد که :خان جان همه‌اش همین ها هستند و بقیه هم کفش نداشتند و تفنگ‌نداشتندو . . . برای اینکه خود و ایل خود را کوچکتر جلوه دهد و مالیات به شجاع‌الدوله ندهد .

و اما سند دیگری هم آقای فرهادی برایمان فرستاده است که دادگی مالیات فرهادخان بابت‌املاک حسین آباد نیشابور در امرداد۱۳۰۹ مبلغ ۲۴۰ قران مالیات‌و ۵ قران‌بابت معارف است که جمعا" ۲۴۵ قران می‌باشد و بدیهی است‌که اینهم برای‌املاک فرهادخان‌چیزی‌محسوب نمی‌شود . و اما برگردیم بر سر خصوصیات و رفتار فرهادخان توپکانلو .

توپان یعنی توپ‌ها که معروف به توپکانلو می‌باشند ، اما خود کرمانج خراسان آنها را (توپان) یا (توپی) خطاب می‌کنند و می‌گویند فرهاد خانی توپی .

ایل توپکانلو یکی از بزرگترین ایلات کورمانج خراسان است که در سرتاسر خراسان پراکنده شده‌اند ، امروز هم بیشتر چادرنشینان ما توپکانلو هستند که وسعت قلمرو ایلی آنان از استان خراسان هم فراتر می‌رود ، برخی از نواحی جنوب غربی سبزوار گذشته ، در زمستان از طریق داورزن به کویر جنوبی شاهرود و دامغان می‌روند ،برخی بادیگرچادرنشینان از مرزهای غربی خراسان گذشته در استان مازندران تا پاسگاه جات پیش می‌روند . برخی هم به طرف مشرق خراسان به سوی سرخس پیشروی نموده به حدود چکو در وآق دربند می‌روند ، که با مرز روسیه فاصله‌ی چندانی ندارد . آنهایی هم که اسکان یافته‌اند در شهرستانهای قوچان ، سبزوار ، نیشابور ، مشهد ، شیروان ، درگز ، و بجنورد و اسفراین پراکنده‌اند ولی تمرکز آنها در ناحیه‌ای در شمال شرقی سبزوار و شمال غربی نیشابور و جنوب شرقی قوچان می‌باشد . مراتع تابستانی آنها هم در همین محدوده در کوههای کلیدرو محمدبیگ می‌باشد .

کلمیشی‌ها هم در شمال شرقی سبزوار در محدوده‌ی توپکانلو هستند که در روستاهای ـ صبرآباد و سوزن ده و کلاته شور و رحمت آباد اسکان دارند ، بهمین جهت نگارنده دچار اشتباه شده و قبلا" آنها را شاخه‌ای از توپکانلو معرفی کرده بود . کتاب ده جلدی معروف به

کلیدر آقای محمود دولت آبادی در مورد همین کردهای کلمبشی است که قهرمان داستان آن گل محمد می‌باشد که در حدود سال ۱۳۲۸ خورشیدی در جنگی مسلحانه با عوامل رژیم کشته شد.

در مورد قیام گل محمد در جلد پنجم سخن خواهم گفت. همین قدر عرض کنم که چون آقای دولت آبادی دچار اشتباه اسمی برادران کلمبشی شده بود، در جلد دهم کلیدر نوشته بود که صبرخان چوپان کلمبشی هم در حالیکه بیمار بود بدست جهن بلوچ و ژاندرم‌ها کشته شد. لکن در تابستان جاری (۱۳۶۵) آگاهی یافتم که صبرخان زنده است. رفتم، اما با چه مشکلاتی تا حاجی صبرخان راپیدا کردم که روستای صبرآباد را با ایل و تبارش در شمال راه‌آهن تهران مشهد بنانموده بود. از اینکه او هنوز زنده بود تبریک گفتم، خندید و گفت: دولت آبادی مرا با برادر دیگرم اشتباه گرفته است.

بهرحال در تحقیقات معلوم شد که کلمبشی‌ها توپکانلو نیستند و از ایل میلانلو هستند و میلانلو در اسفراین اسکان دارد. بقیه‌ی میلانلوها در خوی و اورمیه و اطراف آنجا دراستان آذربایجان غربی می‌باشند. برخی اسکان یافته‌اند و برخی هنوز چادرنشین‌اند و سخن گفتنشان با کورمانج خراسان فرقی ندارد.

بازهم قلم قدرت را از نگارنده گرفت و بسویی دیگر کشانیده شد، باز گردیم بر مسأله‌ی فرهاد خان.

فرهادخان از خوانین مقتدر و سلحشور و بی‌باک خراسان ولی اندکی آینده‌نگر از دیگران بود، بهمین جهت هم نقطه ضعف چندانی ندارد. او با رعایا کاری نداشت با بزرگان قوم پنجه نرم می‌کرد. او فردی مسلمان و مؤمن و دشمن کمونیستها و توده‌ای‌ها بود، بهمین‌جهت وقتی توده‌ای‌هادر درگز بلوایی بپا کردند، مردم درگز فرهادخان را به یاری خواستند و او چند تن از سواران خود را به‌آنجا فرستاد که رفتند و کمونیستها را سرکوب کرده و شورش را خوابانیدند. او طرفدار مشروطه بود. بهمین جهت هم عکسی با ستارخان سردارملی و باقرخان سالار ملی دارد که ملاحظه می‌فرمائید. اصل این عکس اکنون در خارج از ایران‌در دست یکی از اولاد فرهاد خان است، اما نسخه‌ی کپی آن که چندی پیش یکی از عروسهای فرهاد خان فوت کرد، در میان بقچه و صندوقش پیدا شد، که پشت آن نوشته‌اند: (ایلبگی خان فرهاد خان توپکانلو" همان طور که ملاحظه می‌شود فرهاد خان با قیافه‌ی گیرا و زیبای خود با ریشی سیاه که برجلال و هیبتش افزوده است، در وسط روی صندل نشسته و تفنگ بلند روی زانو گذاشته است. در طرف راست آن ستارخان و در طرف‌چپ آن، باقرخان تفنگ بدست قرار دارند.

سه نفر از نوکرانشان که‌پشت سرتفنگ بدست ایستاده‌اند، شناخته شدند که از نوکران

فرهاد خان هستند . بهمین ترتیب : ۱ ـ بیغمرقلی کرکانلو که پهلوان نامی فرهادخان بود و تنها کسی بود که توانسته بود محمد باقر پهلوان خاجیانلو ، پهلوان معروف قوچان را صرعه فنی کند . در این مسابقه وقتی فشار به محمد باقر پهلوان آمده بود خود را به درخت زردآلو رسانیده و تنه‌ی درخت را با یکدست چسبیده بود که بیغمرقلی او را از زمین بلند نکند ، اما بیغمرقلی با یک حرکت سریع محمدباقر را بلند کرده بود ، چون محمدباقر درخت زردآلو را رها نکرده بود ، درخت از کمر شکسته بود ، و بیغمرقلی ، محمد باقر پهلوان را با درخت زردآلو به هوا بلند کرده و برزمین زده بود !!

ضمنا" بیغمرقلی در تیراندازی هم مهارت کامل داشت . ۲ ـ محمدرحیم بوگر فرهاد خان معروف به رگو ، ۳ ـ ابراهیم تویکانلو معروف به شرو .

دو نفر دیگر شناخته نشدند ، نگارنده بر آن است که نفر سمت راست کلاه ترکمنی به سر هم باید از کردهای خراسان باشد که آنموقع کلاه ترکمنی در بین کردها به اصطلاح مد شده بود .

معلوم نیست این عکس در کجا گرفته شده است . لکن اولاد فرهاد خان می‌گویند ستارخان و باقرخان پیش از اینکه علنا" قیام کنند ، به کربلا رفته بودند و نامه‌هایی برای روحانیون ایران و سران عشایر با خود آورده بودند که آنها را به جنبش و حرکت وادارند و قیام مشروطیت را آغاز کنند ،لذا ستارخان و باقرخان برای جلب نظر کردهای خراسانی پنهانی به منطقه‌ی قوچان آمده‌اند و چون از عبدالرضاخان شجاع‌الدوله مطمئن نبوده‌اندکه‌مشروطه‌خواهان را یاری خواهد کرد ، لذا در کوه محمد بیگ در جنوب شرقی قوچان به چادرهای فرهادخان رفته و چندروزی مهمان فرهادخان بوده‌اند و این عکس را احتمالا" یا در نیشابور و یا در سبزوار گرفته‌اند . بهرحال فرهادخان قول می‌دهد که‌سران کرد خراسان را در فرصت مناسب آگاه کند که به هنگام حرکت سرداران ملی از تبریز بسوی تهران ، آنها نیز ازخراسان بسوی پایتخت حرکت کرده شهر را محاصره و محمدعلیشاه را برکنار نمایند . اما این کار چرا انجام نگرفته است می‌گویند فرهادخان مسأله را پس از رفتن ستارخان از منطقه پنهانی با روحانیون قوچان در میان می‌گذارد و فتوا می‌طلبد ، لکن چون روحانیت قوچان از شیخ فضل الله نوری حمایت می‌کرده‌اند ، فرهادخان را از هر حرکتی به نفع مشروطه‌خواهان بازداشته‌اند . لذا فرهادخان نتوانسته است اقدامی در این‌جهت انجام دهد . و ستارخان به تهران تاخت و مشروطیت را دوباره برقرار کرد و کردهای خراسان بار دیگر از قافله عقب ماندند . اما نگارنده در مورد اینکه فرهادخان از مشروطه خواهان بوده ، تردیدی ندارد . چنانکه گذشت به جه‌جوخان نیز تا اندازه‌ای کمک نمود . اما این عکس را کجا گرفته‌اند معلوم نیست . در تبریز ، یا در تهران ، یا در خراسان ؟ ممکن است بعدها با پیدا شدن اسنادی این مبهم حل شود .

از دیگر کارهایی که آینده‌نگری فرهادخان را می‌توان در آن دید ، عدم شرکت وی در جنگ کردهای قوچان با کلنل محمدتقی خان پسیان است ، که به کشته شدن کلنل انجامید ، که در جلد چهارم با اسناد و مدارک منتشر نشده به آن پرداخته‌ایم . فرهادخان با تمام سواران خود در دامنه‌ی کوه محمدبیگ از ضلع جنوبی میدان جنگ کلنل و کردها به صحنه می‌نگریست و این جنگ را تقبیح می‌کرد و می‌گفت هر کدام از طرفین ضایع شود ، برای ایران فاجعه است . او می‌گفت این جنگ را انگلیس‌ها بکار انداخته‌اند تا نیروهای ملی ما را تضعیف کنند و عوامل دست نشانده‌ی خود را روی کار بیاورند .

فرهاد خان پس از کشته شدن کلنل به قوچان هم نیامد و از آنجا بسوی حسن آباد نیشابور که ملک وی بود بازگشت . فرهاد خان بعدا" حکومت رضا شاه را به رسمیت نشناخت و هیچگاه از او اطاعت نکرد . در سال ۱۳۰۵ که رضاشاه به قوچان آمد ، بهمراه ولیخان قهرمانلو قصد دستگیری و اعدام رضاشاه را داشتند که این راز آشکار شد و دستور دستگیری

آنان صادر گردید . ولیخان توانست از مهلکه بگریزد ، لکن فرهادخان دستگیر و به بجنورد برده شد که در آنجا اعدام‌گردد . اما رضاشاه به خواهش محمد ابراهیم خان روشنی ایلخانی زعفرانلو و دیگر خوانین کرد او را بخشید . ولیخان هم بعدا "دستگیر و زندانی شد و اموالش غارت گردید ، خودش نیز سرانجام در زندان به قتل رسید که در جلدهای بعدی به تفصیل در این باره سخن می‌گوئیم .

از فرهادخان فرزندان رشید و سلحشوری چون علیمحمدخان و رضاخان باقی‌ماندندکه در تاریخ بعدی قوچان نقش داشته‌اند . عکس رضا خان فرهادی تویکانلو را تفنگ بدست ملاحظه می‌فرمائید . تویکانلوها رشید و زیبا و خوش پوش هستند و در مهمان نوازی و خون‌گرمی ایلیاتی مشهور و معروف‌اند .

سندی را که ملاحظه می‌فرمائید ، وکالت خطی را که : " جناب مقرب الخاقان معتمد السلطان آقای علیمحمدخان فرزند ارشد حضرت مستطاب اجل عالی آقای فرهادخان ایل‌بگی خان " در ماه رجب ۱۳۴۰ به عالیقدر زینل علیمحمد ولد مرحوم زینل تویکانلو داده تائید می‌کند که در مورد املاک دهنه‌ی شور که مهدوی رئیس التجار خراسانی آنرا تصرف کرده‌بود اقدام نماید . تاریخ سند ۲ شعبان ۱۳۴۰ می‌باشد . در مورد اختلافات فرهاد خان با رئیس التجار بر سر املاک اسفراین در جلد پنجم صحبت خواهیم کرد .

پسران فرهاد خان: نشسته از چپ به راست عزیزاله خان، اسداله خان، علی محمد خان، نادر خان، میرزا اسماعیل هفت رنگ . مورخه ۱۳۰۴

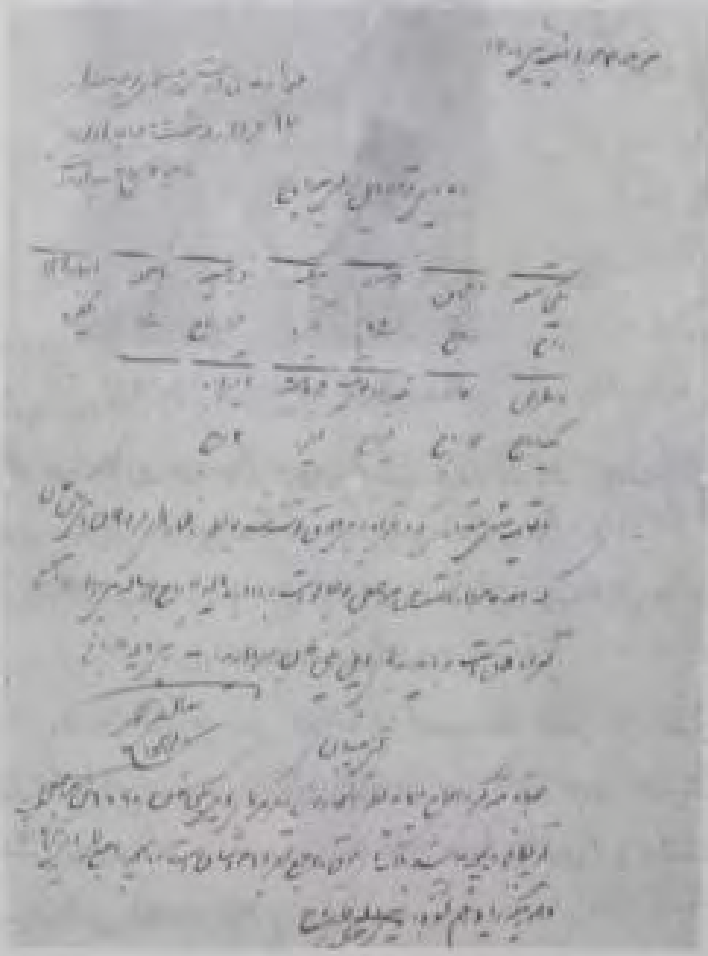

اسناد و مدارکی از کردهای رشوانلو

کردهای رشوانلو یکی از ایلات معتبر زعفرانلومی‌باشند که مرکز و ایلبیگی‌نشین آنها روستای حلواچشمه[1] مرکز دهستان فوشخانه در شمال شروان می‌باشد . همانطور که در جلد دوم بیان شد ، رشوانلوهای قروس هم از خراسان به آنجا بازگشته‌اند ، یا برده شده‌اند . قریب سیصد خانواری از رشوانلوها هم ، اکنون در حومه‌ی شمالی مشهد زندگی می‌کنند که فاصله بین آنها و رشوانلوهای فوشخانه قریب ۲۰۰ کیلومتر راه‌می‌باشد و کاملا" از همدیگر جدا افتاده و بیگانه شده‌اند . این چند روستا تا جائی که شناخته‌ام به‌این شرح می‌باشند :

۱ ـ امربه ۱۷۰ خانوار ۲ ـ تولغور ۱۰۰ خانوار ۳ ـ در میاوان ۸۰ خانوار

۴ ـ گوارشک ، خانواده‌های آقای محمود قشنگ قهرمان کشتی تیم ملی ایران برادر پهلوان ـ غلامرضا قشنگ مرحوم که از پهلوانان بنام خراسان بود از ایل رشوانلو می‌باشند . آقای محمود قشنگ اکنون رئیس فدراسیون کشتی خراسان می‌باشد .

پهلوان محمود قشنگ

و اما رشوانلوهای فوشخانه در نوار مرزی ایران و روس در شهرستان قوچان ، مرکزشان دهستان حلواچشمه است که در ۱۶ روستا به شرح زیر اسکان دارند :

۱ ـ شنافی ۲ ـ سئودی (سئولدی) که همان سویدانلوها هستند .

---

۱ ـ حلواچشمه از روستاهای قدیمی خراسان است که پیش از آمدن کردها به خراسان وجود داشته و در سال ۹۰۳ قمری بین سلطان حسین میرزا نواده‌ی عمرشیخ پسر تیمورلنگ و فرزندانش در آنجا جنگی روی داد و به‌پیروزی‌سلطان حسین میرزا و شکست پسرانش انجامید . احسن التواریخ روملو ـ نوایی صفحه ۳۶ و ۵۵

۳ـ حلوا چشمه ۴ـ راو (راب) ۵ـ تفتازان (زادگاه تفتازانی فیلسوف ـ معروف عصر تیمور لنگ) ۶ـ کاکلی ۷ ـ ابرمان ۸ ـ سنجق بالا ۹ ـ سنجق پائین ۱۰ـ قلعه علی‌محمد ۱۱ـ باغ ۱۲ـ جنگاه ۱۳ـ تُرسلان (برزلانلو) ۱۴ـ قلک ۱۵ـ حصار ۱۶ـ برزل آباد در ۱۵ کیلومتری شرقی شیروان کنار جاده‌ی قوچان شیروان .

طوایف و تیره‌های خیل رشوانلو تا آنجا که از روی اسناد ارسالی آقای مهندس کریمزاده رشوانلو مورد شناسائی و بررسی قرار گرفته‌اند چنین می‌باشند :

۱ ـ رشوانلو

۲ ـ برسلانلو (برزلانلو)

۳ ـ سویدانلو (سولدی) ساکن جنگاه و پیرشهید و . . .

۴ ـ تاریخچی (ساکن حلواچشمه)

۵ ـ چولانلو (چولانلو) ساکن بنگی قلعه و حلوا چشمه و جنگاه

۶ ـ یادنلو

۷ ـ زاوبری

۸ ـ تمالو در قلعه‌ی نوروزی .

ایلبگی های رشوانلو در دوره‌ی قاجار بشرح زیر بوده‌اند :

۱ ـ مصرخان

۲ ـ اللهیارخان فرزند مصرخان که بموجب اسناد موجود در سال ۱۲۸۰ زنده بوده و پیش از شوال ۱۲۸۳ درگذشته است .

۳ ـ قهارقلی‌خان فرزند اللهیارخان که در سال ۱۲۸۳ ایلبگی رشوانلو بوده است .

۴ ـ اسماعیل خان فرزند قهارقلی خان که جنگ‌های او با ترکمانان معروف است .

۵ ـ کریم خان میاشر قوشخانه و فرزند اسماعیل خان که در شبیخون ترکمانان در محل جنگاه به چادر باشگانلوها در سال ۱۳۲۳ قمری از وی نام بردیم که به تعقیب ترکمانان رفته و بی نتیجه بازگشته بود ، کریم‌خان بموجب اسناد موجود تا ماه شعبان ۱۳۳۶ زنده‌بوده است . از کریم خان چهار پسر بنام‌های فرج‌الله‌خان ، عزیزالله‌خان ، امین‌الله‌خان ، و روش‌خان باقی ماندند . آقای مهندس کریمزاده که این اسناد را به نگارنده داده ،فرزند مرحوم عزیزاله خان می‌باشد .

کردهای رشوانلو نیز از رشادت و سلحشوری‌فطری‌برخوردارند ،جنگ‌آنها با نادرشاه‌افشار در قوشخانه معروف است که در جلد اول صفحه ۱۱۲ بدان اشاره شد . محمد کاظم مولف عالم آرای نادری جمعیت رشوانلو در آن زمان را تعداد دو هزار خانوار نوشته است و اینک

قباله‌ای که کریم‌خان آخرین ایلبگی رشوانلو بدان وسیله قطعه‌زمینی از حسینقلی تاریخچی ساکن حلواچشمه خریده ، از این قباله برمی‌آید که‌گردهای فیروزه پس ازاشغال فیروزه وسیله‌ی روسها در قوشخانه اسکان یافته‌اند ، برخی در قتلیش و برخی در بنگی قلعه (تاره قلعه) این قطعه زمین آبی از اراضی بنگی قلعه خریداری ولیخان فیروزه‌ای‌بوده که حدود آن چنین بوده‌است : از مشرق به زمین علامرضا صباغ ، از مغرب به املاک جولانلوها حتوبا " سرعام (شاهراه) ، شمالا " به زمین رستم فیروزه‌ای که به مبلغ ۲۹ تومان احمدشاهی احتمالا " در سال ۱۲۳۰ قمری خریداری شده است . تاریخ قباله‌چنین است : سیم شهر صفرالظفر۱۳۳ که به خط‌آخوند محمدابراهیم می‌باشد ، از جمله مهرهای حاشیه کنار قباله مهری است‌که باقلش مشخص شده و در آن به فارسی و روسی نوشته شده است . فارسی آن " قربان دکتر " می‌باشد و می‌رساند که قوشخانه‌ای‌ها که نزدیک مرز بوده‌اند ، دکتر نیمه روسی هم داشته‌اند .

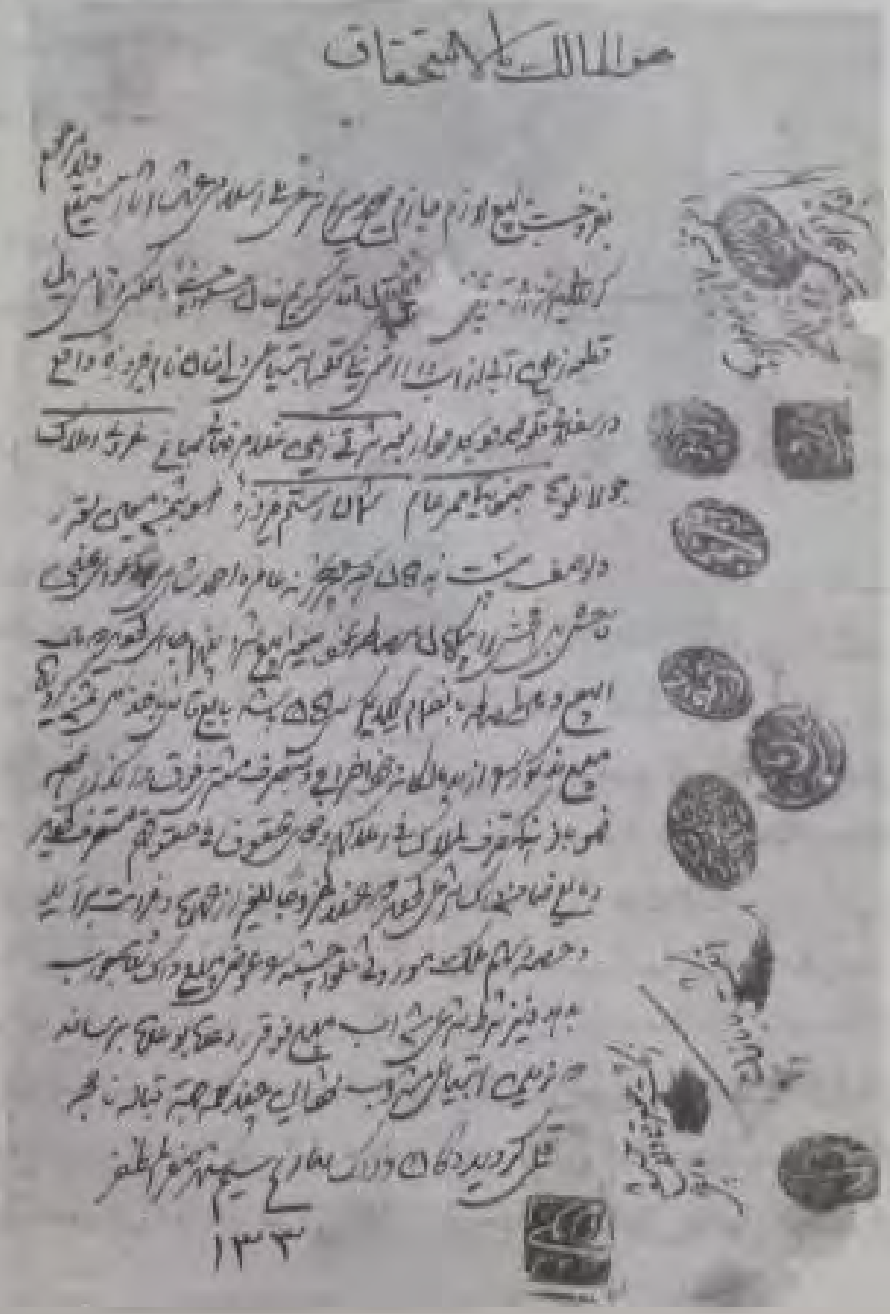

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي أحل النكاح وحرم السفاح وصلى الله على محمد وآله

أما بعد

بالا: تالار آینه وستاد فرماندهی یارمحمدخان
پائین: محل مسکونی یارمحمدخان ((بیمارستان کنونی بجنورد))

زنی کُرد مشغول پرداختن و بافتن یک فرش دستباف

جوراب نقش دولخانی،
کار فاطمه سعادتمند اوغازی

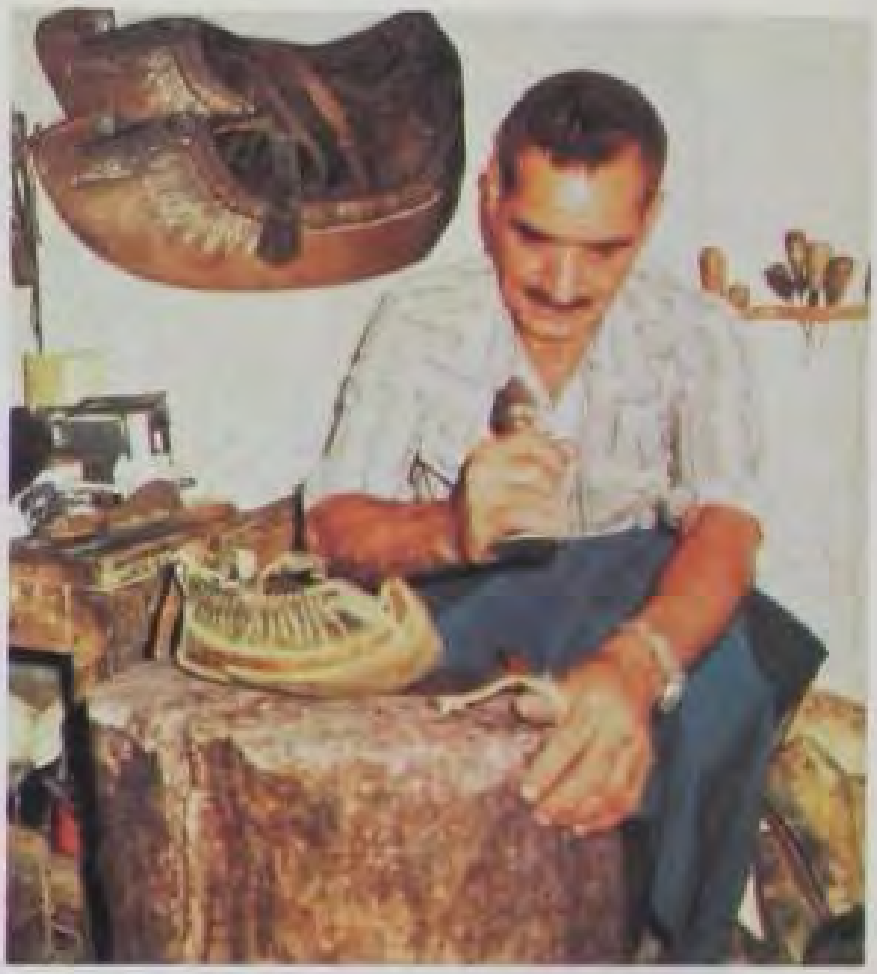

چاروغ دوزی قوچان ـ استاد بخشنده

پوستین دوزی قوچان

دوزندگی چهارفصل لباس های زیبای کرمانج

اینهم عکسی از مادر نگارنده

کودکان کرد مهاباد

نیلوفر و ایران توحدی

قهرمانلو اسفرابن ۶۵/۵/۱۵

باچپانلو ـ مراوه‌تپه

هێزانلو ـ مراوه‌تپه

آغاز کوچ بهاری با چیائلو دامنه کوه بلوز لنه ۶۴/۱/۲۲ نادر بدرانی

زنان ایلاشی هنرمند توپکانلو در کوچ زمستانی اوغاز ۶۴/۴/۱۸

شیخکا نلولایین

شیخکا نلوجنا را ن

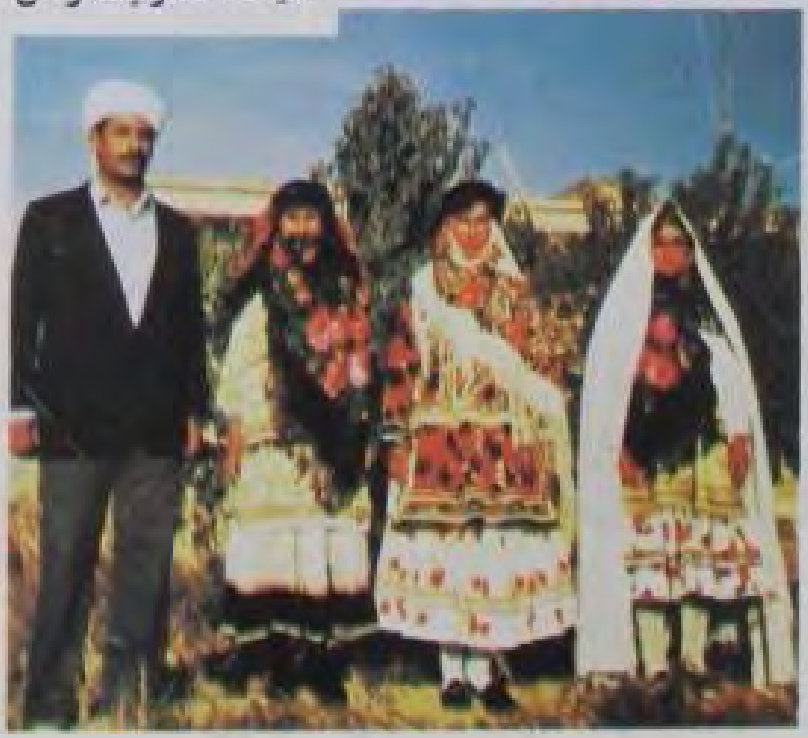

خادما نلو

تیرزنان نامدار کلات و لباس دستباف زیبای خود را نشان

صنایع دستی لائین

ی شیر بیشه ها، ای بیر غرنده ی کوهستانها، ای گبک زیبا و خرامان دره ها، ای آهوی رمیده ی دشت اسفراین و مارو

ای غزال جنگلهای گلستان، ای مرال نازنین، ای گل رنگارنگ هزار مسجد شاهجهان، ای برف سپید آله داغ
ای چشمه سرد و زلال آرموتلی، ای بلبل خوشخوان، ای مرغ دشت و سرو سرافراز گویل و زیلان، ای صخره ی سرسخت
دوچنگ و گیسمار، ای در تسخیر ناپذیر کلات و دِمدِم، ای مظهر صبر و قناعت، ای
سرشق شرافت و متانت، ای عصاره ی شجاعت و عزت نفس، ای توس
کوهساران، ای لاله ی زیبائی، ای خداوندگار مهر و هنر، من تو و هنر تو و صفات
نیک تو میبالم و هر بار که به لباس زیبای رنگارنگ اصیل تو می نگرم که پنجهزار سال
تاریخ نیاکانم را مجسم میسازد، از شادی و غرور سرازپا نمی شناسم و اطمینان می یابم که
تا فرهنگ نیاکان خویش را از یاد نبرده و همچون من و برخی دیگر بی قید و بند نگشته
از کوشش نایستاده و کورکورانه از دیگران پیروی نکرده ای، میتوانی مادری شایسته
و نمونه باشی و فرزندان برومند و جوانه ای زبرای پاسداری مرز و بوم ایران زمین
بپروری و نسل آزاده و سلحشور کورماتج را از وابستگی نابودی برهانی و ... خواهرم فراموش مکن، روزی که پشت پا به فرهنگ

نیاکان برزنی و زبان و لباس زیبای خود را نسنجیده و به تقلید از دیگران تغییر دهی دیگر مرا با تو هیچ پیوند و خویشاوندی نیست و امیدوارم چنین نشود. برادر کورماتج تو کلیم

اسناد و مدارکی از کردهای زنگنه خراسان

به دنبال نوشته‌های جلد دوم در مورد برادران کرد زنگنه خراسان و سند ساختگی شاه عباس صفوی از قول امام زین‌العابدین که فرزندان سلمان زنگنه از دفن کنندگان اجساد شهدای کربلا معرفی شده بودند[1] و بهمین جهت از دوره صفویه به بعد از پرداخت مالیات و انجام بیگاری‌های معمول معاف بودند، برادران زنگنه‌ی خواف فتوکپی اسنادی‌را آورده و ارائه دادند ، که در آنها زنگنه‌ها نه تنها از دفن کنندگان شهدا بودند ، بلکه از قبیله‌ی عرب بنی اسد نیز معرفی شده و از مالیات هم معاف بودند . البته شبیه و وجود این گونه اسناد در دست این برادران که هر روزی از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر از سرزمین پهناور ایران تبعید می‌شدند و حقوق اجتماعی آنان وسیله‌ی شاهان جبار زمان پایمال می‌شد ،طبیعی

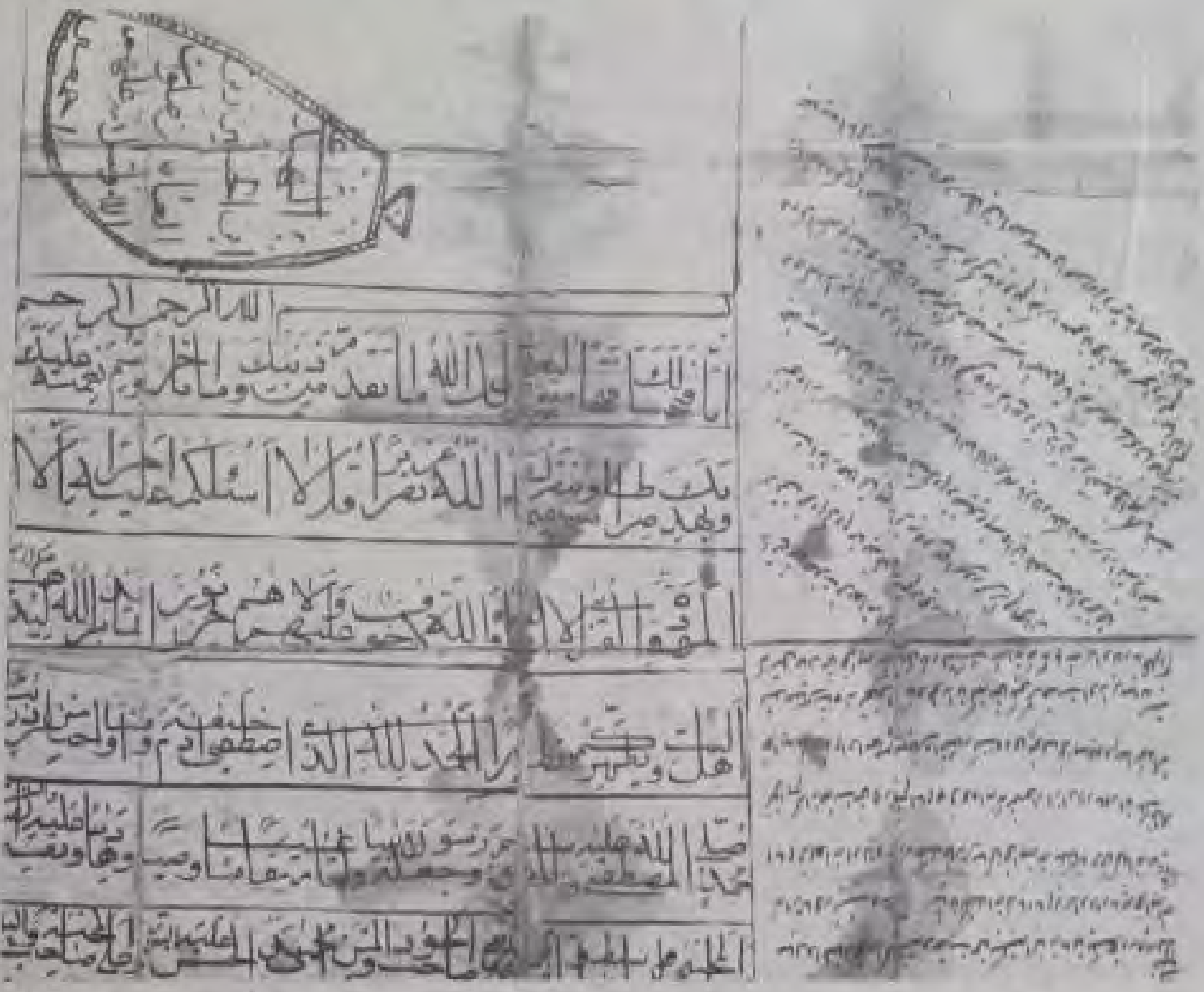

---

۱ ـ رونوشت اصلی این سند که در دست برادرمان علی‌اکبر زنگنه با یکی است ، شرح مفصل آن در جلد دوم صفحه ۵۴۶ داده شد .

بود که آنها هم پس از ورود به منطقه‌ی ناآشنا ، برای مصون ماندن از سایر تحصیلات آتی فکری کرده و مقدمات کار را فراهم نمایند و از دست آصف الدوله‌ها و رکن‌الدوله‌ها و نیرالدوله‌ها و دیگر چپاولگران آسوده شوند . اما نیرالدوله در فکر چپاول آنها هم افتاد و دستور داد حاکم خواف آنها را هم بواش بواش سرکیسه کند . اما زنگنه‌ها زود جنبیده و رزنگی نموده و علاج واقعه را قبل از وقوع کردند . بدین منظورکه در مقابل خواسته‌ی حاکم خواف ، استشهادی قرص و محکم ساختند که حاکم خواف و شاهزاده نیرالدوله والی خراسان در مقابل آن جاخورده و عقب‌نشینی کردند .

اینک متن استشهادی که از سوی برادران زنگنه تنظیم و ساخته شده است :

" مخفی نماند که استشهاد و استنجار و استعلام می‌رود ازخدمت علمای اعلام و فقهای

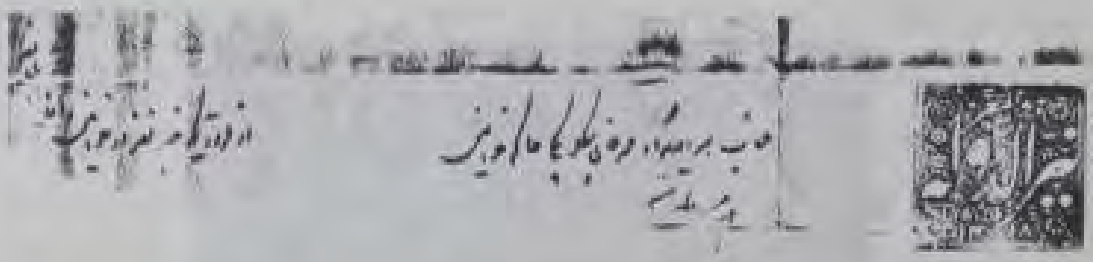

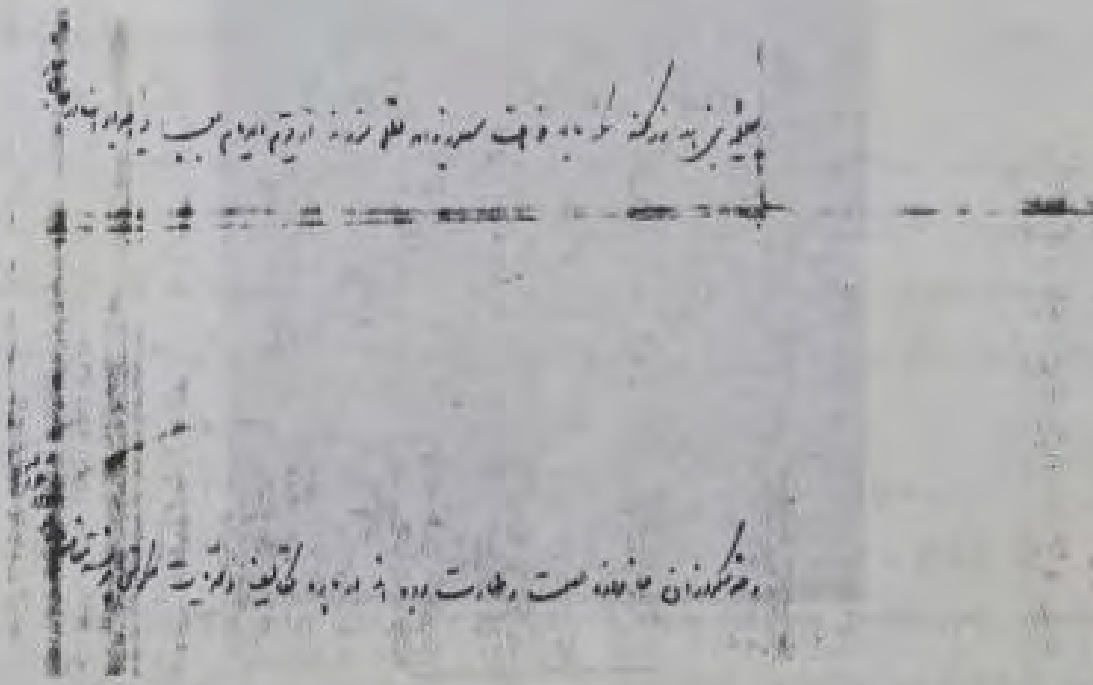

والا مقام و سادات ذوالعز و المجد و الاحترام و سایر مومنین و مقدسین ولایت قرایی[1] وغیره، به اینکه هرکس علم کامل و اطلاع شامل دارد که کمترینان از جمله خوانین و آقایان زنگنه هستیم و تاکنون هم دیوان قضانشان همایون (؟) اعلی بیگاری و تحریات به ماها حواله نفرموده و رعایت حال ماها را هر حکومت منصور (منظور) فرموده‌اند واینک حکومت جلیله‌ی خاف حکم به بیگاری و تحریات در حق نامبردگان ذیل مقرر فرموده‌اند . منجمله عالیجاه آقاحسن خان، عالیجاه آقا حجی محمد ، عالیجاه آقا عباسعلی ، عالیجاه آقاعباس، عالیجاه آقا محمد حسین ، عالیجاه آقا حسن ، عالیجاه آقا غلامحسین ، عالیجاه آقا مراد (؟) ، عالیجاه آقا محمد ، عالیجاهان و آقایان هم که بنا به مضمون آیه‌ی :

" شهدائکم بالله " دو کلمه شهادت و تصدیق

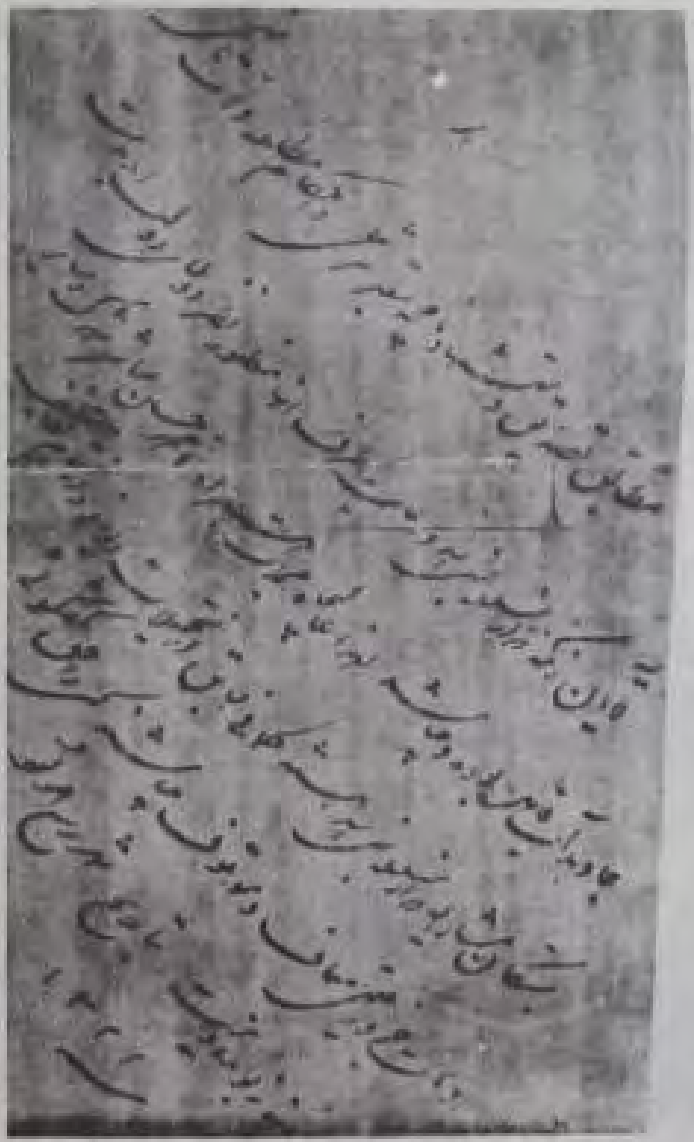

۱ ـ چون منطقه‌ی خواف از توابع تربت حیدریه مرکز فرمانروایی ایل قرایی بود ، لذا به ولایت قرایی مشهور گشته بود .

خودشان را در این ورقه به مهار (به امهار) شریف مزین و مرقوم بفرماشید که عندالحاجت حجت بوده باشد و صدق (و) کذب آن معلوم گردد . زیاده جسارت است . تحریرا " فی ـ شهر جمادی الثانی من شهور سنه ۱۳۱۹ " . (تقریبا " ۹۰ سال پیش) . اصل سند به اندازه‌ی ۳۵ × ۲۱ می‌باشد .

و بدین ترتیب علماء و سادات و بزرگان منطقه دور تا دور ورقه‌ی استشهاد را تائید و مهر کرده‌اند که آقایان زنگنه از هر جهت واجب‌الاحترام بوده و رعایت حال آنها لازم است و هیچ دولتی تاکنون از آنها مالیات نگرفته و بیگاری نکشیده و . . . زنگنه‌های ذوالاحترام استشهاد مذکور را با عریضه‌ای بلند بالا به حضور والی خراسان و سیستان شاهزاده نیرالدوله برده و حکم زیر را گرفته‌اند .

" جناب امیرالامراء محمد خان بیگلربیگی خوافین [1] . از قراری که چند نفر از خوانین و آقایان طایفه‌ی جلیله‌ی بنی اسد [2] و زنگنه‌ی سکنه‌ی بالا خواف به حضور والا تظلم نمودند از قدیم الایام به سبب اینکه اجداد آنها از جان نثاران و خدمتگزاران خانواده عصمت و طهارت بوده‌اند از پاره‌ای تکالیف و تعدیات حکومتی پیوسته معاف و مرفه و از حواله‌ی بیگار آسوده بوده‌اند و از هده‌السنه از طرف مباشر بالاخواف نهایت بیگار و (یک کلمه ناخوانا) و غیره پاره‌ای تعدیات و اجحافات به عارضین شده است . چون باید موافق استشهادی که از علماء و اعیان تربت حیدریه اظهار نمودند گماکان از اینجهات آسوده باشند ، علیهذا به صدور این حکم والامقرر و به آن جناب مرقوم می‌داریم که به مباشر محل غدغن اکید نمائید عارضین خوانین و آقایان زنگنه [3] و از بنی اسد همیشه به آنها بیگار حواله ندهد و بهیچوجه تعدی و تکلیفی به آنها ننماید که آسوده و دعاگو بوده در عهده شناسند ـ ۱۲ جمادی الاخر ۱۳۱۹ "

مهر نیرالدوله با سجع " هوالمعز ـ نیرالدوله ـ ۱۳۱۸ " در گوشه‌ی سمت راست حکم به چشم می‌خورد . اصل سند به اندازه‌ی ۳۵ × ۲۱ می‌باشد .

بدنبال صدور حکم والی خراسان ، برادران زنگنه که می‌دانسته‌اند کار از محکم کاری عیب نمی‌کند ، حکم دیگری هم گرفته‌اند که مشخص نیست مرجع صدور آن حاکم تربت‌حیدریه

---

۱ ـ خواف بالا و خواف پائین

۲ و ۳ ـ جالب توجه است که نیرالدوله نیز زنگنه‌ها را که می‌دانسته است کرد می‌باشند ، جزو قبیله‌ی بنی‌اسد به شمار نیاورده و با آوردن حرف (واو) آنها را از همدیگر تفکیک کرده و در دوجایی گفته است : " بنی اسد و زنگنه " و در جای دیگر " زنگنه و بنی اسد " .

می‌باشد ، یا حاکم خوافین ؟
که همچنانکه تصویر آنرا ملاحظه می‌فرمائید ، بدینگونه مرقوم گردیده است :

" هو ـ مطابق تصدیق و استشهاد نامچه معتبر شرعی و احکام مطاعه ولات ماضی آقایان زنگنه که از سلسله‌ی بنی اسد و رعایت طرف آنها منظور نظر اولیای دولت ابد مدت جاوید آیت خاهد (خواهد) بوده (بود) و می‌باشد ، لهذا عالیجاه محدث همراه آقای محمد ـ حسین ماشر و سایر بستگان منارٌالیه که از سلسله بنی اسد هستند کماقی‌السابق از تحمیلات دیوانی و از تمام تکالیف دهات جزو رعیتی معاف بوده و موقوف می‌باشند . کسی را حق گفتگویی به آنها نبوده و نیست بتاریخ شهررسیع‌الموئود سنه ۱۳۲۱ "

بهرحال همانطور که گفته‌اند : سیاست پدر و مادر ندارد " و به قول شاعر : در دل دوست بهر حیله رهی باید کرد ، تا از بیگاری و سرباز دادن و مالیات دادن معاف بود ، اما دست اندرکاران نافلای عصر پهلوی گوش به این حرفها نداده از برادران زنگنه‌ی ماهم همچون دیگران بهره‌کشی کردند و برای محکم‌کاری خود آنها این بار حکم اصلی زنگنه‌ها را دزدیدند و کار را خراب کردند ، چون آدمهای فضول در این زمان زیاد بودند ، از جمله سرلشکر سردادور [1] فرمانده اسبق لشکر خراسان برای تحقیقات تاریخی و جغرافیایی به منطقه رفته و درمورد آقایان زنگنه‌ها گفته بود : " در مرز افغانستان چند آبادی‌گردنشین وجود دارد که یکی از آنها به اسم نیارآباد ۳۰۰ خانوار از کردهای زنگنه را در خود جا داده ... " [2]

و بدین ترتیب می‌بینیم پس از سالیان سال شناسنامه عربی زنگنه‌ها که شاه‌عباس‌صادر کرده بود ، باطل و شناسنامه‌ی اصلی آنان به آنها داده می‌شود ، بهرحال ما باید زنگنه‌بود ، یا بسی اسد .

---

۱ ـ آقای سردادور از امسران محقق و پژوهنده‌ای بود که آثار ارزنده‌ای از خود به جا گذاشته و از ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۹ بمدت پنج سال فرمانده لشکر خراسان بود .

۲ ـ تاریخ نظامی و سیاسی دوران نادرشاه افشار ـ سرلشکر ابوتراب سردادور صفحه ۸۵ .

یار محمد خان و رجال بجنورد

پشت سر یار محمدخان پسرش لیما نخان ایستاده، پسران دیگرش عزیزالله خان و حبیبالله خان در سمت چپ

عمارت امیریه بجنورد ـ از بناهای یار محمد خان

عکس عزیزالله خان شادلو
ملقب به سالار مفخم

۲- دکتر امان الله‌خان شادلو فرزند خروخان فرزند سردار معزز که درسیما رستمان بجنورد (کاخ و محل مسکونی یار محمدخان) با ظرافت خاصی مشغول عمل جراحی است و زخمهای مجروحین را می شکافد و مداوا میکنند.

دکتر شادلو هم میتوانست مانند بسیاری از پزشکان ناز پرورده و دردانه و بی مسئوولیت پس از انقلاب ایران را ترک کند و در اروپا به خوش گذرانی بپردازد ،لکن چنین نکرد. او با صبر و استقامت تمام در مقابل مشکلات و کارشکنی ها و نارسائیها پایداری کرد و بقول خودش نتوانست روستائیان پا برهنه‌ی بجنورد و مردم مستضعف این دیار را بحال خود رها کند و در اروپا به شادکامی بپردازد. دکتر شادلوگفت : خونم با خون این مردم مخلوط است و ما در همه احوال در طول تاریخ در غم و شادی همدیگر شریک بوده و خواهیم بود.

حکمی از ناصرالدینشاه به عمویش حسام السلطنه والی خراسان در سال ۱۲۶۵ که بموجب آن عنوان خانی را بسبب کشته شدن بلنگ توشخان به پسرش بهبود خان جلایر داده است.

حکمی است از ناصرالدینشاه به برادرش رکن الدوله والی خراسان در مورد بهبود خان حاکم کلات به سال ۱۲۹۴ .

حکمی است از سوی عبدالرضا خان شجاع الدوله به محمد ابراهیم خان روشنی زعفرانلو نایب الحکومه و حاکم سیروان، که با حفظ سمت قبلی حکومت بلوکات و نواحی سر حد از جمله کوخ بنیگلو و سبوکانلو (اوغاز) و بیجرانلو و جریستان و قوشخانه وگیفان و گلبان را هم به وی تفویض داشته است. سال ۱۳۲۷ قمری

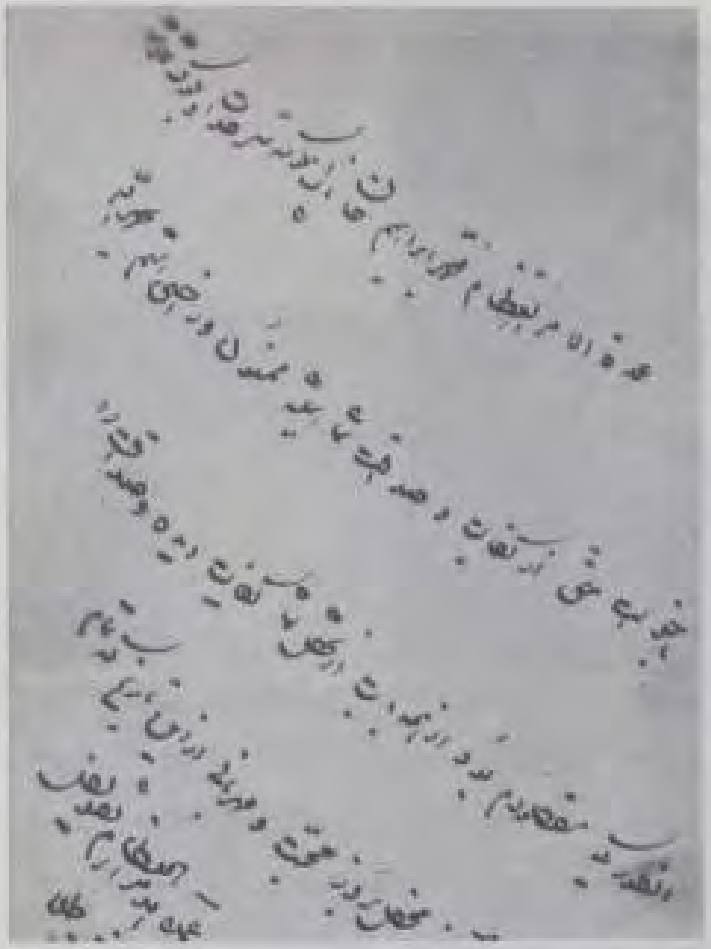

تقویری است از عبدالرضا خان شجاع الدوله در مورد محمد ابراهیم خان روشنی که عنوان نایب الحکومگی قوچان و حکومت نواحی سرحد را به وی تفویض داشته و یک قبضه شمشیر با میلنگ طلا بعنوان خلعت بوسیله شجاع نظام هرانی برای او فرستاده که زیب پیکر نماید.

۱ ۲ ۳ ۴

۱- صمرخان میلانلو حاکم جربستان معروف به پیران ویسه
۲- شناخته نشد ۳- محمد ابراهیم خان روشنی ۴- آنا یار محمد پسر عموی روشنی

شرح عکس : ایستاده از چپ : ۱ـ عزیزالله‌خان شادلو با نشان سرتیپی (سردار معزز بعدی حاکم بجنورد) ۲ـ حبیب‌الله‌خان شادلو برادر عزیزالله خان (پسران یار محمدخان سپهرالدوله)

عکس سعادتقلی خان قبادی مربوط به‌سال ۱۳۰۶ خورشیدی که در عشق آباد گرفته است. سیگاری که در دست دارد علامت رمز است.

چهره‌هایی از کردهای رادکان و چناران

۱ـ حاج اسماعیل سیوکانلو رادکانی ۲ـ علی اصغرجافکانلو، رادکان

آقای حیدرخان شیخکانلو و پدر و همسرش، آماده برای خوردن گوشت کبک

موسسی ز راوکا نلود رکنار برج رادکان
۶۵/۸/۸

اسماعیل خان مرکان شیخکانلو

تربیون آزاد کرمانج
نامه‌های رسیده در باره‌ی جلد دوم

من گوت : ئه لیف ، ئه گو : بێ به — من کاغازه‌ک ، شاشده وێ به
من نویسی ، له سامێ به — چاشێ من ، ساشه له ری به

برگردان :

من گفتم الف ، تو گفتی "ب" است ـ کاغذی برای تو آنجا فرستادم ـ در آن نامه نوشتم : چشم به راه تو دارم .

۱ ـ قوچان : ۶۴/۶/۱۲ نخستین نامه‌ای که به دستم رسید و اشک شوق و تأثر از دیدگانم روان ساخت و بیش از پیش مرا در جهتی که گام برمی‌دارم مصمم گردانید ، نامه‌ی زیبا و دلنشین خانم سورنا همسر سرگرد شهید علی رحائی حمرکانلو از قوچان بود . این نامه‌ی سورناک تمام یادائی‌که چشمداشت آنرا داشتم به من ارزانی‌داشت‌زیرانوشته‌هایم‌باعث گردیده بود ، دل غمگینی برای چند لحظه تسلی یابد . اینک متن نامه :

جناب آقای توحیدی . ضمن عرض سلام :

. . . کتاب شما را در قوچان دیده و خریدم . اما پس از مشاهدهٔ عکس همسرم سرگرد علی رحائی حمرکانلو ، اشک شوق از دیده‌گانم روان شد باور نمی‌کردم در دنیای بیگران امروز که هیچ توجهی به ارزشهای انسانی وجود ندارد ، کسی بعنوان قدردانی از همسرم و از تمام آزاد با غیرت که در گمنامی زندگی کردند و از خود ایثار و فداکاری نشان دادند ، بدون درهای چشمداشت ، سخنی به میان آورد . یادآور می‌شوم شوهرم که در راه خدمت به مردم جان خود را فدا کرد ، ارزش خدمات ارزنده‌ی ایشان را نادیده گرفت و وی را جزو شهداء به شمار نیاورد که این امر بزرگترین ضربه روحی را به من و فرزندانم وارد ساخت و ما را دریأس و حرمان فرو برد و . . .

بهرحال نوشتن این مطالب هیچ چیز نیست ، جز قدردانی از زحمات ارزنده‌ی شما ، و امیدواری من به اینکه هنوز هستند انسانهای والائی که ارزشهای انسانی را درک نموده و ارج می‌نهند . تنها مطلبی را که‌خواستم درخاتمه‌عرایضم حضورتان بازگو کنم ،این است که‌هرخدمتی که امکان دارد چه از نظر مالی و چه از نظر معنوی ، من و هر دو پسرم با جان و دل حاضریم انجام دهیم . شما را به خدا می‌سپارم و آرزوی سلامتی و موفقیت برایتان می‌نمایم .

همسر سرگرد علی رحائی ـ سورنا

برای مزید اطلاع خواهرمان سورنا باید عرض کنم که این‌مشکل را با آگاهان حقوقی ارتش در میان گذاشتم . پاسخ این بود که ارتش شهدای خود را به سه طبقه تقسیم‌بندی می‌کند :

۱ ـ فوت به سبب خدمت که برگ مأموریت داشته باشند .

۲ ـ فوت در حین عملیات تعرضی ، مانند مانورها .

۳ ـ فوت در میدان و عملیات جنگی .

بهرحال امیدوارم شما نگران این موضوع نباشید ، زیرا قوانین بشری کامل نیستند و قانون ارتش نیز بی نقص نمی‌تواند باشد و انشاءالله در آینده این نقایص برطرف خواهند شد . این را بدانید که تمام مردم منطقه‌ی قوچان به چشم شهید به همسر عزیزتان نگریسته و خاطره‌ی وی را همیشه گرامی می‌دارند .

۲ ـ مشهد : قطعه‌شعری محبت‌آمیز آقای میرنیا متخلص به " میر " که با خط بسیار زیبای خود مرقوم فرموده و تشویقم فرموده بودند .

۳ ـ مشهد : آقای جلال قیامی دانشجوی دانشکده ادبیات مشهد در قسمت " تازه‌های کتاب خراسان " در حدیث نور که ضمیمه روزنامه خراسان ۶۴/۷/۹ انتشار یافت ، در معرفی کتاب چنین آورده بودند :

> کتاب به‌بررسی طولی و عرضی اوضاع قبایل و ایلات گردساکن خراسان پرداخته و با بررسی پرحوصله و موشکافانه‌ای سعی در نشان دادن زوایای پنهان و مجهول این عنصر مردان دارد . توحدی که خود نیز از میان اکراد خراسان برخاسته و به استناد مدارک تاریخی و گفت‌شنود با شاهدان زنده وقایع و رویدادها توانسته مجموعه‌ای ماندنی و تحقیقی بجا بگذارد . صدها کتاب ، مجموعه ، روزنامه و سند مرجع بعلاوه فهرست نام ایلات اماکن و اشخاص که در قسمت پایانی کتاب مرتب گردیده نشان دیگری بر کار عمیق توحدی است . در صفحه ۱۴۱ کتاب میخوانیم .
>
> **برخلاف آنچه تصور میرود که کردها مظلوم واقع شدند و از کوی و برزن خویش به خراسان آواره گشتند باید گفت که کردها کسی نبودند که ظلم بر آنها . . .**
>
> محقق در قسمت پایانی کتاب از کلیه خواهران و برادران علاقمند و بخصوص کورمانج خواسته است تا با همکاری هرچه بیشتر وی را در انتشار مجلدهای سوم و چهارم کتاب یاری دهند .

۴ ـ *مهاباد* : نامه‌ی محبت‌آمیز جناب آقای موفقی ، مدیر کتابفروشی و چاپخانه‌موفقی مهاباد بود ، که طبق خصال نیک و فرهنگ پرور خویش نگارنده را تشویق و راهنمائی فرموده بودند و تاکید داشتند که هر چه زودتر به تجدید چاپ جلد اول اقدام کنم که در ایران واروپا سخت مورد نیاز و درخواست است .

۵ ـ *از قوچان* نامه‌ی دلنواز ودلگرم کننده‌ی معلم گرانقدرم جناب آقای حسین ـ حاجی زاده سوکانلو را دریافت داشتم که از راهنمائیها و محبتشان تشکر می‌کنم و اضافه می‌نمایم : تشویقهای حدی ایشان در مسیری که در طول زندگیم پیموده‌ام سخت موثر بوده است .

۶ ـ *از باختران* (کرمانشاه) دوست آشنا و دانشمند مـــــان آقای احمد شریفی ، همچون گذشته با لطف و بزرگواریشان در تشویق حقیر چنین فرموده‌اند :

کلیم دلال :

" یقین بدانید که این دو جلد کتاب شما در تاریخ ملت کرد ، هرگز فراموش نخواهد شد و هر محققی که بخواهد بخشی از مسائل کردستان را مورد بررسی و تحقیق قرار دهد ، بی‌نیاز از کتاب شما نخواهد بود و از شما با نیک نامی ، یاد خواهد کرد . . .

گاک احمد شریفی

کلیم کیان : جلد دوم کتاب خوب و پربار " حرکت تاریخی کرد به خراسان "را دقیقا " مطالعه نمودم ، به راستی و به دور از تحمید و اغراق باید گفت : کتاب بسیار وزینی است و همت مردانه شما در این خصوص که گام برداشتید و برای کردهای خراسان ، شناسنامه و تاریخ تدوین کردید ، قابل ستایش است . . . در عین حال لازم دانستم نکات زیر را برایتان تذکر دهم :

۱ ـ در صفحه ۴ خط ۳ فرموده‌اید : اولین حکومت منظم جهان آن روز را تحت عنوان ماد تشکیل داد . حدسشان غرض شود ، تا آنجا که من اطلاع دارم ، کردها حتی قبل از تشکیل حکومت ماد ، حکومتهای اساطیری چون پیشدادیان ،کیانیان و از همه‌مهمتر مهابادیان

را نیز تشکیل داده و آنان را باید نخستین پرچمداران توحیدی نیز دانست ،زیرا این‌حضرت رردشت گرد بود که د رجهان باستان درفش یکتاپرستی برافراشت وانسان‌را از پرستش بت و حیوانات برحذر داشته ، بسوی ایزدیکتا رهنمون گردید .

برای‌اطلاع بیشتر درباره حکومت‌مهابادیان رجوع‌فرمائید به کتاب : تاریخ ایران تألیف سرجان ملکم و کتاب دره‌النجفیه و نیز نقدگونه‌ای که‌مرحوم دکترمعین برمهاباد و مهابادیان در فرهنگ برهان قاطع آورده‌است ، اگر چه به عللی با را از انصاف فراتر نهاده‌است .[1]

در صفحه ۱۴ خط ۸ ـ در باره شکست دادن نیروهای خلیفه عباسی توسط جعفر ـ فهرجس در کوه داسن ، باید عرض کنم : جعفر سردار کرد از عشیره‌ی بزرگ هنزانی (همزانلو یا حمزکانلو) بود و سپاه عباسی را در کوه داسن در استان موصل در منطقه‌ی شنگار (سنجار) شکست داد .

د رصفحه ۲۶ خط‌آخر ـ در باره زیرنویس انتقال کردها به خراسان ، باید عرض کنم که هیچیک از قبایل و عشایر کرد ساکن خراسان به سادگی به آن نواحی انتقال نیافته‌اند ،بلکه تمام آنها وسیله شاهان جبار ایران تبعید شده و از خانه و کاشانه خویش نفی بلد گردیده‌اند که این رشته سردرازی دارد . . .

صفحه ۵۱ ـ در باره واژه‌ی شقاق . . . باید عرض‌کنم که متاءسفانه هیچیک از فرهنگ نویسان ایران و حتی نویسنده‌ی خاطرات ممتحن‌الدوله که خود یک کرد شقاقی‌بوده‌است ، اصل مطلب را ادا نکرده و شاید هم دانسته ، یا نخواسته‌اند واقعیت را بیان دارند و اصل و نسب شکاک را تغییر داده و برایش شجره‌سازی کرده‌اند . آنچه واقعی است این است‌که‌عشایر شکاک کرد است و ابتدا اکثریت‌آنان شافعی مذهب بوده‌اند و بعدا "به مذهب شیعه‌گرویده‌اند و از آن پس تعصبات مذهبی جای تعصبات ملی را گرفته . . .

واژه‌ی‌شقاق همان شکاک است و چون آن‌بخش ازشکاکها ابتدابه مرور زمان شیعه‌گردیده و سپس ترک زبان شدند ، حرف " ک " که مخرج آن برای ترکها مشکل است به " ق " مبدل گردیده و شکاک ، شقاق شده است و حال هر که می‌رسد آنرا بطور دلخواه خویش تعبیر می‌نماید . . .

صفحه ۱۸۰ ـ ره شوان (رشوانلو) ، علاوه بر آنچه مرقوم داشته‌اید ، اکنون گروههایی از این عشیره در اطراف شهر هولیر (اربیل در کردستان عراق) نیز زندگی می‌نمایندو شاعر شهیر و شهید و دوست ناکامم احمد رشوانی از این عشیره و ساکن شهر اربیل بود .

---

۱ ـ در این مورد در کتاب " دایرةالمعارف کرد " مطالب دلخواه برادر شریفی را آورده‌ام .

در صفحه ۱۸۸ زیرنویس ۲ ـ مرقوم فرموده‌اید : م ـ گندال محقق فرانسوی ... در باره گندال باید خدمتتان عرض نمایم که ایشان فرانسوی نیستند ، بلکه کرد فرانسوی هستند و نام اصلی ایشان محمد گندال شران می‌باشد و از کارمندان برجسته آکادمی انرژی و صنعت فرانسه هستند که اکنون سرپرست انستیتو علمی کرد در فرانسه نیز می‌باشند و مجلات وزین کردی : هیوا ـ مرگین و نیز چندین مجله به زبانهای فرانسوی ، انگلیزی ، آلمانی ، عربی و فارسی در باره مطالعات کردشناسی زیرنظر ایشان منتشر می‌شود و ایشان اردوستان و آشنایان است و کتابهای شما را به ایشان تقدیم داشته‌ام .

صفحه ۲۲۸ ـ در کردی واژه‌ی حیل داریم که مترادف واژه‌ی مغولی ایل است[1] .

صفحه ۲۵۰ ـ گیل : عنوانی است که بر یکی از طوایف کرد اطلاق شده است که در جنگ رستم فرخزاد (در قادسیه) او را یاری داده و علیه اعراب مبارزه‌ی قهرمانانه‌ای نمودند . مرحوم حبیب الله نوبخت در شاهنامه نوبخت از آنان به نیکی یاد کرده است .

در صفحه ۲۸۴ ـ (در مورد کردهای لاس و داستان غم انگیز تخت کشتار) شعر بسیار حالبی است ولی کاش اصل کردی آنرا نیز می‌نوشتید ، تا این اشعار را با زبان مادری خودمان می‌خواندیم و بیشتر بهره‌مند می‌شدیم .

در صفحه ۳۱۸ ـ زیرنویس : یادی از احسان نوری فرموده‌اید . در باره‌ی ایشان عرض کنم : احسان نوری پاشا ژنرال ارتش ترکیه بود و در سال‌های ۱۹۳۰ میلادی جنگهای آزادیبخش کردستان را در کوهستانهای آرارات رهبری کرد و چندین سال با ارتش فاشیستی پان‌ـ تورکیستهای کمال آتاتورک جنگید و عاقبت در یک زمستان بسیار سرد ناچار گردید به ایران پناهنده شود . ایشان در واقع شکست نخوردند ، بلکه او نیز چون ژنرال ملامصطفی بارزانی فدای توطئه‌ی رضا خان قلدر و کمال آتاتورک فاشیست گردید . احسان نوری پاشا در سالهای ۱۳۵۰ به بعد در تهران وفات یافت و یا بهتر بگوئیم بطور ناگهانی موتورسیکلتی سوی وی یورش گرفت و او را زیر آورد و ... (باید توجه داشت که امروز حدود ۱۲ میلیون برادران و خواهران کرد ما در ترکیه با بدترین شرایط اختناق و دیکتاتوری حکومت نژادپرست مواجه می‌باشند ، زندانهای ترکیه مملو از خواهران و برادران مبارز کرد ما می‌باشد . کردهای ترکیه از شاخه‌ی کرمانج اند) .

---

۱ ـ البته در بعضی فرهنگها و اسناد تاریخی تا زمان نادرشاه هم نگارنده دریافته‌ام که عنوان حیل بجای ایل بکار می‌رفته و سران ایل را سرحیل می‌گفته‌اند ، لکن نویسندگان اخیر همگی از واژه‌ی ایل استفاده کرده‌اند و اکنون مصطلح شده و رواج یافته است .

توحیدی

صفحه ۳۲۰ ـ من نیز نظریه مرحوم مردوخ را نسبت به کاکه‌یی‌ها . . . تائید می‌کنم ، همه‌ی اینها یک طایفه‌اند و غیر از آنچه که مرحوم مردوخ یاد کرده‌اند ، باید افزود که بخشی از این طایفه اکنون در اطراف کرمانشاهان ساکنند ، باکاکه‌ای‌ها دارای معتقدات و آئین خاصی نسبت به خود می‌باشند که به قول مرحوم پروفسور توفیق وهبی : دین کاکه‌یی‌ها از ادیان باستانی کرد است و عودت دارد به دوران میترائیسم کرد .

مرحوم پروفسور ژنرال توفیق وهبی (ژنرال ارتش ترکیه) و وزیر دولت پادشاهی عراق سیاستمدار و محقق و مورخ بزرگ کرد بود که در سالهای ۱۹۸۰ به بعد در لندن جهان فانی را وداع گفت . ایشان دارای تألیفات ارزنده‌ای در باره کرد و کردستان به زبانهای کردی ، عربی و انگلیسی می‌باشند و کتاب ورهیی از ایشان بنام دین باستانی کرد به صورت خطی نزد من است و بنده افتخار دوستی و شاگردی وی را داشته‌ام .

صفحه ۳۲۱ ـ در این صفحه و صفحات بعد ، مطالب بسیار سودمندتری درباره‌ی کردهای جابان (جابان) مندرج فرموده‌اید . در این مورد استاد روژ بیانی ، استاد هه‌ژار ، مرحوم دکتر مصطفی جواد نیز رساله‌هائی نوشته‌اند و آنچه فعلاً " در نظر دارم این است : که جابان یا جابان الکردی از اصحاب حضرت رسول و از محدثین بنام قرن اول هجری است و فرزند وی میمون الکردی این جابان که به ابونصر شهرت داشته از صحابه و محدثین معروف میباشد .

در صفحه ۵۱۰ ـ نامه‌ی آقای محمد فتحی مرا بسیار تحت تأثیر قرار داد و بویژه در اواخر نامه شان فرموده‌اند :

زبان کردی آنقدر در ولایت ما (آذربایجان) متروک شده که فقط پیرزنهای قدیمی به نام زبان شافی (شافی) با آن سخن می‌گویند .

کلیم گیان ، از قول من به پسر عموجان فتحی عزیز بگو : عزیزم ، متروکی زبان کردی در ولایت شما تا حدی تقصیر خود شماست ، این خود شماها بودید که آنرا به ورطه‌ی فراموشی سپردید و از سوی دیگر ، سیاست شو و بیستی رژیم شاه باعث اصلی متروک بودن زبان کردی در ولایت شما بود ، اما فتحی جان باید بدانید که زبان کردی دیگر متروک نیست . اکنون روزانه ، هفتانه و ماهانه ده‌ها مجله و روزنامه و سالنامه و هزارها نسخه کتاب به این زبان چاپ و منتشر می‌شود . هم‌اکنون در اروپا چندین استیتوی بزرگ کرد و کردشناسی دایر است . هم‌اکنون در اروپا تا آنجائیکه اطلاع دارم ، نشریات و مجلات : هیوا ، مرگیس ، پرشنگ ، پیشه‌نگ ، گومکار ، حه‌یات ، چوار چرا ، روژی کوردستان ، جریکه‌ی کوردستان ، پیشه‌نگ بوشورش ، نارمانج ، روژی نوی ، رینگای آزادی ، کوردستان ، هه‌لویست ، به‌ربانگ ، ماموستای کورد ، هیلان ، ریبازی نوی ، و ده‌ها مجله و روزنامه دیگر به زبان کردی منتشر می‌شوند و در همین

رهگذر در کردستان عراق و ایران نیز آشکارا جرایدی به زبان کردی انتشار می‌یابند[1] و در کردستان ترکیه و سوریه، مخفیانه جراید کردی منتشر می‌شوند، در ایروان (شوروی) کردها بیش از چهل سال است روزنامه هفتگی رێیا تازه را منتشر می‌نمایند.

گلیم دلال، دوست ارزنده‌ام، بدون ریا عرض می‌کنم، دست مریزاد که خدمت ارزنده و شایسته‌ی‌شما را ملت کرد هرگز فراموش نخواهد کرد و تاریخ ملت کرد به شما و کوششهای پر بارتان در شناختن تاریخ کردهای خراسان، مباهات خواهد کرد. از انتقادات‌درست و سازنده استقبال کنید و از ایرادات بیجا دل سرد نشوید، به کوششهایتان ادامه دهید. بی‌گمان روزگاری مرحوم امیرشرف خان بدلیسی که کتاب ارزشمند شرفنامه را در تاریخ ملت‌کرد می‌نوشت، با بدخیالی اشخاصی روبرو بوده است.

توحدی گیان: سلامم را به خانواده‌ی گرامیتان و خواهران و برادران عزیز کرد (کرمانج) خراسان برسانید. باسپاس

کرماشان ـ احمد شریفی ۶۵/۴/۲۰

با امید اینکه برادرمان احمد شریفی و تمام خواهران و برادران کرد ما در سراسرجهان سلام گرم ما را نیز از سرزمین پهناور و قهرمان خیز خراسان که در حکم بازو و شمشیر و سپر اسلام و ایران می‌باشد، بپذیرند، به نامه‌های دیگر عزیزان می‌پردازیم.

۷ ـ *لاین*: از لاین نوکلات آقای حاج ذولفقار حلایر که از آگاهان و خبراندیشان آن دیار هستند به کورمانجی چنین نوشته‌اند:[2]

گلیم جان، ژه حاڵێ مەزن دڵەخازم هەمێشە خاش و سەرفەراز بویی، نە بە کارێ خایی شایستە خەلکێ کورمنج، زندە کریە، ئەر و گشتی خەلکێ کورمانج لاینێ، یانی شلێ‌نە خەلایر و سوفیان و شیخکان و زیدان و تورسان و بابان و ... رحمەتێ نەتە هیچ ژە بیر ناکەیێ. نە بافێ مەحمود مەرگان و ئسماعیل کورت و جایلێ نە ناوْدار و قەهرمان لاینێ وەگیان

---

۱ ـ در ایران مجله‌های وزین سروه، آمانج و روزنامه جهاد این زمان منتشر می‌شود.

۲ ـ گلیم جان از خداوند بزرگ می‌خواهم همیشه خوش و سرفراز باشی، تو با کار شایسته‌ی خویش، مردم کرمانج را زنده‌کردی. من و تمام مردم کرمانج لاین یعنی ایلات [خیل‌های]: خلایر و صوفیانلوو شیخکانلو و زیدانلو و تُرسانلو و بابان [... زحمات‌تو را هرگز فراموش نمی‌کنیم. تو نام محمود مرگان و اسماعیل کورت و جوانان نامدار و قهرمان لاین را زنده کردی. برایت بگویم که اکنون هم جوانان لاین وکلات و درگز، همچون شیر با صدام کافر می‌جنگند و [این] دشمن ایران را ذلیل و خوار کرده‌اند. عکس شهدای لاین را هم برایت می‌فرستم ... خلایر

۴۹۰ ـــ
ماسی یه . سێ ئه را بۆنزم ئو تکازبی لاوکێ نه لایێ و کهلاتێ و دهرهگهزێ وه (صدام کافر را ناتێ شێران جهنگ دهگهن و دوشمهنێ ئیرانێ زهلیل و خار کرنه . ئهسکێ ئههدێ نه لایێ سێ ئه را دهشینم . . .
حلابر – ۶۴/۶/۱۵

۸ – تهران : دانشمند و نویسنده پرکار و فاضل و نامدارکرد آقای استاد صفی زاده بورهگهیی در نامهی تشویق آمیز مورخه ۶۴/۷/۱۳ خود چنین نوشتهاند :

وه ناوی خوای مهزن .

زانای به ڕێز و هێژا مامۆستا تهوه حودی – له پاش سلاو – دوێنێ چاوم گهوته یهر نووکهت (بزوو تنه وهی میزووبی کورد بو خوراسان) که به راستی چاوم روون بوو. ئافه – رینت لی بی و ده ستت خوش بی بو ئهوکارێ که کردووته . . .

در باره کردشناسی تاکنون متأسفانه در کشورمان کار زیادی نشده است و امیدوارم که در آینده روشنفکران و نویسندگان و پژوهشگران کرد به فکر بیفتند و در این راه قلم زنی کنند و فرهنگ و زبان و تاریخ این قوم اصیل ایرانی را به مردم ایران و جهان بشناسانند .

آقای توحدی ، کاری که شما انجام داده و می دهید بسیار شایسته و ارزشمند است و – ارزش گرانسهای آن در آینده ای نه چندان دور متجلی خواهد شد . تا آنجاکه آگاهی دارم کسی بدین کار دست نیازیده و کار شما گوشهای مهم از تاریخ کردان را روشن نموده و امیدوارم که در آینده بتوانید شرح حال شعرا و ادبای کرد خراسان را با اشعار و آثارشان جمع آوری و در اختیار مردم قرار دهید . گرچه تاکنون دانشمندانی چون بتلیسی و بابزیدی و آمدی و خالدی و عده ای دیگر تاریخ کرد را نگاشته اند ، اما کار جنابعالی قدم بسیار بزرگی در راه گسترش تاریخ کرد خواهد بود ، بخصوص که حضرتعالی از کردان خراسان هستید و بیشتر به تاریخ آن دیار آشنایی دارید و بالطبع کارتان بسیار مهم خواهد بود . گفتنی ها زیاد و درد دلها بسیار است و امیدوارم سالیان دراز تندرست و شاداب بمانید و در زنده کردن تاریخ و زبان و فرهنگ کردان خراسان کوشا باشید .

دوست شما

صدیق صفی زاده بورهگهیی

۹ – تهران : ۱۳۶۴/۷/۲۵ – سرور فاضل و گرانقدرمان استاد توکلی (برادر – مرحوم توکلی شاعرشهید بانه ای متخلص به کرمانج) که خود درحکم ناصر خسروکردمی باشند و به تمام نقاط کردنشین خاورمیانه سفر کرده و با همگی آنان از نزدیک دیدار و گفتگو نموده و در این رهگذر توشه ی فراوانی در چنته دارند ، خطاب به حقیر چنین نوشته اند :

دوست فاضل و ارجمندم کاک کلیم اله توحدی – سلام علیک

جلد دوم شاهکار تاریخی شما را به نام " حرکت تاریخی کرد به خراسان " به دست آوردم . تحقیق عالمانه شما در زمینه ی روشن نمودن بخشی از جغرافیا و تاریخ کردستان که

به کردهای خراسان مربوط می‌شود ، مورد تقدیر تمام محققان و تاریخ‌نویسان نویسنده ملت‌کرد خواهد بود . الهی دست مریزاد . حقیر هم به نوبه‌ی خویش این کار بزرگ جنابعالی را ارج می‌نهد و نمی‌داند به چه زبانی احساسات تشکرآمیز خود را به آن جناب عرضه کند . در جلد اول تأثرات خود را از مرگ فرزند ناکامت اظهار نموده بودی ، ولی چه‌باک به جای آن با نوشتن تاریخ و جغرافیای پربارت گویی هزاران فرزند را برای خدمت به آب و خاک میهن ، تحویل ایران و ملت سرفراز کرد داده‌اید ، شاید همان مرگ فرزند باعث تحرک هرچه‌بیشترتان در کار تحقیق شده باشد ، تا با خلق آثار ارزشمند وگرانسهایت فرزند با فرزندانی به جامعه تحویل داده باشی که به هزاران فرزند معمولی برابری کند .

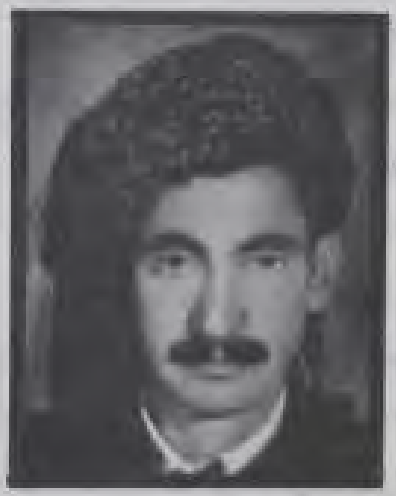

مرحوم توکلی شاعری ناشداراز
ریاربانه ، منطقه‌ی کرمانج

در جلد اول کتاب " کاروانێ شعرێ نوین کردی " از کاکه‌ی ملاح خواندم که : عبدالله‌ـ گوران شاعر نویردار کرد ، روزی فایق بیکس شاعر نستوه کرد را به خانه دعوت می‌نماید ، در آنجا بیکس به گوران می‌گوید : راستی عبدالله ، تازگیها شعر جدیدی سروده‌ای ؟

گوران در جواب می‌گوید : چرا ، قطعه‌ای در سوگ پسرم " هێوا " سروده‌ام . سپس این قطعه را برای بیکس می‌خواند . بیکس خواهش می‌کند دوباره شعر را بخواند ، سپس بیکس را ماتمی فرا گرفت .

گوران گفت : چرا ماتم گرفته‌ای ؟ مگر مورد پسندت نبود ؟

بیکس گفت چرا ، بسیار دلنشین و زیبا بود . اما می‌خواهم چیزی بگویم ، که امیدوارم به گوش همسرت نرسد . به ناموسم قسم ، میل دارم هر چهار فرزندت بمیرند ، تا تو در مرگ هر کدام ، شاهکار دیگری را در ادبیات کرد بیافرینی ، که مردم کرد به فرزندان هنری و فرهنگی‌ات سخت نیاز دارند .

اما کاک توحدی ، من شخصاً برخلاف نظریه شادروان فایق بیکس ، برایشان آرزوی داشتن فرزندان برومندی دارم که آنها نیز بتوانند راه پدر را هر چه بیشتر و بهتر ادامه دهند و خود آن جناب نیز با فراغ بال به خلق آثار جدید و متعدد ، فرزندان فرهنگی

بیشتری برای کرد و کردستان بیافرینید که امروز بیش از هر زمان دیگری به آن نیازمندیم .

برادرم کلیم ، موضوعی که بیش از هر چیز دیگر قلبم را جریحه‌دار ساخت ، با کمال تأسف در جنگ تحمیلی عراق بسیاری از برادران کرد خراسان در جبهه‌های کردستان خون پاکشان بر زمین ریخته شده است . خدا بعث و عوامل بعث را روسیاه نماید که برادرکشی را در کردستان به راه انداخته است . انشاءالله در آینده شاهد روزی باشیم که کینه‌توزی و برادرکشی از میان برخاسته ، صلح و صفا و امنیت و بهروزی جایگزین آن در کردستان و دیگر مناطق ایران عزیز اسلامی گردد . درخاتمه دو جلد کتاب ناقابل خود را بنام جغرافیا و تاریخ بانه کردستان و چهار امام اهل سنت و جماعت را بعنوان برگ سبزی تقدیم داشته ، رجای واثق دارم که مورد پذیرش قرار گیرد . از حضرت باریتعالی تمنا دارم ترا از فراغ خاطر برخوردار سازد تا قلم سحرآفرینت در کار تحقیق و تألیف هیچگاه کند نگردد و شمع وجودت که روشنائی بخش گوشه‌های تاریک تاریخ کردستان است هیچگاه به خاموشی نگراید . والسلام .

ارادتمند شما ـ محمد رئوف توکلی بانه‌ای

۱۰ ـ اصفهان : ۶۵/۷/۲۸ برادرمان آقای مجید یزدانی دانشجوی سال آخر رشته‌ی تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان نیز ضمن نامه‌ی محبت‌آمیزی تقدیر و تشویقم فرموده بودند و چون " پایان نامه تحصیلی " خود را در رابطه با تاریخ بحنورد انتخاب نموده‌اند ، با راهنمایی آقای دکتر پاپلی استاد دانشگاه مشهد ، از اینجانب مساعدت خواسته بودند که با کمال اشتیاق آنچه را که در درجه اول لازم می‌نمود خدمتشان متذکر شدم .

۱۱ ـ اوغاز : ۶۴/۸/۱ ـ آقای قادرقلی قبادی ایلبگی سوکانلو (سوک ـ سیبک) که خود و پدر و برادرش محمدحسن‌خان و سعادتقلی‌خان‌دوم ـ از نظر فراهم‌آوردن امکانات تحصیلی و ساختن مدرسه‌ی اوغار حق بزرگی برگردن بنده و تمام مردم منطقه‌ی اوغار دارند ، در نامه محبت‌آمیزی فرموده‌اند کلیم جان : " همچنان که بارها نیز حضوری از زحمات جنابعالی تشکر نموده‌ام ، شما کردها را دوباره زنده نموده‌اید . "

سپس ایشان به وجه تسمیه دو ایل بزرگ کرد زعفرانلو (یا زاخورانلو) و شادی‌لو پرداخته از قول پدر و مادربزرگشان بیان داشته است که در قصه‌هایی‌که برایمان درکودکی می‌گفتند :

" وقتی که روباه خروس را فریب می‌دهد و می‌گیرد و سگهای روستا تعقیبش می‌کنند ، خروس به روباه می‌گوید :

بگو : من شادی هستم ، نه‌زاخوری . تا سگها از تو دست بردارند و . . . [1]

وقتی از مردم ما به منطقه‌ی جنورد می‌رفتند و در روستایی مهمان می‌شدند ، آنها مهمان خود را به همدیگر معرفی کرده و می‌گفتند : این مهمان ما راجوری است و متقابلا" ـ راجوری‌ها می‌گفتند : مهمان ما شادی است ، یعنی شادی‌لو می‌باشد .

اما در مورد ایل بیجرانلو همانطور که بیان داشته‌اید آنها شاخه‌ای از کیکانلو می‌باشند و به بیجر معروفند ، آنهائیکه به شاملو معروفند اولاد همان سه برادری می‌باشند که بعدا" تحت رهبری حسن نامی از سوریه آمدند و به بیجرانلوها پیوستند که در قلعه حسن ساکن‌اند و این را من از مرحوم علیخان بیجرانلو و مرحوم فرج‌اله خان بیجرانلو شنیدم . دو برادر از آنها در نزدیکی تهران مانده‌اند که مرحوم سرهنگ علی‌اصغرخان شاملو در حضور اینجانب به مرحوم فرج الله خان بیجرانلو گفت : من از تیره و اولاد یکی از آن دو برادر هستم .

حاکم قوچان (ایلخان زعفرانلو) که از اتحاد ایل کیکانلو (بیجرانلو و سیوکانلو) نگران بود ، حسن نام مذکور را علیه میناخان بیّوارلو و رئیس ایل جربستان تحریک‌کرد ، چون آنها به حکومت قوچان جواب نمی‌دادند ، لذا حسن نام بخاطر همکاری با ایلخانی زعفرانلو و سرکوب میناخان ، به لقب خان مفتخر شد و کیکانلو به دو ایل تقسیم گردید که از قدرت اتحاد آن کاسته شد . و حسن خان از آن تاریخ ایلبیگی بیجرانلو گردید . اگر فرصت داشتید حتما" در این باره از ریش سفیدان بیّوارد آقایان کربلائی یحیی‌خان و کربلائی شهبازخان وعلی‌اکبر (پسر) شاهرخ سئوال کنید ، اطلاعات بهتری دارند . موفق باشید .

ارادتمند شما ـ قادرقلی قبادی

۱۴ ـ مهاباد : ۶۴/۹/۱۱ ـ برادر فاضل ما محمود شکاک نژاد با اهدا" دو جلد کتاب در مورد مهاباد از آثار فضلای نامدار آن دیار یعنی آقایان قادر فتاحی قاضی و سیدمحمد صمدی نوشته‌اند : کلیم کیان " سلامی به گرمی دل تپنده‌ی انسانهایی چون عالیجناب توحدی که از ورای کوهها و دشتها و بیابانها و کویرها می‌رسد و زندگی سرد کومنشینان کرد را چون آفتاب عالمتاب گرمی و نشاط و نیرو می‌بخشد و من به خود می‌بالم که ندای برادری بزرگ را صدها کیلومتر آنطرفتر به گرمی سروش آسمانی و لالایی مادران واشک چشم پدران فرزند ندیده ، با پوست وگوشت و استخوان خود حس می‌کنم . . .

چه گویم که حاصل مطالعه در تحقیقات و نوشته‌های جنابعالی مرا بر آن داشت که به

---

۱ ـ این قصه‌ها حکایت از گسسته شدن و تفرقه بین دو ایل بزرگ زعفرانلو و شادلو دارند که پس از جنگ قوچان بوجود آمد و آنها را به بیگانگی و بی‌تفاوتی نسبت به همدیگر سوق داد .

حرکت و تلاش افتم و گوشه‌ای از زندگی‌کوچ نشینان آذربایجان غربی را به روی کاغذ آورم که انشاءالله بزودی در شماره چهارم مجله سروه به لیحه‌ی مکری چاپ خواهد شد ...

۱۳ ـ مهاباد : ۲۵۹۷/۹/۱۶ (۱۳۶۴) ـ استاد بزرگوار و ادیب و فاضل نویسنده‌ی معاصر کرد استاد عبیدالله ایوبیان موسس و سردبیر مجله سورانه آزادی نیز اینچنین بنده نوازی فرموده‌اند :

کاک که لیمولا نەوه حودی ، دوستی کوردی کورمانجی رێژان و مێروانم .

روژباش ، به سلاویکی گەرم و گوری کوردانەوه ،به بونه‌ی نوسینی دوسەرگ نوسوکی گەورە و گران و شێوەیی : " حرکت تاریخی کرد به خراسان در دفاع از استقلال ایران " لە سەر چاوە دلانەوە ، بە زمانی شیرینی کوردی ، زمانی دای وباوم ، پیروز بابی ... زەحوەتی مەزن سەر بەرزی و خوشی زمانی نە دە خوازم ...

انتشار این دو جلد کتاب شما یکی از آرزوهای دیرین من ، یعنی یک سلسله اطلاعات درست و دقیق از اوضاع کردان خراسان را برآورد . البته این کار شما چون بزرگ و منشاء یک تحول و زمینه تحقیقات دامنه‌داری برای نسل‌جوان و آیندگان خواهد بود ،نگارنده که حدود نیم قرن است بار سنگین کار و فداکاری در راه این ملت‌را بر دوش می‌کشم قدر و قیمت شما و کار مهم شما را بخوبی می‌دانم و متوجه مشکلات کار شما نیز هستم ...

کاری که شما به آن دست یازیده‌اید ، کاریست بس بزرگ و شایان توجه و تحسین . و من صمیمانه و گردانه به شما می‌گویم آفرین ، هزار آفرین ...

۱۴ ـ ایلام : ۶۴/۱۰/۱۴ ـ سرکار گروهبان حسن نیازی از لشکر ۸۴ خرم‌آباد از برادران کرمانج روستای بهمن جان بالا نزدیک رادگان ، از جبهه‌ی جنگ نوشته‌اند :

بسم الله الرحمن الرحیم

الا کرمانج بیا فصل گل آمد
به گوش من نوای بلبل آمد

حضور محترم

جناب استاد جلیل القدر و دانشمند فاضل کلم‌اله نوحدی ...

باری عرض می‌شود جلد اول و دوم کتاب " حرکت تاریخی کرد ... " را خواندم ،از آنجا که وظیفه‌ی فردفرد کرمانج است که بهرنحومکن از زحمات‌بیدریغ شما سپاسگزاری‌نمایند، لذا وظیفه‌ی خود دانستم با انشای ناقصم ، در مقابل شما و کاربرارزشتان ادای احترام‌نموده وسیله‌ی این نامه مکنونات قلبی خویش را اعلام دارم ...

مطالب زیرنویس صفحه ۵۲۸ و ۵۲۹ چنان مرا دگرگون ساخت که لرزه بر روح و جسم و جانم افتاد که دیگرنتوانستم مطالعه را ادامه‌دهم ،بلافاصله‌شروع به نوشتن این نامه‌کردم ...

و در اولین فرصت مرخصی گرفته خدمت می‌رسم ...[۱]

جلد اول کتاب شما در جبهه بین همکاران دست به دست می‌گردد ، یکی از دوستان گرمابی ما که بچه‌ی بوشهر است ، وقتی کتاب شما را دید از شوق به گریه افتاد و آنرا بر سر و سینه‌ی خود فشرد ، مانند کسی که پس از سالها گمشده‌ی خویش را یافته باشد . آنگاه بطورجدی گفت : حتی جان این کتاب‌را به همه‌تان بدهد تا مردم بفهمند که کردهای خراسان همیشه در خط اول جبهه و در صحنه‌ی روزگار و کارزار در کنار هم میهنان خود حضور داشته و دارند و از شرف و حیثیت ملی و سرزمین مقدس ایران دفاع می‌کنند . دوست دیگری از کردهای ایلام ساکن شهرستان ایوان بسیار اصرار و خواهش کرد که جلد اول را برایش ببرم ، اما من از مشهد و تهران تا اینجا هر جا جستجو کردم کتاب را نیافتم ، همه‌ی کتابفروشها گفتند : تمام شده است و من دست خالی و با ناراحتی پیش دوستم برگشتم . لذا خواهش می‌کنم اگر ممکن است آنرا تجدید چاپ فرمائید ... "

۱۵ ـ *تهران* : برادر دانشجوی ما آقای محمدعلی حجتی متخلص به شروین برهان‌گذار سرزمین قهرمان پرور قوچان می‌باشد و در دانشکده علوم اجتماعی تهران مشغول تحصیل هستند ، نامه‌ی محبت‌آمیز خود را خطاب به این عاشق مجنون چنین نوشته‌اند :

بسم رب العشاق و المحاسن

حضور مبارک

محقق پرتلاش جناب آقای کلیم‌الله توحدی ...

سلام ، بدون مقدمه و حواشی ، پس از آرزوی سلامت و توفیق برای شما سخن را از کتاب بی‌نظیر شما در باره‌ی اکراد خراسان آغاز می‌کنم . البته باید آنهمه تلاش برای نگارش دو کتاب قطور و سراسر تاریخ کردهای خراسان را سپاس گزارد و شکر ایثار شما را بجا آورد . که از این رهگذر بهترین ارمغان را برای پژوهندگان فراهم ساخته‌اید . ایام عید نوروز ۶۵ را مشغول مطالعه در زمینه‌های مختلفی برای جامعه‌شناسی شهری و جامعه‌شناسی روستائی بودم و اثر تحقیقی که می‌بایست به استناد این دو درس ارائه دهم از فصول مختلف کتابهای بسیار استفاده کردم که کتاب شما بسیار مفید واقع شد ... شما مبتنا جغرافیایی کردهای (خراسان) را از کردستان ، و در حاشیه آذربایجان ذکر کرده‌اید که گمان می‌برم نیازمند توضیح (بیشتری)

---

۱ ـ آقای نیاری به قول خود وفا کرد و در مشهد مرا از دیدار خود شادمان ساخت و و مرار شد با پس انداز کردن مقداری از حقوق خود در چاپ جلد سوم مرا یاری دهد ، اما مدتی است از ایشان خبر ندارم ، امیدوارم هر جا هستند سالم و سرفراز باشند و پوزه‌ای صدامیان را به خاک بمالند .

است .[1]

البته نمی‌دانم اغلاط چاپی در کتاب موجود است یا نه ؟ که شما کلمه " اسپچیر "[2] را بجای " اسفجیر " اشتباه گرفته‌اید ، چون در قوچان محلی بنام اسپچیر نیست ...

خوب کلیم قوچانی عزیز ، همشهری گرامی ، چون برای درس مردم‌شناسی ایران با تکیه بر ایلات و عشایر ، درباره عشایر قوچان تحقیق می‌کنم تا منوگرافی آنرا مهیا سازم ، لذا صلاح دیدم که از آن جناب تقاضای راهنمایی کنم . البته اگر بشود سراغ آقای عطاردی[3] که با برادرم (محمد حسن حجتی - پریشان) دوست است ، خواهم رفت ، گو اینکه شما در کتابتان آثاری از ایشان را نام برده‌اید[4] . از طرفی شنیده‌ام که شما با برادرم شیخ حسنی همکلاس بوده‌اید ، خوب پس از این آشنائی مختصر امیدوارم که خاطرات بدی از آن دوران نداشته باشید و مرا راهنمایی کنید . دوستانم که به سراغتان آمده بودند[5] شما را مردی حیراندیش و اهل فضل و ادب یافته بودند که در راد مردان قوچانی چنین صفاتی برازنده است و لازم ،

ارادتمند

شروین برهان - ۱۳۶۵/۱/۱۴

۱۶ - گلیشه عین نامه‌ی سازمان توسعه‌ی فرهنگ ایران به مدیریت آقای دکتر توسطی :

موالمستعان

جناب آقای کلیم‌اله توحدی (اوغازی)

با مراتب سلام و اهداء تحیات مصدع می‌شود ، با اطلاع از انتشار جلد دوم کتاب

---

۱ - در جلدهای اول و دوم گفته شد که مسکن اولیه کردهای خراسان ، کردستان ، سوریه ، عراق ، ترکیه ، قفقاز و آذربایجان بوده است ، لطفاً دوباره ملاحظه فرمائید ، باز هم در تجدید چاپ جلد اول توضیح بیشتر داده خواهد شد .

۲ - کلمه‌ی : اسفجیر مانند بسیاری واژه‌های دیگر تحریف شده‌ی واژه‌ی اصلی اسپچیر می‌باشد و در محل همه به این صورت تلفظ می‌کنند .

۳ - آقای شیخ عزیزاله عطاردی از کردهای حمزکانلو قوچان و از مفاخر عالم اسلام و ایران است و تألیفات بسیار ارزنده‌ای دارند که بیشترشان هنوز چاپ نشده‌اند . نیای بزرگ ایشان از سرداران بزرگ نادر بود که در جنگ هندوستان کشته شد و به امر نادر جنازه‌ی وی را به قوچان انتقال داده و دفن کردند .

۴ - آقای شیخ حسنی از دوستان خوب بنده می‌باشند .

۵ - چند تن از آقایان دانشجویان معال و خوب دانشکده علوم اجتماعی به بنده مراجعه کردند که در حد توانایی ناچیز خویش ایشان را راهنمایی نمودم .

" حرکت تاریخی کرد به خراسان در دفاع از استقلال ایران " خواهشمند است در تعلیم نظرات جنابعالی که شناساندن ایل سلحشور زعفرانلو می‌باشد ، دستور فرمائید از جلد دوم کتاب مذکور نسخه‌ای به کتابخانه این سازمان امر به ارسال نمایند . و ضمناً " در جلد اول تاریخ در پایان کتاب به فهرست منابع و مناخذ که جزء رکن هر کتاب می‌باشد اشاره نشده است امید است در جلد دوم به موضوع یاد شده توجه فرموده باشند . با آرزوی موفقیت بیشتر جنابعالی در نیل به هدف موصوف .

مدیر عامل سازمان ـ دکتر توسلی

شماره: ۱۸۸۹

تاریخ: ۱۳۶۵/۱/۱۶

پیوست:

سازمان توسعهٔ فرهنگ ایران

صندوق پستی ۱۶۴۱-۱۱۳۶۵

عوالمستعان

جناب آقای کلیم اله توحّدی (اوغازی)

با مراتب سلام واهداء تحیات مصدع میشود . با اطلاع از انتشار جلد دوم کتاب "حرکت تاریخی کرد خراسان" در دفاع از استقلال ایران " خواهشمنداست درتعمّیم نظرات جنابعالی که شناساندن ایل سلحشور زعفرانلو میباشد، دستور فرمائید از جلد دوم کتاب مذکور نسخه‌ای بکتابخانه این سازمان امر بارسال نمایند . ضمناً درجلد اول تاریخ درپایان کتاب بفهرست منابع ومناخذ که جزء رکن هر کتاب میباشد اشاره نشده است امید است درجلد دوم بموضوع یادشده توجه فرموده باشند . باآرزوی موفقیت بیشتر جنابعالی درنیل بهدف موصوف ./.

مدیر عامل سازمان ـ دکتر توسلی

۱۷ـ آشخانه (بجنورد) : برادر خوب‌مان آقای حمشید رشیدی که از کردهای ذوالو ساکن ترک و حتاب شیروان هستند و فعلا" در هنرستان کشاورزی آشخانه مشغول فعالیت هستند ، در نامه محبت‌آمیزی از کار حقیر ستایش کرده‌اند ، که سهم به نوبه‌خود از تمام این برادران و خوانندگان عزیز تشکر می‌کنم . ۶۲/۹/۱۶

۱۸ـ مهاباد : از مهاباد آن سرزمین ادب و هنر و احساس و مهمان نوازی و از آن زادگاه زرتشت پیامبر عظیم‌الشان آریائی ، بار دیگر نامه‌ای پرشور و شوق از نویسنده‌ای جوان و پرتلاش یعنی برادر خوب و مهربان ما آقای سید محمد صمدی و برادر بسیار عزیزشان کاک عبدالله داشتم که فرموده بودند :

" ... کارتان بس ارزنده و حیاتی است ، زیرا که دارید شناسنامه و هویت ملتمان را با دقت و ظرافت خاصی بازسازی می‌کنید و در لابلای متون و اسناد تاریخی آنرا جاودانه می‌نمائید . ملت ما بزرگترین ضربه‌ها و زیانها را فقط و فقط بخاطر این دیده که شناختی کامل و دقیق از گذشته‌های افتخارآمیز خویش نداشته است (رژیمهای دیکتاتوری و ستمشاهی نگذاشته‌اند که داشته باشد) و مهمن علت از خویشتن بیگانه بوده ،و این دردیست بس دردناک و کشنده . این کار شما ، کار همان پزشک حاذقی است که دارد این درد مهلک را چاره‌جویی اساسی می‌کند و از راه درست و طبیعی به مداوایش می‌پردازد .

... دوباره تکرارمی‌کنم که کارشما بس مهم و سرنوشت ساز و آینده‌سار است وامیدوارم در این مقصود موفق و پیروز باشید .

در نوروز سال ۶۳ که به سنندج رفته بودم ، از جمله دوستانی که با ایشان ملاقاتی داشتم آقای عبدالنوءمن مردوخ بیگانه فرزندمرحوم آیت‌اله مردوخ بود . قطعه شعری ازمرحوم مردوخ به من مرحمت فرموده بودند که آن بزرگوار پنج ماه پیش از درگذشتشان درحال‌بیماری سروده بودند . من این قطعه‌ی زیبا را تکثیر کردم و نسخه‌ای از آن را تقدیم می‌دارم ."

با تشکر از برادرمان صمدی و بخاطر بزرگداشت خاطره‌ی دانشمند فقیدمان آیت‌اله ـ مردوخ کردستانی عینا" شعر ایشان درج می‌گردد :

بر دیده عینک می‌زنم ، مقصود اگر دیدار شد
برگوش سمعک می‌زنم ، مطلوب اگر گفتار شد
هرشب‌برای خواب‌هم ،یکدانه‌کپسول‌می‌خورم
وقت‌سحر هم اندروس ، ایجاب اگر دشوار شد
دندان مصنوعی برای هر غذا اندر دهن
در راه رفتن هم عصا ، اندر کفم احیار شد

ازبهرهضم معده هم ،مالوکس بعد از هر غذا
فستال و کانورمال هم ظهر و عشاء تکرار شد

استابلید هم از بر تقویت شام و نهار
از بهر اصلاح کبد ، گشنیز سربار شد

این است وضع حال من ،یک آدم مصنوعی ام
پایم شکسته ، گوش کر ، اوضاع ناهنجار شد

آنچه کمبزدان داده بود ،ازمن دوباره پس گرفت
گویا زبهر دیگران ، از این عمل ناچار شد

داده عوض، هشت تاولد ،هفت ماده ونر یک عدد
تردیک شد عمرم به صد ، یعنی بود با چار شد

عفریت پیری جلوه گر ،قلب و ریه ،کلیه ، جگر
معده ، معا تنی عشر ، سینه ، گلو ، بیمار شد

دیو الم راجع به من اندر جوانی خفته بود
چون پیری آمد ، از پی آزار من بیدار شد

بیماری و درد و الم ، افسردگی و هم و غم
گه منفرد ، گه مدغم ، با من انیس و یار شد

طعم گرفته از غذا ،مایل به خوردن نیستم
از هر خوراکی خواه بد ،یا خوب ،دل بیزار شد

در دائقه شر و فسل ، تلخ اند بدتر از کنین
یالوده در حلقوم من ،زیر و خشن چون خار شد

این مرگ تدریجی بود ، من زندگی پنداشتم
روز حیات و زندگی ، بر من چو شام تار شد

هر چند کوشیدم نشد ، حاصل ردار و بهره ای
بیهوده "آیت" با قدر ، آلوده ی پیکار شد

۱۹ ـ سقز : ۶۴/۱۰/۱۸ ـ برادر دانشمند و نویسنده ی جوان و پرکارمان آقای ـ عمرفاروقی از سرزمین سقز آن مجموعه ی فرهنگی و هنری اصیل کردی و از آن آن دیار حافظان میراث فرهنگی کرد ، خطاب به بنده چنین نوشته اند :

با تقدیم سلام های گرم از دامنه های بلند و برف کردستان ، این قلب جهارپاره و خونین ، سلامت و سعادت جنابتان را از ایزد پاک خواستارم . . . اما در باره ی کار شما باید عرض کنم : دست به اقدامی مهم زده اید و زبان گویای ملتی شده اید که از وطن و سرزمین

قوم و خویش و ایل و تبار خود بریده و با حفظ اصالتهای والای فرهنگی و ملی و نژادی خود، در خراسان بزرگ متوطن گردیده‌اید. در واقع شما با این تحقیقات بجای خود، دین بزرگی برگردن تاریخ و فرهنگ کرد و کردستان دارید، بویژه کورمانج مادر خراسان باید خدمات گرانبهای شما را بیش از دیگران ارج نهند ...

ضمنا" در مورد مطالب صفحه ۳۲۲ جلد دوم کتاب حرکت تاریخی کرد ... به آگاهیتان برسانم که: چاپان تیره‌ای از عشایر تیلکوه بین سقز و دیواندره هستند که در دو روستای چاپان علیا و چاپان سفلا زندگی می‌کنند. امکان دارد جابانهای شما در خراسان از این تیره باشند. (برادر عزیز، واژی چاپان درست است. لکن چون عربی نویسان از حرف پ استفاده نمی‌کردند، آنرا تبدیل به حرف ب نموده‌اند که در نتیجه به جابان تبدیل گردید.)

۲۰ ـ *دانشگاه اصفهان*: جناب آقای دکتر سیروس شفقی استاد دانشگاه اصفهان، ضمن ابراز محبت فرموده‌اند:

"زحمات زیادی در این باب کشیده و با عشق و علاقه کارکرده‌اید. به سایر همکاران گروه جغرافیا نیز، کتاب را نشان دادم تا آشنایی پیدا کنند. همگی اظهار خوشحالی کردند، بنده این موفقیت را به شما تبریک می‌گویم ..."

۲۱ ـ *تهران*: ۲۵۹۷/۹/۲۵ کوردی برابر ۱۳۶۴/۹/۲۵ کوچی ـ به ناوی خوای ناقانه‌ی بیچون، بو به‌ریز ماموستای به‌رز وزانای هو زانقان که لیمولا نه و خودیی مه زن، دوای ریّ گردیّ ئه‌رزی سه‌لاو و ریز لینان له نوی به رزو نه رز له خوا ئه خازم ...

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد آنچه خود داشت، زبیگانه تمنا میکرد

سالیان درازی بود که برای تحقیق و خدمت به فرهنگ و ادب و تاریخ و هنر کرمانج: "کورد" اوراق کتابهای پارسی و عربی و ... را می‌گشتم و گمشده‌ی خویش را می‌طلبیدم، از آنچه استاد بزرگوار خودم کرمانج (کلیم‌اله توحدی) داشت، غافل و ناآگاه بودم که در حقیقت برگ اول و دوم کتاب حرکت تاریخی کرد ... شما جام جم ملت کرد است. ای‌کاش (کتاب) فرهنگ کرمانجی شما را می‌دیدم. براستی تو (هاوار و بانگه‌واز) را برای شناخت کرد این نجیب‌زاده‌ی اصیل آریا بصورت سروش سروده‌اید. آفرین بر تو. هزاران آفرین بر همت مردانه و دانشمندانه‌ات. مردم کرد باید این کتاب را که از طلا پربهاتر است بخرند بجای چشم روشنی و اهدای هدیه نفیس و گرانبها به دوستان خود اهداء کنند، تا همه به هنگ و ریشه‌ی (نژادی و میژوی و هونه ری خومان) پی ببریم و خود را بشناسیم.

نامه‌ی محبت‌آمیز بالا را جناب آقای دکتر صالح ابراهیمی معروف به (شه پول) که از دانشمندان معروف و نامدار کرد و نویسنده‌ی پرشور و فعال می‌باشد نوشته‌اند، از حسن نیت

ایشان تشکر می‌کنم و از اینکه اولین کنگره‌ی بزرگ فرهنگی کرد در مهاباد ۵ – ۳ مهرماه ۱۳۶۵ باعث شد از نزدیک در مهاباد خدمت ایشان و دیگر عزیزان و فضلای کرد برسم و عرض ارادت نمایم ، بسیار شادمانم .

۲۲ – مهاباد : ۶۴/۱۰/۲۸ – برادرخوب و علاقمند و دانشمندمان آقای احمد بحری که از معلمین پرکار و تلاشگر مهاباد می‌باشند و با نامه‌هایش آشنایی داریم ، فرموده‌اند : جلد دوم کتاب حرکت تاریخی کرد ... را چندین بار مرور کردم و آنچه را که انتظارش را داشتم در آن یافتم . در مقابل این زحمات و کوششهایی که در این کتاب کشیده‌اند ، نمی‌دانم به چه زبانی تشکر کنم ، فکر می‌کنم بهتر باشد که به زبان مادری خودمان بگویم : دەست و چاوت خوش بی ، ئافەرین کوری کورد ، ئافەرین بو قەلەمت . ئەوشیری دایکت داویی بە بوتە حەلال بی ...

در مجله سروه شماره ۲ مطلبی از شما چاپ شده بود . این موضوع خوشحالم کرد چون دانستم که با نویسندگان کردستان رابطه دارید . این روزها خداوند دختری به ایشان عطا فرموده ، بنده نیز به میمنت آغاز کار مجله سروه به زبان کردی (که امر خیلی مهمی است) نام سروه را بر وی نهادم[1].

۲۳ – بجنورد فوردانلو (گردانلو[2]) – ۶۴/۱۱/۱۹ – برادر جوان و زحمتکش و خستگی‌ناپذیرمان آقای علی رحمتی از شهرقهرمان پرور بجنورد ، درنامه‌ای مفصل و پراحساس گوشه‌ای از تاریخ و جغرافیای روستای قهرمان خیز فوردانلو که زادگاه خودشان و مرحوم علی پهلوان روحانی می‌باشد ، برایم فرستاده‌اند و گروکی‌یکی از آخرین شیخونهای ترکمانان

---

۱ – امیدوارم خداوند سروه خانم کوچولو را در سایه‌ی پدر و مادرخوب و با فرهنگشان بزرگ فرماید تا او نیز به نوبه‌ی خود برای سرزمین کردستان و کشور ایران مردی مفیدوارزشمند باشد . به برادرم بحری عرض می‌کنم که حقیرنیزبهمین مناسبت و باهمین احساس نام دخترم را که در سال ۶۱ متولد شد ، ایران [شیران] نهادم .

۲ – برخی کرد معروف به فوردان هم در افغانستان هستند . دوست محقق و دانشمندم آقای عشیق کابلی برایم نوشته‌اند که : مرتان یا گردها ، محلی دارند در چنداول کابل ، که اینها همراه ارتش نادرشاه به افغانستان آمده‌اند و برخی هم به‌هند و پاکستان رفته‌اند . ولی عده‌ای که در کابل ماندند در محله‌ی چنداول که شیعه‌نشین بودند سکونت اختیار کردند . بعدها گردها تبدیل به فرناه گردید . چنانکه امروز هم آنها خود را ایرانی می‌دانند . [گفته می‌شود که ژنرال یحیی‌خان رئیس جمهور اسبق پاکستان هم از همین کردهای بجنورد بوده است] .

مارتگر به این روستا را ترسیم نموده‌اند که انشاءالله در جلدهای بعدی چاپ خواهد شد.
روستای فوردانلو از پنج تیره تشکیل شده و حدود چهارصد خانوار جمعیت دارد که همگی کرد هستند و گرد و سرفراز. همچنین مصاحبه گونه‌ای داشته‌اند، با یکی از برادران رزمنده‌ی گرمانج ما که اهل روستای داشلی قلعه‌ی بجنورد می‌باشند، که در موردشان آورده‌اند:
قربان محمد عابدی جزو گروهان محمدرسول الله (ص) از لشکر نصر است و ۲۴ سال دارد که از بهترین رزمنده‌ی بسیجی در ایران می‌باشد و در عملیات والفجر ۸ شرکت داشته و خاطراتش را چنین بیان داشت که والفجر ۸ در فاو انجام گرفت. ما بچه‌های بجنورد همه آماده باش بودیم. ساعت ۸ شب ابتدا به شناگران دستور داده شد با وارد شدن در اروند رود تمام مبادین مین و تله‌های انفجاری خاردار را که عراقیها در داخل اروند رود ایجاد کرده‌بودند، خنثی نمایند. این عملیات تا ساعت ۱۰ شب بطور موفقیت‌آمیز انجام گردید. لطف خدا شامل شد و باران شدیدی باریدن گرفت. ما شناکنان به آنسوی اروند رود رسیدیم و نارنجکها را به میان قرارگاههای دشمن که سخت غافلگیر شده بودند، انداختیم و همه‌را به درک فرستادیم و سنگر به سنگر پیش رفتیم. دشمن چنان گیج و مبهوت شده بود که نمی‌دانست این هیاهوها و تیراندازی‌ها چیست؟ زیرا آنها هرگز گمان نمی‌کردند ایرانیان از آن همه موانع انفجاری گذشته و خود را به آنجا رسانده باشند. پس از سه ساعت نبرد خونین در ساعت یک بعداز نیمه شب به تمام اهداف از پیش تعیین شده، دست یافتیم و به پیشروی ادامه داده در ساعت ۸ صبح به شهر فاو رسیده آنجا را محاصره کردیم. گروهان ما که پیشرشان از کردهای بجنورد بودند. ساعت ۱۲ یعنی هنگام ظهر بود که ناهواره‌های آمریکایی خبر ورود سپاهیان ایران به فاو را به صدام اطلاع داده بودند که دشمن با ۸۰۰ دستگاه تانک و هزاران نفر از نیروهای خود دست به پاتک سختی زد. بیشتر همرزمان ما کشته شدند و بقیه عقب نشینی کردند، اما من و ۲۱ نفر دیگر از جوانان بجنوردی سخت پایداری کردیم و درچند دقیقه ۳۰ تانک دشمن را از کار انداختیم و صدها نفر از آنان را به هلاکت رساندیم و با فریاد الله اکبر به قلب دشمن زده دوباره پانزده تانک را منهدم کردیم. در چنین لحظات حساسی بود که توپخانه‌ی قدرتمند ارتش و سپاه پاسداران اسلامی ایران به عرش درآمد و فریادهای الله‌اکبر ما را تایید کرد. چون من در آربیجی زنی مقام اول را در لشکر دارا بودم، تانکهای دشمن را یکی بعد از دیگری هدف قرار داده و نابود می‌کردم و پیرمردی که در کنارم بود در این باره مرا کمک می‌کرد. دو روز بعد خبر رسید که نیروهای اصفهان نتوانسته‌اند به هدف خویش برسند، من و چند نفر دیگر که همه از کردهای بجنورد بودند، بطور داوطلب به یاری اصفهانیها رفتیم و در آن جبهه نیز با اینکه ترکش خوردم و یکگوشم کنده شد، هرگز احساس درد نکردم و با آربیجی چنان بلایی بر سر عراقیها آوردیم که صدای الفرار، الفرارشان به آسمان بلند شده

کیان ربانی دیزا تلو
همکا رفرهنگی بجنوردی

قربان محمد کرد آربیجی زن

علی رحمتی فوردا تلو
همکا رفرهنگی بجنوردی

بود . پس از این پیروزی بار دیگر در عملیات کربلای ۵ در منطقه‌ی بصره شرکت کردم و همان بلایی را بر سر عراقیها آوردیم که قبلا " آورده بودیم و الان هم که عملیات کربلای ۵ خاتمه یافته است برای مرخصی به بجنورد آمده‌ام . (یادآور شوم که برادرمان قربان‌محمد ـ بازسیدرنگ‌به‌خیمه‌عزیمت‌نمود و اکنون نیز درجبهه به جان عراقی‌های‌متجاوز افتاده است)

۶۵/۱۱/۳ ـ بجنورد

به امید پیروزی رزمندگان اسلام برکفر ضدامی و استعمارگران جهانی

۲۴ ـ تهران ـ بنیاد نیشابور : (بنیاد پژوهش فرهنگی ایران) ـ ۶۴/۱۲/۳ برادر دانشمندمان آقای دکتر فریدون جنیدی نیشابوری بانی بنیاد نیشابور که زبان زردشتش در کام و مهر ایرانش در دل و نور فردوسی‌اش در سر است ، فرموده‌اند :

برادر گرامی و عزیز ، آوای بلند کردان کورمانج ، درود بر شما باد .

امروز دوازدهم اسفند کتاب پرارزش حرکت تاریخی کرد به خراسان به دستم رسید و سراسیمه همچون تشنه‌ای که روزها و شبهای بیشمار از بیابانها و کوهستان‌ها گذشته و به‌چشمه جنگی رسیده باشد ، آنرا گشودم و پس از خواندن مقدمه و بهره‌برداری از آن نگاهی به همه فصول افکندم . بعضی بخش‌ها را بلافاصله خواندم ، همچون مطالبی که در باره‌ی تیره‌ی کرد زنگنه و فتوای ساختگی و . . . شعر پراحساس (شیرعلی) جویان کرد ، و دو شعر زیبای ایران و کورمانج ، و بخش پایانی را با اشک در چشمان ، خواندم و از این چشمه‌ی زلال و گوارا سیراب شدم .

من از احساسات پاکی که نسبت به ایران در سرتاسر کتاب موج می‌زند سرمست شدم ، هر کدام از عکس‌های کتاب را که‌می‌دیدم می‌شناختم این‌قیافه‌ها را بارهاوبارها برفراز کوه‌جندری

و در جلگه‌ی ماروسک (نیشابور) و بخش‌هایی از سرولایت (خراسان) دیده‌ام ، با آنان سخن گفته‌ام ، و از صفا و سادگیشان لذت برده‌ام . هیچ عکس و هیچ مطلب درباره‌ی کردان خراسان برایم غریبه نیست ، همه را با جان و دل پذیرا هستم و با همه‌ی آنها دوران پرار رویای کودکی و نوجوانی را گذرانده‌ام . همه‌ی اینها را در نگاه شتاب‌آلود خود دیدم و حالا بایستی کتاب را به خانه ببرم تا با فرصت کامل جمله به جمله‌ی آنرا بخوانم ، به شما و همه‌ی شیرمردان کرد خراسان و همه‌ی زنان شیردل مادیان و مایاصفت و به همه دختران و پسران ، به همه‌ی پیرمردان و پیرزنان ، به همه‌ی سیاه چادرها و محله‌ها (بینه‌ها) و به همه‌ی گله‌ها و گله‌داران و ایلخی و ایلخی بانان کرد خراسان درود می‌فرستم .

فریدون جنیدی ـ تهران ۶۴/۱۲/۱۳

بنده نیز به عنوان یکی از فرزندان کوچک‌کرد خراسان و از سوی آن بازماندگان دوده‌ی کاویان به‌برادرمان‌فریدون درود می‌فرستم و بع بع ی گوسفندان و شیهه‌ی اسبان و آوای آذرخش کوهستانهای زیبا و سرسبز و سر به فلک کشیده‌ی آلاداغ و تابجان و بینالود و هزارمسجد و گولیل و کیسار را تقدیم حضورشان می‌دارم و از ایزد پاک خواستارم قلمشان را در راه گسترش ادبیات ایران باستان پرتحرک‌تر از گذشته به کار خویش ادامه دهد .

توحدی ـ ۶۵/۲/۱۵

۲۵ ـ گرج: ۶۴/۱۲/۱۶ ـ ازجمله نامه‌های زیبائی‌که هیچ نمی‌توانم خلاصه‌یا سانسورش نمایم ، نامه‌ی محبت‌آمیز استاد رشید گیخسروی است که با انتشار کتاب " دوران بی‌خبری " راجع به آثار باستانی بسیار ارزنده‌ی زیوبه حق بزرگی برگردن‌ملت غارت‌شده‌ی ایران‌دارند ، ایشان فرموده‌اند :

جناب آقای کلیم اله توحدی ، حدود یکماه پیش از طریق‌مطالعه کتاب حرکت تاریخی کرد . . . با نام و تلاشهای بیدریغ و ارزنده‌ی آن جناب آشنا شدم .الحق دستت دردنکند . واقعا" باعث افتخار و سربلندی نسل و نژاد ایرانی هستید . برای اینکه ارزش کار شمایائین نیاید ، بخودم اجازه نمی‌دهم که با تشکر خشک و خالی ، مکنونات سکران قلبی خود را با بیان آنچه که نمی‌توان بر صفحه آورد ، بیان کنم .اما افسوس من زمانی به اوج رسید که‌استاد فریدون جنیدی از مصاحبت با شما در تهران در اول اسفند ماه ۶۴[1] تعریفها نمود و افزود که

---

۱ ـ حضور بنده در تهران به سبب سمینار عشایری بود که به دعوت‌ریاست محترم جمهوری از۳۰ بهمن۶۴ بمدت سه روز در تهران برگزار شد .از خراسان بنده و استاد دکتر پاپلی یزدی و برادرمان ـــ آقای وحدتی سرپرست سازمان عشایر خراسان شرکت نمودیم‌و

از دیدن آقای توحدی و درک احساسات پاکشان یک متر قد کشیدم . اگر آقای جنیدی با آن قامت (دو متری) برازنده‌شان که دیگرها و مکانی برای کشیده شدن ندارد ،به چنان فیضی رسیده باشد ،وای بحال من کوچولو که از این فیض محروم بودم و در حالی که احساس می‌کنم این حقم بوده است شما را ببینم و ندیده‌ام . از آقای ایرج افشار سخت گله نمودم و گفتم شما که میزبان چنین مهمان عزیزی بوده‌اید ، چرا مرا بیر خبر نگردید ؟ [1]

اما مهماندار تنگ نظر شما که در حاتم بخشی دست حاتم را از پشت بسته است‌دلایلی برای تبرئه‌ی خویش بیان داشت . در هر صورت ، با اینکه ما همدیگر را از نزدیک ندیده‌ایم از آثار شما دریافتم که ما هر دو با یک گیرت شعله‌ور شده‌ایم و آتش درون ما از عشقی سوزان فروزان است ...

گرج ـ عظیمه ـ دوستدار شما ـ رشید کیخسروی

۲۶ ـ قوچان : ۶۴/۱۲/۲۰ ـ نامه‌ی پرشور و احساس جناب آقای شیرعلی‌تهرانی‌زاده بود ، که چند ماه بعد هم به افتخار ملاقات و آشنائیشان نایل آمدم که در سفر به مهاباد

مشکلات و نارسایی‌های عشایر چادرنشین خراسان را بازگو نمودیم ، امید آنکه عرایض ما نتایج مثبتی در جهت بهبودی وضع کلیه‌عشایر زحمتکش و محروم ایران ،بویژه کوچ‌نشینان خراسان داشته باشد . البته در کتاب : "ایلات و عشایر خراسان " در مورد سوابق تاریخی و فرهنگی و مشکلات طاقت فرسای عشایر عزیزمان به تفصیل سخن گفته و مدارک چاپ نشده‌ای ارائه داده‌ام که انشاءالله امیدوارم پس از رفع کمبود کاغذ بتوانم آنرا چاپ و تقدیم دوستداران فرهنگ عشایری نمایم .

۱ ـ آقای دکتر ایرج افشار سیستانی که فیض آشنایی محضر ایشان در سمینار عشایری ایران در پایان بهمن۶۴ نصیبم شد ،از آن خوی و خصلت‌مهمان نوازی‌نیاکان خود برخوردار است و بنده و آقای صمیمی نویکانلو را هرچند که پاسی از شب گذشته و دیر هنگام به منزل خویش دعوت کرد ، اما در پذیرایی سنگ تمام گذاشت و آقای جنیدی را نیز تلفنی خبرکرد . فکر می‌کنم بخاطر دیروقتی نتوانسته‌اند از استاد کیخسروی و سایر دوستان دعوت نمایند ، وگرنه سفره‌ی سیستانی و رستم‌گونه‌ی ایشان پذیرایی لشکر ایران را کافی بود و دریغی نبود ، و اگر تردیدی دارید بفرمائید : این گوی و این میدان و این هم آقای ایرج افشار ـ سیستانی ، آن یادگار رستم دستان . این بار بساط را در کنار رود هیرمند برگزار خواهد کرد فرزندان آزاده و مهمان‌نواز سیستان را از چه چیزی می‌ترسانید ، سفره‌ی آنها از سفره‌ی کردها هم عریض و طویلتر و دهها متر پهنا و صدها متر درازا دارد و ...

و کنگره‌ی فرهنگی کرد نیز حقیر را همراهی نمودند . ایشان همراه نامه‌ی مفصل خود اشعار زیبائی هم به کرمانجی و فارسی و ترکی برایم فرستاده‌اند که با تشکر فراوان ، انشاءالله در کتاب سخنوران کرد چاپ خواهد شد .

۲۷ ـ درگز : ۶۵/۲/۳۱ ـ برادر خوش ذوق ما آقای حاج محمدمهدی مرادی نیا نیز چنین نوشته‌اند :

گلیم جان ، سەلام دەوێزم و زە حادێ مەرن تەندورستی تە دەخازم ، هەمێشە خاش و سەرفەراز بی . دەنگێ تە زە ناو کوناوێ بە تە دەکێ گوچکێ مە ، تو بولبولێ کورمانجانبی ، ئەم زە حادێ دەخازێ کو شەوا رویێ دەنگێ تە سامەرا بێوە ...

جلد اول و دوم کتاب حرکت تاریخی کرد به خراسان را که حاصل سالها تحقیق و پژوهش و کاوش در اسناد و مدارک تاریخی و فرهنگی می‌باشد و با قلم سحرآفرین شما جاودانه شده است ، با اشتیاق فراوان خواندم و از یادآوری و تجسم صحنه‌های زشادت و جانبازی نیاکانمان در راه حفظ استقلال و اعتلای وطن عزیزمان ایران ، خود را غرق در غرور و افتخار یافتم . باشد که این اقدام مفید و شایسته حضرتعالی بازگشتی باشد به افتخارات خویشتن گرمانج ، وفیق هرچه بیشتر شما را خواستارم ... مرادی نیا

۲۸ ـ دانشگاه شیراز ـ آقـــای دکتر جمشید صداقت کیش استاد دانشگاه شیراز نیز به تاریخ ۶۵/۵/۱۶ فرموده‌اند : جلد دوم کتاب شما را در شعبه کتابشناسی تاریخ ـ شماره چهارم که برای بخش تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شیراز منتشر می‌کنم ، معرفی کرده‌ام و دلم می‌خواست این موضوع را به شما اطلاع بدهم ... ضمنا" جزوه‌ای تحت عنوان " ایلات و عشایر ایران " ۱۲۸۸ شمسی ۱۹۰۹ میلادی که از منابع دیپلماتیک سفارت انگلیس در تهران می‌باشد برای مرکز جمعیت شناسی دانشگاه شیراز ترجمه کرده‌ام که تمامی ایلات خراسان را نیز شرح داده است . این جزوه برای کارهای شما مفید است .

امیدوارم که در راه قلم بارهم موفق و مؤید باشید . کاری از دستم برآید درخدمت حاضرم ...

دکتر جمشید صداقت‌کیش

۲۹ ـ سوئد : ۶۵/۶/۲۵ ـ برادرمان آقای مهدی فراچورلو ضمن ارسال کارت پستال بسیار زیبائی از ورای سرزمینهای دور برا چنین مورد تفقد قرار داده‌اند :

گلیم جان ... رابطه‌ی آشنایی اینجانب با شما کتابی به اسم حرکت تاریخی کرد به خراسان بود ، باید صادقانه اعتراف کنم که هر چه بیشتر نوشته‌هایتان را ورق می‌زنم ، بهاین فکر می‌افتم که چگونه می‌توانم با خود شما تماس بگیرم ؟

آشنایی با کتاب شما ، احساس افتخار به گرمانج بودن را در وجودم زنده‌ترکرد ، اصالتی را که با عدم توجه و آگاهی خودم و کوتاهی نسل پیش از خودم ، که همان پدرانمان باشند ،

به نابودی میگرائید و مسخ می‌شد و این همان چیزی است که سیاستهای استعمارگر درطلب آن سرمایه‌گذاری کرده‌اند . اینک با تمام وجودم احساس افتخار می‌کنم به کسانی که اینچنین اصالتی را برای ما کرمانجیهای خراسان به وجود آورده‌اند و به آنهایی که این اصالت را زنده نگهمیدارند .

تأسف می‌خورم از اینکه در مدت دو ماهی که ایران بودم با وجوداینکه چندین بار مشهد آمدم ، فقط به این دلیل که هنوز کتابتان را ندیده بودم و اطلاعی از شمانداشتم ، نتوانستم خدمت برسم . به خانواده‌ی محترم توحدی بخاطر از دست دادن ابوالفضل عزیز سلام و تسلیت عرض می‌کنم . . . فراجورلو

۳۰ـ *اشنویه* : ۶۵/۸/۱۴ ـ پسرعمویمان آقای عبدالله بلدی از سرزمین قهرمان پرور اشنویه با خطزیبایشان چنین نوشته‌اند :

به حضور استاد گرامی و ارجمند آقای توحدی ـ با درودهای وافر ، تندرستی وکامروایی شما را از ایزد پاک خواستارم . . . شاید از نامه‌ی یک غریبه زیاد خوشوقت نشوید ، اما فکر نمی‌کنم بسیار هم غریبه باشم ، چون هردومان از یک نژاد و یک ریشه هستیم . من از کنگره‌ی اخیر (فرهنگی کرد ـ مهاباد ۲ ـ ۵ مهرماه ۶۵) افتخارآشنایی با شما را پیدا کردم ،واقعا" کردستان به وجود اساتیدی مانند شماها افتخار می‌کند ، باور کنید هنگامیکه شما (در کنگره) سخنرانی می‌کردید و با آن لهجه‌ی شیرین کردی شمال ،سالن کنگره را در سکوت و توجه‌کامل فرو برده بودید ، و تمام انظار و افکار را بسوی خود معطوف داشته بودید ، فخر می بست به آنهمه معلومات و آگاهیتان دوچندان می‌شد ، و از اینکه کردستان عزیزمان اساتیدی چون شما را دارد ، بخود می‌بالم و سخت مسرورم . شاید بهتر بود قبلا" خود را به حضورتان معرفی می‌کردم ، حقیر ، عبدالله بلدی پوه‌ی امین اشنوی شاعر بزرگ کردستان هستم . البته متأسفانه پدر بزرگم یک شاعر ناشناخته می‌باشد ، لیک با اشعاری شیوا و دلنشین . . .[1]

۳۱ـ *جرگلان* ـ برادرمعلم ما آقای رضابرادنی هژارلو (برای آگاهی بیشتر از شرح حال کردهای هژار سفرنامه اولیاءچلبی راملاحظه فرمائید)که هشت‌سال است‌برای نوسهالان روستائی نورافشانی می‌کند ،از دره‌ی جرگلان بجنورد از روستای ترکمن‌نشین بجه‌دره ،نزدیک مرز ایران و روس ، از آنجائیکه حقیر از سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ خاطرات زیبائی دارم در آن مراتع‌رمستانی به کار چادرنشینی و گله‌داری اشتغال داشتم و با ایل و تبار و طایفه‌ی خویش بیش از پیش مأنوس بودم ، دونامه‌ی پراحساس و زیبا برایم نوشته‌اند که چنین گلچین

---

۱ ـ *امیدواریم هرچه زودتر اشعار و آثار آقای امین اشنوی و دیگر اساتید و فضلای کرد زبان چاپ و منتشر گردد و از آن بهره‌ور شویم .*

می‌شود :

سه‌لام له برانگێ مه‌زن و له هه‌والێ شێهروان ، ئه‌وه‌حودبی ،

زه حاڎێ مه‌زن ڎه خازم کۆ ، حالێ ته لاوکێ وه ناڤ گورمینج زندوه ، وهه‌مێشه سه‌رفه‌راز بوبی . ئه‌گه‌رچی ئه‌ز ژه ته دوورم ، هه‌ما ، دلێ مه له با هه‌وه و ئه‌م له هه‌ف سرک هه‌نێ ، چماکو گورمانج له هه‌ر کو بوه ، دلێ وان بێ هه‌ۆ را لیتبخی ...

به گفته‌ی یکی از دوستانم که ترکیه رفته بود ، با روبرو شدن با یکی از کردهای کرمانج ترکیه و کرمانجی سخن گفتن با ایشان ، محبوبیت و احترام خاصی پیدا کرده و مورد استقبال فراوان کردهای ترکیه قرار گرفته بود . آنها از کردهای قوم و خویش خود در خراسان سئوال کرده بودند . می‌گفت آنها به اندازه‌ای از دیدن من خوشحال شده بودند که انگار گمشده‌ی صد ساله‌ی خویش را یافته بودند . کاش این امکان وجود داشت که هر کرد که هر کجا هست بتواند مسافرتهایی بکند و از ایل و طایفه و قوم و خویش خود خبر بگیرد . امیدوارم این آرزوی ما روزی برآورده شود و روزی مردم ما دست در دست یکدیگر بگذارند و یکصدا بخوانند که : "کورد نامره ، کورد زنده به ، کورد زنده به "

برانگێ کلیم ، وقتی که کوچ و کاروان خانه بدوشان کرد از کوه و دشت می‌گذرد ، و من هر ساله در این سرزمین قشلاقی شاهد و ناظر آن می‌باشم ، می‌بینم که این ترانه را در مسیر کوچ زمزمه می‌کنند که :

وه‌رکه‌تمه چولا مه‌ره   ئه وتیم ئه‌ز بووبه مه‌ره   نه ته خێر دبی ، نه من به‌ره

اشک بر چشمانم جاری می‌شود و آنچه را که شما در تاریخ نوشته‌اید برایم تداعی می‌گردد که این خانه بدوشان تاریخ با چه مشقت و مرارتی در این سرزمین بلاخیز موفق به بقای خود شده‌اند این ترانه‌ی :

ئه‌ز قه‌ربونێ ۆیی بوردامه   نه ته کوشتم نه به‌ر دامه

گرفتارێ قیبی ده‌ردامه

سرسرگردانی و غریبی و دورافتادگی این خانه‌بدوشان را از اصل و تبار و کسان خویش نشان می‌دهد . البته این چیزها برای کورمانج اهمیت ندارد ، زیرا پولاد آبدیده است و همچون کوه شاهجان پابرجا . هرچند که اگر کوه هم می‌بود در این پانصد سال با آنچه که بر وی گذشته بود ، آب می‌شد ، اما می‌بینیم که این کرد است که پا برجا و سرفراز باقی مانده‌و امروز هم گروه گروه و لشکر به لشکر راهی جبهه‌های جنگ تحمیلی می‌شود ، تا زنده بودن و رشادت خود را در دل تاریخ به ثبت رساند و با شکافتن قلب دشمن متجاوز بعثی ، ثابت کند که هنوز کورمانج خراسان زنده است . اما نمی‌دانم چرا در این عصر و در این شرایط ، کردها از وسایل ارتباط جمعی ، بویژه رادیو و تلویزیون محروم‌اند . مخصوصا "تلویزیون؟ در صورتی

که برنامه‌ی ترکمنی را ازتلویزیون پخش می‌کنند و اما به فرهنگ کرمانجی ماکوچکترین توجهی نمی‌شود.[۱]

۳۲ ـ بجنورد: ۶۵/۸/۱۵ ـ برادرمان آقای کیان‌زمانی ازشعرا وهنرمندان بجنوردی، نوشته‌اند:

کلیم جان، ئەم زە خادێ دە، حازنێ تو هەمێشە خاش و سەرفەراز بویی، تا فەرهەنگو تاریخێ کورمانجیێ خوراسانێ بنوسی و ئەم بهرهەمند بوەنێ... ئەم زیی حا نە بار کرنێ لە هاواریێ نە کو وە ناوێ کورمانجێ خوراسانێ وە کار کەنە شرکەت کەنێو...

۳۳ ـ تهران: ۶۵/۷/۶ ـ دانشمند و مورخ و صاحب قلم نامدار آقای ابوالفضل قاسمی سر که بحمدالله اخیرا" از لطف پروردگار از زندان آزاد شده‌اند، بخاطر اینکه جلد اول کتاب حرکت تاریخی کرد را برایشان به زندان اوین فرستاده‌بودم و اظهارامیدواری کرده بودم که از لطف پروردگار مأیوس نشوند که بزودی آزاد خواهند شد، بحمدالله آرزویم به حقیقت پیوست و آزاد شد که برایم از روی بزرگواری چنین نوشته‌اند:

نویسنده و محقق گرانمایه جناب آقای کلیم‌الله توحدی

اندر بلای سخت پدید آید عزّ و بزرگواری و سالاری

درست در سخت‌ترین روزهای زندگی که با مرگ چند قدم بیش فاصله نداشتم، در سلول انفرادی زندان اوین با دشواریها و بیماریهای ناشی از بحرانی‌ها مبارزه می‌کردم، ناگهان جلد اول کتاب شما را برایم آوردند. صرف‌نظر از اینکه کتاب شما اثر بزرگی بود که مدتی مرا و پس‌از من دیگران را سرگرم کرد و به اطلاعات نوین و ارزنده‌ای در مورد (تاریخ خراسان؟ واقف ساخت، ولی شهامت و شجاعت شما در آنروزها، خود عظمت شخصیت و قدرت روحی شما را نشان داد. آنروزها جانبداری یا ابراز آشنایی بامن از هرکسی ساخته‌نبود، شما شجاعانه نشان دادید که با یک زندانی محکوم به اعدام آشنا هستید. بقول امیرمؤمنان: *همم‌الرجال فی تقلب الاحوال*، بزرگی افراد بهنگام خطرها بارشناخته‌می‌شود. شجاعت شما مرا برانگیخت بلافاصله پاسخی برایتان نوشتم و فرستادم معمولا" نباید می‌رسید. حال‌نمی‌دانم آن یادداشت رسیده است یا نه؟[۲]

---

۱ ـ در پاسخ برادرم یزدانی عرض می‌کنم که بعد از انقلاب چندبار کتبا" این موضوع را به مرکز تلویزیونی مشهد نوشتم، اما جواب ندادند، لابد شایستگی آنرا نداشته‌ایم که بقول یکی از فلاسفه، هر ملتی شایسته‌ی همان چیزی است که دارد. امیدواریم ما هم همچون برادران ترکمن این شایستگی را بوجود آوریم و صاحب برنامه تلویزیونی شویم.

۲ ـ متأسفانه این نامه به دستم نرسیده است.

نگذاشتند کتاب شما را از زندان بیرون ببرم . بهنگام انتقال به (زندان کهنه) آنرا با خود بردم در آن سلول باقی ماند . زندانیان بعدی برایم خبر آوردند کتاب در سلول است ، هرکس به آن سلول می‌رود ، از این اثر ارزنده بهره‌مندی‌گیرد . جلد دوم کتاب شما هم رسید . مردم خراسان بویژه قلمرو گردنشین باید الی الابد مرهون این زحمات شما باشند . الحق (نسل شجاع مردم وطن ما و مردداران دلاور خطه خراسان) را به خوبی شناسانده‌اید . همیشه یکی از آرزوهای من بود که کسی حاضر می‌شد این خدمت را به عهده‌می‌گرفت . نمی‌دانم چقدر خوشحالم چه ، بالاتر از آرزو و خواسته‌ی من عمل شد و این کار به گونه‌ی ایده‌آل انجام گرفت .

دگر خبر شما نزد دانشمندان و نویسندگان خراسانی مقیم تهران همواره هست ، بویژه نزد دوست و مترجم بزرگ آقای قدرت اله روشنی زعفرانلو ، سخن از محامد و سجایای شما می‌رود . خدا شما را بیشتر موفق کند . از اینکه کتاب من (نادر شیرمرد اتک) نیز مورد استفاده‌ی شما قرار گرفته ، ممنونم ، ولی از کتاب (جاودان گوهر ناشناخته ایران) بیشتر می‌شود استفاده کرد . تندرستی و شادکامی و پیروزی شما را خواستارم .

تهران ـ ابوالفضل قاسمی

با تشکر از ابراز لطف و حسن نیت دانشمند بزرگ استاد قاسمی ، که امیدوارم دیگر دنبال امور سیاسی نگردند و سیاست و امور دنیا را به سیاسیون و دنیادوستان واگذار نمایند و قلم را چون گذشته بر دست گیرند و پرتوافشانی کنند ، مطالبی که باید از کتاب جاودان اثر بسیار ارزنده‌ی ایشان استفاده می‌شد ، مربوط به جلد سوم بود که از آن استفاده کردم . چون کتاب جاودان ... طرفداران بسیار دارد و در بازار پیدا نمی‌شود ، امیدوارم همتی مبذول دارند و تجدید نظر و تجدید چاپش فرمایند .

۳۴ ـ تهران : آقای محمد میربلوکی نیز که از فرزندان خراسان و از دوستداران به بزرگان این دیار ، یعنی به ممش خان کرد زعفرانلو و عمادالملک طبسی دارند ، ضمن ابراز تفقد چند سند جالب نیز ارائه دادند که مربوط به ممش خان زعفرانلو حاکم جنابان و اولاد وی می‌باشد که در تجدید چاپ جلد اول از آنها استفاده خواهد شد ، نوشته‌اند : از راه دور دستت را می‌فشارم و صورتت را می‌بوسم و از اینکه شرح حوادث و رشادتهای نیاکانمان بویژه ممش خان و محمد حسین خان زعفرانلو را در حفظ حدود و ثغور مملکت به رشته‌ی تحریر درآورده‌اید ، بسیار سپاسگزارم ، شما با تألیف کتب ارزشمند و تاریخی خود ، حق بزرگی بر گردن نسل‌های کنونی و آینده دارید که آنان را با تاریخ نیاکانشان ارتباط دادید . ضمنا" خواستم یادآوری کنم که نادرشاه افشار پس از گرفتن قسمتی از سرزمینهای ایران از چنگ امپراطوران متجاوز عثمانی در نزدیکی مرز کنونی ایران و ترکیه ، چند هزار خانوار از کردهای زعفرانلو از مناطق

بین‌مشهد و چناران و قوچان و شیروان را برای حفاظت از نواحی مفتوحه به شرق ترکیه‌کنونی کوچ داده است، که این تبعیدشدگان محدد، درآنسوی مرزدرکشور ترکیه‌قراردارند که درزمان قاجارها ازتصرف ایران‌خارج‌شده و اکنون این برادران و پسمام‌های کرد مادرآنجابه‌سرمی‌برند و به کار کشاورزی و باغداری و دامداری اشتغال دارند. در یکی از مسافرتهایم به کشورترکیه‌با آنان آشنا شدم و با یکی از پیرمردان کورمانج آنجا بنام محمدعلی که حدود ۱۴۰ سال داشت صحبت کردم، ایشان بیان داشت که ما را ازمنطقه بین چناران و قوچان، نادرشاه به اینجا کوچانید که حلوی تجاوزات امپراطوران عثمانی به خاک ایران را بگیریم. ما تا چند سال‌پیش از طریق مکاتبه و یا مسافرت از اقوام و فامیلان خود در خراسان خبر می‌گرفتیم، از جمله با دانشمند بزرگ کرد، آقای امیر توکل کامبور یا زعفرانلو و حاجی رضاخان میربلوکی حاکم چناران رابطه و مکاتبه داشته‌ایم ...

برادر عزیز و دانشمند، گلیم جان، می‌خواستم پیشنهاد دیگری هم بکنم و از اینکه سخن به درازا کشید پوزش می‌طلبم. لازم است آن جناب از منطقه‌ی کلات نادر ولاین ودرگز دیدن فرمائید و آثار باستانی کلات را بدقت مورد مطالعه و تحقیق قرار دهید و در منطقه‌ی لاین و حاکستر با بازماندگان ایلات عظیم‌الشأن جلایر، شیخکانلو، صوفیانلو، زیدانلو، ترسانلو و غیره از نزدیک آشنا شوید و اطلاعات وسیعی از پیرمردان ایل در مورد وقایع‌اواخر دوره‌ی دولت‌بار قاجار در منطقه بدست آورید و ازحوادث غم‌انگیز ولی غرورآفرینی که برآنها گذشته است مطالب بیشتری در کتابهای بعدی‌تان بیاورید. لاین سرزمینی است که بایدجدا" مورد توجه قرار گیرد. برنامه‌های عمرانی ویژه در لاین نو که موجب پیشرفت کشاورزی و باغداری و دامداری به همت خود مردم انجام گرفته قابل دقت و توجه است. از شهرک‌لاین نو که در سال ۱۳۳۹ خورشیدی بنا به پیشنهاد و راهنمائی آقای حاج دولفقار جلایر و دیگر بزرگان ایل از جمله آقایان اللهوبردی ارجمند صوفیانلو و حاج محمدصفائیان و حاج رجب‌توکلی و حاج‌یحیی‌صفائیان و حاج‌اسد صفائیان و از بزرگان شیخوانلو از جمله حاج‌رحمان‌بگ و نادر عالمی و ابراهیورها و حاج حسن پناهی باباان و زیدانلوها از جمله‌مرحوم اسماعیل‌بگ و حاج سرراک و حاج غلامعلی اولاد اسماعیل کرد و حمیدی‌ها و حبیب اله بگ‌زاده دهدار وقت ساخته‌شد، نقشه و کروکی تهیه نموده و معرفی کنید، که این شهرک که فقط به همت خود مردم آنجا ساخته شده است و اکنون دارای تمام امکانات اجتماعی و رفاهی از مدرسه و دبیرستان گرفته تا درمانگاه و پست و تلفن و همه چیز می‌باشد و تنها نارسائی آنجا نبودن آسفالت، که امیدواریم اینهم بزودی انجام گیرد، سایر برادران روستایی ما در دیگر نقاط کشور نیز می‌توانند دست بدست هم دهند و با مشارکت همگانی در بهبودی و پیشرفت سطح زندگی خویش بکوشند.

والسلام ـ محمد میربلوکی

۳۵ ـ مشهد : ۶۵/۹/۱۵ ـ شاعر خوش قریحه و نویسنده کرمانج، آقای مختار زراعت‌پیشه‌ی بجرانلو نیز اینچنین بنده را مورد محبت قرار داده‌اند :

برایگی " کلیم‌اله توحدی اوغاری "دانشمه‌ندی وه ناف و پرتالاش کورمانجیّ خوراسانیّ ... من شه‌لیۆ دو دیانه گوتاوی " حرکت تاریخی کرد به خراسان ... " گۆ ، وه ده‌ستیۆ پر تالاشه ته هاتوو نوسین ، خاند ، ده‌ستی ئه نئشوه ...

برادر عزیز شما با زحمات و تلاش شبانه‌روزی خود در جهت زنده‌کردن میراث فرهنگی قومی آریائی اصیل آن قدر قدیمی ، شاید به اندازه‌ی طول عمر تاریخ ، یعنی در جهت زنده کردن تاریخ قوم من نهایت کوشش خود را بکار برده‌اید که بر آن شدم از زحمات شما سپاسگزاری کنم و بگویم کاری که شما آغاز کرده‌اید ، در تاریخ کرد بسیار مهم و حائز اهمیت است که تا کنون جای آن خالی بود . امیدوارم پروردگار شما را یاری دهد که این مسئولیت سنگین را به انجام رسانیده و حق را به حقدار برسانید و ارزش والای کار فرهنگی خود را در دل تاریخ ثبت نمائید . من مشکلات بی‌حد و طاقت‌فرسای شمارا در این رهگذر ازدور و نزدیک می‌دانم ، از این رو بجای هرگونه انتقاد که هیچ نویسنده‌ای کارش خالی از انتقاد نیست ، ترجیح می‌دهم اعلام دارم که به عنوان یک یار و مددکار آمادگی همکاری با شما را دارم[1] و من از تمام کرمانج خراسان خواستارم با کمکهای مالی و معنوی خود شما را یاری نمایند و با تشکیل یک بنیاد یا انجمن فرهنگی ، سنگینی بار مالی را از روی دوش شما بردارند ، تا بتوانید با فراغت خاطر به کار و پژوهش خویش در جهت اعتلاء و گسترش فرهنگ و هنر کرمانجی ادامه دهید .

خواهان پیروزی شما ـ مختار زراعت پیشه بجرانلو

۳۶ ـ قوچان : ۶۵/۹/۲۲ برادر غیور و با احساس ما آقای حسن حمیدی اودگانلو در نامه‌ای ضمن ابراز لطف فرموده‌اند : برادر عزیز ، شما با صرف وقت گرانبهایتان تاریخ و فرهنگ کردهای خراسان را که می‌رفت برای همیشه از بین برود ، دوباره زنده کرده و جاودان نمودید ، زبانم قاصر و قلمم ناتوان‌تر از آن است که بتوانم از عظمت کار شما سخن گویم ، اما

---

۱ ـ بدنبال اعلام آمادگی برادرمان آقای مختار زراعت‌پیشه ، از ایشان تقاضا نمودم که کار بازخوانی و غلط‌گیری چاپی جلد سوم را که قسمت زیادی از وقتم را بخود مصروف می‌داشت ، برعهده گیرند . ایشان هم قبول زحمت فرموده و با دقت و ظرافت خاصی به این امر اقدام نمودند که بدون تردید ، اغلاط چاپی در این جلد با همت و پشتکار ایشان کمتر از جلدهای قبلی خواهد بود . حقیر نه‌تنها از ایشان بلکه از یکایک خواهران و برادران کرد و ترک و فارس خراسانی استدعا دارم ، برای هرچه شکوفاتر شدن تاریخ و ادبیات سرزمین پهناور و قهرمان پرور خویش بنده را یاری فرمایند .

در پاسخ درخواست شما عرض می‌کنم که در جلد دوم صفحه ۸۱ نوشته‌اید در بخش چگنه‌روستائی بنام ریک وجود دارد که به زبان ترکی سخن می‌گویند. منهم به عرضتان می‌رسانم که در نزدیکی داغیان هم روستایی بنام ریک که بعضی هم رایک می‌گویند وجود دارد که همگی مردم آن کرمانج و به کرمانجی سخن می‌گویند. اما متأسفانه مورا نویسهای سالهای اخیر آنرا هم اشتباها" رادک نوشته‌اند. اما راجع به طایفه‌ی اودکانلو، چون خودم اودکانی هستم، روستاهای اودکانی را این قرارند:

شیرغان ۱۰۰ خانوار بیره ۳۵ خانوار بسکن ۳۰ خانوار

چند خانواری هم در روستای گرنوده معروف به کرتی وجود دارند ...

در پاسخ برادر اودکانی عرض‌می‌کنم که در باره‌ی اودکانی‌قرینه‌ی دیگری هم درخراسان و افغانستان وجود دارد که یکی از طوایف خراسان که برخی از آن هم در افغانستان می‌باشند بنام هودکانی و هودکانلو معروف می‌باشند و فارسی زبان‌اند لکن از نظر قیافه شباهت بسیاری به کردها دارند. بعضی از تاریخ نویسان آنها را افغانی نوشته‌اند. باید بیشتر در این‌مورد تحقیق شود که آنها هم از کردهای افغانستان هستند که به مرور فارسی زبان شده‌اند و با اودکانی شما یک ریشه دارند یا نه؟. اما در مورد روستای رایک یا رادک که اشاره فرموده‌اید، گمان می‌کنم این روستا همان رادیک قدیم خراسان باشد که پیش‌از آمدن کردها به خراسان وجود داشته است و یاقوت حموی به آن اشاره کرده و گفته است: " رادیک من قری استوا من اعمال نیسابور. "[1]

و می‌دانیم استو یا استوا که در جنوب غربی قوچان قرار دارد و شامل منطقه‌ی شما هم می‌شود، سابقا" جزو نیشابور بوده است.[2]

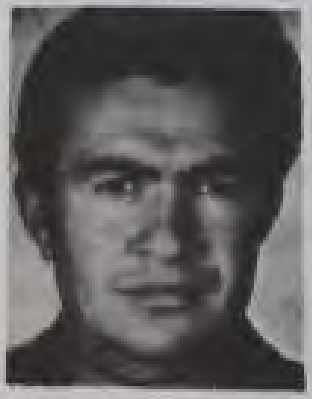

۳۷ – آقای احمد شاملو نوشته‌اند:

بنام خدا

تقدیم به محقق ارجمند برادر توحدی

بقول یکی از فلاسفه، امروز نتیجه دیروز و نشان گزار فردا خواهد بود

متأسفانه تا چند سال پیش از این کردان خراسان نمی‌دانستند که هستند؟ از کجا آمده‌اند؟ چرا جملگی در مرزهای شرقی خراسان و دامنه کوههای سر به فلک کشیده سکنی دارند و رشته‌هائی را از محور کلات تا قلب ترکمن صحرا را بهم پیوسته‌اند؟

---

۱ – معجم البلدان – ج ۳ صفحه ۳۹۵

۲ – سرزمین و مردم قوچان – محمد حابانی – ص ۳۱۳

اگر مرور زمان آنها را در سایر شهرها و ... پراکنده ساخته و بی توجهی نسل امروز متأسفانه می‌رود تا زبان و ادبیات آنان را بدست فراموشی بسپارد لیکن هر چند گاه یک بار حتماً "بیاد زادگاه و محل رشد و تکامل خویش می‌افتند به کرد بودن، مباهات می‌کنند (بر عکس تعداد کسانی که کرد بودن را حتی حرف زدن باین زبان باستانی را شرم می‌دانند).

همه باید بدانیم ما پاره تن کردستان وافتخار خاوید ایرانیم، کردستان مهد آزادی و دلاوری و تمدن می‌باشد.

آزادگان دلیر جوانان غیور کردستان که در سراسر این میهن پهناور و برای حفظ آن از هجوم قومهای وحشی بخون خفته‌اند به مردم جهان معنی آزادی و شرف و غیرت و راستی و مردانگی و جان باری را آموخته‌اند، هر چند زیر لوای عثمانی، عرب، روس و ... قرار گرفته‌اند.

ما اکراد از خاک ایران آفریده شده‌ایم و بهمین خاک هر چند که قرن‌هاست از هم جدا گردیده‌اند !! باز می‌گردیم.

این پیشگفتاری بود برای قدردانی از زحمات خالصانه استاد کلیم‌الهتوحدی که در این برهه از زمان از همه‌چیز خود مایه گذاشته تا ریشه درخت‌های خرم و سرسبز قوم کرد خراسان (کرمانج) را حتی با از دست دادن جگر گوشه‌ای بدان ریشه اصیل بدهد، و نابودی آنرا از غارت روزگاران باز دارد. نه‌تنها علاقمندان و یا سوادان مدعی بلکه محققان و مردم بصیر این قوم از صاحبان سرمایه‌های هنگفت معنوی و مادی کمتر بلکه هرگز به تحقیقاتی در این زمینه‌ها دست نزده‌اند. خواه ناخواه اگر فردی پژوهشگر چون او پیدانمی‌شد زبان و ادبیات و تاریخ ما مخصوصاً "در این دوره که فقط مادیات و اقتصاد مطرح است بکلی از دسترس همگان دورمانده و اطلاعات مردم از آن تنها مختصر و محمل می‌بود.

تا اینکه به همت و پایداری توحدی این برتر از مهم حل شده [illegible] از تاریخ شناسائی این قوم گشوده گشت. ابتدا کسانی محولانه فکر می‌کردند او فقط وظیفه داشته بدون در نظر گرفتن زحمات متحمل شده زندگی خوانس را که با بعد امروزه به آن می‌نگرند قلم بزند، ولی چاپ جلد دوم بر تمام نظریات فوق خط بطلان کشید اینجانب فقط بکنار مشارالیه را برای دو ساعت در کتابخانه دکتر شریعتی مشهد که مسئولیت آنرا بعهده دارد ملاقات کردم.

بر من روشن شد با داشتن تمام مشکلات به چه کوشش و پشتکاری هدف برتری را دنبال می‌نماید در تألیف سایر متون و مسائل ومطالب مربوطه به حرکت ایل کرد در خراسان زحمات فراوان می‌کشد حاصل آن بصورت چندین جلد کتاب نفیس و شیرین و کامل درآمده در حال حاضر دو جلد آن در دسترس مردم سلحشور ما قرار دارد.

سرمایه وی فقط در این راه پر رنج عشق به قومیت و اصالت پشتکار و صداقت می‌باشد ، نه سرمایه مادی و افتخار بعناوین . او ضمن باروری ریشه‌ها ، شاخه‌های تنومند این درخت کهنسال را نیز بهم پیوندی ناگسستنی می‌زند .

خوشبختانه کسانی که به مقصود وی واقفند آقای کلیم‌اله توحدی را نه‌تنها از محققین قوم کرد بلکه باید از محققین برجسته این کشور بشمار آورند و از همکاری با وی دریغ نورزند چون تنها بسائقه‌ی خدمت این سرزمین و غرور به نژاد پاک آریائی خود که تمام ما کردان را دربرمی‌گیرد به سعی و کوششی در خور تقدیر برخاسته است . "

آنگاه برادر شاملو در زیرنویس نامه خود با خط ریز مرقوم فرموده‌اند :

برادر عزیز من این مقاله را که واقعا" از دلم برآمد پس از ملاقات تاریخ ۶۵/۵/۱۶ در محل کتابخانه برای چندین مجله و روزنامه با ذکر زحمات شما ارسال داشتم و لیکن تا این تاریخ متأسفانه نه در هیچکدام به چاپ رسیده و نه نامه عودت داده شده است شاید متأسفانه ارباب مطبوعات اینقدر گرفتار باشند که فقط باید صحبت از یک چیز باشد .

مشهد ـ رضا شهر ـ احمد شاملو

برادر عزیزم ، شاملو :

با سلام متقابل ، عرض می‌کنم ، اگر مطبوعات نامه بنده و شما را چاپ می‌کردند ، اسباب تعجب می‌شد ، نگران نباشید خوشبختانه ما را یاری به تبلیغ هست ، زیرا گوهرشناسان گوهر خوب را می‌شناسند .

به قول معروف مشک آنست که خود ببوید ، نه آنکه عطار گوید . سابق که روغن نباتی‌های خوراکی را در رادیو و تلویزیون و مطبوعات تبلیغ می‌کردند تا به مشتریها . . . کنند ، هیچ شنیدی که از روغن زرد هم تبلیغ بشود ؟ چون نیازی نبود و مردم روغن زرد را از روغن نباتی تشخیص می‌دادند ، پس خدا را شکر می‌کنیم کار ما به آنجاکشیده نشده است که وسیله‌ی تبلیغ نویسم ، و این از لطف خدا و همت طالبان علم و دانش و مشتریان با فرهنگ ماست .

۳۸ ـ تهران : اول دیماه ۶۵ ـ آقـــای قدرت‌اله روشنی زعفرانلو نویسنده ومترجم معروف در نامه‌ای فرموده‌اند :

کلیم‌ای کرد دلاور خراسانی ـ قربانت‌گردم ضمن عرض سلام و ارادت امیدوارم حال سرکار و خانم و کلیه بچه‌ها خوب باشد . . . مقاله بسیار عالیی راجع به شرح احوال امیر حسین خان شجاع‌الدوله از کتاب بولجر ترجمه و برایت فرستادم . فردا نامه را برایت پست می‌کنم . چنانچه برق باشد اصل مقاله را هم برایت زیراکس می‌کنم . چون کتاب مال خودم نیست و متعلق به جناب آقای علی وثوق پسر مرحوم وثوق‌الدوله (برادر قوام السلطنه) است . چند روز پیش این کتاب را به رسم امانت توسط جناب دکتر ایرج افشار برایم فرستاده

بودند که شرح احوال امیرحسین خان را بخوانم . چون مطلب بسیار جالب بود ، ترجمه کردم و چون جنابعالی را شایسته‌تر از هر کسی دانستم ، لذا برایت فرستادم تا مورد استفاده قرار گیرد . در این کتاب شرح احوال اشخاص ذیل آمده است :

۱ ـ امیر دوست محمدخان (افغان) ۲ ـ آخوند سوات ۳ ـ شیرعلی ۴ ـ ژنرال کوفمن
۵ ـ یعقوب بیگ ۶ ـ حداداد خان ۷ ـ محمدخان (خیوه‌ای) ۸ ـ عزت کوتربار
۹ ـ عبدالرحمن‌بارکزایی ۱۰ ـ حدایارخان ۱۱ ـ عبدالرحمن‌آقنابه‌چی ۱۲ ـ مظفرالدین
۱۳ ـ ژنرال کولپاوسکی ۱۴ ـ ژنرال تچرنیف ۱۵ ـ نوروبردی خان (ترکمن آخال)
۱۶ ـ امیرحسین خان شجاع الدوله ۱۷ یعقوب خان کاشغری

البته اشخاصی که نام برده شده است ، چنانچه از نام کتاب پیداست متعلق به آسیای مرکزی اند که روزگاری جزو ایران زمین بوده است و هر کدام از قهرمانان کتاب شرح حال جالبی دارند . البته نویسنده‌ی انگلیسی کتاب را مطابق ذوق و سلیقه و سیاست کشورخودش نوشته است ، بهرحال کتاب بسیار جالبی است .

ارادتمند ـ روشنی [1]

۳۹ ـ *لاین* : ۶۵/۱۰/۱۲ ـ برادر عزیزمان آقای فرج‌الله‌جلایری از نوادگان نوروبردی خان جلایر ضمن نامه‌ی محبت‌آمیز خود اشعاری در مورد حماسه آفرینی‌های برادران مسیحی ما در جنگ تحمیلی عراق ،به زبان کرمانجی نوشته و ارسال داشته‌اند که دو بیت آنرا ملاحظه

---

۱ ـ البته کسانی که با مطالعه‌ی کتب تاریخی بویژه سفرنامه‌ها سروکاری دارند ، آقای روشنی یعنی قدرت‌الله خان روشنی زعفرانلو را بعنوان یک نویسنده و مترجم بسیارخوب بهتر از بنده می‌شناسند . کتابخانه‌ی عظیم دانشگاه تهران نیز ، پیش از انقلاب به همت ایشان سروسامانی یافت . ایشان کوچکترین پسر مرحوم‌محمد ابراهیم‌خان روشنی‌مظفرالسلطنه آخرین ایلخان زعفرانلو هستند . خوشبختانه فرزندان‌مظفرالسلطنه نیز همچون نیاکان خود مردمانی خیرخواه و نیک اندیش و فعال می‌باشند . از آن مرحوم پنج پسر بنام‌های مرحوم شکرالله‌خان و آقایان حاج سلیمان‌خان و حاج‌محمد خان که هر دو از بزرگترین کشاورزان اسفراین‌می‌باشند و دکتر نصرت‌الله خان [که اکنون در سویس هستند] و قدرت‌الله خان باقی ماندند . این قدرت‌الله خان همنام قدرت‌الله خانی است که در جنگ آق دربند سرخس با ترکمانان کشته شد و همگی از اولاد روشن‌خان بزرگ‌می‌باشند که شرح حال ایشان در جلد چهارم‌خواهدآمد . امروز مهمترین اسناد و مدارکی که مورد استفاده‌ی نگارنده می‌باشند ، متعلق به آرشیو اسناد مرحوم مظفرالسلطنه است که از دستبرد زمان محفوظ مانده‌اند . موفقیت برادرمان روشنی را در جهت پیشبرد اهداف فرهنگی ایران زمین از خدای بزرگ آرزومندیم .

می‌فرمائید :

بسیجیان حمله کرد، له والفجری۸ هشتانه
جانی خا نثار کرن ، سا سلام و ئیرانه

پیشروی کرن ، رهت بوون زه دەربێ ومیانه
ئازاد کرن شەهری فاو، دوشمەن بوویه حێرانه

برگردان :

بسیجی‌ها حمله کردند ، در والفجر ۸
جان خود نثار کردند ، برای اسلام وایران

پیشروی‌کرده و گذشتند ازدریا و از مین‌ها
شهر فاو را (در داخل خاک عراق) آزاد-
کردند و دشمن را حیران نمودند .

آقای جلایری چند ضرب‌المثل کرمانجی هم فرستاده بود که در جای خود چاپ می‌شود .

۴۰ ـ مشهد : ۶۵/۱۰/۱۴ ـ برادر هنرمند ما استاد عبدالله بیگزاده که از طراحان و خطاطان و نقاشان معروف و ممتاز ایران می‌باشند ، نیز بنده را مورد مرحمت قرار داده یک تابلو زیبا از کار خویش را به دفتر کارم آورده واهداء کردند ، که از این همه بذل توجه و احساسات پاکشان سپاسگزارم . نامه‌زیبایشان نیز در جای خود چاپ میشود .

بیگزاده اصلا" از بنگی قلعه‌ی قوشخانه دهستان مرزی قوچان است . مردم بنگی قلعه از کردهای جلالی فیروزه هستند . پس از اینکه روسها فیروزه را اشغال کردند ، برخی ازآنها به داخل خاک ایران کوچیده ، روستای بنگی قلعه (قلعه‌ی تازه) را بنا نهادند .

در موارد بسیاری خواهران و برادران گرمانج ما ، چنان بنده را شرمسار محبت خویش می‌فرمایند ، که من همچون برف در برابر نور گرمابخش و انرژی زای آنان ، آب می‌شوم و بیش از پیش در انجام کار خطیری که بر عهده گرفته‌ام مصمم‌تر می‌گردم و یقین دارم که اگر این تشویقها نبود ، هرگز نمی‌توانستم به کارم ادامه دهم .

برای نمونه عرض می‌کنم ، در یکی از روزها جمعه‌ی سرد زمستانی که معمولا" باید مشغول نوشتن می‌شدم به سبب نبودن نفت و مواد سوختی انگشتان دستم یخ زده و قادر به نوشتن نبودم و متفکر به عاقبت کار خویش می‌اندیشیدم که ناگاه زنگ در خانه به فغان آمد ، درب را باز کردم ، شخصی را که بعد شناختم و با وی آشنا شدم ، آقای مهندس کهندل بود ، که یک گالن نفت داخل ماشین خود گذاشته و در آن سرمای زمستان ، برسان برسان خود را به منزل بنده رسانده بود ، خدا می‌داند این محبت آقای کهندل چه انرژی و اثری بر بنده بخشید و چگونه مرا شعله‌ور ساخت که تمام آنروز را تا ساعت ۱۱ شب در گرمای نفتشان و محبتشان مشغول نوشتن گشتم و خستگی را هرگز احساس نکردم . یا یک روز قوچان رفتم ، خواهرمان شهناز شرمی کانیمشکانی همسرآقای حاجی زاده که برمشکلات مالی حقیر در جهت به چاپ رساندن کتاب واقف بود ، دیدم که انگشتر خود را از دست وگوشواره‌هایش راازگوش درآورد و به من اهداء کرد و گفت شرمنده‌ام که بیش از این نمی‌توانم ترا یاری دهم .

من مات مانده بودم و به این ایثار و فداکاری زنان کرد می‌نگریستم ، تحفه گل‌ها پریشانیها و . . . از جلوی چشم رژه رفتند . با خود گفتم تا این شیرزن‌ها زنده‌اند، کرمانج زنده است و اراده‌ی من در مقابل همت اینها قاصر .

سپاس‌مهربانی ایشان را گفته و افزودم ؛ خواهرم ، هنوزکار ما به این حساسیت‌ازمرحلهٔ خود نرسیده است که زیور آلات شما را بگیرم ، هنوز برادران دیگری هستند که به‌راحتی می‌توانند ما را کمک مالی دهند ، اگر کار بجای باریک بکشد ، حتماً این هدایای شما را خواهم پذیرفت .

دیگراینکه‌برادرگروهبان ما ، آقای غفارپسندیده‌ی بازگیران کیکانلو ، که همواره‌درجبهه‌ی جنگ تحمیلی می‌باشند از جبهه تلفن کردند که کتاب شما در جبهه به ما ارتشیان نیرو و روحیه می‌دهد که دشمن را مدام سرکوب می‌کنیم . لذامبلغ سیهزار تومان که برای خرید خانه پس‌اندازکرده‌بودم ، چون با این پول نمی‌شود ، خانه‌خرید ، آنراجهت کارسازی برایتان حواله کردم . با آقای توجانی نژاد که به تازگی افتخار آشنایی با ایشان را پیدا کرده‌ام مبلغ ـ بیست‌هزارتومان بعنوان قرض‌الحسنه‌مرحمت‌فرمودند ، با آقای استاد هنرمند آقای محمدیگانه قوچان که مبلغ سی‌هزار تومان قرض‌الحسنه لطف کردند ، اینها همگی عنایت و لطف پروردگار است که شامل حال بنده می‌شود و قلب مؤمنان و خیراندیشان را نسبت به حقیر رئوف‌تر و مهربان‌تر می‌سازد که گره از مشکلات کارم می‌گشایند و این بنده‌ی ضعیف و ناچیز را وادار به کار و کوشش و تلاش می‌نمایند .

معلمی با چهارهزار تومان حقوق مبلغ پنجهزارتومان و چوپانی با شش هزارتومان حقوق پانزده هزار تومان کمک می‌کنند . این محبتها سرچشمه‌های فیاض و نیروبخش هستند که مرا به حرکت و تلاش وامی‌دارند . خداوند ریشه‌های درخت ایل را به سلامت بدارد و برتعداد نیکوکاران و خیراندیشان بیفزاید و مؤیدشان بدارد .

۴۱ ـ یاسوج : ۶۵/۱۰/۱۵ ـ برادر کرد ما آقای عبداله سعاری هم فرموده‌اند :

استاد ارجمند ، سلامی به ارزش تاریخ پرتلاطم ملتمان و به بزرگی کردستان لاله‌گون‌مان تقدیم حضور گرامیتان می‌دارم و از فاصله‌ی دور از صمیم قلب دستتان را به گرمی می‌فشارم و امیدوارم در سایه یزادن پاک قلم پرانرژی و با حرارتتان ، پرتوان‌تر از پیش گردد و از نوشتن باز نایستند . من به شما تبریک می‌گویم که چنین اثری آفریده‌اید . دیدن کتاب شما چنان وجد و شادمانی در وجودم ایجاد کرد که سر از پا نشناختم و بقول معروف در پوست نگنجیدم ، زیرا مدتهاست دنبال چنین چیزی می‌گشتم . با سرعت و شوق بسیار خواندم و هر ورق و صفحه‌ی آنرا شیرین‌تر و جالب‌تر از اوراق و صفحات قبل دیدم . اما هزار حیف که جلد اول را ندارم لذا طی فیش $\frac{۶۲۴}{۶۵/۱۰/۱۴}$ بهای کتاب را بحضورتان تقدیم داشتم

خواهشمند است سهر نحو شده یک نسخه از آنرا برایم تهیه و ارسال نمائید .
ضمناً" ، من اهل بانه هستم ، می‌خواهم بدانم مردم بانه از کدام ایل کرد هستند .
ارادتمند شما ـ عبدالله معماری

در پاسخ این برادر عزیزمان عرض می‌کنم که مدتهاست جلد اول نایاب شده و من از بسیاری از خوانندگان عزیز کتابهایم در این باره شرمنده‌ام و امیدوارم بزودی تجدید چاپ جلد اول آغاز گردد .

و اما در مورد ایل بانه و آن سرزمین سار و بیره‌آفرین بنده تحقیقات زیادی ندارم ،در این باره از استاد توکلی بانه‌ای که در تهران تشریف دارند و کتاب پرارزش جغرافیای‌تاریخی بانه را نوشته‌اند نظرخواهی فرمائید . برای این کار باید قباله‌ها و اسناد قدیمی موجود در میان مردم منطقه مورد رسیدگی و تحقیق قرار گیرند تا معلوم شود کردان نامدار بانه منتسب به کدام ایل می‌باشند . مطالعه کتابهای ارزشمند کورد و کوردستان ، امین زکی و تاریخ کرد و کردستان مرحوم مردوخ و شرفنامه بدلیسی و تاریخ ریشه نژادی کرد مرحوم رشید یاسمی می‌تواند شما را در این مقصود راهنمایی نماید . موفق باشید .

۴۲ ـ تهران : ۶۵/۱۰/۱۶ ـ برادر کرد ما آقای علی ذولفقاری از کرمانج‌خراسان ساکن‌تهران ضمن ابراز محبت فرموده‌اند :

استاد گرامی به خود لازم داشتم ، از جنابعالی بخاطر زحماتی که در جهت تاریخ و فرهنگ کرد بر خود متحمل شده‌اید تشکر کنم . شما قوم سلحشور و میهن پرستی را که‌می‌رفت در بوته‌ی فراموشی سپرده شود ، با این کارپرارزشتان دوباره جاودان ساختید و . . .

۴۳ ـ تهران ـ کرج : ۶۵/۱۰/۱۷ ـ بناهنده‌ی کرد عراقی خواهر عزیزمان ، نانار ـ لاجانی در نامه زیبای خویش پس از ابراز محبت فراوان فرموده‌اند :

کاک کلیم ، ای نویسنده‌ی دلسوز ، جلد دوم کتاب شما را خواندم و از آن بسیار سود بردم و مسرور شدم ، تشکرات خود را بعنوان یک کرد ابراز داشته ، امیدوارم ، پیوسته در این کار مهم و فیض بخش به ملتمان موفق و پیروز باشید حقیقتاً"خدمت بزرگی به جامعه‌ی دانشجویان و فرهنگ دوستان و بالاخص ملت ستمدیده و رنجدیده‌مان نموده‌اید ، بنده دانشجوی رشته تاریخ دانشگاه شهید بهشتی تهران می‌باشم و هدفم تحقیق در تاریخ کرد می‌باشد . لذا هر کتابی که راجع به کرد نوشته شده باشد ، گردآوری می‌کنم . اما متأسفانه جلد اول کتاب شما گیرم نیامد . لذا خواستم بپرسم آیا هنوز شما نسخه‌ای اضافی دراختیار دارید که وجه آنرا حواله نمایم ؟ ، زیرا احتیاج شدیدی به آن دارم ، خواهشمند است‌مرا از این شم مهم بی‌بهره ندارید . در همینجا نیز برای هر خدمتی که از دستمان برآید ،اعلام می‌نمایم ، که این خود وظیفه‌ی یکایک دانشجویان و دانشدوستان و روشنفکران است که به

ملت خود یاری برسانند . من نیز به عنوان ادای دین به ملت کرد قطعه شعری به مناسبت وفات رهبر کرد ، *ملا مصطفی بارزانی* (آن عقاب کوهستان) که قبلا" سروده‌ام ، برایشان یادگار می‌فرستم ، امیدوارم مورد قبول واقع گردد . صمیمانه متشکرم . نار نار لاحانی

در پاسخ این جواهر عزیزمان عرض می‌کنم که مرحوم ملامصطفی بارزانی همچون احسان نوری پاشا ، آن عقاب آرارات مورد احترام تمام آزادگان و آزاداندیشان جهان ، بویژه نور چشم تمام کردها و کرمانج‌خراسان‌بوده‌اندو هستند و یادش‌گرامی‌است .نگارنده نیز تحقیقاتی راجع به آن قهرمان کرد ثانی صلاح‌الدین ایوبی ،دارم .مرحوم بارزانی با سران کرد خراسان از جمله مرحومان علیخان بگ و فرج اله بگ بیجرانلو و دیگر سران کرمانج هم ارتباط داشت. اینک به پاس احترام آن بزرگمرد و جاودان داشتن یاد آن سردار نامدار کرد که از شکم مادر تا لحظه‌ی مرگ در حال مبارزه با استکبار جهانی و اعتلای نام و فرهنگ ملت کرد بود ، شعر ارسالی شما چاپ می‌گردد .

برای مزید اطلاعتان عرض کنم که در مجلس بزرگداشت هشتمین سالگرد وفات مرحوم– ملامصطفی و چهلمین روز درگذشت‌فرزند برومندشان‌مرحوم ادریس بارزانی‌که روز۶۵/۱۲/۲۱ در مسجد جعفری واقع در بالا خیابان مشهد (دروازه قوچان) به همت برادران کرد عراقی برگزار گردید که ما نیز افتخار حضور داشتیم ، شعر زیبا و جذاب شما را به برادرمان کاک – عبدالله امجد که گویا با سرکار نیز قرابت فامیلی دارند ، دادم که به نحو حالیی برخواند و از بلندگوی مسجد پخش شد و فوق‌العاده مؤثر گردید و مورد تقدیر و تمجید حاضران قرار گرفت و به ذوق ادبی شما آفرین گفته شد .

اینک که این شعر زیبا زینت بخش سومین جلد کتاب حرکت تاریخی کرد به خراسان می‌شود ، امیدوارم گام مؤثری باشد در جهت احیای فرهنگ و زبان مردم کرد و بیانگر مظلومیت و ستمدیدگی آنان از امپریالیستهای‌شرق و غرب و ایادی جنایتکارآنان‌درخاورمیانه که متفقا" کمر به نابودی این ملت سلحشور و غیور و آزاده بسته‌اند .

کردی	چهلمی وه فات	فارسی
شه مرو له هه‌موو ، وه‌لاتێ بهاره		امروز در تمام ولایات بهار است
وا له کوردستان شین و هاواره		اما در کردستان شیون و فریاد است
گریان و رو رو و داد و فغانه		گریه و زاری و اشک و داد و فغان است
پرچ رنیه وه و سینه کوتانه		مو کندن و (مویه و) سینه کوبیدن است
بو شه‌م ولاته‌ی ، گیانێ براوه		برای‌این‌وطن که‌جانش‌حریحه‌دارشده‌است
بو شه‌م دایکه‌ی ، رولەی کور راوه		برای‌مادری‌که‌فرزند دلبندش‌کشته‌شده‌است
یه‌کێ له‌م رێو ، ئاواره و سه‌رگه‌ردانه		یکی دراین‌سوی مرز ،آواره‌و سرگردان‌است

لـه شـور دیگای هیتلر چاره‌ی نو سراوه
گه لیک پیشه وا کـه‌ی لـه دوور نیـزاوه

ئه پرسێ ئه لێ بوچی وه هافه و ماوه؟
ئەم رو چەلەیه ، نه وەک چەلەی زڤستان
چەلەی وه فـاتـێ ڕیـبـوه ڕێ کوردستان
پلنگـێ چیـان و شێـری سـاو پێشـان
باوکێ بـه وه فـا ، مسته فای باڕان
مروفێک لـەم سـه دەی سـاوێ لنـدرا
قارەمانێ کـورد ، بـێ چوون و چـرا
کـاوەی ئاسنگەر ، لـه سـەدەی بیستەم
یکـه مجـاهـد ، بـه ڕامـەر سـتـەم
ڕاست و لە خو برد ، بێ ترس و بێ باک
بە ڕامەر دوژمەن ، بە سە دان ڕەهاک
ناشێ مری ، ئـەژێ لە دل و دروون
لاخـوف علیهـم و لاهـم یحـزنـون[1]
بخەوە ، دلنیابە ، بێ غـەم و کەسەر
ڕێـزەوت دەگـرن ، تـا دە چینـه سـەر
سوند بی ، بەخوا ، خوینێ شەهیدان
بە شیخ محمود[2] ، بە مستەفای خوشناو
خیرالله و قدسـی ، عزتێ بـه نـاو
بـه خـوشکـه لـەیـلای[3] نازداری نازناو
لەرێ لا نادە بن ، بە شەرت و پێمان
تـا ئێـوه هـه مـوو ، بـین شـادمـان

دراردوگاه هیتلر سرنوشتش تعیین شده است
پیشوایش در راهی بسیار دور به خاک
سپرده شده است .
می پرسد که چرا چنین واقعه‌ای روی داده است؟
امروز چله است ، نه چله‌ی زمستان
(بلکه) چله‌ی وفات رهبر کوردستان است
آن پلنگ کوهساران و شیر سینه‌ها
آن پدر با وفا ، مصطفای بارزان
مردی که در این سده نامیده شد
" قهرمان کرد " بدون چون و چرا
کاوه‌ی آهنگر در قرن بیستم
یگانه مجاهد در مقابل زور و ستم
راستین مبارز وازخودگذشته وبی‌ترس وبی‌باک
در مقابل دشمن ، در برابر صدها ضحاک
نخواهدمرد ،در دل و درون ما زنده است
بیم و اندوهی بر آنان نیست
بی غم و غصه بخواب و مطمئن باش
ماپیروان تاپایان خطراهت را ادامه‌می‌دهیم
سوگند به خدا و خون شهیدان
به شیخ محمودو به مصطفای خوشنام
خیرالله و قدسی و عزت نامدار
به خواهرمان لیلای ناز دارو نار نام
از راه تو برنمی‌گردیم با عهد و پیمان
تا همگی شما خوشنود و شادمان شوند ،

کرج ـ ن . لاجانی

---

۱ ـ قرآن مجید

۲ ـ شیخ محمود بارزانی از رهبران مشهور کردستان عراق ، مصطفی و خیرالله و قدسی و عزت نیز از افسران مبارز کرد بودند ، که در عراق اعدام گردیدند .

۳ ـ لیلا از چریکهای نامدار و جانباز کرد .

۴۴ ـ قوچان : ۶۵/۱۰/۲۲ ـ خانگی " لیلا اصغرزاده " زنی هاکا بوسیله گو :
بسم اله الرحمن الرحیم ،
استاد گرامی . . . لازم می‌دانم بعنوان یک فرد از زحمات بی‌شائبه شما تشکرکنم ، من از مطالعه‌کنندگان کتب تاریخی بویژه از مشتریان پروپاقرص کتابهای شما هستم ، زیرا شما کاری بس بزرگ کرده‌اید که من قادر نیستم اهمیت کار شما را بر روی کاغذ بیاورم ، همین‌قدر می‌گویم شما کاری کردید که ما به کردبودن خود احساس افتخار و سرفرازی می‌کنیم ، در حالیکه درگذشته برخی به سبب عدم آگاهی از تاریخ افتخارآفرین خود ، خجالت می‌کشیدند که بگویند ما کرد هستیم ، زیرا در رژیم منحوس پهلوی علیه ما خیلی سمپاشی کرده بودند . اما از شما خواهش می‌کنم ساده‌تر بنویسید و مطالب را بشکافید تا مطالعه‌ی کتاب شما برای همه مردم ما اکثراً " از سواد دانشگاهی برخوردار نیستند ، قابل فهم باشد . زیرا خود شما در صفحه ۵۳۸ جلد دوم به این موضوع اشاره کرده‌اید و خواسته‌اید که همه‌ی ما در هر چه با سواد تر کردن مردم محروم از تحصیل بکوشیم و آن را به مطالعه کتاب تشویق نمائیم .

۴۵ ـ کرج ـ شهرک فردیس : ۶۵/۱۰/۲۶ ـ برادرمان آقای ایرج اسحاقی نیز فرموده‌اند :
سلام برادر کلیم اله توحدی . . . ضمن عرض سلام و تشکر و قدردانی از زحمات پیگیر و شبانه‌روزی شما ، امیدوارم گامی را که شما برداشته‌اید ، سرآغازی باشد که دیگر برادران کرد نیز دست به حرکتی چشمگیر بزنند و در باره‌ی احیای فرهنگ اصیل کرد بیندیشند و در چهارچوب حکومت اسلامی گامهای مثبت و ارزنده‌تری بردارند .

۴۶ ـ کرج ـ فردیس : ۶۵/۱۰/۲۶ ـ خواهرمان اقدس شجیعی زادگ نیز این چنین ابراز لطف فرموده‌اند :
سپاس و تشکر بی‌حد از استاد محترم و نویسنده‌ی فاضل کتابهای حرکت تاریخی کرد به خراسان . من نیز مانند هزاران ایرانی دیگر افتخار آشنائی با شما را صرفاً " از راه مطالعه‌ی کتب شما یافته‌ام و معتقدم که در زمینه‌ی تاریخ و جامعه‌شناسی نژادهای ایران مؤثرترین و مفیدترین تحقیقات را انجام داده و به تجدید حیات ادبی کرد پرداخته‌اید . من نیز به اقتضای علاقه‌ی بسیار زیادی که به کتب تاریخی دارم از کتابهای ارزنده‌ی شما بهره‌ی وافر برده‌ام و بخاطر این گنجینه دانشی که در اختیار هموطنان خود و خواهران و برادران کرد گذاشته‌اید . بنام خود و خانواده‌ام از شما تشکر و قدردانی می‌کنم .

پیروز باشید

۴۷ـ سوئد ، استکهلم ـ برادر عزیز و مهربانمان آقای فرهاد شاکلی ، ناشر مجله‌ی وزین کُردزبان «ماموستای گورد» که شماره ۳ آنرا نیز برای حقیر ارجمند نموده‌اند ، هر دو جلد کتاب حرکت تاریخی کرد به‌خراسان را خوانده‌اند و با نامه‌ای پسندیده را سرافراز فرموده‌اند که به زبان کردی است و عیناً" ملاحظه میفرمائید ، ضمناً" چند عکس فرهنگی و هنری و ضرب المثل کورمانجی خراسان را نیز برایشان تقدیم داشتم که در صورت امکان در مجله وزین ماموستای گـورد به چاپ رسانند .

Sollentuna 6/12- 1986

براتی هێژار بەڕێز ماموستا کەلیم اللە ئورمەدی .

سەلامێکی گەرم و گوڕی برایانە ، هێشتەدارم هەمیشە بەخشارو سەربەرز بێت .

بەداخەوە کە تائێستا لە نێزیکەوە چاوەڕان بە یەکدی نەکەوتووە ، هەرمێد دەکەم لە یاشەڕۆژدا هەلێکی وامان چنگ بکەوێ و یەکتر باش بناسین .

من کێتێبی ئێوە ، حرکت تاریخی کرد به خراسان ، م خوێندۆتەوە و هەردوو بەرگەکەم هەن ، هەروەها دۆستانی کوردستانی ئێران کەڵێ جار باسی ئێوەیان نۆکردووم .

لەگەڵ ئەم نامەیەدا ژمارەی سێیەمی گۆڤاری ماموستای کوردتان بۆدەنێرم ، ئەگەر نامەتان بۆم نووسی بەم ئەدرەسەی خوارەوە دا دەگاتە دەستم .

هەرسەرکەوێ .

براتان

فەرهاد شاکەلی

Ferhad SHAKELY
Box 615
191 26 Sollentuna
SWEDEN

۴۸ ـ استاد فاضل و گرانقدر آقای دکتر ابوالحسن افشار یزدی نیز با نظر لطف وعنایت در مجله آینده سال دوازدهم تیروشهریورماه ۱۳۶۵ شماره ۶ ـ ۴ پس از ذکر مشخصات جلد دوم کتاب در معرفی آن فرموده‌اند . « کتاب بمانند جلد اول آن متضمن اطلاعات مفید محلی و اسناد ومدارک تازه است . زحمات آقای توحدی از حیث اینکه توانسته‌است منابع مختلف را ببیند و اسناد پراکنده را جمع آوری کند درخور تقدیر است . »

۴۹ ـ برادر فاضل و دانشمندمان آقای محمدحاباني نیز که به آثار فرهنگیشان آشنائی داریم به پیوست نامه‌ای شعر جالبی که به دو زبان کردی و فارسی که وسیله‌ی مرحوم اسداللـــه بدو (پدر مرحوم نصرت کوهستانی شاعر معروف که در جلد دوم ص ۲۱۷ نام بردیم) سروده‌شده ارسال داشته‌اند ، که ضمن چاپ آن از زحمات ایشان تشکر میگردد . یادآور میشود کـه چون

اسدالله هنگام راه‌رفتن همواره میدویده، وآدم پرتحرک و دونده‌ای بوده به اسدالله بدو معروف شده بوده است . وی اهل داش بولاغ قوچان بود .

از قضا یکروز ، یک کردی بمرد — کرد دیگر برد و برخاکش سپرد
چون نکیر و منکر آمد نزد او — گفت ، ربت کیست ؟ دینت رابگو
کرد برخاست و بگفتا ای دەوار — چی دخاریسی تو ژەمن ای نابکار
کەفەسی خارادەوم ڈەترینم — تە لەقسی قەوراژە هەڤ گەجرینم
ئەژچی‌رانم رەبجی‌نەو رووبجی‌یە ؟ — ئەژچی زانم دین و پیغمبر کی یە ؟
چون نکیر بشنید این ، شدخشمناک — نعره‌ای از دل کشد بس هولناک
زد عمودی سخت چون بر پیکرش — پر زآتش گشت قبرو معبرش
کرد گفتا : لو مەگەر دیسی ؟ مەکە — ژە خادّی بترس و خاخوبنیسی مەکە
گەر ناخاریی ئەز بمینم ای بەکەرا — جاروحم جفت کن ، روم قبردگر

---

۱ ـ ترجمه: مطالب کردی ، بیت سوم ، درلنگه اول ، واژه‌ی دەوار بمعنای حیوان است .

بیت سوم ، لنگه‌ی آخر . چه میخواهی زمن ای نابکار

بیت چهارم ، گفتم را برمیخورم پاره میکنم
تورا اندراین قبرزهم خرمیدهم (پاره‌ات میکنم)

بیت پنجم ، من چه دانم رب چه اند و روب چه اند ؟
من چه دانم دین و پیغمبرکه اند ؟

بیت هشتم ، کردگفتا: الا [ای مرد] مگر دیوانه‌ای ؟ مکن
از خدا بترس و خودت را خونی مکن قاتل مشو

بیت نهم ، گر نمیخواهی بمانم ای نکر
گفتهایم را بیاور ، بروم قبر دگر.

البته از آنجا که مرحوم اسدالله بدو آدم شوخ و سرحال وبذله‌گو بوده است از باب مطایبه این شعر را سروده است ، زیرا کار او خنداندن اطرافیان بوده ، والا کردها دردین و مذهب خود بسیاردقیق و متعصب‌اند . مرحوم اسدالله به قول آقای عظیم بلوریان و دیگران بسیار شوخ بود ، سواد چندانی نداشت . کارمند دارائی قوچان بود . عصرها سوار بر اسبش میشد و کلاهش را کج میگذاشت در میان خیابانهای قوچان بورغه می‌راند و دستش را بیخ گوش میگذاشت و[هه ی لی لو گه ده]و دیگر آهنگهای کردی را میخواند .

۵۰ ـ تهران ـ برادرگرامیمان آقای دکتر بهرور روستائیان که ضمن سفر به فیض دیدار شان نصیب بنده نشدوایشان زحمت کشیده و به محل کارم آمده بودند ،طی یادداشتی پس از ابراز لطف

و مرحمت فرموده بودند ، وسیله‌ی آقای قدرت‌الله روشنی زعفرانلو مترجم محروف آگاه شدیم که شما در تاریخ قوچان تحقیقاتی دارید . لذا اسنادی در اختیار پدرم میباشد که مربوط به دوره‌ی ناصرالدین‌شاه‌قاجار و زلزله‌ی معروف قوچان می‌باشد که مرحوم میرزا احمدخان سرتیپ مهندس مأمور نقشه‌کشی و بازسازی شهر قوچان کنونی‌اند . در صورت لزوم حاضریم اسناد مذکور را جهت هر چه بیشتر روشن شدن تاریخ قوچان در اختیارتان قرار دهیم .

۱۱ فروردین ۱۳۶۶ ـ دکتر سپهرورروستائیان

بدیهی است که نگارنده از این پیشنهاد بسیار ارزنده شادمان و جهت دریافت اسناد مذکور تاپیغم ، امیدوارم آقای روستائیان دراینمورد باریم فرمایند .

۵۱ ـ بندرعباس ـ ۱۳۶۶/۲/۹ ـ برادر دانشمندوادیب آقای رحمانیان حقیقی با ارسال یک نسخه از مجموعه‌ی اشعارش که تحت عنوان ((چاوشی)) به چاپ رسیده برای نگارنده ، بنده را شرمسار احسان خویش فرموده‌اند که از اشعارخویشان مستفیض و بهره‌مند گشته ، امیدوارم بیش از پیش موفق و کامیاب گردند .

۵۲ ـ تربت‌حیدریه ـ نامه‌ایست ازبرادرگردعزائی آقای عصمت هاشمی ساکن تربت حیدریه خراسان ،که پس از ابراز لطف و مرحمت نسبت به حقیر نوشته‌اند ، امیدوارم خداوند شما را در جهت خدمت به فرهنگ و ملت سنمدیده کرد یاری فرماید . از راه دور برای سپاس از کار شما دستتان را میفشارم و جهت آگاهی شما عرض میکنم که منهم یکی از هـــزاران ، بلکه میلیونها کردی هستم‌که آواره و دربدر شـــده ودورازمیهن عزیزمان کردستان ، درشهرستان تربت حیدریه زندگی میکنم . البته چهار ، پنج خانوار هستیم ، چند روزقبل کتابی راتحت عنوان حرکت تاریخی کرد به خراسان ـ جلد ۲ ، را مشاهده کردم ، پس از نگاهـــی سطحی با خوشحالی تمام آنرا گرفته و به منزل بردم ، بوی آشنائی کهن و دیرین قوم وقبیلـــه‌مان را میداد که روزگاری ، بلکه قرنها پیش از ما راهی این دیار شده و از مسکن خویش ســـه دور افتاده‌اند .

مطالعه کتاب اشک شوق را در دیدگانمان جاری ساخت ،زیرا هرگز فکر نمیکردیم که در سرزمین خراسان یاران و خویشان ما باشند وکتابی به این عظمت در مورد تاریخ سرفرازانه‌ی آنان به رشته تحریر درآمده باشد . بیدرنگ قلم برگرفتم و راه آشنائی با شما را ازطریق‌نامه شروع کردم ، امیدوام نامه بدستتان برسد .

برای من وهر کردی بسیار مایه افتخار وخوشبختی است که ملت ما میتوانـــد اشخاص مبارز و کوشائی مثل جنابعالی داشته‌باشدکه مسؤولیت سنگین حفظ ونگهداری میراث فرهنگی و تاریخ افتخارآفرین طی کرد را بانشان دادن صحنه‌هایی از شجاعت‌و دلاوریهای ایـن‌مردم رشید که سالهای سال است زیر یوغ استعمار و ابادی آنان ناله و فریاد می‌کشند ، به جهانیان

گوشزد نماید. از این بابت به خودمی بالم که برادری چون شما دارم و از زحمات بسیار ارزنده شما قدردانی میکنم ... صاحبخانه جلد اول این کتاب را هیچجا نیافته‌ام . راهنمائیم فرمائید از کجا تهیه کنم ... تربت حیدریه - فروشگاه سپهان - عصمت هاشمی - ۱۳۶۶/۳/۲

۵۳ - تبریز - ۶۶/۳/۱۷ - نامه‌ای است از برادر فاضل وادیب آقای فیضی‌زاده به‌شرح زیر :

نویسنده‌ی عالیقدر برادرم جناب توحدی - ضمن تقدیم مراتب ارادتمندی به حضور آن نویسنده‌ی چیره‌قلم و توانا ، دیروز خدمت استاد قادر فتاحی قاضی بودم ، ذکر خیر آن جناب شد ، خواستم با این چند سطر ارادتمان را ابلاغ کنم . دوست مشترکمان جناب احمد قاضی بالمناسبت همیشه از شیوایی نوشته و خوش فکری و استحکام تحقیقات جنابعالی برایم گفتگو کرده است . اگر اظهار نظر جناب دکتر بیرجندی راهم درباره جنابعالی اضافه کنم ، آنوقت مشخص خواهد شد که گرچه ظاهرا" دوریم ، باطنا" نزدیکیم و احوالپرس ...

اخیرا" موفق شده‌ام کتابی بنام ، ((داستان عارفانه شیخ صنعان)) منتشر سازم که محصول ۱۱ سال تحقیق و پژوهش می‌باشد و برای تکمیل آن از دیوان‌های شعری فارسی ، ترکی ، کردی استفاده نموده و با راویان منظومه‌ها ((بیت ها)) هم تماس گرفته و روایتهای گوناگون را ضبط وثبت نموده‌ام که لهجه‌های شورابی ، اورامی ، بادینانی را در بر میگیرد ، در لهجه‌ی بادینانی منظومه شیوای ((نغمه‌طیران)) را به ضبط رودنکو آورده‌ام ...

کتاب ممکن است در خراسان گیر نیاید ، لکن در تهران کتابفروشی طهوری موجود است اگر تهران گذارتان افتاد میتوانید تهیه فرمائید ... درخاتمه انتظار معرفی کتاب فوق‌الذکر را به طالبان علم و دانش دارم ... والسلام . دوستدار شما - طه فیضی زاده

۵۴ - مشهد - ۶۶/۳/۲۳ - برادر شاعر و خوش ذوق آقای غلامرضا محمدی کنکانلو که از فرهنگیان فعال و بازنشسته می باشند ، همراه نامه‌ی محبت‌آمیز خود قطعه شعر زیبائی به زبان کورمانجی درتوصیف صفات حسنه‌ی کردها در ادوار تاریخ سروده و ارسال داشته‌اند که با سپاس از کوشش ایشان در جهت اعتلای فرهنگ کرمانجی درج میشود .

کُورمانجان

خادی و جی بویژم ، ئه ز له شانیٔ کُورمانجان
هه ر چی بویژم کیمه ، ژه کداری کورمانجان
شیر پاک و ئاریی نه ، وه غیرت و ، وه همت
بی حیله وبی نیرنگ ، گشتی کاری کُورمانجان

له شاهنامهٔ فردوسی برٚ ئەرمانی به گوێ
ژه کاووس و کێخهاد ، وان سەردارێ کورمانجان
بانیٚ رستم دستان ، بانی زال و سامان
دونیا گشتی گرێ به مات ، له رفتارێ کورمانجان
کاوەیی هه سنگه ره ، افتخاری ئێرانی
کێخسرو ، و گشتاسب ، شاهساری کورمانجان
صلاح الدین جنو و مصریٚ ، سلطنت کر سەرفراز
ئەو فرزندێ لایقوو ، افتخاری کورمانجان
گر جه فلسطین و بی گرت ، تحویل داسلمانان
لایقان ژه دەس دان کورمانجان
صهیونیست بوونه باقوش ، له سرمت المقدس
مگر دیسارەوەن ، ساقداری کورمانجان
نادرشاه جووبه هندی ، وێ دینا گرمسخر
سا وێ را بەردوا ، پشتکاری کورمانجان
«هەلو» دەوی بولبولوار ، ئەوسا جعفرقلی
ئەو خودبەندی عارف و ساوداریٚ کورمانجان

۵۵ ـ کاشان ـ برادر گرد بارزانی ما آقای محمد عبدالجبار که مدت ۱۲ سال است (از زمان درگیریهای پیش از قرارداد ننوین ۱۹۷۵ الجزایر) به ایران پناهنده شده و اکنون در شرکت قالی بافی راوند کاشان کار میکند ، در نامه‌ای بتاریخ ۶۶/۳/۲۶ نوشته‌اند .

بنام ایزد پاک

استاد گرانمایه پژوهشگر گرد ، . . . توحدی

امیدوارم سلام گرم و صمیمانه‌ام را که خوشبوتر از دسته‌های گل‌نرگس کوهساران سر به فلک کشیده‌ی سرزمینمان و دل انگیزتر از قاب قاب کبک‌های ناروا (؟) و زلال‌تر از آب چشمه‌ساران کوههای لاله‌گون و رنگین کردستان است ، بپذیرید .

استاد گرامی ، جلد دوم کتاب حرکت تاریخی کرد به خراسان جنابعالی را در یکی از کتابفروشیهای کاشان دیدم ، ابتدا گمان نکردم واقعیت داشته باشد ، فکر کردم چشمهایم براثر سالها دوری از کردستان عزیز دچار خطای ناصره شده و عوضی می‌بینند ، اما اندکی بعد پس از مالیدن چشمهایم و برداشتن کتاب از قفسه و بازکردن آن دریافتم که نه ، حقیقت دارد این کتاب ، کتاب کردهاست ، کردهائی که سالها وقرنهاپیش از من ، این ستم برآنهارواگشته و از شهر ودیار و کاشانه‌شان آواره و تبعید گشته‌اند ، لحظه‌ای به اعماق تاریخ رفتم ودیدم که

این آوارگی و دربدری و رنج و بدبختی گویا میراثی است که از نیاکان به ما رسیده و ما را در این جهان پهناور نصیبی غیر از آن نبوده است. دیگرایستادن را جایز ندانسته، بهای کتاب را پرداختم و بسوی منزل فرار کردم و نشستم سراسر آنرا خواندم و به تاریخ افتخار آفرین و پرفرازنشیب کردهای آن دیار و قلم پرتحرک و معجزآفرین شما آفرین گفتم. امیدوارم این کار بزرگ شما راهنمائی باشد برای ملت و دانشمندان کرد که به این طریق شرح رنج و مرارتهای خویش را بازگو کنند و ندای مظلومانه‌ی خود را به گوش جهانیان برسانند که دنیا بداند بر ما چه گذشته است و بیش از این بر ما ظلم روا ندارند و در نابودی نژاد ونسل ما نکوشند و جلو اعمال پلید صدامیان هر عصر و زمانی رابگیرند که کودکان و زنان و احشام ما را با بمبهای شیمیائی سالهاست بمباران و نابود میکند و ...

استاد و برادر عزیزم، باید بدانید که ملت کرد قدر زحمات ارزنده‌ی شما را فراموش نخواهد کرد، شما دین بزرگی بر گردن این مردم ستم‌کشیده دارید. خداوند به شما پاداش نیکو دهد روزیت خوش وشیرین بو گه‌لی مه‌وه‌زن   نه‌فینه تاریی زه‌ریگا گه‌لی مه‌هه‌رن ...

با سپاس از برادرمان آقای عبدالجبار از خداوند بزرگ میخواهیم هرجا هستند خودو خانواده‌شان و تمام خواهران و برادران آواره‌ی کردعراقی ما تندرست و شادکام باشندوبتوانند با همان روش مبارزانه‌ی خود مشت محکمی بر دهان صدام و حامیان او بزنند و آرامش و رفاه وبهروزی رابه‌کردستان عزیزعراق برگردانند. این آرزوی ماکردهای‌خراسان وتمام نیکاندیشان جهان است. شعر ارسالی برادر عبدالجبار نیز درکتاب سخنوران کرد به چاپ خواهدرسید. ضمناً" این آخرین نامه‌ای بودکه‌زیرچاپ رفت، نامه‌هائی که از این پس در رابطه باجلددوم برسند، درجلدچهارم انشاءالله بچاپ خواهند رسید. از همه‌ی خواهران و برادران خوب و با احساس در سرتاسر ایران و جهان که با نامه‌های پرشور و احساس خودمرا شرمنده‌ی‌احسان خویش فرمودند، از صمیم قلب تشکر میکنم، و اضافه می‌نمایم که تشویقهای شما عزیزان مرادر انجام‌رسالتی که‌بردوش دارم بیش ازپیش راسخ‌تر میکند وسنگینی بارعظیم مسو‌ٔولیت‌فرهنگی رابرمن گوارا میسازد. نامه‌هائی که فرستادید، نظیر آنها نصیب کمتر نویسنده‌ای درکشورایران شده است، و این محبت شما و رشد فکری و فرهنگی شما عزیزان و پشتیبانی از زحمات حقیررا میرساند. هرجا هستند شاد و کامران و مقضی‌المرام باشید. به امید احوالپرسی و گفتگوی با همدیگر در جلد چهارم.

خداحافظ ـ توحدی ـ ۱۳۶۶/۴/۵

در پایان این مبحث بار دیگر از تمام خواهران و برادران بویژه آقایان مقیمی و حبیب‌اله‌بیگزاده و یساولی بدرانلو خواهش می‌کنم اسنادی که در دست‌دارند ارسال فرمایند.

اخبار فرهنگی

ایجاد یک مرکز فرهنگی جهت نشر فرهنگ و هنر وادبیات غنی و پربار کرمانج‌خراسان از دیرباز نهایت آرزوی نگارنده بوده است ، که بهنگام تحصیل در دانشگاه مشهد تاحدودی مقدمات کار فراهم گردید . لکن به‌علتی تا مشکل مواجه شد . پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران که نوید دهنده‌ی امیدها و آرزوها بود ، بصورت حزب اسلامی کرمانج متجلی گردید که آنهم بعلت برخی تنگ نظری‌ها به تعطیل کشانده شد .

درخواست نشر یک روزنامه‌ی فرهنگ کرمانجی به بوته‌ی فراموشی سپرده شد . سرانجام به‌همت چندتن از دوستان از جمله برادرانمان حمیدحاج قربانی و حسن صحرائی و صفائی لایینی و مرحوم علی‌روحانی (پهلوان معروف) سنگ‌بنای ((شرکت تعاونی‌هاوارفرهنگی کرمانجی)) نهاده‌شد و مقرر شد بهمین منظورتخصیص داده شد که کارهای فرهنگی آغاز گردد . درهمین مرحله بود که سانحه‌ی انفجار بمب در مرکز حزب جمهوری اسلامی در تهران و شهادت‌شهید بهشتی و یارانش در هفتم تیر ۱۳۶۰ روی داد و ما صلاح در آن دیدم که فعلا" ادامه کار را متوقف سازیم . تصادف مرحوم روحانی درتابستان ۱۳۶۴ که از علاقمندان وفادار به

پسته تعاونی
مرکز نشر فرهنگ و ادبیات کردی
انتشارات صلاح‌الدین ایوبی
تلفن ۳۵۸۰۰

شماره ...
تاریخ ...
پیوست ...

بەڕێز کەلیمولاهی تەوەجودی

وەڵامی بڵاو بەرکەوتنی نیوە لە پیناوی فەرهەنگ و ئەدەبی کوردی لە بەرداشی پاک فاوانە خوازین.

بەم‌جورە بە نیوەی بەڕێز رادەگەیەنین کە بەکەمین کونگرەی فەرهەنگی ـ ئەدەبی کوردی لەتاریخی ۶۵/۷/۲ بەمەبەستی پاش نیوەڕۆ لە مزگەوتی نووری (مزگەوتی جامیعە)ی بەهابادا بیک دی .

هیوادارین بە بەشداری کردن لەم کونگرەدا بتوانن بە فەرهەنگ وئەدەبی کوردی یارمەتیمان بدەن.

بەڕێوەبەر

ناوەندی بڵاوکردنەوەی فەرهەنگ وئەدەبی کوردی

فینگشیدارانی سەلاحەدینی ئەیوبی

فرهنگ کرمانجی بود، بس مشکل کار میفرود. مگر ایجاد انجمن فرهنگی همواره نگارنده را بخود مشغول داشته بود که اطلاع حاصل شد مرکز نشر فرهنگ و ادبیات کردی صلاح‌الدین ایوبی در شهر اورمیه در آذربایجان غربی کار خود را آغاز کرده و اولین شماره مجله آن بنام سروه را برادر دانشمندمان آقای احمد شریفی برایم ارسال داشت. از دریافت آن خوشحالی زایدالوصفی روی داد و باب مکاتبه با مرکز مذکور گشوده شد سرانجام طی شماره ۸۴۶ ـ ۱۲ ـ ۸ /۶/ ۶۵ که تصویر آنرا ملاحظه میفرمائید، از سوی مرکز مزبور از اینجانب دعوت گردید که در جهت ارائه‌ی نظرات و خواسته‌های کردان خراسان در نخستین کنگره فرهنگی ادبی کردی که در تاریخ ۳ تا ۵ مهرماه ۱۳۶۵ در شهر قهرمان پرور مهاباد تشکیل میگردد شرکت نمایم.

ناگفته نماند که این مرکز به همت و پشتکار مرحوم استاد هیمن شاعر نامدار کرد و سایر فرهنگدوستان و مبذول توجه و بعد صدر اولیای دولت جمهوری اسلامی ایران تأسیس گردید.

در این کنگره تاریخی مسایل بسیاری در جهت گسترش و پیشرفت فرهنگ و ادب کردی مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت و پیام تاریخی برادر مهندس موسوی نخست وزیر ایران و بدنبال آن سخنان جالب و پرمحتوای برادر انصاری معاون سیاسی استانداری آذربایجان غربی الهام دهنده‌ی به کنگره بود که خط مشی آنرا مشخص میساخت، نکات حساس این کنگره از خطه قسمتی از سخنرانی نگارنده در ویژه نامه‌ی سروه که در اول اردیبهشت ۱۳۶۶ منتشر شد بیان گردیده است.

از افتخارات بسیار بزرگی که در این کنگره‌ی عظیم تاریخی نصیب اینجانب شد، این بود که کنگره به اتفاق آراء حقیر را به نمایندگی فرهنگی کرد در خراسان انتخاب نمود و بدنبال آن نامه شماره ۹۶۰ ـ ۱۲ ـ ۱۳۶۵/۷/۱۳ مرکز انتشارات صلاح الدین ایوبی در همین رابطه شرف صدور یافت که تصویرش را ملاحظه میفرمائید.

با مسئولیت سنگینی که کنگره بردوشم نهاده بود و همواره سنگینی آنرا احساس میکردم جریان و خط مشی کنگره را با برخی از علاقمندان به فرهنگ و ادب کرد در خراسان درمیان گذاشتم، که همگان آرزو داشتند تا نیز در خراسان چنین مرکز فرهنگی داشته باشیم و به پیام تاریخی برادر مهندس موسوی نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران پاسخ مثبت دهیم و خط مشی انتشارات صلاح الدین ایوبی را با دامنه‌ای گسترده‌تر دنبال کنیم، بهمین منظور اساسنامه انجمن فرهنگی ـ ادبی کرد خراسان (کرمانج) تهیه و تنظیم و به اداره کل ارشاد اسلامی خراسان تقدیم گردید که از آن طریق به وزارت ارشاد اسلامی در تهران ارسال شد و پاسخ تقریباً" مثبت آن از طریق اداره کل ارشاد اسلامی خراسان طی نامه شماره ۲۸۰۳۸ ـ ۳/۱۴ ـ ۶۵/۱۱/۲۶ به اینجانب ابلاغ گردید که محل تشکیل انجمن را مشخص و به اداره کل ارشاد اسلامی خراسان جهت اقدامات بعدی اعلام داریم.

بسمه تعالی

شماره ۱۲۰۹۶۰

تاریخ ۶۵/۷/۱۶

بیوست .....

مرکز نشر فرهنگ و ادبیات کردی
انتشارات صلاح‌الدین ایوبی
تلفن ۳۵۸۰۰

جناب استاد توحدی

سلام علیکم

باعرض تشکرمجدد از شرکت آنجناب درکنگره فرهنگی ـ ادبی کردی بدینوسیله از جنابعالی دعوت میشودکه نمایندگی مرکزنشرفرهنگ و ادبیات کردی و انتشارات صلاح الدین ایوبی را درمیان برادران غیورکردخراسان که از بهترین مدافعان این

تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۴۶
شماره ۳/۱۹/۲۸۰۴۸
بیوست .....

بسمه تعالی

وزارت ارشاد اسلامی
اداره کل ارشاد اسلامی خراسان

جهات موسس انجمن فرهنگی ادبی کرد خراسان

درخصوص تشکیل انجمن فرهنگی ادبی کرد خراسان مراتب جهت بررسی واعلام نظرطی نامه شماره ۳/۱۰/۲۳۴۰۶ ـ ۶۵/۹/۳۰ به اداره کل انتشارات وتبلیغات اعلام گردید. اینک ضمن ارسال فتوکپی پاسخ شماره ۲۲/۵۲۳۷ مورخ ۶۵/۱۱/۸ آن اداره کل نظر باینکه آئین نامه اینگونه انجمنهای فرهنگی در دست بررسی میباشد، لذا پس از اعلام آئین نامه مربوطه ازطریق جراید کثیرالانتشار اقدام مقتضی معمول خواهد گردید. ع ف

سید حسن خاتمه ای
معاون انتشارات اسلامی خراسان

مراتب این زمان تحت بررسی و اقدام است و امیدواریم انشاءالله بزودی با بذل توجه وعنایت اولیای امور به نتیجه‌ی مثبت نایل گردیم و در جهت نشر فرهنگ و هنر و ادبیات بومی کرمانج خراسان درچهارچوب قوانین جمهوری اسلامی ایران گامهای شایسته‌تری برداریم.

از دیگرکارهای فرهنگی ـ ادبی کردکه ازسوی دولت جمهوری اسلامی ایران با آن موافقت گردیده و جریان آن ادامه دارد ، انتشار روزنامه هفتگی جهاد به زبان کردی است که آخرین آن به شماره‌ی ۱۲۰ سال پنجم دوشنبه ۱۲ رمضان ۱۴۰۷ (۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۶) به‌دستم رسیده است . روزنامه‌ایست خبری ، سیاسی ، فرهنگی . این روزنامه در تهران منتشر میشود. نشریه‌دیگری که در تهران انتشار می‌یابد ، مجله‌ی کردی باعنوان ((گوڤاری ئامانج))می‌باشد که هر دو ماه یکبار منتشر میشود و شماره ۱۴ سال دوم ـ بهمن و اسفند ۱۳۶۵به دستم‌رسیده است . این مجله نیز فرهنگی است ،ضمیمه‌ای نیز برای کودکان دارد که جالب است .

ضمنا" یادآور شوم که در قطعنامه پایانی کنگره فرهنگی مهاباد تصویب و پیشنهاد شد که در سرتاسر مناطق کردنشین ایران زبان‌کردی در کنار زبان فارسی از کودکستان تا دانشگاه تدریس‌شود و برای این منظور کتابهای مورد نیاز به زبان کردی تالیف گردد.

عکس‌هایی از بریده‌جرایدکردی

مجله‌ی کردی‌سروه که به لهجه‌ی سورانی در اورمیه در استان آذربایجان غربی از سوی انتشارات صلاح الدین ایوبی منتشر میگردد، فعالیت بیشتری دارد. از نشریات کردی‌خارج از کشور هم که آگاهی دارم مجله‌ی ماموستای کرد است که در سوئد منتشر میگردد و دیگری روزنامه‌ی «گل» با الفبای عربی است که از سوی حزب دموکرات کردستان در سوریه به زبان عربی منتشر میشود وشماره ۱۹ سال چهارم آن که در اواخر تشرین الاول ۱۹۸۵ انتشاریافته به دستم رسیده است که مقاله‌ی جالبی در مورد کردهای پاکستان به قلم سیوعبدالرحمن کرد درآن به چاپ رسیده است. این مقاله از انگلیسی به عربی برگردانیده شده و در نشریه گل چاپ شده که نحوه آنرا ملاحظه میفرمائید. ضمناً از برادرمان آقای اکرم انور میرزا کردیاهنده‌ی مراقی که در آبورش وپرورش خراسان انجام وظیفه می‌نماید و زحمت ترجمه‌ی آن رابه فارسی قبول فرموده‌اند تشکر میگردد. در قسمتی از این مقاله آمده است که. کردهای پاکستان در ایالت بلوچستان (۱) (در مرز شرقی ایران) در دشت بولان زندگی میکنند. بولان ازنظر جغرافیائی براهمت می‌باشد، زیرا راه بازرگانی بین خاورمیانه وسرزمین هندوستان است... شهرهای کردنشین آن عبارتنداز خوردار، جالوان، سارووان و جاران. همچنین تعداد دیگری از کردها در ایالت سند پاکستان در شهر دیروعاری خان و در منطقه‌ی پنجاب در شهر «هزاری روحان» زندگی می‌کنند. برخی ازمورخین معتقدند که‌این کردهادرزمان انوشیروان پادشاه ساسانی به این ناحیه تبعید شده‌اند. و فردوسی در شاهنامه‌ی خود بارها از آنهانام برده است. از جمله می‌فرماید:

بیامد در آن دشت بسیار کوچ زاوغان و لاجین و کرد و بلوچ.

وسطوراردشت در بیت فوق همان دشت بولان است و جنگ رستم با گگ گوهزاددرآنجا واقع شد. زبان کردها و بلوچهای این منطقه بسبب زندگی سالیت آمیز در کنار همدیگر در طول قرون و اعصار بهم آمیخته است آنچنانکه مستشرقین چون دیمس و مالسورات انگلیسی‌از نویسندگان تاریخ بلوچستان به‌گمان افتاده و تصور کرده‌اند این دو قوم ایرانی ازیک ریشه‌ی اصلی می‌باشند.

در کتاب معروف بلوچ و بلوچستان تالیف میرگل‌خان که از آراء فردوسی و نویسندگان مذکورنتیجه‌گیری گردیده است، مهاجرت کردهای پاکستان ازغرب ایران به‌شرق ایران درزمان انوشیروان انجام گرفته‌است. برخی ازاین کردها امروز درنواحی سیستان و بلوچستان ایران‌اند و برخی در داخل بلوچستان پاکستان در مناطق کویته و کلات و خوزدار و اطراف رودخانه‌ی

۱ـ نگارنده در جلد اول کتاب حرکت تاریخی کرد به خراسان در صفحات اول توضیحات بیشتری درمورد کردهای پاکستان داده‌است، لطفاً به آنجا مراجعه شود.

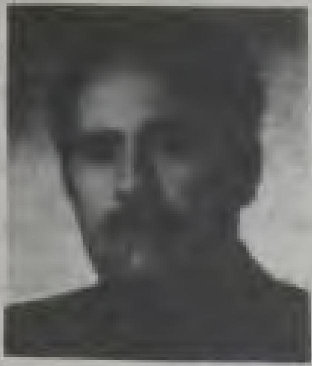

((گەرمەسیل)) زندگی می‌کنند.

برادرمان زراعت‌پیشه در رابطه با شرکت ایشان در کنگره فرهنگی مهاباد شعر زیبائی سروده‌اند و ارسال داشته‌اند که با سپاس از ایشان درج میگردد.

با کونگەری فەرهەنگیی مهابادی

من بیست، گلیم هاتیبە خەوەرەک خەش
وی گیان دا، خەلکێ هەزار سالان نەخەش
گوت، راوەن، وەری کەفن، مینا ساوەش
گاشەرەت وەن زەفیی ئارا سی حیلەوعەش

* * *

وی مرگیی دا، زەبریێ بە وەهەست کوردستانێ
زەوان شێرە مێریێ وەهەست کوردستانێ
تەر بێ راهەوالم تا وەلاتێ پاک کوردستانێ
وەبرانگان دەمالم، گشتی حاکێ ئێرانێ

* * *

کوردو کورمانج دو برایێنە وابا زەدێ ساوەک
بامی رابرتاربین، ئەوا ناهەردو جاوەک
دەس وە هەڤ دەینی عیرو، وە برانی زەتوبان
تا شێوەگرتن دیبا، کوردو کورمانج وە سافەک

مشهد ـ ۷ مهرماه ۱۳۶۵

* * *

در اینجا به آگاهی میرساند که برادر هنرمندمان آقای سیدعبداله بیگزاده که‌ازکردهای جلالی شیروان می‌باشد و از معروفترین و ممتازترین طراحان و خطاطان کشور به‌حساب می‌آیند، طرح جالبی برای انجمن ادبی و فرهنگی کرمانج خراسان ترسیم نموده‌اند که ملاحظه میفرمائید. در این طرح مسایل دینی، فرهنگی، هنری (موسیقی و عرفان) وعدم‌وابستگی به شرق و غرب و بسیاری نکات حساس و ظریف فرهنگی پیاده شده است.

از تمام هم‌میهنان عزیز، بویژه خواهران و برادران کرد انتظار داریم چنانچه انتقاد و ارائه‌ی طریقی در این رابطه دارند، ما را از عنایات خویش مستفیض و بهره‌مند سازند و در این رهگذر یار و مددکارمان باشند.

برانگیخته کلیم‌الله توحدی

با سلام بشما برادر ارجمند کلیم‌الله توحدی

کتاب ارزنده شما جلد دوم حرکت تاریخی کرد به خراسان را مطالعه نمودم از زحمات ایثارگرانه شما که یقیناً متحمل زحمات فراوان شده اید برای جمع آوری این مجموعه نفیس و این امر مهم که باعث زنده نگهداشتن فرهنگ کردی است کمال تشکر را دارم سالیان سال بفراموشی سپرده میشد. شما با زحمات بیش از حد خود باعث شکوفائی این فرهنگ شده اید ادامه میدهید از زحمات گذشته شما برادر دانشمند تشکر میکنم و موفقیت آینده شما را از خداوند متعال خواهانم. والسلام. ۱۳۶۶/۳/۱۲

سید عبادالله یک زاده

آرم فرهنگ کرمانجی
کار استاد سید
عبدالله بیگزاده

کار استاد هراتی قوچانی

نشر فرهنگ و هنر کرمانجی

بنگاه کنید
به صفحه ۵۳۳

کمیسیون دستور زبان کردی ـ آقای احمد شریفی از نویسندگان مشهور کرد نفر سمت چپ

۴ـ ردیف جلو از چپ به راست . آقای دکتر ابراهیم عزیز ابراهیم از برادران کرد عراقی ـ کلیم الله توحدی (خراسان) ـ استاد عبیدالله ایوبیان ـ دکتر محمدتقی ابراهیمی سنندجی (از تهران) ـ و روحانیون کردستان و امام جمعه کرمانشاه (با عبا)

ازچپ: آقای قرنی زاده امام جمعه مهاباد و شعرا و روحانیون کرد

ازراست: آقای تهرانی زاده ـ آقای دکتر توکلی ـ آقایان صالحی ـ ایلخانی زاده ـ دکتر ابراهیمی ـ ماموستا حقیقی ـ آقای فدائی شاعر آقای دکتر فریدون جنیدی ـ حجت الاسلام محمدی ـ استاد صدیق صفی‌زاده بوحدی .

مراسم خداحافظی و پایان کنفرانس ۶۵/۷/۵ ـ مهاباد
عکس مرحوم استاد هیمن شاعر متعهد و نامدار کرد در گوشه سمت راست

در کتابخانه استاد عبدالله ایوبیان ـ ۶۵/۷/۵ ـ مهاباد
از سمت راست، آقایان دکتر ابراهیمی، دکتر فریدون جنیدی بنابوری ـ استاد عبدالله ایوبیان ـ کلیم الله توحدی ـ استاد صدیق صفی زاده (بوره که یی).

از راست: آقایان پرویز جهانی، تهرانی زاده، توحدی، جلالی نظامی، عبدالسلام برهانی قاسملو

ملا مصطفی بارزانی کبیر

وفات

درگذشت

بمناسبت هشتمین سالگرد

رهبر مجاهد مسلمان کرد عراق-

ملا مصطفی بارزانی

و چلمین روز

رهبر مجاهد مسلمان کرد (عراق)

ادریس بارزانی

که دین به ملا مصطفی مسلمان کرد عراق - ملا مصطفی بارزانی و ادریس بارزانی تمام عمر خود را در راه اسلام و حل و آزادی برای ملت عراق بخصوص ملت کرد سپری و تجربه هیجده ساله سنگر حل مانند (ایران) بنیانگر منطقه بخصوص در رژیم ملت عراق صنگیه و بارزانی و فرزندش ... ملا مصطفی بارزانی و عضو فرزندش ادریس بارزانی تولدی چلم ملت کرد را گرانی میدارد لیهمین مناسبت مجلس یادبود ... پنجشنبه ۱۳۶۵/۱۲/۲۱ ساعت ... صبح الی ۱۲ ظ در ... تشریف بفرمایند.

●●(در مسجد جعفری)●●

واقع در خیابان ... جنب کوچه ... دعوت میشود در این مراسم شرکت و با قرائت فاتحه روح آن مرحومان را شاد فرمائید.

از طرف پناهندگان کردهای عراق مقیم استان (خراسان) (ر)

کشتی

کشتی KOSHNI همانست که درفارسی کشتی می‌گویند . بااین تفاوت که واژه‌ی کرمانجی آن اصیل‌تر و باستانی‌تر است . کشتی یاکشتی منسوب به‌کشن وکشن به معنای کمربند است . برخی معتقداند که این کشتی منسوب به کمربند زردشت پیغمبر است ، اما بایدتوجه داشت پیش از اینکه پیروان زردشت پیغمبر ، کمربند را بعنوان علامت و نشان دین زرتشت برگزینند ، کشن که همان کمربند است وجود داشته و پهلوانان باستان مانند سام نریمان و زال و رستم و گشتاسب و دیگران کمربند یا کشن می‌بسته‌اند و زرتشت در زمان گشتاسب ظهور کرد و دین خود را عرضه داشت ، بنابراین کشن سابقه‌ای باستانی‌تر و شاید همزمان باپیدایش خانه که همانا پوست حیوانات بوده است بوجودآمده که بترآن زمان پابوست حیوانات درهم تابیده که بعد کشی نامیده شد ، کمر خویش را می‌بسته است . بنابراین سابقه‌ی کشتی یاکشتی خیلی قدیم‌تر از زمان زرتشت پیغمبر است . و بمناسبت اینکه پهلوانان برای کشتن حریف خودار زمین دست به کشن همدیگرمی‌برده‌اند (همچنانکه امروز هم در کشتی کرمانجی مرسوم است) از این‌رو آنرا کشتی یا کشتی نامیده‌اند . تلفظ واژه‌ی فارسی آن که کشتی است ، گمان میرود از ریشه‌ی کشتن گرفته شده باشد یعنی کسی که حریف خود را برزمین میزد ، معمولا" بهپگاه او را می‌شکافت و او را می‌کشت .

بهرحال کردهای خراسان کشتی تلفظ میکنند ، نه کشتی ، و منظور از کشتی‌همان‌کشتی پهلوانی باستانی است که طی قرون واعصار کردهای خراسان موفق به زنده‌نگهداشتن این میراث فرهنگی باستانی شده و چراغ آنرا تا امروز فروزان نگهداشته‌اند . چنانکه‌در سالهای اخیر تقریبا" این کشتی در خراسان فراگیر شده و بعنوان یک رکن اصلی ورزش این سرزمین پهناور بدیرفته گشته است که مشتاقان و تماشاچیان فراوان و پرشور تحمل دارد ، به نحوی که عاشقان آن برای تماشای مبارزات پهلوانان موردتوجه‌خودساعتهای متوالی در مقابل برف وباران باگرمای شدیدتابستان روی زمین یاسکوهای استادیوم‌هایی‌نشینندوباحوصله‌ی فراوانی آنرا تماشا میکنند وبه قهرمانان خود جایزه میدهند . کشتی یاغول دست اندرکاران تربیت بدنی خراسان ، کشتی جوخه زیرپاو نالوده‌ی کشتی خراسان است ، ودر سالهای اخیرفنون این کشتی وسیله‌ی قهرمانان این خطه به سرتاسر میادین ورزش جهان راه یافته و برخی ازآن فنون درتاریخ کشتی بین‌المللی به ثبت رسیده‌اند . نگارنده دراینجا قصد ندارد بیش از این به تاریخ تحول و حفظ این میراث فرهنگی بپردازد ، زیرا کتاب جداگانه‌ای تحت عنوان پهلوانان خراسان در این زمینه تالیف نموده است . فقط به این نکته اکتفا می‌کند ، که پهلوان اکبرخراسانی و دیگر قهرمانان نامدار خراسان از این خوان گسترده بهره‌مند شده و برقیب خویش پیروز گشته‌اند .

درطول تاریخ ایران کرد خراسان از بهترین پاسداران و رونق دهندگان به این کشتی بوده‌اند . زیرا هرسال ازخوانین و روسای ایلات پهلوان و بختی (شاعر و نوازنده‌ی) مخصوص داشته‌اند که همه ساله چندین بار در مراسم جشن ها و اعیاد و عروسیها من آنهـا سابقه برگزار میگردیده و سرانجام در مراسم نوروزی پهلوان مخصوص ایلخانی زعفرانلو از میان تمام پهلوانان انتخاب می‌گردیده است .

ایرانی کرد نسبت به پهلوانان خود تعصب ویژه‌ای داشتند و هرگز مایل نبودند ، پهلوان آنها به رمس بخورد یابختی آنها مغلوب بختی دیگری بشود ، در سالهای اخیر این تعصب طی در آقای پهلوریهادری (بادلانلو) بیش از دیگران قوی بود . در زمان بیش از نادرشاه کشتـــی شعاع بیشتری را دربرمیگرفته و در سرزمینهای خوارزم و مرو وسرخس نیز رونق داشته‌وپهلوانان کرد باپهلوانان ترک آسیوی مرزهای ایران پنجه‌نرم‌کرده و مصاف میداده‌اند . کشـــــی و تفریحات و گسترش آن درمیان کردها حالت خاصی داشته و امر لازم‌وضروری بوده است ، زیرا برای پاسداری از مرزهای ایران زمین باید جوانان خود را قوی و نیرومند میکرده‌اند که در جنگ با حریفان متجاوز بتوانند برآنها غلبه نموده و از جان و مال و ناموس و آب و خاک خویش دفاع نمایند . اینک برای تجزیه و بزرگداشت خاطر پهلوانان این‌سرات فرهنگی چند صفحه‌ای را بعنوان آلبوم پهلوانان اختصاص میدهیم . امیدوارم روزی پیش‌آید که با انتشار کتاب پهلوانان خراسان از جنبه دیگر برادران پهلوان خراسانی اعم از کرد و ترک و فارس هم بتوان‌آنهم‌وخدمات ارزنده‌ی آنان دراین رهگذر را بتوده خوانندگـــان عزیز عرضه کنم .

قوچان ..
نفر دوم مدال به‌دست مرحوم مجتبی فاتحی
سمت راست ، مرحوم مدرس زاده
سمت چپ ، مرحوم عبدل پدر آقای ف ا احمد پهلوا فا

مسابقات کشتی چوخه‌ای خراسان

۶۳ نفر از کشتی‌گیران باچوخه ۹ شهرو بخش خراسان در اسفراین گردآمدند و اولین مسابقه آنها در استادیوم اسفراین توسط آقای جوانشیر رئیس تربیت‌بدنی افتتاح شدو بیش از سه‌هزار تماشاگر برجریان آن نظارت کردند.

داوری مسابقات با آقایان احمد وفادار بعهده داشت و نتایج مسابقه ها به شرح زیر اعلام گردید.

وزن ۷۲ کیلو

نورمحمد حقانی از اسفراین با علی باقری از نوجان‌برنده باقری با امتیاز.

علی قربانی از رزنه‌باجلیس اسفراین از شیروان‌بنفع قربانی

حجی‌قربان‌ابراهیم آقایی با بحیی دارغ از کلاته بنفع دارغ.

ایمان محمدی از بجنوردبا محمد روحانی از بجنورد بنفع ایمانی.

محمد علی عباسی‌بابلی از اسفراین با نراقعلی اوری از نیشابور بنفع اوری.

یدالله روشنی از شیروان با نجف صمدی از اسفراین برنده اسفراین.

علی اصغر فهیمی ازقرمان با رمضانعلی شکفته ازشیروان برنده شکفته.

رضا شریعتی از نیشابور با علی‌اکبر احمدی ازاسفراین برنده احمدی.

سیدمحمدمیکائیل ازقرمان با حسن روشنی از اسفراین بنفع روشنی با خربه فنی.

خداداد عداد از نوجان با حسین صفری از نوجان بنفع حسین صفری.

بخش میدان های نبرد جنگهای سنتی و تاریخی است که پهلوانان بودند و نبرد همای زیبه‌تنشان و بخاک انداختن حریفان که نشانی بود برای سرنوشت پیروزی و شکست سپاهی مظیم.

این خاطرات چه در جنگهای اسلامی، و چه در جنگهای قبل از اسلام همواره دوشادوش یکدیگر تعیین‌کننده بوده‌و اکنون که کشتی‌گیران با چوخه در خراسان زنده‌کننده‌خاطرات ارزنده قهرمانان نام‌آور تاریخ هستند همه‌جا با فریاد های دوستداران و آواز دهل‌وسورنا با هیجانی در خور تحسین و ستایش مردانه‌تر، میکنند تا پشت حریف را بخاک برسانند.

←

میحنه‌ای از مسابقه کشتی با چوخه خراسان

صحرائی ، محمدعلی صحرائی فرزند ازکردان باجیانلوست که در سال ۱۳۱۹ در روستای دولتخانه درشمال قوچان دیده به جهان گشود و در ۳۰ سالگی دراوج قدرت وشکوفائی روز ۱۳۴۹/۷/۷ براثر واژگون‌شدن اتومبیل فولوکسش درجاده قوچان مشهد بدرود حیات گفت وجامعه‌ی ورزش ایران و مردم خراسان را داغدار ساخت .

مرحوم صحرائی نیز مانند دیگر جوانان کرد خراسان در مراسم عروسی‌ها و جشن‌هاو عیدها باهم سن و سالان خود کشتی میگرفت و به تشویق بزرگان ایل روزبروز موفق تر میشد ، تااینکه درمسابقات کشتی خراسان در سال ۱۳۴۴ در سنگین وزن به مقام‌قهرمانی‌رسید وهمان سال نیز در مقام دوم قهرمانی کشور قرار گرفت .

درمسابقات قهرمان کشوری که در کرمانشاه برگزارشد در وزن هفتم به‌مقام‌قهرمانی‌رسید، ازسال ۱۳۴۵ به بعد همیشه در رشته‌های آزاد وفرنگی در وزن خود بمقام قهرمانی رسید درسال ۱۳۴۶ درمسابقات‌جهانی *ماردل پلاتا* که‌درآرژانتین‌برگزار شد ، « برحریفان صاحب‌نامی جون *یونگ بات* از مغولستان صاحب عنوان دوم بازیهای المپیک ۱۹۶۸ مکزیکو ، و نیز بر *فرانسیس بالو* قهرمان رومانی غلبه‌کرد . » و با پیروزی چشمگیر خود نظر کارشناسان کشتی جهان را جلب کرد . صحرائی قهرمان زاینی بنام *فوجی گاوا* را نیز ضربه فنی نمود وبا *هنگ شنگ* قهرمان امریکائی مساوی کرد و در آخرین کشتی مغلوب تجربیات فراوان قهرمان بلغارستان بنام روسی *پتروف* شدوبجای‌اینکه‌درسکوی‌دوم‌جهانی قرارگیرد بخاطرحق‌کشی‌هائی که بعمل آمد بمقام چهارم وی را تنزل دادند .

صحرائی درمسابقات جام تختی که در شوروی برگزار شد بمقام دوم رسید ، در جام آریامهر (سابق) در تهران بمقام قهرمانی رسید .

صحرائی تازه در حال شکوفائی و کسب افتخارات جهانی بود که آن حادثه جانگداز بوجود آمد و دوستداران خود را داغدار ساخت و روزنامه کیهان پنجشنبه ۹ مهر ماه ۱۳۴۹ در این‌رابطه چنین نوشت ، « . . . صحرائی رانمام کسانی که دیده‌بودند دوست داشتند نه فقط بخاطر آنکه خوش اندام و پرزور بود ، بلکه بخاطر آنکه ، مؤدب ، فروتن ، پاک صفت ، و فداکار بود . یعنی تمام و کمال صفت پهلوانان بزرگ باستانی ایران را داشت » .

وبه‌پاس این صفات نیک مرحوم‌صحرائی بود که بزرگترین سالن کشتی مشهددرمجموعه‌ی ورزشی سعدآبادبنام وی نامگذاری شدکه‌امروز مرکز فعالیت هیأت کشتی و کشتی گیران‌خراسان می‌باشد . در خرداد ۱۳۵۸ نیز هیئت تربیت بدنی قوچان به سرپرستی مرحوم حواد داشی مسابقات صحرائی در این شهر برگزار گردید که پهلوانان قوچان بمقام قهرمانی رسیدند و چیرانی‌ها که‌رقیب بودند به‌مقام دوم دست یافتند . ناگفته نماند که آقایان حسن صحرائی وعباس صحرائی برادران مرحوم‌صحرائی نیز از کشتی گیران و قهرمانان خراسان میباشند .

مرحوم محمدعلی صحرائی (سمت چپ) درمدت ۱۹ دقیقه پهلوان احمد بهمنی چناراسی‌را ضربه فنی کرد . براثر این پیروزی تیم فوجان اول و چناران دوم شد . درکشتی‌جوجه همیشه پهلوانان کرد فوجان و چناران برای کسب مقام قهرمانی ، رقیب همدیگرهستند .

مراسم برگزاری مسابقه ، دبیرستان امرکبیر فوجان جهان پهلوان احمدوفادار بعنوان داور در گوشه‌ی چپ پشت میز داوری ناظر جریان است .

پهلوانان جنوردی : مربی آقای صدارتی
ازراست . شادروان علی روحانی قهرمان سنگین وزن ایران ـ حسنعلی درتومی ـ حسین تاج فیروزه ـ امیر محمدی ـ بهمن حرمی ـ علیخان باغچمی .

شادروان پهلوان علی روحانی قوردانلو بجنوردی ، در مسابقات قهرمانی کشتی خراسان در شیروان برنده‌ی دو جایزه‌ی ارزنده شد . در جایزه اول سنگین وزن که یک گاو شیرده نصیب او شد ، و این جایزه را بلافاصله به فرزند مرحوم محمدعلی صحرائی باجیانلو اهداء کرد . جایزه‌ی دوم هم کاپ اخلاق بود که ازنظر اخلاقی نیز قهرمان مسابقات شناخته شد . پهلوان احمدوفادار درسمت چپ عکس مشاهده میشود .

پهلوان غلامرضا قشنگ ـ غلامرضا قشنگ فرزند حسین ازکردهای رشوانلو منطقه‌ی چناران مشهد در حدود سال ۱۳۱۵ خورشیدی در روستای گوارشک دیده به جهان گشود . وی ازهمان اوان کودکی علاقه‌ی شدیدی به‌کشتی داشت و با کودکان و نوجوانان هم سن وسال خویش درمراسم عید نوروز و عروسی‌های محلی کشتی میگرفت ، تا آنجا که‌درمرحله‌ی جوانی برهمه‌ی همرزمان زمان خویش پیروز شد .

دراین عکس پهلوان قشنگ که در مسابقات قهرمانی خراسان درشیروان بمقام‌اول رسیده‌پرچم مسابقات را در دست دارد و نفر دوم کنار او پهلوان احمد بهمنی چنارانی است . غلامرضا علاوه‌بر میدان کشتی ،در میادین اخلاق و سخاوت و جسارت نیز پهلوان و زبانزدخاص‌وعام بود . استقبال و بدرقه‌ی وی از مرحوم پهلوان تختی در سال ۱۳۴۲ همه‌ی مخالفان تختی را که در دربار پهلوی و ساواک جهنمی شاه کمتر نبودند ، به حیرت واداشت .

پهلوان محمودقشنگ ـ محمودقشنگ که این زمان (۶۶ ـ ۱۳۶۵) ریاست هیأت کشتی خراسان را برعهده دارد ، فرزند حسین رشوانلو و برادر مرحوم غلامرضاقشنگ است که در سال ۱۳۳۲ در روستای قهرمان برور گوارشگ پا به عرصه‌ی وجود نهاد و از همان اوان کودکی چون قرووبرز پهلوانی دانست ، مورد توجه برادرش قرار گرفت و زیرنظر وی به ادامه‌ی کشتی پرداخت . محمود چون به مرحله‌ی شکوفائی رسید زیر نظر پهلوان حمید توکل مربی کشتی آموزشگاههای خراسان ، از کشتی چوحه به کشتی آزاد روی آورد و ضمن ادامه تحصیل در دبیرستانهای مشهد به تمرینات سخت وفشرده‌ی خویش نیز ادامه داد ، به نحوی که پنج بار در مسابقات کشتی آموزشگاههای کشور به مقام قهرمانی آموزشگاههای ایران دست یافت .

درسال ۱۳۵۵ در مسابقات قهرمان کشوری رشت و درسال ۱۳۵۶ در مسابقات قهرمان کشوری ساری به مقام قهرمانی کشور دست یافت ، در مسابقات جام آریامهر (سابق) که در

ابتهم فرهادشیخکانلوچنارانی است که درکشتی آزاد مسابقات قهرمانی خراسان که دربجنورددرسال ۶۵ برگزارشدبمقام قهرمانی استان رسید . پهلوانان معروف خراسان باشماره درصف جلو مشخص شده‌اند :

۱ـ محمودقشنگ رئیس هیئت کشتی خراسان ۲ـ وفادار ۳ـ حیدرخان شیخکانلو ۴ـ حسنخان شیخکانلو ۵ـ ابراهیم آزمون ۶ـ گلمکانی

سال ۱۳۵۶ در تهران برگزار شد ، دوبار در سکوی دوم قرار گرفت و یکبار به مقام اول نائل آمد و بر قهرمان شوروی نیکلای پترنیکوف پیروز شد . در این عکس که داور فرانسوی دست فشنگ را بعنوان پیروزی بالا برده است ، بوری شاهمرادوف قهرمان جهان و سرمربی کشتی شوروی و استاد دانشگاه باطر شکست قهرمان خود از فشنگ است که درسمت چپ فشنگ بحالت نشسته و دست تاءسف بسهم مالیده بانگرانی مشاهده میشود .

درمسابقات بین المللی و همچنین در جام جمهوریت افغانستان به مقام قهرمانی بین المللی رسید. درجام بین المللی تفلیس که در کشور شوروی برگزار شد، به مقام دوم رسید. درجام اولانیاتور در هولستان نیز به مقام دوم دست یافت.

از کشتی های خاطره‌انگیز فشنگ، کشتی وی با الکساندرماتیوف عضو تیم ملی شوروی بود، که در تهران به او باخت، اما درشوروی او را زمین زد و پیروزی خود را تثبیت نمود. فشنگ صاحب ۱۲ قطعه مدال طلا و تعداد زیادی مدال‌های نقره از مسابقات قهرمانی کشتی می‌باشد. فشنگ به کشتی باستانی جوخه که یادگار نیاکان وی میباشد، علاقه‌ی شدیدی‌دارد ومیگوید هیچکدام ازکشتی‌های دیگر نمیتواند همچون جوخه بر روح و جسم او مسلط شود، زیرا تمام نکات وصفات پهلوانی در کشتی جوخه متبلور است و بزرگترین ومهمترین میراث فرهنگی ایرانیان میباشد. وی معتقد است که کشتی جوخه زیبنده و شایسته‌ی کشتی‌خراسان و بلکه ایران است که باید توجه بیشتری به‌آن معمول شود و درسطح جهانی مطرح گردد و در گسترش آن تلاش شود. فشنگ بهترین و خاطره انگیز ترین کشتی خودرا با قهرمانی کریمی نرانلو پهلوان فوجان میداند که سالها یکه‌تاز میادین کشتی خراسان بود. محمود فشنگ با پیروزی بر قرمانلی به اوج شهرت و پیروزی رسید وبه یکه‌تازیهای قرمانلی پایان داد. همچنانکه او به یکه‌تازیهای فرهاد شعبانی میلانلو اسفرایی پایان داده بود.

محمود فشنگ که از سیرت و صورت فشنگی برخوردارامست، فشنگ ترین وپرهیجان‌ترین کشتی‌هارا ارائه‌میداد. کشتی او هم مانندکشتی رمضان شکننده فوجانی شوروحال زایدالوصفی در تماشاچیان کشتی و بینندگان برنامه‌های تلویزیونی بوجود می‌آورد. به‌نحوی‌که‌همه یک صدا فریاد برمیداشتند. فشنگ، فشنگ، فشنگ، ....

روزنامه رستاخیز سابق در مورد ارزیابی هفدهمین دوره از مسابقات بین المللی کشتی آزاد ۲۷ تا ۲۹ ژوئیه که در تفلیس، شوروی برگزارشد، در مورد فشنگ نوشت.

« بوری شاهمرادوف مربی ارشد کشتی اتحاد شوروی و دارنده‌ی عنوان استاد شایسته‌ی ورزش طی مصاحبه‌ای که بخبر خبرگزاری مطبوعاتی نووستی با او به عمل آورد گفت، اگر در مسابقه‌ی بین المللی کشتی آزاد در تفلیس جایزه‌ای برای پیروزشدن می‌بود، بدون شک مال فشنگ ایرانی میشد.»

همچنین روزنامه مذکور افزود که. « محمودفشنگ که در وزن ۶۸ کیلو کشتی می گیرد، بخاطر پیروزی فشنگی که در مسابقه با نیترای پتریکو کشتی‌گیر باتجربه شوروی بدست آورد، شایستگی این ارزیابی را کسب نمود. مهارت وایستادگی او با ابراز احساسات ده‌هزار تماشاچی که درکاخ‌ورزشی تفلیس گردآمده بودند، روبرو شد.»

نیز روزنامه دنیای ورزش دراین مورد با تیتر درشت نوشت:

نمایش تحسن انگیز فشنگ ـ در ۶۸ کیلو نمایش محمود فشنگ به راستی حیرت انگیز بود .او حضورش برای تماشاگران گرجی شادی‌بخش بود چرا که‌نمایشی پهلوانی داشت‌و باپورش های پیاپی چنان عرصه را بر رقبا تنگ میکرد که اکثر مبارزات خود را باسه اخطاره‌کردن حریف به پایان برد .

فشنگ در کشتی های خراسان سمت داوری را نیز برعهده داشت ،چنانکه در عکس زیر ملاحظه میفرمائید در مسابقات کشتی اردیبهشت ۱۳۵۸ که بخاطر بزرگداشت جهان پهلوان تختی در استادیوم سعدآباد (تختی کنونی) بمدت سه‌روز برگزار میشد بعنوان داور کنار در گوشه‌ی سمت چپ در میدان چمن روی صندلی نشسته وبادقت کشتی گیران چوخه‌را زیرنظر گرفته است . داور وسط آقای قدیرنجودچی فوچایی از قهرمانان کشتی ایران می‌باشد عاشق‌های کرد می‌نوازند و استادیوم یک پارچه‌شور و غلغله است .

محمودفشنگ از فشنگی‌های صفات جوانمردی و درستکاری و اخلاق نیکو و فروتنی نیز برخوردار است و بهمین جهت مورد محبت وعلاقه‌ی تمام پیش کسوتان‌وجامعه‌ی کشتی وورزش خراسان میباشد ،و ازاین روست که این زمان (۶۶ ـ ۱۳۶۵) ریاست هیات کشتی خراسان را برعهده گرفته است . ماهم آرزوی موفقیت وپیروزی درتمام زمینه‌های اخلاقی واجتماعی برای آقای فشنگ و یاران محترمشان داریم وامیدواریم در پرتو تلاش و کوشش شبانه‌روزی آنان

همت آقای فره مدیرکل تربیت بدنی خراسان ، خداوند بزرگ آنان را توفیق دهد که مشعل فروزان کشتی خراسان را که مبوقت به خاموشی بگراید ، بیش از پیش فروزانتر نموده آب رفته را بجوی باز آرند که خراسان سرزمین نام و نام آوران نامی ایران است وخراسانیان همشهری فردوسی انتظارات بیشتری از آنان دارند .

محمود قشنگ بحقش میرسد

فدراسیون کشتی سرانجام پس از گذشت ۲ سال و اندی قبول کرد که درمورد محمود قشنگ کشتی گیر خراسانی درمسابقه های نهمین دوره جام آریامهر دچار اشتباه شده و مدال طلای مسلم اورا به حاج احمدی داده است.

جریان این واقعه ازاین قرار بود که عبداله حاج احمدی و قدیر بیگف روسی‌پرسر تصاحب مدال طلای ۶۸ کیلو مبارزه داشتند که براثر یک واقعه که ناشی از گاز گرفتن بود، اوراز پیروزی ضربه فنی قهرمان روسی بی تفاوت گذشت و کشتی گیر روسی به این خاطر از ادامه مسابقه سرباز زد و به این ترتیب حاج احمدی پیروز اعلام شد.

این درشرائطی بود که قدیر بیگف بخاطر نقض مقررات از جدول حذف شده بود. بواسطه اینکه قشنگ فاتح حاج احمدی درجدول حضور داشت بطور طبیعی بمقام قهرمانی میرسید ولی بجهت اینکه داوران ان مسابقه دراوراق داوری نتیجه را پیروزی ضربه فنی و باخت ضربه فنی به ثبت رسانده بودند اشتباه فوق موجب گردید و جدول نویس که ناظر مبارزات و حوادث روی داده درتشک نبود طبق جدول حاج احمدی را قهرمان معرفی کرده بود درحالیکه وقتی کشتی گیر روسی از جدول حذف میشود بجهت پیروزی قشنگ برحاج احمدی مدال طلا حق قشنگ بود.

بهرحال فدراسیون کشتی قول داده که بزودی مدل طلا و حکم قهرمانی او را به مشهد بفرستد و بیش از این موجب گلایه قشنگ نگردد.

برادران اوغازی ـ آقایان دکتر حشمت‌الله اوغازی و حضرت‌الله اوغازی و قدرت‌الله اوغازی فرزندان مرحوم علی‌پهلوان فرزند حاج موسی پهلوان رورتابلو از ایل سوکانلو اند که پهلوانی

در خانواده‌شان موروثی است . کشتی مرحوم علی پهلوان زورناتلو با علیمحمد پهلوان معروف بوانلو که در عروسی مرحوم حاتم‌خان کیکانلو در اوغاز در حضور بزرگان و حوانین سرحدی قوچان انجام گرفت و از صبح تا ک بعدازظهر ادامه یافت ، هنوز در سرحد ضرب المثل است علیمحمد پهلوان بوانلو کشتی است که سنگ آسیاب را روی سینه‌اش بلند میکرد و دور میدان میگرداند .

مسابقات کشتی جوخه‌خراسان ـ ۵۳/۶/۶ درفریمان
مقام اول نصرت اله اوغازی ـ مقام دوم قدرت اله اوغازی

در مراسم این عروسی باشکوه (عروس دختر عموی علی پهلوانی زورناتلوئی بود)کشتی این دو حماسه‌ای بودوسرانجام علی پهلوان شربه‌فنی شد . زیرا علیمحمد پهلوان بوانلوهرگز پشتش به زمین نرسیده بود و بعد هم نرسید . برادران مذکور هم از پدر پهلوانی را به‌ارث برده و سالها در خراسان یکه‌تاز میدان بوده‌اند .

اینک عکس نصرت اوغاریان را ملاحظه میفرمائید که در مسابقات قهرمانی خراسان که‌در تاریخ ۵۳/۶/۶ در فریمان برگزار گردید ، به مقام اول رسیده و برادرش قدرت الله درسکوی دوم قراردارد .درعکس‌زیر قدرت الله را در مسابقات قهرمان کشوری فرهنگ‌روستائی برسکوی اول قهرمان کشوری ملاحظه میفرمائید .

شیروان قهرمان کشتی چوخه خراسان‌شد

هفتمین دوره مسابقات کشتی با چوخه خراسان طی چهار روز در شهرستان شیروان برگزار شد.

دراین‌دوره‌مجموعا۴۸کشتی‌گیر روستایی‌ازشهرستانهای: شیروان ، قوچان ، بجنورد ، اسفراین، درگز و بخش‌های: تیانکان ، فاروج و باجگیران شرکت داشتند.

این مسابقه‌ها قبلا بدون وزن‌کشی انجام می‌گرفت اما از هشت سال پیش به‌دو وزن تقسیم شد و امسال نیز به‌سه‌وزن افزایش یافت.

سبک‌وزن (۷٤ کیلو) ، میان وزن (۸۲ کیلو) و سنگین‌وزن (۸۲ کیلو ببالا).

جوایز برندگان طبق معمول عبارت از گاو ، اسب و گوسفندبود که درمراسم اختتام‌طی‌تشریفاتی‌بقهرمانان داده‌شد.

در وزن ۷٤ کیلو مجموعا ۲۹ تن شرکت داشتندکه امیر منوری از شیروان باپیروزی برکلیه حریفان خود قهرمان شد محمود قشنگ از تیانکان و حسین مهرافروزیان از قوچان به‌ترتیب مقامهای دوم و سوم را بدست‌آوردند.

در وزن ۸۲ کیلو دوازده تن شرکت داشتند که موسی‌الرضا رحمانی از شیروان صاحب مقام نخست شد. حسین تاج فیروزه‌ای از بجنورد و قدرت‌الله اوغازیان از شیروان رتبه دوم و سوم را احراز کردند.

در وزن ۸۲ کیلو ببالا فقط هفت‌تن حضور یافته بودند که علی روحانی از تیانکان باپرتری کامل بمقام قهرمانی دست یافت حسنعلی صحرایی و نصرت‌الله اوغازیان مقامهای دوم و سوم را بدست آوردند.

در مجموع امتیازات ، شیروان حائز مقام قهرمانی‌شد. تیانکان بمقام دوم رسید وقوچان رتبه سوم را احراز کرد.

عواید این مسابقه‌ها دراختیارخانواده‌مرحوم محمدعلی صحرایی قهرمان سابق وزن ۹۰ کیلوگرم ایران گذاشته‌شد.

از طرف مجله کیهان ورزشی نیز سه‌جام بزرگ بقهرمانان سه‌وزن اهداء گردید.

ضمنا علی روحانی جایزه خود را که عبارت از یک‌رأس گاو بود بخانواده مرحوم صحرایی بخشید.

مسابقات کشتی گردان شیخکانلو جناران ، گردهای شیخکانلو ، شال سفید برسر می‌بندند .

کشتی حسن‌خان شیخکانلو باامیرخدائی دراستادیوم سعدآباد مشهد ، سال ۱۳۶۳ که حسنخان به مقام قهرمانی این دوره رسید .

پهلوان شیخکانلو سوار بر است جایزه‌ی مسابقات در مقابل استقبال کنندگان

پیروزی حسنخان شیخکانلو چنارانی بر سهراب سراب قوچانی زعفرانلو
داور مسابقات ، پهلوان قربان محمد بهادری مابوانلو اردیبهشت ۱۳۵۹

مسابقات بین تیم جوانان امریکا و تیم جوانان قوچان
پیروزی عباس‌صحرائی‌باجبانلو (برادر مرحوم محمدعلی صحرائی) باعث پیروزی تیم‌قوچان

واینهم دوعکس از مسابقات آموزشگاهی استان خراسان ـ درشهرستان طبس
بهار سال ۱۳۵۵ ـ تنیم اعزامی دختران و پسران نوجوان در دو عکس مشاهده میشود .

بسبب پیروزی پهلوان احمدوفا دا ربر پهلوان تختی مرحوم ،دردارلفنون تهران جایزه‌ی تقدیمی خراسانیهای مقیم‌تهران درروزبعدوسیله مرحوم ملک الشعراء بهار (کرددنبلی) به‌پهلوان احمدوفا دا راهداء میشود .نفر وسط سرورلطفی رئیس تربیت بدنی .

پهلوان احمدوفادارودیگرقهرمانان خراسان ،بخاطربزرگداشت خاطره‌ی شادروان " علی پهلوان قوردانلو" ،عکسروی‌راوارد میدان‌ورزشی تختی مشهدمی‌نمایند ،تامراسم مسابقات کشتی جوخه‌آغاز گردد .تابستان ۶۵

وفیات الاعیان کرد

درسال ۱۳۶۵ تنی چند از یاران و علاقمندان به فرهنگ و ادب کرد در گذشتند ، که امیدواریم در سایه‌ی رحمت پروردگار قرارگرفته باشند . برای بازماندگان این عزیزان هم‌طریق صبر و بردباری را آرزومندیم .

مرحوم حاتم‌حاتمی باجگیران که منزلش پناهگاه و بیمارستان و مهمانخانه‌ای برای مستضعفان بود در ۱۳۶۵/۲/۲۹ به رحمت ایزدی پیوست و دوستان را داغدار ساخت . مجلس ختم وی از پرشکوهترین مجالس بود که تبدیل به جلسه‌ی شعر و شاعری به زبانهای کردی ، فارسی و ترکی گردید .

دیگر مرحوم غلامحسین رحیمیان مرد نامدار و سیاستمدار مشهور بود که تحت ایران بموجب ماده‌ی واحده‌ی ایشان طی شد و از همکاران وفادار مرحوم دکتر مصدق بود سندی که ایشان کشف کرد منجر به پیروزی مصدق در دیوان لاهه گردید و حق ایران در این دادگاه محفوظ ماند . رحیمیان که از سران توده‌های مردم برخاست و سالها با دولتهای دست نشانده‌ی شاه در حال مبارزه بود ، از کردهای گیکانلو خراسان بود در ۷۰ سالگی ۶۵ درگذشت .

هو الحی الذی لایموت

درگذشت تاثرانگیز آقای غلامحسین رحیمیان نماینده اسبق مردم قوچان و گرامی فرزند خراسان را به خانواده آنمرحوم تسلیت گفته شادی روح آن بزرگمرد را ازخدای بزرگ خواهانیم.

مشهد : خانوادههای نجفی قوچانی - روشنی زعفرانلو - سیدعلی میرنیا - مهندس کریمزاده رشوانلو - حاج ذوالفقار جلایر - غلامرضا محمدی باجگیران - قاسم علی قدیمی - مختار زراعتپیشه بیجرانلو و کلیم‌اللهتوحدی گیکانلو.

مرجع روزنامه اطلاعات ۳۰/شهریور/۶۵

از دیگر متوفیات مرحوم ملامحسن بافکر بازگیران بود که در شهریور ۶۵ درگذشت، مرحوم محمدخان کیوانلونژاد از بازماندگان ایلیکی کردزادگان نیز در شهریور ۱۳۶۴ درگذشت، فوت مرحوم استاد هیبت و مرحوم ادریس بارزانی نیز از بزرگترین ضایعات در سال ۶۵ بود، برادرمان مختارشرفیور بوانلو از یاران فرهنگی ما در بجنورد نیز در فروردین ۶۶ درگذشت. روحشان شاد باد.

مرحوم بهمن قراچورلو هم که پدر بر پدر از نگهبانان مرزی ایران زمین بوده‌اند ودرسال ۱۳۰۵ دربجنورد تولد یافته بود، در روز ۶۵/۹/۲۶ در بجنورد به سکته‌ی قلبی درگذشت ومردم بجنورد را عزادار ساخت که با تشییع جنازه‌ی باشکوهی به خاک سپرده شد. وی ازخدمتگزاران صدیق مردم بجنورد بود. برادرمان آقای کمال ربانی دیرانلو ازشعرای نامدار بجنورد درسوک ایشان قصیده‌ای سروده و ارسال داشته‌اند که با خطرهای خودشان همراه باعکس مرحوم بهمن ملاحظه میفرمائید (درصفحه ۵۶۶)

خانواده محترم کیوانلونژاد

درگذشت مرحوم مغفور محمدخان کیوانلونژاد (بزرگ خاندان) را بهمسر وفرزندان وبرادرگرامی وفامیل وابسته مجددا تسلیت عرض نموده بقای عمر برای بازماندگان آرزومندیم ضمنا بهمین مناسبت مجلس یادبودی امروز صبح وعصر ازساعت ۸ الی۱۱ و۳الی۵ بعدازظهر درمسجدالنبی واقع درخیابان کوهسنگی منعقد است تشریف‌فرمایی دوستان وآشنایان موجب شادی روح آنمرحوم و تسلی‌بازماندگان خواهدبود.

خانواده‌های نعل‌نور، ازدری، خلاقی، ایلیکی، اربابی، خندان

روزنامه خراسان ۷/شهریور/۶۴

عمه‌جان عزیز فاطمه خانم ودائی وپسرهای دائی ودخترهای دائی عزیزمان

فوت جناب‌آقای محمدخان کیوانلونژاد را صمیمانه تسلیت می‌گوئیم.

ش ۴۴۳۰

ازسولد ــ نادر وتازی

دی ۱۷۱

هوالحی الذی لایموت

با نهایت تاثر وتاسف درگذشت عارف عالی مقدار و سالک بزرگوار عالم و عارف ربانی حضرت استاد عبدالغفور ابوالحسن‌زاده مقدم قوچانی درویش‌ناصرعلی رضوان‌الله علیه شیخ‌جلیل سلسله علیه نعمت‌اللهی‌رضوی اثنی عشریه را به اطلاع برادران و خواهران ایمانی و اخلاء روحانی می‌رسانند بهمین مناسبت مجالس ترحیمی از ساعت ۲ بعدازظهر روز دوشنبه ۶۶٫۴٫۲۲ تا ۶ بعدازظهر روز سه‌شنبه ۶۶٫۴٫۲۳ درمسجد آذربایجانی‌های قوچان منعقد می‌باشد.

فقرای نعمت‌اللهی قوچان

هنرمند بزرگوار استاد کامل و عارف بی‌همتا آقای عبدالغفور ابوالحسن زاده مقدم درگذشت روحش شاد باد.

در سوگ بهمن قهرمانپور

تا در بی جان گشت جسم بی قرار بهمن — آسمان از غم گریست بر جان زار بهمن

سایه افکند بر وجود شرمگ نابهنگام — این چه دردی بود خدایا شد دچار بهمن

رفته بود از بهر صید و شد اجل صیاد او — کاشکی بودم می نمودم جان نثار بهمن

بهمن آن تنها امید مردم و میهن کجا — من نه تنها خطه ای شد سوگوار بهمن

شهر و بحری بدار اندر عزا و ماتمی — من نخواهم یافت از این اشتها بهمن

خال و خانمان خسرو ما را چو نور دیده بود — چشم بینایی ندارد در انتظار بهمن

کیان زاده

کرمانج در جبهه

کردهای خراسان مانندسایر هموطنان خود از همان روزهای شروع جنگ تحمیلی عراق‌که به‌دستور اربابان وامپریالیستهای جهانخوار بوقوع پیوست درخط مقدم جبهه‌شرکت داشته‌اند، حضورفعال لشگر ۷۷ پیروز خراسان، بویژه تیپ سلحشورقوچان که اکثر افسران و درجه‌داران وسربازان آن کرمانج هستند، درجنگهای خوزستان وفتح خرمشهر و بازپس گرفتن این سرزمین زرخیزازدشمن جنایتکار بر همه‌ی دست‌اندرکاران روشن است. گفته میشود جنگ تیپ قوچان در این دوره از نبردهای خونین و حماسه‌آفرین چنان شگفت انگیز بود که شهید چمران را به تحت واداشته بودوبه‌سرتیپ کبیری فرمانده‌تیپ قوچان گفته‌بود، اینها را از کجا آورده‌ای؟ کردهای خراسان درپشت جبهه هم‌حضور فعال تر داشته وبا اهدای‌وسایل مورد نیاز درتقویت برادران رزمنده از هیچ کوششی فروگزار نکرده و نخواهند کرد.

بمباران وحشیانه‌ی شهرها و روستاهای ایران وسیله‌ی صدام جنایتکار چنان مردم‌ما را به خشم و انتقام واداشت و آنها را سرازیر جبهه‌ها نمود که دشمن خونخوار نیز خود متوجه این خطای سیاسی ونظامی خویش شد و دست از جنین جنایتی بازکشید.

ما کردهای خراسان ضمن محکوم کردن جنایات صدام، توجه سازمانهای صلح‌دوست جهانی را به این وحشیگری های این دیوانه‌ی زنجیری معطوف میداریم.

کردهای خراسان شهیدان فراوان داده‌اند، هیچ‌روستائی نیست که‌چندین‌شهید نداشته باشد و برخی شهر همچون لاین و نوده بجنورد بیش از بیست شهید داده‌اند. علول و مفقودالاثر هم داشته‌ایم لکن اسیر خیلی به ندرت داده‌ایم. تعداد اسیران کرمانج خراسان از حدود شمار انگشتان تجاوز نمی‌کند. واین قدرت رزمی کردهاوعدم‌تسلیم آنها به دشمن را میرساند. اینک عکس برخی ازشهیدان جنگ تحمیلی راکه برایم فرستاده‌اند، برای بزرگداشت خاطر عزیزشان چاپ نموده، کتاب را بانام آن عزیزان خونین کفن به پایان میرسانیم.

شهید کلاته‌ای نماینده‌ی مظلوم بجنورد

شهید محمد کلاته‌ای کارگری مظلوم و صادق و مهربان باحمایت قاطع مردم بجنورد به مجلس شورای اسلامی راه یافت. شایداین یگانه نماینده‌ای بوده باشد که مردم بجنورد باشور و شوق به او رای دادند و از کارگری در کوره آجرپزی به نمایندگی مجلس رفت و مردم بجنورد خوشحال بودند که بهترین نماینده را انتخاب کرده‌اند. او رفت و زن و بچه‌اش خوشحال از اینکه مورد محبت مردم قرار گرفته‌اند.

نگارنده هم در آخر بهمن ماه سال ۱۳۶۴ به دعوت سازمان عشایری ایران که از سوی آقای رئیس جمهور در تهران بمدت سه روز از تاریخ ۳۰ بهمن تا پایان روز دوم اسفند تشکیل شد، بعنوان کارشناس عشایرخراسان بهمراه آقای دکتر بابلی و برادر وحدتی سرپرست مرکز

عشایر خراسان عازم تهران شدم . پس از پایان سمینار صبح روز جمعه دوم اسفند که قصد بازگشت به خراسان را داشتیم ، خبر جانگدازی از رادیو پخش شد ، مبنی بر اینکه رژیم بعثی عراق یک هواپیمای مسافربری ایران را در منطقه‌ی خورستان منفجر ساخته که عده‌ای از نمایندگان مجلس از جمله شهید کلاته‌ای در آن هواپیما بودند . سخت ملول و افسرده شدیم .

جنازه‌ی او با تشییع پرشور و غم‌انگیز مردم بجنورد انجام گرفت . که زن و مرد و کودک و غنی و فقیر در آن شرکت داشتند . در نامه‌ای که برادرمان آقای علی رحمتی با همکاری برادران محمدابراهیم کلاته‌ای ورحمعلی سری وغلامرضا عفتی وقربان محمد جعفری وقدرت‌الله امامی و محمودرشیدی مشترکاً" برای نگارنده ارسال داشته‌اند ، گفته‌اند که ، کلاته‌ی بافرخان در سه کیلومتری شمال بجنورد که ۵۵ خانوار دارد ،زادگاه شهید محمدکلاته‌ای متولد ۱۳۳۱ فرزند ابراهیم می‌باشد . مردم این روستا از کردهای زعفرانلو می‌باشند که در منطقه‌ی شادلو اسکان دارند وتا کنون سه شهید تقدیم انقلاب نموده‌اند .

۱ ـ شهید محمد کلاته‌ای نماینده‌ی دوره دوم مجلس شورای اسلامی

۲ ـ شهید حمید سری ۳ ـ شهید سلطان رضا عفتی

اکثر مردم این روستا کشتی‌گیر و پهلوان و رحمتکش می‌باشند و شهید کلاته‌ای نیز از کشتی‌گیران خوب بجنورد بود .

شهید کلاته‌ای نماینده بجنورد

آرامگاه بیست تن از شهدای نوده بجنورد ، در اردیبهشت ۶۵ که بهمراه مرحوم یعقوب بگ و کدخدا نادر بدرانلوئی از آرامگاهشان عکس گرفته و فاتحه‌ای خواندیم .

شهید تکاور مرتضی رحمانی قردانلو (گردانلو) بجنوردی ، سز از دیگر شهدای قوردانلو باید از برادران علی هدایتی و عیسی دلیرنام برد

شهید حمید امانی بجنورد شهادت ۱۳۶۱/۴/۲۳

شهید حیدر جلابو فرزند حسینخان از لاین تاریخ شهادت ۱۳۶۳

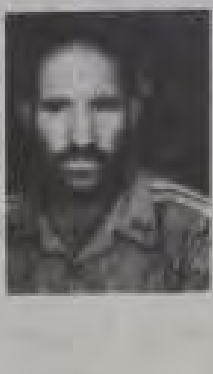

شهید علی اصغر قره خانی فرزند رجب از دربند کلات نادری ـ شهادت ۱۳۶۵

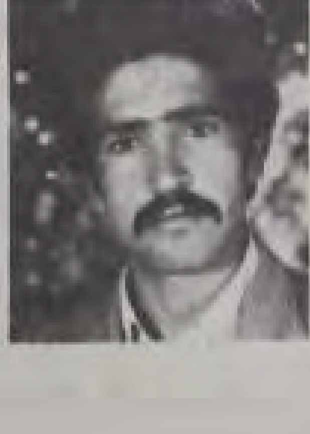

سروان شهید رضا اکبرزاده ـ لاین
متولد ۱۳۳۳ فرزند حاج نادر حسان
تاریخ شهادت ۱۳۶۰

شهید اکبرزاده درقسمتی ازوصیتنامه‌اش درتاریخ ۵۹/۱۲/۱۳ نوشته: من با آگاهی کامل از مسیر زندگی که قضا وقدر برایم پیش آورده، گام برمیدارم. پدر و مادر و بستگانم باید سرفراز و مفتخر باشند که شهادت نصیب من گردد زیرا برای مملکتی که بیگانه به خاک و مرز آن ملت تجاوز کند و بگوید تو از زمین و ملک آبا و نیاکانت برو بیرون، آیا میشود نشست و قبول کرد؟

شهید محمد دوقی فرزند مختار ازخاکستر
گلات ـ شهادت ۶۳/۱۰/۲۲ میاندوآب

شهید یحیی رستگاری فرزند غلامحسین
ازگریم‌آبادلایین ـ شهادت خرداد ۶۵

ازدیگرشهیدان کورماتج خراسان شهیدحسین حوان فرزند جعفر است که‌در روستای سهمن‌جان رادکسان متولد شد و در اسفند ۶۵ در شهر مشهد با تشییع با شکوهی به خاک سپرده شد.

در اعلامیه قرارگاه ۲ نجف نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از وی چنین یاد شده بود:

«سردار رشید اسلام جانباز شهید حسین حوانان فرمانده محور عملیاتی لشکر ۵ نصر...» حسین از افسران نامدار سپاه بود که چندین بار زخمی شده و درتمام عملیاتهای جنگ حضور فعال داشت. در کربلای ۴ بشدت مجروح شد، امابس از آزادی ازبیمارستان بدون توجه به دوران استراحت که‌پزشک برایش معلوم کرده‌بود، خود را با بدنی زخمی و با از دست دادن

عضوی از اعضای بدن ، به میدان کربلای ۵ رسانید و بهنگام پیشروی بسوی بصره به درجه رفیع شهادت نایل شد . روحش شاد باد . »

موسی زیدانلو فرزند الله وبردی متولد ۱۳۴۱ لاین ـ شهادت ۱۸ تیر ۶۳ در جبهه سردشت کردستان

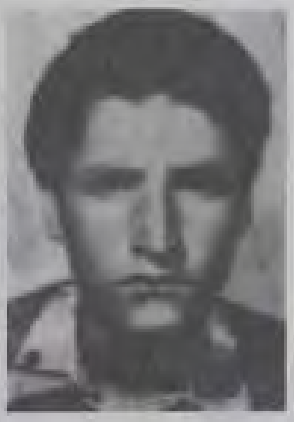

شهید سیدحمزه افراسیابی از روستای زوباران قوچان ـ تاریخ شهادت تابستان ۱۳۶۵

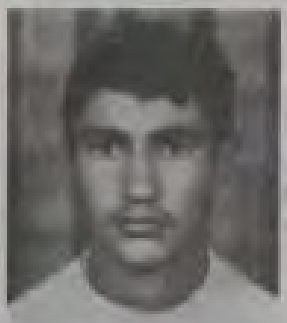

شهید قربانعلی جلایر فرزند قاسم از رباط لاین کلات ـ شهادت ۱۳۶۳ ـ درجبهه کردستان

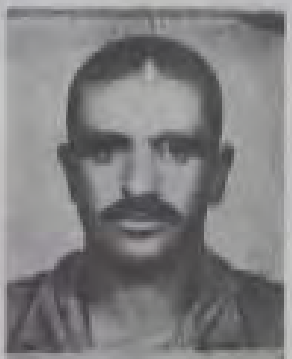

شهید حسینعلی جلایر لاینی فرزندشهور فرزند نوروبردی خان جلایر
تاریخ شهادت ۶۵/۲/۳۰ درحاج‌عمران
تاریخ تشییع جنازه درمشهد ۶۶/۳/۴

شهیدابراهیم جنق فرزند امو هنرالو از روستای چنار ـ کلات
شهادت ۶۳/۷/۷ ـ اهواز

شهید بشیرعلیزاده باشکانلو از اولاد اسرای باشکانلو ـ دیپلمه ـ ۲۰ ساله اعزامی بجنورد ـ محل شهادت شلمچه سال ۱۳۶۴

تو را من مادرم بهرام

الا ای نوخوان من ، الا سروروان من — بیا بنگر فغان من ، تو را من مادرم بهرام
چراکشتی چنین بی‌جان ، به‌تابوت‌وکفن بیجان — تو دی‌خانه‌ام‌ویران ، تو ای تاج‌سرم بهرام
بگوازقلت ممکنت ، ازآن کفتار شوربت — رسیدم من به‌بالینت ، زگل خوشبوترم بهرام
نبودم در کنار تو ، کنم تا جان نثار تو — کنونم در جوار تو ، بیا اندربرم بهرام
زهم بگشا دو چشمانت ، ببین یاران گریانت — چه‌شدآن‌حال‌خندانت ؟ زگل‌خندان‌ترم بهرام
چه‌رنجهاکه‌کشیدم من ، تورانابپوریدم من — زتو خبری ندیدم من ، کنون بی‌یاورم بهرام
ندانستم چنین بودی ، تهی ای لاله‌ی احمر — توراخونین شود پیکر ، چنین گل پیکرم بهرام
کشیدی چون زما دامن ، نگفتی ای‌جوان‌من — چه‌خواهندکرد بعدازمن ؟همان دودخترم بهرام
نگفتی‌توکه بعدازاین ، الای لاله‌ی رنگین — چه‌خواهدکردآن مسکین ، گلی‌آن‌همسرم بهرام
برادرهای تو نالان ، به مرگ توشده گریان — همی گویند با افغان ، « بقربانت‌برم » بهرام
بدرازدیده‌خونباران ، خروشان‌گویداو ایسان — ندارد دردمن درمان ، بجان‌دشمنم بهرام
مراخانه‌دراین توفان ، فروریخت وبشد ویران — بماندم‌والهو حیران ، به سرخاکسترم بهرام
خدا لعنت کند صدام ، که‌آورد اوچنین ایام — فدای سینه واسلام ، زجان افزونترم بهرام
کنون سرو سرافرازم ، الا سرسار جانبازم — زکه‌پوسم من این رازم ؟ کجاشدپسرم بهرام
الهی‌قاتلت ابن‌سان ، به خون‌اندرشود غلطان — به‌مرگش‌مادرش‌گریان ، شودای بوبرم بهرام
همه‌اقوام‌وهم‌خویشان ، زشیروان‌وهم ازقوچان — چومن‌خونین‌دل‌ایشان ، ببین‌چشم‌ترم ، بهرام
« کلیم » اندرثنای‌تو بنالد از برای تو — همان قدر سای تو ، نبارم افسرم بهرام

بمناسبت شهادت جانگدارخواهرزاده‌ی عزیزم بهرام علی‌نژادسوکانلو (سبیکی) که درجبهه‌ی سومارد رتاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۴ اتفاق افتاد و روز پنجشنبه ۶۵/۱۱/۲ بهمراه ۱۱۷ تن از گلگون کفنان دیگر تشییع شد ، سرودم ، توحدی .

نام نامه

خواهشمند است پیش از نگریستن به نام نامه به یادآوری زیر بنگرید:

(۱) این نام ها بعلت تکرار زیاد در صفحات از فهرست حذف شده‌اند.
ناصرالدینشاه، امیرحسین خان شجاع الدوله، یارمحمدخان سهام الدوله، بجنورد، قوچان، مشهد، تهران، ایران، خراسان، شادلو، زعفرانلو، ترکمن.

(۲) خط تیره‌که‌بین اعدادآمده‌است، نشانه‌ی اینست که از آن صفحه تا صفحه‌ی بعد یعنی از صفحه‌ٔ ۲۴۲ تا ۲۴۸ بدون فاصله ادامه دارد که چنین نوشته‌شده (۲۴۲ — ۲۴۸). علامت کاما یا ویرگول (،) نشان گسسته‌بودن شماره‌های از همدیگر است. یعنی بین ۵۸ ، ۶۲ در هیچ صفحه‌ی دیگر نام مورد نظر نیامده است که چنین نموده میشود، (۵۸ ، ۶۲)

(۳) تنها صفحات متن کتاب یعنی از (۱ — ۴) نامها در نام نامه آمده‌اند.

(۴) بخاطر صرفه‌جوئی در مصرف‌کاغذ، نامهای ایلات و جغرافیائی و اشخاص از همدیگر تفکیک نشد.

آ

آبدوشکن ۲۷
آتاتورک
آقاقلی ترکمان ۳۷۴ – ۲۲۴
آثور کاتالی ۹۵
آحال ۸ ، ۱۱ ،
۱۸ ، ۴۶ ، ۹۰ – ۹۱ ، ۱۰۶ – ۱۰۷
۱۸۶ ، ۱۹۳ ، ۱۹۸ ، ۲۲۵ ، ۳۲۲ ،
۲۵۲ ، ۳۵۶ ، ۴۱۵
آخوند ملاحسین ۳۶
آخوند محمد ابراهیم ۴۴۸
آخوند ملا محمد تقی ۳۶
آخوند محمد کاظم همدانی ۳۶ ، ۴۸ ،
۵۴ ، ۷۰
آدینه قلی هودانلو ۶۹
آدینه محمد فوجانی ۱۵۳
آذربایجان ۵ ، ۱۵ ،
۳۰ ، ۳۸ ، ۲۰۸ ، ۲۹۸ ، ۳۱۴ ،
۳۱۵ – ۳۱۸ ، ۳۳۱ – ۳۳۲ ، ۳۹۸ ،
۴۴۰
آراز (ارس محمد سردار جلالی)
۲۳۰ – ۲۴۷
آراماثیس ارمنی ۴۰۵
آرمولی اوغاز ۱۵۷
آرمود آقاجی قرامانلو ۴۳۶
آرمولی بجنورد ۳ ، ۲۲۳ –
۲۲۴
آریا ۸۸
آریوبرزن ۲۲۷ ، ۴۰۲
آزادخان شادلو ۱۹۱ – ۱۹۲
آسنارا ۲۰۸
آسیا ۴۴ ، ۹۴ ،
۱۰۰ – ۱۰۱
آشخانه ۲۳ ، ۱۹۳
آصف الدوله الله یارخان پدر سالار
۲۳ ، ۱۸۱ ، ۲۷۰ ، ۳۴۲
آصف الدوله غلامرضاخان شاهسون
۱۴۶ ، ۲۶۱
۲۹۲ ، ۲۷۴ – ۳۱۰ ، ۳۷۵ ، ۳۸۳ ،
۳۸۷ ، ۴۵۰
آصف الدوله میرزا عبدالوهاب شیرازی
۷۸ – ۷۹ ،
۸۲ – ۸۴ ، ۲۷۰
آغا محمد درگزی ۳۹۱
آغا محمد خان قاجار .
آغداشلی ۲۳۷
آغوران ۲۳۷
آغش و بیتر آوه ۳۹۶
آقابکوف ۴۰۵
آقا بیگلر بجنوردی ۵۸
آقا جان بگ ۳۴۴
آقا جان جلالی ۲۳۹ – ۲۴۱
آقاجان بیگ ارمنی ۱۶۷
آقا زاده پسر آخوند خراسانی
۸۶
آقا سید حسن بروجردی ۲۶۹ ، ۲۹۹ –
۳۰۶
آقا سید هاشم وکیل مجلس ۲۰۸ ، ۲۹۶
آقا لر ، سرهنگ ۲۵۴
آقا لر صوفیانلو ۳۳۳

آقا میرزا بابا ۴۵
آق تپه بجنورد ۱۹۳
آق چشمه قرامانلو ۴۳۶
آق دربند سرخس ۳۶ ، ۴۳۹
آق سنر ۴
آقسو عراق ۱۷۳
آق قلعه بجنورد ۱۴
آق مشهد (کوه) ۱۹۰
آق میدان (شوروی) ۲۲۰
آلاداغ ۱۸۹
آلاقایو (بجنورد) ۸ ، ۱۱
آلمان ۶۸ ، ۷۹ ،
۱۲۱
آمریکا ۳۵
آمل ۱۷۶
آی درویش (ترکمن) ۴

الف

ابدال خان کردجهان بیگ لو
ابراهیم توپکانلو ۴۴۱
ابراهیم بگ قهرمانلو ۴۲۵
ابراهیم خان قارشی قوزی ۱۴
ابراهیم خلیل خان ۳۴۴
ابراهیم صفائی ۱۰۷ ، ۱۸۷
ابن زیاد ۸۳ ، ۲۹۹
ابن سعد ۲۹۹
ابن یمین بگ درگزی ۳۹۲ — ۳۹۳
ابوالحسن خان زعفرانلو ۲۱ ، ۳۶ ،
۴۰ تا ۱۴۹ و بیشتر صفحات
ابوعبدال . . . حسین جلالی
۲۲۱
ابویصیر (چناران) ۵۸ ، ۴۰۴ ،
۴۱۳
ابومسلم خراسانی ۴۲۷
ابیورد ۹۹ ، ۳۳۰ —
۳۳۷ ، ۳۵۷ ، ۴۰۶
اترک ۴ ، ۲۱ ،
۲۳ ، ۹۳ ، ۱۰۱ ، ۱۸۲ ، ۱۹۰ ،
۱۹۳ ، ۲۰۰ — ۲۰۱
اعظام الوزراء ۳۲۰
اعدل الدوله ۳۸۵
اعتمادالسلطنه ۴۴ ، ۱۹۷
اعراب اسکندری ۲۰۰ ، ۳۳۴
اتک ۱۰۳ ، ۱۹۳
۲۰۴ ، ۲۰۶ و بیشتر صفحات
احتشام الاطبا ۳۱۹ ، ۲۹۶
احسن الدوله ۳۰۱ — ۳۰۲
احمد شاه قاجار ۲۴۳ — ۲۴۴
۳۹۴ ، ۴۰۷
احمد شریفی مهاباد ۳۴
احمد علیخان نماینده سپهسالار به
قوچان ۴۵ — ۵۷
احمد مرغزاری ۲۴۴ ، ۲۴۵
ادسا (شوروی) ۳۸۸
ادوارد گری ۳۹۰
ادیب هروی ۱۱۳ ، ۳۸۳
۳۸۶
اربل (اربیل) ۲۲۱

ارس ۲۰۳ – ۲۰۴
۲۰۸
ارفع الدوله (رضا خان) ۱۹ ، ۷۱ ،
۱۹۳ – ۲۰۰ ، ۲۵۳
ارکگلو (ترکمن) ۴
ارک محمدخان بجنورد ۷ ، ۱۰
ارمنی ۱۹۵ ، ۱۶۷
۴۱۹
اروپا ۱۵ ، ۱۷ –
۱۸ ، ۸۸ – ۸۹ ، ۹۷ ، ۱۴۳
میا ۲۸
ازبک ۱۸۲ ، ۱۸۴
۲۰۱ ، ۲۱۱ ، ۳۵۷ ، ۳۶۱
استالین ۴۳۱
استرآباد ۳ ، ۱۱۵ ،
۱۷۳ – ۲۰۷ و بیشترصفحات
استیورت کلنل ۱۹
اسداله ، بگ قوچانی ۳۶
اسفراین ۷ ، ۱۰ –
۱۱ ، ۳۵ – ۳۶ ، ۴۰ ، ۴۴۰ ، ۴۳۶
۴۳۰ ، ۱۹۳ ، ۷۶ ، ۶۳ ، ۴۴۴
اسکاتلند ۹۷
اسکندر رومی ۲ ، ۸۸ ،
۲۲۷ ، ۴۰۲
اسکوبلوف ژنرال روس ۱۰۰
اسلامبول ۸۶ ، ۱۰۴
اسماعیل خان بهبودی ۳۵۹
اسماعیل خان قوچانی ۲۶۲
اشکانی ۲۱۴ – ۲۱۵
اشنویه ۲۵۱
اصغر وکیل مرگان ۳۲۵
اصفهان ۱۰۴ ، ۱۴۵
۱۴۸ ، ۱۷۴ ، ۱۸۰ ، ۳۳۰ ، ۳۳۱ ،
۳۷۷
افشار (ایل) ۳۱۹ – ۳۳۲ ،
۳۵۷
افشار علاءالدین ۸۱ ، ۱۴۸
افشار مدبر دیوان ۱۴۸ ، ۲۲۳
افغانستان و افغان ۱۹ ، ۷۲ ،
۸۸ ، ۱۰۲ ، ۱۲۳ ، ۱۷۴ ، ۲۰۵ ،
۳۸۷ ، ۴۵۳
اقتدارالدوله علی آبادی ۳۲۱
اکبر نوکر شیخ رئیس قاجار ۴۷ – ۴۸
الکساندر – ایوانوویچ ۲۴۹
اللهآباد شروان ۱۷
الله اکبر ۹۹ ، ۳۵۶
الله داد (قلعه) ۱۹۳
الله نظر خادمانلو ۴۲۰
الله وبردی بگ پدر حجو ۳۹۰ ، ۴۰۰
الله وبردی زعفرانلو ۱۷
اللهیار خان درگزی ۷ ، ۱۸ ،
۹۲ ، ۳۵۶ – ۳۷۵ ، ۳۷۲ ، ۳۶۷ –
۳۶۱
امام حسین ۳۳ ، ۱۴۷ ،
۱۶۷ ، ۲۹۹
امام رضا ۵ ، ۱۶ ،
۲۱ ، ۲۵ ، ۲۷ ، ۳۰ ، ۳۳ ، ۳۷۸
امامزاده ابراهیم قوچان ۵ ، ۲۱ ،
۲۴ ، ۱۱۲ ، ۱۱۷
امامزاده بجنورد سلطان عباس ۱۹۳

امامزاده زیارت شیروان ۱۶ ، ۳۳
امامزاده قاسم تجریش ۲۶۲
امام زین العابدین ۴۴۹
امام علی (ع) ۱۸
امامقلی (روستا) ۴۷ ، ۱۴۵
۱۴۶ ، ۱۶۴ – ۱۶۵
امیرانور روس ۱۹۹ ، ۲۰۵
۲۲۶ ، ۲۳۵ ، ۲۳۷ ، ۳۹۷ ، ۴۳۰–
امیرآباد چناران ۲۶ ، ۹۹
امیر آباد شیروان ۱۷
امیراصلان خان قوچانی ۱۵۲
امیرحسن خان زعفرانلو ۳۵۸
امیر حسین خان آصف الدوله
۲۶۵ ، ۲۶۷ ، ۲۷۱ ، ۲۹۳
امیر خان سردار ۳۱۲ ، ۳۱۴
امیر قلی خان سرهنگ قوچانی
۱۵۰ – ۱۵۱
امیر گونه خان زعفرانلو ۳۸ ، ۷۲ ،
۳۵۸
امیر گونه خان برادر امیرحسین خان
۲۵۹
امین السلطان صدر اعظم ۱۷ ، ۴۴ ،
۱۶۹ ، ۱۷۲ ، ۲۰۲ ، ۲۰۵ ، ۲۰۸ ،
۲۶۱ ، ۲۷۱ ، ۲۸۹ ، ۲۹۲ – ۲۹۳
امین حضرت ۷ ، ۲۸
امین حافان ۱۱۴
امین الدوله ـ فرخ‌خان‌گاشی ۷۲
امین رکی ، محمد ۳۴
امین نظام محمد صادق قاجار
۷۷ ، ۱۰۸ ، ۱۱۴ ، ۲۰۵ – ۲۲۳
امینوف ۱۰۱
انجمن اخوت ۲۶۲
انگلیس ۱۹ ، ۳۵ ،
۴۴ ، ۶۸ ، ۸۱ ، ۸۸ ، ۹۳ – ۱۰۲ ،
۱۲۱ ، ۱۸۱ – ۱۸۲ ، ۱۸۷ ، ۱۸۸ ،
۲۲۶ ، ۳۴۰ ، ۳۸۲ – ۳۸۶ ، ۳۹۴ ،
۴۱۷ ، ۴۳۱
انوشیروان میرزا ضیاء الدوله قاجار
۴۰ ، ۴۴ ،
۵۰ – ۵۱ ، ۵۵ – ۵۸
اوتار آباد قوچان ۱۹
اوج دختر ۳۷
اود نوان انگلیسی ۱۰۰ ، ۲۲۶
۲۵۲
اورته تخت (اوغاز) ۱۵۳
اورل استین باستان شناس ۱۸۷
اورمیه ۴۴۰
اوغار (تازه و کهنه) ۲۷ ، ۱۱۶ ،
۱۵۲ – ۱۶۱ ، ۲۶۰
اولکانلو (کرد) ۱۵۷
اولنگ شاهی هزار مسجد ۳۳۱
اولیالی (شوروی) ۲۲۰
اولیاقلی جلالی ۲۲۲ ، ۴۳
۲۴۶
اون ۸۹
اون بیگی جلالی فیروزه‌ای ۲۲۲ ، ۳۹
۲۴۲
اهرام مصر ۱۸۳
ایده‌لو (افشار) ۴۰۶
ایرج خان وحیدی ۳۹۶

ایروان ۱۰۰ ، ۲۰۳
۲۲۵
ایسچه ۳۲۵
ایرمان ۳۲۴ – ۳۲۵
۴۴۷
ایوانف ۲۳۷ ، ۴۲۲
ایشان حسنی درگزی ۳۹۹
ایمانلو ۲۷۰
ایوب پیغمبر ۲
ایروان ، سرهنگ ۳۴۳
ایمانقلی بوکر منصورالملک ۳۷۵

ب

باباامان بجنورد ۲۱۳ ، ۲۱۹
بابا دورمر ۲۰۴
بابا علی درگزی ۴۲۶
بابا علی بیک کوسه احمدلو ۳۳۱
بابا لقمان سرخس ۲۰۸
بابا موسی ۱۱۳
باجگران ۱۴۶ – ۱۴۹
۱۵۶ ، ۱۶۲ ، ۲۰۴ ، ۲۳۷ ، ۲۴۸ ،
۳۸۵ ، ۳۹۰ ، ۴۰۲ – ۴۰۳ ، ۴۲۲ ،
۴۳۰
باجگیرانی قربانعلی ۱۴۵
بادلانلو ۲۵۹ – ۲۶۱
۴۰۶ ، ۴۰۸ ، ۴۳۵
بادلانلو (ولیخان – نوران خانم –
تاج محمد خان) ۲۵۹ – ۲۶۱ ،
۴۳۵
بارزان ۶
بارفروش (آمل) ۱۷۵ ، ۱۸۰
بارخانه بجنورد ۱۴ ، ۱۹۰ ،
۱۹۲
بازدوک ۲۴۵
باشکانلو ۱۶ ، ۲۸۹ ،
۳۱۱ ، ۳۱۷ ، ۳۲۰ ، ۳۳۱ – ۳۳۲
باغ دولو ۱۵۸
باغ (رشوانلو) ۴۴۷
باغچق بجنورد ۱۹۲
باغ محله (قرامانلو) ۴۳۶
باغهای بجنورد (حیدرقلی خان –
امیرگونه – قهار قلی خان –
علیمراد خان – محمدرحیم خان –
باغ فرح افزا) ۱۹۲
باغ قبطریه تهران ۲۷۱
باغ وشن بابل ۱۷۸
بافکر غلامحسن باجگیرانی ۴۳۱
بافرحان سالارملی ۴۴۰ ، ۴۴۲
باکلنا (حلالی سوریه) ۲۲۱
بالامرغاب ۱۰۲
بالخان (کوه) ۳۱۳ ، ۳۱۶
بام (صفی آباد) ۳۹۶
بامداد ، مهدی ۵۰ ، ۷۹ ،
۱۷۵
بامی ۶
بایسنقر ۲۴
بایندر ۴
بیر سلطان جهان بیگلو ۱۷۷
بحرالعلوم نماینده مجلس ۲۹۹

بحارا ۲۴ ، ۷۲ ، ۸۶ ، ۹۷ ، ۲۰۷ ، ۲۱۵ ، ۳۵۷ – ۳۵۸ ، ۳۰۵ – ۳۵۷ – ۳۵۸ ، ۴۱۹
بختیاری ۱۶۲
بدرابلو ۳۰۰
بدرابلوئی کدخدا نادر ۱۳
برانی درگزی ۳۹۰ ، ۴۰۱
برالی (کرد) ۲۷
برمر ۳۷۷
برج الاسد بجنورد ۱۹۲
برزل آباد ۱۷ ، ۲۶۱ ، ۲۴۷
برزلابلو ۱۷۲ ، ۲۴۷
برزلابلو علی بگ ۲۶۱
برگرد قوچان ۱۷
برگشی ۲۷
برلس ۴۳۱
برس ـ الکساندر ۹۵ – ۹۶
بروجرد ۵۰
بروسکی ـ لهسانی ۹۶
برآباد شروان ۱۴
برنگان برجس ۱۹۵ – ۱۹۶
بسطام ۵۰
بغابلو ۱۱
بغداد ۵
بلن ۱۷
بنگان ۲۱۶ ، ۲۲۰ ، ۲۲۹ ، ۲۴۷
بگ محمد باشی ۲۴۰ ، ۲۴۷
بگ محمد جلالی ۱۰۵ ، ۲۲۲ ، ۲۲۹ ، ۲۴۶
بلخ ۲۵۸ ، ۲۳۵
بلشویک ۲۱۷ ، ۲۳۹
بلوچستان ۲۴۷ – ۲۴۸
بلوریان عظیم هودابلو ۲۷۱
بند بی ماربندران ۱۵۲
بنان السلطنه ۱۷۷ – ۱۸۰
بندر ابرلی ۳۰۹ – ۳۱۰
بندر شاه ۲۸۹
بندر کراسنودوسک ۱۰۷
بندر گز ۲۲۰
بند بهمور بجنورد ۱۰۷
بنگال ۱۹۳
بنی اسد (عرب خراسان) ۴۲۲
بوداق جان مکری ۴۲۹ ، ۴۵۳
بوشهر ۳۴
بوعیج ۹۳
بولحرانگلیسی ۴۰۹
بهادرخان درگزی ۴۴ ، ۸۸
بهبود خان جابلو ۲۵۸
بهرام خان زعفرانلو ۲۵۷ – ۲۵۸
بهشهر ۲۵۹
بهمن خان زعفرانلو ۲۰۷
بجرانلو ۱۵۰
بجرانلو ، ابوطالب بگ ۲۲ ، ۳۴ ، ۲۳۰ ، ۲۳۲ ، ۲۵۷ ، ۲۸۲
بجرانلو ، حجی قربان ۲۹۶ – ۲۹۷ ، ۴۱۹ – ۴۲۰
بجرانلو ، حجی قربان ۱۶۲ – ۱۶۳ ، ۲۲۲ ، ۲۳۱ – ۲۳۲ ، ۲۴۷

بیجرانلو ، علیخان بگ ۲۳۲ ، ۲۴۴ ، ۴۳۱
بیجرانلو ، فرج الله خان ۲۳۲ ، ۴۳۰ – ۴۳۱
بیدک ۱۴ ، ۱۹۲
بیرامعلی (روستا) ۲۲۰ ، ۲۴۵
بیژن (رودخانه) ۱۹۰
بیر (کوهستان) ۱۶۱
بیژن بورد ۱۹۲
بیش آوه ۴۲۱
بیش قارداش بجنورد ۸ ، ۱۰ ، ۱۹۷ ، ۲۵۳
بیغو بجنورد ۱۳

پ

پارت (اشکانیان) ۸۸
پارس ۷۲
پاروکی (کرد) ۲۵ – ۲۸
پالکانلو ۳۶۰
پاشین ولایت قوچان (شیروان) ۱۷
پسوه ۲۵۱
پسیان ، کلنل محمد تقی ۲۴ ، ۳۴ ، ۳۵۵ ، ۴۴۲ ، ۴۲۶
پطرز بورغ ۱۹۸
پل خاتون سرخس ۲۰۵
یوسف وزیر مختار روس ۱۶ ، ۲۰۲ ، ۲۰۵
پهلوانلو (کرد) ۱۵۸
پهلوی ۹۸ ، ۳۵۳
پیر شهید (شیروان) ۱۶

ت

تاتار ۱۸۷
تاجیک ۱۴۸ ، ۲۴۵
تاج محمد خان سطوت الملک ۶۸ ، ۱۰۴
تاس تپه ۲۴
تاشکند ۲۹۴
تبریز ۸۶ ، ۳۰۲ ، ۳۰۵ ، ۳۱۸ ، ۴۴۱
تریان ۴۳۶
تجن (رود ساری) ۱۷۳
تحفه گل جلالی ۱۰۵ ، ۲۲۲ ، ۲۳۰ – ۲۳۱ ، ۲۳۹ – ۲۴۲ ، ۲۴۷
تختمش (ترکمن) ۴
تخت میرزا ۱۵
تربت حیدریه ۳۸۴ ، ۴۵۲
ترسانلو ۳۳۱
ترکان آغا زعفرانلو ۲۶۳
ترکستان ۴۶ ، ۱۰۲ ، ۱۸۳ ، ۱۸۶ ، ۳۸۷ ، ۳۹۰ ، ۳۹۹
ترکمانچای ۲۰۳ – ۲۰۵ ، ۲۳۲ ، ۴۱۵
ترکیه ۸۶
ترکمنستان ۱۰۱ – ۱۰۵ ، ۲۲۰
تژن (شهدرود) ۲۰۴ – ۲۰۵ ، ۲۲۵ ، ۲۹۴ ، ۳۳۰

تفتاران ۴۴۷
تقلیس ۳۰۸
تقی زاده سید حسن ۲۹۷ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲ ، ۳۰۶ – ۳۰۷ ، ۳۱۸ – ۳۱۹ ، ۳۲۱
تکمران شیروان ۱۴۹ ، ۱۸۶ ، ۳۲۴ – ۳۲۵
تلو (کوه) ۳۲۱
تمالو (کرد) ۴۴۷
تماسوان ۱۶
تواخور ۴۴۶
توپکانلو ۲۷
توپکانلو سهراب فرهادی ۴۳۷ – ۴۳۸
توپکانلو فرهاد خان ۳۴ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۳۹۶ ، ۴۲۰ ، ۴۳۵ ، ۴۴۴
توران ۱۱۸ ، ۱۹۲ ، ۳۳۰
توس ۲۸ – ۲۹ ، ۷۹ ، ۸۳ ، ۹۴
توحیدی ـ اسدالله ۱۱۶
تیرسانلو ۲۷
تولیخان ۱۹
تویل (روستا) ۹۹
تهمورس شادلو ۳۴
تهمینه ۱۹۵
تیتکانلی ۱۷
تیمور لنگ ۳۳۱ ، ۳۵۶
تیمور ناش ۳۴ ، ۱۹۹۰ ، ۲۰۰۰
تیمور ناش افراسیاب تردیتی ۲۰۲ ، ۲۰۰
تیمور ناش امیر اصلان خان ۲ – ۳
تیمور ناش عبدالحسین خان ۱۹۸ – ۲۰۰
تیمور ناش علیقلی خان ۲۰۰
تیمور ناش کریم دادخان ۲۰۰
تیمور ناش محمد حسین خان ۲۰۰

ج

جابانی محمد ۱۵ ، ۸۴ ، ۱۵۸
جاجرم ۳ – ۴ ، ۱۷۴ ، ۱۹۲ – ۱۹۹
جافکانلو ۲۷
جانی قربانی (ترک) ۳۳۱ ، ۳۵۶
جحو ۳۷۴–۳۸۱ ، ۳۹۳ ، ۴۱۶ – ۴۴۲
جرجی بارکلی ۳۶۸ ، ۴۰۱
جرجی زیدان ۴۴۲
جرجستان ۶۹ ، ۱۰۳ ، ۱۰۵ ، ۱۴۹ ، ۲۱۶ – ۲۱۷ ، ۲۲۷ ، ۲۳۰ – ۲۳۲
جرگلان ۳۲۷
جرمغان ۱۹۳
جزیره آشوراده ۲۰۷
جزیره میانکاله ۲۰۷
جعفر آباد قوچان ۲۴ ، ۴۷ ، ۸۴ ، ۱۱۶
جعفر آباد بجنورد ۱۹۷

جعفربای (ترکمن) ۱۸۷
جعفرخان سرهنگ افشار ۳۴۵
جعفر طیار ۸۳
جعفر قلی سهام الدوله شادلو
۱۷۳ ، ۱۸۱
۱۸۲ ، ۱۹۲ ، ۱۹۷ ، ۳۱۹ ، ۳۴۲
جفتا ۵ ، ۱۹۳
جلال الدوله ۷۴
جلال السلطان قاجار ۳۷۴
جلالی کردهای فیروزه ۱۰۱ – ۱۰۵
۱۰۶ ، ۲۱۱ – ۲۱۸ ، ۲۲۵ ، ۲۳۶ ،
۲۳۹ ، ۲۴۰ ، ۲۴۳ ، ۲۴۶
جلالی بیجاغ سردار ۹۰ ، ۱۰۳ –
۱۰۵
جلگه جلالی ۲۱۸ – ۲۱۹
جلگه فرق ۳۲۵
جوین ۵ ، ۱۷ ،
۱۷۴ ، ۱۹۳
جهانسای ۱۰۶ ، ۲۰۳
۲۰۴
جهان بیگلو ۱۷۳ – ۱۷۶
جهان بیگلوخان ابدال‌خان ۱۷۵ – ۱۸۰
جیحون ۲۴۸ ، ۳۳۰
۳۳۱ ، ۳۵۶ – ۳۵۷
جیکا ۳۲۵
جمشید سلطان گرجی ۴۰۶
جلایر ۳۳۱ – ۳۴۹

ج

جات لی ۳۱۲
چارجوی بخارا ۱۰۱ ، ۲۲۰
چارده بجنورد ۴ ، ۱۹۳
چاقر بیگلدلی ۴
چارمهن شیخکانلو ۲۶
چالدران ۳۲۷
چاهک ۱۵۳
چکودر ۴۳۹
چلبیانلو – رحیم خان ۳۱۸
چپانلو ۱۱۶ ، ۱۵۶
چیه (بجنورد) ۶
چرچیل ، سیدنی ۳۵۹
چمشگزک ۱۷۳ – ۱۷۴
چمن کالپوش ۲۲۴
چمن (اولنگ گوباغ) ۲۵ – ۲۶
چمن لیلی ۱۷ – ۱۸
چیورمه ۲۱۶
چناران (بجنورد) ۴ – ۲۳ ،
۳۳
چناران (مشهد) ۲۵ – ۲۷ ،
۳۳ ، ۴۶ ، ۹۴ ، ۹۸ – ۹۹ ، ۲۰۶ ،
۲۱۶ ، ۲۱۷ ، ۲۲۳ ، ۲۳۹ ، ۳۳۱ ،
۳۵۸ ، ۳۸۰
چنگ کلاغ حمزه کانلو ۲۷
چوبلانلو ۴۴۷
چورگخانه ۴۳۶
چولابی ۳۷۹
چهار برج ۱۰

چهچهه ۲۶ – ۲۷
چیل شاه توده ۱۴
چین ۲۴۵
چشمه جلیحان ۳۳۴
چشمه علی تهران ۷
چشمه گا ۱۹۳
چشمه گیلاس ۲۵ – ۲۶
چغه‌ی (بجنورد) ۶
چغور اولنگ ۲۷

ح

حاج ابراهیم قوچانی ۵۱
حاج حسینقلی قوچانی ۱۲۳
حاج دولت نامانلو (کرد) ۲۴۷
حاج سیاح محلاتی ۷۷ ، ۱۲۱ ، ۱۸۶ ، ۲۵۰
حاج سیدباقر قوچانی ۵۷
حاج سیدمحمد ۳۰۱
حاجی خان حلال خور ۱۷۹ – ۱۸۰
حاجیخان حمزه کاظلو فاتح دهلی ۲۷ – ۳۴
حاجی‌میرعلی‌خان بجنوردی ۳۲۵
حاج سیف الدوله ۲۵۲
حاجی شیخ محمد تقی نماینده مجلس ۳۰۲
حلاجی‌عبدالوهاب‌قوچانی ۴۸
حاج محمد رباطی ۲۴۴ – ۲۴۵
حاج محمد قوشخانه‌ای ۴۷
حاج میرزا هاشم ۲۶۷
حاکم طرانس کاسپی ۱۸۸
حاج نصیر (قلعه) ۲۷
حبیب الله‌خان سردارمنتصرشادلو ۲۵۳
حسام السلطنه ۵۱ ، ۷۳ ، ۳۴۱ ، ۳۴۳
حسنخان شاهسون ۲۶۴ – ۲۶۹ ، ۳۷۵ – ۳۸۰
حسن خوب نظر ۱۷۸
حسنعلی خان شادلو ۱۹۷
حسین‌آباد شیروان ۲۱۶
حسین آبادنیشابور ۴۳۹ ، ۴۴۲
حسین‌قلی‌خان‌حاکم اسفراین ۱۱
حسینقلی خان رعفرانلو ۴۱
حصار اسفراین ۱۰
حصار اسماعیل ۶
حصار (بجنورد) ۷
حصارچه (آق قلعه) ۱۹۲
حصار رشوانلو ۴۴۷
حصار رفیع آقا ۱۹۰
حصار شیرعلی بیگ (بجنورد) ۱۰ ، ۱۴۰ ، ۱۹۰ – ۱۹۲
حصار سیانکوه درگز ۴۰۸
حصه گا ۱۹۰
حکیم‌شفائی (فیلسوف) قوچان ۵۸۰۵۴۰۴۸
حکیم الممالک ۲۲۵ ، ۲۳۶
حکیم الملک ۷۴ – ۷۵
حلب (سوریه) ۲۲۱

حلقه سنگ (روستا) ۱۹۰
حلوا چشمه رشوانلو ۱۴۹ ، ۱۶۶ ، ۴۴۶ – ۴۴۸
حمزه کانلو (حمزانلو) ۱۴ ، ۲۷ – ۲۸
حمید آباد جهانسیگلو ۱۷۳
حیدربیک بیجرانلو ۲۶۰
حیدرقلی خان سهام الدوله ایلخانی شادلو ۱۸۲ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۷ ، ۳۵۹ ، ۳۶۷ ، ۴۳۳
حیدرقلی مرکان لایینی ۴۳۰

خ

خادمانلو ۴۲۰
خاکستر (کلات) ۲۳۱ ، ۳۷۵
خاللی خانم ترکمن ۱۵۱
خان باباخان (رضا قلی خان) مظفرالسلطنه ۶۴ ، ۷۲ – ۷۷ ، ۱۰۸ ، ۱۲۰ ، ۱۲۲ ، ۱۵۰ ، ۱۶۶ ، ۱۶۹ ، ۱۷۱
خان بابا خان چنارانی ۲۶
خانبلاغ (بجنورد) ۱۱
خان خوارزم ۱۰۶ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۱۸۸
خان کبوک ۱۸۲
خانلرخان کیوانلو ۴۶
خان محمد خان قوچانی ۱۵۳
خبوشان (قلعه) ۱۷ – ۱۸
خداویردی ۳۳۴
خدرخان ترکمن ۲۰۷
خدیوجم – حسین ۱۰۸
خرتوت (جلگه) ۳۲۴
خسروخان زعفرانلو ۶۴ ، ۱۴۸ ، ۲۵۹ ، ۲۶۱
خسروخان شادلو ۲۵۴ ، ۲۵۶
خسرو میرزا قاجار ۹۵ – ۹۶
خلانلو (خلکان لو) ۲۵
خلیج فارس ۱۰۱ ، ۳۸۶
خلیل بن اسماعیل ۳۴۴
خواجه ربیع ۲۶۵ – ۲۶۶
خوار (ورامین) ۱۷۶
خوارزم ۲۵۳ ، ۳۳۲ ، ۳۳۳
خواف ۱۹۶
خور (قلعه) ۲۶۶ – ۲۶۷
خورستان ۲
خوشابه ۲۰۴
خون آباد ۲۵
خوی ۲۴
خیرآباد (قوچان) ۱۰۶ ، ۲۰۴ ، ۲۱۰
خیوه آباده ۳۴۸
خیوه ۹۷ ، ۱۰۰ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۱۸۸ ، ۲۰۷ ، ۳۵۷ – ۳۵۸ ، ۳۶۵

د

دابیزا (کنسول روس در مشهد) ۳۸۳

ر

رادگان ۵ ، ۲۴ –
۲۷ ، ۴۶ ، ۹۴ ، ۹۸ – ۹۹ ، ۲۵۲ ،
۳۵۹ ، ۴۰۷ – ۴۰۸
راز (بجنورد) ۳۲۴
رباط جاجرم ۱۸۹
رباط عشق ۳ ، ۵
رباط قره‌گز ۳
رباط (گیفان) ۱۸۳ – ۱۸۴
۲۴۴ – ۲۴۵
ربانی کیان دیرانلو ۱۰
رحمان بگ شیخوانلو ۳۳۳
رحمت آباد ۴۳۹
رحیم خان بخشی‌بیجرانلو ۶۸
رحیم زاده صفوی ۲۰۶
رحیمیان غلامحسین ۷۵ ، ۱۰۰
رختیان (بجنورد) ۷
رخش (است) ۱۰۵
ردکو ژنرال روس ۳۸۳ ، ۳۸۶
۳۸۷ ، ۴۲۰
رزم آرا ۳۷۷
رزمان (رزمان – رزمکان) ۱۶
رستم (پهلوان) ۱۹۵
رستم بگ چاشنگرک ۳۴
رستم فیروزه‌ای ۴۴۸
رسول اکرم (ص) ۱۶۷
رشت ۲۸۹ ، ۳۱۳
۳۲۱
رشقی ۳۹۵ ، ۴۰۸

رشوانلو (ره شانلو – رشمانلو)
۱۶۶ ، ۱۹۲
۳۲۶ ، ۴۴۶ – ۴۴۸
رضا شاه ۳۴ ، ۱۹۹
۲۰۰ ، ۲۳۴ ، ۲۵۰ ، ۳۰۷ ، ۳۵۵ ،
۴۳۰ – ۴۴۳
رضاقلی خان ایلخانی زعفرانلو
۱۸ ، ۲۱ ،
۳۶ ، ۳۸ ، ۶۱ ، ۹۴ – ۹۹ ، ۳۵۸ ،
۳۹۵ ، ۴۰۰
رضاقلی خان درگزی (دلی خان)
۳۴۵ ، ۳۵۸
۳۵۹
رضاقلی خان قاجار ۱۷۵ – ۱۸۰
رضاقلی میرزا نادری ۳۵۷
رضاقلی خان هدایت ۳۶۱
رکن الدوله (برادر ناصرالدین‌شاه)
۲ – ۱۱ ،
۲۱۲ ، ۲۵۲ ، ۲۹۵ ، ۳۵۱ ،
۳۵۳ ، ۳۷۲
رکن الدوله علی نقی میرزا ۳۸۳ – ۳۸۷
۳۹۴
رمضان خان وزیر قوچان ۶۲ ، ۶۴ ،
۸۰ – ۸۱ ، ۱۰۳ ، ۱۱۲ ، ۱۲۰ –
۱۲۱ ، ۱۶۶ ، ۱۶۸
رودخانه عین اللطف ۱۹۰ ، ۱۹۳
رودخانه گرگان ۴
رود هن ۱۷۶
روس (روسیه – شوروی) ۸ ، ۱۱ ،
۱۹ ، ۲۳ ، ۵۸ ، ۹۰ ، ۱۰۳ ، ۱۰۵

۱۱۳ ، ۱۲۱ ، ۱۴۱ – ۱۴۵ ، ۱۴۹ ،
۱۶۲ ، ۱۸۳ – ۱۸۴ ، ۱۸۹ ، ۱۹۳ ،
۱۹۹ – ۲۰۸ – ۲۱۵ – ۲۲۰
روزنامه حبل المتین ۲۷۴
روزنامه صوراسرافیل ۲۷۳
روزنامه خورشید ۳۷۲ ، ۳۷۴
روشن خان زعفرانلو ۳۵
روشن خان رشوانلو ۴۴۷
روشنی حسنخان زعفرانلو ۳۴ – ۳۵
روشنی سلیمان خان ۴۵ ، ۶۱ ،
۳۹۶
روشنی قدرت اله خان زعفرانلو
۳۵ ، ۳۶ ،
۴۱
روشنی قدرت اله زعفرانلو مترجم
۴۴ ، ۹۴
روشنی محمدابراهیم خان (مظفرالسلطنه)
۳۵ ، ۶۵ ،
۳۹۶ ، ۴۰۲ – ۴۰۶ ، ۴۲۰ ، ۴۳۳ ،
۴۴۳
روشنی حاج محمد خان ۳۹۶ – ۴۰۵
روم ۳۴ – ۱۱۸
ری ۲۸ ، ۱۷۶

ز

زاوبالو (کوه اوغار) ۱۶۱
زاو (قراماتلو) ۴۳۶
زاو رشوانلو ۴۴۷
زاویری رشوانلو ۴۴۷
زاهدان ۱۴۹
زراوکانلو ۲۵ – ۲۶
زکیخان زند ۱۷۶
زمانگ بالاخانه (اوغار) ۱۵۶
زندان قصر ۳۶۰
زندیه ۳۴ ، ۱۸۰
زنگانلی چای (رود زنگلانلو درگز)
۲۰۳ – ۲۰۴
زنگلانلو ۲۶ ، ۳۹۹ ،
۴۰۷ ، ۴۲۰
زنگنه (کرد خواف) ۴۴۹ – ۴۵۱
زوارم (شیروان) ۱۴ – ۱۵
زوباران (قوچان) ۱۵۰ ، ۴۰۶
زورتانلو (گرد) ۱۱۶
زورخانه قوچان ۱۵۲
زیارت (روستا) ۱۶ – ۱۷ ،
۳۲
زیدانلو ۳۳۱ ، ۴۱۱
زیدر (قلعه) ۲۸
زیرکوه ۲۰۴
زیلان (کوه) ۱۵۳
زینت السلطنه دختر سالار ۲۷۰
زینگر زنگلانلو

ژ

ژن گوره فرانسوی ۱۷۷
ژنرال تامان ۳۸۷

س

ساروبیره قهرمان ۲۲۷
ساری تیکان (باجگیران) ۱۵۸ – ۱۶۱
ساری خان درگزی ۱۸
ساسانیان ۷۶
ساسی چشمه ۱۵۳
ساعدالدوله ۲ – ۳
سالار مفخم بجنوردی سردارمعزز
سالارمنصور ۳۲۱
سام خان زعفرانلو شجاع الدوله
۳۵ – ۳۶ ،
۳۸ ، ۴۶ ، ۷۲ ، ۳۴۱ ، ۳۵۹ –
۳۶۱
ساوجبلاغ مکری (مهاباد) ۳۱۲
سایکس کنسول انگلیس ۳۸۲ – ۳۸۷
سبحان قلی خان شادلو ۱۸۲
سبزوار ۲۸ ، ۴۵ ،
۵۰ ، ۵۲ ، ۵۷ ، ۶۳ ، ۱۱۵ ، ۱۹۹
۳۸۸ ، ۳۹۷ ، ۴۳۹ ، ۴۲۲
سبزواری حاج ملاهادی ۱۹ ، ۳۸ ،
۴۸
سبزواری ، حاج میرزا ابراهیم مجتهد
۲۸ ، ۵۳ ،
۵۵ ، ۵۶
سبزواری حاج میرزا حسن ۳۱۳ ، ۳۲۶
سپهدار تنکابنی ۳۱۸
سپهر (مؤلف) ۱۷۶
سپهسالارمیرزاحسین‌خان قاجارصدراعظم
۴۱ ، ۴۵ ،
۵۲ – ۵۴ ، ۲۶۹ ، ۴۳۳
ستارخان سردار ملی ۴۲۰ ، ۴۴۲
سرچشمه ۲۶۷
سرخس ۹۷ ، ۱۰۲ ،
۱۹۶ ، ۲۰۴ ، ۲۰۶ ، ۲۰۸ ، ۲۲۰ ،
۲۹۴ ، ۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۴۳۹
سردادور سرلشگر ۴۵۳
سردارآباد ۲۵۰
سردار عوض جلالی ۲۱۶ ، ۲۲۲
۴۰۳
سردار فیروز داماد آصف الدوله
۲۶۶
سردار معزز بجنوردی ، عزیزالله خان
ایلخانی شادلو ۸ ، ۱۵۶ ،
۲۵۲ ، ۲۵۶ ، ۲۷۲ ، ۲۷۴ ، ۲۹۸ ،
۳۱۰ ، ۳۲۹
سردار مفخم سردار معزز شادلو
سردار مفخم لاریجانی ۲۷۳ ، ۳۱۱
سرولایت قوچان ۱۷ ، ۲۴
سعادتقلی خان کیکانلو (اوغازی)
۳۴ ، ۱۵۸
سعادتقلی خان دوم ایلبگی سیوکانلو
۳۶
سعادت نوری ، حسین ۲۷۱
سعدالدوله ۳۰۱ ، ۳۱۰
سفید کوه ۱۰۲
سکه (روستا) ۱۷
سلطان بگ باجگیرانی ۴۰۳
سلطان سلیم ۲۱۱
سلطان میدان ۵۰
سلطنت آباد تهران ۸

سلیمان خان درگزی ۱۸
سلیمان خان شادلو ۸ ، ۱۰۸ ، ۱۹۲ ، ۲۵۲ ، ۲۵۶
سلیمانیه ۴۲۴
سلولی (تورووی) ۲۲۰
سمالنکو مهندس روس ۱۴۱
سملقان ۴ ، ۱۹۰ ، ۱۹۳ ، ۱۹۵ ، ۱۹۸ ، ۲۰۰
سمنان ۵۰ ، ۱۴۹ ، ۱۹۷
سمندر (بجنورد) ۱۹۳
سنگان ۱۹۵ – ۱۹۶
سنجر بگ (کوه) ۱۵۳
سنجق (سنجک) ۴۴۷
سنجابی ۵ ، ۱۸۹ ، ۱۹۳
سنندج ۱۸۷
سوروک ۱۹۳
سوریه ۲۱۱ ، ۲۲۱ ، ۲۳۱
سورن ده گلمیشی ۴۳۹
سوفه ۴
سوگولف ۱۰۱
سوگنلی قرامانلو ۴۲۶
سوهان ۲۴
سویدانلو ۱۶ ، ۴۴۶ ،
سویدی ، محمد امین ۱۶
سهام الدوله جعفرقلی خان ، حیدرقلی خان ، یار محمدخان در بیشتر صفحات
سهلوک (صعلوک) ۷
سیاح – لاوریتوف (عهد نامه) ۲۰۸
سیاه خانه (کوه) ۱۹۱
سیبری ۱۹۷ ، ۲۲۲ ، ۲۴۸
سعد آباد ۲۵ ، ۲۷ ، ۵۸
سید محمد تقی هرانی ۲۷۲ ، ۲۹۷ ، ۲۹۹
سید نقیب قوچانی ۴۸
سیرجان ۵
سیستان ۷۸ – ۷۹ ، ۹۳ ، ۱۲۳ ، ۳۰۷ ، ۳۳۲ ، ۳۴۵ ، ۳۴۸ ، ۳۶۵ ، ۴۳۳ ، ۴۳۷ ، ۴۵۲
سیوکانلو (سیبکی) ۲۳ ، ۲۷ ، ۱۵۳ ، ۱۵۸ ، ۱۹۶
سیوکانلو ، اسماعیل رادکانی ۲۷

ش

شادلو ، دکتر امان الله ۸
شادلو امیر محمد خان ۱۴۹
شادلو افراسیاب خان ۲۵۳ ، ۲۵۴
شادلو فریبرز خان ۲۵۴ ، ۲۵۶
شادلو نصرت الله خان ۲۵۲
شاره ک (روستا) ۱۶۴
شاره‌مانی (کرد) ۲۷
شاکری – رمضانعلی ۳۳ ، ۶۵ ، ۶۸ – ۶۹ ، ۱۱۲ ، ۱۶۹

شام ۲۳۱
شاملو (عیسی خان ، باری سلطان) ۲۳۰ ، ۲۳۲
شاندیز ۲۷
شاه آباد بجنورد ۱۹۳
شاه اسماعیل صفوی ۳۴ ، ۱۸۱ ، ۲۱۱
شاه پسند بجنورد ۱۰ ، ۹۰
شاه پور خان نگهبان زعفرانلو ۱۵
شاه تهماسب صفوی آخر ۱۵۷ ، ۱۷۵
شاهجهان (شاهجهان کوه) ۱۶ – ۱۷ ،
۳۹۶ – ۳۹۷ ، ۴۰۸ – ۴۰۹ ، ۴۲۰
۴۲۱ ، ۴۳۶
شاهرخ خان زوارمی ۱۵
شاهرخ نادری ۳۳۲
شاهرود ۲۸ ، ۵۰ ،
۱۱۵ ، ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۹۷ ، ۲۲۴ ،
۲۵۱ ، ۳۷۲ ، ۳۹۰
شاه سلطان حسین صفوی ۳۳۱
شاهسون (ایل) ۳۷۸ – ۳۷۹
شاهسیار همسر ججو ۴۱۸ – ۴۱۹
شاه عباس ۹۴ ، ۱۰۴ ،
۱۷۳ – ۱۷۴ ، ۱۸۴ ، ۲۰۱ ، ۳۳۱ ،
۳۳۳ ، ۳۵۷ ، ۴۰۶ ، ۴۳۵ ، ۴۵۳
شاه عبدالعظیم ۸۶
شاهقلی سلطان چمشگزک ۳۵۷
شاهگلدی اولکانلو ۱۵۷
شاه محمدخان وزارت خارجه ۱۸
شاهوبردی خان صوفیانلو ۳۲۳ ، ۳۳۷
۳۳۹
شترپا ۲۵ ، ۲۶
شجاع السلطنه حسنعلی میرزا ۹۵
شرف الدوله ۲۹۸
شعار درگزی ۳۹۹ – ۴۰۰
۴۲۵
شقاقی (کرد) ۱۵
شکر سلطان باجوانلو ۱۷۴ ، ۳۳۲
۳۶۰ – ۳۶۱
شکر بیگ کرد جهانسیگلو ۱۷۴ – ۱۷۵
شمس آباد ۲۷
شمس السادات قوچانی ۱۵۰
شمس کنده ۱۷۴
شمشاد (است) ۱۱۵
شمیران ۱۰
شنافی رشوانلو ۴۴۶
شوشی بلسکی ۲۴۹
شورچه رادکان ۴۶ ، ۵۸
شور قلعه ۲۰۴
شورک (شیروان) ۱۴ ، ۴۰۵
۴۰۶
شوغان (شقان) ۵ – ۶ ،
۱۹۷
شهاب الملک ، حسین خان نظام الدوله
شهشهانی ۲۹۸ – ۳۰۱
۳۱۹
شیبک خان ازبک ۲۱۱
شیخ ابوتراب سبزواری ۵۵ – ۵۶

شیخ الاسلام قوچانی ۴۶ – ۴۷ ، ۵۴
شیخ امرانلو (ایل) ۱۶ ، ۳۳ ، ۲۵۹
شیخ امرانلو ، حاج غلامرضا زیارتی ۳۳
شیخ تقی واعظ ۵۸
شیخکانلو (شیخوانلو) ۲۶ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۳۳۱ ، ۳۳۳ ، ۳۷۶ – ۳۸۰
شیخوانلو ذوالفقار ۳۳۱ – ۳۳۴
شیخوانلو مصطفی ۳۳۱ – ۳۳۶
شیخ رئیس قاجار (ابوالحسن میرزا) ۲۵ ، ۲۷ ، ۲۵ – ۵۳ ، ۷۰ ، ۷۸ ، ۸۰ – ۸۵ ، ۸۸
شیخ علی اصغر قهرمانلو ۱۵۰
شیخ محمد حسین نیشابوری ۴۵ ، ۵۵
شیخ محمد رحیم مجتهد نایب التولیه ۵۳ ، ۷۴ – ۷۵
شیراز ۵ ، ۸۲ ، ۹۴ ، ۱۴۵ ، ۱۴۸ ، ۱۷۵ – ۱۷۶
شیرخواست (روستا) ۱۷۳
شیر محمد بگ قوچانی ۱۵۲
شیرمحمدخان شادلو ۱۳ – ۱۴
شیروان ۱۵ – ۱۶ ، ۲۳ ، ۳۳ ، ۴۱ ، ۸۴ – ۸۵ ، ۱۱۶ ، ۱۴۹ ، ۱۶۸ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۱۶ ، ۲۲۲ ، ۲۴۴ ، ۴۰۶
شیرین سو (قلعه) ۶
شیلگان درگز ۲۰۳ – ۲۰۶

ص

صادق آقا درگزی ۳۵۸
صادقی حسن ۴۳۷
صارم‌الممالک ، میرزا محمود درگزی ۳۵۶ ، ۴۰۳
صبرخان کلمیشی ۴۴۰
صبوری ، ملک الشعراء ۳۰ – ۳۲ ، ۴۱ ، ۵۸ – ۶۰ ، ۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵
صدام یزید ۳۴
صدرالاطباء – میرزا غلامعلی شاملو ۷۷
صدرالسادات ۱۵۰
صفدر انصاری راد برزلانلو ۱۷۲
صفر علیخان ترکمن ۱۹۱
صفویه ۲۱ ، ۳۴ ، ۱۷۴ ، ۱۸۱ ، ۳۵۷
صفی علیشاه ، حاجی میرزاحسن ۱۴۶
صمدی ، سید محمد مهابادی نویسنده ۳۴
صمصام خان ۳۴۴
صنیع الدوله ، محمد حسن خان اعتمادالسلطنه ۱۵ – ۱۸ ، ۲۸ ، ۱۹۰ ، ۱۹۲
صولت السلطنه ۳۴۸ ، ۳۵۱

صوفیانلو ۳۳۱ – ۳۳۳
صوفیانلوبهبودخان ۳۳۹ ، ۳۴۳
صید علیخان درگزی ۳۶۷ ، ۳۷۰
۳۷۲ ، ۳۹۱ ، ۳۹۲

ض

ضیاءالدوله قاجار ۵۰

ط

طالب الحق ۳۸۷
طاهری ابوالقاسم ۹۵ ، ۹۸ ،
۱۰۰ ، ۱۰۲ ، ۲۲۶
طرق ۳۸۸
طور (طبر) بجنورد ۵ – ۶ ، ۶۹

ظ

ظهیرالدوله علیخان والی خراسان
۴۵ ، ۵۲ – ۵۳ ، ۲۶۲
ظهیرالسلطان ۳۸۲

ع

عاشق (نوازنده) ۷
عالی بگ (کوهستان) ۱۵۳ ، ۱۵۸
۱۶۱
عباس آباد سبزوار ۵۶ – ۵۷ ،
۳۸۸
عباس آباد آذربایجان ۲۰۳ – ۲۰۴
۲۰۸
عباس آقا تبریزی ۲۹۳
عباسقلی خان کردبادلانلو ۴۰۷ – ۴۰۸
عباس میرزا قاجار ۳۱ ، ۳۵ ،
۵۰ ، ۹۸ – ۹۹ ، ۳۴۱ ، ۳۵۸ ، ۳۹۵
عبدآباد (هیرانلو) ۱۱ ، ۱۹۳
عبدالرحمان‌خان امیرافغانستان وپسرش
امیر حبیب الله خان ۳۶۳ – ۳۶۴
۳۶۵ ، ۳۷۰
عبدالرضاخان شجاع‌الدوله ۱۱۴ ، ۱۱۹
۱۵۰ ، ۱۶۷ ، ۱۶۹ ، ۲۵۹ ، ۲۶۴
۲۸۲ ، ۳۹۵ – ۴۰۴ ، ۴۰۵ ، ۴۱۴ ،
۴۱۷ ، ۴۲۰ ، ۴۲۳ ، ۴۲۵ ، ۴۳۹ ،
۴۴۲
عبدالله بهبهانی (سید) ۲۹۲ ، ۳۰۶
۳۱۱ – ۳۱۲ ، ۳۱۵
عثمانی ۷ ، ۲۷ ،
۹۴ ، ۱۸۴ ، ۲۱۱ ، ۲۲۲
عدالت السلطنه ۳۲۱
عراق ۲۶۶ – ۳۳۱
۳۳۲
عرب (بی) ۲ ، ۴ ، ۱۶
۸۱ ، ۱۰۴
عسکراوف ، حاجی عبداله ۲۹۴
عسکر بیگ بوکرارفع‌الدوله ۱۹۶
عشرت آباد تهران ۱۹
عشق آباد ۱۰۳ ، ۱۰۶
۱۱۱ ، ۱۱۵ ، ۱۱۷ ، ۱۴۱ ، ۱۴۶ ،
۱۶۲ ، ۱۶۴ ، ۱۶۸ ، ۲۰۶ ، ۲۱۱ ،

فراسه ۲ ، ۶۸ ،
۸۱ ، ۸۸ ، ۱۲۱ ، ۱۶۲ ، ۱۸۸ ،
۲۵۳
فرامرز خان افغان ۳۶۴ – ۳۶۷
فرج الله خان شیروانی ضیغم الملک
۲۶۱ ، ۴۲۱ ، ۴۳۰
فرح آباد ۱۷۳
فرخان (روستا) ۲۳ ، ۲۷ ،
۵۷ – ۵۸ ، ۲۱۶
فرخکان (جلالی) ۲۱۶ ، ۲۲۲
۲۳۹
فردوسی ۸۸ ، ۱۹۵ ،
۲۲۷ ، ۳۳۰
فرمانفرما ، عبدالحسین خان ۲۷۴
فرنگ ۴ ، ۱۱۸ ،
۱۹۴
فرهزر ۳۵۸ – ۳۵۹
فرود ۳۳۰
فریمان ۳۸۸
فشم (؟) ۶ ، ۱۸۳ –
۱۸۵
فضل الله نوری (شیخ) ۴۴۱
فقیر محمد علی قوچانی ۱۹ ، ۵۵ ،
۷۰ ، ۱۲۲ ، ۱۴۱
فندرسک ۱۷۴ – ۱۷۵
فیروزکوه افغانستان ۹۷ ، ۱۰۲
فیروزه بجنورد ۶ – ۷ ، ۱۹۰
فیروزه جلالی قوچان ۱۱ ، ۵۸ ،
۷۷ ، ۱۰۳ ، ۱۰۵ – ۱۱۷ ، ۱۲۰ ،
۱۶۶ ، ۱۸۳ ، ۲۰۲ ، ۴۴۸
فیض آباد بجنورد ۱۹۷
فیض آباد قوچان ۱۷

ق

قاجار ، آغامحمدخان ۲۰۷ ، ۳۵۸
۳۶۱
قارافاطمه کرد ۲۴۲
قادرقلی خان فیادی سوکانلو ۳۹۷
قارشی قوزی ۳۵۷ – ۳۷۶
قاسمی ، ابوالفضل ۳۵۶ ، ۳۷۱
۳۸۲ ، ۴۱۲ – ۴۱۵
قاوزار (کوه) ۴۲۵
قایم مقام فراهانی ۴۱۵
قایم مقامی سرهنگ جهانگیر ۲۹۷
قتلیش (روستای جلالی قدیمش)
۲۱۶ ، ۳۲۳
۳۲۵
قدم بار پسر جحوخان ۴۰۰ – ۴۰۱
۴۱۱ ، ۴۳۱
قرا آقاج ۳۳۶
قراباشلو کرد ۲۵۴ ، ۳۲۳
۳۲۷ ، ۳۳۱ ، ۳۵۷
قراجورلو ۳۵۷ ، ۳۸۹
قرامانلو ، بیرام بیگ ۴۳۵
قرامانلو ، ذوالفقارخان ۴۳۵
قرامانلو ، نرهاد خان ۱۷۳
قرامانلو (شهرمانلو) ولیخان ۳۹۶ – ۴۱۵
۴۲۰ – ۴۲۱ ، ۴۲۸ ، ۴۳۵ ، ۴۳۷ ،
۴۴۲ ، ۴۴۳

قربان دردی درگزی ۳۹۵ ، ۳۹۷
قربان دکترقوشخانه‌ای ۴۴۸
قرخ گول قراملو ۴۲۶
قره تیکان ۳۵۴
قره جغه اودکانلو ۴۳۶
قره چشمه قراملو ۴۲۶
قره خان درگزی ۳۶۷ ، ۳۷۰ ، ۳۷۲
قره گول ۴۳۶
قزوین ۲۵۰ ، ۳۱۲ ، ۴۴۶
قشنگ ، محمود رشوانلو و غلامرضا ۴۴۶
قفقاز ۲۹۳ ، ۳۸۷ ، ۳۹۹ ، ۴۲۵
قلعه باقر (روستا) ۲۱۵ ، ۲۲۰ ، ۲۴۰ — ۲۴۳
قلعه حسن قراملو ۴۳۶
قلعه رو ۳۵۴
قلعه شوانه باماملو ۳۸۲
قلعه علیمحمد رشوانلو ۴۲۷
قلقلی (روستا) ۲۲۵
قلک ۴۲۷
قلیچ خان آقای درگزی ۳۹۸
قوام‌السلطنه ، احمد ۳۵۴ ، ۳۵۵ ، ۴۳۷
قوبوز و کاکلی ۲۴۶
قورش‌آبادی ، محمد علی نیشابوری ۳۸۴ ، ۳۸۸ ، ۳۹۲ ، ۳۹۵ ، ۴۰۶ ، ۴۱۴
قوری دربند ۳۳۴
قوشخانه ۲۳۷ — ۲۳۸ ، ۳۲۴ ، ۴۴۷ ، ۴۴۸
قولجوق (شیروان) ۲۱۶ ، ۲۲۲
قولوکورد ۴۰۸
قهار قلیخان (اللهیار خان ، اسماعیل خان ، کریم خان) رشوانلو ۴۲۷ — ۴۴۸

ک

کارموض بک (سردارعوض) ۲۳۶
کاشان ۲۹۶
کاشمر ۲۹۶ ، ۳۱۹
کاکلی (قوشخانه) ۴۴۷
کانی مشکانی ۲۲۰
کپکان ۴۰۲ ، ۴۰۴ ، ۴۰۸ ، ۴۲۰
کتهزار ۴۰۹
کربلا ۴۴۲
کربلائی کریم قوچانی ۱۶۶
کردستان (ایران ــ ترکیه ــ عراق) ۲۵۰ — ۲۵۱ ، ۲۵۶ ، ۴۲۷ ، ۴۳۵
کرکانلو ، پیغمبرقلی پهلوان‌کرد ۴۴۱
کرمان ۲۷۰ ، ۲۷۱
کرمانشاه ۲۶۲
کریم خان ایلبگی رشوانلو ۱۶۶ ، ۳۲۶
کریمزاده رشوانلو (مهندس) ۴۴۷
کریمی ، دکترباستانشناس ۲۵۱

کسروی ۲۷۴
کلات نادری ۱۶۸ ، ۲۳۱
۲۶۳ ، ۲۶۸ ، ۳۳۰ – ۳۳۳ ، ۳۴۰ ،
۳۴۹ ، ۳۵۱ ، ۳۷۶ ، ۴۰۸ ، ۴۲۵ ،
۴۳۱
کلاته باری (بالی) ۱۶۳ ، ۲۳۱
کلاته شامیر قراماتلو ۴۳۶
کلاته شورکلمیشی ۴۳۹
کلاته نوروزخان ۳۶۱
کلمیشی ، گلمحمد ۴۴۰
کلبدر ۴۳۹ – ۴۴۰
کم کیلاتلو (کرد) ۴۳۱
کواکی قراماتلو ۴۲۶
کوران (جلالی) ۲۱۶ ، ۲۲۰
۲۲۲
کوم به له کان ۲۱۶ ، ۲۲۰ –
۲۲۲
کوه شوقه (روسیه) ۲۱۵ ، ۲۴۰
کوه محمد بیگ قوچان ۱۴۵ ، ۴۴۱
کوه هزارمسجد (الله‌اکبر) ۳۳۱ ، ۳۷۶
۴۰۷ ، ۴۱۵ ، ۴۲۰
کیکاتلو ۲۲۷ ، ۴۰۷
کیواتلو ۲۱۷

گ

گاورس ۲۲۱
گداربدی بلوک ۲۰۳ – ۲۰۴
گرکر (ترکمن) ۴
گردآفرید ۲۴۳
گرگان ، استراباد ۴ ، ۹۴
گرماب (روسیه) ۱۰۱ ، ۱۸۲
۲۲۰
گرمخانه بجنورد ۱۱ ، ۱۳ ،
۱۹۰
گروبلوف ۴۰۵
گریوان ۷
گلادی جف ۱۰۱
گلبن ، محمد ۱۸۶ ، ۱۸۹
گلپایگان ۴۳۱
گلزار بجنورد ۱۹۳
گلستان (عهدنامه) ۲۳۲ ، ۴۱۵
گلمکان ۲۷ – ۲۸
گلنگان ۳۴۸
گلوگاه ۱۷۳ – ۱۷۴
گناباد ۲۹۹ ، ۳۸۴
گناباد چناران ۴۶
گنبدکاوس ۴ ، ۱۸۷
گوارشک ۴۴۶
گوک تپه ۱۰۰ – ۱۰۱
۲۲۰ ، ۲۲۳ ، ۲۲۶ ، ۳۸۲
گوک کمر بجنورد ۱۳
گوک گدوک اوغاز ۱۵۳ ، ۱۶۱
گوکلان (ترکمن) ۲ ، ۴ ،
۱۸۲ ، ۳۰۴ ، ۳۲۵
گولیل (کوه مرزی) ۲۱۵ ، ۲۴۵
۲۴۸
گوهر سلطان کیواتلو ۳۵۹
گیپو (ک – گ – ب) ۲۴۰ ، ۲۴۶
۲۴۸ ، ۴۰۵

گیلارد ۱۵ – ۱۶
گیلان ۲۸۹
گیلان شاهرود ۲۸
گیمان ۱۸۳ ، ۲۴۴

ل

لاریجانی ، محمد قلی ۱۷۶ ، ۱۸۰
لاسدن افسرانگلیسی ۱۰۲
لاهیجان ۲۵۱
لاین ۲۰۶ ، ۲۳۱ ، ۳۳۳ ، ۳۴۰ ، ۳۴۸
لرستان ۵۰ ، ۳۷۷
لرد کرزن ۱۰۹ ، ۱۴۱ ، ۲۵۲
لسار (روسی) ۱۰۱ – ۱۰۲ ، ۲۲۶
لطف آباد درگز ۲۰۳ – ۲۰۶ ، ۲۹۷ ، ۳۹۸ ، ۴۰۴ ، ۴۱۳
لطفعلی خان چاپشلو ۳۵۸
لطفعلی خان زند ۱۷۸ ، ۳۶۱
لقمان بابا سرخس ۱۰۶
لندن ۱۰۱ ، ۳۰۸ ، ۲۸۴ – ۲۸۵ ، ۲۸۷
لنگر (بجنورد) ۱۴ ، ۱۹۲
لنین ۲۰۷ ، ۲۴۷ ، ۲۴۸

م

مارکو (کوه) ۲۱۸ – ۲۱۹
مازندران ۲۷۰ و بیشتر صفحه‌ها
ماسانلو (کرد) ۳۳۲ ، ۳۵۷
ماهتاب خانم درگزی ۴۱۴
مایوانلو ۴۰۹
مجدالدوله ۳۶۳
مجدالاسلام کرمانی ۱۶۸ ، ۲۶۱ ، ۲۶۴ ، ۲۶۸ ، ۳۷۵ ، ۳۸۱
محتشم السلطنه ۳۱۸ ، ۳۲۱ ، ۳۲۷ – ۳۲۸
محقق الدوله ۲۷۲
محمد آباد (درگز) ۳۵۸
محمدابراهیم یزدی قوچانی ۱۶۸
محمداسماعیل چالاکی موزیکچی قوچان ۱۶۸
محمدباقر یزدی قوچانی ۱۶۸
محمدتقی دامغانی ۳۲۱
محمد حسن خان ۳۵۱
محمد حسن خان قره‌نی زن قوچانی ۱۶۹
محمدحسین خان بیگلربیگی زعفرانلو ۳۵۷
محمدحسین خان اوغازی سیوکانلو ۲۶۰
محمد خان خوافی ۴۵۲
محمد خلیل پور ۳۷۷
محمدرضاخان (شجاع‌الملک) پدر صولت السلطنه ۳۵۱

محمد سورگل (مه می سورگی) ۱۶۳
محمد شاه قاجار ۳۳۳ ، ۳۴۱
۳۵۹ – ۳۶۰
محمد صادق تبریزی ۳۷۲
محمد طباطبائی ، سید ۲۷۲ ، ۲۸۹
۲۹۳ ، ۲۹۶ ، ۳۰۶ ، ۳۱۱
محمد علیشاه قاجار ۲۶۲ ، ۲۷۴
۲۹۳ ، ۳۰۵ ، ۳۰۷ ، ۳۱۰ ، ۳۱۴ ،
۳۱۸ ، ۳۲۱ ، ۳۵۳ ، ۳۷۱ ، ۳۸۲ ،
۳۸۶ ، ۳۹۱ ، ۳۹۵ ، ۴۴۱
محمد علی صوفیانلو ۴۲۵
محمد مرادعلی بوف ۲۴۸ – ۲۴۹
محمد ناصر خان شجاع الدوله زعفرانلو
۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۱۳۲ ، ۱۳۴ ، ۱۳۶–۱۳۸–
۱۳۹ ، ۱۶۲ ، ۱۶۹ ، ۲۱۶ ، ۲۲۳ ، ۲۳۲ و
بیشتر صفحات بعد
محمد نبی بگ بیجرانلو ۲۲۴
محمود خان برادرحجوخان ۴۱۸ – ۴۱۹
محمود دولت آبادی (نویسنده) ۴۲۵
محمود محمود ۲۵۲
مدال دیوانه رشقی ۴۰۹
مرغزار خاخیانلو ۲۲۴
مرو ۲۲۰ ، ۲۲۶
۳۴۱ ، ۳۵۸
مروخان رشید نظام ۳۰۴ – ۳۰۵
۳۲۶
مریمان ۳۸۸
مستوفی الممالک ۳۸۵
مسعود خان درگزی ۳۷۱ ، ۳۸۵
۴۰۴ – ۴۱۴ ، ۴۱۷ ، ۴۲۰
مسعودی ۴۲۷
مسکو ۲۱۶ ، ۳۹۷
۴۲۲
مسیو بوگلوسکی ۳۸۵
مسیو سابلین ۳۸۷
مسیو سراری ۱۶۲
مسیو گریگوریف ۳۸۵
مشیر دیوان ۴۳۴
مشیرالسلطنه ۳۵۳
مصاحب (فرهنگ) ۲۶۲
مصر ۲۲۱ ، ۲۴۲
مصرخان حریستانی میلانلو ۱۶۶ ، ۲۱۶
مطبع السلطنه ۳۲۱
مظفرالدینشاه ۱۶۷ ، ۲۵۸
۲۵۹ ، ۲۷۲ ، ۲۸۹ ، ۲۹۱ ، ۲۹۳ ،
۳۰۲ ، ۳۰۷ ، ۳۷۰ ، ۳۸۳
مظفرالممالک ۱۶۹ ، ۱۷۱
مظفر نظام ۳۰۴
معلم ، حمزه بیک ۲۹۴
مغول ۳۳۱
مفاخرالملک ۳۱۸
مقصودآباد قوچان ۳۳۱
مکی ، حسین ۲۵۴ ، ۲۵۶
ملارمضان اوغازی ۴۱۰
ملاغلامعلی رشقی ۴۰۹
ملافریدون بادکوبه‌ای ۳۵۱
ملانصرالدین ۳۸۰
ملتون باستانشناس ۲۵۸
ملک الشعراء بهار ۲۷۲ ، ۳۷۰

مختارالدوله ۳۲۱
منتخب الملک ۳۵۱ – ۳۵۳
منصور الملک ، محمد علیخان درگزی
۲۹۶ ، ۳۶۳
۲۷۰ ، ۲۸۳ ، ۲۸۴ ، ۳۹۸ ، ۴۱۳
منصوری ، ذبیح‌الله ۱۸۱
منوچهر امیری (مترجم) ۲۵۸ – ۲۵۹
موسی خان برادر ججوخان ۴۰۷ ، ۴۱۲
۴۱۷ – ۴۱۸
مؤیدالدوله والی خراسان ۱۶۶
موصل ۲۲۱
میاب ۴۲۰
میامی ۳۸۸ ، ۳۹۰
میانکوه ۳۹۰ ، ۴۲۰
میرزا ابراهیم خان صدیق الممالک
شیبانی ۲۹۶
میرزا ابراهیم خان رئیس گمرک
۳۷۳
میرزا ابوالحسن خان ۲۷۲ ، ۲۹۸
۲۹۹ ، ۳۰۷ ، ۳۰۹
میرزا ابوطالب نماینده ۲۹۲
میرزا احمد قوام (قوام السلطنه)
۴۳۷
میرزا اسماعیل بگ زیدانلو ۴۱۱
میرزابابا (نماینده مجلس) ۲۹۴ ، ۳۲۱
۳۲۷
میرزا تقی خان امیرکبیر ۳۴۱ ، ۳۶۰
میرزا حسن خان اصفهانی ۳۸۸
میرزا حسن خان مفتش ۳۲۱
میرزا رضای کرمانی ۲۵۰
میرزا طاهرخان شیبانی ۲۹۶
میرزا فضلعلی نماینده مجلس
۲۹۸ ، ۳۰۲
۳۰۳ ، ۳۰۶
میرزا سیدعلی نقی نماینده ۳۱۹
میرزا محمدرضای کلهر ۲۵۲
میرزامحمودخانساری ۳۰۶ ، ۳۱۹
۳۲۱
میرزا محمود دربان باشی ۲۶۶
میرزا محمود قرا ۲۵۸
میرزا محمود کتابفروش نماینده مجلس
۲۷۳ ، ۲۹۸
۲۹۹ ، ۳۰۳ ، ۳۰۵ ، ۳۰۹ ، ۳۲۱
میرزانجفقلی پیشکارقوچان ۱۶۶
میرزنیا سیدعلی ۳۵۶ ، ۳۵۹
۴۱۶
میشل کانیف ۴۰۵
میلانلو (ایل) ۴۴۰

ن

نادرشاه افشار ۳۳۱ ، ۳۴۰
۳۵۶ – ۳۶۰ ، ۳۸۳ ، ۴۰۲ ، ۴۰۴ ،
۴۱۳ ، ۴۱۳ ، ۴۲۰ ، ۴۲۷ ، ۴۴۷ ،
۴۵۳
ناظم الاسلام کرمانی ۲۷۰ – ۲۷۱
۲۸۹ ، ۲۹۳ ، ۲۹۹
نامانلو (کرد) ۳۸۲
نجدالسلطنه ۳۴۹ – ۳۵۱
نسا ۴۲۰ ، ۴۴۰
۳۵۷

نصرت الدین میرزا ۲۷۰
نظام الدوله ۳۴۵ – ۳۴۶
نظام السلطنه مافی ۴۳۳
نظامی گنجوی ۴۳۱
نظرخان شاهسون ۲۶۷
نظر علی بیگ شاهسون ۳۳۹
نقده ۲۵۱
نلسن ۳۹۰
نوختدان ۳۹۱
نوروزخان باچوانلو درگزی ۳۶۰ – ۳۶۱
نوغانی (محقق) ۴۰۹
نیاز آباد زنگنه ۴۵۳
نیرالدوله ۱۷۰ – ۱۷۲
۲۵۱ ، ۳۵۳ ، ۳۸۳ ، ۳۸۷ – ۳۸۸ ،
۴۰۴ ، ۴۱۴ ، ۴۴۶ ، ۴۵۰ ، ۴۵۲
نیشابور ۳۹۲ ، ۳۹۴
۴۰۴ ، ۴۰۶ ، ۴۳۹
نیکلای دیمیریویچ ۲۴۸ – ۲۴۹

و

وارطان ارمنی ۱۶۷
والترتنلی انگلیسی ۳۸۶ ، ۳۹۰
وثوق الدوله ۳۰۷
ورگ (قوچان) ۴۳۶
وزیر افخم ۳۰۲ ، ۳۰۶
۳۱۰
وکیل التجار مهدوی خراسانی
۳۰۸ ، ۳۲۱
۳۲۶ ، ۳۲۸
وفادار ، احمد پهلوان ۴۱۱
ولی الله خان دکتر نماینده دوره اول
۳۰۶ ، ۳۱۲

ه

هرات ۲۲۶ ، ۳۶۴
۳۶۷ ، ۳۸۲
هشت مرخ قراماتلو ۴۳۶
هندوستان ۲۲۶ ، ۲۴۴
۳۰۸ ، ۳۴۰ ، ۳۵۷ ، ۳۸۲ ، ۳۹۰
هنری موزر فرانسوی ۲۵۳
هه لوخان برادرجنوخان ۳۹۹ ، ۴۱۸
۴۲۰
هودان (روسیه) ۴۲۸ ، ۴۵۸
هوشنگ بهبودی درگزی ۳۶۱ ، ۳۷۰
هونامه بیجرانلو ۲۴۴

ی

یاراجی (پاسگاه روس) ۲۲۷
یار محمدخان سهام الدوله ایلخانی
شادلو در بیشتر صفحات
یافتابادی ، سرهنگ علی اکبر خان
۳۰۴ – ۳۰۵
یام ۱۸
یحیی بیگ نماینده روس در بجنورد
۸ ، ۱۸۷
یحیی دولت آبادی ۳۱۵ ، ۳۱۹
یدالله بوزبکچی باشی قوچانی ۱۶۹

یدی ایولمز ۲۰۸
یردان آباد قوچان ۱۰۵
یردانقلی خان شادلو ۵ ، ۱۹۱
یردان ویردی خان زعفرانلو ۳۶۰
یردی ۱۶۸ – ۱۶۹
یسائی ۲۴ ، ۸۴
یعقوب بیک کاشغری ۹۴
یعقوب کبودهای زعفرانلو ۱۳ – ۱۴
یغما ، مجله ۲۷۱ ، ۲۷۴
یمانی ، اقبال ۶۱
یلنگ نوشخان جلایر
یمن ۵
یموت (ترکمن) ۴۰ ، ۴۴ ،
۱۸۳ ، ۱۸۷ ، ۱۸۹ ، ۱۹۳ ، ۲۵۳ ،
۳۰۵ ، ۳۲۹
ینگی قلعه بجنورد ۱۴ ، ۱۹۲
ینگی قلعه هودانلو ۱۹
ینگی قلعه نوشخانه (جلالی)
۳۷۷ – ۳۷۹ ،
یوسف آباد قوچان ۱۹
یوسف بیک شادلو ۶
یوسف خان هرانی ۱۰۸ ، ۱۱۳
۳۸۷ – ۳۸۸ ، ۳۹۵
یوسف خان (قلعه) ۹۹
یونانی ۲۰۶
ییت ، آنور کمیل ۱۰۲

در پایان کتاب لازم دانستم به سئوالات بسیاری از خوانندگان ادیب و فاضل و علاقمند که جویای نوع کارهای نگارنده شده‌اند، پاسخ داده شود. از این رو به استحضار میرساند که کارکرد فرهنگی نگارنده تا کنون بشرح زیر میباشد که بیش از نیمی از آنها آماده چاپ است.

۱ حرکت تاریخی کرد به خراسان در دفاع از استقلال ایران، که جلد اول آن در بهمن ۱۳۵۹ منتشر شد و مدتی است نایاب است. تجدید چاپ آن انشاءالله . . . در اولین فرصت با فراهم شدن کاغذ، ضمن حذف و اضافاتی بسبب دستیابی به اسناد و مدارک تازه‌تر و منتشر نشده‌ای انجام خواهد گرفت.

۲ جلد دوم در مرداد ۶۴ منتشر شد.

۳ جلد سوم که هم اکنون پیش روی شماست (ترانه‌های حماسی سردار عوض و جدجوخان و اسرای قوچان که در این جلد آمده با آهنگ مخصوص خودشان با سازهای موسیقی کرمانجی روی نوار ضبط شده که با پخش کتاب امیدواریم بدستتان برسد).

۴ و ۵ و ۶ جلدهای چهارم تا ششم این کتاب نیز با اسناد و مدارک بسیار ارزنده آماده‌ی چاپ است.

۷ ایلات و عشایر چادرنشین خراسان.

۸ مردم شناسی خراسان (کرد، فارس، تاجیک، بلوچ، عرب، ترک، مغول، بربر، ترکمن و . . .)

۹ ترکمنهای شمال ایران .
۱۰ تشیع در ادبیات کورمانجی (همراه با نوار موسیقی عرفانی) .
۱۱ دیوان عارف و شاعر نامدار کرمانج جعفر قلی زنگلی (با ترجمه و تفسیر همراه با نوار آهنگ و موسیقی عرفانی و دوتار استاد حاج حسین یگانه و محمد یگانه و ...) .
۱۲ نقد و بررسی ترانه‌های کورمانجی ابوانف (با نوار و ترجمه‌ی فارسی) .
۱۳ فلسفه‌ی ترانه‌های کورمانجی (با نوار و موسیقی محلی)
۱۴ ریزمانی کورمانجی (دستور زبان کرمانجی) .
۱۵ دایرةالمعارف سخنوران و نامداران کرد .
۱۶ گه پیّ مه‌زنان (ضرب المثل‌های کرمانجی) .
۱۷ فرهنگ کرمانجی (لغتنامه) .
۱۸ گیاهان دارویی خراسان .
۱۹ سرزمین و مردم سرخس .
۲۰ اسناد و مدارک خراسان .
۲۱ فرهنگ عامه‌ی کورمانج .
۲۲ زیور آلات و پوشاک و صنایع دستی کرمانج .
۲۳ تهیه و تنظیم فهرست مجلات کتابخانه عمومی دکتر شریعتی مشهد .
۲۴ تهیه و تنظیم فهرست و مقالات روزنامه‌های کتابخانه عمومی دکتر شریعتی مشهد .

یادآور میشود که چاپ و انتشار کتب فوق‌الذکر بستگی بکمک شما عزیزان و علاقمندان به تاریخ و فرهنگ و هنر خودتان دارد و بدون کمک‌های مالی و معنوی شما، انجام این مقصود امکان پذیر نیست .

با توجه به اینکه بسیاری از عزیزان پیشنهاد فرموده‌اند که شماره‌حساب خود را جهت همکاری مالی آنان اعلام دارم ، لذا بدینوسیله به استحضار میرساند هر مبلغی که بعنوان قرض‌الحسنه حواله میفرمائید با ذکر مدت شش ماه یا یکسال یا بیشتر به شماره حساب جاری ۵۱۹۱۳ بانک ملی مشهد شعبه بهار واریز فرموده فتوکپی قبض آنرا به آدرس‌های زیر برایم ارسال فرموده ، قبض حواله را نیز در دست خود نگهدارید .

آدرس :

۱ـ مشهد ـ باغ نادر ـ کتابخانه عمومی ـ تلفن ۵۷۰۷۰ ـ توحدی .
۲ـ مشهد ـ کوی آب و برق ـ انتهای خیابان لاله ـ دست راست منزل توحدی
کدپستی ۹۱۷۸۷

HARAKAT-E-TARIKHI-E

KURD BE KHORASAN

C. TAWAHODI

www.EllahMezar.ir

Vol.3

1988

۴۰۰ تومان